

سخنان

میرزا



نام کتاب: سخنان مهربابا

اثر: اواتار مهربابا

ویرایش: ۵

Meher Avatar Publications

ناشر: مهر اواتار

C/O of Avatar Meher Baba Trust, Ahmednagar, M.S, India

Picatype Systems, Pune

چاپ: پایکاتایپ، پونا

شمارگان: ۳۰

* امتیاز متن انگلیسی سخنان مهربابا با تراست اواتار مهربابا واقع

در احمدنگر، هند است.

* حق چاپ و ترجمه، حتا به طور دیجیتالی، محفوظ میباشد.

فهرست

صفحه	عنوان
۱۲	پیشگفتار
۲۰	حقایق هفتگانه
۲۲	انسانیت نوین
۳۳	خودخواهی
۴۳	خدا و فرد
۵۳	آغاز و پایان آفرینش
۶۷	تشکیل و کارکرد سانسکاراهایا
۸۰	از میان برداشتمن سانسکاراهایا : ۱ - توقف سانسکاراهایا: فرسایش و باز شدن آنها
۹۵	از میان برداشتمن سانسکاراهایا : ۲ - پراکنده شدن و مصرف کامل
۱۰۸	از میان برداشتمن سانسکاراهایا : ۳ - محو شدن سانسکاراهایا
۱۱۳	نیکی و پلیدی
۱۲۳	خشونت و بی خشونت
۱۳۱	توضیحات بیشتر در مورد خشونت و بی خشونت
۱۳۷	فعالیت و بی فعالیتی

۱۴۰	کمال
۱۴۷	زندگی روح یا جان
۱۵۶	خدمت بدون خودخواهی
۱۶۵	راههای درک
۱۷۳	مساله‌ی سکس
۱۸۱	تقدیس زندگی زناشویی
۱۹۱	عشق
۲۰۳	بی‌کرانی حقیقت الهی
۲۱۲	جست و جو برای خدا
۲۲۰	مراحل راه الهی
۲۳۰	رسیدن به دانش خودی حقیقی
۲۳۹	شناخت خداوند
۲۴۷	مرید واقعی
۲۵۷	روش‌های مرشدان کامل
۲۶۸	ماهیت نفس و پایان‌بابی آن - ۱
۲۷۷	ماهیت نفس و پایان‌بابی آن
۲۸۷	ماهیت نفس و پایان‌بابی آن - ۳
۲۹۸	جایگاه پدیده‌های ماورای طبیعی در زندگی روحانی - ۱

- جایگاه پدیده‌های ماورای طبیعی در زندگی روحانی-۲ ۳۰۸
- جایگاه پدیده‌های ماورای طبیعی در زندگی روحانی-۳ ۳۱۸
- انواع مراقبه : ۱- ماهیت مراقبه و شرایط آن ۳۳۱
- انواع مراقبه : ۲- انواع اصلی مراقبه و ارزش نسبی آنها ۳۴۱
- انواع مراقبه : ۳- دسته‌بندی انواع عمومی مراقبه ۳۵۰
- انواع مراقبه : ۴- جذب حقایق الهی بخش الف ۳۵۹
- انواع مراقبه : ۵ - مراقبه‌های تخصصی، شخصی ۳۷۲
- انواع مراقبه : ۶ - مراقبه‌های تخصصی، غیر شخصی ۳۸۲
- انواع مراقبه : ۷- بقا بالله (ساحاج سامادی) ۳۹۲
- انواع مراقبه : ۸ - صعود به بقا بالله و ماهیت آن ۴۰۱
- پویایی پیشرفت روحانی ۴۱۰
- جنبه‌های ژرف‌تر سادانا (راه دستیابی) ۴۲۰
- اوatars Avatar ۴۳۴
- رنج شدید ناشی از نظم نوین جهانی ۴۴۲
- انسان-خدا : ۱- رهروان و افراد به خدا - رسیده ۴۴۷
- انسان - خدا : ۲ - حالت انسان- خدا ۴۵۵

۴۶۴	انسان - خدا : ۳- کار انسان - خدا
۴۷۳	حلقه
۴۸۲	واگشت روح و کارما : ۱- اهمیت مرگ
۴۹۱	واگشت روح و کارما : ۲- بهشت و جهنم
۵۰۱	واگشت روح و کارما : ۳- وجود زندگی‌های گذشته و خاطرات آنها
۵۱۰	واگشت روح و کارما : ۴- شرایط خاص یک تجسم خاکی
۵۱۶	واگشت روح و کارما : ۵- نیاز به تجسم‌های خاکی به شکل مرد و زن
۵۲۳	واگشت روح و کارما : ۶- عملکرد کارما از طریق زندگی‌های پیاپی
۵۳۴	واگشت روح و کارما : ۷- سرنوشت روح فردی‌که واگشت می‌کند
۵۴۳	ما باید برای خدا زندگی کنیم و برای خدا بمیریم
۵۴۵	فعالیت برای آزادی روحانی بشریت
۵۵۱	وظیفه‌ی کارکنان روحانی
۵۶۰	شرایط لازم یک رhero : ۱- وارد شدن به حقایق زندگی درونی
۵۶۷	شرایط لازم یک رhero : ۲- برخی صفت‌های الهی
۵۷۴	شرایط لازم یک رhero : ۳- آمادگی برای خدمت
۵۸۲	شرایط لازم یک رhero : ۴- ایمان
۵۸۹	مایا : ۱- ارزش‌های مجازی
۵۹۶	مایا : ۲- باورهای مجازی

- ۶۰۳ مایا : ۳- رفتن به فراسوی مجازهای مایا
- ۶۱۱ مایا : ۴- خداوند و مایا
- ۶۱۸ شرایط خوشحالی : ۱- از میان برداشتن رنج از طریق ناوابستگی
- ۶۲۸ شرایط خوشحالی : ۲- رضایت، عشق و شناخت خداوند
- ۶۳۶ خداوند به عنوان عشق بی کران
- ۶۴۴ دوازده راه برای شناخت من

پنج چیز تحقیقت ندارد بجز خداوند

و پنج چیز اهمیت ندارد بجز عشق به خداوند

میریما



Ahmednagar, 1945

توضیح و سپاس

نام این کتاب در انگلیسی Discourses Meher Baba است و ترجمه‌های آن در فارسی «سخنان یا گفتار مهربابا» است. در این ترجمه‌های جدید که بنا بر درخواست تراست اواتار مهربابا انجام گرفته است، در ابتدا از همان عنوانی که نخست در سال ۱۳۶۱ شمسی به نام «مقالات مهربابا» ترجمه و به چاپ رسیده بود استفاده شد، چون تعدادی از خوانندگان با این نام آشنایی داشتند اما از این به بعد نام کتاب، سخنان مهربابا خواهد بود. در این ترجمه نو به منظور روان خوانی بهتر، از واژه‌ی اوواتار که در فارسی رایج است چون واژه‌ی اوواتار تلفظ هندی آن است. از این واژگان نیز که ترجمه‌ی مناسب‌تری است استفاده شده است: شناخت خداوند God - Realization. درک روشن از خودی حقیقی Self-Illumination. شناخت خودی حقیقی Self - Realization. یگانگی و وصل یا وحدت با خداوند Union. روشنایی آگاهی (آگاهی آسمان ششم) .Illumination

با درود و سپاس بی‌کران از اوواتار مهربابا که عشق الهی او ترجمه‌های جدید و طراحی و چاپ این کتاب را امکان پذیر ساخت.

مترجم

مهرآباد ژانویه ۲۰۱۷

تَعْدِيمُهُ هُسْنٌ نَحْشٌ

دو دخداوند بر هستی، دو دبر ذات یکتا، دو دبر هستی نخش،

دو دبر هر آنچه که هست، هر آنچه که هست خداوند است،
چه

خداوند است، خداوند است،

یکی بیش نیست و در همگان است.

پیشگفتار

مهربان شهریار ایرانی در ۲۵ فوریه‌ی ۱۸۹۴ میلادی در شهر پونه‌ی هند از پدر و مادری ایرانی تولد یافت. پدر او شهریار ایرانی از جویندگان راستین خداوند بود.

مهربان پسری سرزنه و خوشحال و در ورزش و درس شاگردی ممتاز بود. او در سال ۱۹۱۳ میلادی هنگامی که دانشجوی سال اول کالج دِکان Decan در شهر پونه بود، قدیسه‌ی کهن‌سالی به نام حضرت باباجان که در واقع یکی از پنج مرشد کامل زمان بود را ملاقات نمود. مهربان که جذب او شده بود گاه و بی‌گاه به دیدنش می‌رفت؛ روزی در سال ۱۹۱۴ حضرت باباجان پیشانی او را بوسید و حالت یگانگی مهربان را با خداوند برایش آشکار ساخت.

ابتدا مهربان در حالت حیرت فرو رفت اما رفته رفته که تمرکز آگاهی او به اندازه‌ی کافی به سوی محیط بازگشت، منجر به دیدار او با سای بابا که قطب ارشاد بود گردید. او نیز به نوبه‌ی خود مهربان را نزد مرشد کامل دیگری به نام اوپاسنی مهراج که هندو و اهل ساکوری بود فرستاد. اوپاسنی مهراج در درازای هفت سال، خدا - آگاهی مهربان را با آگاهی عالم خاکی یکی ساخت و او را آماده نمود تا به عنوان اواتار زمان انجام وظیفه نماید. ماموریت اوatalی او در سال ۱۹۲۱ با گردآوری مریدان اولیه آغاز گردید که او را پدر مهربان یا «مهربابا» نامیدند.

پس از سال‌ها کار شدید با این مریدها و سفر در هند و به ایران، مهربابا مقر خود را در یک اردوگاه متروکه قدیمی در نزدیکی شهر احمدنگر بنا نمود که به مهرآباد معروف شد. در اینجا او برنامه‌های آزمایشی گوناگونی چون بیمارستان، درمانگاه رایگان، پناهگاه برای فقرا و یک مدرسه‌ی رایگان با تاکید بر تربیت روحانی را بنیاد نهاد. در مدرسه هیچ‌گونه جداسازی بر اساس طبقات اجتماعی انجام نمی‌گرفت، به طوری که همه‌ی دانش‌آموزان چه از طبقات بالا یا پایین جامعه، با عشق مشترکی که برای مرشد الهی داشتند با هم دوست و یکدل بودند. بایا در مورد انضباط اخلاقی، عشق به خداوند، درک روحانی و خدمت بدون خودخواهی به همه‌ی آنها دستورات منظمی می‌داد.

همه‌ی این فعالیت‌ها با وجود سکوت بابا که پیشتر در ۱۰ جولای ۱۹۲۵ میلادی با هشدار بسیار کمی اختیار نموده بود با سرعت زیادی انجام گرفت. ابتدا او با اشاره به حروف یک تخته‌ی الفبا ارتباط برقرار نمود اما در سال ۱۹۵۴ این وسیله را نیز کnar گذاشت و از راه یک سیستم بی‌نظیر از اشارات دست که هر کدام نمایان‌گر معانی خاصی بودند گفتگو کرد. با اینحال هر دو کتاب سخنان و خدای سخن می‌گوید توسط تخته‌ی الفبا دیکته شدند.

اوایل دهه‌ی ۱۹۳۰ میلادی سرآغاز سفرهای بابا به اروپا و در ادامه‌ی آن، سفر به آمریکا بود. او در واقع با هزاران نفر در هردو قاره تماس برقرار نمود و کسانی که عمیقاً و خالصانه علاقه به تربیت روحانی داشتند به سرعت با نام او آشنا شدند. او برای برخی از این گروه‌های برگزیده‌ی کوچک، مقرر نمود تا اندکی دیرتر به هند

بیایند. دیدار آنها معمولاً از دو هفته تا چندین سال به طول می‌انجامید اما همه‌ی آنها بجز تعداد اندکی پیش از آغاز جنگ جهانی دوم و در طول آن، به سرزمین‌های خود بازگردانده شدند. پس از پایان جنگ، او سفرهای خود را از سرگرفت و دیدار غربی‌ها از هند به استثنا گردهمایی‌های بزرگ شرق و غرب که در نوامبر ۱۹۶۲ انجام گرفت، اکنون معمولاً به صورت انفرادی و برای مدت کمی انجام می‌گرفت. هزاران نفر از پیروان او از سراسر دنیا با کشتی، هواپیما و قطار در شهر پونه گرد هم آمدند. تقریباً برای یک هفته، بابا در نهایت بخشندگی، عشق خود را در برنامه‌های دارشان‌های عمومی، دیدارهای گروهی و مصاحبه‌های خصوصی به همگان اهدا نمود. برنامه‌ها نیز مانند گردهمایی، گوناگون بودند؛ گفتارهای کوتاه، دیدار با دوستان قدیمی، خواندن سرود برای ستایش خداوند، در آغوش گرفتن دوستان نزدیک و سرانجام ازدحام جمعیت در غروب یکی از روزهای دارشان عمومی در پشت درهای گروپرساد، از جمله‌ی این رویدادها بودند. در ادبیات جهان اشاره‌های زیادی به لزوم درآمیختن شرق و غرب می‌شود. اما اینجا ترکیبِ غنی از انسان‌ها با عوامل متفاوت وجود داشت که در آن احترام متقابل، مهربانی و یگانگی حکم‌فرما بود، زیرا ستایشِ محبوب الهی، همه‌ی اختلافاتِ میان سنت‌ها را از میان برداشته بود.

یک موضوع پایدار در درازای پنج دهه از خدمات مهربابا، جست و جو و یافتن مستان الهی و محترم شمردن کسانی بوده است که به خاطر بیماری و نیازمندی، ناتوان شده بودند. او توسط دکتر ویلیام

دانکن در کتاب رهروان‌الهی، تفاوت میان کسانی که به خاطر دیوانگی و آنهایی که صرفا با متمرکز ساختن قلب‌هایشان بر بینش خود از خداوند، تماس با عالم آفرینش را از دست داده‌اند، بسیار روشن تشریح کرده است. خصوصاً در سال ۱۹۴۹ مهربابا با صدھا تن از این مستان الهی در سراسر هند تماس برقرار نمود و خود شخصاً به خصوصی ترین نیازهای آنها پرداخت و به هر یک از آنها چیزی را پیشکش نمود که تنها خود ضرورت آن را می‌دانست و سرانجام آنها را به محیط طبیعی خود باز گرداند.

کسانی که به جذام مبتلا شده بودند نیز مورد توجه دائمی بابا قرار می‌گرفتند. او با مراقبت و عشق بی‌کران، پاهای غالباً پیچ خورده و معیوب جذامیان که لنگ لنگان بر روی آنها راه می‌رفتند را شسته و پیشانی خود را بر آنها قرار می‌داد و با امید و آرامشی تازه آنها را راهی می‌نمود. روزی او در چنین مناسبتی گفت «آنها مانند پرنده‌گان زیبایی هستند که در قفس‌های زشتی گرفتار شده‌اند. از تمام وظایفی که باید انجام دهم این کار بیش از هر چیز مرا تحت تاثیر قرار می‌دهد.»

در حالی که بابا به سفرهای گسترده‌ای پرداخت و با میلیون‌ها انسان تماس برقرار نمود، بالینحال تاکید می‌کند، برای آموزش نیامده، بلکه برای بیدار کردن آمده است. او می‌گوید که حقیقت الهی توسط پیامبران بزرگ در زمان‌های قبل ارائه شده و وظیفه‌ی کنونی بشریت درک آموزش‌هایی است که در هر یک از این روش‌های الهی نهفته است. ماموریت بابا از راه بیدار ساختن انسان‌ها و دستیابی آنها به درک نهایی پیام باستانی عشق انجام می‌گیرد.

پاپا همچنین می‌تواند سرمشق برای شخصی باشد که با تصمیم‌گیری‌های گیج کننده‌ای روبه‌رو شده است. اگرچه شخص نمی‌داند که در واقع چگونه بابا در انسان به هدف‌های مورد نظر خود به طور روشن دست می‌یابد. اما چیزی که شخص احساس می‌کند، نیروی قدرتمندی است که به روشهای او قلبها به آن اعتماد دارد، بر تمامی گره‌ها و پیچیدگی‌های زندگی چیره می‌شود به طوری که به ساده شدن و آزادی هستی درونی می‌انجامد.

یکی از شگفتی‌های تماس با بابا، پذیرفتن است. «او مردم را فرا می‌خواند تا به خود بنگرند و خودی‌های نفس-محورشان را، نه به عنوان خوب یا بد، زیرک یا احمق، موفق یا ناموفق، بلکه به عنوان تخیلات خودی حقیقی‌شان پذیرفته و از شناسایی خود با تخیل دست بردارند.»

انسان در سراسر تاریخ یافتن روح خود، آثار و نوشه‌های بسیار اندکی آفریده که به روش‌های پی بردن به ذات روح، سر و کار داشته باشد. سخنان مهربابا سهم بسیار بزرگی در این حجم کوچک از ادبیات دارد. او در این اثر که بین سالهای ۱۹۴۳-۱۹۳۸ به مریدان نزدیک خود داد، روش‌های درآمیختن زندگی روزمره با اهداف روحانی شخص را شرح داده است. او همچنین طرح کلی ساختار آفرینش را ارائه می‌نماید تا رابطه‌ی بین مرشد کامل و مرید را روشن سازد. در اثر بی‌نظیر بعدی خود به نام خدا سخن می‌گوید، مهربابا جزئیات نظم فرود و صعود عمودی حالت‌های خداوند، اراده‌ی او برای شناخت آگاهانه از خود و هدف از آفرینش، با خواست به آگاه شدن را تشریح می‌نماید. از سوی دیگر سخنان یک

راهنمای کاربردی برای رهرو است تا پس از دستیابی به آگاهی از طریق ژرفای سیر تکامل، تلاش کند که به آهستگی راه خود را با درون نگری به سوی یگانگی الهی باز یابد.

در حالی که سخنان به تفصیل راه الهی و روش‌های آن را تشریح می‌کند، باینحال خواننده درمی‌یابد که این کتاب هرگز یک خودآموز برای دستیابی به تکامل روحانی نیست، بلکه بر عکس یک یادآوری دائم و محکم از نیاز به کمک مرشد کامل در راه بازگشت ظاهری به سوی یگانگی الهی است. مرشد کامل راهنمای دانایی است که پیش‌اپیش راه الهی را پیموده و با شکیبایی بی‌حد، امنیت و سرعت یکنواختی را برای دستیابی به هدف فراهم می‌آورد. اگرچه بابا پیشرفت بدون کمک مرشد کامل را امکان‌پذیر می‌داند اما کاملاً روشن می‌سازد که راه با موانع و مشکلات تقریباً برطرف ناشدنی پوشانیده شده است.

برای شخصی که تمایل دارد با استادِ مراحلِ راه الهی درونی، هم‌پیمان شود، سخنان مهربابا به بینش گران‌بهایی می‌انجامد. برای کسی که احساس می‌کند زندگی را باید به خاطر کمک‌های مثبتش در راستای یافتن هستی درونی زیست، بابا با دانش الهی شرح کاملی را ارائه می‌نماید.

«این سخنان، زمینه‌های گسترده‌ای را در بر می‌گیرند اما آنها با خواننده آغاز و با او پایان می‌یابند، از این‌رو این کتابی خطرناک است. بابا نیز خطرناک است، همان‌طور که کسانی که نزد او بوده‌اند این را می‌دانند . . . بابا کسانی که به او گوش فرامی‌دهند را فرا

می خواند تا کار غیر ممکن را انجام دهند، زیرا تنها غیر ممکن، معنی روحانی دارد.»^۱

مهربابا به آرامی در میان فعالیت‌های شدید، زندگی می‌کند و بارها برای محافظت از انجام کار کائناتی خود در نزدیکی احمدنگر، مانع غیر قابل نفوذی را ایجاد نموده است. در بعضی مواقع، او به افراد یا گروهایی اجازه نفوذ به این مانع را می‌دهد تا بتوانند حرقه‌هایی از عشق را دریافت کنند. او به ندرت دروازه‌های عشق را می‌گشاید و گرمای گستردگی آن را جاری می‌سازد تا کسانی که سعادت این را دارند، بدانند اوatar بر روی زمین است و آن را دریافت کنند.

ویراستار

خانم آوی اونیتا دوس Ivy Oneita Duce

آقای دان ای استیونز Don E. Stevens

۱- از پیشگفتار کتاب «خدا به انسان و انسان به خدا» نوشته‌ی چارلز ب. پردم (Charles B. Purdom)

نایابانه ذهنی چلچله پژوهی (Charles B. Purdom)

* مراقبه‌ی شماره (۱) از جدول شماره گناری و دسته‌بندی (ص ۳۷۶)

* مراقبه‌ی شماره (۲) از جدول شماره گناری و دسته‌بندی (ص ۳۷۶)

مهربابا

مهربابا کالبد خود را در ۳۱ ژانویه‌ی ۱۹۶۹ میلادی ترک کرد. سالهای آخر حضور جسمانی او در اعتکاف گذشت و از مشخصه‌ی آن پرداختن شدید به کار طاقت‌فرسا و زجر‌آور جهانی خود بود. او در سال ۱۹۶۸ میلادی اعلام نمود که این کار با رضایتِ صد در صد انجام گرفته است. با اینحال در همین مدت، تعداد کسانی که برای دریافت کلید مفهوم زندگی به او روی آورده بودند، رشد چشمگیری داشت. هزاران تن از این افراد از مقابل پیکر او که معبدِ عشق آنها بود و برای هفت روز در آرامگاهش در مهرآباد نزدیک شهر احمدنگر هند آرمیده بود، گذر کرده و ادائی احترام نمودند. هزاران تن دیگر از سراسر جهان در مراسم دارshan در ماههای آوریل و ژوئن که توسط بابا از قبل تعیین شده بود، شرکت جستند. تاثیر این موقعیت‌ها بر حالت درونی انسان و همچنین ماههایی که اکنون سپری شده، خود گواه بر نیروی عشقی است که توسط آن یکتایی که ما او را به عنوان اواتار زمان شناخته و پذیرفته‌ایم به حرکت در آمده است.

حقایق هفتگانه از آموزش‌های مهربابا

هستی، عشق، فداکاری، ترک، دانش، کنترل و تسلیم

آموزش‌های مهربابا، برای کیش، آین، عقاید دینی، احکام جزمسی و تعصباً میز، طبقه‌بندی‌های اجتماعی، انجام تشریفات و آداب و رسوم مذهبی اهمیتی قائل نیست، بلکه برای درک هفت حقیقت زیر اهمیت قائل است:

- ۱- تنها هستی حقیقی، هستی خداوند یگانه و یکتایی است که خودی حقیقی در هر خودی محدود است.
- ۲- تنها عشق حقیقی، عشق برای این نامحدود الهی (خداوند) است که اشتیاق شدیدی برای دیدن، شناختن و یکی شدن با حقیقت خود را در انسان بیدار می‌سازد.
- ۳- تنها فداکاری حقیقی، آن است که در پی این عشق الهی، همه‌ی چیزها یعنی بدن، ذهن، مقام، رفاه و حتا خود زندگی فدا گردد.
- ۴- تنها ترک حقیقی، ترک و چشم پوشی از تمامی اندیشه‌ها و آرزوهای خودخواهانه در میان انجام وظایفه‌های دنیوی است.

- ۵- تنها دانش حقیقی، دانشی است که خداوند درون افراد خوب و به اصطلاح بد، پیران روحانی و افراد به اصطلاح گناهکار سکنی دارد. این دانش مستلزم این است که چنانچه موقعیت ایجاب کند به طور مساوی و بدون انتظار پاداش به همه کمک کرده و اگر مجبور شدید در مشاجره‌ای شرکت کنید، بدون کوچکترین اثری از دشمنی یا نفرت عمل نمایید. با احساس برادرانه و خواهرانه نسبت به همنوع، در خوشبخت نمودن آنها کوشა باشید و با پندار، گفتار و کردار به کسی آزار نرسانید حتا به آنهایی که به شما آزار می‌رسانند.
- ۶- تنها کنترل حقیقی، جلوگیری از غرق شدن احساس‌ها در امیال پست بوده و تنها چنین کنترلی تضمین کننده‌ی پاکی مطلق شخصیت است.
- ۷- تنها تسلیم حقیقی، تسلیمی است که سکون و توازن در هیچ شرایط نامساعدی بهم نخورد و فرد در میان تمام سختی‌ها با آرامش کامل تسلیم خواست خداوند باشد.

انسانیت نوین

نقشه‌ی الهی

مانند همه‌ی دوران‌های بحرانی شدید تاریخ انسانی، اکنون نیز بشریت دستخوش درد و رنج ناشی از زایش و تجدید زندگی روحانی است. نیروهای عظیم ویران‌گر برپا خاسته و مسلط به نظر می‌رسند اما نیروهای سازنده و خلاق که به رهایی بشریت می‌انجامند نیز از راههای بسیار در حال آزاد شدن هستند. گرچه کار این نیروهای روشنایی‌بخش به طور عمده در سکوت انجام می‌گیرد اما سرانجام به دگرگونی‌هایی می‌انجامد که پیشرفت نو و تازه‌ی روحانی بشریت را امن و یکنواخت می‌سازد. اینها همگی بخشی از نقشه‌ی الهی است تا دگر بار به دنیای گرسنه و خسته، حقیقت الهی یکتا و سرمدی را به صورت نوین پیشکش نماید.

جنگ نشانه‌ای از انگیزه‌های عمیق‌تر است

در حال حاضر ضروری‌ترین مساله‌ای که بشریت با آن روبرو است، ابداع راه و روش‌هایی برای از بین بردن رقابت، ستیز و چشم و همچشمی همراه با تمامی آشکارسازی‌های خشن و ظریف آنها از

دایره‌های گوناگون زندگی است. بی‌شک جنگ‌های نظامی بارزترین منشا هرج و مرج و ویرانی هستند. اما جنگ‌ها به خودی خود مشکل اصلی بشریت نیستند، بلکه نشانه‌ی ظاهری انگیزه‌هایی ژرف تر و ریشه‌دار هستند. پرهیز کامل از جنگ و رنجی که در پی دارد، صرفا با تبلیغات بر علیه آن امکان‌پذیر نیست. برای محو جنگ از تاریخ بشریت، باید با ریشه‌ی مسبب آن برخورد شود. حتا زمانی که جنگ‌های نظامی برپا نشده‌اند، افراد یا گروهی درگیر جنگ‌های اقتصادی یا انواع ناآشکار دیگری از جنگ‌ها هستند. جنگ‌های نظامی با تمام بی‌رحمی‌ها و ستم‌هایی که در بر دارند تنها هنگامی آغاز می‌شوند که این عوامل پنهان، تشدید و برانگیخته شوند.

علت نهایی هرج و مرج نفع شخصی و خودخواهی است

ریشه‌ی مسبب هرج و مرجی که خود را به صورت جنگ‌ها نمایان می‌سازد این است که بیشتر مردم در چنگال خودخواهی‌ها و ملاحظات خودخواهانه اسیر شده و خودخواهی‌ها و منافع شخصی را به صورت فردی یا جمعی ابراز می‌دارند. این یک زندگی ناشی از ارزش‌های تخیلی است که انسان‌ها در آن گرفتار شده‌اند. دیدن حقیقت الهی، رسیدن به این درک است که هستی با تمامی آشکارسازی‌های گوناگونش، سراسر یکی است. این درک مستلزم درک نهایی از یگانگی هستی و فراموش کردن خودی محدود است.

جنگ‌ها غیرضروری و نامعقول هستند

با طلوع درک حقیقی، مشکل جنگ‌ها بی‌درنگ محو می‌شوند. غیرضروری و نامعقول بودن جنگ‌ها باید چنان روشن دیده شوند که فوری‌ترین مساله، چگونگی توقف آنها نباشد، بلکه به راه انداختن

جنگ روحانی بر علیه دیدگاه ذهنی خود باشد که به چنین وضع ستمکارانه و دردناکی دامن زده است. در پرتو حقیقت یکی بودن کل هستی، همکاری و سازش امری طبیعی و اجتنابناپذیر می‌شود، از این‌رو برای رفع این نادانی روحانی که انسانیت را در بر گرفته، اساسی‌ترین وظیفه‌ی آنها بی‌کاری که در بازسازی بشریت عمیقاً احساس مسئولیت می‌کنند، این است که نهایت تلاش خود را بنمایند.

فعل شخصی باید از تمام دایره‌های زندگی محو شود

جنگ‌ها صرفاً برای توازن و تعديل مادی به وجود نمی‌آیند، بلکه بیشتر پی‌آمد شناسایی نسبتی نسبتی با منافع محدودی هستند که از راه وابستگی، آنها را بخشی از آن دنیا بی‌کاری به شمار می‌آوریم که به عنوان «مال من» انگاشته می‌شود. توازن و تعديل مادی، تنها بخشی از مساله‌ی گستردگی‌تر برقراری توازن روحانی است. این توازن نه تنها مستلزم محو شدن خودی محدود از جنبه‌های مادی زندگی است، بلکه مستلزم برچیده شدن خودی محدود از آن دایره‌هایی است که بر زندگی عقلانی، احساسی و فرهنگی انسان نیز اثرگذار است.

حتا تعديل مادی نیز مستلزم فهم روحانی است

این تصور که مساله‌ی بشریت، صرفاً مساله‌ی به دست آوردن نان است، پایین آوردن بشریت به سطح حیوانی می‌باشد. حتاً زمانی که انسان به کار محدود تامین توازن کاملاً مادی می‌پردازد، تنها هنگامی در این کار پیروز می‌شود که به درک روحانی رسیده باشد. مردم باید درک کنند تا زمانی که عشق و از خودگذشتگی جایگزین نفع شخصی نشده است، توازن اقتصادی امکان‌پذیر نیست و هیچ

طرحی نیز برای ایجاد همکاری مشترک به ثمر نمی‌رسد. در غیر این صورت، انسان‌ها حتاً با بهترین وسایل و کارایی در زمینه‌های مادی نیز نمی‌توانند از کمبودها و سیزدها در امان باشند.

جایگاه واقعی علم

انسانیت نوینی که از تنگنای سختی‌ها و تلاش‌های کنونی پدیدار می‌شود، علم و دستیابی‌های کاربردی آن را نادیده نمی‌گیرد. از این‌رو اشتباه است اگر با دید ضد-روحانی به علم نگاه کنیم. بر اساس روشی که از علم استفاده می‌شود، می‌تواند در راه روحانی کمک نماید یا مانع آن گردد. همان‌گونه که هر حقیقی، جنبه‌ی روحانی را ابراز می‌دارد، استفاده‌ی درست از علم نیز می‌تواند بیان‌گر رضایت خاطر روح باشد. حقایق علمی مربوط به بدن فیزیکی و زندگی آن در عالم خاکی می‌تواند واسطه‌ای برای شناخت روح از خودش شود اما برای رسیدن به این هدف، می‌باید آنها را در درک روحانی که گستردۀ‌تر است گنجاند و این مستلزم درک ثابت و دائمی از ارزش‌های حقیقی و پایدار می‌باشد. حقایق علمی و دستاوردهای آن در نبود چنین درک روحانی، ناگزیر مورد استفاده برای نابودی متقابل قرار گرفته و مسئول استحکام زنجیرهای اسارت روح می‌شود. پیشرفت همه جانبه‌ی بشریت، تنها هنگامی امکان پذیر است که علم و مذهب دست در دست هم داده و پیش بروند.

نیاز به تجربه‌ی روحانی

تمدن آینده که به انسانیت نوین روح می‌بخشد، آن را در لفاف اصول عقلانی خشک نمی‌پیچد، بلکه با تجربه‌های واقعی روحانی، جانی دوباره به آن می‌بخشد. این تجربه‌های روحانی وابسته به حقایق

ژرف تری هستند که در دسترس عقلِ محض نیست و نمی‌توانند به تنها بی‌زاییده‌ی عقل باشند. حقیقت روحانی را می‌توان بارها توسط عقل بیان نمود و مسلماً عقل برای انتقال آن به دیگران تا حدی مفید است اما عقل به خودی خود نمی‌تواند انسان را توانمند به داشتن تجربه روحانی نماید یا اینکه آن را قابل انتقال به دیگران سازد. دو نفر که تجربه‌ی سردد داشته‌اند، می‌توانند به طور متقابل تجربه‌های خود را بررسی کرده و از راه عقل آن را برای یکدیگر روشن سازند. اما فردی که هرگز تجربه‌ی سردد نداشته است حتاً همه‌ی توضیحات عقلانی نیز به او توانایی درک سردد را نمی‌دهند. توضیحات عقلانی، هرگز نمی‌توانند جایگزین تجربه‌های روحانی گردند؛ آنها حداکثر می‌توانند زمینه‌ساز آن باشند.

ماهیت و جایگاه تجربیات روحانی

تجربه‌ی روحانی پیچیده‌تر از آن است که به وسیله‌ی عقلِ محض درک شود و برای تاکید این نکته، بارها آن را تجربه‌ی عرفانی می‌نامند. عرفان، بارها چیزی ضد-عقلانی، مبهم، مغوش، غیر عملی و بی‌ارتباط با تجربه به نظر می‌رسد. اما عرفان حقیقی در واقع هیچ یک از اینها نیست. هنگامی که عرفان را بینش حقیقت الهی بدانیم هم‌چنان که هست، آنگاه هیچ مغایرتی با منطق ندارد. عرفان نوعی از ادراک است که کاملاً روشن و به حدی کاربردی است که می‌توان آن را در هر لحظه مبنای زندگی قرار داد و در وظایف روزمره آن را ابراز نمود. ارتباط عرفان با تجربه چنان ژرف است که از جهتی می‌توان گفت درک نهایی تمامی تجربه‌های است. هنگامی که یک تجربه‌ی روحانی را عرفانی می‌نامیم، شخص نباید فرض کند که آن

چیزی ماورای طبیعی است یا اینکه فراسوی فهم آگاهی انسان است، بلکه منظور این است که در دسترس عقل محدود انسان قرار نمی‌گیرد، مگر اینکه عقل به فراسوی محدودیت‌های خود گذر کند و با درک مستقیم از حقیقت بی‌کران روشن گردد. مسیح هنگامی که می‌گفت «همه چیز را رها کنید و از من پیروی نمایید» او راه تجربه‌ی روحانی را نشان می‌داد. بدین معنا که انسان باید با ترک تمامی محدودیت‌ها، خود را در زندگی بی‌کران خداوند برقرار سازد. تجربه‌ی روحانی حقیقی نه تنها مستلزم شناخت روح از آسمان‌های برتر آگاهی است، بلکه در بر گیرنده‌ی نگرشی درست نسبت به وظایف دنیوی نیز می‌باشد و اگر تجربه‌ی روحانی ارتباط خود را با مراحل گوناگون زندگی از دست بدهد، آنگاه چیزی نیست بجز یک واکنش عصبی که فرسنگ‌ها از تجربه‌ی روحانی به دور است.

تجربه‌ی روحانی زاییده‌ی گریز نیست

تجربه‌ی روحانی که به انسانیت نوین جان می‌بخشد و آن را نیرومند می‌سازد، نمی‌تواند نتیجه‌ی واکنش به خواسته‌ای سخت و سازش‌ناپذیر واقعیت‌های زندگی باشد. آنان که گنجایش سازش با جریان زندگی را ندارند، گرایش پیدا می‌کنند تا از واقعیت‌های زندگی کنار بکشند و در قلعه‌ی تخیلات خود- ساخته پناه بگیرند و محافظت شوند. چنین واکنشی، نتیجه‌ی تلاشی است که فرد با گریز از خواسته‌ای زندگی در راستای تداوم هستی مجزای خود انجام می‌دهد. این کار، تنها می‌تواند با ایجاد یک احساس مجازی از امنیت و خود- کامل بودن، راه‌کاری دروغین برای مشکلات زندگی

ارائه نماید و به جای پیشافت به سوی راه کاری جاویدان، باعث انحراف از راه حقیقی الهی گردد. انسان در پی حفاظت هستی مجرزای خود، با انکا به گریز، پیوسته با امواج سهمگین زندگی از پناهگاه‌های تخیلی خود بیرون رانده می‌شود و درد و رنج‌های جدیدی را بر خود فرامی‌خواند.

انسانیت نوین وابسته به رسوم ظاهری نمی‌شود

درست همان گونه که شخص از راه گریز می‌خواهد به تجربه‌ی مجرزای خود چنگ بزند، گاهی نیز با شناسایی نسنجیده به ظواهر، رسوم، سنت‌ها، تشریفات، مراسم مذهبی و قراردادهای اجتماعی در پی حفاظت از آن برمی‌آید. آیین‌ها، رسوم ظاهری، مراسم مذهبی، تشریفات، سنت‌ها و قراردادهای اجتماعی در بیشتر موارد، مانع آزاد شدن زندگی نامحدود می‌شوند اما چنانچه در آنها انعطاف‌پذیری و سازگاری برای بروز زندگی نامحدود وجود داشته باشد، به جای ایجاد مانع، می‌توانند به تحقق زندگی الهی بر روی زمین کمک نمایند. اما بارها این احتمال وجود دارد که آنها به خودی خود و مستقل از زندگی الهی که امکان ابراز آن را دارند، ادعای ارزش و اعتبار نمایند. در چنین حالتی، هر نوع وابستگی به آداب و رسوم ظاهری، سرانجام به محدودیت و محرومیت شدید زندگی می‌انجامد. انسانیت نوین از پند زندگی ناشی از محدودیت‌ها آزاد می‌شود و به زندگی خلاق روح در گستره‌ای نامحدود آزادی عمل می‌بخشد. او زنجیرهای وابستگی به آداب و رسوم ظاهری را گستته و یاد می‌گیرد تا آنها را پیرو خواسته‌های روح گرداند. بدین ترتیب، زندگی محدود ناشی از ارزش‌های خیالی و مجازی از میان برداشته شده و جای

خود را به زندگی نامحدود که در حقیقت الهی مستقر گشته می‌دهد و محدودیت‌های خودیِ مجزا که از راه واسطه‌ی ارزش‌های مجازی می‌زیسته، زیر تاثیر درک حقیقی از بین می‌روند.

شناسایی با گروه‌های محدود شکلی از خودی محدود است

شخص همان‌گونه که با گریز از زندگی یا با شناسایی خود از راه رسوم ظاهری در پی حفظ هستی مجازی خود بر می‌آید، همچنان ممکن است با شناسایی خود توسط یک طبقه‌ی اجتماعی محدود، کیش، آیین، فرقه، مذهب و یا جداسازی‌هایی که بر اساس جنسیت انجام می‌دهد، به این کار تحقق بخشد. در این حالت ممکن است به نظر برسد که شخص از راه شناسایی خود با یک کلیت بزرگتر، هستی مجازی خود را از دست داده است اما در واقع بارها توسط چنان شناسایی، او هستی مجازی خود را ابراز می‌دارد و احساس جدایی از کسانی که به طبقه‌ی اجتماعی، ملیت، آیین، فرقه، مذهب یا جنسیت دیگری تعلق دارند، برای او لذت‌بخش می‌شود.

خودی محدود از راه تضادها زنده است

هستی مجزا توسط شناسایی با یک تضاد و مقایسه خود با تضاد دیگر به وجود می‌آید. شخص ممکن است از راه شناسایی خود با یک عقیده در مقایسه با عقیده‌ی دیگر و یا برداشت خود از خوبی‌ها در مقایسه با بدی‌ها، در پی حفاظت از هستی مجازی خود باشد. اما آنچه از شناسایی با گروه‌های محدود یا آرمان‌های محدود به دست می‌آید، غرق شدن واقعی هستی مجزا نیست، بلکه تنها تشابه‌ی از آن

است. غرق شدن واقعی خودی محدود در اقیانوس عالمگیر هستی، مستلزم تسلیم کامل تمامی شکل‌های هستی مجزا است.

آمید به آینده

توده‌ی عظیم انسان‌ها در چنگ تمایلات جدایی‌آفرین خودی محدود و ادعاهای آن گرفتار گشته و فردی که مغلوب تماشای به زنجیر درآمدن و اسارت بشریت شده است مطمئناً آینده برای او چیزی بجز نامیدی بی‌امان در بر نخواهد داشت. برای به دست آوردن دیدگاهی درست از رنج و درماندگی کنونی بشریت، شخص می‌باید واقعیت‌های اخیر را با نگاهی ژرف‌تر مورد بررسی قرار دهد. برای آنهایی که تنها با نگاه سطحی به وضع دنیا می‌نگرند، امکانات واقعی انسانیت نوین پنهان است اما این امکانات وجود داشته و تنها نیاز به جرقه‌ی درک روحانی دارند تا به طور کامل فعال شده و به اجرا در آیند. نیروهای شهوت، نفرت و حرص، به رنج و آشوب‌های بی‌شماری دامن می‌زنند اما ویژگی تجات دهنده‌ی ماهیت انسانی این است که همیشه نوعی از عشق، حتا در میان نیروهای جدایی‌افکن وجود دارد.

عشق باید از محدودیت‌ها آزاد باشد

حتا جنگ‌ها نیز مستلزم همکاری مشترک هستند اما دامنه‌ی این همکاری از راه شناسایی با گروه‌های محدود و آرمان‌های محدود، به طور مصنوعی محدود می‌گردد. جنگ‌ها بارها توسط نوعی از عشق تداوم می‌یابند اما این عشق به طور صحیح درک نشده است. عشق برای اینکه خود را دریابد، می‌باید از تمامی بندها رهایی یافته و

نامحدود گردد. عشق در تمامی مراحل زندگی انسان یا به صورت نهفته وجود دارد و یا توسط جاه طلبی‌های شخصی، غرور نژادی، رقبتها یا وفاداری‌های کوتاه نظرانه و وابستگی به جنسیت، ملیت، فرقه، طبقه‌ی اجتماعی و مذهب، محدود و مسموم گردیده است. اگر دوباره زنده شدن انسانیت آرزوی ماست، قفل دل انسان باید گشوده گردد تا عشقی نوین در آن زاده شود، یعنی عشقی که فاسدنشدنی و از هر نوع حرص فردی و جمعی، کاملاً آزاد است.

عشق به خودی خود گویا است

انسانیت نوین با آزاد شدن عشق در مقیاس فراوان و نامحدود پا به عرصه وجود می‌گذارد و این آزاد شدن عشق، با بیداری روحانی که مرشدان کامل به وجود می‌آورند، امکان پذیر می‌گردد. عشقی که تواند تنها زاییده‌ی اراده باشد، زیرا شخص با به کار گرفتن اراده، حداکثر می‌تواند وظیفه‌شناس گردد. فرد ممکن است با سعی و کوشش موفق شود تا کردار ظاهری خود را با برداشتی که از راستی و خوبی دارد سازگاری دهد اما چنین کرداری از لحاظ روحانی بی‌ثمر است، زیرا زیبایی درونی ناشی از خودجوشی عشق را ندارد. عشق باید خود به خود از درون بجوشد و با هیچ نیروی درونی یا بیرونی، مهار شدنی نیست. عشق و اجبار با یکدیگر سازش ندارند. اگرچه عشق را نمی‌توان به کسی تحمیل نمود اما می‌توان توسط خود عشق آن را بیدار ساخت. عشق اساساً به خودی خود گویا است؛ آنها یی که عشق ندارند، آن را از آنها یی که عشق دارند می‌گیرند. دریافت‌کنندگان عشق نمی‌توانند آن را از دیگران گرفته و واکنشی در مقابل آن نشان ندهند، چون این به خودی خود، ذات عشق

است. عشق حقیقی شکستن‌ناپذیر و مقاومت‌ناپذیر است و به قدرت گرفتن و گسترش خود ادامه می‌دهد تا سرانجام تمام کسانی که زیر تاثیر آن قرار گرفته‌اند را دگرگون سازد. بشریت از راه تاثیرگذاری آزادانه و بی‌قید و شرط عشق پاک از یک قلب به قلب دیگر، به حالت جدیدی از هستی و زندگی دست می‌یابد.

رهایی انسانیت از راه عشق الهی

اگر بپذیریم که ادعای هستی الهی جهانی، بزرگ‌ترین ادعا است و بدون استثنای در برگیرنده‌ی همگان و همه چیز است، آنگاه عشق نه تنها در زمینه‌های اجتماعی، ملی و بین‌المللی ایجاد صلح، توافق و شادی می‌نماید، بلکه روش‌نایی پاکی و زیبایی خود را نیز نمایان می‌سازد. عشق الهی در برابر یورش‌های دوگانگی، مقاوم و شکست ناپذیر و به خودی خود بیان گر الوهیت است. این عشق، انسانیت نوین را با نقشه‌ی الهی هماهنگ می‌سازد و نه تنها شیرینی جاودان و مسرت بی‌کران را به زندگی شخصی عرضه می‌کند، بلکه عصر انسانیت نوین را نیز پایه‌گذاری می‌نماید. انسانیت نوین از راه عشق الهی، هنر زندگی توأم با همکاری و همدلی را فرامی‌گیرد. او خود را از بند ظلم ظواهر مرده گستته و زندگی خلاق همراه با دانش روحانی را آزاد می‌سازد. انسانیت نوین تماماً تخیلات را به دور می‌افکند و در حقیقت الهی مستقر می‌گردد. او از آرامش و مسرت جاویدان بهره‌مند گشته و وارد زندگی جاویدان می‌شود.

خودخواهی

تجزیه و تحلیل خودخواهی

خودخواهی نتیجه‌ی گرایش امیال برای برآورده شدن در عمل و تجربه است و از نادانی اساسی از ذات واقعی خود شخص سرچشمه می‌گیرد. انسان با انباشت تاثیرات گوناگونی که در سراسر جریان طولانی سیر تکامل اندوخته، آگاهی‌اش تیره و کدر گردیده است. این تاثیرات خود را به صورت امیال ابراز و دامنه‌ی عملکرد آگاهی را به شدت محدود می‌سازند. این سانسکاراها^۱ یا تاثیرات، حصاری به دور میدان آگاهی ممکن کشیده و دایره‌ی سانسکاراها، ناحیه‌ی محدودی را تشکیل می‌دهد که آگاهی فرد تنها می‌تواند بر آن متمرکز شود. برخی از امیال در حالت رکود هستند و گرایشی به عمل ندارند اما برخی دیگر فعال و وارد عمل می‌شوند. توانایی یک میل برای ابراز در عمل، بستگی به شدت و مقدار سانسکاراهای دارد که به آن متصل است. با استفاده از یک تشبیه هندسی می‌توان گفت که یک میل برای ابراز در عمل از مسافتی می‌گذرد که مساوی با شعاع دایره‌ای است که حد آن را سانسکاراها وابسته به آن میل

تعريف می‌کنند. هنگامی که یک میل به اندازه‌ی کافی نیرو گردآوری کرد، خود را برای برآورده شدن در عمل ابراز می‌دارد.

خواستن به نارضایتی می‌انجامد

دامنه‌ی خودخواهی برابر با دامنه‌ی امیال است و به علت مواعنی که امیال گوناگون ایجاد می‌کنند، روح نمی‌تواند هستی حقیقی خود را پیدا کند و آن را ابراز نماید، از این‌رو زندگی خود-محور و محدود می‌شود. نفسِ شخصی در سراسر زندگی‌اش در پنجه‌ی خواسته‌ها اسیر است، یعنی از راه چیزهای تغییرپذیر و فناشدنی به دنبال برآوردن امیال می‌رود. اما رضایت واقعی هرگز از راه چیزهای ناپایدار امکان‌پذیر نیست. رضایتی که توسط چیزهای زودگذر زندگی به دست می‌آید، بی‌دوام و خواسته‌های انسان را هم‌چنان برآورده نشده باقی می‌گذارد. بنابراین یک احساس نارضایتی کلی همراه با انواع و اقسام نگرانی‌ها وجود دارد.

شهوت، حرص و خشم

نفس ناکام، خود را اساساً توسط شکل‌های گوناگونِ شهوت، حرص و خشم، ابراز می‌دارد. شهوت از بسیاری جهات شبیه حرص است اما روش برآورده شدن آن متفاوت است، زیرا مستقیماً به عالم خاکی و خشن مربوط می‌شود. شهوت خود را توسط واسطه‌ی جسم خاکی بروز می‌دهد و مربوط به بدن می‌شود و نوعی گرفتاری با عالم خاکی است. حرص یک حالت بیقراری قلب و اساساً خواستن شدید قدرت و ثروت است. انسان‌ها در جست و جوی برآوردن امیال خود به قدرت و ثروت روی می‌آورند اما در این کوشش، تنها به رضایتی

نسبی دست می‌یابند که نه تنها شعله‌ی خواستن را خاموش نمی‌کند، بلکه آن را بیشتر شعله‌ور می‌سازد. بنابراین حرص همیشه میدان پیروزی را بی‌پایان می‌بیند و شخص را در نارضایتی دائمی قرار می‌دهد. بروز عمدی حرص، از بخش احساساتی فرد سرچشمه می‌گیرد و نوعی گرفتاری با عالم لطیف است. خشم، دود آتش ذهن خشمگین می‌باشد که به خاطر برآورده نشدن امیال برمی‌خیزد، نفس را تعذیب می‌کند و برای سلطه‌گری و تهاجم مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ هدف خشم، از میان برداشتن موانعی است که در راه برآورده شدن امیال وجود دارند. آتش خشم، به نفس‌گرایی و خودخواهی دامن زده و بزرگترین منفعت‌رسانِ نفسِ محدود است. خشم جایگاهش ذهن است و بیشتر توسط فعالیت‌های ذهن بروز می‌کند و نوعی گرفتاری ذهنی می‌باشد. شهوت، حرص و خشم به ترتیب از بدن، دل و ذهن به عنوان وسیله‌هایی برای ابراز خود استفاده می‌نمایند.

دور باطل

انسان توسط شهوت، حرص و خشم، ناامیدی را تجربه می‌کند و نفس ناکام در جست و جوی رضایت بیشتر، بار دیگر به سوی شهوت، حرص و خشم روی می‌آورد. از این‌رو آگاهی در دور باطلی از ناامیدی بی‌پایان، گرفتار می‌گردد. ناامیدی هنگامی رخ می‌دهد که از بروز شهوت، حرص و خشم جلوگیری شود. از این‌رو، ناامیدی واکنشی کلی به گرفتاری با عوالم خاکی، لطیف و ذهنی است. ناامیدی نوعی افسردگی می‌باشد که در اثر برآورده نشدن شهوت،

حرص و خشم به وجود می‌آید و به طور کلی با خودخواهی یکسان است. خودخواهی زیر بنای مشترک این سه جزء تشکیل دهنده‌ی پلیدی‌ها است. خودخواهی علت نهایی نامیدی و نگرانی‌ها است و خود عامل شکستِ خود می‌گردد، زیرا در جست و جوی کامیابی از راه برآورده شدن امیال، تنها موفق به دستیابی به یک نارضایتی بی‌پایان می‌شود.

راه خوشحالی

خودخواهی ناگزیر به نامیدی می‌انجامد، زیرا امیال، بی‌پایان هستند. بنابراین مساله‌ی خوشحالی، مساله‌ی به دور افکندن امیال است. اما خودداری مکانیکی راه موثری برای چیره شدن بر امیال نیست و تنها از راه دانش الهی می‌توان آن را نابود ساخت. اگر شما به عمق اندیشه‌ها فرو روید و تنها برای چند لحظه جدی بیندیشید، به پوچی امیال پی می‌برید. به آنچه در این سال‌ها از آن لذت برده یا برای آن زجر کشیده‌اید فکر کنید. تمامی لذت‌هایی که در طول زندگی برده‌اید، اکنون هیچ‌اند و تمامی رنج‌هایی که کشیده‌اید نیز اکنون هیچ هستند، زیرا همگی تخیل بوده‌اند. این حق شمامست که خوشحال باشید و حال آن که با خواستن چیزها، باعث ناخوشحالی خود می‌شوید. خواستن سرچشمه‌ی بیقراری دائمی است. اگر چیزهایی را که می‌خواهید، به دست نیاورید نامید می‌شوید و اگر به دست آورید، بیشتر و بیشتر از آن می‌خواهید و باز خوشحال نیستید. به خود بگویید «من هیچ چیز نمی‌خواهم» و خوشحال باشید. درک دائمی از بیهودگی خواسته‌ها، سرانجام شما را به دانش

الهی می‌رساند و این دانش خودی-حقیقی، شما را از خواسته‌ها آزاد می‌سازد و به راه خوشحالی جاودان می‌انجامد.

ترک خواسته‌ها

خواسته‌ها را باید با دقیقت از نیازها تمیز داد. غرور، خشم، حرص و شهوت، با نیازهای انسان تفاوت دارند. شما ممکن است فکر کنید «تمام چیزهایی را که می‌خواهم، نیاز من است» اما این اشتباه است. اگر در بیابانی تشننه هستید، آنچه نیاز دارید، آب پاک است نه شربت آبلیمو. تا زمانی که انسان دارای بدن می‌باشد، نیازهایی وجود دارند و برآوردن آن‌ها امری ضروری است. اما خواسته‌ها نتیجه‌ی خیالات واهی هستند و اگر خواهان خوشحالی هستید، باید خواسته‌ها را با دقیقت نابود سازید. چون موجودیت واقعی خودخواهی از امیال تشکیل یافته است، از این‌رو ترک خواسته‌ها، آغاز فرآیند مردن می‌باشد. مردن به معنی عادی، یعنی جدا شدن از بدن خاکی و مردن واقعی، به مفهوم ترک خواسته‌های مربوط به حواس است. رهبران دینی با کشیدن تصویری تاریک از جهنم و بهشت، انسان‌ها را برای یک مرگ غیرحقیقی آماده می‌سازند. اما مرگ انسان‌ها چیزی نیست بجز یک تخیل واهی، زیرا زندگی رشته‌ای پیوسته و ناگسسته است. مرگ حقیقی به مفهوم ایست میال‌ها و آرزوهاست که در درازای مرحله‌های تدریجی به دست می‌آید.

عشق و خدمت

با طلوع عشق، مرگ خودخواهی آسان می‌گردد، از این‌رو هستی، مردن است که از راه مهر ورزیدن به دست می‌آید. اگر شما نتوانید

یکدیگر را دوست داشته باشید، چگونه می‌توانید آن‌هایی که موجب رنج شما می‌شوند را دوست بدارید؟ دایره‌ی خودخواهی از راه نادانی ایجاد می‌گردد. هنگامی که انسان درک کند با گسترش دایره‌ی علاقه‌ها و فعالیت‌هایش به رضایتی بزرگ‌تر دست می‌یابد، به سوی زندگی توان با خدمت روی می‌آورد. در این مرحله او به آرزوهای خوب می‌اندیشد و می‌خواهد با آرام نمودن درد و رنج دیگران، آنها را یاری کرده و خوشحال سازد. گرچه در چنین امیال نیکی نیز رابطه‌ی غیر مستقیم و پنهانی با خودی محدود وجود دارد اما کردارهای نیک در پنجه‌ی خودخواهی محدود کننده اسیر نیستند. حتا امیال خوب را می‌توان از جهتی، نوعی خودخواهی روشن بینانه و گستردگی به شمار آورد، چون آن‌ها نیز مانند امیال بد، در قلمرو دوگانگی حرک دارند. هنگامی که انسان میل‌های نیک را در سر می‌پوراند، دایره‌ی خودخواهی اش درک گستردگی را در بر می‌گیرد که سرانجام به نابودی خودخواهی می‌انجامد. شخص به جای کوشش در راستای خودنمایی، جلب توجه و انحصار طلبی، یاد می‌گیرد که چگونه برای دیگران مفید باشد.

به وجود آمدن خودخواهی

میل‌هایی که وارد ساختار نفس انفرادی می‌شوند، یا خوب هستند یا بد. معمولاً از میل‌های بد به عنوان شکل‌هایی از خودخواهی و از میل‌های خوب به عنوان شکل‌هایی از، از خودگذشتگی نام برده می‌شوند. اما مرز ثابتی بین از خودگذشتگی و خودخواهی وجود ندارد و هر دوی آنها در قلمرو دوگانگی حرک

دارند. از دیدگاه نهایی که فراسوی تضادهای خوب و بد است، تمایز اصلی بین خودخواهی و از خودگذشتگی در دامنه‌ی گستره‌ی آن‌هاست. خودخواهی و از خودگذشتگی دو مرحله از زندگی نفس انفرادی هستند و در امتداد یکدیگر قرار دارند. خودخواهی هنگامی به وجود می‌آید که تمام آرزوها بر روی فردیت محدود متمرکز شده باشد، در حالی که از خودگذشتگی هنگامی به وجود می‌آید که ساختار خام خواسته‌ها فرو ریزد و پخش و پراکنده گردد. در نتیجه، آرزوها دایره‌ی گسترده‌تری را دربر می‌گیرند. خودخواهی، محدود کردن منافع به زمینه‌ای محدود است؛ اما از خودگذشتگی، گسترش منافع و در برگرفتن میدانی گسترده‌تر است. به بیانی تنافق آمیز، خودخواهی نوع محدودی از، از خودگذشتگی است و از خودگذشتگی به کنار راندن خودخواهی از زمینه‌ای محدود، و وارد کردن آن در دایره‌ی گسترده‌تری از فعالیت است.

تبديل خودخواهی به از خودگذشتگی

پیش از آن که بتوان کاملاً به فراسوی قلمرو دوگانگی گذر کرد، خودخواهی باید به از خودگذشتگی تغییر ماهیت دهد. کردار نیک و پاشاری بر تداوم آن، موجب فرسوده شدن خودخواهی می‌گردد. گسترش خودخواهی و بیان آن به شکل کردار نیک، وسیله‌ی نابودی خودخواهی می‌شود. نیکی، پیوند اصلی بین تداوم خودخواهی و مرگ آن است. خودخواهی که در آغاز، آفریننده‌ی تمایلات پلید است توسط اعمال نیک، قهرمانی می‌شود که خود را شکست می‌دهد. وقتی تمایلات نیک سراسر جایگزین تمایلات بد شوند، آن هنگام خودخواهی به از خودگذشتگی تبدیل می‌شود، یعنی خودخواهی

انفرادی، خود را در نفع جهانی گم می‌کند. گرچه این زندگی توام با از خود گذشتگی و خوبی نیز در محدوده‌ی تضادها قرار می‌گیرند اما خوبی، اقدامی ضروری در راستای رهایی از دوگانگی است. خوبی وسیله‌ای است که روح توسط آن، نادانی خود را نابود می‌سازد.

خودی حقیقی جهانی

روح از خوبی به خدا می‌پیوندد و در نتیجه‌ی از خود گذشتگی، در خودی حقیقی جهانی که فراسوی خوب و بد، پرهیزکاری و پلیدی و تمامی جنبه‌های دیگر دوگانه مایا است جذب می‌گردد. نهایت از خود گذشتگی، آغاز احساس یگانگی با همگان است. در حالت رهایی روحانی به مفهوم عادی، نه خودخواهی وجود دارد و نه از خود گذشتگی چون هر دو با جذب شدن در احساسی خالی از خودی محدود نسبت به همگان، از بین می‌روند. در ک یگانگی با همگان، همراه با آرامش و مسرت درک ناشدنی است که هرگز به رکود روحانی یا محو ارزش‌های نسبی نمی‌انجاند. احساسی که خالی از خودی محدود نسبت به دیگران است به یک هماهنگی خلخلناینیز همراه با حس تشخیص و آرامش بهم نخوردنی می‌انجامد که بی‌تفاوت به محیط نیست. چنین احساسی، تنها پیامد ترکیب نیروهای ذهنی نیست، بلکه نتیجه‌ی دستیابی به یگانگی واقعی با حقیقت نهایی است که همگان را در بر می‌گیرد.

یگانگی با حقیقت نهایی

با ریشه‌کن ساختن همه‌ی امیال، دروازه‌ی دل را بگشایید و تنها یک اشتیاق، یعنی اشتیاق یگانگی با حقیقت نهایی را در دل پپرورانید. حقیقت نهایی را نباید در چیزهای تغییرپذیر دنیا، بیرون

جست و جو نمود، بلکه باید آن را در هستی خود جست و جو نمایید. هر بار که روح شما قصد ورود به دل انسانی شما را دارد، آن را قفل شده و داخل آن را پر از امیال می‌یابد، بنابراین دروازه‌ی دل خود را بگشایید. سرچشم‌هی سور جاویدان همه جا وجود دارد، باینحال همه از دست خواسته‌ها که زاییده‌ی نادانی است احساس بدبختی می‌کنند. هدف که خوشحالی جاویدان است هنگامی با شکوه تمام می‌درخشد که نفسِ محدود با همه‌ی خواسته‌هاش سراسر نابود گردد.

روحانیت نگرشی مثبت به زندگی است

ترک خواسته‌ها به مفهوم ریاضت کشیدن یا نگرش منفی نسبت به زندگی نیست. زندگی را چنین انکار کردن، انسان را غیرانسانی می‌سازد. الوهیت، خالی از انسانیت نیست. روحانیت باید انسان را بیشتر انسان کند. روحانیت نگرش مثبتی است که تمام چیزهای خوب، شریف و زیبا را در انسان آزاد می‌سازد و هم‌چنین به زیبایی و جذابیت محیط دامن می‌زند. روحانیت مستلزم ترک بیرونی فعالیت‌های دنیوی یا سر باز زدن از وظایف و مسئولیت‌ها نیست، بلکه تنها مستلزم این است که روح هنگام فعالیت و اجرای مسئولیت‌های دنیوی که برخاسته از جایگاه و موقعیت فرد است از بار خواسته‌ها آزاد باشد. کمال به معنی رها بودن از گرفتاری‌های دوگانگی است. چنین آزادی از گرفتاری‌ها، اساسی‌ترین شرط خلاقیت بی‌قید و شرط است. اما این آزادی را با گریز از زندگی به خاطر ترس گرفتار شدن در آن، نمی‌توان به دست آورد، زیرا این به

معنای انکار زندگی است. کمال به معنای دوری جستن از ابرازهای دوگانه‌ی طبیعت نیست و تلاش در گریز از گرفتاری‌ها، اشاره به ترس از زندگی دارد. روحانیت به معنی روبه‌رو شدن با زندگی به طور تمام و کمال است، بدون اینکه تضادها بر شخص چیره گردند. روحانیت می‌باید تسلط خود را بر تمامی خیالات واهی، هرچند که جذاب و نیرومند باشند، ادعا نماید. یک انسان کامل بدون گریز از برخورد با جنبه‌های مختلف زندگی، با ناوایستگی کامل در میان فعالیت‌های شدید زندگی انجام وظیفه می‌کند.

خدا و فرد

خدا تنها حقیقت است

خدا نامحدود است. او فراسوی تضادهای خوب و بد، درست و نادرست، پرهیزکاری و گناه، تولد و مرگ، و لذت و رنج است. چنین جنبه‌های دوگانه به خداوند تعلق ندارند. اگر خداوند را وجودی مجزا فرض کنیم، خداوند یک بخش محدود در هستی نسبی می‌شود. همان طور که خوبی نقطه مقابل بدی است، همان گونه نیز خدا، نقطه مقابل خدا - نیست می‌گردد و نامحدود، نقطه‌ی مقابل محدود می‌شود. هنگامی که از نامحدود الهی و محدود صحبت می‌کنیم آن‌ها را دوتا شمرده و نامحدود، پیشاپیش قسمت دوم دوگانگی شده است. اما نامحدود الهی به حالت بی‌همتای هستی تعلق دارد. اگر به نامحدود الهی به صورت نقطه‌ی مقابل محدود بنگریم، اصولاً دیگر نامحدود نیست، بلکه گونه‌ای از محدود است، زیرا بیرون از محدود و به شکل متضاد آن قرار می‌گیرد، بنابراین محدود است. نامحدود الهی نمی‌تواند بخش دوم محدود باشد، از این‌رو هستی ظاهری محدود، مجازی است. تنها نامحدود الهی وجود دارد. خدا را نمی‌توان به قلمرو دوگانگی پایین آورد. در

حقیقت تنها یک هستی وجود دارد و آن روح کل جهانی است.
هستی محدود، تنها بیرونی یا خیالی است.

هستی بیرونی محدود

شما نامحدودید و در واقع همه جا هستید اما فکر می‌کنید بدن
هستید و بنابراین خود را محدود در نظر می‌گیرید. اگر شما فکر
می‌کنید بدن هستید که اینجا نشسته‌اید، ذات حقیقی خود را
شناخته‌اید. اگر به درون خود بنگرید و ذات حقیقی روح خود را
تجربه کنید، درک می‌کنید که نامحدود و فراسوی تمامی آفرینش
هستید. اما شما خود را با بدن شناسایی می‌کنید و این شناسایی
غیرحقیقی به دلیل نادانی است که توسط واسطه‌ای به نام ذهن،
خود را کارآمد نشان می‌دهد.

یک انسان معمولی فکر می‌کند که بدن فیزیکی است، فردی که
از لحاظ روحانی پیشرفت‌ه است، فکر می‌کند که بدن لطیف می‌باشد
و پیر روحانی فکر می‌کند که ذهن است اما در هیچ یک از آنها، روح
دانش مستقیم از خودی حقیقی ندارد، زیرا در تمامی این حالات،
اندیشه‌ی پاک با خیال درآمیخته شده است. روح به عنوان روح،
بی‌کران است، یعنی فراسوی ذهن یا بدن است اما به خاطر نادانی،
زیر تاثیر ذهن قرار می‌گیرد و «اندیش‌گری» می‌شود که گاهی خود
را با بدن و گاهی با ذهن شناسایی می‌کند. از دیدگاه محدود
شخصی که به فراسوی قلمرو ما یا گذر نکرده، افراد بی‌شماری در
دنیا وجود دارند و چنین به نظر می‌رسد که به تعداد افراد نیز ذهن
و بدن وجود داشته باشد. در واقع تنها یک روح کل جهانی وجود
دارد اما فرد فکر می‌کند که با افراد دیگر تفاوت دارد. نهایتاً همان

روح یکتا است که در پشت ذهن‌های افراد به ظاهر متفاوت وجود دارد و توسط آنها تجربه‌های گوناگون دوگانگی را به دست می‌آورد. آن یکتای الهی که در بی‌شمار است، خود را به صورت یکی از بی‌شمار تجربه می‌کند. این ناشی از تخیل یا اندیشه‌ی مجازی است.

علت اندیشه‌ی مجازی

اندیشه به دلیل مداخله‌ی سانسکاراهایی که طی فرایند تکامل آگاهی انباسته شده‌اند، مجازی می‌گردد. کار کرد آگاهی با عملکرد سانسکاراهای خود را به صورت خواسته‌ها ابراز می‌کند، منحرف می‌گردد. آگاهی در درازای زندگی‌های بی‌شمار، پیوسته زیر بار اثرات بر جای مانده از تجربه‌ها قرار می‌گیرد و درک روح را محدود می‌سازد. روح از راه اندیشه نمی‌تواند حصاری که توسط سانسکاراهای ایجاد شده‌اند را درهم شکند. بنابراین آگاهی اسیری درمانده در دست خیالات واهی می‌گردد که از اندیشه‌ی مجازی خود سرچشمه می‌گیرند. مجازی شدن اندیشه، نه تنها در حالت‌های مادون انسانی که آگاهی تا حدودی در آنها گسترش یافته وجود دارد بلکه در انسان، که آگاهی به پیشرفت کامل خود رسیده نیز موجود است.

گستره‌ی آگاهی کامل مجازی

سیر تکامل آگاهی مجازی پیش‌رونده از مرحله‌ی سنگی آغاز و در انسان به اوج خود می‌رسد. تاریخ سیر تکامل، تاریخ گسترش تدریجی آگاهی مجازی است. ثمره‌ی سیر تکامل، آگاهی مجازی تمام است که از ویژگی انسان است. اما حتاً این آگاهی تمام مجازی که به آینه‌ی پوشانیده شده از خاک شباهت دارد در اثر عملکرد

سانسکاراها نمی‌تواند دانش روشن و حقیقی ذات روح را بازتاب دهد. گرچه آگاهی مجازی به طور کامل گستردگی و پرورانده شده است اما ثمره‌ی حقیقت نیست، بلکه تخیلاتی ساختگی است، زیرا بار سانسکاراها از کارکرد آزاد آگاهی جلوگیری می‌کند. افزون بر این، آگاهی چون نمی‌تواند به فراسوی قفسی که امیالش ساخته‌اند گسترش یابد، دامنه‌ی آن محدود می‌شود.

فردی شدن آگاهی

مرز و کرانی که آگاهی مجازی می‌تواند در آن حرکت کند توسط سانسکاراها مشخص می‌شود و کارکرد آگاهی مجازی توسط امیال تعیین می‌گردد. چون هدف امیال، کامیابی خودی محدود است، بنابراین کل آگاهی، خود-محور و فردیت پیدا می‌کند. فردی شدن آگاهی مجازی را می‌توان از جهتی نتیجه‌ی گرداب امیال دانست. روح در کمند امیال گرفتار گشته و نمی‌تواند از فردیت محدودی که توسط این امیال تشکیل یافته‌اند بیرون آید. روح این موانع را تصویر می‌کند و خود-هیپنوتیزم می‌شود. بنابراین خود را محدود و جدا از دیگران می‌بیند. روح گرفتار هستی منحصر بفرد خود می‌شود و دنیایی از جدایی‌های گوناگون را تصور می‌کند که از افراد بی‌شمار با ذهن‌ها و بدن‌های مربوط به‌هم تشکیل یافته‌اند.

جدایی فقط در خیال وجود دارد

نور خورشید با عبور از منشور، به دلیل شکست نور، پرتوهای آن پخش و پراکنده می‌شوند. اگر هر یک از این پرتوها دارای آگاهی بود، خود را از پرتوهای دیگر جدا می‌دانست و کاملاً فراموش می‌کرد

که در طرف دیگر منشور از سرمنشا جدا نبوده و هستی مجزا نداشته است. به روش مشابه، هستی یکتا، به قلمرو *ما* یا فرود می‌آید و بی‌شمار بودن را که در حقیقت وجود ندارد فرض می‌کند. جدایی افراد، در حقیقت وجود ندارد، بلکه تنها در خیال هستی دارد. روح جهانی یکتا، جدایی را در خود تصور می‌کند و از این جداسازی، اندیشه‌ی «من» و «مال من» در مقابل «تو» و «مال تو» به وجود می‌آید. اگرچه روح در حقیقت یگانه‌ای مطلق و بخش ناشدنی است اما در اثر کارکرد تخیل، گوناگون و تقسیم شده به نظر می‌رسد. تخیل، حقیقت نیست و حتا در بالاترین خیال‌پردازی‌ها، فرنگ‌ها از حقیقت به دور است. خیال همه چیز است بجز حقیقت. تجربه‌ای که روح به صورت نفسِ فردیت‌یافته گردآوری می‌کند تماماً تخیلی و ادراک نادرست روح است. از تخیل روح کلِ جهانی، افرادِ بی‌شماری زاییده می‌شوند. این *ما* یا نادانی است.

کائنات دیدنی

هم‌گام با زاده شدن فردیتِ مجزا و محدود، کائنات دیدنی نیز پدیدار می‌گرددند. چون وجود مجزای فردیتِ محدود، حقیقی نیست و تنها در خیال است، بنابراین کائناتِ دیدنی نیز حقیقتِ مستقل و مجزایی ندارند. از این‌رو، این همان خودی حقیقی جهانی است که توسط صفت‌هایش در نقش دوم که آشکار شدن است پدیدار می‌گردد. هنگامی که روح به قلمرو *ما* یا فرود می‌آید، محدودیت‌های برخاسته از بی‌شمار بودن را می‌پذیرد، این خود-محدودی روح را می‌توان نوعی خود-قریانی در راه دستیابی به آگاهی برشمرد. روح

کل اگر چه تا ابد همان بی کران مطلق باقی می‌ماند اما از راه فروند آشکار به عالم زمان، گوناگونی و تکامل، از نوعی فشردگی یا انقباض بی‌زمان رنج می‌برد. اما آنچه در واقع تکامل می‌یابد خود روح نیست، بلکه آگاهی مجازی است که به علت محدودیت‌هایش فردیت محدود را به وجود می‌آورد.

گرفتاری سه‌گانه و دوگانگی

تاریخچه‌ی فردیت محدود، تاریخچه‌ی رشد گرفتاری سه‌گانه با ذهن، انرژی و ماده (بدن) است. دوگانگی در تمامی این سه قلمرو حکم‌فرما و اگرچه روح در ذات فراسوی دوگانگی است، اما گرفتار آنها می‌گردد. دوگانگی، وجود تضادها را می‌رساند که به وسیله‌ی کشش متقابل، یکدیگر را محدود و موازن می‌کنند. خوب و بد، پرهیزکاری و گناه، نمونه‌هایی از چنین تضادها هستند. روح نادان که در کمند دوگانگی است در چنگ خوب و بد گرفتار می‌گردد. دوگانگی خوب و بد در اثر نادانی به وجود می‌آید و هنگامی که روح یکبار گرفتار آن شد، زیر حکم‌فرمایی آن قرار می‌گیرد. روح نادان درازای سیر تکامل، توسط گرفتاری سه‌گانه با ماده (بدن)، انرژی و ذهن، پیوسته در چنگ خواستن اسیر می‌گردد و خوب و بد دنیای خاکی، دنیای لطیف و دنیای ذهنی را می‌خواهد و چون بین خوب و بد تمایز وجود دارد، خواستن به خودی خود خوب یا بد می‌گردد. بدین گونه خواستن توسط کشش دائمی تضادها، ناگزیر محدود و باعث نوسانات بی‌پایانی از یک حالت به حالت دیگر می‌شود، بدون اینکه به حالت نامحدود که فقط در جنبه‌ی تغییرناپذیر و ابدی

زندگی یافت می‌شود، دست یابد. نامحدود را تنها در فراسوی قلمرو دوگانگی می‌توان یافت و این هنگامی امکان‌پذیر است که آگاهی با شکستن حصار سانسکاراها از فردیت محدود بیرون آید.

شکاف ژرف میان آگاهی و نآگاهی

پیشتر دیدیم که میدان و گستره‌ی آگاهی ممکن، توسط سانسکاراها محدود شود و این محدودیت، روان انسان را به دو بخش تقسیم می‌کند. یک بخش در قلمرو آگاهی مجازی و بخش دیگر فراسوی آن قرار می‌گیرد. بخش نآگاه در گستردگترین حالتش با نیرویی که در پشت ماده قرار دارد یکی است و مذاهب مرسوم آن را خدا می‌نامند. حقیقت نهایی که به طور نمادین توسط چنین عقایدی ارائه می‌شود را می‌توان با آوردن نآگاهی به درون آگاهی به طور کامل شناخت. گسترش و پیشرفت آگاهی، در برگیرنده‌ی آگاه شدن از آن چیزهایی است که پیشتر جزیی از نآگاهی بوده است. پیروزی پیاپی آگاهی بر نآگاهی سرانجام به آگاهی کامل می‌انجامد که در گستردگی، نامحدود و در فعالیت آزاد است. گرچه آگاهی مجازی انسان معمولی به پیشرفت کامل می‌رسد اما بین برترین حالت آگاهی و آگاهی مجازی محدود او، حدود چهل و نه درجه از روشنایی آگاهی یا درک وجود دارد که نمایان‌گر مراحل پیشرفت و روشن شدن آگاهی است.

پیشرفت روحانی

فاصله‌ی میان آگاهی مجازی تار و کدر انسان معمولی و آگاهی الهی کاملاً روش‌من مرشد کامل توسط سانسکاراها که پدید آورنده‌ی

خودخواهی است به وجود می‌آید. سانسکارها را می‌توان با داشتن منش و شخصیتی درست و همچنین با روش پرستش و خدمت بدون خودخواهی از میان برداشت، اما بهترین نتیجه در این راستا با کمک مرشد کامل به دست می‌آید. پیشرفت روحانی در برگیرنده‌ی گسترش و پرورش بیشتر آگاهی مجازی نیست (زیرا در انسان به رشد کامل رسیده است) بلکه در رهایی آگاهی از بند اسارت سانسکارها است. اگرچه آگاهی در تمامی مراحل و مرتبه‌های هستی، در ذات یکسان است اما هنگامی در اوج اعلی و کامل است که دانش بی‌کران الهی را بدون کمترین سایه‌ای از نادانی بازتاب دهد و همچنین تمامی گستره‌ی آفرینش را در بر گیرد و عوالم گوناگون هستی را روشن سازد.

خواب ژرف

هرگاه شما به خواب می‌روید، ناآگاه با حقیقت بی‌کران یکی می‌شوید. این یگانگی، در بر گیرنده‌ی گسترش ناآگاهی حقیقی بر آگاهی حقیقی است و بدین ترتیب شکاف ژرف میان ناآگاهی و آگاهی به یکدیگر متصل می‌شود. اما چون از این پیوند، بیخبر و ناھشیار هستید، نمی‌توانید آگاهانه از آن بهره‌مند گردید. به همین دلیل هنگام بیدار شدن از خواب ژرف، از همان فردیتی که داشتید آگاه می‌شوید و مانند قبل شروع به فعالیت کرده و تجربه می‌اندوزید. اما اگر یگانگی و پیوند شما با حقیقت والا، آگاهانه می‌بود، آنگاه در یک زندگی سراسر نوین و بی‌نهایت باشکوه بیدار می‌شدید.

یکانگی آگاهانه با حقیقت الهی

مرشد کامل، آگاهانه با حقیقت بی کران یکی شده است. در مورد او، شکاف ژرف میان آگاهی حقیقی و ناآگاهی حقیقی، با گسترش ناآگاهی بر آگاهی، مانند وقتی که انسان در خواب ژرف از آن بهره‌مند است از میان نمی‌رود، بلکه با گسترش آگاهی حقیقی بر روی ناآگاهی حقیقی از میان می‌رود. فراز و نشیب آگاهی، تنها فردیتِ محدود را در بر می‌گیرد؛ اما در مورد یک مرشد کامل، پیروزی آگاهی حقیقی بر ناآگاهی حقیقی، نهایی و ابدی است. از این‌رو حالت آگاهی او از دانش خودی حقیقی بدون اینکه کاهشی در آن صورت گیرد، دائمی، خل ناپذیر و همیشگی است. از اینجا می‌توان دید که مرشد کامل هرگز به مفهوم معمول کلمه نمی‌خوابد و هنگامی که به بدن خود استراحت می‌دهد، شکافی در آگاهی حقیقی خود تجربه نمی‌کند.

حالت کمال

در حالت کمال، آگاهی مجازی که در شکل انسانی به پیشرفت کامل رسیده با از بین رفتن تمام موانعی که بر سر راه روشن شدن آن وجود دارد به روشنایی الهی دست می‌یابد. پیروزی آگاهی حقیقی بر ناآگاهی حقیقی، کامل شده و شخص پیوسته در درخشش کامل روشنایی الهی به سر می‌برد، یا به عنوان فردی که با روشنایی الهی یکی شده است در آن سکنی می‌گزیند. در واقع او خود، روشنایی الهی است. تا زمانی که شخص زیر تاثیر دوگانگی قرار دارد و تجربه‌های گوناگون را حقیقی و نهایی می‌پنداشد هنوز از

قلمرو نادانی خارج نشده است. در حالت در ک نهایی، شخص تشخیص می‌دهد که هستی بی‌کران، یکتایی بی‌همتا و تنها حقیقت است. هستی بی‌کران همه جا را فراگرفته، همه‌ی هستی را در بر می‌گیرد و همتایی ندارد. شخصی که به چنین درکی می‌رسد به بالاترین مرتبه‌ی حالت آگاهی دست یافته است. در این حالت، شخص آگاهی کامل خود را که نتیجه‌ی سیر تکامل است نگه می‌دارد در حالی که کاملاً به فراسوی محدودیت‌های سانسکارها و امیال عبور کرده است. فردیت محدود که زاییده‌ی نادانی است به فردیت الهی نامحدود تبدیل می‌شود و در این حالت، آگاهی محدودناشدنی روح کل جهانی، بدون ایجاد هیچ گونه خیال واهی، فردیت پیدا می‌کند. شخص از تمامی امیال خودخواهانه آزاد شده و واسطه‌ای می‌گردد برای جریان خودجوش اراده‌ی والای جهانی که خداییت را ابراز می‌دارد. فردیت با ازبین رفتن نادانی، نامحدود می‌شود، زیرا از احساس جدایی که زاییده‌ی ما است در امان است و در دوگانگی آن گرفتار نمی‌شود. بنابراین شخص از حالت رهایی روحانی که در آن آگاهی مطلق، هستی پاک و سرور بی‌انتها وجود دارد بهره‌مند می‌گردد. چنین فردی دیگر هیچ گونه تخیلی که انسان را گیج و گمراه می‌کند ندارد، و به مفهومی مرده است. نفس انفرادی که سرمنشا احساس جدایی است برای همیشه نابود گردیده اما به مفهومی دیگر با عشقی شکستناپذیر و مسرتی ابدی، جاودانه زنده است. او نیرو و دانش بی‌کران دارد و کل جهان هستی برای او میدان‌گاهی می‌شود برای کار روحانی اش؛ یعنی به کمال رساندن انسان‌ها.

آغاز و پایان آفرینش

از کجا و به کجا

تا زمانی که ذهن انسان حقیقتِ نهایی را آن طور که هست، مستقیماً تجربه نمی‌کند، در هر کوششی به منظور توضیح منشا و هدف آفرینش، با سر در گمی روبرو می‌شود. از این‌رو به نظر می‌رسد که گذشته‌ی باستانی در لفافی از اسرار مرموز پیچیده شده و آینده چون کتابی کاملاً سربسته به نظر می‌رسد. ذهن انسان چون در کمند جادوی *ما* است، در نهایت تنها می‌تواند به گمانه‌زنی‌های درخشنان درباره‌ی گذشته و آینده‌ی کائنات بپردازد. او نمی‌تواند به دانش نهایی درباره‌ی این نکات دست یابد و نمی‌تواند از نادانی در رابطه با آنها راضی باشد. از کجا و به کجا دو سوال ابدی و پرقدرتی هستند که ذهن انسان را از لحاظ الهی بیقرار می‌سازند.

آغاز و انجام

ذهن انسان در جست و جوی مبدا جهان، نه می‌تواند خود را با پس‌رفتی نامحدود راضی سازد و نمی‌تواند خود را با تغییرات بی‌انتها و بی‌هدف سازگاری دهد. اگر علت اولیه‌ای برای سیر تکامل وجود نداشته باشد، بنابراین نامفهوم می‌شود و اگر به پایان نهایی منتهی

نشود از همه‌ی اهداف و معنا محروم می‌گردد. سوال «از کجا؟» و «به کجا؟» به خودی خود، آغاز و پایان این آفرینش در حال تکامل را پیش‌بینی می‌کند. آغاز سیر تکامل، آغاز زمان و پایان سیر تکامل پایان زمان است. سیر تکامل هم آغاز و هم پایان دارد، زیرا زمان هم آغاز و هم پایان دارد. در میان آغاز و پایان این جهان در حال تغییر، دوران‌های بسیاری وجود دارند اما در سراسر این دوران‌ها، سیر تکامل تداوم می‌یابد. پایان واقعی این مرحله از سیر تکامل را **ماهاپرالایا** (قیامت) یا نابودی نهایی جهان می‌نامند که در آن زمان، جهان آنچه در آغاز بوده می‌گردد، یعنی هیچ حقیقتی. **ماهاپرالایا** را می‌توان به خواب انسان تشبیه کرد. همان طور که دنیای گوناگون تجربه‌ها برای شخصی که در خواب ژرف است از بین می‌رود، همان طور نیز تمامی کائنات پدیداری که زاییده‌ی **مایا** است هنگام **ماهاپرالایا** در هیچ محو می‌گردد؛ گویی که جهان اصلا وجود نداشته است.

حقیقت، بی‌زمان و مطلق است

کائنات (سه عالم) حتا در طی مرحله‌ی سیر تکامل به خودی خود چیزی بجز تخیل نیست. در واقع یک حقیقت جاویدان بخش ناشدنی وجود دارد که نه آغاز دارد و نه انجام و فراسوی زمان می‌باشد. از دیدگاه این حقیقت الهی بی‌زمان، کل فرایند زمان، صرفاً تخیلی است. میلیاردها سال که گذشته و میلیاردها سال که خواهد گذشت حتا ارزش یک ثانیه را هم ندارند. گویی که اصلا وجود نداشته است. بنابراین نمی‌توان گفت که کائنات گوناگون و در حال

تکامل پیامد حقیقی این حقیقت یکتا است. اگر کائنات، پیامد این حقیقت یکتا می‌بود، آنگاه حقیقت واژه‌ای نسبی یا یک هستی مرکب می‌شد که چنین نیست. حقیقت یکتا، مطلق است.

حقیقت و هیچ چیز

حقیقت یکتا، تمام هستی را در بر می‌گیرد. آن همه‌چیز حقیقی است و هیچ چیز حقیقی، سایه‌ی آن است. مقصود از هستی فراگیر این است که چیزی خارج از آن وجود ندارد. وقتی شما معنی هستی را موشکافی می‌کنید، به طور ضمنی به این اندیشه می‌رسید که چیزی وجود ندارد. معنی «نیستی حقیقی» یا «هیچ چیز حقیقی» به شما کمک می‌کند تا منظور ما را از «هستی حقیقی» به طور روشن درک کنید. بنابراین جنبه‌ی مکمل هستی، نیستی یا هیچ چیز حقیقی است اما نمی‌توان «هیچ چیز حقیقی» را دارای هستی مجرزا و مستقل دانست. آن به خودی خود هیچ است و نمی‌تواند به خودی خود علت چیزی باشد. کائنات گوناگون و در حال تکامل نمی‌تواند به خودی خود نتیجه‌ی «هیچ چیز حقیقی» باشد و همچنین دیدید که نمی‌تواند پیامد حقیقت یکتا باشد. پس کائنات گوناگون و در حال تکامل چگونه به وجود آمده است؟

حقیقت و کائنات

کائنات گوناگون و در حال تکامل، با درآمیختن حقیقت یکتا و هیچ چیز حقیقی به وجود آمده است. کائنات از هیچ چیز حقیقی پدیدار گشته اما در پشت این هیچ چیز حقیقی، حقیقت یکتا وجود دارد. اما نباید چنین برداشت شود که کائنات تا حدودی نتیجه‌ی

حقیقت یکتا است یا اینکه عاملی از حقیقت الهی در آن وجود دارد. کائنات از هیچ‌چیز حقیقی بیرون آمده و «هیچ» است و تنها به نظر می‌رسد که هستی دارد. هستی ظاهری آن به خاطر حقیقت یکتا است که در پشت این هیچ‌چیز حقیقی قرار دارد. وقتی هیچ‌چیز حقیقی به حقیقت یکتا افزوده شود، پیامد آن کائنات گوناگون و در حال تکامل است. بدین ترتیب تغییر و دگرگونی در حقیقت یکتا که بی‌کران و مطلق است، ایجاد نمی‌شود، زیرا مطلق است و از این رو هیچ افزایش یا کاهشی نمی‌تواند بر آن اثرگذار باشد. حقیقت یکتا، همان که بود باقی می‌ماند، یعنی کامل، مطلق و بدون ارتباط و پیوند به پدیده‌ی آفرینش که از هیچ‌چیز حقیقی ناشی شده است. هیچ‌چیز حقیقی را می‌توان با ارزش «صفر» در ریاضیات مقایسه نمود. صفر به خودی خود ارزش مثبتی ندارد اما هنگامی که در جلو عدد دیگری قرار گیرد، مقدار پیدا می‌کند. به طریق مشابه، عالم گوناگون و در حال تکامل از هیچ‌چیز حقیقی پدید می‌آید، یعنی هنگامی که هیچ‌چیز حقیقی با حقیقت یکتا ترکیب می‌گردد.

جدایی خیالی بین خودی محدود و محیط به سیر تکامل دوگانگی می‌انجامد

کل فرایند تکامل در قلمرو تخیل قرار دارد. هنگامی که اقیانوس یکتای حقیقت، در خیال ظاهرا متلاطم می‌گردد، عالم بی‌شمار و گوناگون که دارای مراکز جداگانه‌ی آگاهی است به وجود می‌آید. این مستلزم جداسازی بنیادین زندگی بین خودی محدود و غیرخودی محدود، یا «من» و محیط است. به دلیل مجازی و ناکامل

بودن خودی محدود (که تنها بخشی خیالی از کلیتی است که در واقع بخش ناشدنی است) آگاهی نمی‌تواند از روش شناسایی ابدی با آن، خرسند بماند. بنابراین آگاهی در کمnd یک بیقراری بی‌پایان گرفتار می‌شود که آن را وادار می‌سازد تا بکوشد که از روش غیرخودی محدود، خود را بشناسد. آن بخش از غیرخودی محدود یا محیط که آگاهی موفق به شناسایی با آن می‌شود، به شکل «مال من» با خودی محدود، رابطه پیدا می‌کند و آن بخش از غیرخودی محدود که آگاهی نمی‌تواند خود را به واسطه‌ی آن شناسایی کند محیط کاهش‌ناپذیری می‌شود که ناچار ایجاد حد کرده و با خودی محدود به مخالفت می‌برمی‌خیزد. بدین گونه آگاهی به پایان دوگانگی محدودیت آفرین خود نمی‌رسد، بلکه چار یک دگرگونی می‌شود. بنابراین تا زمانی که آگاهی پیرو تخیل ناپاک و گمراه کننده است نمی‌تواند به طور موقیت‌آمیز به این دوگانگی پایان بخشد. تمامی کوشش‌های گوناگون او برای جذب غیرخودی محدود (یا محیط) صرفاً باعث می‌شوند که شکل‌های بی‌شمار و جدیدی از دوگانگی جایگزین دوگانگی اولیه شوند. قبول یا رد بخش خاصی از محیط، خود را به ترتیب به صورت «خواستن» یا «نخواستن» بیان می‌کند که باعث پیدایش تضادهای لذت و رنج، خوب و بد و غیره می‌گردد. پذیرفتن و نپذیرفتن، هیچ یک به رهایی از دو گانگی نمی‌انجامد، از این‌رو آگاهی درگیر نوسانی بی‌پایان از یک تضاد به تضاد دیگر می‌گردد. کل فرایند تکامل فرد به وسیله‌ی نوسان بین این تضادها مشخص می‌شود.

جبهیتِ کامل سانسکاراها

سیر تکامل فرد محدود، سراسر به وسیله‌ی سانسکاراهايی که توسط او در سراسر دوران‌ها انباشته شده‌اند تعیین می‌گردد. اگرچه اینها همگی بخشی از تخیل هستند اما جبهیت، کامل و خودکار است. هر کردار و تجربه‌ای هر قدر هم که زودگذر باشد، نقش یا تاثیری در بدن ذهنی بر جای می‌گذارد. این نقش، تغییر عینی بدن ذهنی است و چون بدن ذهنی در درازای چندین زندگی یکسان باقی می‌ماند، بنابراین تاثیراتی که توسط فرد انباشته گردیده‌اند نیز می‌توانند در درازای چندین زندگی ایستادگی کرده و باقی بمانند. سانسکاراهايی که بدین گونه انباشته گردیده‌اند (به جای اینکه تنها در بدن ذهنی نهفته باقی بمانند) شروع به ابراز خود کرده و به صورت میال‌ها تجربه می‌گردند، یعنی به صورت ذهنی درک می‌شوند. سانسکاراها دارای دو جنبه‌ی ذهنی و عینی هستند. جنبه‌ی اول حالت غیر فعال و نهفته، و جنبه دوم حالت فعال آشکار شدن است. از روش حالت فعال، سانسکاراهاي انباشته شده، تک تک حرکتها و تجربه‌های خودی محدود را تعیین می‌کنند. درست همان طور که برای نمایش یک حرکت کوتاه بر روی پرده سینما چند متر فیلم باید از پروژکتور عبور کند، همان طور نیز سانسکاراهاي بسیار زیادی بارها در تعیین یک حرکت خودی محدود دخالت دارند. سانسکاراها هنگامی خرج یا مصرف می‌شوند که این چنین بروز کنند و به تجربه درآیند. سانسکاراهاي ضعیف به صورت ذهنی خرج یا مصرف می‌شوند، سانسکاراهاي قوی که به صورت میال‌ها و تجربه‌های خیالی پدید می‌آیند، به روش لطیف

صرف می‌شوند و آن سانسکاراها^{ای} که بسیار نیرومند هستند، خود را به روش اعمال و کردار بدنی به مصرف می‌رسانند. گرچه مصرف و خرج شدن سانسکاراها^{ای} پیوسته ادامه دارد اما به رهایی از چنگ سانسکاراها^{ای} نمی‌انجامند، زیرا سانسکاراها^{ای} نو، ناچار نه تنها توسط اعمال نو به وجود می‌آیند، بلکه حتاً توسط فرآیندِ مصرف خود سانسکاراها^{ای} نیز تولید می‌شوند. بنابراین افزایش بار سانسکاراها^{ای} ادامه یافته و فرد در مقابل مشکل به دور افکنیدن سانسکاراها^{ای}، خود را درمانده می‌یابد.

توازن از راه تضاد

سانسکاراها^{ای} که توسط اعمال و تجربه‌های مشخص اندوخته شده‌اند ذهن را پذیرای اعمال و تجربه‌های مشابه می‌سازند؛ اما پس از رسیدن به نقطه‌ای معین، این تمایل به وسیله‌ی واکنشی طبیعی که عبارت از انتقال به متضاد آن میل است متوقف و خنثی شده و بدین ترتیب به عملکرد سانسکاراها^{ای} متضاد، میدان داده می‌شود. دو جنبه‌ی متضاد، بارها اجزای یک رشته‌ی تخیل هستند. برای نمونه شخص ممکن است ابتدا تجربه کند که نویسنده‌ی معروفی است و دارای ثروت، شهرت، زن و تمام چیزهای دلخواه زندگی است، اما پس از مدتی در همان زندگی ممکن است تجربه کند که ثروت، شهرت، زن و تمامی چیزهای دلخواه زندگی اش را از دست داده است. گاهی چنین به نظر می‌رسد که یک رشته تخیل هر دو جنبه‌ی تضاد را در بر نمی‌گیرد. برای نمونه شخص ممکن است در درازای زندگی تجربه کند که پادشاهی قدرتنمد و همیشه در

جنگ‌ها پیروز بوده است. در این صورت او باید این تجربه را با تجربه‌های شکست یا چیزی شبیه آن در زندگی بعد به توازن برساند. شخص باید برای تکمیل رشته‌ی تخلیل خود، یک زندگی یا چندین زندگی دیگر اختیار نماید. از این روابط روانی محض ناشی از سانسکارها، به کلی پیرو نیاز ژرف‌تر روح برای درک نهایی است.

یک نمونه

فرض کنید که فردی در این زندگی کسی را کشته است. این باعث می‌شود که سانسکاراهای کشنده در بدن ذهنی او اندوخته شوند. اگر آگاهی به تنها ی و به سادگی توسط این گرایش اولیه که توسط این سانسکارها به وجود آمده‌اند تعیین می‌گردد، آنگاه آن شخص تا ابد و پیوسته به کشنده دیگران ادامه می‌داد و هر بار از اعمال مشابه بعدی، نیروی محرک بیشتری به دست می‌آورد. اگر به علت این واقعیت نبود که منطق تجربه، ایست لازم را به وجود می‌آورد، هرگز راه گریزی از این جبریت تکرارشدنی وجود نداشت. شخص خیلی زود ناکامل بودن تجربه‌ی خود را در یکی از تضادها تشخیص داده و در جست و جوی برقراری توازن از دست رفته، نآگاهانه به قطب متضاد کشیده می‌شود. بدین گونه شخصی که کشنده را تجربه کرده اکنون نیاز روانی و آمادگی برای کشته شدن در او برمی‌خیزد. شخص با کشنده یک فرد، تنها بخشی از کل موقعیتی که در آن نقش داشته را درک می‌کند و آن نقش کشنده است. نیمه‌ی مکمل کل آن موقعیت، یعنی نقش کشته شدن، با وجود اینکه خود را به دنیای تجربه‌های او آشنا ساخته است اما برای او داده‌ای نامفهوم و ناآشنا باقی می‌ماند. بدین گونه، نیاز به تکمیل

تجربه به وجود می‌آید که شخص با جلب متضاد آنچه که خود تجربه نموده، انجام می‌پذیرد، بنابراین آگاهی تمایل پیدا می‌کند که این نیاز جدید و فوری را برآورده سازد. شخصی که فردی را کشته است به زودی در او این گرایش برمی‌خیزد تا کشته شود و بتواند کل موقعیت را با تجربه شخصی درک کند. پرسشی که در اینجا پیش می‌آید این است چه کسی او را در زندگی آینده خواهد کشت؟ آن شخص ممکن است همان فردی باشد که در زندگی پیش توسط او کشته شده یا شخص دیگری با سانسکاراهای مشابه باشد. در نتیجه‌ی عمل و تاثیرگذاری متقابل اشخاص، بین آنان بستگی‌ها و پیوندهای سانسکارایی به وجود می‌آید. هنگامی که شخص بدن نو و تازه‌ای می‌گیرد ممکن است در میان اشخاصی باشد که با آنها پیوند سانسکارایی پیشین داشته یا ممکن است در میان کسانی باشد که با آنها سانسکاراهای همانند دارد. اما سازگاری زندگی این است که به سیر تکامل دوگانگی، آزادی عمل می‌بخشد.

از راه تضاد به فراسوی تضاد

ذهن انسان مانند دستگاه بافندگی بین دو حد انتهایی در حال رفت و برگشت است تا اینکه تار و پود پارچه‌ی زندگی را تکمیل نماید. رشد زندگی روانی به بهترین وجه توسط یک مسیر زیگزاگ نشان داده می‌شود تا یک مسیر مستقیم، نقش دو ساحل رودخانه را در نظر بگیرید، اگر کرانه‌ای وجود نداشت، آب رودخانه پخش و پراکنده و رسیدن به مقصد غیر ممکن می‌شد. به همین ترتیب اگر نیروی زندگی بین دو قطب متضاد محدود نشود، از راه‌های بی‌شمار

و بی‌پایان پراکنده می‌گردد و به هدر می‌رود. این دو کرانه‌ی رودخانه‌ی زندگی را می‌توان بیشتر به دو خطی که سرانجام در نقطه‌ی رهایی روحانی به یکدیگر می‌پیوندند تشبیه نمود تا دو خط موازی. هر قدر که فرد به مقصد نزدیک‌تر می‌شود، مقدار نوسانات نیز کم‌تر و کم‌تر شده و هنگامی که شخص با هدف یکی می‌گردد، این نوسانات سراسر پایان می‌یابند. این مانند حرکت عروسکی است که مرکز ثقل آن در پایه‌اش قرار گرفته و در نتیجه زمانی گرایش به سکون دارد که از حرکت باز ایستد و اگر آن را از یک سو به سوی دیگر تکان دهیم، شروع به حرکت می‌کند اما در هر حرکت مسافت کم‌تری می‌پیماید و سرانجام از حرکت بازمی‌ایستد. در مورد سیر تکامل عالم هستی، چنین ایست و توقفی در تناوب بین تضادها، به معنای ماه‌پرالایا یا قیامت است. و در مورد سیر تکامل روحانی شخص، به معنای رهایی روحانی است.

آسمان‌های آگاهی

فاصله‌ای که میان دو گانگی و یگانگی وجود دارد، صرفا مساله‌ی تفاوت در حالت آگاهی است. از آنجایی که این دو حالت از لحاظ کیفیت با هم متفاوتند، بنابراین تفاوت بین آنها بی‌نهایت است. اولی، حالت غیرخدایی و دومی، حالت خدایی است. این تفاوت بی‌نهایت، ورطه‌ی بین آسمان ششم و هفتم آگاهی را تشکیل می‌دهد. شش آسمان آگاهی پایین‌تر نیز توسط نوعی دره یا فاصله از یکدیگر مجزا هستند و اگرچه تفاوت بین آنها بسیار زیاد است اما بی‌نهایت نیست، زیرا همگی به طور یکسان پیرو دو قطبی بودن تجربه‌های محدودند که

تناوب بین تضادها را دربرمی‌گیرد. تفاوت بین آسمان اول و دوم، دوم و سوم و غیره تا آسمان ششم اگرچه بسیار زیاد است اما بی‌کران نیست. در واقع می‌توان نتیجه گرفت که به راستی هیچ یک از شش آسمان دوگانگی از دیگری به آسمان هفتم نزدیک‌تر نیست. تفاوت بین هر یک از این شش آسمان و آسمان هفتم بی‌کران است همان طوری که تفاوت بین آسمان ششم و هفتم بی‌کران است. پیشرفت در این شش آسمان، پیشرفت در تخیل است اما رسیدن به آسمان هفتم، به قطع و بازایستادن تخیل و بیداری فرد در آگاهی حقیقت الهی می‌انجامد.

پیشرفت در آسمان‌های آگاهی

پیشرفت تخیلی از راه این شش آسمان به‌هرحال اجتناب‌ناپذیر است زیرا پیش از آن که شخص بتواند به درک نهایی از حقیقت الهی برسد، تخیل باید به طور تمام مصرف شود و پایان یابد. هنگامی که مرید، مرشد کاملی او را راهنمایی می‌کند باید از شش آسمان آگاهی بگذرد. مرشد کامل ممکن است مرید خود را به چشمان باز یا در پرده از آسمان‌ها بگذراند. اگر مرید در پرده عبور داده شود چون از آسمان‌هایی که می‌گذرد آگاه نمی‌شود، بنابراین امیال تا آسمان هفتم باقی می‌مانند. اما اگر با چشمان باز عبور داده شود و از آسمان‌هایی که می‌گذرد آگاه شود، آنگاه در آسمان پنجم و پس از آن، هیچ میلی در مرید باقی نمی‌ماند. مرشد کامل برای کار روحانی می‌آید و بیشتر اوقات تصمیم می‌گیرد که مریدان خود را در پرده پیشرفت دهد، چون اگر آنها با چشمان بسته برده شوند،

امکان اینکه به طور فعال برای کار روحانی مرشد مفید واقع شوند، بیشتر است تا با چشمان باز برده شوند. از ویژگی گذر از آسمان‌های آگاهی، باز شدن سانسکاراها یا تاثیرات است. فرایند باز شدن سانسکاراها را باید با دقت از مصرف سانسکاراها تمیز داد. سانسکاراها در فرایند مصرف، پویا گشته و خود را در عمل و تجربه ابراز می‌دارند. اما این باعث آزادی نهایی از بار سانسکاراها نمی‌شود، زیرا انباشتن سانسکاراها که به طور پیوسته ادامه دارد، سانسکاراها بیشتری را جایگزین سانسکاراها مصرف شده می‌سازد. مصرف سانسکاراها به خودی خود باعث ایجاد سانسکاراها جدید می‌گردد، در حالی که در فرایند باز شدن، سانسکاراها تضعیف و در شعله اشتیاق برای بی‌کران الهی نابود می‌شوند. اشتیاق برای بی‌کران الهی، ممکن است به رنج روحانی بسیاری دامن بزند. شدت رنج معمولی، هرگز قابل مقایسه با رنج می‌کند نیست. اولی نتیجه‌ی سانسکاراها و دومی نتیجه باز شدن آنهاست. هنگامی که زجر بدنی به اوج خود برسد، شخص بیهوش می‌شود و به این ترتیب آرامش می‌یابد. با این وجود، برای زجر روحانی چنین آرامشی که به طور خودکار انجام گیرد، وجود ندارد و از آنجایی که با نوعی لذت آمیخته است، بنابراین طاقت‌فرسا نیست. اشتیاق برای بی‌کران الهی قوی‌تر و شدیدتر می‌شود تا سرانجام به اوج خود می‌رسد و سپس رفته رفته به سردی می‌گراید. آگاهی در درازای سرد شدن، اشتیاق خود را یکسره از دست نمی‌دهد، بلکه با پافشاری در رسیدن به هدفش که درک نهایی از بی‌کران الهی است،

تداوم می‌یابد. این حالت ناشی از اشتیاقِ سرد و نهفته، مقدمه‌ی رسیدن به درکنهایی از بینهایت است. آتش اشتیاق که تا این مرحله وسیله‌ی نابودی سایر امیال بوده، اکنون خود آماده‌ی خاموش شدن در آرامشِ درکناشدنی بی‌کران الهی می‌گردد.

آرامش ناشی از درکنهایی

پیش از آنکه اشتیاق برای رسیدن به بی‌کران الهی، به درکنهایی از بینهایت بینجامد، آگاهی می‌باید از آسمان ششم گذر کند و به آسمان هفتم برسد. آگاهی باید از دوگانگی گذشته و به یگانگی برسد و به جای سرگردانی در تخیل، به پایان تخیل برسد. مرشد کامل درک می‌کند که حقیقت یکتای الهی تنها حقیقت است و هیچ چیز حقیقی را تنها سایه‌ی آن می‌داند. برای او زمان در ابدیت محو گشته است. از آنجایی که او به درکنهایی از جنبه‌ی بی‌زمان حقیقت الهی رسیده است از این رو فراسوی زمان است، و آغاز و انجام زمان را در وجود خود دارد. بنابراین زیر تاثیر فرایند زمان که از کنش و واکنشِ کثرت یا بی‌شماری تشکیل یافته قرار نمی‌گیرد. یک شخص معمولی نه از آغاز آفرینش باخبر است و نه از انجام آن. و چون در بعد زمان گرفتار گشته مغلوب جریان رویدادهایی می‌گردد که به خاطر نداشتن دیدگاه درست، به نظر او بزرگ جلوه می‌کنند. او به همه چیز با این دید می‌نگرد که آیا امکان برآورده ساختن سانسکاراهای او را دارند یا نه؛ از این رو از پیشامدهای دنیا به طور ژرف آشفته می‌گردد. از دیدگاه او، کل دنیای پدیدهایی، محدودیتی ناخواسته است که یا باید بر آن چیره شد یا آن را تاب آورد. از سوی

دیگر مرشد کامل، از دوگانگی و از سانسکارها که از مشخصه‌های دوگانگی هستند، آزاد است. او از تمامی محدودیت‌ها آزاد است. تلاطم و مشکلات دنیا بر او اثرگذار نیستند. تمام جنب و جوش‌های دنیا همراه با مراحل سازنده و ویران‌گر آن برای او اهمیت خاصی ندارند، زیرا او به درون پناهگاه حقیقت الهی که سر منزل مقصود ابدی است و تنها به صورت اندک و کم رنگ در ارزش‌های ناپایدار و خیالات واهی متغیر و پیاپی آفرینش بازتاب یافته، گام نهاده است. او از درون، کل هستی را درک می‌کند و کل نمایش آشکارسازی را تنها یک بازی می‌داند.

تشکیل و کارکرد سانسکاراها

تحلیل تجربه‌های انسان

تجربه‌های انسان دارای دو جنبه هستند، بیرونی و درونی. از یک سو فرایندهای ذهنی وجود دارند که اجزای اصلی تجربه‌های انسان را تشکیل می‌دهند و از سوی دیگر چیزها و اهدافی وجود دارند که فرایندهای ذهنی به آنها ربط می‌یابند. فرایندهای ذهنی تا حدودی وابسته به موقعیت‌های بیرونی و تا حدودی بستگی به کارکرد سانسکاراهای انباسته شده یا تاثیرات تجربه‌های گذشته دارند. بنابراین ذهن انسان خود را از یک سو بین دریایی از سانسکاراهای گذشته و از سوی دیگر در کل دنیای پهناور بیرونی می‌بیند.

سانسکاراها از تجربه‌ها سرچشمه می‌گیرند و زیربنای تجربه‌های آینده می‌شوند

از دیدگاه سرمنشا و رشد عملکردهای ذهنی، اعمال انسان بر اساس کارکرد تاثیراتی که توسط تجربه‌های گذشته در ذهن اندوخته شده و قرار دارند. هر اندیشه، احساس و کردار ریشه در گروههایی از تاثیرات دارند که وقتی طور واقعی و بیرونی بررسی شوند به عنوان تغییرات محتوا یا اندوخته‌های ذهن انسانی دیده

می‌شوند. این تاثیرات، اندوخته‌های تجربه‌های گذشته‌اند و مهم‌ترین عواملی هستند که مسیر تجربه‌های زمان حال و آینده را تعیین می‌کنند. ذهن در مسیر تجربه‌های خود پیوسته در حال آفریدن و گردآوری چنین تاثیراتی است. هنگامی که ذهن به اجسام مادی این دنیا مانند بدن، طبیعت و چیزهای دیگر مشغول است، گویی وجود خارجی و بیرونی پیدا می‌کند و تاثیرات خشن یا خاکی می‌افریند و هنگامی که به فرآیندهای ذهنی درونی خود (که بروز سانسکاراهای موجود هستند) مشغول است، تاثیرات لطیف و ذهنی ایجاد می‌کند. این پرسش که آیا اول سانسکاراهای بوده‌اند یا تجربه‌ها، شبیه این پرسش است که آیا اول مرغ بوده یا تخم مرغ؟ آنها هر دو لازم و ملزوم یکدیگرند و کنار یکدیگر رشد می‌کنند. مساله‌ی درک اهمیت تجربه‌های انسان، مساله‌ی درک تشکیل و کارکرد سانسکاراهای است.

سانسکاراهای طبیعی و غیرطبیعی

سانسکاراهای بنا بر روشی که به وجود می‌آیند بر دو گونه‌اند؛ طبیعی و غیرطبیعی. سانسکاراهایی که روح در درازای سیر تکاملی طبیعی گردآوری می‌کند، سانسکاراهای طبیعی هستند. این سانسکاراهای در درازای دورانی که روح شکل‌های مادون انسانی را یکی پس از دیگری به خود می‌گیرد و رها می‌کند به وجود می‌آیند. در این راستا، روح رفته از مرحله‌ی ظاهر جامد سنگی و فلزی وغیره می‌گذرد و به مرحله‌ی انسانی می‌رسد که در آن گسترش آگاهی مجازی تکمیل شده است. تمامی سانسکاراهایی که پیش از رسیدن به مرحله‌ی انسانی، خوش‌وار به دور روح حلقه می‌زنند، فرآورده‌ی سیر تکامل طبیعی هستند و سانسکاراهای طبیعی نامیده

می‌شوند. آنها را باید به دقت از سانسکاراها^۱ که پس از رسیدن به شکل انسانی توسط روح کِشت می‌شوند تمیز داد. سانسکاراها^۱ که در جریان مرحله‌ی انسانی به روح گره می‌خورند، چون با آزادی اخلاقی آگاهی کِشت شده‌اند، همراه با مسئولیت گزینش بین خوب و بد، پرهیز و گناه بوده و سانسکاراها^۱ غیر طبیعی نام دارند. گرچه این سانسکاراها^۱ غیر طبیعی که پس از رسیدن به شکل انسانی به وجود آمده‌اند، مستقیماً وابسته به سانسکاراها^۱ طبیعی هستند اما اساساً در شرایط کاملاً متفاوتی در زندگی به وجود آمده و در مبدا نسبت به سانسکاراها^۱ طبیعی، نوتر و تازه‌تر هستند. تفاوت میان مدت زمان تشکیل سانسکاراها^۱ و شرایط تشکیل آنها باعث به وجود آمدن درجه‌ی استحکام گره سانسکاراها^۱ طبیعی و غیر طبیعی به روح می‌گردد. ریشه‌کن ساختن سانسکاراها^۱ غیر طبیعی، به سختی سانسکاراها^۱ طبیعی نیست که از تاریخچه‌ی بسیار کهن و در نتیجه از ریشه‌ی بسیار محکمی برخوردارند. محو و پاک شدن کامل سانسکاراها^۱ طبیعی، عملای غیر ممکن است مگر لطف مرشد کامل و مداخله‌ی او شامل حال مرید گردد.

هستی آشکار شده به خاطر خواست به آگاه شدن در مطلق الٰهی به وجود می‌آید

همان طور که پیشتر اشاره شد سانسکاراها^۱ غیر طبیعی، وابسته به سانسکاراها^۱ طبیعی و سانسکاراها^۱ طبیعی نتیجه‌ی سیر تکامل است. پرسش مهم بعدی این است، چرا هستی آشکار شده در سراسر مراحل گوناگون سیر تکامل، از حقیقت مطلق که بی‌کران است به

بیرون می‌جوشد؟ نیاز برای پدیدار شدن هستی، به دلیل نیروی جنبشی است که درون مطلق الهی برای آگاه شدن از وجود خود برمی‌خیزد. پیشرفت روزافزون هستی آشکارشده در سراسر سیر تکامل، نهایتاً توسط خواست به آگاه شدن که در بی‌کران الهی نهفته است صورت می‌گیرد. برای درک خردمندانه‌ی آفرینش، لازم است که فرض کنیم خواست به آگاه شدن، پیش از فرایند پیدایش هستی، در حالتی درک‌ناشدنی وجود داشته است.

لاهار Lahar درون یکتای مطلق با موج اقیانوس مقایسه می‌شود

اگرچه برای توضیح عقلانی آفرینش، باید نیروی جنبشی درون مطلق الهی را به عنوان خواست به آگاه شدن انگاشت اما اگر آن را یک میل یا خواسته‌ی نهفته توصیف کنیم تحریف ماهیت واقعی آن است. پس بهتر است آن را لاهار یا یک انگیزه‌ی ناگهانی وصفناشدنی و خودبه‌خود بنامیم و اگر آن را هر چیز دیگر بنامیم حقیقت آن را ضایع کرده‌ایم. از آنجایی که تمامی مفاهیم عقلانی لزوماً برای درک راز آفرینش کافی نیستند، بنابراین بهترین روش برای فهمیدن ذات آن، توسط برداشت‌های عقلانی نیست، بلکه به وسیله‌ی قیاس است. درست مانند موجی که هنگام گذر از سطح آرام اقیانوس، آن را وادار به تلاطم می‌سازد و باعث پیدایش حباب‌های فراوان بی‌شمار می‌شود، همان‌طور نیز لاهار باعث پیدایش روح‌های انفرادی بی‌شمار از روح کلی نامحدود بخش‌ناشدنی می‌شود. باینحال مطلق الهی بی‌حد و مرز، در بنیاد تمامی روح‌های انفرادی باقی می‌ماند. روح‌های انفرادی، آفریده‌ی انگیزه‌ای ناگهانی و خودبه‌خود هستند، بنابراین در سراسر دوران‌های چرخه‌ای، هرگز

انتظار تداوم و پیوستگی هستی که در سرنوشت آنهاست را ندارند، مگر اینکه تکان و لرزش اولیه به طور کامل فروکش کند. در وجود مطلق الهی که هیچ تمایزی درون آن نیست، نقطه‌ی اسرارآمیزی زاییده می‌شود که از آن بی‌شماری رنگارنگ و گوناگون آفرینش به بیرون می‌جوشد. اقیانوس بی‌کران که تا ثانیه‌ای قبل، بخ زده و آرام بود با متلاطم شدن، زندگی خودی‌های محدودِ حبابی شکل بی‌شماری را می‌آفریند که جدایی خود را با شیوه‌ی خود-محدودیت‌ها در شکل‌ها و اندازه‌های مشخص، در میان سطح کف‌الاود سطح اقیانوس، تامین می‌کند.

آشکار شدن خیال در هستی مطلق الهی تأثیری ندارد

تمام اینها صرفاً تشبیهاتی بیش نیستند. هنگامی که لاهار ناشی از خواست به آگاه شدن که در کناشدنی است، با به وجود آوردن عالم آشکار، خود را موثر نشان می‌دهد، اشتباه است اگر تصور کنیم که در مطلق الهی تغییر واقعی رخ می‌دهد. در هستی مطلق الهی، فرآیند تکامل و عبور از آسمانهای آگاهی نمی‌تواند وجود داشته باشد و هیچ چیز حقيقی نیز نمی‌تواند از حقیقت مطلق زاییده شود، زیرا هر تغییر حقيقی، الزاماً نفی مطلق الهی است. تغییری که به طور ضمنی در اثر آفرینش دنیای آشکار شده به وجود می‌آید، تغییری نیست که مربوط به ذات هستی باشد یا در هستی مطلق الهی به وجود آید، بلکه تنها تغییری ظاهری است. فرایند آشکارسازی آفرینش را از جهتی باید نوعی گسترش مجازی هستی محدود ناشدنی مطلق الهی در نظر گرفت، زیرا به واسطه‌ی آن،

بی کران الهی که بدون آگاهی است، می خواهد به آگاهی خود دست یابد. چون این گسترش حقیقت الهی از راه خود- محدودیت‌هایش عملی می شود که به شکل‌های گوناگون زندگی بروز می‌کنند، بنابراین فرایند آشکارسازی را می‌توان به طور مساوی، فرایند فشردگی مجازی بی‌زمان نیز نامید. خواه فرایند آشکارسازی را نوعی گسترش حقیقت الهی در نظر بگیریم یا فشردگی بی‌زمان، بهر حال در پی انگیزه‌ی اولیه یا جنبشی است که می‌توان آن را از لحاظ عقلانی، خواست‌ذاتی و درک‌ناشدنی برای آگاه شدن در نظر گرفت. گوناگونی آفرینش و جدایی بین روح‌های انفرادی تنها در تصور و خیال وجود دارد. وجود آفرینش یا عالم آشکار شده بر پایه‌ی باس bhas یا خیال واهی بنیان گذاشته شده است، بنابراین با وجود پدیدار شدن روح‌های انفرادی بی‌شمار، روح کل بدون هیچ گونه گسترش یا فشردگی حقیقی، افزایش یا کاهش، یکسان باقی می‌ماند. اگرچه روح کل دستخوش هیچ تغییری در اثر باس یا خیال بی‌شمار نمی‌شود اما تفاوت‌های ظاهری و بیرونی بی‌شماری بین روح‌های انفرادی پا به عرصه وجود می‌گذارند.

ابتدايی ترين خيال در مرحله‌ی سنگ پدیدار می‌گردد

ابتدايی ترين باس یا خيال واهی که روح کل فريفتنه‌ی آن شد، هم‌زمان با اولين تاثيرات بود، از اين‌رو اين نشان گر نقطه‌ی آغازين تشکيل سانسکاراها است. تشکيل سانسکاراها در محدود‌ترین مرکز که اولين کانون برای آشکارسازی فردیت روح است آغاز می‌شود. در عالم خاکی، اولين مرکز آشکارسازی به وسیله‌ی سنگ سه بعدی

بی حرکت که دارای ابتدای ترین و جزیی‌ترین آگاهی است نمایان می‌شود. این حالت مبهم و گسترش نیافته‌ی آگاهی، به هیچ وجه برای روشن ساختن شکل و حالت خود، مناسب نیست و به طور نامیدانه‌ای برای برآوردن هدف آفرینش که توانا ساختن روح کل در راستای شناخت خود است نیز مناسب نمی‌باشد. گنجایش برای روشنایی آگاهی در مرحله‌ی سنگی هر قدر هم اندک، نهایتاً از روح کل است و مربوط به جسم سنگی نیست. اما آگاهی، مستقل از جسم سنگی توانایی گسترش دامنه‌ی خود را ندارد، زیرا روح کل، ابتدا خود را با آگاهی مجازی و سپس توسط آن با جسم سنگی شناسایی می‌کند. چون پیشرفت بیشتر آگاهی مجازی، توسط جسم سنگی و رخوت و بی حرکتی آن متوقف می‌شود، بنابراین تکامل یافتنِ جسم‌های برتر یا وسیله‌هایی برای آشکارسازی، ضروری می‌گردد. گسترش آگاهی باید هم‌گام با جسمی که توسط آن مشروط شده گسترش یابد، از این‌رو با اراده‌ی الهی، خواست به آگاه شدن که در ذات بی‌کران روح کل است، در پی تکامل روزافزون وسیله‌های ابرازِ خود برمی‌آید.

سیر تکامل روزافزون آگاهی و شکل‌ها

بدین گونه روح کل، وسیله‌ی جدیدی برای بیان خود در شکل فلزی، قالب‌گیری می‌کند و می‌سازد که در آن آگاهی مجازی، اندکی بیشتر افزایش می‌یابد. حتاً در این مرحله‌ی فلزی نیز آگاهی بسیار ابتدایی بوده و ناچار است به شکل‌های برتر گیاهان و درختان انتقال یابد که در آنها از راه مراحل حیاتی رشد، پوسیدن و تجدید

زندگی، پیشرفت چشم‌گیری در گسترش آگاهی به وجود می‌آید. نمایان شدن حالت پیشرفته‌تر آگاهی مجازی، هنگامی امکان‌پذیر است که روح کل، خود را توسط زندگی غریزی حشرات، پرندگان و حیوانات آشکار سازد. آنها به طور کامل از بدن و محیط خود آگاه‌اند و نوعی حس حفاظت از خود را برای برقراری تسلط بر محیط‌شان در خود پرورش می‌دهند. در حیوانات برتر، عقل یا استدلال نیز تا حدودی آشکار می‌شود اما کار کرد آن دقیقاً توسط غریزه‌هایی مانند غریزه‌ی حفاظت از خود و حفاظت از کوچکترها محدود می‌گردد. بنابراین آگاهی حتا در حیوانات نیز به پیشرفت کامل نمی‌رسد و در نتیجه توانایی برآوردن هدف اولیه‌ی روح کل که دستیابی به درک روشن از خودی حقیقی است را ندارد.

آگاهی انسانی

سرانجام روح کل، شکل انسانی به خود می‌گیرد که در آن آگاهی مجازی به پیشرفت کامل خود دست یافته و از خود و محیط، سراسر آگاه است. در این مرحله توانایی استدلال، گستردگری دامنه‌ی فعالیت را دارد و در وسعت نامحدود است. اما از آنجایی که روح کل، خود را از طریق آگاهی خود با بدن خاکی شناسایی می‌کند بنابراین هدف آگاهی که روشن نمودن ذات خودی حقیقی برای مجاز است را برآورده نمی‌سازد. چون آگاهی مجازی بالاترین رشد و پیشرفت را در شکل انسانی به دست آورده است، بنابراین توانایی نهفته‌ای برای شناخت خداوند دارد. سیر تکامل که همراه با خواست به آگاه شدن آغاز گردید، سرانجام در مرشد کامل یا انسان - خدا که گل سر سبد بشریت است به ثمر می‌رسد.

پیچیده شدن سانسکاراهایا

روح کل توسط آگاهی مجازی معمولی انسانی، توانایی به دستیابی به دانش خودی حقیقی را ندارد، زیرا توسط سانسکاراهایا یا تاثیرات فراوان در لفاف ناشی از آنها پوشانیده شده است. هنگامی که آگاهی از حالت ظاهرا جامد سنگی یا فلزی پیشرفت می‌کند و به زندگی گیاهی، درختان و سپس به حالت غریزی حشرات، پرندگان، حیوانات و سرانجام به آگاهی کامل انسانی می‌رسد پیوسته در حال آفریدن سانسکاراهای نو است و توسط آنها پوشانیده می‌شود. حتا پس از دسترسی به حالت انسانی با ایجاد سانسکاراهای غیر طبیعی بیشتر، توسط تجربه‌ها و فعالیت‌های گوناگون، سانسکاراهای طبیعی افزایش می‌یابند. از این‌رو، گرفتن سانسکاراهایا در سراسر سیر تکامل و هم‌چنین در درازای فعالیت‌های انسانی، پیوسته ادامه دارد. گرداوری سانسکاراهایا را می‌توان به پیچاندن رشته نخی به دور یک قطعه چوب تشبيه کرد؛ نخ نمایان گر سانسکاراهایا و چوب نمایان گر ذهن روح انفرادی است. روند پیچیده شدن سانسکاراهایا از شروع آفرینش، آغاز می‌گردد و در سراسر مرحله‌ی تکامل و شکل انسانی پایداری می‌کند؛ نخ پیچیده شده، نمایان گر سانسکاراهای مثبت یا طبیعی و هم‌چنین سانسکاراهای منفی یا غیر طبیعی است.

نمونه‌هایی از نیرو و توان تاثیرات

سانسکاراهای تازه و جدیدی که پیوسته در زندگی انسان آفریده می‌شوند به دلیل روبه‌رو شدن آگاهی با اشیا و افکار بی‌شمار است. این سانسکاراهایا دگرگونی‌های مهمی را در حالت‌های مختلف آگاهی

به وجود می‌آورند. سانسکاراها^{ای} که توسط اشیای زیبا پدید می‌آیند، قادرند توانایی ذاتی برای ارج نهادن و لذت بردن از زیبایی‌ها را در آگاهی مجازی بیدار سازند. هنگامی که انسان به قطعه موسیقی دلنووازی گوش می‌دهد یا منظره‌ی زیبایی می‌بیند، تاثیراتی که از این چیزها گرددآورده می‌کند باعث می‌شوند که او به احساس خوشحالی شدیدی دست یابد. به روش مشابه هنگامی که انسان در ارتباط با شخص اندیشمندی قرار می‌گیرد، ممکن است به رشته اندیشه‌های تازه‌ای علاقه‌مند شود و به استیاقی در او دامن بزند که پیشتر در آگاهی خود، با آنها ناآشنا بوده است. بدین ترتیب نه تنها تاثیرات چیزها یا اشخاص، بلکه تاثیرات اندیشه‌ها و خرافات نیز اثر به سزایی در تعیین حالات آگاهی مجازی دارند.

تاثیرات خرافات

نیروی تاثیرات ناشی از خرافات را می‌توان با داستانی درباره‌ی یک شبح نشان داد. از بخش‌های گوناگون عقاید بشر، شاید هیچ کدام بیشتر از موضوع اشباح، خرافاتی تر نباشد، زیرا اشباح، بنابر عقاید عموم، قربانی‌های خود را با روش‌های عجیب و غریب شکنجه و عذاب می‌دهند. در روزگار پادشاهی مغول‌ها در هند، فردی با تحصیلات عالی، نسبت به داستان‌هایی که درباره‌ی اشباح گفته می‌شد سخت تردید داشت، بنابراین تصمیم گرفت با تجربه‌ی شخصی، درستی یا نادرستی آن را بررسی نماید. به او هشدار داده شده بود که در تاریک‌ترین شب ماه به فلان گورستان نرود، زیرا گفته می‌شد که محل سکونت شبح مخوفی است که همیشه با

کوبیدن میخی آهنین بر زمین گورستان پدیدار می‌گردد. او با چکش در یک دست و میخ در دست دیگر، در تاریک‌ترین شب ماه وارد گورستان شد، سپس زمینی خشک را برای کوبیدن میخ انتخاب کرد. محوطه تاریک و کت بلند و گشاد او نیز به همان اندازه تیره بود. همین‌که آن فرد نشست تا میخ را با چکش بر زمین بکوبد، تصادفاً انتهای کت او نیز بین میخ و زمین قرار گرفت و بر زمین میخ کوب شد. پس از پایان کار، او احساس کرد که بدون روبرو شدن با شبح، در این آزمایش سربلند بوده است، اما هنگامی که برای ترک آن مکان سعی کرد که از جا برخیزد، احساس کرد چیزی محکم او را به سمت زمین می‌کشد و بسیار وحشتزده شد. به خاطر عملکرد تاثیرات قبلی، او نمی‌توانست به چیزی جز آن شبح بیندیشد که فکر می‌کرد سرانجام گرفتارش شده است. شوک ناشی از این اندیشه چنان نیرومند بود که مرد بیچاره در اثر سکته قلبی جان سپرد. این داستان نمایان‌گر نیروی بسیار بزرگی است که گهگاه در تاثیرات ناشی از خرافات نهفته است.

شرط آزادی از سانسکاراها، هماهنگی تجربه است

توان و اثربخشی تاثیرات یا نقوش را نمی‌توان دست‌کم گرفت. یک نقش ذهنی، نیروی سخت و محکم شده‌ای است که به علت رکود، بی حرکت اما پایدار است. تاثیرات، چنان می‌توانند بر روی ذهن انسان نقش بندند که با وجود خواست و کوششی بی‌ریا برای ریشه کن ساختن شان، مستلزم زمانِ خاص خود است و به روشی خود را به طور مستقیم یا غیرمستقیم وارد عمل می‌کنند. ذهن در

بر گیرنده‌ی سانسکاراهای نامتجانس بسیار زیادی است که هنگام ابراز در آگاهی، بیشتر موقع برخورد شدیدی با هم پیدا می‌کند. برخورد سانسکاراهای در آگاهی به صورت کشمکش ذهنی تجربه می‌شود و تا زمانی که آگاهی از تمامی سانسکاراهای خوب و بد رهایی نیافته، تجربه‌ها ناگزیر آشفته، مبهم، پر از نوسانات، گرهای پیچیده و دستخوش پریشانی می‌شود. تجربه تنها هنگامی می‌تواند واقعاً هماهنگ و کامل گردد که آگاهی از بند تاثیرات، آزاد شود.

سه نوع سانسکاراهای موجب پیدایش سه حالت مختلف آگاهی می‌شوند
 سانسکاراهای را می‌توان بر اساس تفاوت‌های بنیادین در ماهیت عالم مربوط به آنها دسته‌بندی نمود. سانسکاراهای بر اساس ارتباط با عالم مختلف هستی، بر سه نوع اند. ۱- سانسکاراهای خاکی که موجب می‌شوند روح عالم خاکی را توسط واسطه‌ی خاکی تجربه نماید و روح را وادر می‌سازند تا خود را به صورت بدن خاکی بشناسد. ۲- سانسکاراهای لطیف که موجب می‌شوند روح عالم لطیف را توسط واسطه‌ی لطیف تجربه نماید و روح را وادر می‌سازند تا خود را به صورت بدن لطیف بشناسد. ۳- سانسکاراهای ذهنی که موجب می‌شوند روح عالم ذهنی را توسط واسطه‌ی ذهنی تجربه نماید و روح را وادر می‌سازند تا خود را به صورت بدن ذهنی بشناسد. تفاوت‌هایی که بین حالت روح‌های انفرادی وجود دارند، کلا به دلیل تفاوت بین انواع سانسکاراهایی می‌باشند که آگاهی آنها را پوشانیده است. از این رو روح‌های خاکی- آگاه، تنها عالم خاکی را تجربه می‌کنند؛ روح‌های لطیف- آگاه، تنها عالم لطیف را تجربه

می‌کنند و روح‌های ذهن- آگاه، تنها عالم ذهنی را تجربه می‌کنند. کیفیت گوناگون تجربه‌های این سه نوع روح، به خاطر تفاوتی‌هایی است که در ماهیت سانسکاراهای آنها وجود دارد.

روح‌هایی که خود- آگاهی حقیقی دارند از سانسکاراها آزاد هستند

روح‌هایی که خود- آگاهی حقیقی دارند با روح‌های دیگر به طور کامل تفاوت دارند، زیرا آنها روح کل را از طریق خودی حقیقی تجربه می‌کنند در حالی که روح‌های دیگر فقط بدن‌های خود و عوالم مربوط به آن بدن‌ها را تجربه می‌کنند. فرق اساسی بین آگاهی روح‌هایی که خود- آگاهی حقیقی دارند و سایر روح‌ها به دلیل این است که آگاهی بیشتر روح‌ها، مشروط به برخی از تاثیرات گوناگون است اما آگاهی روح‌هایی که خود- آگاهی حقیقی دارند، به طور کامل از همه‌ی سانسکاراها آزاد هستند. تنها زمانی بی‌کرانی و یگانگی بخش ناپذیر مطلق الهی آگاهانه شناخته می‌شود که خواست اولیه برای آگاه شدن به نتیجه‌ی حقیقی و نهایی خود برسد و آگاهی توسط هیچ گونه سانسکاراها می‌هم و مشروط نگردد. بدین ترتیب مشکل بی‌قید و شرط ساختن ذهن که با از میان برداشتن سانسکاراها صورت می‌گیرد بسیار مهم است.

از میان برداشتن سانسکار‌ها

۱

توقف سانسکار‌ها: فرسایش و باز شدن آنها

سانسکار‌ها مانع درک روشی از خودی حقیقی هستند

انسان‌ها درک روشی از خودی حقیقی ندارند، زیرا آگاهی آنها در لفاف سانسکار‌ها یا نفوش انباشته شده‌ی تجربه‌های گذشته، پیچیده شده است. خواست به آگاه شدن که به واسطه‌ی آن سیر تکامل آغاز گردید، به پیدایش آگاهی در انسان‌ها دامن زد. اما آگاهی، به دانش روح کل دسترسی پیدا نمی‌کند، زیرا روح انفرادی به جای اینکه از آگاهی برای تجربه‌ی ذات حقیقی اش به عنوان روح کل استفاده کند، وادر می‌شود تا آن را برای تجربه‌ی سانسکار‌ها به کار گیرد. روح انفرادی با تجربه‌ی سانسکار‌ها، اسیر این خیال واهی می‌شود که بدنی محدود است و در نتیجه برای سازگاری دادن خود با دنیای اشیا و افراد دست به تلاش و تکاپو می‌زند.

مشکل رهایی یافتن از سانسکار‌ها

روح‌های انفرادی مانند قطره‌های اقیانوس هستند. همان طور که هر قطره اساساً با اقیانوس یکی است، همان طور نیز روح که به

خاطر خیال واهی (باس) فردیت پیدا کرده، هنوز خود روح کل است و در واقع از آن جدا نمی‌شود. اما لفاف سانسکارها که آگاهی را پوشانیده است، مانع درک روشن از خودی حقیقی می‌شود و آن را در قلمرو مایا یا دوگانگی نگاه می‌دارد. روح برای شناخت آگاهانه از یکی بودن خود با روح کل، لازم است که آگاهی اش حفظ شود اما سانسکارها به طور کامل از بین بروند. سانسکارها که به تکامل آگاهی مجازی کمک می‌کنند، خود موانعی در سر راه توانایی آن برای روشن ساختن ماهیت روح کل ایجاد می‌کنند. از این پس مشکلی که خواست به آگاه شدن با آن روبرو می‌شود، تکامل آگاهی نیست، بلکه آزاد ساختن آن از شر سانسکارها است.

پنج راه برای تامین آزادی از سانسکارها

آزادی از سانسکارها به پنج روش زیر انجام می‌گیرد:

- ۱- توقف سانسکارهای نو. این به معنی پایان بخشیدن به فعالیت دائمی آفریدن سانسکارهای نو و تازه است. اگر تشکیل سانسکارها را به پیچیدن نخ به دور قطعه چوبی تشبیه نماییم، این مرحله اشاره به توقف پیچیدن بیشتر نخ دارد.
- ۲- فرسایش سانسکارهای کهنه. اگر از ابراز سانسکارها در عمل و تجربه خودداری شود به تدریج فرسوده می‌شوند. در تشبیه نخ، این فرآیند قابل مقایسه با پوسیده شدن نخ در همان نقطه است.
- ۳- باز شدن سانسکارهای گذشته. این فرآیند عبارت از خنثی نمودن سانسکارهای گذشته است که با معکوس نمودن فرآیند ذهنی که منجر به تشکیل سانسکارها می‌شود صورت می‌گیرد. در

ادامه‌ی تشبیه، این مانند باز شدن نخ است.

۴- پراکنده شدن و مصرف برخی از سانسکارها. اگر انرژی روانی حبس شده در سانسکارها، پالایش و به راههای دیگری رهنمون شوند، آنها پراکنده و جابجا شده و رو به نابودی می‌روند.

۵- از میان برداشتن سانسکارها. این به معنی نابودی کامل سانسکارها است. در تشبیه نخ، این مانند بریدن نخ به وسیله‌ی قیچی است. از میان برداشتن نهایی سانسکارها، تنها با لطف مرشد کامل امکان‌پذیر است. باید به دقت توجه داشت که برای خنثی نمودن سانسکارها به طور موثر، بیش از یک راه وجود دارد و پنج راه فوق به منظور دسته‌بندی این روش‌ها، به گونه‌ای خاص نیست، بلکه آنها نمایان‌گر اصول مختلف فرایندهای روانی هستند که هنگام از میان رفتن سانسکارها ایجاد می‌شوند. این سخنان برای درک آسان‌تر، تنها به آن روش‌هایی می‌پردازد که به طور مشخص، سه اصل اول را تشریح می‌کنند (یعنی توقف یا ایست سانسکارهای نو، فرسایش و همچنین باز شدن سانسکارهای گذشته). روش‌هایی که دو اصل آخر را مشخص می‌کنند (یعنی پالایش و پراکنده شدن سانسکارها و از میان برداشتن سانسکارها) در قسمت‌های بعد تشریح می‌شوند.

ترک امیال

اگر ذهن بخواهد از بند سانسکارهایی که پیوسته در حال انباسته شدن هستند، رهایی یابد لازم است که به ایجاد سانسکارهای نو پایان داده شود. با ترک امیال، افزایش

سانسکارهای نو متوقف می‌شوند. ترک امیال ممکن است بیرونی یا درونی باشد. ترک بیرونی یا مادی، به معنی ترک همه‌ی چیزهایی است که ذهن به آنها دلبستگی دارد؛ از جمله منزل، پدر و مادر، همسر، فرزندان، دوستان، ثروت، راحتی و لذات دنیوی. ترک درونی یا ذهنی، دربرگیرنده‌ی ترک همه‌ی امیال می‌باشد، به ویژه میل به چیزهای شهوانی. اگرچه ترک بیرونی به خودی خود، لزوماً ترک درونی را به همراه ندارد اما در بیشتر مواقع راه را برای ترک درونی هموار می‌سازد. آزادی روحانی به معنای ترک درونی است، نه ترک بیرونی؛ اما ترک بیرونی کمک بزرگی در راستای رسیدن به ترک درونی می‌نماید. کسی که دارایی‌های خود را ترک می‌کند، خود را از هر چیزی که داشته و دارد جدا می‌سازد. این بدان معنا است که چیزهایی را که ترک کرده، دیگر منشا سانسکارهای نو و تازه نیستند. بنابراین با پایان بخشیدن به فرایند تشکیل سانسکارهای نو او گام مهمی در راه رهایی خود از بند سانسکارها یش بر می‌دارد. این کل دستاورده‌ی ترک بیرونی نیست، زیرا او با ترک همه چیزه اسارت‌های گذشته‌ی خود را نیز ترک می‌کند. سانسکارهای کهنه در پیوند با دارایی‌های فرد، از ذهن اش گستته می‌شوند و چون از ابراز آنها جلوگیری می‌شود، از این رو می‌پوسند. برای بیشتر افراد ترک بیرونی، شرایط مناسبی را برای فرسایش سانسکارها فراهم می‌آورد. کسی که ثروت و قدرت دارد در معرض خوش‌گذرانی و زیاده‌روی قرار می‌گیرد. بنابراین وضعیت او بیشتر برای برانگیختن هوا و هوس مناسب است. انسان بیشتر همان می‌شود که محیط به صورت یک پیکرتراش او را شکل می‌دهد و می‌سازد. تسلط او بر

محیط بستگی به قدرت منش و شخصیت اش دارد. اگر قوی باشد حتا در میان کنش و واکنش‌هایی که با محیط خود دارد در اندیشه و کردار، آزاد می‌ماند و اگر ضعیف باشد، تسلیم نفوذ و تاثیر محیط می‌گردد. حتا اگر قوی باشد، احتمالاً با موجی قوی ناشی از یک روش زندگی جمعی و اندیشه عمومی، شیفته‌ی آن می‌گردد. شخص در برابر یورش جریان اندیشه‌ها، به سختی می‌تواند مقاومت نشان دهد و تسلیم موقعیت نشود. اگر او نسبت به موقعیت‌ها مقاومت نشان دهد احتمالاً به وسیله‌ی موج خروشانی از هوا و هوس جمعی، کنترل خود را از دست می‌دهد و گرفتار طرز فکرها و نگرش‌هایی می‌شود که توانایی ترک آنها ندارد. با اینحال مقاومت و چیرگی بر تاثیری که محیط دارد مشکل، و فرار از آن آسان‌تر است. بیشتر افراد اگر با تجملات و وسوسه‌ها در بر گرفته نشده بودند، زندگی پاک و بی‌آلایشی را در پیش می‌گرفتند. ترک تمامی چیزهای غیر ضروری، چون به فرسایش سانسکارها کمک می‌کنند، از این‌رو برای پیشرفت به سوی آزادی، اثربخش هستند.

خلوت گزینی و روزه

دو شکل مهم از ترک بیرونی که از ارزش روحانی ویژه‌ای برخوردار هستند، عبارتند از ۱- خلوت گزینی، ۲- روزه. خلوت گزینی یا کنار کشیدن از آشوب و غوغای فعالیت‌های گوناگون دنیوی و گهگاهی تنها‌یی، برای فرسایش سانسکارها در پیوند با غریزه زندگی گروهی مفید و با ارزش است. اما این را نباید به خودی خود، هدف دانست. روزه نیز مانند خلوت گزینی دارای ارزش

روحانی زیادی است. خوردن، نوعی کامیابی و روزه، انکار آن است. روزه هنگامی جسمانی است که با وجود میل لذت خوردن، غذا خورده نشود و هنگامی ذهنی است که غذا صرفا برای حفظ بدن خورده شود و به منظور لذت و وابستگی به آن نباشد. روزه‌ی بیرونی در برگیرنده‌ی پرهیز از تماس مستقیم با غذا است تا روزه‌ی ذهنی به دست آید. غذا از ضروریات زندگی است و ترک مداوم آن، مسلمان برای سلامتی زیان‌بار می‌باشد. بنابراین روزه‌ی ظاهري یا بیرونی باید گاه و بیگاه و برای زمان کوتاهی انجام گیرد. این عمل باید ادامه یابد تا پیروزی کامل بر میل به غذا به دست آید. با به کار گرفتن تمام نیروهای حیاتی و روانی در پیکار با میل به غذا امکان آزاد ساختن ذهن از وابستگی به غذا به وجود می‌آید. روزه‌ی بیرونی هنگامی که با انگیزه‌ی تامین زیبایی اندام و یا به خاطر خودنمایی انجام گیرد دارای هیچ گونه ارزش روحانی نیست و نباید از آن برای خودنمایی استفاده شود؛ از روزه نباید به عنوان خود- تاییدی استفاده کرد و همچنین نباید به حد زیاده روی یعنی تا مرز مردن باشد. ریاضت با روش روزه‌های دراز مدت، لزوماً موجب رهایی از میل به غذا نمی‌شود، بلکه بر عکس احتمالاً واکنشی را در پی دارد که به زیاده روی در غذا خوردن دامن می‌زند اما اگر روزه‌ی بیرونی به حد اعتدال و در راستای اهداف روحانی انجام گیرد، دستیابی به روزه‌ی درونی را آسان می‌سازد. هنگامی که روزه‌ی بیرونی و روزه‌ی دورنی از صمیم دل و با بی‌ریایی انجام گیرند به باز شدن سانسکارهای مربوط به میل به غذا می‌انجامد.

توبه

باز شدن بسیاری از سانسکاراهای دیگر نیز از راه توبه امکان‌پذیر است. توبه در برگیرنده‌ی ابراز و تشید حسن پشیمانی است، پس از آن که شخص تشخیص داد مرتکب عمل نادرستی شده است. توبه به معنای زنده ساختن کارهای زشت و نادرست در ذهن، همراه با خود-محکومی شدید است؛ این امر با استفاده از شرایط و موقعیت‌های گوناگون که احساس توبه را بر می‌انگیزد آسان می‌شود. همچنین شخص می‌تواند در لحظه‌ی بروز احساسات، با سرزنش خود یا با کوشش عمدی برای به خاطر آوردن رویدادهای گذشته، با قلبی شکسته و احساس نارضایتی شدید، امکان توبه را فراهم آورد. چنین توبه‌ای، سانسکاراهای مسئول انجام آن کار را باز می‌کند. خود - محکومی اگر با احساس ژرف همراه باشد، می‌تواند سانسکاراهای خشم، حرص و شهوت را خنثی نماید. فرض کنید شخصی به خاطر نداشتن کنترل در حرص، خشم یا شهوت، کار زشت و نادرست و جبران ناپذیری نسبت به شخص دیگری انجام داده است. زمانی فرامی‌رسد که او ناچار با واکنش ناشی از پشیمانی شدید و کشنده‌ای رویه‌رو شده و عذاب و جدان را تجربه می‌کند. شخص اگر در این حالت به طور روشی از کار زشت و پلیدی که انجام داده آگاه شود آنگاه شدت احساس به وجود آمده، باعث از پا در آمدن تمایلاتی می‌شود که به خاطر آنها خود را محکوم می‌کرده است. خود - محکومی شدید، گاهی خود را به صورت ریاضت‌های گوناگون نشان می‌دهد. برخی از رهروان به منظور توبه زخم بر بدن خود وارد می‌سازند اما به طور کلی نباید چنین ابراز پشیمانی‌هایی

را تشویق و ترویج نمود. برخی از رهروان هندو می کوشند با سجده بر پاهای هر فردی که با او روبه رو می شوند، فروتنی را در خود پرورش دهند. برای شخصی که اراده و شخصیتی محکم دارد، توبه از راه ابراز فروتنی می تواند سانسکارهای گوناگون مربوط به کارهای خوب و بد را باز و ریشه کن نماید و فرد به نتیجه‌ی دلخواه برسد. دیگران نیز که ممکن است دارای نیروی اراده‌ی ضعیف باشند از توبه بهره مند می شوند به شرط آنکه زیر راهنمایی دلسوزانه و پرمهر مرشد کامل قرار بگیرند. هنگامی که توبه با توجه و دقت انجام گیرد مطمئناً به باطل سازی روانی اندیشه‌ها و رفتارهای ناپسند می انجامد و انسان را متمایل به یک زندگی سرشار از پاکی و خدمت می نماید. اما باید دقت کرد که این خطر همیشه وجود دارد که در توبه، ذهن می تواند برای مدت زیاد به اشتباهاتی که انجام داده مشغول شود و از این رو عادت ناسالم شیون و زاری برای چیزهای خرد و کوچک را در خود پرورش دهد. چنین زیاده روی در احساسات، بارها به هدر دادن غیر هوشمندانه‌ی انرژی روانی دامن می زند و هرگز به فرسایش و باز شدن سانسکارها کمک نمی کند. توبه و درخواست آمرزش نباید مانند پشمیمانی روزمره، برآمده از ضعف روزمره باشد و همچنین نباید به یک عادت خسته کننده و بی اثر درآید که شخص را در اندیشه‌های غمناک و بی اعتدال فرو برد. توبه‌ی بی ریا، غم و اندوه دائمی برای کارهای زشت و نادرست را در بر نمی گیرد، بلکه تصمیمی است که بر اساس آن، از همان کارهایی که به پشمیمانی می انجامد، در آینده پرهیز شود. توبه اگر به از دست دادن احترام به خود و اعتماد به نفس دامن بزند، به هدف واقعی اش که

ناممکن ساختن تکرار برخی اعمال است نمی‌رسد.

جلوگیری از برآورده شدن امیال

فرسایش و باز شدن سانسکارها با جلوگیری از پدیدار و برآورده شدن امیال نیز امکان‌پذیر است. توانایی و استعداد مردم در نپذیرفتن امیال متفاوت است و آنهایی که امیال‌شان ناگهان و با سرعت زیاد بیدار می‌شود، توانایی جلوگیری آنها را در مبدا ندارند. اما می‌توانند از برآورده شدن امیال در عمل خودداری کنند. حتاً اگر فرد بر موج خروشان امیال، کنترل نداشته باشد، می‌تواند از به عمل درآوردن آنها جلوگیری کند. نپذیرفتن امیال به وسیله‌ی کنترل اعمال، از امکان کشتن بذر امیال آینده جلوگیری می‌کند. از سوی دیگر اگر شخص به امیال خود جامه‌ی عمل بپوشاند، می‌تواند برخی از تاثیرات را به مصرف برساند، اما هنگام برآورده ساختن امیال، تاثیرات تازه‌ای ایجاد می‌کند و بنابراین بذر امیال آینده را می‌کارد که به نوبه‌ی خود، ناچار می‌خواهند برآورده شوند. فرایند مصرف، یا از پا در آوردن تاثیرات که با پدیدار و برآورده شدن آنها انجام می‌گیرد به خودی خود به رهایی از بند سانسکارها نمی‌انجامند. زمانی که امیال بیدار می‌شوند، اگر از بروز آنها در عمل جلوگیری شود فرصت کافی برای اندیشه و تفکر خودجوش درباره‌ی این امیال به وجود می‌آید و این اندیشه و تفکرها باعث فرسایش سانسکارهای مربوطه می‌شوند. باید توجه داشت که چنین اندیشه و تفکرهای خودجوش چنانچه به شکل پرداختن ذهنی به این امیال درآیند، نتیجه‌ی دلخواه در بر نخواهند داشت.

هنگامی که کوششی تعمدی و بی اساس در جهت پذیرش و پرورش امیال در ذهن انجام می‌گیرد، چنین اندیشه‌ای نه تنها دارای هیچ ارزش روحانی نیست، بلکه ممکن است خود مسئول ایجاد سانسکاراهای لطیف شود. اندیشه و تفکر ذهنی نباید همراه با تایید آگاهانه‌ی امیالی باشد که در آگاهی برانگیخته می‌شوند و هیچ کوششی نیز نباید برای دائمی ساختن خاطره‌ی این امیال انجام گیرد. هنگامی که از بروز و برآورده شدن امیال در عمل خودداری و به آنها اجازه داده شود که از شعله‌های سوزان آتش متغیرانه‌ی آگاهی که آنها را تایید نمی‌کند عبور کنند، بذر چنین امیالی نابود می‌گردد. روی‌گردانی از امیال و جلوگیری از بروز واکنش‌های جسمانی به آنها، به موقع خود، سانسکاراهای گذشته را به طور خودکار و طبیعی خنثی می‌سازد.

بی‌آرزویی

روی‌گردانی از امیال، انسان را برای بی‌آرزویی یا حالت نخواستن آماده می‌سازد؛ تنها چنین حالتی می‌تواند باعث آزادی حقیقی شود. خواستن، الزاماً اسارت‌آور است، خواه امیال برآورده شوند یا برآورده نشوند. هنگامی که امیال برآورده شوند به خواستن بیشتر دامن می‌زنند و بدین گونه اسارت روح را دائمی می‌سازند و هنگامی که برآورده نشوند، به نامیدی و رنج می‌انجامند و در نتیجه به واسطه‌ی سانسکاراهای ایجاد شده‌ی ناشی از امیال، از آزادی روح جلوگیری می‌کنند. خواستن انتها ندارد، زیرا محرک‌های بیرونی و درونی ذهن، آن را پیوسته به حالت خواستن و یا نخواستن (که شکل دیگری از خواستن است) می‌فریبد. محرک‌های بیرونی، حس‌بینایی، شنوایی،

بویایی، چشایی و لامسه را در بر می‌گیرند. محرک‌های درونی آنهایی هستند که در اثر خاطرات زندگی کنونی و مجموعه‌ی سانسکاراهایی که آگاهی در سراسر دوره‌ی سیر تکامل و زندگی‌های انسانی گردآوری نموده، در محتوای ذهن یا ذهنیت انسان برمی‌خیزند. هنگامی که ذهن آموزش ببیند تا در حضور تمامی محرک‌های بیرونی و درونی، زیر تاثیر قرار آنها نگیرد و متعادل باقی بماند، به حالت نخواستن می‌رسد و با نخواستن چیزی (بجز حقیقت مطلق که فراسوی محرک‌های متصاد است) امکان باز شدن سانسکاراهای خواستن به وجود می‌آید.

تعادل ناشی از نخواستن با به کار بردن «این نه، این نه» به معنای رو به رو شدن با محرک‌ها است

خواستن، حالت بی‌تعادلی ذهن و نخواستن حالت تعادل پایدار آن است. سکون ناشی از نخواستن، تنها با آزادی دائم از بند تمامی محرک‌ها تداوم می‌یابد، خواه آنها لذت‌بخش و دردناک یا خوشایند و ناپسند باشند. ذهن برای اینکه زیر تاثیر خوشی‌ها و اندوه‌های این دنیا قرار نگیرد، می‌باید وابستگی خود را از محرک‌های بیرونی و درونی به طور کامل ببرد. اگرچه ذهن با پیشنهادات سازنده‌اش پیوسته خود را مستحکم می‌سازد اما همیشه این احتمال وجود دارد که امواج غیرمنتظره‌ای که از اقیانوس محیط ذهنی و طبیعی برمی‌خیزند، این سنگرهای دفاعی را فرو پاشند. هنگامی که این رخداد ممکن است شما در آن لحظه خود را سراسر گم کنید اما نگرش ناشی از ناوابستگی می‌تواند شما را محفوظ نگاه دارد.

این نگرش، دربرگیرنده‌ی به کاربردن اصل «این نه، این نه» است. این به معنای کوشش دائمی در راستای نداشتن وابستگی دقیق در پیوند با تضادهای فریبندی تجربه‌های محدود است. شخص نمی‌تواند تنها انگیزه‌های ناخواشایند را رد کند و سپس از درون به انگیزه‌های خواشایند وابسته باشد. اگر ذهن بخواهد متاثر از بورش تضادها نشود، نمی‌تواند به ابراز احساسات وابستگی داشته و زیر تاثیر آنها قرار بگیرد. تعادل به معنای روبه‌رو شدن با هر دو گزینه‌ی تضاد، همراه با ناوابستگی کامل است.

حد عنصر منفی در انواع مختلف ریاضت

مفهوم «بله، بله» از سانسکاراهای مثبت را تنها با بیان منفی «نه» می‌توان خنثی نمود. این عنصر منفی الزاماً در تمامی جنبه‌های ریاضت وجود دارد و به صورت ترک امیال، خلوت‌گرینی، روزه، توبه و همچنین جلوگیری از برآورده شدن امیال و نخواستن، بیان می‌گردد. ترکیبی مناسب از تمامی این روش‌ها و نگرش‌ها (که یک به یک در این بخش توضیح داده شد) نوع سالمی از ریاضت را به وجود می‌آورد که در آن رنج، فشار و کار سخت وجود ندارد. اما برای به دست آوردن همه‌ی اینها می‌باید بدون اینکه عنصر منفی به انحرافات و محدودیت‌های بیشتری دامن بزند، به طور طبیعی در ریاضت‌ها به وجود آید.

کوشش در اجبار ذهن برای در پیش گرفتن یک زندگی توأم با ریاضت بی فایده است. هرگونه سازگاری اجباری با این نوع زندگی توأم با ریاضت، احتمالاً مانع رشد برخی از صفات خوب می‌گردد. هنگامی که اجازه داده شود، صفات سالم طبیعت انسان به طور

تدریجی و طبیعی رشد نمایند، دانش ارزش‌های نسبی را شکوفا می‌سازد و در نتیجه راه برای یک زندگی خودجوش توام با ریاضت هموار می‌سازد. اما هر گونه کوشش به منظور سرعت بخشیدن به ذهن برای در پیش گرفتن یک زندگی توام با ریاضت، احتمالاً واکنش‌هایی را به همراه دارد. فرایند آزاد شدن از برخی وابستگی‌ها همراه با فرایند تشکیل برخی وابستگی‌های جدید است. مادی‌ترین شکلِ وابستگی آن است که ذهن متوجه عالم اشیا باشد اما هنگامی که ذهن وابستگی خود را از عالم مادی گستالت، تمایل به برخی وابستگی‌های لطیف‌تر که از نوع ذهنی هستند، پیدا می‌کند. پس از اینکه ذهن موفق شد تا مقدار معینی ناوابستگی را در خود بپروراند، ممکن است نوعی خودخواهی ظریفتر را به آسانی در خود بپروراند که از طریق احساس برتری و کناره‌گیری خود را بیان می‌کند. بنابراین نباید اجازه داد که ناوابستگی، منجر به تشکیل هسته‌ای شود که نفس بتواند خود را به آن متصل ساخته و هم‌زمان نباید ابراز ناتوانی فرد در مقابله با آشوب و غوغاهای زندگی دنیوی باشد. چیزهایی که هستی پاک و بی‌کران را مشروط می‌سازند، باید با نگرشی برخاسته از توانایی عظیم ناشی از پاکی و آگاهی روحانی ترک شوند و نباید نتیجه‌ی احساس درماندگی از رویه‌رو شدن با کوشش و کشاکش زندگی باشد. افرون بر این، ناوابستگی حقیقی، صرفاً چنگ زدن به فرمول «نه، نه» نیست که می‌تواند گاهی بدون اشتیاق عمیق برای آگاهی روحانی، تبدیل به وسوس ذهنی شود. صرف داشتن چنین علاقه‌ای به فرمول «انکار»، بارها پرداختن درونی به وسوسه‌ها را در پی دارد. ناوابستگی و دل بریدن هنگامی کامل و ازته دل است که

پاره‌ی بخش ناشدنی طبیعتِ شخص گردد.

سانسکاراهای منفی نیز باید پیش از آگاهی روحانی محو شوند

بیان منفی «نه، نه» تنها روشی است برای باز شدن سانسکاراهای مثبت که در سراسر سیر تکامل و زندگی‌های انسانی گردآوری شده‌اند. اگرچه این فرایند، سانسکاراهای مثبت را نابود می‌سازد اما نتیجه‌اش تشکیل سانسکاراهای منفی است که به روش خود، ذهن را مشروط و مشکلات جدیدی ایجاد می‌کند. بیان «نه، نه» باید چنان قدرتمند باشد تا ریشه‌ی تمامی سانسکاراهای خاکی، لطیف و ذهنی را از میان بردارد، اما پس از اینکه وظیفه‌اش را انجام داد، سرانجام باید آن را رها نمود. قطعیت تجربه‌ی روحانی، تنها شامل انکار نیست و آن را در چهار چوب یک فرمول منفی قرار دادن به منزله‌ی محدود نمودن آن به وسیله‌ی ادراک عقلانی است. ذهن باید برای بی‌قید و شرط ساختن خود، از این فرمول منفی استفاده کند. اما پیش از آنکه بتوان به هدف نهایی زندگی دست یافت، می‌باید خود ذهن را نیز کنار گذشت. از اندیشه باید استفاده نمود تا بر محدودیت‌های ناشی از حرکت‌های خودش چیره شد اما پس از انجام این کار می‌باید خود اندیشه را نیز کنار گذشت. این منجر به فرایند رفتن به فراسوی ذهن می‌شود که با شناسایی نکردن خود با ذهن یا امیالش امکان پذیر می‌گردد. به طور بیرونی یا بی‌طرفانه نگریستن به بدن و تمامی اندیشه‌ها و انگیزه‌های پست آن، به معنی مستقر شدن در ناوابستگی مسربخش و خنثی نمودن تمامی سانسکاراهای است. این به معنای آزاد ساختن روح منفرد از تخیلاتِ

بر خود تحمیل شده‌ای چون «من بدن هستم»، «من ذهن هستم» یا «من امیال هستم» است که به پیشرفت در راه آگاهی روحانی ناشی از حالت «من خدا هستم»، «آنالحق» یا آهام براهماسمی Aham Brahmasmi می‌انجامد.

از میان برداشتن سانسکارها

۳

پراکنده شدن و مصرف کامل سانسکارها

خنثی نمودن سانسکارها از راه کنترل

در فصل گذشته، من آن روش‌های از میان برداشتن سانسکارها را توضیح دادم که به طور عمده تکیه بر اصل خنثی نمودن سانسکارهای مثبت داشتند. آنها حقیقت را از آگاهی پنهان ساخته و مانع روشن شدن درک خودی حقیقی برای مجاز می‌شوند که به خاطر آن کل آفرینش پا به عرصه‌ی وجود گذاشته است. تمامی این روش‌ها برای خنثی نمودن سانسکارهای مثبت، نهايتاً بر اساس کنترل بدن و ذهن بنیان گذاشته شده‌اند. کنترل تمایلات عادی ذهن، بسیار مشکل‌تر از کنترل اعمال جسمانی است. اندیشه‌ها و امیال زودگذر ذهن را تنها با شکیبایی فراوان و تمرین پایدار می‌توان فرونشاند اما برای بازیستادن تشکیل سانسکارهای نو، و فرسایش و باز کردن سانسکارهای کهنه، مهار فرایندهای ذهنی و واکنش‌های آن که نتیجه‌ی ابراز سانسکارها هستند، امری ضروری است. اگرچه دستیابی به کنترل در ابتدا مشکل است اما با کوشش

بی‌ریا رفته رفته آسان و امری طبیعی می‌گردد. تا زمانی که ذهن می‌کوشد با از میان برداشتن سانسکاراهای خود را بی‌قید و شرط سازد، کنترل تعمدی و مستلزم تلاش است. اما پس از آنکه ذهن از بند سانسکاراهای رهایی یافت، کنترل به طور خودجوش انجام می‌گیرد، زیرا آنگاه ذهن با آزادی و ادراک کار می‌کند. چنین کنترلی برخاسته از قدرت شخصیت و سلامت ذهن است و بدون استثناء به همراه خود آزادی از ترس، آرامش و سکون فراوان را به ارمغان می‌آورد. هنگامی که کارکرد ذهن، سرکش و کنترل نشده است، ضعیف به نظر می‌رسد، در حالی که با کنترل آن، سرچشممهی نیروی بسیار بزرگی می‌گردد. داشتن کنترل برای حفظ انرژی روانی و صرفه‌جویی در استفاده از نیروی اندیشه برای اهداف خلاق خصوصی است.

کنترل حقیقی، خود – سازگاری خلاق در پرتو ارزش‌های درک شده
 بهر حال اگر کنترل صرفاً مکانیکی و بی‌هدف باشد، به مقصود خود که آزاد و بی‌قید و شرط ساختن کارکرد ذهن است، دست نمی‌یابد. کنترلی که ارزش روحانی حقیقی دارد، سرکوب مکانیکی افکار و امیال نبوده، بلکه خودداری طبیعی است که با درک ارزش‌های مثبت در فرایند تجربه، عملی می‌شود. بنابراین کنترل حقیقی، صرفاً منفی نیست. وقتی برخی ارزش‌های مثبت درون کانون توجه آگاهی قرار می‌گیرند، خواست آنها برای ابراز در زندگی، موجب واکنش روانی شده و انرژی تولید می‌کند که سرانجام همه‌ی گرایشات ذهنی که از بروز کامل و آزاد آن ارزش‌ها جلوگیری می‌کنند را نابود می‌سازد. بنابراین تمایلات شهوت، حرص و خشم با تشخیص و درک

ارزش یک زندگی برخاسته از پاکی، سخاوت و مهربانی، از بین می‌روند. ذهن که به عادت‌های معینی از اندیشه و واکنش خو می‌گیرد، به دلیل اینرسی یا ایستایی تاثیرات برخاسته از سبک اندیشه و رفتارهای گذشته‌اش، سازگاری با این خواسته‌های جدید ناشی از ادراک‌هاییش را آسان نمی‌یابد. این فرایند سازگاری مجدد در پرتو ارزش‌های حقیقی، چیزی است که ما آن را کنترل ذهن می‌نامیم. این کنترل یک عمل مکانیکی یا تغییر دیدگاه ذهن به طور اجباری نیست، بلکه کوششی است که ذهن برای چیره شدن بر اینرسی یا ایستایی خود، انجام می‌دهد. این عمل اساساً خلاق و هدفش منفی نیست، زیرا نتیجه‌ی کوشش ذهن برای رسیدن به خود-سازگاری است تا بیان ارزش‌های حقیقی زندگی را آشکار سازد.

پراکنده شدن و مصرف کامل سانسکاراهای قدیمی از طریق پالایش

کنترل خلاق امکان پذیر است زیرا سرچشمه‌ی نور درون همگان وجود دارد و گرچه پرده‌ی سانسکارها مانع روشن شدن یا درک از خودی حقیقی می‌شود با اینحال دایره‌ی آگاهی انسان معمولی کاملاً تاریک و کدر نیست. پرتو و درخشش نور، نوعی فهم ارزش‌های حقیقی است که انسان را با درجات مختلفی ازوضوح و روشنی بنابر ضخامت پرده‌ی سانسکارها رهنمون می‌سازد. فرایند خنثی نمودن سانسکارها به طور همزمان، فرایند درک ارزش‌های حقیقی است. بنابراین از مشخصه‌ی پیشرفت روحانی، ترک جنبه‌ی دوگانه‌ی ارزش‌های مجازی سانسکارها و جایگزین کردن آنها با درک ارزش‌های حقیقی است. فرایند جایگزین کردن ارزش‌های برتر، به جای ارزش‌های پست‌تر، فرایند پالایش است که به معنی

تغییر جهت انرژی روانی حبس شده در سانسکاراهای کهنه به سمت و سوی اهداف خلاق و روحانی است. هنگامی که انرژی روانی حبس شده در سانسکاراهای بدین ترتیب تغییر جهت دهنده، سانسکاراهای پراکنده می‌شوند و به مصرف کامل می‌رسند.

فرایند پالایش با علاقه‌ی پایدار تداوم می‌یابد

روش پالایش، طبیعی‌ترین و موثرترین راه برای پاک کردن شیارهای سانسکاراهای قدیمی و کهنه است و از این مزیت خاص برخوردار می‌باشد که علاقه‌ی پایدار همه‌ی رهروان را در تمامی مراحل به همراه دارد. روش انکار مخصوص، بدون اینکه جایگزینی برای آن در نظر گرفته شود، می‌تواند گاهی اوقات کسل کننده به نظر برسد و به پوچی انجامد. اما روش پالایش در بر گیرنده‌ی، جانشین نمودن ارزش‌های برتر به جای ارزش‌های پست‌تر است، از این‌رو در هر مرحله آکنده از علاقه‌ای جذاب است که رضایت خاطر فزاینده‌ای را در پی دارد. انرژی روانی را می‌توان با روش‌های زیر پالایش و به راههای روحانی راهنمایی کرد.

۱- مراقبه ۲- خدمت بدون خودخواهی به بشریت ۳- پرستش

مراقبه: ماهیت و هدف آن

مراقبه، تمرکز عمیق و پیوسته بر موضوعی دلخواه است. در چنین تمرکزی بر موضوع دلخواه، روح تنها از موضوع مراقبه آگاه است و اندیشه و بدن خود را سراسر به دست فراموشی می‌سپارد. در نتیجه، سانسکاراهای نو تشکیل نمی‌شوند و به واسطه‌ی فعالیت‌های روانی که در بر گیرنده‌ی اندیشیدن دائم به موضوع تمرکز است،

سانسکارهای قدیمی پراکنده شده و به مصرف کامل می‌رسند. سرانجام هنگامی که سانسکارها به طور کامل محو شوند، روح که فردیت پیدا کرده در نتیجه‌ی شدت تمرکز حل شده و با موضوع دلخواه یکی می‌گردد.

أنواع مراقبة

مطابق سلیقه و استعداد اشخاص، انواع مراقبه‌های بسیاری وجود دارند. نیروی تخیل افرادی که کارهای سخت انجام می‌دهند، بارها در اثر کار زیاد، تضعیف می‌گردد. برای چنین افرادی، آن نوع مراقبه‌ای بسیار مناسب است که مربوط به گستین خود از اندیشه‌ها و سپس نگریستن به آنها و بدن به طور بی‌طرفانه باشد. پس از اینکه رهرو موفق شد اندیشه‌ها و بدن خود را با بی‌طرفی کامل در نظر بگیرد، سپس می‌باید تلاش کند تا توسط مفاهیم سازنده‌ای مانند «من بی‌نهایت هستم»، «من در همه چیز هستم»، «من در همگان هستم»، «خود را با هستی جهانی شناسایی کند. آنها یکی که تخیل روشن و زنده‌ای دارند، می‌توانند تمرکز شدید بر یک موضوع انجام دهند. اما آنها یکی که این کار را دوست ندارند، باید از تمرکز ساختن ذهن بر یک موضوع بپرهیزنند. معمولاً انرژی روانی ذهن به خاطر اندیشه‌های گوناگون پخش و پراکنده می‌شود. از این‌رو مراقبه بر روی یک موضوع برای تمرکز ذهن و آرام گرفتن آن بسیار سودمند است اما به دلیل مکانیکی بودن آن، خلاقیت و تجربه‌ی مسرت‌بخشی به همراه ندارد. به حال این نوع مراقبه در مراحل اولیه ممکن است فرد را برای انواع دیگر مراقبه‌هایی که بیشتر موفقیت‌آمیز هستند آماده سازد.

مراقبه بر جنبه‌های شخصی (در بدن) و غیر شخصی (مطلق) خداوند

اندیشیدن سازنده و تعمدی درباره‌ی خداوند یا محبوب الهی، مقدم بر انواع مراقبه‌های موفقیت‌آمیز و ژرف‌تر است. مراقبه بر خداوند از لحاظ روحانی بسیار پرثمر است. خداوند می‌تواند در جنبه‌ی شخصی و همچنین در جنبه‌ی غیر شخصی خود، موضوع مراقبه قرار بگیرد. مراقبه بر جنبه‌ی غیر شخصی خداوند، تنها برای آنانی که استعداد خاصی دارند مناسب است و آن به معنی تمرکز تمامی اندیشه‌ها بر هستی مطلق و ناشکار خداوند است. از سوی دیگر مراقبه بر جنبه‌ی شخصی خداوند در برگیرنده‌ی تمرکز تمامی اندیشه‌ها بر شکل و صفات خداوند است. ذهن پس از مراقبه شدید ممکن است بخواهد آرام بگیرد، نه بر روی موضوع مراقبه، بلکه در تداوم آرامش گسترش دهنده‌ای که در مراقبه تجربه می‌شود. چنین لحظاتی، نتیجه‌ی طبیعی از پا افتادن نیروی تخیل است و باید با بی‌تلاشی آن را پیش برد و پروراند.

موانع مراقبه

مراقبه می‌باید خودجوش بوده و اجباری نباشد. در لحظاتی که جریان انگیزه‌های الهی ناگهان شدت می‌گیرند، باید نیروی تخیل را آزاد گذاشت و اجازه داد به پرواز در آمده و اوج گیرد. پرواز تخیل را فقط باید به وسیله‌ی هدف مشخصی که یکی شدن با بی‌نهایت است کنترل نمود و نباید زیر تاثیر جریان احساسات مختلف شهوت، حرص یا خشم قرار گیرد. موفقیت در تمرکز، رفته رفته به دست می‌آید و نوآموز احتمالاً ممکن است از اینکه در ابتدا به نتایج

رضایت‌بخشی دست نمی‌یابد، دلسرد شود. نالمیدی که او بارها تجربه می‌کند خود یک مانع جدی برای شروع مراقبه‌ی روزانه و پایداری در آن است. چیره شدن بر موانع دیگر در راه مراقبه، چون تنبلی و بیماری نیز ممکن است دشوار باشد. اما با تعیین ساعاتی مشخص و منظم برای مراقبه و تمرین یکنواخت، می‌توان بر آنها چیره شد. سپیده دم یا هنگام غروب آفتاب که طبیعت شرایط آرامی دارد، به ویژه برای مراقبه مفید است؛ اما هر موقع مناسب دیگری را نیز می‌توان اختیار نمود.

اهمیت خلوت‌گزینی در مراقبه

خلوت‌گزینی یکی از شرایط ضروری برای دستیابی به موفقیت در مراقبه است. در دنیای اندیشه، تداخل دائمی انواع اندیشه‌ها و کیفیت‌های اندیشه وجود دارد. برخی از اندیشه‌های بزرگ، گرایش دارند با کمک به یکپارچه شدن ذهن، آن را نیرومند سازند، در حالی که برخی از اندیشه‌ها آن را بی‌جهت پراکنده می‌سازند. ذهن به وسیله‌ی این اندیشه‌های گوناگون در محیط ذهن، یا مجدوب آنها می‌شود، یا آنها را یا دفع می‌کند. از این‌رو بهتر است شخص برای مستقر شدن در آرمان اندیشه‌ی خود، از تاثیر این اندیشه‌های گوناگون بپرهیزد. برای این منظور، خلوت‌گزینی امکانات فراوانی در این زمینه فراهم می‌آورد. خلوت‌گزینی به معنای صرفه‌جویی در انرژی روانی و افزایش قدرت تمرکز است. از آنجایی که چیز خارجی وجود ندارد که اندیشه را دفع یا جذب کند، شما به سمت درون کشیده می‌شوید و هنر قرار دادن خود را در معرض جریانات انرژی

برتر که می‌توانند به شما نیرو، مسرت و آرامش گسترش دهنده‌ای بدهند فرامی‌گیرید.

خدمت بدون خودخواهی یا بدون انتظار

مراقبه بر جنبه‌های شخصی و غیرشخصی خداوند، مستلزم کنار کشیدن آگاهی و تمرکز بر جایگاه مقدس دل خود شخص است، در حالی که تمرکز بر جنبه‌ی جهانی خداوند به بهترین وجه از راه خدمت بدون خودخواهی یا بدون انتظار به بشریت به دست می‌آید. هنگامی که روح به طور کامل مشغول خدمت به بشریت باشد، آنگاه مانند مراقبه، نسبت به بدن و ذهن خود و یا کار کرد آنها به طور کامل بی‌توجه می‌شود و بدین ترتیب سانسکاراهای نو به وجود نمی‌آیند. افزاون بر این، سانسکاراهای کهنه که ذهن را اسیر می‌سازند نیز خرد و پراکنده می‌شوند. از آنجایی که روح اکنون توجه و علاقه‌اش را نه بر نفع خود، بلکه بر نفع دیگران متمرکز نموده است، هسته‌ی نفس از انرژی تغذیه‌کننده‌ی خود محروم می‌شود. بنابراین خدمت بدون خودخواهی یکی از بهترین روش‌ها برای تغییر جهت و پالایش انرژی حبس شده در سانسکاراهای اسارت‌بخش است.

نتایج خدمت بدون خودخواهی

خدمت بدون خودخواهی هنگامی کامل است که کوچکترین اندیشه‌ای درباره‌ی دریافت پاداش یا نتیجه وجود نداشته باشد و شخص آسایش و راحتی خود را نادیده انگاشته و حتا نسبت به اینکه به درستی درک نشود، بی‌تفاوت باشد. زمانی که شما سراسر

مشغول رفاه دیگران هستید فرصت اندیشیدن به خود را ندارید. شما نه تنها در پی راحتی و سلامتی یا خوشحالی خود نیستید، بلکه برعکس آماده‌اید تا همه چیز را برای سعادت دیگران فدا نمایید. آنگاه راحتی آنها، راحتی شماست، سلامت آنها، لذت شماست و خوشحالی آنها، خوشحالی شماست. شما با از دست دادن زندگی خود، آن را در زندگی آنها می‌یابید. شما در دل‌های آنها زندگی می‌کنید و دل شما پناهگاه آنها می‌شود. هنگامی که یگانگی دل‌ها حقیقی باشد، شما خود را به طور کامل با شخص دیگر یکی می‌دانید. کمک یا کلام مهرآمیز شما برای دیگران می‌تواند کمبودهای احتمالی آنها را جبران کرده و با اندیشه‌ی تشکرآمیز و نیت خوبشان، شما بیشتر از آنچه که بخشنیده‌اید دریافت می‌کنید.

آزادی و رضایت خاطر از زاده خدمت

بدین گونه با زیستن برای دیگران، هستی شما تقویت می‌شود و گسترش می‌یابد. شخصی که زندگی خدمت بدون خودخواهی را در پیش گرفته به سختی از خدمتی که ارائه می‌دهد آگاه است. او به کسانی که خدمت می‌کند اجازه نمی‌دهد که این احساس دست دهد که مديون او گشته‌اند، برعکس او خود احساس می‌کند به خاطر فرصتی که برای خوشحالی آنها به او داده شده مديون آنها است. خدمت او نه به خاطر نمایش و نه به خاطر شهرت و مقام انجام می‌گیرد. موفقیت در خدمت بدون خودخواهی هنگامی به طور کامل به دست می‌آید که شخص از خدمت به دیگران چنان خوشحال شود که گویی خود مورد خدمت واقع شده است. خدمت

بدون خودخواهی اگر به طور کامل انجام گیرد، فرد را از سانسکاراهای میل به قدرت، مقام، دارایی، ترحم به حال خود، حسادت و کارهای زشت که نتیجه‌ی خودخواهی هستند رهایی می‌بخشد.

عشق

خدمت بدون خودخواهی و مراقبه، هنگامی خود به خود می‌جوشند که عشق، الهام‌بخش آنها باشد. بنابراین عشق، به درستی مهمترین راه به سوی درک عالی‌ترین حقیقت به شمار می‌آید. در عشق، روح سراسر مجدوب محبوب الهی می‌شود و از این‌رو وابسته به کارهای بدن و اندیشه نیست. این به تشکیل سانسکاراهای نو پایان می‌دهد و با جهت بخشیدنی سراسر نوینی به زندگی، سانسکاراهای قدیمی و کهنه را خنثی می‌سازد. خود-فراموشی به طور طبیعی و کامل در هیچ‌جا رخ نمی‌دهد، مگر در اوج شدت عشق. بنابراین عشق برترین جایگاه در میان روش‌هایی دارد که موجب رهایی آگاهی از بند سانسکاراهای می‌شوند.

خاصیت پاک کننده‌ی عشق

عشق مزیت‌های گوناگون راههای دیگر که منجر به رهایی آگاهی می‌شوند را در بر دارد و به خودی خود موثرترین و برجسته‌ترین راه است و از مشخصه‌ی آن، خود - فداکاری و خوشحالی است. بی‌همتایی عشق در این واقعیت است که بدون خواستن هیچ چیز با تمامی وجود، خود را پیشکش محبوب الهی می‌کند. بنابراین جایی برای انحراف انرژی روانی وجود ندارد و تمرکز کامل وجود دارد. در عشق، انرژی‌های فیزیکی، حیاتی و ذهنی انسان با یکدیگر جمع

شده و در راه رسیدن به هدف که محبوب الهی است، مورد استفاده قرار می‌گیرند؛ در نتیجه، چنین عشقی، قدرتی پویا می‌گردد. کشش عشق حقیقی به اندازه‌ای قوی است که هر احساس نامناسبی که بخواهد مداخله کند را بی‌درنگ به بیرون می‌افکند. بنابراین خاصیت پاک کننده‌ی عشق، بی‌مانند است.

عشق در سراسر خلقت وجود دارد

چیزی غیر طبیعی یا تصنیعی در مورد عشق وجود ندارد. عشق از آغاز سیر تکامل وجود داشته و در مرحله‌ی جامدات، خود را به صورت خام به شکل نیروی پیوستگی یا جاذبه ابراز می‌دارد. اشیا به دلیل کشش طبیعی، یکدیگر را جذب کرده و به یکدیگر وابسته می‌شوند. نیروی جاذبه‌ای که کرات آسمانی بر یکدیگر وارد می‌سازند، بیان‌گر این نوع عشق است. در مرحله‌ی جانداران عشق به شناخت و ارزش خودی محدود دست می‌یابد و نقش مهمی در پایین‌ترین شکل مانند آمیب‌ها تا تکامل یافته‌ترین شکل که شکل انسانی است، بازی می‌کند. هنگامی که عشق، خودی محدود را روشن ساخت، آنگاه ارزش آن توسط فدایکاری‌های آگاهانه‌ای که انجام می‌دهد افزایش می‌یابد.

عشق به وسیله‌ی فدایکاری آگاهانه بیان می‌شود

فدایکاری عشق به حدی کامل و بی‌اکراه است که می‌بخشد و چیزی انتظار ندارد. هر چه بیشتر می‌بخشد، بیشتر می‌خواهد ببخشد و از بخشنده خود کمتر آگاه است. جریان عشق حقیقی همیشه رو به افزایش است و هیچ گاه فروکش نمی‌کند. بیان بی‌ریای عشق،

تسلیم شدن آن از روی بیریایی است. پیچیدگی‌های محبوب الهی یک دلواپسی است که بیشترین توجه و علاقه‌ی او را به خود جلب می‌کند و پیوسته بدون پشیمانی از هزاران راه در پی خشنودی محبوب الهی بر می‌آید. عشق در پذیرفتن رنج در راستای برآوردن حتا یک خواست محبوب الهی یا تسلی دادن محبوب الهی از کمترین درد ناشی از بی‌تفاوتی یا بی‌اعتنایی، تردیدی به خود راه نمی‌دهد. عشق آماده است به خاطر محبوب الهی با خوشحالی رنج ببرد و بمیرد. عشق در میان رنج و غمی که دارد بی‌درنگ به همان بدنه که منزلگاه عشق است، خدمت می‌کند. او زیر بار هیچ سازشی نمی‌رود و محبوب الهی، هدف و علاقه‌ی زندگی اوست. معبدگاه عشق، زیر فشار یک بیقراری مهارنشدنی در هم می‌شکند و جویبارهایی از عشق و شیرینی اعلا را جاری می‌سازد تا سرانجام عاشق، محدودیت‌هایش را از میان بردارد و خود را در هستی محبوب الهی محو سازد.

مراحل مختلف پرستش

هنگامی که عشق، عمیق و شدید باشد به آن باکتی Bhakti یا پرستش می‌گویند. پرستش در مراحل اولیه به صورت پرستش نمادها، سجده به مقدسات، تکریم و تبعیت از کتاب‌های مقدس یا جست و جوی برترین حقیقت الهی از راه اندیشیدن مطلق ابراز می‌گردد. در مراحل پیشرفته‌تر، پرستش خود را به صورت علاقه به رفاه و خدمت به بشریت، عشق و احترام به پیران روحانی و وفاداری و فرمانبرداری از مرشد کامل نشان می‌دهد؛ این مراحل، ارزش و

نتیجه‌های نسبی خود را دارند. عشق به مرشد کامل زنده، مرحله‌ی بی‌همتایی از پرستش است، زیرا سرانجام با دگرگونی به پاراباکتی parabakti عشق الهی می‌انجامد.

پارا باکتی

عشق الهی صرفاً تشدید پرستش نیست. پایان پرستش، آغاز آن است. در مرحله‌ی عشق الهی، پرستش نه تنها با یکدلی انجام می‌گیرد، بلکه توام با بیقراری بی‌حدِ دل، و اشتیاق بی‌پایان برای یگانگی و پیوند با محبوب الهی است. در پی این مرحله، بی‌توجهی به بدن و نگهداری از آن، منزوی شدن از محیط و بی‌توجهی کامل به وضع ظاهر یا مورد انتقاد قرار گرفتن به وجود می‌آید، در حالی که هم‌زمان برانگیختن‌های الهی ناشی از جاذبه‌ی محبوب الهی بیش از هر زمان دیگر می‌شود. این بالاترین مرحله‌ی عشق، پر ثمرترین است، زیرا هدف، یک شخص است که تجسم عشق الهی است و به عنوان عالی‌ترین محبوب الهی می‌تواند به طور کامل به عاشق پاسخ دهد. پاکی، شیرینی و تاثیر عشقی که عاشق از مرشد کامل دریافت می‌کند، به ارزش روحانی شکست‌ناپذیر این بالاترین مرحله‌ی عشق می‌افزاید.

از میان برداشتن سانسکارها

۳

محو شدن سانسکارها

تاثیرات به دست آمده از مرشد کامل، زندگی را دگرگون می‌سازد

عشق به مرشد کامل، مخصوصاً مهم است، زیرا سعادت تماس با مرشد کامل را برای مرید به ارمغان می‌آورد. در اثر چنین تماسی، مرید از مرشد کامل تاثیراتی دریافت می‌کند که قدرت خاصی برای خنثی نمودن تاثیرات گذشته دارد و در نتیجه، رویه‌ی زندگی مرید کاملاً دگرگون می‌گردد. دریافت کننده‌ی این تاثیرات می‌تواند عادت‌های قدیمی و طرز فکرهاش را به طور کامل ترک کند. چنین تماسی، فاسدترین زندگی را دگرگون و کیفیت آن را بالا می‌برد. شخص ممکن است یک زندگی توأم با عیاشی و بی‌پروایی را در پیش گرفته باشد که بجز برآوردن امیال دنیوی، به چیز دیگری نیندیشد و ممکن است چنان تشنگی قدرت و ثروت شود که هدفی بجز به دست آوردن و اندوختن ثروت و عیش و نوش نداشته باشد. اما حتاً چنین فردی که تصور رهایی از زنجیر اسارت دنیوی به فکرش هم نمی‌آید، می‌تواند دریابد که سانسکارهایی که در اثر

تماس با مرشد کامل می‌گیرد، چنان نیرویی دارند که برای همیشه طرز فکر قدیمی و رویه‌ی زندگی اش را پایان می‌بخشند و چشم‌انداز کاملاً نوینی از زندگی والا و آزادتر را پیش روی او می‌گشایند. تاثیراتی که از مرشد کامل به دست می‌آید، می‌تواند برای فرد روش‌فکر و با فرهنگی که دیدگاه محدودی دارد و نیروی تخیل اش در نهایت تنها می‌تواند از زیبایی هنر و ادبیات بهره‌مند گردد و بشر دوستی‌اش از مرز همسایه یا کشورش بیرون نمی‌رود نیز به همان اندازه مفید واقع شود. چنین فردی با گرفتن تاثیرات از مرشد کامل به سطح برتری از زندگی کنونی خود دست می‌یابد.

محوتامی سانسکارها از طریق مداخله‌ی مرشد کامل

مرشد کامل می‌تواند مرید را از سطح آگاهی معمولی عقلانی به سطح آگاهی از ادراک قلبی و الهام و به دنبال آن به سطح روش‌بینی و روشن شدن آگاهی که منجر به غرق شدن در بی‌کرانگی الهی می‌گردد بالا ببرد. این پیشرفت مرید به معنای پیشرفت از دنیای خاکی و خشن به دنیای لطیف، و از دنیای لطیف به دنیای ذهنی و سرانجام از دنیای ذهنی به حالت رهایی روحانی است و مرحله‌ی آخر به معنای، محوتامی سانسکارهای طبیعی و غیرطبیعی (سانسکارهای مثبت و منفی) است. در ادامه‌ی تشبیه نخ پیچیده شده به دور چوب، فرایند محو سانسکارها به بریدن نخ با قیچی شباهت دارد و پاک کردن تمامی سانسکارها به مفهوم آزادی نهایی آگاهی از تمام تخیلات و اسارت‌هاست که بجز بلطف مرشد کامل امکان‌پذیر نیست.

لزوم تسلیم کامل

اما یک چنین مداخله‌ی فعال از سوی مرشد کامل، مشروط به رابطه‌ای بی‌قید و شرط بین مرید و مرشد کامل است و تنها هنگامی برقرار می‌شود که مرید در تسلیم کامل خود به مرشد کامل موفق شده باشد. خود - تسلیمی، یعنی فرمانبرداری از تمامی دستورات مرشد کامل. هنگامی که همه‌ی امیال و اعمال با راهنمایی مرشد کامل و برآیند فرمانبرداری از دستورات او باشد، آنگاه او به طور مستقیم مسئول امیال و اعمال شما می‌شود. بنابراین هنگامی که خود - تسلیمی کامل باشد، مسئولیت رهایی شما از بند سانسکارها به مرشد کامل واگذار می‌شود و با این شرط نوین، مرشد کامل تمامی سانسکارهای شما را در یک آن نابود می‌سازد.

فرمانبرداری عقلانی

فرمانبرداری از مرشد کامل یعنی خود-تسلیمی کامل و بر دو گونه است: ۱- عقلانی ۲- بی‌چون و چرا. از این دو نوع فرمانبرداری، فرمانبرداری عقلانی پیشقدم و مقدمه‌ای برای فرمانبرداری بی‌چون و چرا است که پرثمرتر است. وقتی شما از لحاظ عقلانی به بزرگی و کمال مرشد کامل پی ببرید، برای او عشق و احترام قائل هستید اما توانایی فرمانبرداری مو به مو از دستوراتش را ندارید و چون عقل پایه‌ی یقین شماست، کنار گذاشتن آن در رابطه با درک مرشد و دستوراتش دشوار است. به دلیل درهم بافته شدن عقل و یقین ایمان استوار بر پایه‌ی عقل شما را در محدوده‌ی فرمانبرداری عقلانی نگاه می‌دارد. مرشد کامل در این وضعیتِ مرید دخالت

نمی‌کند. مرید تمامی دستورات مرشد کامل را از لحاظ عقلانی مورد سنجش قرار می‌دهد تا با سلیقه و استعدادهایش سازگار باشند.

اطاعت بی‌چون و چرا

شما با اطاعت عقلانی از مرشد کامل می‌توانید تمامی سانسکارهای خود را نابود سازید به شرط آنکه در تفسیر منطقی خود از دستورات او بی‌ریا باشید و به آنها عمل نمایید اما اگر فرمانبرداری شما بی‌چون و چرا باشد زودتر به نتیجه می‌رسید. فرمانبرداری بی‌چون و چرا، برایند ایمانی محکم چون کوه و عشقی ژرف است که مرشد کامل به وسیله‌ی جذابت انسانی خود در مرید بیدار می‌سازد و الهامبخش آن است. تابش هاله‌ی مرشد کامل و نور پاک و مهر او، باعث بیدار شدن ایمانی محکم در مرید می‌شود و او را آماده می‌سازد که صرف نظر از آنکه دستورات مرشد کامل، روحیه‌ی منتقدانه‌ی او را راضی کند یا راضی نکند، بتواند به دستورات مرشد، بی‌چون و چرا عمل نماید. چنین فرمانبرداری بی‌چون و چرا حتاً مشروط به لزوم قرار گرفتن اهمیت واقعی دستورات در محدوده‌ی فهم عقلانی مرید نیست نیز محدود. این بهترین گونه‌ی فرمانبرداری است که مرید می‌تواند آرزو نماید. توسط چنین فرمانبرداری بی‌چون و چرا، تمامی گرههای کورامیال و سانسکارهای شما باز می‌شوند. هم‌چنین به وسیله‌ی چنین فرمانبرداری، پیوند ژرفی بین مرشد کامل و مرید رقم می‌خورد که به جاری شدن دانش و قدرت روحانی نامحدود و جاویدان به سوی مرید می‌انجامد. در این مرحله، مرید فرزند روحانی مرشد کامل

می‌شود و در موقع مقرر از همه‌ی گره‌های سانسکارایی و انفرادی رهایی می‌یابد. آن زمان او خود یک مرشد کامل می‌شود.

نقش مرشد کامل

مرشد کامل یا سَدَّگُورُو (قطب) مقام و قدرتی بی‌همتا دارد. در دنیا، روح‌های زیادی هستند که کم و بیش در راه روحانی پیشروفته‌اند، اما شمار کسانی که از تمام شش مرحله‌ی عوالم درونی آگاهی گذر کرده و با سرچشم‌های بی‌کران هستی، دانش و مسرت یکی شده‌اند اندک است. مرشد کامل نه تنها آسمان‌های گوناگون آگاهی را تجربه کرده، بلکه به خاطر یکی شدنش با بینهایت الهی، عملاً در هستی تمامی روح‌ها پخش و گستردگی می‌شود. او محور فعالیت‌های جهانی است و از جهتی همه‌ی اندیشه‌ها و کردار شما، لذات و اندوه‌های شما، ناشکی‌بایی‌های شما، قدرت وضعف‌های شما، دارایی‌ها و تسلیم بودن‌های شما، عشق و اشتیاق شما، مديون اوست. او نه تنها در تمام هستی گسترده است، بلکه آگاهانه با قانون کائناتی علت و معلول و کارکرد پیچیده‌ی سانسکاراهای روح‌های منفرد نیز آشناست. علت خوشحالی یا بدبختی، پرهیزکاری و گناهان فرد به همان اندازه برای او آشکارند که علت تغییرات و دگرگونی‌های جهانی برایش آشکار هستند. هر موجودی در برابر نور بی‌کران آگاهی همه جا حاضر او، چون کتابی باز است. مرشد کامل به خاطر یگانگی اش با بی‌کران الهی، نیروی بی‌کران دارد و با یک نظر می‌تواند همه‌ی سانسکاراهای روح را محو و نابود سازد و او را از تمامی گرفتاری‌ها و بندها رهایی بخشد.

نیکی و پلیدی

ارزشیابی تجربه‌ها از راه تضادها

ذهن انسان نه تنها مشغول اندوختن تجربه‌های است، بلکه پیوسته در حال ارزشیابی این تجربه‌ها نیز می‌باشد. برخی تجربه‌ها خوشایند و برخی ناخوشایند به شمار می‌آیند، برخی تجربه‌ها خوشحالی و برخی رنج به بار می‌آورند و برخی از تجربه‌ها شیرین و برخی تلخ هستند. برخی تجربه‌ها زندگی فرد را محدود و برخی به کمال و آزادی می‌انجامند. برخی تجربه‌ها خوب در نظر گرفته می‌شوند و برخی بد. اینها تضادهایی هستند که تخیل‌های انسان هنگام روبرو شدن با زندگی از دیدگاهی خاص، آنها را می‌آفريند.

پذيرفتني و ناپذيرفتني

بنابر ماهیت اميالی که در هر لحظه‌ی بخصوص بر ذهن چيرگی دارند، درک انسان در مورد آنچه پذيرفتني یا ناپذيرفتني است دگرگون می‌شود. اما تا زمانی که هر نوع ميلی در ذهن او وجود دارد، مجبور است که تجربه‌ی خود را نسبت به آن ميل ارزشیابی و به دو بخش تقسيم کند. آن بخش که به برآورده شدن آن ميل کمک می‌کند برای او پذيرفتني و بخش ديگر که از برآورده شدن

آن میل جلوگیری می‌کند برای او ناپذیرفتی می‌شود. ذهن به جای اینکه با زندگی و هر آنچه به همراه دارد، بدون چشمداشت، سردرگمی و شانه خالی کردن از زیر بار مسئولیت‌ها روبه رو شود، معیاری می‌آفریند که زندگی را توسط آن به دو قطب متصاد تقسیم می‌کند و یکی را پذیرفتی و دیگری را ناپذیرفتی می‌انگارد.

حتا خوب نیز وابسته به امیال است

جداسازی میان خوب و بد از جمله تضادهایی هستند که ذهن انسان می‌آفریند و از لحاظ روحانی از همه مهم‌تر است، زیرا بر اساس میل فرد برای رهایی از محدودیت‌های تمامی امیال بنا شده است. تجربه‌ها و اعمالی که بر زنجیرهای اسارت امیال می‌افرایند، بد و تجربه‌ها و اعمالی که گرایش به آزادسازی ذهن از امیال محدود‌کننده دارند، خوب هستند. از آنجایی که تجربه‌ها و اعمال خوب نیز وابسته به امیال هستند، بنابراین با همان روشی که تجربه‌ها و اعمال بد ایجاد اسارت آفرینند، آنها نیز به اسارت می‌انجامند. تمام بندهای اسارت، هنگامی واقع از بین می‌روند که همه‌ی امیال محو گردند. از این‌رو آزادی حقیقی هنگامی میسر می‌شود که خوب و بد یکدیگر را موازن کند و چنان در یکدیگر غرق گردد که دیگر هیچ جایی برای گزینش، توسط خود محدود برخاسته از امیال باقی نماند.

انسان با سانسکاراهای حیوانی شروع می‌نماید

هنگامی که آگاهی انسان به رشد کامل می‌رسد، غلظت و پرنگ بودن عوامل بد را بیشتر در آن می‌یابیم، زیرا آگاهی در مراحل سیر تکاملی مادون انسانی به طور عمده زیر فشار تمایلات

محدود کننده‌ی شهوت، حرص و خشم عمل می‌کند. تجربه‌ها و اعمالی که توسط چنین تمایلات نفس-محوری آفریده می‌شوند و تداوم می‌یابند، نقوشی از خود بر ذهن در حال تکامل بر جای می‌گذارند و ذهن این نقوش را مانند فیلمی که حرکات بازیگران را ثبت می‌کند، ذخیره می‌کند. از این‌رو، بد بودن آسان و خوب بودن مشکل است. زندگی حیوانی که به پیدایش آگاهی انسانی می‌انجامد، بیشتر زیر نفوذ شهوت حیوانی، حرص حیوانی و خشم حیوانی است. باینحال در برخی حیوانات، گاهی صفات نیک مانند فداکاری، عشق و شکبیابی پرورش می‌یابند. اگر تمامی سانسکاراهای انباشته شده حیوانی بد بودند و هیچ یک از آنها خوب نبود، بروز گرایشات خوب در آگاهی انسان غیر ممکن می‌گشت.

نیاز به کشت سانسکاراهای خوب

اگرچه برخی از سانسکاراهای حیوانی خوب هستند، اما بیشتر اوقات بد هستند. بنابراین آگاهی انسان در آغاز، خود را پیرو نیروی محرکی می‌یابد که بیشتر بد است. از همان ابتدای سیر تکامل انسانی، مشکل رهایی روحانی، کشت و پرورش سانسکاراهای خوب است تا سانسکاراهای انباشته شده‌ی پیشین را پوشانیده و خنثی نماید. کشت سانسکاراهای خوب با پرورش تجربه‌ها و اعمالی انجام می‌گیرد که متضاد سانسکاراهای پرنگ زندگی حیوانی است. متضاد شهوت، عشق است متضاد حرص، گشاده دستی است و متضاد خشم، بردباری و شکبیابی است. شخص با کوشش در سکنی گزیدن در عشق، گشاده دستی و شکبیابی می‌تواند مایل‌های شهوت، حرص و خشم را از وجود خود پاک نماید.

گناهکار و پیر روحانی

از این رو روند کلی آزادسازی خود از بند سانسکاراهای محدود کننده باید با روش ترک بدی‌ها و پذیرفتن خوبی‌ها، همراه باشد. اما اینکه شخص در زمان خاصی خوب است یا بد، بستگی به کارکرد سرسختانه‌ی سانسکاراهای او دارد. از این دیدگاه، گناهکار و پیر هرآنچه که هستند بر پایه‌ی قوانینی است که در کائنات دایر است. آنها هر دو یک ابتدا و یک انتها دارند. گناهکار نباید لکه‌ی ننگ و تحقیر را تا ابد بر پیشانی داشته باشد و پیر نیز نباید از دستیابی‌های اخلاقی‌اش دچار غرور شود. هیچ فردی هر قدر هم که پاک و مقدس باشد به اوج پرهیزکاری اخلاقی دست نمی‌یابد مگر پس از یک زندگی توانم با شکست‌های اخلاقی و هیچ فردی هم آنقدر بد نیست که نتواند خود را اصلاح و خوب نماید. شخص هر قدر هم که فاسد باشد می‌تواند به تدریج خوب و خوب‌تر شود تا بهترین سرمشق و نمونه برای انسانیت گردد. جای امیدواری، همیشه برای همگان وجود دارد. هیچ کس به طور کامل گم نشده و هیچ کس نباید مایوس گردد. اما این حقیقت باقی می‌ماند که راه رسیدن به الوهیت در ترک بدی‌ها و پذیرفتن خوبی‌ها است.

نفس محدود می‌تواند در سانسکاراهای خوب و هم‌چنین در سانسکاراهای بد زندگی کند

شکوفایی تدریجی خوبی‌ها به همراه خود، عشق، گشاده‌دستی و آرامش را به ارمغان می‌آورد. سانسکاراهای خوب که توسط آشکار شدن این صفات اندوخته شده‌اند، روی سانسکاراهای متضاد و بدِ

شهوت، حرص و خشم را می‌پوشانند و آنها را خنثی می‌نمایند. هنگامی که توازن و روی هم قرار گرفتن یا هم‌پوشی سانسکاراهای خوب و بد دقیقاً کامل شد، هر دو نوع سانسکاراهای در یک آن، پایان می‌یابند و آگاهی از مرحله‌ی اسارت به مرحله‌ی آزادی می‌رسد. برای بسته شدن یک حساب می‌باید ستون بدھکار و ستون بستانکار کاملاً با یکدیگر برابر باشند. اما معمولاً یا طلب بیشتر است یا بدھی و بدین ترتیب حساب باز می‌ماند. توجه به این موضوع بسیار مهم است که نه تنها از دیاد بدھی، بلکه از دیاد طلب نیز این حساب را باز نگاه می‌دارد و تنها هنگامی بسته می‌شود که دو طرف یکدیگر را به توازن برسانند. در زمینه‌ی سانسکاراهای، چنین رویدادی بسیار کمیاب است، زیرا در هر مرحله‌ی خاص، یا سانسکاراهای خوب چیرگی دارند یا سانسکاراهای بد. همانگونه که به دلیل از دیاد طلب و یا بدھی، حساب باز می‌ماند؛ زندگی خودی محدود نیز از راه از دیاد سانسکاراهای بد و خوب تمدید و تداوم می‌باید. خودی محدود توسط سانسکاراهای خوب و هم‌چنین توسط سانسکاراهای بد به بقای خود ادامه می‌دهد و آنچه که برای نابودی نهایی آنها لازم است، توازن و هم‌پوشی دقیق سانسکاراهای خوب و بد است.

موازن و هم‌پوشی سانسکاراهای خوب و بد

مساله‌ی موازن و هم‌پوشی دقیق سانسکاراهای خوب و بد، یک مساله‌ی ریاضی نیست که در آن جفت و جور کردن مقادیر مساوی مطرح باشد. اگر صرفاً مساله‌ی توازن مقادیر مساوی مطرح بود، تنها با پافشاری بر انباشتن سانسکاراهای خوب، می‌توانست این مساله را حل نمود. اگر جریان انباشت سانسکاراهای بد، بازیستد و یا کند

شود و در کنار آن تداوم انباشت سانسکاراهای خوب با سرعت بیشتری انجام گیرد، دیر یا زود سانسکاراهای خوب از نظر مقدار با سانسکاراهای بد، جور می‌شوند و موازنه لازم انجام می‌گرفت. برای آزاد شدن آگاهی، نه تنها باید سانسکاراهای خوب و بد از لحاظ توان با یکدیگر توازن پیدا کنند، بلکه دو متضاد باید نقطه به نقطه روی هم قرار بگیرند. بنابراین از جهتی می‌توان گفت مساله‌ای که هر مرکز آگاهی با آن روبرو است مساله‌ی خاصی است که به گوناگونی کیفی ماهیت سانسکاراهای انباشته شده مربوط می‌شود.

انتقال نفس به خوبی‌ها

اگر انباشتن سانسکاراهای خوب بدون در نظر گرفتن ترکیب خاص سانسکاراهای موجود ادامه یابد، ممکن است در برخی جهات، سانسکاراهای خوب اضافی نیز در کنار سانسکاراهای بد از نوع متفاوت انباشته گردند. برای نمونه با ترک نفس و تحمل انواع شدید ریاضت‌ها، برخی وابستگی‌ها ممکن است خنثی گردند اما انواع دیگر وابستگی‌ها هنوز دست نخورده باقی بمانند و ادامه یابند. رهرو نه تنها ممکن است انواع وابستگی‌های دست نخورده را نادیده بگیرد، بلکه حتا می‌تواند با نیروی پیشبرنده‌ی سانسکاراهایی که آن تمرینات به وجود آورده‌اند، به انکار نفس و ریاضت‌های بیشتر ادامه دهد. در این موقعیت، بدون محو شدن نفس محدود، سانسکاراهای خوب اضافی ایجاد می‌شوند و حتا اگر انواع دیگر وابستگی‌هایی که هنوز دست نخورده‌اند خنثی گردند، نفس می‌تواند به این سانسکاراهای خوب جدید و نو انتقال یافته و توسط آنها به زندگی خود ادامه دهد.

نیاز به توازن سانسکاراها

رهایی روحانی صرفا مساله‌ی انباشت صفات نیک نبوده، بلکه مستلزم توازن هوشمندانه‌ی سانسکاراها است. هر مرکز آگاهی، نآگاهانه به سمت رهایی نهایی ناشی از درک حقیقت الهی کشیده می‌شود و این تمايل طبیعی در ذهن وجود دارد تا دقیقا همان تضادی را برای خود به وجود آورد که لازمه‌ی نیاز وضعیت روحانی اوست اما این یک فرایند مکانیکی و خودکار نیست که مستقل از کوشش هوشمندانه و درست رهرو باشد و در نتیجه او به حال خود واگذار شود. بیشتر اوقات رهرو درمی‌یابد که تشخیص آنچه که واقعا برایش ضروری است، غیر ممکن است مگر آنکه سعادت کمک دائمی مرشد کامل نصیبش گردد، زیرا تنها او بینش کامل و دقیق از این مساله دارد که در هر موقعیت خاص چه چیزی ضروری است.

زندان ناشی از خوبی‌ها

دیدیم که چگونه سانسکاراهای خوب می‌توانند وسیله‌ای برای تداوم زندگی خودی محدود شوند. هنگامی که شخص خود را با این دید بنگرد که فرد خوبی است و بد نیست، آنگاه از راه شناسایی خود با یک چنین باوری که ادامه‌ی موجودیت مجزای او به شکلی نواست، دچار خود-تاییدی می‌شود. در برخی موارد تخریب این خانه‌ی جدید که نفس برای خود بنا نموده بسیار مشکل است، زیرا بیشتر اوقات خود-شناسایی با خوبی، کامل‌تر از خود-شناسایی با بدی است. از این رو آسان‌تر می‌توان از عهده‌ی شناسایی با بدی‌ها برآمد، زیرا به محض اینکه بد به عنوان بد شناخته شد، چیرگی آن بر آگاهی کاهش می‌یابد. اما کاهش تسلط خوبی مساله‌ی مشکل‌تری

است، زیرا خوبی از راه مغایرتی که با بدی دارد، ظاهر خود-توجیهی به خود می‌گیرد. اما سرانجام در زمان مقرر رهرو از این زندان جدید خود-ساخته نیز خسته شده و پس از درک این موضوع، با رفتن به فراسوی دوگانگی خوب و بد، هستی مجازی خود را تسلیم می‌نماید.

خوب در مقایسه با بد

دلیل اینکه نفس مکانِ شناسایی خود با بدی‌ها را با مکانِ شناسایی خود با خوبی‌ها تعویض می‌کند، این است که خوبی به او حسِ بزرگ انبساط می‌دهد. اما دیر یا زود رهرو این خانه‌ی جدید را نیز محدود یافته و تشخیص می‌دهد که فرایند رهایی از این مکان جدید، آسان‌تر از فرایند رهایی از مکان قبلیِ شناسایی خود با پلیدی است. مشکل مربوط به مکان پلیدی، تشخیص محدودیت آن نیست، بلکه ویران نمودن آن پس از رسیدن به چنین درکی است. مشکل مربوط به مکان نیکی، ویران نمودن آن نیست، بلکه رسیدن به این تشخیص است که در واقع آن خود یک محدودیت می‌باشد. تفاوت در این است که سانسکاراهای حیوانی به دلیل داشتن یک منشا دیرینه و هم‌چنین دراز بودن دوره‌ی انباشت، دارای ریشه‌های محکم‌تری دارند. شایان ذکر است که نیکی به اندازه‌ی پلیدی ایجاد اسارت می‌کند، اما پس از رسیدن به این درک که خوبی نیز خود یک محدودیت است، رهایی از اسارت آن آسان‌تر می‌شود.

تشبیه‌هایی برای همپوشی سانسکاراها

نفس توسط سانسکاراهای بد یا سانسکاراهای خوب یا ترکیبی از سانسکاراهای خوب و بد به زندگی خود ادامه می‌دهد. از این‌رو

رهایی آگاهی از تمامی سانسکاراهای، توسط توازن و همپوشی سانسکاراهای خوب بر سانسکاراهای بد یا توسط توازن و همپوشی مقداری از سانسکاراهای خوب بر سانسکاراهای بد و یا توسط توازن و همپوشی برخی از سانسکاراهای بد بر سانسکاراهای خوب، به دست می‌آید. اگر ظرفی کثیف باشد می‌توانید با پوشانیدن آن با صابون و سپس شستشو با آب، آن را پاک کنید. این مانند سانسکاراهای خوب است که روی سانسکاراهای بد را می‌پوشاند. اما اگر ظرفی پوشیده از چربی باشد، یکی از روش‌های پاک نمودن چربی این است که خاک روی آن بریزید و سپس آن را با آب بشویید. خاک یکی از بی‌چربی‌ترین چیزها در دنیا است و از جهتی متضاد چربی است. از این‌رو هنگامی که خاک روی ظرف آغشته به چربی ریخته شود، پاک کردن آن آسان می‌گردد. این مانند سانسکاراهای بد است که روی سانسکاراهای خوب قرار می‌گیرند.

شناخت خداوند از سانسکاراهای آزاد و فراسوی خوب و بد است

هنگامی که توازن و روی هم قرار گرفتن سانسکاراهای خوب بر سانسکاراهای بد، دقیقاً صورت گیرد هر دو محو می‌گردند، با این نتیجه که آنچه باقی می‌ماند، صفحه‌ی پاک ذهن است که از هر نوشه‌ای خالی است. بنابراین ذهن، حقیقت الهی را همان گونه که هست، بدون انحراف بازتاب می‌دهد. هیچ چیز بر روی روح نوشه نمی‌شود. سانسکاراهای در ذهن اندوخته می‌شوند نه در روح. روح همیشه بی‌زنگار و غبار باقی می‌ماند. ذهن، تنها هنگامی می‌تواند حقیقت الهی را بازتاب دهد که آینه‌ای پاک باشد. زمانی که تاثیرات

خوب و بد هر دو محو گردند، ذهن، روح را می بیند و این روش‌نایی آگاهی است. اما دیدن روح که توسط ذهن صورت می‌گیرد با شناخت روح از خودش تفاوت دارد، زیرا روح، ذهن نیست، بلکه خداوند است که فراسوی ذهن است. از این رو حتا پس از آنکه ذهن، روح را دید باید برای شناخت خود به عنوان حقیقت الهی جذب روح کل گردد؛ این شناخت خداوند می‌باشد. در این حالت، ذهن با تمامی سانسکاراهای خوب و بدش محو گردیده است.

این حالت، فراسوی ذهن است و از این رو فراسوی تمایز خوب و بد است. از دیدگاه این حالت، تنها یک هستی بخش‌ناشدنی وجود دارد که از مشخصه‌های آن عشق، آرامش، مسرت و دانش بی‌کران است. ستیز بی‌پایان بین نیکی و پلیدی محو گشته، زیرا نه خوب وجود دارد و نه بد، تنها هستی یکتا و بخش‌ناپذیر خداوند که همه چیز را در بر می‌گیرد، وجود دارد.

خشوفت و بی خشوفت

بررسی واژگان

انسان تمایل دارد که به واژگان چشمگیری چنگ بزند و اجازه دهد اعمال او بدون آنکه خود را در رابطه‌ی مستقیم با مفهوم واقعی این واژگان قرار دهند به طور مکانیکی توسط آنها تعیین گردند. واژگان، جایگاه و کاربرد خود را در زندگی دارند اما اگر بخواهیم اعمال هوشمندانه باشند، الزاماً ضروری است تا مقصود از مفهومی که این واژگان منتقل می‌کنند را به دقت تحلیل و تصحیح کنیم. در میان واژگانی که احتیاج به چنین کاوشی دارند، تعداد اندکی به اندازه‌ی «خشونت» و «بی‌خشونت» اهمیت دارند. این واژگان نه تنها بر عقاید و ایدئولوژی‌ها که اعمال خاصی را شکل می‌دهند تاثیر مستقیم دارند، بلکه بر کل رویه‌ی زندگی نیز اثربخش هستند.

فهم روحانی فراسوی قواعد و فرمول‌سازی‌ها است

زندگی روحانی مساله‌ی ادراک است، نه پیروی مکانیکی از قوانین، هرچند که این قوانین، نماد برترین ارزش‌ها باشند. زندگی روحانی حاکی از ادراکی است که فراسوی تمامی واژگان یا قواعد است. تمامی واژگان، قواعد و فرمول‌سازی‌ها، گرایش به محدود کردن

حقیقت دارند. بنابراین کسانی که جویای نمایان ساختن جوهر روح که زیر بنای این قواعد است، بارها باید ابتدا شروع به جست و جوی تحلیلی در مورد اصولی نمایند که به شکل قواعد درآمده و سپس این تحلیل‌ها را با مثال‌های واقعی از زندگی روزمره تکمیل نمایند. این خصوصاً در مورد اصول هدایت‌گری که از طریق مفاهیم متضاد یعنی «خشونت» و «بی‌خشونت» که به شکل فرمول درآمده است حقیقت دارد.

شروع با نمونه‌ی موقعیت‌ها

واژگان «خشونت» و «بی‌خشونت» به مفهوم معمولی در زندگی روزمره در چنان موقعیت‌های گوناگونی کاربرد دارند که هیچ شرحی درباره‌ی این موضوع کامل نیست، مگر اینکه به این موقعیت‌های گوناگون توجه کرد و از آنها به عنوان نقطه‌ی آغاز بحث استفاده شود. اما برای تشریح لازم نیست درباره‌ی تمامی موقعیت‌های مختلفی که زیر پوشش این واژگان قرار می‌گیرند بحث شود، بلکه کافی است برخی از نمونه‌های گوناگون موقعیت‌ها را مورد بررسی قرار دهیم. موقعیت‌هایی که در زیر نام برده شده به خاطر توانایی آنها در روشن ساختن ارزش‌های اساسی که بر محور مفاهیم «خشونت» و «بی‌خشونت» تمرکز دارند، برگزیده شده‌اند.

موقعیت غریق

موقعیت شماره‌ی ۱: فرض کنید شخصی که به فن شنا آشنا نیست در دریاچه‌ای افتاده و در حال غرق شدن است. شخص دیگری که شناگر ماهری است و در نزدیکی ایستاده، می‌خواهد او را

نجات دهد. شخصی که در حال غرق شدن است تمایل دارد به شخصی که برای نجاتش آمده محکم چنگ بزند. این عمل نه تنها ممکن است نجات دادن غریق را غیر ممکن سازد، بلکه ممکن است به غرق شدن نجات غریق نیز بینجامد. بنابراین نجات غریق می‌باید با کوبیدن بر سر غریق او را بیهوش نماید. ضربه زدن بر سر غریق در چنین شرایطی را نمی‌توان خشونت و نمی‌توان بی‌خشونت دانست.

موقعیت عمل جراحی

موقعیت شماره‌ی ۲: فرض کنید شخصی از بیماری رنج می‌برد که تنها با عمل جراحی درمان می‌شود، حال برای بهبودی این شخص و هم‌چنین محافظت دیگران از سرایت این بیماری، جراح ممکن است مجبور شود که قسمت آسیب دیده را با عمل جراحی بیرون آورد. بریدن بدن با تیغ جراحی را نیز نمی‌توان خشونت و نمی‌توان بی‌خشونت دانست.

موقعیت کشور متجاوز

موقعیت شماره‌ی ۳: فرض کنید کشور متجاوزی به خاطر مقاصد خودخواهانه به کشور ضعیف‌تری حمله می‌کند. کشور سوم با نیتی پسندیده، به رهایی کشور ضعیف‌تر شتافته و با نیروهای مسلح خود در مقابل حمله‌ی کشور مهاجم مقاومت و ایستادگی می‌کند. چنگ در راستای دفاع از کشور ضعیف را نمی‌توان خشونت و نه بی‌خشونت دانست، بلکه آن را می‌توان خشونت بی‌خشونت نامید.

موقعیت سگ دیوانه

موقعیت شماره‌ی ۴: فرض کنید یک سگ دیوانه به این طرف و آن طرف می‌دود و احتمال دارد بچه‌های مدرسه را گاز بگیرد. معلم مدرسه برای اینکه بچه‌ها آسیب نبینند سگ دیوانه را از بین می‌برد. از بین بردن سگ دیوانه دلالت بر خشونت دارد اما در آن نفرت وجود ندارد.

موقعیت بی‌خشونت شخص قوی

موقعیت شماره‌ی ۵: فرض کنید مرد متکبر و ضعیفی به یک شخص قوی اهانت کرده و بر رویش آب دهان می‌اندازد، همچنین فرض کنید که مرد قوی می‌تواند مرد متکبر را له کند اما او نه تنها از آسیب رساندن به فرد گستاخ خودداری می‌کند، بلکه با آرامی درباره‌ی عشق و محبت با او سخن می‌گوید. این عمل، بی‌خشونت است و نشان‌گر بی‌خشونتی شخص قوی است.

نیاز به بررسی دقیق

سه موقعیت نخست که در بالا آورده شد به طور روشن نشان می‌دهند که نمی‌توان در مورد این سوال که آیا یک موقعیت دلالت بر خشونت یا بی‌خشونتی دارد، تصمیم قطعی گرفت، مگر اینکه نکات ظریف و حساسی را در نظر بگیریم: ۱- جزئیات گوناگون موقعیت، ۲- انگیزه‌ای که در پشت عمل قرار دارد. دو موقعیت آخر نشان می‌دهند که حتاً موقعي که دلالت بر خشونت یا بی‌خشونتی دارند، عوامل معین دیگری وجود دارند که مفهومی فراسوی معنی معمولی واژگان «خشونت» و «بی‌خشونت» را می‌رسانند.

اظهاراتی در مورد مرد غریق

تحلیل دقیق از موقعیت شماره‌ی ۱ نشان می‌دهد که اگرچه آن موقعیت بدون توافق قبلی غریق و مستلزم استفاده از خشونت بوده اما انگیزه، نجات دادن غریق بوده است. به کار گرفتن خشونت، بدون توافق غریق را می‌توان حالتی از خشونت نامید اما چون از خشونت برای نفع شخص غریق استفاده شده و انگیزه‌ی آن آسیب و آزار نبوده از این جهت نمی‌توان آن را یک مورد خشونت‌آمیز دانست. با در نظر گرفتن این معانی خاص می‌توان گفت که این موقعیت به ترتیب دربرگیرنده‌ی خشونت و بی خشونتی است، اما به معنی معمولی کلمه نمی‌توان این مورد را خشونت یا بی خشونت دانست.

اظهاراتی در مورد عمل جراحی

موقعیت شماره‌ی ۲ اندکی تفاوت دارد. در اینجا نیز به کار گرفتن خشونت (بریدن بدن) که به نفع بیمار است وجود دارد اما در بیشتر مواقع، بیمار پیش‌پیش رضایت خود را برای انجام عمل ابراز داشته است. افزون بر این، عمل جراحی نه تنها برای جلوگیری از آسیب‌های بیشتر ناشی از بیماری است، بلکه برای محافظت سایرین از سرایت این بیماری نیز می‌باشد. به کار گرفتن خشونت در اینجا برخاسته از انگیزه‌ی انجام یک کار خوبِ محض برای بیمار و افرادی که ممکن است در تماس با او قرار بگیرند، می‌باشد. از آنجایی که انگیزه، آزدین کسی نیست، بنابراین به کار بردن خشونت به مفهوم معمول، به معنی خشونت نیست. هم‌چنین نمی‌توان آن را به اندازه‌ی کافی بی خشونت دانست، چون این یک مورد روشن از

بریدن بدن فرد زنده است.

اظهاراتی در مورد کشور مهاجم

موقعیت شماره‌ی ۳ نیز بسیار جالب و آموزنده است. در اینجا جنگ مستلزم مقاومت در برابر یورش است، بدون اینکه هیچ انگیزه‌ی خودخواهانه یا نفع شخصی وجود داشته باشد و هدف، صرفا دفاع از کشور ضعیف است. این می‌تواند موجب آسیب یا حتا نابودی کشور مهاجم شود، به علاوه استفاده از خشونت نه تنها بدون رضایت قبلی آن کشور انجام گرفته، بلکه مخالف با خواست آگاهانه و تعمدی آن نیز می‌باشد. حتا در این موقعیت هم مورد روشنی از خشونت نداریم، زیرا با وجود آسیب و زیانی که در بر دارد، به کار گرفتن خشونت نه تنها به نفع کشور ضعیفتر که قربانی شده تمام می‌شود، بلکه از جهات بسیاری مهمی به نفع خود کشور مهاجم نیز هست، زیرا در اثر روبه‌رو شدن با مقاومت در برابر تهاجم، از ضعف روحانی خود که یک بیماری ناشی از میل به حمله و استثمار کشورهای ضعیفتر است به تدریج رهایی می‌یابد. این خشونت، در واقع بی‌خشونت است و بنابراین آن را خشونت بی‌خشونت می‌نامیم.

مقایسه‌ی مورد کشور مهاجم با عمل جراحی

مورد جنگ با کشور مهاجم، با مورد عمل جراحی بر عضوی که آسیب دیده بسیار شباهت دارد. در مورد جنگ با کشور مهاجم، نفع کشور ضعیفتر، نتیجه‌ی اولیه و نفع کشور مهاجم (آنکه در مقابلش خشونت به کار گرفته شده) نتیجه‌ی ثانوی است. در مورد عمل جراحی، نفع بیمار (کسی که در مقابلش خشونت به کار گرفته

شده) نتیجه‌ی اولیه و نفع دیگران نتیجه‌ی ثانوی است. اما این تنها تفاوتی جزئی در منافع است و هنگامی که هر دو موقعیت با دقت، تجزیه و تحلیل و مقایسه شوند، مشاهده می‌شود که هر دو برای هدفی که مورد خشونت واقع شده و همچنین برای کسان دیگر که به آن موقعیت مربوط می‌شوند مفید هستند.

دفاع از ضعیف نوعی خدمت بدون خودخواهی است

دفاع از ضعیف، شکل مهمی از خدمت بدون خودخواهی است و بخشی از کارمایوگا می‌باشد. آن زمانی که استفاده از خشونت برای تحقق این هدف لازم می‌شود، به عنوان وسیله‌ای ضروری برای تامین هدف دلخواه، کاملاً قابل توجیه است. اما هر جنگی که برای دفاع از ضعیف صورت می‌گیرد، اگر بخواهد دارای اهمیت روحانی محض باشد، باید بدون هیچ انگیزه‌ی خودخواهانه یا نفرت انجام گیرد. این شبیه مردی است که به دفاع از زنی برمی‌خیزد که توسط فردی با مقاصد پست، مورد حمله قرار گرفته و پس از نجات زندگی و آبروی زن، فرد مهاجم را با تنبیه، به پشیمانی و اصلاح وا می‌دارد.

اظهاراتی در مورد سگ دیوانه و بی خشونتی شخص قوی

موقعیت شماره ۴ به طور قاطع حالتی از خشونت است اما می‌توان آن را توجیه کرد، زیرا خالی از نفرت است و نفع بچه‌ها را در نظر دارد که می‌توانستند مورد حمله‌ی سگ دیوانه قرار بگیرند. مورد مرد قوی که به جای انتقام، پند و اندرز می‌دهد (موقعیت شماره ۵) دلالت بر بی خشونتی دارد اما این موردی نیست که نشانه‌ی تنبیلی باشد. آن اشاره به بی‌ارادگی و ضعف ندارد، بلکه

قدرت و عمل خلاق حقیقی را می‌رساند که ماهیت غیر شخصی دارد. این بی‌خشونتی فرد قوی است.

فهرم روحانی که مأورای قوانین است احتیاج به عشق الهی دارد

تحلیل تفصیلی و مقایسه موقعیت‌های گوناگون فوق، این واقعیت را نشان می‌دهد که موضوع خشونت یا بی‌خشونت، توجیه یا توجیه نکردن آنها و تشخیص ارزش واقعی یا بی‌ارزش بودن آنها را نمی‌توان با اعلام رسمی یک قانون کلی جهانی روشن نمود. آنها در برگیرنده‌ی موضوعات روحانی بسیار ظریف و پیامدهای آن هستند. درک درست از جایگاه خشونت و بی‌خشونت در راستای نظم ارزش‌های روحانی، مستلزم درک واقعی مفهوم هدفِ هستی است. بنابراین کردار نباید پیرو شعارهایی (هرچند پر سر و صدا) باشد که بر اساس اندیشه‌های ناکامل و نارسا درباره‌ی خشونت محض یا بی‌خشونتی محض بنا شده است. آن باید نتیجه‌ی خودجوش عشق الهی که فراسوی دوگانگی و همچنین برخاسته از ادراک روحانی باشد که بالاتر از قوانین است.

توضیحات بیشتر در مورد خشونت و بیخشونت

بیخشونت

(۱)

بیخشونتی مطلق

(بر اساس عشق الهی)

در اینجا شخص، همگان را مانند خودی حقیقی خود می‌بیند و فراسوی دوستی و دشمنی است. او در هیچ شرایطی هرگز فکر خشونت به ذهنش راه نمی‌یابد.

(۲)

بیخشونتی فرد شجاع

(بر اساس عشق بی‌نهایت پاک)

این در برگیرنده‌ی افرادی است که اگرچه هنوز از راه شناخت حقیقی، با همگان یکی نشده‌اند اما هیچ کس را دشمن خود نمی‌دانند. آنها می‌کوشند که حتاً شخص مهاجم را نیز از راه عشق الهی متقادع ساخته و حاضرند زندگی خود را هنگامی که مورد تهاجم قرار می‌گیرند، نه از روی ترس، بلکه از روی عشق الهی از دست بدھند.

خشونت

(۳)

خشونت بی خشونت

(بر اساس عشق بی کران)

خشونتی است که صرفا به منظور دفاع از ضعیف صورت می‌گیرد و مساله‌ی دفاع از خود یا انگیزه‌های شخصی مطرح نیست.

(۴)

خشونت بدون خودخواهی

(بر اساس عشق انسانی محدود)

خشونت بدون خودخواهی، خشونتی است که در دفاع از خود، به هنگام حمله‌ی خیانت‌آمیز صورت می‌گیرد و در آن انگیزه‌ی خودخواهانه‌ی دیگری وجود ندارد. برای نمونه هنگامی که آبروی مادر شخصی توسط یک جنایتکار شهوت‌ران در معرض خطر قرار گرفته و فرد از مادر خود دفاع می‌کند یا هنگامی که عزت یک کشور با حمله‌ی دشمن به خطر افتاده و آن کشور به دفاع از آب و خاک مادری‌اش برمی‌خیزد. اینها نمونه‌هایی از خشونت بدون خودخواهی هستند.

(۵ - الف)

بی خشونتی فرد ترسو

(بر اساس ضعف بی حدِ شخصیت و ذهن)

کسانی که صرفا از روی ترس در برابر تهاجم ایستادگی نمی‌کنند به این گروه تعلق دارند.

(۵ - ب)

خشونت خودخواهانه

(بر اساس نفرت و شهوت)

خشونتی است که یک فرد یا کشوری به خاطر انگیزه‌های خودخواهانه یا به خاطر قدرت و منافع خودخواهانه و غیره انجام می‌دهد. بی‌خشونتی مطلق به معنی عشق بی‌کران الهی است و هدف زندگی است. همین‌که این حالت از عشق پاک و بی‌کران الهی به دست آمد، رhero بی‌درنگ با خدا یکی می‌شود. لازمه‌ی رسیدن به این هدف، اشتیاق شدید است و رheroی که این اشتیاق را برای شناخت حالتِ والای الهی دارد باید «بی‌خشونتی فرد شجاع» را تمرین نماید. این دربرگیرنده‌ی کسانی می‌شود که اگرچه هنوز از راه شناخت حقیقی با همگان یکی نشده‌اند اما هیچ کس را نیز دشمن خود نمی‌دانند. آنها می‌کوشند که حتا شخص مهاجم را نیز از راه عشق، متقاعد ساخته و حاضر هستند زندگی خود را هنگامی که مورد تهاجم قرار می‌گیرند نه از روی ترس، بلکه از روی عشق از دست بدھند.

همان‌طور که اشاره شد «بی‌خشونتی فرد شجاع» برای افرادی که اشتیاق شدیدی برای رسیدن به حالت والای الهی دارند قابل اجرا است. این اشتیاق در توده‌ی مردم یافت نمی‌شود. بنابراین اگر بخواهیم توده‌ی مردم را به مرحله‌ی «بی‌خشونتی محض» برسانیم لازم است که ابتدا آنها را برای «بی‌خشونتی فرد شجاع» آماده سازیم. برای رسیدن به این هدف به صورت کاربردی لازم است که ابتدا آنها را وادار به پیروی از اصل «خشونت بی‌خشونت» نماییم،

یعنی خشونتی که بدون هیچ نوع انگیزه‌ی خودخواهانه بوده و صرفا برای دفاع از ضعیف باشد. زمان جنگ، هنگامی که توده‌ی مردم غافلگیر شده و حوصله شنیدن نصیحت درباره‌ی اشتیاق شدید برای دستیابی به هدف والای زندگی را ندارند، تنها راه کاربردی برای راهنمایی آنها به سوی هدف، این است که به آنها اصل «خشونت بی‌خشونت» و سپس رفته رفته «بی‌خشونتی فرد شجاع» را تلقین نمایم.

زمان جنگ، یک کوشش نابهنه‌گام برای معرفی «بی‌خشونتی فرد شجاع» بین توده‌ی ناآماده‌ی مردم، نه تنها موفقیت‌آمیز نخواهد بود بلکه خطر مرگبار «بی‌خشونتی فرد ترسو» یعنی ایستادگی نکردن توده‌ی مردم صرفا از روی ترس در مقابل تهاجم را در بر دارد. توده‌ی مردم را همچنین می‌توان وادار ساخت به جای پیروی از اصل «خشونت بدون خودخواهی» از اصل «خشونت بی‌خشونت» پیروی نمایند و بدین ترتیب آنها را آموزش داد و به سوی «بی‌خشونتی فرد شجاع» راهنمایی کرد. خشونت بدون خودخواهی، خشونتی است که در دفاع از منافع خود و به هنگام حمله‌ی خیانت‌آمیز صورت می‌گیرد از این‌رو به هیچ انگیزه‌ی خودخواهانه‌ی دیگری نباید اجازه داد تا خشونت را توجیه نماید. بنابراین هنگامی که آبروی مادر فردی توسط یک جنایتکار شهوترا ن در معرض خطر قرار گرفته و فرد با تکیه بر خشونت از او دفاع می‌کند، می‌توان گفت که از اصل «خشونت بدون خودخواهی» پیروی شده است. به طور مشابه هنگامی که آبروی سرزمهین مادری در خطر است و توسط دشمن مورد حمله قرار گرفته، کوشش بدون خودخواهی در دفاع از

سرزمین مادری، «خشونت بدون خودخواهی» است. عشقی که در اینجا ابراز می‌شود، چون عشق محدود انسانی است (زیرا مادر، مادر خود آن فرد است) از این‌رو عامل خودخواهی به صورت کمرنگ حضور دارد. همان طور که اشاره شد، هم «بی‌خشونتی فرد ترسو» مرگ‌بار است و هم «خشونت خودخواهانه» یعنی خشونتی که به خاطر انگیزه‌های خودخواهانه افراد یا کشورها در راستای به دست آوردن قدرت یا اهداف خودخواهانه دیگر انعام می‌گیرد. بنابراین می‌بینیم که اگرچه بی‌خشونتی مطلق هدف زندگی است اما جویندگان خدا باید با پیروی از «بی‌خشونت فرد شجاع» به این هدف برسند. توده‌ی مردم که اشتیاق لازم برای یکی شدن با خدا را ندارند، باید بر اساس شرایط حاکم با پیروی از اصل «خشونت بی‌خشونت» یا «خشونت بدون خودخواهی» رفته رفته به سوی این هدف راهنمایی شوند.

در پایان، باید دانست که «خشونت بی‌خشونت» و «خشونت بدون خودخواهی» صرفاً وسیله‌هایی برای رسیدن به هدف زندگی یعنی «بی‌خشونت» مطلق یا «عشق بی‌کران الهی» هستند، البته نباید وسیله را با هدف اشتباه نمود. از دیدگاه عرف عمومی، انگیزه و نتیجه همیشه از دیدگاه خوب یا بد بودن، مورد داوری قرار می‌گیرند. برای نمونه، «بی‌خشونتی فرد شجاع» و «بی‌خشونتی فرد ترسو» هر دو بی‌خشونتی هستند اما از نقطه نظر انگیزه‌ای که پشت آنهاست، «بی‌خشونتی فرد شجاع» نتیجه‌ی عشق و «بی‌خشونتی فرد ترسو» نتیجه‌ی ترس است که نقطه‌ی مقابل عشق است. اینک با توجه به اینکه آنها به عنوان «بی‌خشونت»، متضاد یکدیگر نیستند

اما انگیزه‌های آن‌ها بی‌نهایت مخالف یکدیگر است. انگیزه‌ی پشت «بی‌خشونتی فرد شجاع» از دست دادن زندگی انفرادی است تا عشق بی‌کران الهی را به دست آورد اما انگیزه‌ی پشت «بی‌خشونت فرد ترسو» حفظ زندگی انفرادی است که به خواری بی‌حد می‌انجامد.

بنابراین «بی‌خشونت فرد ترسو» را زیر عنوان «تبود عشق» و «بی‌خشونتی فرد شجاع» را زیر عنوان «عشق» قرار می‌دهیم. «خشونت بی‌خشونت» زیر عنوان عشق قرار نمی‌گیرد، بلکه زیر عنوان وظیفه قرار می‌گیرد، یعنی وظیفه‌ای که به دور از خودخواهی بر اساس باکارمایوگا *Karmayoga* است و سرانجام به عشق بی‌کران الهی می‌پیوندد اما محرك آن عشق انسانی است. تفاوت بین دو نیروی متضادِ خشونت و بی‌خشونت را نمی‌توان از میان برداشت اما دگرگونی یک نیرو به نیروی دیگر، چنانچه به درستی و روش‌های درست انجام گیرد امکان‌پذیر است. اگر غذا از روی اشتباه به شخصی داده شود، برای او سم است در حالی که اگر سم (استریکنین *strychnine*) به مقادیر کم به عنوان داروی مقوی تجویز شود برای اعصاب، غذا به حساب می‌آید. اگرچه غذا در ذات، تبدیل به سم نمی‌گردد و برعکس، اما عمل و نتیجه‌ی آن، قابل تبدیل است.

فعالیت و بی‌فعالیت

فعالیت ممکن است به نادانی انباشته شده بیفزاید

تمام فعالیت‌ها بجز آنهایی که هوشمندانه برای دستیابی به شناخت خداوند اختصاص داده می‌شوند به اسارت آگاهی می‌انجامند. چنین فعالیت‌هایی نه تنها ابزار نادانی‌های انباشته شده هستند، بلکه به نادانی‌های انباشته شده نیز بیشتر می‌افزایند.

آداب و رسوم‌ها بیراهه‌هایی در راه الهی هستند

ظواهر مذاهب و تشریفات و هم‌چنین آیین‌ها و دستورات مختلف فرقه‌ها و موسسات روحانی، گرایش به تشویق روحیه‌ی عشق و پرستش دارند و از این نظر، آنها تا حدودی برای فرسایش لاک نفس که آگاهی انسان در آن گرفتار شده مفید هستند. اما اگر از آنها به طور مکانیکی و غیر هوشمندانه پیروی شود، روح درونی عشق و پرستش خشک می‌شود و به جای فرسایش لاک نفس، آن را محکم‌تر می‌سازد. بنابراین آیین‌ها و مراسم مذهبی نمی‌توانند انسان را زیاد در راه الهی پیش ببرند و اگر به طور غیر هوشمندانه از آنها پیروی شود، مانند هر فعالیت غیر هوشمندانه‌ی دیگر اسارت‌آمیز خواهد بود. از آن جایی که آیین‌ها و مراسم از یک زندگی درونی و معنی

آن محروم هستند، می‌توان گفت از شکل‌های دیگر فعالیت‌های غیر هوشمندانه، خطرناک‌ترند، زیرا انسان با اعتقاد بر اینکه این مراسم برای دستیابی به شناخت خداوند سودمند هستند از آنها پیروی می‌کند در حالی که آنها از مفیدبودن فرسنگ‌ها فاصله دارند. به خاطر این عامل گمراهمی، ظواهر و تشریفات مرده‌ی مذهبی به بیراهه‌هایی در راه الهی می‌انجامند. انسان بارها از راه نیروی عادت‌محض، چنان به این شکل‌های ظاهری وابسته می‌شود که بجز از راه رنج شدید، نمی‌تواند از توهם ارزش مجازی آنها رهایی یابد.

زندگی در جستجوی رهایی خود از گرفتاریهای خود-ساخته است

بی‌فعالیتی از جهت‌های بسیار بر فعالیت غیر هوشمندانه برتری دارد، زیرا دست‌کم این برتری را دارد که به سانسکارها و پیچیدگی‌های بیشتری دامن نمی‌زنند. حتاً فعالیت‌های خوب و پرهیزکارانه نیز سانسکارها ایجاد می‌کنند و مفهوم آن، افزایش بیشتر به پیچیدگی‌های به وجود آمده توسط فعالیت‌ها و تجربه‌های گذشته است. سراسر زندگی، تلاش برای دستیابی به آزادی از گرفتاری‌های خود-ساخته است. این کشمکش بسیار سختی است برای خنثی نمودن آنچه که زیر تاثیر ندادنی انجام گرفته، برای به دور افکندن بار سانسکارهایی است که در گذشته انباشته شده و برای رهایی از بقاوی آثاری است که از یک رشته موفقیت‌ها و شکست‌های زودگذر بر جای مانده است. هستی، در جستجوی باز نمودن پیچش‌های سانسکارهای محدود کننده‌ی گذشته و رهایی از پیج و خم‌های خود-ساخته است، به طوری که آفرینش‌های جدید او مستقیماً از دل ابدیت بجوشند و مهر تایید آزادی بی‌قید و شرط و غنی بودن ذاتی

هستی را بر خود داشته باشند که محدودیتی نمی‌شناسد.

بی‌فعالیتی معمولاً مرحله‌ای لازم است

آن فعالیتی به راستی هوشمندانه و از لحاظ روحانی پرثمر است که به انسان در راه دستیابی به خداوند یاری رساند، زیرا به رهایی از اسارت می‌انجامد. این فعالیت، تنها نسبت به فعالیتی که به صورت خودجوش از حالت شناخت خداوند سرچشمه می‌گیرد در رتبه‌ی دوم قرار دارد. تمام شکل‌های دیگر فعالیت (هر قدر هم که از نقطه نظر دنیوی خوب و بد یا موثر و بیهوده باشند) به اسارت کمک کرده و نسبت به بی‌فعالیتی، در مرتبه‌ی پایین‌تری قرار دارند.

بی‌فعالیتی از فعالیت هوشمندانه کمتر مفید است اما از فعالیت غیر هوشمندانه بهتر است، زیرا دلالت بر عمل نکردن به آنچه که موجب اسارت می‌شود دارد. حرکت از عمل غیر هوشمندانه به عمل هوشمندانه (یعنی گذر از کارمای اسارت‌بخش به کارمای رهایی بخش) بیشتر اوقات از راه بی‌فعالیتی انجام می‌گیرد. این از ویژگی مرحله‌ای است که فعالیت غیر هوشمندانه به خاطر شک منتقدانه متوقف شده اما فعالیت هوشمندانه، به خاطر نداشتن نیروی محرک کافی، هنوز آغاز نشده است. این نوع خاص از بی‌فعالیتی که در پیشرفت راه الهی نقش دارد را نباید با بی‌فعالیتی معمولی که ناشی از ترس زندگی است اشتباه نمود.

کمال

دونوع کمال

برای اینکه از مفهوم کمال درک فراگیری داشته باشیم لازم است که آن را به دو بخش تقسیم نماییم. کمال روحانی عبارت است از درک درونی حالت برتر آگاهی که فراسوی دوگانگی است. کمال دیگری نیز وجود دارد که در قلمرو دوگانگی ابراز و دیده می‌شود. تمام هستی نسبی، بخشی از دنیای آشکارسازی شده‌ی گوناگون است که از درجات مختلفی برخوردار می‌باشد و هنگامی که در دنیای آشکارسازی شده در رابطه با کمال بحث می‌کنیم، در می‌یابیم که این کمال نیز مانند سایر چیزهای دیگر، تابع دوگانگی بوده و دارای درجات مختلف می‌باشد. خوب و بد، ضعف و قدرت، گناه و پرهیزکاری همگی تضادهای درون دوگانگی هستند. در واقع تمامی این جنبه‌ها، آشکار شدن مرتبه و درجات مختلف حقیقت یکتا است.

در دوگانگی تنها کمال نسبی وجود دارد

بدین گونه، پلیدی مطلقاً پلید نیست، بلکه نیکی در پایین‌ترین درجه‌ی خود است. ضعف صرفاً ناتوانی نیست، بلکه قدرت در کمترین درجه‌ی خود است. گناه، گناه مطلق نیست، بلکه

پرهیزکاری در پایین‌ترین درجه‌ی خود است. به بیان دیگر، پلیدی حداقل خوبی، ضعف حداقل قدرت و گناه حداقل پرهیزکاری است. همه‌ی جنبه‌های دوگانگی از حداقل و حداکثر و تمامی درجاتی که بین این دو حد قرار می‌گیرند برخوردار است و از این‌رو کمال نیز از این قانون مستثنی نیست. کل دامنه‌ی فعالیت بشریت بین دو حد کمال و بی‌کمال جای دارد؛ کمال و بی‌کمال هر دو اساساً موضوع‌های مقایسه، مغایرت و هستی نسبی هستند. کمال در قلمرو دوگانگی کمال نسبی است و تنها هنگامی که ما آن را با بی‌کمالی مقایسه می‌کنیم کامل به نظر می‌رسد.

کمال روحانی متمایز از برتری است

هنگامی که کمال به دوگانگی مربوط می‌شود، در برگیرنده‌ی برتری در برخی صفات یا استعدادها است. با این مفهوم، کمال در یک جنبه لزوماً کمال در جنبه‌های دیگر را در بر نمی‌گیرد. برای نمونه شخصی که در علم کامل است ممکن است در خوانندگی کامل نباشد یا مردی که در خوانندگی کامل است ممکن است در علم کامل نباشد. حتا در جرم و جنایت نیز جنبه‌ای از برتری، قابل ابراز است. هنگامی که جنایتی آنچنان انجام شود که هیچ رد پایی برای دنبال کردن فرد جنایت‌کار باقی نماند این را یک جنایت کامل می‌نامند. از این‌رو حتا در جرم و جنایت نیز نوعی کمال وجود دارد اما این نوع کمال که برتری در یک صفت یا استعداد است را باید به دقیقت از کمال روحانی که درون قلمرو دوگانگی قرار ندارد تمیز داد. انواع گوناگون برتری که از ویژگی‌های دوگانگی است همه در

محدوده‌ی عقل جای دارند، زیرا چنین برتری را می‌توان به آسانی با گسترش چیزی خوب (در خیال) تصور نمود که در تجربه‌های محدود زندگی روزمره دیده می‌شوند. تکاملی که از آن روح‌هایی است که از لحاظ روحانی کامل‌نده در قلمرو دوگانگی نیست و از این‌رو خارج از دایره‌ی عقل است. این تکامل در قلمرو دوگانگی همتایی ندارد. هنگامی که شخص از لحاظ روحانی کامل می‌شود، می‌داند که هیچ چیز بجز خداوند وجود ندارد و هر آنچه در قلمرو دوگانگی به نظر می‌رسد و یا با عقل قابل درک است صرفاً یک خیال واهی است. برای انسانی که از لحاظ روحانی به کمال رسیده، خداوند تنها حقیقت است. علم، هنر، موسیقی، ضعف، قدرت، نیکی و پلیدی همگی برای او بجز خواب و خیال هیچ چیز نیستند. کمال او در برگیرنده‌ی دانش از یک هستی بخش‌ناشدنی است.

تمام انواع برتری‌ها در تکامل روحانی نهفته‌اند

هنگامی که روح تکامل یافته‌ای می‌خواهد از کل دانش و قدرتش استفاده کند آنها را همیشه برای ارتقای روحانی روح‌های دیگر به کار می‌گیرد. دانش او از دیگران بر اساس آنچه آنها ابراز می‌دارند نیست. ابتدا اندیشه پدیدار و سپس به صورت کلام بیان می‌گردد. از آنجایی که او به طور مستقیم از ذهن همگان آگاه است بنابراین به ابراز اندیشه اتکا ندارد. برای او کلام لازم نیست و اگر بخواهد چیزی را قبل از آشکار شدنش بداند، توانای انجام آن را دارد اما تنها هنگامی این کار را انجام می‌دهد که به دلایل روحانی ضروری باشد. بدین ترتیب اگر بخواهد در هر موضوع دیگری برتری داشته باشد،

بدون هیچ مشکلی توانایی انجام آن را دارد. تمام انواع برتری‌ها در تکامل روحانی نهفته‌اند. کریشنا کمال روحانی داشت و در همه چیز کامل بود و اگر اراده می‌کرد می‌توانست خود را به صورت یک شراب‌خوار کامل، گناهکار کامل، حقه‌باز کامل و یا یک جنایت‌کار کامل نمایان سازد اما این کار، دنیا را تکان می‌داد. اگرچه او از هر جنبه‌ای کامل بود اما لزومی نداشت که هنگام انجام ماموریتش آن را نمایان سازد.

روح‌هایی که از لحاظ روحانی کامل هستند، می‌توانند برتری کامل در هر شیوه‌ای از زندگی که لازمه‌ی بالابردن آگاهی روحانی روح‌های دیگر باشد نمایان سازند اما آنها این کار را صرفاً به منظور نمایش کمال خود در آن جنبه‌ی بخصوص انجام نمی‌هند. آنها از برتری‌توانایی‌های خود تنها هنگامی استفاده می‌کنند که ضرورت روحانی داشته و نه اینکه صرفاً حس کنجکاوی دیگران را برآورده سازد. زمانی که آنان از توانایی‌هایی برتر خود استفاده می‌کنند، همواره با ناوایستگی مطلق همراه است. درست همان‌طوری که شخص می‌تواند با دستکش به کثافات دنیا دست بزنند بدون آنکه دستش آلوده گردد روحی که به کمال روحانی دست یافته نیز می‌تواند مشغول فعالیت‌های دنیوی باشد بدون آنکه اسیر آنها گردد.

کمال باید همه جانبه باشد

کمال، رشد کامل‌ تمامی جنبه‌های شخصیت است، بنابراین کمال می‌باید همه جانبه باشد. داشتن کمال در یک جهت، کمال نیست، بلکه رشد ناموزون یک استعداد فکری یا یک توانایی است

که منجر به انعطاف ناپذیری و یا ناتوانی در سازگاری شخص با تغییرات همیشگی و فراز و نشیب‌های بی‌شمار زندگی می‌شود. چنین شخصی در حالی که تلاش می‌کند هم‌گام با دگرگونی‌های سریع زندگی حرکت کند، نمی‌تواند ذهن خود را متعادل نگاه دارد. اگر او در محیطی قرار گیرد که به استعدادهایی که در خود پرورش داده به طور طبیعی آزادی عمل داده شود، به طور موقت شادمان و از احساس هماهنگی با زندگی خشنود است. اما اگر در محیط خصم‌های قرار بگیرد که در آن استعداد ذهنی‌اش ناجور و ناهمانگ جلوه کند احساس شکست کرده و توازن و تعادلش بهم می‌خورد. از این‌رو کمال واقعی به معنی کمال از هر جهت است.

کمال، تضادها را در بر می‌گیرد و فراسوی آنها است

اگر بخواهید ذات کمال را با معیارهای معینی (یعنی تضادها) درک کنید، ناگزیر آن را محدود و از درک اهمیت واقعی آن محروم می‌مانید. کمال، تضادها را در بر دارد و فراسوی آنها است. از این‌رو انسان کامل مقید به هیچ قانون و اندیشه‌ی محدودی نیست. او فراسوی خوب و بد است. اما قانون او، برای کسانی که خوب هستند پاداش خوب در بر دارد و نسبت به کسانی که بد هستند به همان نسبت واکنش نشان می‌دهد. کریشنا هنگامی که باعث نابودی ظاهری فیزیکی و ذهنی کوراوسهای Kauravas شرور شد، به مرید خود، آرجون ثابت نمود که برای رستگاری روحانی خود آنها بوده است. کمال الهی می‌تواند بر اساس نیاز موقعیت روحانی، خود را به شکل کشتن یا نجات دادن آشکار سازد. دل یک فرد کامل در آن

واحد مانند کره نرم و مانند فولاد سخت است. کمال در ابراز خود به هیچ یک از دو قطب متضاد محدود نبوده و امکان بروز خود را توسط قطب مقابل نمی‌کند و می‌تواند توسط هر یک از دو قطب متضاد، بنابر منطق برآمده از آن موقعیت، خود را نمایان سازد. به این دلیل است که کمال، فراسوی تضادها قرار دارد و می‌تواند به همه‌ی شرایط ممکن زندگی پاسخ منطقی دهد. کمال روحانی بدون تسلیم نمودن دیدگاه حقیقت الهی، سازش‌پذیری کامل با هر موقعیت را تضمین و آرامشی استوار و حس‌همانگی در میان موقعیت‌های مختلف را تامین می‌نماید، از این‌رو موجب شگفتی اشخاصی می‌شود که رشد همه‌ی جانبه‌ی ندارند.

کمال روحانی برترین رشد انسان است

فعالیت‌های انسان توسط تضادها محدود می‌شوند اما کمال روحانی فراسوی تضادها است. باینحال نباید تصور نمود که کمال در برگیرنده‌ی هیچ عامل انسانی نیست. انسان‌ها خوشحال نیستند از این‌رو می‌خندند تا خود و دیگران را خوشحال سازند. اما حتاً یک فرد کامل که تا ابد شادمان است نیز از شوخ‌طبعی برخوردار است. به بیان دیگر، کمال عبارت از غیر انسانی بودن نیست، بلکه برترین انسان بودن است؛ این رشد کامل‌آن عقلانیتی است که معنای انسانیت است.

کمال متعلق به انسانی است که خدا می‌شود یا خدا که انسان می‌شود

کمال، متعلق به خدا در حالت خدایی یا به انسان در حالت انسانی نیست. کمال هنگامی به دست می‌آید که یا انسان، خدا شود

یا خدا، انسان بشود. هستی محدودی که از محدود بودن هستی خود، آگاه است مسلما به کامل دست نیافته؛ اما هنگامی که از یکی بودن خود با بی کران الهی آگاه شود، کامل است. این هنگامی رخ می دهد که انسان، خیال واهی محدود بودن را رها نماید و با درک الوهیت خود، به حالت خدایی دست یابد. اگر مقصود ما از نامحدود الهی آن چیزی است که متضاد محدود، یا چیزی بیرون از محدود و یا اینکه لزوماً چیزی متفاوت از محدود است، آن نامحدود چون نمی تواند خود را در محدود و توسط آن ابراز کند، پیش‌پیش محدود شده است. به بیان دیگر، کمال نمی تواند به چنین نامحدود خود را در محدود و توسط آن تجربه کند بدون اینکه طی این فرایند، محدود گردد. کمال خداوند تنها هنگامی آشکار می گردد که او خود را فقط به صورت انسان پدیدار سازد. فرود آگاهانه خداوند در شکل محدود انسانی، اواتار *Avatar* نامیده می شود و این نیز حالت دیگری از کمال است. بدین گونه کمال هنگامی به دست می آید که محدود، فراسوی حدود خود رفته و نامحدودی خود را درک کند یا هنگامی که نامحدود، کناره گیری فرضی خود را رها نماید و انسان شود؛ در هر دو صورت، محدود و نامحدود خارج از یکدیگر قرار نمی گیرند. بنابراین کمال زمانی به دست می آید که ترکیبی مسرت آمیز و آگاهانه از محدود و نامحدود الهی وجود داشته باشد؛ آنگاه نامحدود الهی، خود را توسط محدود آشکار می سازد، بدون آنکه توسط آن، محدود گردد و محدود به وسیله‌ی آن، با دانش کامل از اینکه در واقع نامحدود الهی را آشکار می سازد به فراسوی احساس محدودیت می رود.

زندگی روح یا جان

کارمایوگی با مشکلات زندگی روبه رو می شود

در کارمایوگی واقعی، یا زیستن یک زندگی توانم با عمل کامل، سازگاری درست بین جنبه‌های مادی و روحانی زندگی وجود دارد. در این نوع زندگی، آگاهی اسیر چیزهای دنیوی و مادی نیست و هم‌زمان نیز اجازه نمی‌یابد که زندگی روزمره را رها سازد. ذهن اجازه نمی‌یابد که غرق خواسته‌های زجرآور زندگی مادی گردد و هم‌چنین به آن اجازه داده نمی‌شود جذب سرور روحانی گردد، بلکه از ذهن استفاده می‌شود تا شخص از دیدگاه روحانی با مشکل‌های زندگی روبه رو شود و از عهده‌ی آنها برآید.

ماده باید وسیله‌ای انعطاف‌پذیر برای بیان روح باشد

سازگاری درست بین جوانب مادی و معنوی زندگی با قائل شدن اهمیت یکسان برای هر دوی آنها تامین نمی‌گردد؛ هم‌چنین با گرفتن چیزی از مادیات و چیزی از معنویات و ایجاد توازن بین این دو نیز سازگاری درست به دست نمی‌آید. روح باید همیشه برتری آسیب ناپذیری بر ماده داشته و خواهد داشت، اما این برتری با نادیده

گرفتن ماده یا انکار آن ابراز نمی‌گردد، بلکه از ماده باید به عنوان وسیله‌ای مناسب برای بیان روح یا جان استفاده گردد. در توازنی هوشمندانه، ماده باید نقش وسیله‌ی انعطاف‌پذیری را برای خود-آشکارسازی روح بازی نماید و خود نباید هرگز مانع راه شود. درست همان‌طوری که وسیله‌ی موسیقی تنها هنگامی ارزشمند است که روزنه‌ی بروز نغمه‌ی رامشگر شود و اگر به طور کامل زیر فرمان قرار نگیرد، تبدیل به یک مانع می‌شود. ماده نیز هنگامی ارزشمند است که جریان خلاق زندگی را به صورت آزاد و مناسب ابراز نماید و اگر بخواهد در آن دخالت کند خودش مانع راه می‌شود.

روحانیت مستلزم زیر فرمان قرار دادن ماده است نه انکار آن

به دلیل خواسته‌ای گوناگون ذهن، ماده تمایل دارد که برای خود اهمیت قائل شود. برای یک الکلی، مشروبات الکلی همه چیز است. برای حریص انباشتن مال پر اهمیت است و برای فرد عیاش دنبال نمودن هوس‌هایش هدف عالی زندگی است. اینها نمونه‌هایی هستند از اینکه چگونه ماده توسط امیال گوناگون ذهن، بی‌جهت ایجاد مزاحمت کرده و باعث انحراف ابراز روح می‌شود. راه حفظ مقام و منزلت روح یا جان، انکار ماده نیست، بلکه به کار گرفتن آن در راستای ادعاهای روح است. این امر تنها هنگامی امکان‌پذیر می‌شود که جان از تمامی خواسته‌ها، آزاد گشته و از مقام حقیقی خود، کاملاً آگاهی یابد. با به دست آمدن این حالت، انسان اگرچه ممکن است دارای مادیات باشد اما در اسارت آنها نیست. او در صورت لزوم از مادیات به عنوان وسیله‌ای برای زندگی جان استفاده می‌کند اما توسط آنها اغوا نشده و به خاطر آنها بیقرار نمی‌گردد. او در ک

می‌کند که مادیات به خودی خود معنی و ارزش واقعی زندگی را تشکیل نمی‌دهند. او در محیطی مادی و اجتماعی بدون اشتیاق شدید و وابستگی زندگی می‌کند و توانمند است آنها را زمینه‌ای برای زندگی روحانی سازد.

آزادی روح از راه چیرگی بر ماده ابراز می‌شود

پس از اینکه فقط یکبار سازگاری واقعی بین روح و ماده تامین گردید، دیگر هیچ مرحله‌ای از زندگی وجود نخواهد داشت که نتوان از آن برای ابراز الوهیت استفاده نمود. دیگر هیچ احتیاجی برای گریز از زندگی روزمره و گرفتاری‌هایش وجود ندارد. آزادی روح که با دوری جستن از تماس با دنیا و خلوت گزیدن در کوه یا غار به دست می‌آید، آزادی منفی است. هنگامی که چنین کناره‌گیری، موقتی و برای هضم تجربیات دنیوی و پرورش ناوابستگی باشد، فوایدی در بر دارد. این امر در مسابقه‌ی زندگی به انسان فرصت نفس کشیدن می‌دهد اما هنگامی که چنین کناره‌گیری بر اساس ترس از دنیا یا بی‌اعتمادی به روح باشد، نمی‌تواند در راه دستیابی به آزادی حقیقی کمک نماید. آزادی حقیقی اساساً مثبت است و باید با روش حاکمیت و چیرگی‌بی‌قید و شرط روح بر ماده خود را ابراز نماید. این زندگی واقعی روح یا جان است.

روحانیت بر پنهانی همه‌ی زندگی گسترده است

زندگی روح، بیان حالت بی‌کران الهی است و از این لحاظ حدود مصنوعی را نمی‌شناسد. روحانیت واقعی را نباید با اشتیاق انحصاری به برخی رسوم گذرا اشتباه گرفت، زیرا به هیچ «سیستم» یا

گرایشی وابسته نیست. هنگامی که مردم جدا از زندگی به جست و جوی روحانیت می‌پردازند، انگار که روحانیت هیچ ربطی به زندگی مادی ندارد، جستجوی شان بیهوده است. هرکیش و فرقه‌ای تمایل دارد به بخش کوچکی از زندگی اهمیت دهد، اما چشم‌انداز روحانیت واقعی همه جانبی است. ذات روحانیت عبارت از علاقه‌ی محدود یا خاص به آن بخش از زندگی که در نظر گرفته شده نیست، بلکه پذیرفتن تمامی شرایط گوناگون زندگی با نگرشی کاملاً روشن است. روحانیت در سراسر زندگی گستردگی و کل آن را در بر می‌گیرد. تمام مادیات دنیا را می‌توان پیرو بازی الهی نمود و هنگامی که آنها بدین گونه مورد استفاده قرار گیرند به خود - اثباتی روح کمک می‌نمایند.

بدن‌الزماء مانع راه زندگی روحانی نیست

ارزش چیزهای مادی بستگی به نقشی دارد که در زندگی روح بازی می‌کنند. آنها به خودی خود نه خوب هستند و نه بد. اما بر اساس اینکه به آشکارسازی الوهیت که توسط ماده صورت می‌گیرد، یا کمک می‌کنند، یا مانع آن می‌شوند، خوب یا بد می‌گردند. برای نمونه، جایگاه بدن فیزیکی را در زندگی روح در نظر بگیرید، اگر تناظصی بین بدن و روح قائل شویم، دچار اشتباہ شده‌ایم. چنین مقایسه و رویارویی ناگزیر به محکومیت بی‌چون و چرای بدن منجر می‌شود. بدن، تنها هنگامی مانع کامیابی روحانی می‌شود که به خاطر خواسته‌هایش نازپرورده گردد. کارکرد صحیح آن، هنگامی به درستی درک می‌شود که اهداف روحانی را پشتیبانی کند. یک

سوارکار هنگام نبرد احتیاج به اسب دارد اما اگر این اسب به طور کامل پیرو اراده‌ی سوارکار نباشد، خود به یک مانع تبدیل می‌شود. به همین روش، روح یا جان برای اینکه به همه‌ی امکانات خود دست یابد، می‌باید با تن پوشی از ماده آراسته شود؛ اما چنانچه بدن از برآوردن احتیاجات روح سر باز زند، می‌تواند به یک مانع تبدیل گردد. اگر بدن، آن چنانکه شاید و باید تسلیم خواسته‌های روح گردد، برای فرود پادشاهی الهی بر روی زمین وسیله‌ساز می‌شود. بنابراین بدن واسطه‌ای برای آزاد ساختن زندگی الهی است و تا زمانی که در خدمت این هدف باشد، شایسته است که آن را معبد خداوند بر روی زمین بخوانیم.

علم، هنر و سیاست می‌توانند در خدمت مقاصد روحانی قرار گیرند

از آنجایی که بدن فیزیکی و سایر چیزهای مادی را می‌توان در راستای زندگی روح مورد استفاده قرار داد، بنابراین روحانیت حقیقی نگرشی خصمانه نسبت به آنها ندارد، بلکه جویای آن است که در آنها یا به وسیله‌ی آنها خود را ابراز نماید. به همین دلیل، انسان کامل به مناظر زیبا، کارهای هنری، دستاوردهای علمی یا موفقیت‌های سیاسی به چشم حقارت نمی‌نگرد. زیبایی‌ها، هنگامی پست و خوار می‌گردد که هدفِ امیال باشند و زیر نفوذ حرص و تملک حسودانه و انحصار طلبانه قرار گیرند. کارهای هنری بارها وسیله‌ای برای افزایش و به کارگرفتن خودخواهی و سایر ضعف‌های انسانی می‌شوند. دستاوردهای علمی مانند جنگ‌های مدرن برای نابودی متقابل مورد استفاده قرار می‌گیرند؛ علاقه‌های سیاسی بدون

بینش روحانی، باعث جاودانه ساختن هرج و مرج اجتماعی و بین‌المللی می‌شوند. اما همه‌ی اینها را می‌توان با روش درست اداره و روحانی نمود. زیبایی‌ها می‌توانند سرچشممه‌ی پاکی، خوشحالی و الهام قرار بگیرند؛ کارهای هنری می‌توانند باعث بالا بردن آگاهی مردم گردند؛ موفقیت‌های علمی می‌توانند بشریت را از دسترنج و معلولیت‌های غیر ضروری رهایی بخشنند و فعالیت‌های سیاسی می‌توانند وسیله‌ای برای ایجاد حس برادری حقیقی بین انسان‌ها گردند. زندگی روح، روی گردانی از دایره‌های زندگی دنیوی نیست، بلکه بهسازی آنها در راه هدف الهی است و آن قرار دادن عشق، صلح، آرامش، خوشی، زیبایی و تکامل روحانی در دسترس همگان می‌باشد.

ناوابستگی به معنی بی‌تفاوتی نیست

بهر حال کسی که تمایل به زیستن زندگی روح را دارد، باید بدون وابستگی در میان چیزهای دنیوی، زندگی کند، بدون آنکه نسبت به آنها سرد و بی‌تفاوت شود. ناوابستگی را نباید با قدر ناشناسی اشتباہ گرفت. ناوابستگی نه تنها با ارزشیابی حقیقی چیزها سازگاری دارد، بلکه خود، شرط آن است. خواستن، آفریننده‌ی وهم و خیال است و مانع درک درست می‌شود. خواستن، وسوسه‌های ذهن را تغذیه و احساس وابستگی به چیزهای بیرونی را تداوم می‌بخشد. ناوابستگی، فهم درست را بالا می‌برد و درک ارزش حقیقی چیزها را بدون آنکه آگاهی را وابسته به چیزهای بیرونی سازد، آسان می‌کند. دیدن چیزها آن طور که هستند، یعنی درک مفهوم واقعی آنها به عنوان بخش‌هایی از آشکارسازی هستی یکتا است و هم‌چنین به معنای دیدن پشت پرده‌ی بی‌شماری آشکار و رهایی از وسوسه‌های ذهنی

پایدار برای هر چیزی است که به صورت مجزا و انحصاری تصور می‌شود. زندگی روح در فراغیر بودن یافت می‌شود که از وابستگی‌ها آزاد و توام با درکی است که از گرفتاری‌ها رهاست. زندگی روح، زندگی آزادی مثبت است که در آن، روح خود را به درون ماده می‌دمد و بدون اینکه تسلیم محدودیت‌های ناشی از خواسته‌ای آن گردد، از درون ماده به بیرون می‌درخشد.

روحانیتِ حقیقی در برگیرنده‌ی همه چیز است

چیزها و رویدادهای این هستی خاکی، تا زمانی که در امواج روحانیت پیشرونده که در برگیرنده‌ی همه چیز است غرق نگردند، بی‌ربط و بی‌جا به شمار می‌آیند. هنگامی که اشیا جایگاه درست خود را در طرح و نقشه‌ی زندگی پیدا کنند، می‌بینیم که هر یک در همنوایی آفرینش شرکت دارند. آنگاه بروز روحانیت نیاز به زمینه‌ی مجزا و انحصاری ندارد؛ روحانیت با سر و کار داشتن با نیازهای معمول مادی، فکری و احساسی مردم بی‌ارزش نمی‌شود. زندگی روح، یک هستی کامل و یکپارچه است که دستخوش تقسیم‌بندی‌های انحصاری و نامرتب نمی‌شود.

عشق الهی در رابطه با محیط به طور خلاق پویا است

زندگی روح، آشکارسازی پیوسته‌ی عشق الهی و درک روحانی است. این دو جنبه‌ی الوهیت، در جهانی بودن نامحدود و در بی‌همتایی چالش‌ناپذیر هستند. از این‌رو عشق الهی، نیاز به هیچ زمینه‌ی خاصی برای محسوس نشان دادن خود ندارد و هم‌چنین نیاز ندارد که برای بیان خود، چشم انتظار لحظات کمیابی باشد.

عشق الهی در جستجوی موقعیت‌های غم‌انگیز که رنگ و بوی قداست خاصی دارند نبوده و زمینه‌ی بیان خود را در هر رویداد و موقعیتی می‌یابد اما برای فردی که به آگاهی روحانی نرسیده، امکان دارد آن موقعیت‌ها به قدری ناچیز انگاشته شوند که به سادگی از آنها بگذرد. عشق عادی انسانی تنها در شرایط مناسب آزاد می‌شود و واکنش به انواع خاصی از موقعیت‌ها است و متناسب با آنهاست. در حالی که عشق الهی از سرچشممه‌ی درون می‌جوشد و مستقل از هر انگیزه‌ای است. از این‌رو عشق الهی حتا در موقعیت‌ها و شرایطی آزاد می‌شود که از دیدگاه افرادی که تنها طعم عشق انسانی را چشیده‌اند، آن موقعیت‌ها و شرایط نامطلوب و نامساعد به نظر می‌رسند. اگر در افرادی که در کنار مرشد کامل هستند، نبود خوشحالی، زیبایی و یا خوبی وجود داشته باشند، این چیزها برای او فرصتی می‌شوند تا باران عشق الهی خود را بر آنها بیارد و آنان را از حالت فقر مادی و روحانی‌شان رهایی بخشد. واکنش‌های روزمره‌ی مرشد کامل به محیط دنیوی‌اش بیان الوهیت پویا و خلاق است که خود را گستردۀ و منترش می‌کند و بر هر چیزی که مرشد کامل نظر افکند آن را روحانی می‌سازد.

درک روحانی زاییده‌ی تقلید کورکورانه نیست

درک روحانی که جنبه‌ی مکمل زندگی روح است را باید از دانش دنیوی که اساس قراردادها و عرف دنیوی است تمیز داد. دانش روحانی به معنی قبول بی‌چون و چرای روش‌های دنیوی نیست. روش‌های دنیوی تقریباً همیشه نتیجه‌ی کلی اعمال اشخاصی

است که تمایلات مادی دارند. اشخاص دنیوی، هنگامی چیزی را درست می‌پنداشند می‌خواهند اشخاص دیگر نیز که تمایلات مشابه دارند آنها را به عنوان درست بپذیرند. از این‌رو پیروی کورکورانه از سنت‌های قراردادی، لزوماً تضمینی برای اعمال عاقلانه نیست. زندگی روح نمی‌تواند یک تقلید نسنجیده باشد، بلکه پایه‌های آن باید بر اساس درک حقیقی ارزش‌ها بنیان گذاشته شده باشد.

خدمت بدون خودخواهی

کارمایوگی از فعالیت‌های پر هرج و مرچ و همچنین از بی فعالیتی دوری می‌کند

کارمایوگی از فعالیت‌های پر هرج و مرچ ناشی از امیال خودخواهانه و همچنین از بی فعالیتی بیرونی ناشی از نخواستن مطلق پرهیز می‌نماید و در عوض، یک زندگی همراه با خدمت بدون خودخواهی یا بدون انتظار را در پیش می‌گیرد که در آن کوچکترین اثری از انگیزه‌ی شخصی وجود ندارد و به آزاد شدن الوهیت در همه‌ی جنبه‌های زندگی کمک می‌کند.

خدمت غیر هوشمندانه به هرج و مرچ و پیچیدگی‌ها می‌انجامد

این بسیار مهم است که خدمت حتا هنگامی که کاملاً بدون خودخواهی یا بدون انتظار انجام می‌گیرد با درک روحانی اداره شود، زیرا خدمت بدون خودخواهی هنگامی که غیر هوشمندانه اداره شود، بارها به هرج و مرچ و پیچیدگی‌ها می‌انجامد. بسیاری از اشخاص نیکوکار از طریق سازمان‌های اجتماعی، پیوسته برای اهداف اجتماعی فعالیت می‌کنند اما این فعالیت‌ها به چه چیز می‌انجامند؟ در اثر نتایج فرعی پیش بینی نشده و غیر قابل کنترل چنین

فعالیتی‌هایی، در ازای حل یک مشکل، بارها ده‌ها مشکل دیگر ایجاد می‌گردد. انسان‌های دنیوی تلاش می‌کنند از راه مقابله با پلیدی، آن را خنثی سازند اما بارها با چنین اعمالی، ناآگاهانه مسبب پلیدی‌های دیگری می‌شوند. گروهی مورچه را در نظر بگیرید که از بدن شخصی بالا می‌روند و یکی از آنها او را گاز می‌گیرد. شخص ممکن است از روی غریزه و برای تنبیه در صدد کشتن آن مورچه برآید. اما اگر بخواهد با دست ضربه‌ای به مورچه بزند امکان دارد با چنین عملی، ناگزیر بسیاری از مورچه‌های دیگر که هرگز دخالتی در گاز گرفتن او نداشتند را نیز بکشد. بدین ترتیب فرد برای اجرای عدالت در مورد یک مورچه، ناچار به عملی دست می‌زند که مفهوم آن بی‌عدالتی در مورد بسیاری از مورچه‌های دیگر است.

فردی که دارای انگیزه‌ی قوی است، اگر بدون چیره شدن بر هنر خدمت‌بی‌ریا و پاک، به گرداد زندگی اجتماعی کشیده شود، خود را در چنین موقعیت مشابهی می‌یابد. او ممکن است بدون خودخواهی باشد اما به علت اینکه هنوز نیاموخته است که چگونه بدون ایجاد پیچیدگی‌ها، کمک واقعی و اثر بخشی ارایه نماید، اعمالش به جای ایجاد هماهنگی، به هرج و مرج می‌انجامد. اگر بخواهیم اعمال برای کائنات نیک‌بختی محض در برداشته باشند، باید از درک کامل زندگی نتیجه شوند. آنان که در ارتباط با من قرار می‌گیرند، باید درک واقعی از زندگی را در خود پرورش داده و آن خدمتی را ترویج کنند که به هیچ‌گونه پیچیدگی منتهی نشود.

خدمت بدون خودخواهی بر اساس درگ است

خدمتی که با روحیه‌ی بدون خودخواهی ارائه می‌گردد، حتاً اگر شخص آن را با چشم داشت به پاداش یا نتیجه انجام نداده باشد، برای کارمایوگی، همواره بسیار مفید است. تردیدی نیست حتاً هنگامی که او خدمت بدون خودخواهی را غیر هوشمندانه ارائه می‌دهد، مقداری نفع روحانی به دست می‌آورد اما با انجام آن نیز نمی‌تواند از ایجاد رنج غیر ضروری بسیار زیاد برای دیگران پرهیز نماید. به هر حال اگر او خدمت بدون خودخواهی را با درگ روحانی ارائه دهد، نه تنها نفع روحانی برای خود به ارمغان می‌آورد، بلکه کمک به رفاه مادی و روحانی سایرین نیز می‌نماید. برای اینکه خدمت بدون خودخواهی برای تمام آنها یک در ارتباط با آن قرار می‌گیرند موهبت یا دهش محض در بر داشته باشد، باید بر اساس ادراک بنیان گذاشته شده باشد.

خدمت ظاهری یا بیرونی، گاهی واقعاً زیان آور است

آنچه افراد معمولی آن را خدمت به شمار می‌آورند، در شرایط خاص ممکن است از دیدگاه مرشد کامل زیان آور باشد، زیرا او دانش خطاناپذیر و درک عمیقی از نیاز روحانی آن موقعیت دارد. بنابراین اگرچه غذا دادن به نیازمندان معمولاً عملی است که بی‌تردید، خدمت به شمار می‌آید اما ممکن است در موقع خاص، شرایط چنین ایجاب کند که به شخص نیازمند غذا داده نشود، چون به صلاح او نیست. گرایش به گدایی برای به دست آوردن غذا به عنوان صدقه، سانسکاراهای ناخوشایند ایجاد می‌کند و با غذا دادن به

فردی که با چنین تمایلی نزد شما می‌آید، ممکن است به افزوده شدن بار این نوع سانسکارها کمک نمایید. بنابراین اگرچه ممکن است ظاهرا به نظر برسد که با غذا دادن در حق او نیکی کرده‌اید اما در واقع ممکن است تنها موجب افزایش اسارت او شده باشد. شاید انگیزه‌ی شما خرد کردن او زیر بار دین خود نباشد اما اگر آن کار خیرخواهانه را از روی عادت و نه از راه درک انجام داده باشد، در واقع کاری غیر از این انجام نداده‌اید. آنچه که در مثال بالا در مورد بخشش غذا گفته شد، در برگیرنده‌ی بخشش چیزهای آشکار و ناآشکار دیگر نیز می‌شود و اگرچه از دیدگاه محدود ممکن است برای دریافت کننده قطعاً چیزی بجز خدمت نباشد اما از نقطه نظر آگاهی برتر، قطعاً عملی زیان‌آور به شمار می‌آید. درست همان طور آنچه که برای یک شخص سالم، مفید و مقوی است می‌تواند برای بیمار زهر به شمار آید، به همین ترتیب آنچه که معمولاً برای بیشتر مردم خوب است، می‌تواند برای شخص بخصوصی بد باشد. از این‌رو صدقه و نیکوکاری هوشمندانه، مستلزم درکی ژرف از نیاز روحانی آن موقعیت خاص است.

حتا خدمت غیر هوشمندانه نیز دارای فواید روحانی است

اما آنچه که گفته شد باید موجب دقت و نکته سنجی بیشتر مردم هنگام ارائه خدمت گردد و نباید موجب دلسربدی روحیه‌ی خدمت بدون خودخواهی در آنها شود. این حقیقت دارد که فقط یک مرشد کامل می‌تواند در سنجش نیازهای روحانی هر موقعیت، خطاناپذیر باشد اما موجب تأسف است اگر آنهای که نمی‌توانند در تشخیص خود به طور کامل مطمئن باشند، از ترس اینکه مبادا از

روی بی خبری خدمت زیان‌باری ارائه دهنده، بر انگیزه‌ی خودجوش خدمت بدون خودخواهی خود سرپوش بگذارند. تاکنون روشن ساختیم که حتا هنگامی که شخص، خدمت بدون خودخواهی را غیر هوشمندانه ارائه دهد، همواره از پاداش روحانی آن بهره‌مند می‌گردد.

خدمتی که با ناوابستگی کامل ارائه می‌گردد

از نقطه نظر روحانی، خطر واقعی در ارائه خدمت، در واقع بیشتر در امکان انجام آن با انگیزه‌ی دروغین است تا اشتباه در مورد نیازهای روحانی موقعیت. اگر به کسی به منظور مديون نمودن او خدمت کنید و اگر از ارائه آن احساس غرور نمایید، نه تنها به شخصی که مورد خدمت و کمک شما واقع شده، بلکه به خودتان نیز زیان روحانی رسانده‌اید. اگر هنگام خدمت به دلیل اینکه کار خیری انجام می‌دهید در خود احساس شعف و غرور کنید، به عمل خود وابسته شده و به این ترتیب خود را گرفتار می‌سازید. درست همان طوری که شخص ممکن است با زنجیر آهنيں یا زنجیری از طلا در بند قرار گفته باشد، همان طور نیز می‌تواند به دلیل وابستگی به اعمال پلید یا خوب خود، اسیر گردد. بنابراین روش رها بودن از کارما Karma، نداشتن وابستگی کامل هنگام ارائه خدمت است. این آگاهی که «من کسی را مديون خود ساخته‌ام» اولین اندیشه است که هنگام فرایند خدمت به ذهن راه می‌یابد؛ اما می‌توان با اندیشه‌ی مخالف، یعنی «از اینکه این موقعیت خدمت به من داده شده، من خود مديون می‌باشم» آن را خنثی نمود. این فکر دوم، نگرش ناوابستگی را آسان و رهایی از بند اعمال نیک را تامین می‌نماید. خدمتی که بر اساس درک کامل بنا شده است نه تنها بدون خودخواهی و بر

اساس نیازهای روحانی دریافت کننده است، بلکه با ناوابستگی تمام ارائه می‌گردد. چنین خدمتی رهرو را از سریعترین راه به هدف می‌رساند.

خدمت حقیقی پس از شناخت خدا آغاز می‌گردد

ارزش خدمت، وابسته به میزان نفعی است که از راه آن خدمت به دست می‌آید. برآوردن نیازهای جسمانی دیگران خدمت است؛ پرورش عقل و فکر دیگران خدمت است؛ تغذیه‌ی روح دیگران خدمت است؛ برآوردن نیازهای زیبا دوستی جامعه، خدمت است. این انواع خدمت‌های گوناگون حتاً اگر همگی همراه با روحیه‌ی بدون خودخواهی انجام گیرند، دارای ارزش مساوی نیستند. آن رفاهی که از راه خدمت جست و جو می‌شود، بسته به درک شخص دارد و کسی که از نفع نهایی، روشن‌ترین درک را داشته باشد می‌تواند خدمت پر اهمیت‌تر و پر ارزش‌تری ارائه دهد. آنها که هنوز حقیقت نهایی را نیافتدۀ از ارائه این برترین نوع خدمت ناتوان هستند. خدمت آنها برای آفرینش، نمی‌تواند هم‌پایه‌ی ارزش خدمت کسی باشد که به نهایتِ درک روحانی رسیده است. بنابراین از جهتی، خدمت حقیقی پس از شناخت خدا یا درک نهایی آغاز می‌شود.

خدمت به مرشد کامل درک روحانی را آسان می‌سازد

با اینحال روحیه‌ی خدمت که بدون استثنای در همه‌ی رهروان و اشخاص خوب وجود دارد اگر با کار روحانی مرشد کامل پیوند بخورد، می‌تواند مهار شده و با خلاقیت برای اهداف روحانی به کار گرفته شود. مرشد کامل با اوج آگاهی بی‌کران خود به همه‌ی

کائنات خدمت می‌کند و آنان که به مرشد کامل خدمت کرده و از او فرمانبرداری می‌کنند در کار جهانی او سهیم می‌شوند. خدمت آنها از مزیت دانش و بینش او برخوردار است. شرکت مشتاقانه در کار مرشد کامل نه تنها به ارزش خدمت می‌افزاید، بلکه بهترین فرصت‌ها را برای درک روحانی فراهم می‌سازد. خدمتی که بر اساس پیروی از دستورات مرشد کامل باشد، تنها در مقایسه با خدمتی که توسط مرشد کامل انجام می‌شود در درجه‌ی دوم اهمیت قرار می‌گیرد.

خدمت باید از وابستگی به نتایج آزاد باشد

برای بیشتر مردم اندیشه‌ی خدمت، به طور ناگستینی با دستیابی به نتیجه‌های معین در این دنیا ظاهری گره خورده است. برای آنها خدمت عبارت از برطرف نمودن رنج انسان‌ها یا بی‌سوادی یا رفع مشکلات دیگر و نقص‌هایی است که مانع شکوفایی زندگی فردی یا اجتماعی می‌شوند. این نوع خدمت توسط رهروان، سیاستمداران، اصلاح طلبان اجتماعی و سایر اشخاص خوب انجام می‌گیرد. اگرچه این نوع خدمت‌ها از نظر روحانی اهمیت به سزاوی دارند اما بنابر ماهیت‌شان پایان‌ناپذیر هستند. با وجود چیزهایی که هر فردی ممکن است در این زمینه‌ها به دست آورد اما همیشه چیزهای زیادی باقی می‌ماند که باید به آن دست یافت. بنابراین تا زمانی که اندیشه‌ی خدمت وابسته به نتیجه‌ها باشد، بی‌تردید لبیرز از احساس ناکامل بودن است. درک نهایی از بی‌کران‌الهی با دنبال کردن رشته‌هایی بی‌انتها از نتایج میسر نمی‌شود. آنهایی که از راه زندگی توأم با خدمت در پی نتیجه‌های قطعی و مشخصی هستند،

بار ابدی سنگینی بر ذهن خود می‌گذارند.

خدمت پس از شناخت خدا اساساً با خدمت پیش از شناخت خدا تفاوت دارد

از طرف دیگر، خدمتی که پس از شناخت حقیقت الهی انجام می‌گیرد، بیان خودجوش درک روحانی است که ناشی از ذات واقعی خودی حقیقی می‌باشد و اگرچه به نتیجه‌های مهمی در دنیای ظاهری نیز می‌انجامد اما هرگز به دلیل اشتیاق به نتیجه‌ها، دچار پیچیدگی و سردرگمی نمی‌شود. خورشید می‌درخشد زیرا طبیعتش چنین اقتضا می‌کند، نه اینکه می‌خواهد بدین وسیله چیزی به دست آورد، همان‌طور نیز زندگی شخص به خدا-رسیده یک زندگی آکنده از فدایکاری است، زیرا ساختار اساسی زندگی الهی که در قلب حقیقت الهی جای دارد چنین ایجاب می‌کند، نه اینکه او اشتیاق به دست آوردن چیزی را دارد. زندگی او بر اساس رفتن به دنبال چیزی به امید رسیدن به موفقیت نیست. او از راه موفقیت‌ها به دنبال پر پار ساختن زندگی خود نیست، بلکه خود پیشاپیش در کمال تجربه‌ی درک بی‌کران الهی مستقر شده است. جاری شدن هستی او برکتی برای زندگی در شکل‌های دیگر می‌باشد و در واقع موجب بالا بردن آنها از لحاظ روحانی و مادی می‌گردد. چون شادمانی او بر اساس درک الوهیت درونی خودش است، بنابراین از نقص و ناکاملی‌هایی که در شکل‌های دیگر هستی وجود داشته و یا زجری که می‌کشند دچار کاستی نمی‌شود و آگاهی او از درد یک چیز ناکامل، تاثیری به خود نمی‌گیرد. تفاوت بزرگی بین خدمت پیش از شناخت حقیقت الهی و پس از آن وجود دارد. زندگی مرشد کامل، یک زندگی آکنده

از خدمت است که پیشکشی ابدی به شکل‌های دیگر از خودی حقیقی اش می‌باشد. اما این خدمت که از مشخصه‌ی زندگی یک شخص به خدا-رسیده است، اساساً با خدمت افرادی که هنوز به شناخت حقیقت الهی دست نیافته‌اند تفاوت دارد.

راههای درک

روح را نمی‌توان از راه ذهن درک نمود

راههای مختلفی که به درک روحانی منتهی می‌شوند را می‌توان به بهترین وجه، از روش تمايز نخستین بین روح و ماده درک نمود. برای درک ماده، وسیله‌ی مادی داریم و برای درک روح وسیله‌ی روحانی. درک ماده از راه ذهن یا کارکرد عقل بر روی داده‌هایی که توسط احساس‌های گوناگون به آن داده می‌شود انجام می‌گیرد اما روح را فقط توسط خود روح می‌توان درک نمود. این بالاترین نوع درک که روح بدون هیچ وسیله یا واسطه‌ای از دانش خودی حقيقی بهره‌مند می‌گردد، بسیار کمیاب و دستیابی به آن بسیار مشکل است. بهترین روش برای درک روح از راه ذهن نیست، بلکه از راه دل است.

نگرش‌ها و برداشت‌های ذهن از ماده برای روح کافی نیست

ذهن عادت به کار بر روی چیزهای مادی دارد و نیروی محرک آن برای درک عقلانی اشیای مادی از شهوات و خواسته‌های شدید به دست می‌آید. هنگامی که ذهن متوجه مسائل روحانی می‌شود از راههایی که به آنها عادت نموده در پی حل مسائل برمی‌آید و با این عمل از مفاهیمی استفاده می‌کند که برای درک عقلانی چیزهای

مادی ابداع شده‌اند. به حال این روش برای درک مسائل روحانی، ناگزیر به شکست می‌انجامد، زیرا تمام مفاهیمی که عقل برای دانش چیزهای مادی پرورش می‌دهد برای درک نمودن روح کافی نیست. مثل این است که بخواهیم توسط گوش ببینیم و یا توسط چشم بشنویم. اگر ذهن سعی کند مستقل از دل، روح را درک کند ناچار است که از کلام مشابه عالم ماده استفاده کند و قطعاً باعث می‌شود که روح به عنوان موضوع ذهن یا تخیل در نظر شود که این چنین نیست.

کشمکش بین ذهن و دل

در مقایسه با روش ذهن که بر اساس حواس پنجگانه بنیان گذاشته شده و از راه استنتاج و اثبات به نتیجه می‌رسد؛ روش مستقیم‌تر، دل است که فرد از طریق ادراک قلبی در حالی که تجارب گوناگون دنیا را پشت سر می‌گذارد و توجه‌اش بر روی رسیدن به درک روحانی متمرکز شده، ارزش‌هایی را به تدریج در زندگی درک می‌کند. در زندگی بیشتر مردم، ذهن و دل هر دو سرسخت و مخالف یکدیگرند و کشمکش بین آنها موجب سردرگمی می‌شود. دل که از راه خود، یگانگی زندگی را احساس می‌کند، می‌خواهد از راه یک زندگی توأم با عشق، فداکاری و خدمت، کامیابی خود را برآورده سازد. دل به جای گرفتن، مشتاق بخشیدن است و نیروی محركش را از میل روانی درونی به دست می‌آورد که از راه ادراکات قلبی، بی‌واسطه از هستی درونی بر می‌خیزند و خود را ابراز می‌دارند. دل به اثبات یا تاییدهای عقلانی که ذهن به هنگام پرداختن به چیزهای مادی در پی آنهاست اهمیتی نمی‌دهد. ذهن

با سر و کار داشتن بیرونی با دنیای مادی از تجربه‌های بی‌شماری و جدایی اشباع می‌شود و در نتیجه تمایلات نفس - محور را تغذیه می‌کند که انسان‌ها را از یکدیگر جدا و آنها را خودخواه و انحصار طلب می‌سازد. اما دل که در ژرفای تجربه‌های درونی خود، نور عشق را احساس می‌کند، نگاههای آنی به یگانگی روح دارد و بنابراین از راه گرایشات فدایکارانه که انسان را با انسان متحد و از خودگذشته و بخشنده می‌سازد، می‌خواهد خود را ابراز نماید. در نتیجه لزوماً کشاکشی بین «ندای درون» و قول و قرارهای عقل که بر اساس جنبه‌های آشکار و سطحی زندگی بنا شده‌اند وجود دارد.

ذهن میل به تضمین یا یقین دارد

ذهن هنگامی که به حریم دل تجاوز می‌نماید، به عنوان پیش شرط خواهان تضمین و یقینی است که باید پیش از بروز عشق، برآورده شود. اما عشق اگر خودجوش نباشد، هیچ است. عشق نمی‌تواند نتیجه‌ی استدلال باشد. عشق نمی‌تواند ثمره‌ی داد و ستد باشد که با چانه زدن همراه است. اگر شما بخواهید پیش از اهدای عشق خود، درباره‌ی موضوع عشق یقین داشته باشید، آن یک نوع خودخواهی حساب شده، به شمار می‌آید. برای نمونه، اشخاص بسیاری برای عشق ورزیدن به من می‌خواهند ابتدا به ربانیت من یقین داشته باشند. یعنی آنها می‌خواهند که من با انجام معجزه‌ها، مقام روحانی خود را به صورت عینی به آنها اثبات نمایم. اما این نوع یقین، بارها به جای کمک، مانع آزاد شدن برترین نوع عشق می‌گردد، یعنی عشقی که کاملاً بی‌تفاوت به چیزی است که ممکن

است از موضوع عشق دریافت کند.

یقین عقلانی مانع بروز عشق خودجوش می‌گردد

ذهن هنگامی که در جستجوی یقین یا تایید (از راه اثبات عینی و معجزه‌ها به عنوان کمک برای درک روحانی) برمی‌آید، به حریمی که به شایستگی از آن به دل است تجاوز می‌کند. یقین و تایید هنگامی حائز اهمیت هستند که شخص خواستار تضمین برای تامین نتایج ملموس و معین خاصی در دنیای ظاهر باشد. حتاً اگر فرض کنیم شخص به وسیله‌ی معجزه‌ها یا چنین داده‌های عینی به طور عقلانی به وجود خدا یقین پیدا کرده است، لزوماً دروازه‌ی دل او را نخواهند گشود. وفاداری شخص به خداوند در پی یقینی است که از معجزه‌ها به دست می‌آید و یا به دلیل ترس یا از روی احساس وظیفه است. عشقی که در آن هیچ گونه قید و شرطی وجود ندارد نمی‌تواند نتیجه‌ی یقینی باشد که بر چیزهای قابل دسترس ذهن بنا شده است. در جایی که عشق نیست، مسرت یا زیبایی هستی هم وجود ندارد. در واقع ذات خداوند به عنوان اقیانوس عشق را نمی‌توان توسط ذهن درک نمود. خداوند باید به وسیله‌ی عشق شناخته شود و نه از راه جست و جوی عقلانی از راه معجزه‌ها. به همین دلیل برای آنهایی که به من نزدیکترین و عزیزترین هستند معجزه انجام نمی‌دهم. من ترجیح می‌دهم که هیچ پیرویی نداشته باشم تا اینکه برای متلاطف ساختن دیگران از الوهیتم دست به انجام معجزات بزنم. این حقیقت دارد که مردم بارها هنگام عشق ورزیدن به من، به تجربه‌های روحانی دست می‌یابند که پیشتر برایشان ناشناخته بوده و این تجربه‌ها به باز شدن بیشتر دروازه‌ی دل آنها

کمک می‌کند. اما منظور از این تجربه‌ها، تغذیه‌ی میل شدید ذهن برای رسیدن به یقین عقلانی نیست و نباید آنها را به عنوان هدف در نظر گرفت.

نگاه آنی به روح تنها به وسیله‌ی دل

هنگامی که شخص به جای اینکه فقط علاوه‌مند به ارزش ذاتی اعمال باشد، به نتیجه‌های آنها چشم بدوزد، تلاش می‌کند تنها از راه ذهن از عهده‌ی مسائل روحانی برآید و با چنین کاری در عملکرد درست دل مداخله می‌کند. ذهن می‌خواهد انواع و اقسام چیزها را داشته باشد، بنابراین در جستجوی دلایل، یقین‌ها و تضمین‌های عینی برمی‌آید. این خواسته‌ی ذهن مانع جریان خودجوش عشق می‌شود که هم‌زمان به روحانیت حقیقی وابسته است و آن را نیز پیشرفت می‌دهد. شما نمی‌توانید به وسیله‌ی عقل، عشق بورزیید. آنچه شما می‌توانید از راه ذهن به دست آورید، تئوری عشق است و نه خود عشق. آن دانشی که مرتاض‌های خاص، از راه ذهن خود به دست می‌آورند، صرفاً عقلانی و خشک است. این دانش نمی‌تواند به آنها سرور روحانی ببخشد که از مشخصه‌ی زندگی توأم با عشق است. عشق و خوشحالی تنها چیزهای مهم زندگی هستند و هر دوی آنها در دانش خشک مبتنی بر اطلاعات که در دسترس عقل هستند یافت نمی‌شوند. روحانیت در بر گیرنده‌ی دانش عقلانی از ارزش‌های حقیقی نیست، بلکه مستلزم درک آن ارزش‌ها است. درک درونی از این دانش را می‌توان به شایستگی درک روحانی نامید و آن بیشتر به دل تکیه دارد تا به ذهن. دانش ناشی از عقل با اطلاعات هم‌پایه

است و به خاطر سطحی بودنش، تنها بر سطح زندگی تحرک دارد. آن به جای ارائه‌ی ذاتِ حقیقت، سایه‌ی حقیقت را ارائه می‌نماید. ژرفای پنهان اقیانوس زندگی را تنها به وسیله‌ی دل می‌توان سنجید.

آزادی از خواستن فقط در آگاهی فرا- ذهنی امکان‌پذیر است

عقل اکثر مردم در کمند خواسته‌های بی‌شمار گرفتار گردیده و از نقطه نظر روحانی چنین زندگی، پایین‌ترین نوع هستی انسانی است. برترین نوع هستی انسانی از همه‌ی خواسته‌ها آزاد بوده و از ویژگی آن بسندگی و رضایت‌مندی است. همه در جست و جوی خوشحالی می‌باشند اما افراد خوشحال بسیار اندک هستند، زیرا خوشحالی ابدی تنها هنگامی طلوع می‌کند که آزادی کامل از خواسته‌ها وجود داشته باشد. این بالاترین حالتِ خواستن ممکن است ظاهرا دلالت بر بی‌فعالیتی داشته و دستیابی به آن آسان باشد اما اگر کسی بکوشد تا در گوشه‌ای بنشیند، بدون آنکه از درون چیزی بخواهد و این عمل را با آگاهی و هشیاری کامل انجام دهد (یعنی بدون خواب رفتن) آنگاه تشخیص می‌دهد که دستیابی به چنین حالتِ خواستن بسیار مشکل است و تنها با فعالیت شدید روحانی پرورانده می‌شود. به راستی تا زمانی که زندگی در اسارت ذهن است، رسیدن به حالت خواستن کامل، غیر ممکن و تنها در هستی فرا- ذهنی، امکان‌پذیر است. شخص باید به فراسوی ذهن برود تا سرور روحانی ناشی از بی‌آرزوی را تجربه کند.

شرایط تامین هماهنگی بین ذهن و دل

بین دو حد نهایی زندگی توام با خواسته‌ها و آزادی کامل از خواسته‌ها، می‌توان به یک شیوه‌ی زندگی کاربردی دست یافت که در آن هماهنگی بین ذهن و دل برقرار است. هنگامی که چنین هماهنگی وجود داشته باشد، آنگاه ذهن اهداف زندگی را تعیین نمی‌کند، بلکه تنها کمک به درک اهدافی می‌نماید که دل، آنها را تعیین می‌کند. ذهن برای تحقق بیان دل در یک زندگی کاربردی، شرطی وضع نمی‌کند. به بیان دیگر، ذهن که عادت به ایفای نقش داور در کاوش‌های عقلانی خود درباره‌ی ماهیت کائنات دارد، نقش داور را کنار گذاشته و دستورات دل را بی‌چون و چرا می‌پذیرد.

دل باید در تعیین اهداف زندگی آزاد باشد

ذهن گنجینه‌ی آموخته‌ها است اما دل گنجینه‌ی معرفت روحانی است. کشمکشی که به اصطلاح بین مذهب و علم وجود دارد تنها هنگامی به وجود می‌آید که ارزش اهمیت نسبی این دو نوع دانش شناخته نشوند. تلاش در راستای به دست آوردن دانش ارزش‌های حقیقی تنها از راه ذهن، امری بیهوده است. ذهن نمی‌تواند به شما بگوید که چه چیزهایی ارزش داشتن را دارد، بلکه تنها می‌تواند به شما بگوید که چگونه می‌توان به اهدافی رسید که از منابع غیر هوشمندانه پذیرفته است. در بیشتر افراد، ذهن اهداف ناشی از تحریکات خواسته‌ها را می‌پذیرد و این به معنی انکار زندگی روح است. تنها زمانی که ذهن اهداف و ارزش‌های خود را از تحریک‌های عمیق دل بپذیرد می‌تواند به زندگی روح کمک کند. بنابراین ذهن باید با دل همکاری نماید؛ دانش مبتنی بر اطلاعات، باید فرمانبردار

ادراک‌های قلبی شده و باید به دل اجازه داد تا در آزادی کامل، بدون مداخله‌ی ذهن، اهداف زندگی را تعیین کند. ذهن در زندگی روزمره جایگاهی دارد اما نقش خود را تنها هنگامی بازی می‌کند که دل، خود را بیان نماید.

هماهنگی بین ذهن و دل از راه همکاری آنها تأمین می‌شود

فهم روحانی زاییده‌ی توازن بین ذهن و دل است. این هماهنگی بین ذهن و دل مستلزم درآمیختن کارکرد آنها نیست، بلکه اشاره به همکاری آنها دارد و تداخل کارکرد آنها را نمی‌رساند. کارکرد آنها نه یکسان و نه هم رتبه است. البته ذهن و دل می‌باید متعادل شوند اما با برافراشتن ذهن در مقابل دل، این تعادل به دست نمی‌آید. این تعادل از راه فشار مکانیکی ایجاد نمی‌شود، بلکه توسط توازن هوشمندانه به دست می‌آید. ذهن و دل را می‌توان هنگامی متعادل دانست که هر یک به طور صحیح مفید واقع شوند و وظیفه‌ی خود را بدون خطا انجام دهند. تنها با دستیابی به چنین توازنی، هماهنگی واقعی بین آنها به وجود می‌آید. هماهنگی بین ذهن و دل مهمترین شرط زندگی بخش ناپذیرِ کامل است که از فهم روحانی ناشی می‌شود.

مساله‌ی سکس

پیدایش مساله‌ی سکس

بی‌تردی سکس یکی از مهمترین مساله‌هایی است که ذهن انسان در قلمرو دوگانگی با آن روبرو می‌باشد. این یکی از «مسلمات» ساختار طبیعت انسان است که با آن سر و کار دارد. مانند تمام چیزهایی که در زندگی انسان وجود دارند، سکس نیز از راه تضادهایی که آفریده‌های ضروری ذهن محدود هستند مورد بررسی قرار می‌گیرد. همان‌طوری که ذهن می‌کوشد تا زندگی را در طرحی از گزینه‌های متناوب، چون لذت و رنج، خوب و بد، گوشه‌گیری و معاشرت، جذب و دفع بگنجاند، همان‌طور نیز در رابطه با سکس، تمایل دارد به خودداری و خودداری نکردن به عنوان گزینه‌هایی که راه فراری از آنها وجود ندارد، بیندیشد. بنابراین چنین به نظر می‌رسد که گویی انسان باید یکی از این دو گزینه را اختیار کند. باینحال او نمی‌تواند از ته دل هیچ یک را برگزیند، زیرا هنگامی که خودداری را می‌آزماید از سرنوشت خود ناراضی شده و با اشتیاق به خودداری می‌اندیشد و هنگامی که خودداری نکردن را برمی‌گزیند از اسارت خود در احساس‌ها آگاه

شده و با بازگشت به خودداری مکانیکی، آزادی را می‌جوید. ذهن از هردو گزینه ناراضی باقی می‌ماند و بدین گونه یکی از اساسی‌ترین و پیچیده‌ترین مسایل زندگی انسان به وجود می‌آید.

تضادهای خودداری مکانیکی و خودداری نکردن به طور یکسان به نامیدی می‌انجامند

برای حل مساله‌ی سکس، ذهن باید ابتدا درک کند که هردو گزینه به طور یکسان آفریده‌ی تخیل هستند که زیر نفوذ گمراه کننده‌ی «میل» کار می‌کنند. میل، به طور نهفته هم در خودداری و هم در خودداری نکردن در سکس وجود دارد. اما هردو توسط شهوت یا خواستن احساسات، به تباہی آگاهی دامن می‌زنند. بنابراین ذهن در هرگزینه، ناچار بیقرار باقی می‌ماند. درست همان طور که وجود ابر در آسمان، خواه بیارد یا نبارد، نبود نور خورشید را به همراه دارد و موجب دلتنگی و اندوه می‌شود، همان طور نیز هنگامی که ذهن انسان در لفاف امیال پوشیده شده باشد، کاهش هستی را به دنبال دارد و به نبود خوشحالی واقعی می‌انجامد؛ خواه این امیال برآورده شوند یا برآورده نشوند. هنگامی که ذهن به وسیله‌ی امیال بیقرار می‌شود، انگاشتِ خیالی از خوشحالی که ناشی از تحقق امیال است را می‌آفریند و چون می‌داند که حتا پس از تحقق امیال، روح هم‌چنان ناراضی باقی می‌ماند، از این‌رو از راه خودداری، آزادی را می‌جوید. بنابراین ذهن در جست و جوی خوشحالی و آزادی، در تضادهای خودداری و خودداری نکردن که هردو به طور یکسان نامید کننده هستند گرفتار می‌گردد. از آنجایی که او

نمی‌کوشد به فراسوی این تضادها راه یابد، بنابراین همواره از یک تضاد به تضادی دیگر در حرکت است. در نتیجه، یک نامیدی به نامیدی دیگر می‌انجامد.

وعده‌های دروغین تضادها

بنابراین، امیال کارکرد تخیل را تحریف کرده و ذهن را با انتخاب بین دو گزینه‌ی خودداری و خودداری نکردن روبه‌رو می‌سازد که هر دوی آنها به طور یکسان به وعده‌ای که برای خوشحالی می‌دهند وفا نمی‌کنند. به‌هرحال با وجود نامیدی‌های پیاپی و متناوب در خودداری و همچنین در خودداری نکردن، معمولاً ذهن ریشه‌ی مسبب ناخوشحالی که امیال است را ترک نمی‌کند، زیرا هنگام تجربه‌ی نامیدی ناشی از خودداری، به آسانی مستعد پذیرفتن وعده‌ی دروغین رضایت خاطر می‌شود و هنگام تجربه‌ی نامیدی ناشی از خودداری نکردن به آسانی مستعد پذیرفتن وعده‌ی دروغین خودداری مکانیکی محضور می‌گردد.

ترک میل از راه بیداری ممکن می‌گردد

این شبیه حرکت در داخل یک قفس است. دروازه‌ی راه روحانی ناشی از ترک درونی و امیال که به طور خودجوش انجام می‌گیرد برای آنهایی که سعادت بیدار شدن توسط یک مرشد کامل را ندارند، بسته باقی می‌ماند. اما بیداری حقیقی، ورود به راه معرفت یا دانش است که به موقع خود، به طور یقین به آزادی و خوشحالی جاویدان برخاسته از زندگی جاویدان می‌انجامد. ترک درونی و خودجوش امیال به همان اندازه که با خودداری مکانیکی تفاوت دارد با

خودداری نکردن نیز متفاوت است. ذهن به علت ناامیدی، به طور مکانیکی به خودداری از امیال روی می‌آورد اما به علت سرخوردگی یا بیداری به ترک درونی و خودجوش امیال می‌پردازد.

خودداری و خودداری نکردن وابسته به میل است

نیاز برای خودداری و یا خودداری نکردن مکانیکی تنها هنگامی به وجود می‌آید که ماهیت میل، به طور روشن درک نشده باشد. هنگامی که رهرو از اسارت و رنج اجتنابناپذیری که امیال به دنبال دارد آگاه شد، آنگاه از راه ادراک هوشمندانه یا از روی فهمیدگی، داوطلبانه شروع به آزاد ساختن خود از بند امیال می‌کند. مساله‌ی خودداری یا خودداری نکردن تنها هنگامی به وجود می‌آید که میل، وجود داشته باشد؛ با محو کامل میل، نیاز به هر دوی آنها نیز از بین می‌رود. هنگامی که ذهن از امیال آزاد شد، دیگر زیر نفوذ وعده‌ی دروغین خودداری نکردن و یا خودداری مکانیکی قرار نمی‌گیرد.

خودداری به آزادی نزدیکتر است تا خودداری نکردن

با اینحال باید توجه داشت که یک زندگی آزاد، به زندگی توام با خودداری نزدیک‌تر است تا به یک زندگی توام با خودداری نکردن (اگرچه اساساً در کیفیت با هردو متفاوت است) بنابراین برای رهرو، تجردِ اکید بر ازدواج برتری دارد به شرط آنکه خودداری برای او آسان و بدون حسِ خود -سرکوبی بیش از حد باشد. برای بیشتر افراد چنین خودداری مشکل، و گاهی غیرممکن است. بنابراین برای آنها زندگی زناشویی به طور قطع مفید‌تر است. برای اشخاص معمولی بی‌تردید زندگی زناشویی مصلحت است مگر آنکه آنها توانایی خاصی

برای تجرد داشته باشد.

امکانات زندگی زناشویی و تجرد

همانطوری که تجرد مستلزم پرورش و موجب بسیاری صفات پسندیده می‌شود، زندگی زناشویی نیز به نوبه‌ی خود پرورش بسیاری از صفات روحانی که حائز اهمیت هستند را ممکن می‌سازد. ارزش تجرد در ایجاد عادت‌خودداری و احساس ناوایستگی و استقلالی است که از آن به دست می‌آید. اما تا زمانی که ذهن به طور کامل از بند امیال آزاد نباشد آزادی حقیقی وجود ندارد. به روش مشابه ارزش زندگی زناشویی نیز با درس سازگاری‌های دو جانبه و احساس یگانگی با یکدیگر به دست می‌آید. یگانگی حقیقی یا از میان برداشته شدن دوگانگی، تنها به وسیله‌ی عشق الهی امکان پذیر است و تا زمانی که کمترین سایه‌ی شهوت یا میل در ذهن وجود داشته باشد این عشق طلوع نمی‌کند. تنها با گام برداشتن در راه الهی درونی و ترک خودجوش امیال است که دستیابی به آزادی حقیقی و یگانگی امکان‌پذیر می‌گردد.

راه کمال الهی هم در تجرد و هم در زندگی زناشویی باز است

برای شخص مجرد و متاهل، راه الهی زندگی درونی یکسان است. هنگامی که حقیقت الهی، رهرو را به سوی خود فرامی‌خواند، رهرو اشتیاق به چیز دیگری پیدا نمی‌کند و هر قدر حقیقت الهی را بیشتر درک می‌کند رفته رفته خود را از بند امیال آزاد می‌سازد. او دیگر خواه در تجرد یا زندگی زناشویی، زیر نفوذ وعده‌های فریبندی خودداری مکانیکی یا خودداری نکردن قرار نمی‌گیرد، بلکه به ترک

درونى اميال مى پردازد تا از تضادهای فريبنده رهایي يابد. راه كمال الهى برای رhero باز است، خواه در تجرد يا زندگی زناشوبي وainکه او از تجرد يا زندگی زناشوبي شروع كند، بستگی به سانسکاراهها ووابستگی های کارمايی او دارد. او با گشاده روبي شرایطی که زندگی گذشته اش برای او تعیين کرده را پذيرفته و از آنها در پرتو آرمانى که درك نموده در راستاي پيشرفت روحاني استفاده مى كند.

لزوم يك گزنيش روش

Rhero باید يکی از دو راه که برای او باز است را برگزیند. او باید تجرد يا زندگی زناشوبي را انتخاب كند و به هر قيمتي که شده از يک سازش بي ارزش بين اين دو پرهيز نماید. بي بند و باري در سكس، مطمئنا رhero را در يک آشفتگی رقت انگيز و بسيار خطرناک ناشی از شهوت مهار نشده فرو مى برد. چون چنين شهوت پراكنده و مهار نشده‌ای ارزش‌های بتر را می پوشاند، موجب دائمی شدن گرفتاري‌ها مى شود و در راه حقيقت الهى، مشكلات برطرف نشدنی برای ترك درونى خودجوش اميال ايجاد مى كند. سكس در چهارچوب زناشوبي نسبت به سكس خارج از زندگی زناشوبي به طور كامل فرق دارد. در زندگی زناشوبي سانسکاراهای شهوت بسيار سبکترند و آسان‌تر از بين مى روند. هنگامی که در زندگی زناشوبي، سكس با احساس مسئوليت، مهر و آرمان گرایي روحاني توأم باشد، شرایط پالايش سكس بيشتر فراهم مى شود تا زمانی که سكس با بي بند و باري و فرومایيگي انجام گيرد.

خطرات بی‌بند و باری جنسی

در بی‌بند و باری جنسی، وسوسه برای جستجوی امکانات سکس محض بسیار نیرومند است. تنها با ایجاد حداکثر محدودیت در آزادی عملِ سکسِ محض، مرید می‌تواند به درک واقعی ارزش‌هایی برسد که با دگرگونی تدریجی شهوت به عشق، به دست می‌آیند. اگر ذهن کوشش کند که سکس را از راه گسترش آزادی عمل سکس درک نماید، دستخوش یک گمراهی می‌شود که آن را پایانی نیست، زیرا پایانی برای گسترش دامنه‌ی سکس وجود ندارد. در بی‌بند و باری جنسی، تلقین‌های شهوت لزوماً اولین چیزی است که به ذهن راه می‌یابند و فرد مجبور می‌شود در محدوده‌ی این انحراف نخستین، به مردم واکنش نشان داده و بدین ترتیب راه را بر روی تجربه‌های ژرف‌تر می‌بندد.

بی‌کران‌الهی از راه اداره‌ی هوشمندانه‌ی زندگی زناشویی قابل دستیابی است

حقیقت الهی با جست و خیز بر سطح زندگی و افزایش تماس‌های پوچ و بی معنی به دست نمی‌آید. لازمه‌ی آن، آمادگی ذهن است تا بتواند توانایی‌هایش را بر روی تجربه‌هایی که برگزیده مرکز ساخته و خود را از ویژگی‌های محدود کننده‌ی آنها آزاد سازد. این فرایند تمایز بین ارزش‌های برتر و پست‌تر و رفتن به فراسوی ارزش‌های پست‌تر و جایگزین نمودن آن با ارزش‌های برتر، با تمرکزی بی‌ریا و علاقه‌ی واقعی به زندگی امکان‌پذیر است. هنگامی که ذهن به گمراهی و سرگردانی در میان تجربه‌های مشابه

احتمالی بسیار عادت نمود و بردهی آن شد، ناچار مانع چنین تمرکز بی‌ریا و علاقه‌ی واقعی می‌شود. در زندگی زناشویی دامنه‌ی تجربه‌ای که انسان با شریک زندگی خود دارد به قدری گسترده است که تلقین‌های شهوت لزوماً اولین چیزی نیست که به ذهن راه می‌یابند. از این‌رو برای رهرو فرصت واقعی برای شناخت و خنثی نمودن عوامل محدود کننده در تجربه، به وجود می‌آید. با نابودی تدریجی شهوت و پیشرفت از راه مجموعه‌ای از تجربه‌ها روزافروزن پربارتر که از عشق و فداکاری سرچشمه می‌گیرند، سرانجام او می‌تواند به بی‌کران الهی دست یابد.

تقدیس زندگی زناشویی

زندگی زناشویی یک تعهد روحانی است

بیشتر افراد به طور طبیعی وارد زندگی زناشویی می‌شوند، اما زندگی زناشویی بر اساس روشی که اداره می‌شود یا به شخص کمک می‌کند یا مانع راه او می‌شود. تردیدی نیست که برخی از امکانات عظیم روحانی از راه زندگی زناشویی قابل دستیابی است اما این بستگی به نگرش درست دارد. از دیدگاه روحانی، زندگی زناشویی هنگامی موققیت‌آمیز است که به طور کامل بر اساس دیگاه حقیقت الهی بنا شده باشد. اگر آن صرفا بر پایه‌ی انگیزه‌ی محدود سکسِ محسن بنیان گذاشته شده یا ناشی از ملاحظاتی باشد که معمولاً در شرکت‌های تجاری رایج است، به نتیجه‌ی مطلوب نمی‌رسد. زندگی زناشویی را باید به عنوان یک اقدام روحانی واقعی که هدفش بی بردن به بهترین حالت زندگی است به عهده گرفت. زمانی که دو شریکِ زندگی یک ماجرای روحانی که هدف آن، یافتن امکانات برتر روح است را شروع می‌کنند، در آغاز نباید با محاسبات دقیقِ مقدار و ماهیت نفع فردی، تجربه‌های خود را محدود نمایند.

زندگی زناشویی اساساً با سکس بیرون از زندگی زناشویی تفاوت دارد

زندگی زناشویی تقریباً همیشه از هر دو شریک زندگی در خواستهای زیادی برای سازگاری و تفاهem متقابل دارد و به مشکلات زیادی دامن می‌زند که در ابتدا انتظار آن را نداشتند. اگرچه این امر از جهتی به طور کلی در زندگی حقیقت دارد اما خصوصاً در مورد زندگی زناشویی تبلور می‌یابد. در زندگی زناشویی، دو روح از راههای بسیار با هم پیوند خورده و در نتیجه ایجاب می‌کند که به جای پرداختن به یک مساله‌ی ساده‌ی ناشی از خواسته‌ای مجزا، کل مساله‌ی پیچیده‌ی شخصیت را حل نمایند. دقیقاً به این علت است که زندگی زناشویی با روابط جنسی بیرون از زندگی زناشویی کاملاً تفاوت دارد. سکس بیرون از زندگی زناشویی می‌کوشد تا مساله‌ی سکس را از سایر نیازهای رشد شخصیت جدا نموده و می‌خواهد جداگانه آن را حل نماید. اگرچه چنین راه حلی آسان به نظر می‌آید اما در واقع بسیار سطحی و زیان‌بارتر است، زیرا رهرو را از تلاش برای یافتن یک راه حل واقعی منحرف می‌سازد.

تش م وجود بین اهداف گوناگون در زندگی زناشویی موجب پالایش می‌شود

ارزش‌های نسبی جنبه‌های گوناگون شخصیت محدود، هنگامی به بهترین وجه درک می‌شوند که در هم بافته شده و در زمینه‌ها و نگرش‌های گوناگون پدیدار گردند. اگر آنها به طور نامنظم به صورت رشته‌هایی از هم گسیخته ظاهر شوند، تشخیص بین آنها مشکل می‌شود. در زندگی زناشویی جا برای تجربه‌های گوناگون، بسیار

وجود دارد که موجب می‌شود تمایلات مختلفی که در ذهن نهفته‌اند، شروع به سازمان یافتن بر محور طرح تبلور یافته‌ی زندگی زناشویی نمایند. این سازمان متشكل از اهداف گوناگون، نه تنها زمینه‌ی نامحدودی را برای تشخیص بین ارزش‌های پست‌تر و برتر، فراهم می‌آورد، بلکه به تنش لازم میان آنها نیز دامن می‌زند. این مستلزم یک پالایش هوشمندانه‌ی اثربخش و به کارگرفتن آن هست.

شرایط زندگی زناشویی به تغییرات در زندگی درونی می‌انجامد

زندگی زناشویی را از جهتی می‌توان تشدید بیشتر مشکل‌های انسانی در نظر گرفت و بدین ترتیب، تبدیل به میدانگاهی برای تجمع نیروهای اسارت‌بخش و نیروهای رهایی‌بخش و همچنین عوامل نادانی و نور می‌شود. چون زندگی زناشویی اشخاص معمولی به وسیله‌ی ترکیبی از ملاحظات و انگیزه‌های گوناگون معین می‌شود، بنابراین ناگزیر به مخالفت سازش‌ناپذیری بین خودی برتر و خودی پست‌تر می‌انجامد. چنین مخالفتی برای فرسایش خودی پست‌تر و طلوع خودی الهی حقیقی، ضروری است. زندگی زناشویی نقاط مشترک فراوانی را بین دو روح به وجود می‌آورد به طوری‌که قطع همه‌ی ارتباطات عملاً به مفهوم آشفتگی و از هم گسیختگی تمام رویه‌ی زندگی است. چون این دشواری ناشی از گسیستان از یکدیگر، به سازگاری مجدد درونی دامن زده و به آن می‌انجامد، بنابراین زندگی زناشویی در واقع فرصت پنهانی است برای روح‌ها، تا فهمیدگی حقیقی و دائمی بنا نموده و بتوانند از عهده‌ی پیچیده‌ترین و حساس‌ترین موقعیت‌ها برآیند.

زندگی زناشویی باید با برنامه‌ی الهی هماهنگ باشد

ازش روحانی زندگی زناشویی مستقیماً وابسته به ماهیت عوامل چیره و پررنگی است که مسیر روزانه‌ی آن را تعیین می‌کند. اگر زندگی زناشویی بر اساس ملاحظات سطحی بنا شده باشد، رو به زوال رفته و تبدیل به شرکتی خودخواهانه می‌شود که بر علیه دنیا برمی‌خیزد؛ اما اگر الهام گرفته از آرمان‌گرایی بزرگ باشد، ارتقا یافته و به یک دوستی تبدیل می‌شود که نه تنها مستلزم فداکاری‌های عظیم‌تر و فزاینده‌ای نسبت به یکدیگر است و به آنها دامن می‌زند، بلکه در واقع واسطه‌ای می‌گردد تا دو روح بتوانند عشق و خدمت مشترک خود را به واسطه‌ی آن زندگی به جامعه‌ی بشریت پیشکش کنند. هنگامی که زندگی زناشویی بدین گونه در راستای تکامل فرد، با برنامه‌ی الهی همسو شد، برای فرزندان که ثمره‌ی ازدواج هستند نیکبختی محض در بر دارد، زیرا آنها از آغاز زندگی خاکی، از این مزیت برخوردار می‌گردند که جذب فضای روحانی شوند.

زندگی زناشویی به وسیله‌ی فرزندان، پاک و پر بار می‌شود

اگرچه کودکان بدین گونه از زندگی زناشویی والدین خود بهره‌مند می‌شوند، اما زندگی زناشویی پدر و مادر نیز به نوبه‌ی خود با حضور فرزندان پر بار می‌گردد. فرزندان فرصت ابراز و پرورش عشق واقعی خودجوش را برای پدر و مادر فراهم می‌آورند که در آن فداکاری، آسان و لذت‌بخش می‌شود و بچه‌ها نیز نقش بسیار مهمی در زندگی پدر و مادر بازی می‌کنند. بنابراین می‌توان چنین برداشت نمود که وقتی فرزندان در زندگی زناشویی پا می‌گیرند، پدر و مادر

باید از ته دل پذیرای آنها باشند.

روش نادرست جنبش کنترل تنظیم خانواده

با توجه به خواستهایی که فرزندان در زندگی زناشویی دارند، جنبش تنظیم خانواده‌ی کنونی، نیاز به توجه دقیق و بررسی منتقادانه دارد. این موضوع باید از دیدگاه یک شخص خاص یا منافع محدود بررسی شود، بلکه می‌باید از دیدگاه رفاه‌نهایی فرد و جامعه مورد بررسی قرار گیرد. عقیده‌ی صحیح در این مورد مانند سایر موارد، باید نهایتاً بر اساس ملاحظات روحانی باشد. نگرشی که بیشتر مردم درباره‌ی روش‌های کنترل زاد و ولد دارند متغیر و سردرگم است، زیرا ترکیب غیرعادی از عوامل خوب و بد را در بر می‌گیرد. با توجه به اینکه کنترل زاد و ولد در تامین تنظیم جمعیت هدفی درستی است اما در گزینش روش، به طور اسفناکی نافرجام است. تردیدی نیست که تنظیم تعداد فرزندان، بارها به دلایل شخصی و اجتماعی لازم است. زاد و ولد مهار نشده، ستیز برای زیستن را شدت بخشیده و می‌تواند منجر به روند اجتماعی شود که رقابت بی‌رحمانه را اجتناب‌ناپذیر سازد. زاد و ولد مهار نشده، جدا از مسئولیتی که بر دوش والدین می‌گذارد، می‌تواند به طور غیر مستقیم نیز به جنایت، جنگ و فقر دامن زده و به ترویج آنها کمک نماید، زیرا ممکن است والدین نتوانند بخوبی از عهده‌ی فرزندان برآیند. اگرچه ملاحظات انسانی و منطقی خواستار تنظیم تعداد فرزندان است و آن را توجیه می‌کند اما استفاده از روش‌های فیزیکی برای تامین این منظور اساساً قابل دفاع و توجیه نیست.

روش‌های فیزیکی انگیزه‌ی کنترل ذهن را از بین می‌برند

روش‌های فیزیکی مخصوص که پشتبنانان کنترل زاد و ولد از آن دفاع می‌کنند از دیدگاه روحانی بسیار قابل اعتراض است. اگرچه از استفاده‌ی روش فیزیکی برای کنترل زاد و ولد بر اساس ملاحظات بشروعه استانه دفاع می‌شود اما توده‌ی مردم از آنها بیشتر برای مقاصد خودخواهانه و پرهیز از مسئولیت به دنیا آوردن و بزرگ کردن فرزندان استفاده می‌کنند. چون با استفاده از این روش‌ها می‌توان از پیامدهای فیزیکی ناشی از تسلیم شهوت شدن به طور موفقیت‌آمیزی پرهیز نمود، از این‌رو آنها بی‌بیدار نشده و ارزش‌های برتر را نیافرته‌اند، مشوقی برای اعتدال در اراضی شهوت ندارند. بدین ترتیب آنها قربانی شهوت‌رانی بیش از اندازه می‌شوند و با نادیده گرفتن کنترل ذهنی، موجب تباہی فیزیکی، اخلاقی و روحانی خود شده و برده‌ی شهوت حیوانی می‌گردند.

کنترل ذهن برای ارتقا از شهوت به آرامش ضروری است

استفاده‌ی آسان از روش‌های فیزیکی جنبه‌ی روحانی مساله را پوشانیده و نمی‌تواند به بیداری انسان در راستای آزادی و شان و مقام واقعی خود به عنوان یک وجود روحانی کمک نماید. نداشتن خودداری مهار نشده و از روی بی‌فکری، ناچار به واکنش و اسارت روحانی منتهی شود. تکیه بر روش‌های فیزیکی برای تنظیم تعداد فرزندان به شدت زیان‌بار است، به ویژه برای رهروان روحانی و هم‌چنین برای همه‌ی انسان‌ها (زیرا که همه بالقوه رهروان روحانی هستند). برای رسیدن به چنین کنترلی، فرد باید به هیچ چیز جز مهار

ذهن، تکیه نکند. کنترل ذهن که موجب کنترل زاد و ولد می‌شوند اهداف بشر دوستانه را تامین نموده و از فاجعه‌ی روحانی که پیامد استفاده‌ی روش‌های فیزیکی است نیز به دور می‌ماند. کنترل ذهن نه تنها برای تنظیم تعداد فرزندان مفید است، بلکه برای بازگرداندن رفاه روحانی و شان الهی انسانی نیز ضروری است. تنها با به کار بودن کنترل هوشمندانه‌ی ذهن، انسان می‌تواند از شهوت به آرامش، از اسرارت به آزادی و از حیوانیت به پاکی ارتقا یابد. در ذهن اشخاص با فکر، جنبه‌ی روحانی مساله که بسیار نادیده گرفته شده، می‌باید اهمیتی که سزاوار آن است را دوباره به دست آورد.

مسئولیت مشترک پدر و مادر

از آنجایی که زن می‌باید مسئولیت و مشکلات به دنیا آوردن و بزرگ کردن فرزندان را به عهده بگیرد، بنابراین ممکن است به نظر برسد که به خاطر هر نوع شکست احتمالی در کنترل ذهن، بیشتر از مرد تحت تاثیر قرار می‌گیرد اما در واقع این به مفهوم بی‌عدالتی واقعی نسبت به زن‌ها نیست. اگرچه درست است که زن می‌باید مسئولیت و مشکلات به دنیا آوردن و بزرگ کردن فرزندان را به عهده بگیرد اما متقابلاً از لذت غذا دادن و نوازش آنها که جبران سختی‌ها است نیز برخوردار می‌باشد. بنابراین لذت مادر بودن بسیار بیشتر از لذت پدر بودن است. افزون بر این، مرد نیز باید با روبرو شدن به مسئولیت اقتصادی و تحصیلی فرزندان، آن را به دوش بگیرد. در ازدواجی که به درستی تنظیم شده، لزومی ندارد که بی‌عدالتی در تقسیم مسئولیت بین زن و مرد وجود داشته باشد. اگر هر دو، واقعاً از مسئولیت متقابل خود آگاه باشند، بی‌ملاحظگی جای

خود را به کوششی فعال توام با همکاری برای دستیابی به کنترل کامل ذهن می‌دهد و در صورت شکست در کنترل ذهن، آنها مسئولیت مشترک خود را با گشاده‌رویی و از روی میل انجام می‌دهند.

به فرزندان باید خوش‌آمد گفت

اگر شخصی آمادگی پذیرفتن مسئولیت فرزندان را نداشته باشد، تنها یک راه برایش باقی می‌ماند. او می‌باید مجرد بماند و شدیداً کنترل ذهنی را به کار گیرد، زیرا اگرچه رسیدن به چنین کنترل ذهنی بسیار مشکل است اما غیر ممکن نیست. از دیدگاه روحانی محض، تجرد کامل بهترین گزینش است. اما از آنجایی که بسیار مشکل می‌باشد، عده‌ی معدودی توانایی انجام آن را دارند. برای آنها بایی که نمی‌توانند کنترل ذهنی را به کار گیرند، بهترین گزینش ازدواج است تا اینکه قربانی سکس خارج از زندگی زناشویی بشوند. در زندگی زناشویی، انسان می‌تواند بیاموزد که شهوت حیوانی را کنترل نماید. این مطمئناً فرایندی تدریجی است و در صورت شکست در به کار گرفتن کنترل ذهنی، زن و شوهر باید اجازه دهند که طبیعت، مسیر خود را بپیماید و با روش‌های مصنوعی در آن مداخله نکنند. آنها می‌باید با روی باز از پیامدهای آن استقبال کرده و آماده باشند تا مسئولیت بزرگ کردن فرزندان را به عهده گیرند.

نیروی ذهن با تکیه بر روش‌های فیزیکی کاهش می‌باید

از دیدگاه روحانی، کنترل زاد و ولد باید اساساً از راه کنترل ذهن انجام گیرد و نه از هیچ راه دیگر. روش‌های فیزیکی در هیچ شرایطی قابل توصیه نیستند، هرچند که شخص بخواهد از آنها صرفاً به عنوان کمک ثانوی و موقتی استفاده نماید و قصد او نادیده گرفتن اندیشه‌ی

پرورش کنترل ذهن نبایشد. فرد حتا اگر به طور جدی خواهان کنترل ذهنی واقعی باشد، هنگام استفاده از روش‌های فیزیکی هرگز قادر به دستیابی به آن نمی‌شود. برعکس، او به استفاده از روش‌های فیزیکی معتاد شده و حتا شروع به توجیه آنها می‌نماید. برای اینکه روش‌های فیزیکی را به طور روشن‌تری بازهم توضیح دهیم، باید گفت آنچه که روی می‌دهد این است که فرد هنگام استفاده از روش‌های فیزیکی، فکر می‌کند از آنها صرفا به عنوان گام‌های اولیه در راستای به دست آوردن کنترل کامل ذهن استفاده می‌کند اما در واقع به استفاده از آنها معتاد شده و بردهی آن عادت می‌گردد. اگرچه ممکن است او برای مدتی (همراه با استفاده از روش‌های فیزیکی) در این گمراهی که تلاش به پرورش کنترل ذهن دارد باقی بماند اما به راستی در حال از دست دادن تدریجی کنترل ذهن است. به طور خلاصه، نیروی ذهن لزوماً با تکیه بر روش‌های فیزیکی کاهش می‌یابد. بنابراین استفاده از روش‌های فیزیکی برای پرورش کنترل نفس، زیان‌آور و برای پیشرفت روحانی، مسلماً مصیبت‌بار است. از این‌رو استفاده از آنها حتا با بهترین انگیزه‌ها هرگز مناسب و شایسته نیست.

پیشرفت روحانی در زندگی زناشویی

در آغاز زندگی زناشویی، زن و شوهر به وسیله‌ی شهوت و هم‌چنین عشق به سوی هم جذب می‌شوند اما با همکاری آگاهانه و تعمدی می‌توانند رفته رفته از عنصر شهوت کاسته و به عنصر عشق بیفرایند. شهوت توسط این فرایند پالایش، سرانجام جای خود را به

عشقی ژرف می‌دهد و دو شریک با سهیم شدن به طور متقابل در خوشی‌ها و غم‌ها، پیشرفت کرده و از یک پیروزی روحانی به پیروزی دیگر و از یک عشق عمیق به عشق عمیق‌تر همیشگی می‌رسند تا سرانجام عشق توأم با حسادت و انحصارگرایی دوران اولیه جای خود را به عشقی فداکارانه و فraigیر دهد. در واقع فرد با روش اداره‌ی هوشمندانه‌ی زندگی زناشویی می‌تواند به قدری در راه روحانی الهی پیشرفت نماید که تنها یک نظر از سوی مرشد کامل کافی است تا او را به حریم پاک و مقدس زندگی جاویدان بالا ببرد.

عشق

عشق عالم را فرا گرفته

زندگی و عشق از هم جدا نشدنی هستند. هر جا که هستی است، عشق نیز وجود دارد. حتا ابتدایی‌ترین آگاهی نیز همیشه می‌کوشد تا محدودیت‌هایش را درهم شکسته و نوعی یگانگی با شکل‌های دیگر را تجربه کند. اگرچه هر شکلی، از سایر شکل‌ها جدا است اما در حقیقت همه‌ی آنها شکل‌هایی از یک یگانگی هستی هستند. احساس نهفته‌ای که برای این حقیقتِ درونی پنهان وجود دارد، حتا در عالم مجاز نیز به طور غیرمستقیم توسط جاذبه‌ای که یک شکل برای شکل دیگری دارد خود را نشان می‌دهد.

حکم‌فرمایی عشق در طبیعت بی‌جان

قانون جاذبه که تمامی سیارات و ستاره‌ها از آن پیروی می‌کنند به شیوه‌ی خود، بازتاب کم‌سویی از عشق می‌باشد که همه عالم را فراگرفته است. حتا نیروهای دافعه نیز در حقیقت بیانی از عشق هستند، زیرا علت اینکه اجسام یکدیگر را دفع می‌کنند این است که با نیروی بیشتر به برخی اجسام دیگر جذب می‌شوند. نیروی دافعه،

نتیجه‌ی منفی جاذبه‌ی مثبت است. نیروهای چسبندگی و پیوستگی که در ساختار ماده حکم‌فرما هستند، بیان مثبت عشق است. مثال قابل توجه از عشق در این سطح، نیروی جاذبه است که آهنربا بر آهن وارد می‌سازد. این شکل‌های گوناگون عشق، همگی از پایین ترین نوع هستند، زیرا الزاما به واسطه‌ی ابتدایی ترین آگاهی که در آنها پدیدرا می‌شود مشروط می‌گردند.

عشق در سلسله‌ی حیوانات

در دنیای حیوانات، عشق آشکارتر شده و به صورت میل غریزی آگاهانه که متوجه اجسامِ واقع در محیط است خود را نشان می‌دهد. این عشق، غریزی است و از راه تصاحب اشیای مناسب و برآوردن امیال مختلف، خود را نمایان می‌سازد. هنگامی که یک ببر مشغول دریدن آهوی است به مفهوم واقعی عاشق آهو می‌باشد. جاذبه‌ی سکس، نوعی دیگر از عشق در این سطح است. ابرازهای عشق در این مرحله، همگی یک زمینه مشترک دارند یعنی همه‌ی آنها در پی برآوردن برخی امیال غریزی بدنی یا خواسته‌ها از راه موضوع عشق هستند.

عشق انسانی باید با عقل سازگاری یابد

عشق انسانی بسیار برتر از چنین شکل‌هایی از عشق است که در سطح پایین‌تر قرار دارند، زیرا انسان‌ها دارای نوعی آگاهی مجازی هستند که به پیشرفت کامل رسیده است. اگرچه عشق انسانی در امتداد شکل‌های پایین‌تر عشق است که مادون انسانی است اما از جهتی با آنها تفاوت دارد، چون از این به بعد کارکرد آن می‌باید گام

به گام در کنار عامل جدیدی که عقل است ادامه یابد. گاهی عشق انسان، خود را به صورت نیرویی مجزا از عقل ابراز داشته و به موازات آن حرکت می‌کند. گاهی به صورت نیرویی که با عقل درآمیخته شده خود را ابراز نموده و در کشمکش با آن قرار می‌گیرد و سرانجام خود را به عنوان جزء تشکیل دهنده‌ی کلیتی هماهنگ ابراز می‌دارد که در آن عشق و عقل متوازن و ترکیب شده و یک واحد کامل را تشکیل می‌دهند.

سه ترکیب از عشق و عقل

بدین ترتیب عشق انسانی در سه ترکیب مختلف با عقل می‌تواند وجود داشته باشد. در نوع اول دایره‌ی فکر و عشق تا حد امکان از یکدیگر جدا هستند، یعنی دایره‌ی عشق عملاً خارج از دسترس عملکرد عقل قرار دارد و دسترسی عشق به موضوعات اندیشه، بسیار اندک بوده یا اصلاً به آن دسترسی پیدا نمی‌کند. البته، جدایی کامل بین این دو جنبه‌ی روح هرگز امکان‌پذیر نیست اما زمانی که کارکرد عشق و عقل به طور متناوب انجام بگیرد (برتری آها در نوسان باشد) عشقی خواهیم داشت که به وسیله‌ی عقل روش نشده و یا عقلی خواهیم داشت که توسط عشق درخشنان نشده است. در نوع دوم، عشق و عقل هر دو همزمان باهم کار می‌کنند، اما بـ یکدیگر هماهنگی ندارند. اگرچه این کشاکش ایجاد آشتفتگی می‌کند اما این خود، مرحله‌ای لازم در رشد و تکامل حالت برتر است که در آن ترکیب واقعی عشق و عقل وجود دارد. در نوع سوم عشق، این ترکیب واقعی عشق و عقل تحقق یافته و در نتیجه عشق و عقل هردو

آنچنان به طور کامل دستخوش تغییر و دگرگونی می‌شوند که موجب پیدایش سطح جدیدی از آگاهی می‌شوند. این آگاهی در مقایسه با آگاهی معمولی و انسانی را می‌باید آگاهی برتر نامید.

تنوع کیفی عشق

عشق انسانی در قالب نفس - آگاهی پدیدار می‌گردد که دارای امیال بی‌شماری است. عشق به وسیله‌ی این عوامل، از راههای گوناگون رنگ‌های مختلفی به خود می‌گیرد. همان‌طور که در یک دستگاه «شهر فرنگ» در اثر ترکیب عوامل ساده‌تر، طرح‌های متعدد و در حال تغییر را می‌بینیم، در گستره‌ی عشق نیز تقریباً تنوع‌های کیفی بی‌حدی را می‌باییم که در اثر ترکیبات جدید عوامل روانی به وجود آمده‌اند، یا درست همان‌طور که تنوع رنگ‌ها در گلهای مختلف بی‌نهایت است، همان‌طور نیز تفاوت‌های گوناگون و ظریفی در عشق‌های انسانی یافت می‌شود.

شکل‌های پایین‌تر عشق

عشق انسانی توسط عوامل مسدود کننده‌ای مانند شیفتگی، شهوت، حرص، خشم و حسادت دربرگرفته شده است. از جهتی حتاً این عوامل مسدود‌کننده، یا شکل‌های پایین‌تر عشق هستند و یا نتیجه‌های جانبی اجتناب‌ناپذیر این عشق‌های پایین‌تر می‌باشند. شیفتگی، شهوت و حرص را می‌توان شکل‌های منحرف و پایین‌تر عشق در نظر گرفت. شخص در شیفتگی، گرفتارِ عشق یک موضوع شهوانی می‌گردد؛ در شهوت، او میل به احساس‌های نسبت به آن موضوع را پرورش می‌دهد و در حرص، آرزوی به دست آوردن آن را

دارد. از این سه شکل پایین‌تر عشق، حرص گرایش دارد تا از موضوع اصلی نیز فراتر رفته و روش به دست آوردن آن را فراهم نماید. بنابراین مردم برای به دست آوردن پول یا مقام یا قدرت حريص می‌شوند تا با استفاده از آنها به اشیا مختلفی که آرزویش را دارند، برسند. خشم و حسادت هنگامی به وجود می‌آیند که شکل‌های پایین‌تر عشق بی‌نتیجه بمانند و یا اینکه به نتیجه رسیدن آنها به خطر افتاد.

شکل‌های پایین‌تر عشق دشمن عشق برتر هستند

این شکل‌های پایین‌تر عشق، مانع آزاد شدن عشق پاک می‌شوند. جریان عشق هرگز نمی‌تواند پاک و پیوسته شود مگر اینکه از بند این شکل‌های پایین‌تر عشق که باعث انحراف و محدودیت می‌شوند رهایی یابد. بنابراین شکل‌های پایین‌تر عشق، دشمن عشق برتر هستند. اگر آگاهی در جریان شکل‌های پایین‌تر عشق گرفتار گردد، قادر نخواهد بود که خود را از دامهای خود- ساخته، رهایی بخشد و بیرون آمدن از آنها و پیشرفت بیشتر را دشوار می‌یابد. بدین ترتیب شکل‌های پایین‌تر عشق، به مداخله در رشد شکل برتر عشق ادامه داده و از این‌رو برای آشکار شدن بی‌قید و شرط شکل برتر عشق، باید شکل‌های پایین‌تر عشق ترک شوند.

عشق و شیفتگی

آشکار شدن عشق برتر از درون لاک عشق پایین‌تر، با تمایز دائمی بین این دو عشق از یکدیگر امکان‌پذیر است. بنابراین عشق باید به دقت از عوامل مسدود‌کننده‌ای چون شیفتگی، شهوت، حرص

و خشم تمیز داده شود. در شیفتگی، شخص به خاطر جادوی جاذبه‌ای که ایجاد شده به یک قربانی فرمانبردار و تسلیم برای هدف تبدیل می‌شود. اما در عشق، درک فعال از ارزشی ذاتی عشق وجود دارد.

عشق و شهوت

عشق با شهوت نیز تفاوت دارد. در شهوت تکیه بر موضوع احساس‌ها است و در نتیجه، فرمانبرداری روحانی روح را به دنبال دارد اما عشق، روح را در رابطه‌ی مستقیم و همپایه با حقیقتی که در پشت جسم است قرار می‌دهد. بنابراین شهوت به صورت سنگین و عشق به صورت سبک تجربه می‌شود. در شهوت، زندگی تنگ می‌شود اما در عشق، گسترش در هستی وجود دارد. دوست داشتن یک فرد به منزله‌ی افزودن زندگی او به زندگی خود شماست. انگار که زندگی شما افزایش یافته و واقعاً در دو مرکز زندگی می‌کنید. اگر شما تمام عالم را دوست بدارید، آنگاه نیابتی در تمامی عالم زندگی می‌کنید. اما در شهوت، زندگی فروکش می‌کند و یک احساس کلی از وابستگی نامیدانه به یک شکل به وجود می‌آید که به عنوان «دیگری» در نظر گرفته می‌شود. بنابراین در شهوت، تشدید جدایی و رنج وجود دارد اما در عشق، احساس یگانگی و شادی وجود دارد. شهوت، عیاشی است اما عشق، تفریحی سالم است. شهوت، میل به احساس‌ها است اما عشق بیان روح است. شهوت در جست و جوی کامیابی است اما عشق کامیابی را تجربه می‌کند. در شهوت برانگیختگی جنسی است اما در عشق، آرامش وجود دارد.

عشق و حرص

عشق با حرص نیز متفاوت است. حرص، انحصارگری در تمامی شکل‌های خشن و ظریف آن است و می‌خواهد چیزهای خاکی، افراد و هم‌چنین چیزهای خیالی و غیر قابل لمسی چون شهرت و قدرت را به خود اختصاص بدهد. در عشق مساله‌ی پیوستِ یک شخص دیگر به هستی شما مطرح نیست و جریان آزاد و خلاقِ عشق و بخشش وجود دارد که بدون هیچ گونه چشمداشتی برای خود، به هستی روانی معشوق، جان می‌بخشد و آن را دوباره پربار می‌سازد. از اینرو این تناقض به وجود می‌آید، حرص که می‌کوشد شی دیگری را به خود اختصاص دهد در واقع به نتیجه‌ی معکوس دست می‌یابد و خود زیر فرمان و سرپرستی آن قرار می‌گیرد و عشق که مقصودش فدا کردن خود به خاطر هدف است در واقع به پیوستن روحانی معشوق با هستی عاشق می‌انجامد. در حرص، خودی محدود می‌خواهد موضوع را تصاحب کند اما خود، توسط آن موضوع تصاحب می‌شود. در عشق، خودی محدود بدون هیچ گونه قید و شرطی خود را به معشوق تقدیم می‌کند اما با این عمل، درمی‌یابد که معشوق را در هستی خود، تجربه می‌کند

عشق پاک توسط لطف الهی بیدار می‌شود

شیفتگی، شهوت و حرص یک بیماری روحانی را تشکیل می‌دهند که بارها به واسطه‌ی عالیم تشدید‌کننده‌ی خشم و حسادت، مهلك‌تر می‌شود. در تضاد متقابل، عشقِ پاک شکوفایی کمال روحانی است. عشق انسانی به قدری در کمند این شرایط محدود‌کننده قرار گرفته است که پدیدار شدن عشقِ پاک از درون،

غیر ممکن می‌گردد. بنابراین هنگامی که چنین عشق پاکی در مرید بیدار می‌گردد، آن همیشه یک هدیه از سوی مرشد است. بیدار شدن عشق پاک در قلب مرید واکنشی به باریدن لطف مرشد کامل است. هنگامی که عشق پاک به صورت هدیه‌ای از جانب مرشد کامل دریافت می‌گردد، در آگاهی مرید همچون بذری در خاک مساعد جای می‌گیرد و به مرور زمان رشد کرده، تبدیل به نهال و سپس به درختی تنومند مبدل می‌گردد.

آمادگی روحانی برای دریافت لطف الهی

به هر حال فرود لطف مرشد کامل مشروط به آمادگی روحانی اولیه‌ی مرید است. این آمادگی روحانی اولیه برای دریافت لطف الهی تا زمانی که مرید برخی از صفات الهی را در ساختار روانی خود پرورش نداده، به هیچ وجه کامل نیست. هنگامی که فرد از غیبت پرهیز نماید و بیشتر به نکات خوب دیگران بیندیشد تا نکات بد آنها و هنگامی که برداری عظیمی از خود نشان دهد و آرزوی خوبی دیگران را داشته باشد، حتا اگر به ضرر خودش تمام شود، آنگاه آماده‌ی دریافت لطف مرشد کامل می‌شود. یکی از بزرگترین موانع بر سر راه آمادگی روحانی مرید، نگرانی است. هنگامی که با کوشش عظیم، مانع نگرانی از میان برداشته شود، راه برای پرورش صفات الهی که لازمه‌ی آمادگی روحانی مرید است هموار می‌گردد. به محض آماده بودن مرید، باران لطف مرشد کامل برا او می‌بارد، زیرا مرشد کامل که اقیانوس عشق الهی است همواره مراقب روحی می‌باشد که لطفش در او ثمر بخش شود.

عشق پاک بسیار کمیاب است

آن نوع عشق که به وسیله‌ی فیض مرشد کامل بیدار می‌شود، سعادتی بسیار کمیاب است. مادری که حاضر است همه چیز را فدا کند و به خاطر فرزندش بمیرد و شهیدی که زندگی خود را به خاطر می‌بیند از دست می‌دهد، در واقع بسیار شریف هستند اما آنها لزوماً این عشق پاک که برخاسته از لطف مرشد کامل است را نچشیده‌اند. حتاً مرتاض‌های بزرگ با ریشه‌ای بلند که در کوه‌ها و غارها نشسته و به طور کامل در جذبه‌ی عمیق فرو رفته‌اند نیز لزوماً این عشق گرانبهای را ندارند.

عشق پاک بهترین انضباط

عشق پاک که با لطف مرشد کامل بیدار می‌شود بسیار ارزشمندتر از هر محرك دیگری است که مرید می‌تواند از آنها استفاده کند. چنین عشقی نه تنها مزیت تمامی انضباط‌ها را در خود ترکیب می‌کند، بلکه از تمامی آنها در تاثیرگذاری بر هدایت مرید به سوی هدفش، برتری دارد. هنگامی که این عشق بیدار شد، مرید فقط یک آرزو دارد و آن یگانگی با محبوب الهی است. این کنار کشیدنِ آگاهی از تمامی آرزوهای دیگر، منجر به پاکی بی‌کران می‌شود؛ بنابراین هیچ چیز بهتر از این عشق نمی‌تواند مرید را به طور کامل پاک کند. مرید همیشه حاضر است تا همه چیز را به محبوب الهی پیشکش کند و هیچ فدایکاری برایش بسیار مشکل نیست. همه‌ی افکار او از خودی محدود روی برمی‌گردانند و به طور انحصاری بر محبوب الهی تمکن می‌یابند. با سوزان ترشدن این عشق

روزافزون، سرانجام رهرو زنجیرهای اسارت خودی محدود را شکسته و با محبوب الهی یکی می‌گردد. این کمالِ عشق است و هنگامی که عشق این چنین به ثمر بنشیند، الهی می‌گردد.

عشق الهی برتر از عشق انسانی است

عشق الهی از لحاظ کیفیت با عشق انسانی تفاوت دارد. عشق انسانی، دوست داشتن همگان در یکتای الهی است در حالی که عشق الهی، دوست داشتن یکتایی الهی در همگان است. عشق انسانی موجب گره و پیچیدگی‌های بی‌شمار می‌شود در عشق الهی جنبه‌های الهی به یگانگی و آزادی منتهی می‌شود. در عشق الهی جنبه‌های شخصی و غیرشخصی به طور مساوی توازن دارند اما در عشق انسانی این دو جنبه به طور متناوب بر یکدیگر برتری می‌یابند. وقتی ملاحظات شخصی در عشق انسانی حکم‌فرما باشد، به طور مطلق موجب نادیده گرفتن ارزش ذاتی شکل‌های دیگر می‌شود. هنگامی که عشق از روی انجام وظیفه باشد، حالت غیر شخصی عشق، حاکم است و شخص را بارها خشک، سرد و مکانیکی می‌سازد. احساس وظیفه در شخص، منجر به قید و بندهای ظاهری در رفتار می‌شود اما در عشق الهی آزادی بی‌قید و شرط و خود جوشی بی‌حد وجود دارد. عشق انسانی در جنبه‌های شخصی و غیر شخصی، محدود است اما عشق الهی با ترکیب جنبه‌های شخصی و غیر شخصی در بیان و هستی، بی‌نهایت است.

در عشق الهی عاشق با محبوب الهی یکی شده است

حتا بالاترین نوع عشق انسانی پیرو محدودیتِ ماهیت فرد است و تا آسمان هفتم ایستادگی می کند. عشق الهی پس از محو شدن ذهن انفرادی بیدار می شود و از کمند ماهیت فرد آزاد است. در عشق انسانی دوگانگی بین عاشق و معشوق پایداری می کند اما در عشق الهی عاشق و محبوب الهی یکی می شوند. در این مرحله، رهرو به بیرون از قلمرو دوگانگی گام نهاده و با خداوند یکی می شود، زیرا خداوند همان عشق الهی است. هنگامی که عاشق و محبوب الهی یکی شدند، آن پایان و آغاز است.

عالم به خاطر عشق به وجود آمده

به خاطر عشق است که تمام عالم به وجود آمده و به خاطر عشق است که ادامه دارد. خداوند به قلمرو خیال فرود می آید، زیرا دوگانگی ظاهری بین معشوق الهی و عاشق، کمک می کند تا سرانجام خداوند از ربانیت خود، آگاهانه مسرور گردد. رشد عشق با تنش دوگانگی، مشروط و پرورانده می شود. خداوند باید از جدایی و تمایز ظاهری در قالب روح های بی شمار رنج ببرد تا به بازی عشق ادامه دهد. آنها همه شکل های خود او هستند و در رابطه با آنها همزمان نقش عاشق و معشوق الهی را ایفا می کند. او به صورت معشوق الهی، بی حد مورد قدردانی آنها واقع می شود و به صورت عاشق الهی، ناجی حقیقی و نهایی آنهاست تا آنها را به سوی خود باز گرداند. بنابراین اگرچه کل عالم دوگانگی تنها خیالی بیش نیست اما این خیال به خاطر هدفی مهم به وجود آمده است.

پویایی عشق

عشق، بازتاب یگانگی خداوند در عالم دوگانگی است و تمام اهمیت آفرینش از آن سرچشمه می‌گیرد. اگر عشق از دایره زندگی بیرون نگاه داشته شود، تمامی روح‌ها در دنیا نسبت به یکدیگر وجود خارجی کامل پیدا می‌کنند و تنها روابط و تماس‌های ممکن در یک چنین دنیای بی‌عشقی، صرفاً سطحی و مکانیکی است. به خاطر عشق است که تماس‌ها و روابط بین روح‌ها حائز اهمیت می‌شوند. این عشق است که معنا و ارزش به تمامی رویدادهای عالم دوگانگی می‌بخشد. اما در حالی که عشق به عالم دوگانگی معنا می‌بخشد، همزمان نیز چالشی همیشگی برای عالم دوگانگی است. به همان اندازه که عشق نیرو می‌گیرد به بیقراری آفریننده و خلاق نیز دامن می‌زند و نیروی محرک اصلی یک پویایی روحانی می‌شود که سرانجام موفق به بازگرداندن آگاهی به حالت نخستین یگانگی هستی می‌شود.

بی‌کرانی حقیقت الهی

سرچشم‌هی خط‌درازشیابی روحانی

بیشتر افراد گمان می‌کنند هر چیزی که از اهمیت روحانی برخوردار است می‌باید لزوماً از نقطه نظر دنیوی بسیار بزرگ باشد. بنابراین آنها کردار یا عملی را روحانی می‌انگارند که نتیجه‌های فراوانی در بر داشته یا بر بخش گستره‌های از زندگی تاثیرگذار باشد. آنها ارزش یک عمل را همیشه به واسطه‌ی بزرگی پیامدهای آن می‌سنجند. معمولاً انسان به اندازه‌های غرق اشیای عالم خاکی است که ابعاد، اندازه‌ها و کمیت‌های عالم خاکی به طور ناخودآگاه و بسیار خزندۀ در برآوردهای او از ارزش‌های روحانی اثر می‌گذارند و موجب خط‌درازشیابی‌های او می‌شوند.

بی‌نهایت ریاضی

تمام این سردرگمی‌ها به خاطر این واقعیت است که ذهن انسان حتاً هنگام پرداختن به برآوردهایی که ماهیت روحانی دارند، بارها زیر نفوذ مفاهیم ریاضی قرار دارد. اما آنچه که از نقطه نظر روحانی بزرگ است با آنچه که از لحاظ ریاضی بزرگ می‌باشد در نوع، تفاوت دارد. بی‌نهایت، به مفهوم ریاضی با فرض نمودن مجموعه‌ای از

واحدهای بی‌شمار که هر کدام از ارزش یا اهمیت یکسانی برخوردار هستند، شکل می‌گیرد. در واقع چنین بی‌نهایتی که مفهوم ریاضی دارد، حتا در تصور نیز دست نیافتنی است، زیرا برای هر عدد فرضی، می‌توان عدد بزرگتری را تصور نمود. اگر برای هر واحد، وجودی انحصاری، مجزا و یا اهمیت قائل شویم، آن مجازی می‌شود. بنابراین بی‌نهایت، به مفهوم ریاضی در واقع نتیجه‌ی تصوراتی است که با فرضیات مجازی فعل شده‌اند.

بی‌نهایت روحانی

بی‌نهایت روحانی نتیجه‌ی جمع زدن‌های تخیلی از چیزهای مجازی نیست. آن خودِ حقیقت الهی است که با توقف تخیلات مجازی درک می‌گردد. بی‌کرانی حقیقت الهی با جمع‌زنن، افزایش و با تفرقیق، کاهش نمی‌یابد. در واقع نمی‌توان چیزی به آن افزود و نمی‌توان چیزی از آن کاست، زیرا همه چیز را در بر می‌گیرد و جایی برای هیچ چیز دیگر، کوچک یا بزرگ باقی نمی‌گذارد. آن خیر قابل قیاس، بخش ناشدنی و کامل است.

بی‌کرانی حقیقت الهی زیر تاثیر دگرگونی‌های کائنات قرار نمی‌گیرد. هر آنچه که در کائنات رخ می‌دهد، پدیداری و از دیدگاه حقیقت الهی ارزش آن صفر است. برای نمونه، زلزله از دیدگاه مردم دنیوی چون به ویرانی شدید زندگی و اموال را در بر دارد، بنابراین فاجعه‌ای ترسناک و مصیبت‌آمیز به نظر می‌رسد. اما حتا چنین فاجعه‌ای هم نمی‌تواند بر حقیقت بی‌کران که در قلب حقیقت الهی جای دارد اثرگذار باشد. در واقع بی‌کرانی روحانی حقیقت، حتا با از بین رفتن کل عالم نیز دچار محدودیت نمی‌شود. بنابراین سنجیدن آن

بر حسب آنچه که از دیدگاه معیارهای دنیوی، بزرگ در نظر گرفته می‌شود، امری بیهوده است.

حقیقت الهی هدفی برای آینده نیست

تخیلی که اکثر رهروان کنار گذاشتن آن را مشکل می‌یابند، این باور است که حقیقت بی‌کران الهی، هدفی است که در آینده‌ی دور می‌باید به آن دست یافت و تمامی زندگی فقط وسیله‌ای برای رسیدن به آن دستاورد است. اگر حقیقت الهی تنها محدود به آینده باشد و نه گذشته و حال، آنگاه نمی‌تواند بی‌نهایت باشد و بی‌درنگ به عنوان رویدادی که از زمان سرچشممه می‌گیرد، محدود می‌شود. هر آنچه که زندگی هست و دارد، اگر آن را صرفاً وسیله‌ای برای رسیدن به رویدادی دور دست در نظر بگیریم، فوراً از اهمیت ارزش ذاتی اش محروم گشته و مسلمان چنین دیدگاهی مجازی است.

زمان حال جاویدان

مقصود از زندگی این نیست که در زمانی دور دست با مفهوم روحانی زیبا و با شکوه گردد، بلکه در هر لحظه این چنین است، مشروط به اینکه ذهن از زیر بار تخیلات رهایی یابد. تنها از راه ذهنیتی پاک و آرام می‌توان به ذاتِ واقعی بی‌کران روحانی پی‌برد، نه به عنوان چیزی که در آینده رخ خواهد داد، بلکه به عنوان چیزی که پیش‌بیش بوده، هست و همیشه یک خودشناسی جاویدان خواهد بود. هنگامی که هر لحظه، با مفهوم جاویدانگی، زیبا و با شکوه باشد، دیگر نیازی به پافشاری برای چنگ زدن به گذشته‌ی منسوخ یا مشتاقامه چشم به راه آینده بودن، نیست؛ بلکه یک زندگی کامل در زمان حال جاویدان وجود دارد. تنها از راه یک چنین زیستانی است که می‌توان

به درک نهایی از بی‌کرانی روحانی حقیقت دست یافت.

کامل بودن هستی

درست نیست به خاطر هدفی در آینده، همه‌ی اهمیت زمان حال را کم اهمیت دانسته و آن را نادیده بگیریم، زیرا به جای اینکه درک و فهم اهمیت واقعی همه‌ی چیزهایی که در زمان حال وجود دارند را برساند، به معنای انباشتن خیالی کل اهمیت زمان حال، برای آینده‌ای فرضی است. در ابتدیت هیچ گونه جزر و مد و فوائل بی‌معنی بین کشت و برداشت‌های ادواری نمی‌تواند وجود داشته باشد، بلکه کامل بودن هستی وجود دارد که حتاً یک لحظه هم دچار بی‌محصولی نمی‌شود. زمانی که زندگی پوچ و بیهوده به نظر می‌رسد، به خاطر محدود بودن بی‌کرانی حقیقت الهی نیست، بلکه به خاطر ناتوانایی فرد در تملک کامل آن است.

چیزهای بزرگ و پر عظمت

همان‌طوری که انباشتن کل اهمیت روحانی برای آینده‌ای که انتظار آن را داریم صحیح نیست، به همان اندازه نیز منتب نمودن آن به طور انحصاری و بی‌مورد به چیزهایی که ایجاد هیاهو می‌کنند درست نیست. چیزهای بزرگ و پر عظمت زندگی، تنها چیزهایی نیستند که سرشار از مفهوم روحانی هستند. یک چیز نباید الزاماً غیر معمول یا به طور خاصی بارز باشد تا از لحاظ روحانی با اهمیت شود. چیزهای غیر معمول و بارز، نسبت به چیزهای معمول و عادی وجود دارند اما آنها لزوماً به خودی خود نمایان گر زیبایی مطلق روحانی نیستند. بنابراین نیازی نیست که شخص مقادیر زیادی پول

در راهی ببخشد تا از لحاظ روحانی کار بزرگی انجام داده باشد. یک فقیر ممکن است توانایی انجام این کار را نداشته باشد، با وجود این اگر آنچه در توان دارد را ببخشد، کار او از لحاظ روحانی حائز اهمیت است. بخشش، از لحاظ روحانی موضوع مبلغ نیست، بلکه نیتی است که در پشت آن بخشش قرار دارد. در واقع یک بخشش بزرگ ممکن است با غرور و انگیزه‌های خودخواهانه همراه باشد که در این صورت، ارزش روحانی خود را از دست می‌دهد. حتاً یک هدیه‌ی کوچک هنگامی که با فروتنی و عشق پاک همراه باشد، حائز اهمیت روحانی فراوانی است.

بی کرانی روحانی شامل بزرگ‌ترین و کوچک‌ترین است

زندگی روحانی مساله‌ی کمیت نیست، بلکه مساله‌ی کیفیت ذاتی زندگی است. بی کرانی روحانی، در گستره‌ی خود، تمام مراحل زندگی را در بر گرفته و همه‌ی اعمال بزرگ و کوچک را درون خود جای می‌دهد. بی کرانی روحانی، بزرگ‌ترین بزرگ‌ترها و هم‌چنین کوچک‌ترین کوچک‌ترها نیز هست و می‌تواند به طور مساوی توسط همه‌ی رویدادها، صرف نظر از کوچکی یا بزرگی ظاهری شان خود را ابراز نماید. بنابراین یک لبخند یا یک نگاه هنگامی که برخاسته از حقیقت - آگاهی الهی باشد، همتراز و همپایه‌ی فدا کردن زندگی شخص است. هنگامی که تمامی زندگی زیر سایه‌ی ابدیت زیست شود، آنگاه ارزش والای روحانی از درجه‌بندی‌ها به دور می‌ماند. اگر زندگی تنها چیزهای بزرگ را در بر گیرد و همه‌ی چیزهای کوچک از دایره‌ی آن حذف شوند، نه تنها محدود، بلکه بی حد ناقص و ناکامل می‌شود. حقیقت بی کران الهی که در همه چیز نهفته است، تنها

هنگامی می‌تواند خود را آشکار سازد که در تمامیت خود دیده و پذیرفته شود.

آزادی و سرور ناشی از بی دوگانگی

محدودیت، به خاطر امیال نفس - محور و اراده‌ی شخصی پا به عرصه‌ی وجود می‌گذارد. انحصارگری در تمامی شکل‌هایش به یک زندگی محدود می‌انجامد. برای نمونه، فردی که آرزوی به دست آوردن عشق شخصی را دارد اگر به جای برنده شدن در عشق، آن را به شخص دیگری ببازد، پیامد آن تنگ شدن و خفقان زندگی آزاد روح است و فرد، محدودیت شدید آگاهی را تجربه می‌کند. این سرمنشا رنجی می‌شود که ناشی از حسادتِ خفقان آور است. اما اگر فرد با قلبی رها از هرگونه اشتیاق به این موقعیت بنگرد، آگاه زیبایی طبیعی عشقی که شخص دیگر دریافت کرده است را می‌بیند. سپس با درکی روشن که نتیجه‌ی نبود انحصارگری است، نه تنها آزادی ناشی از بی دوگانگی را می‌چشد، بلکه از سرور آن نیز بهره‌مند می‌گردد. از این‌رو هنگامی که شخص دیگری آن عشق را دریافت کند، مانند این است که خود فرد آن را دریافت نموده، زبرا از آنجایی که او خود را با هستی در همه‌ی شکل‌هایش شناسایی می‌کند، دیگر بر خواسته‌های یک شکل پافشاری نمی‌ورزد.

درک بی نهایت روحانی از راه بی دوگانگی

در بی دوگانگی، آزادی از محدودیت و دانش وجود دارد و درک چیزها آن چنان که هستند انجام می‌گیرد. درک بی نهایت روحانی حقیقی که سرور محوناشدنی و پایدار را تامین می‌نماید، تنها در

بی دوگانگی وجود دارد. محدودیت ناشی از حسادت، مانند سایر محدودیت‌های دیگر چون خشم، نفرت و امیال، همگی ذهنی و آفریده‌های خود شخص هستند. تمامی حد و حدودها، ذهنی و خود-ساخته‌اند و با تسلیم شدن اراده‌ی شخصی و تصورات نفس-محور، درک حقیقی از ارزش بی‌کران الهی، یعنی تنها چیزی که هست، به دست می‌آید.

نتیجه‌های بی‌نهایت روحانی برای مسائل اجتماعی

اگر بی‌کرانی حقیقت الهی، به طور مناسب از دیدگاه بی‌دوگانگی درک شود، آنگاه به عنوان حقیقت کاهش‌ناپذیر در حل مسائل اجتماعی که مبتنی بر دوگانگی است نیز سودبخش است. دستکاری اعداد صرفا هرقدر هم با زیرکی انجام گیرد، نه موجب سازگاری درست بین فرد و جامعه می‌شود و نمی‌تواند هماهنگی حقیقی بین گروه‌های مختلف جامعه را امکان‌پذیر سازد.

اقلیت و اکثریت

اگر خواسته‌های اجتماعی که ماهیت کلی دارند با توجه به ملاحظات اقلیت کوچکی تعیین شوند، منافع اکثریت نادیده گرفته شده و اکثریت ناگزیر، رقیب و مخالف اقلیت باقی می‌مانند. از طرف دیگر در کشورهای دموکراتیک، خواسته‌هایی که ماهیت کلی دارند با توجه به دیدگاه اکثریت تعیین می‌شوند و نه از دیدگاه اقلیت. چنین دیدگاهی نیز در قلمرو دوگانگی است که جایگاه کثرت و بی‌شماری است و مساله‌ی اقلیت‌ها حل نشده باقی می‌ماند. از آنجایی که منافع اقلیت‌ها نادیده گرفته می‌شود، بنابراین آنها

هم‌چنان رقیب و مخالف اکثریت باقی می‌مانند.

کلیتِ بخش ناپدیر

تا زمانی که اندیشه‌ی ناشی از اعداد و بی‌شماری، بر مسائل اجتماعی حکم‌فرما است راه حل پایداری برای آنها وجود ندارد. راه حل پایدار، تنها هنگامی به دست می‌آید که از راه حقیقت ناشی از یک کلیتِ بخش ناپدیر و یگانگی ذاتی همگان، روشن گردد. تماس با هستی یکتای الهی که در همگان است از راه تکثیر کثرت و بی‌شماری به دست نمی‌آید، بلکه تنها با به دور افکنندن اندیشه‌ی مجازی بی‌شماری امکان پذیر می‌گردد. هر عدد، هر قدر هم که بزرگ باشد، ناگزیر محدود است. بی‌نهایتِ روحانی، یک عدد خیلی بزرگ نیست، بلکه یگانه حقیقتی است که همتا ندارد.

دنیای بی‌شماری

جایی که کثرت و بی‌شماری هست، لزوماً در آن مقایسه وجود دارد. بدین ترتیب کوچک‌تر، بزرگ‌تر، سلسله مراتبِ خواسته‌ها، امتیازات و حقوق ایجاد می‌شود و با به رسمیت شناختن انواع درجه‌بندی‌های گوناگون، تمامی ارزشیابی‌ها تحریف می‌گردند. از دیدگاه روحانی همه‌ی اینها شکل‌هایی از آگاهی مجازی هستند، زیرا تنها یک حقیقت الهی در همگان در ارتعاش است. با اینحال تشابه‌ی که در نتیجه‌ی درک نهایی حقیقت تجربه می‌شود، الزاماً با اصل برابری، یعنی برابری یک فرد از لحاظ خواسته‌ها، امتیازات و حقوق با افراد دیگر تفاوت دارد اما در دوگانگی، برابری بین دو شخص یا اشخاص بیشتر، هرگز نمی‌تواند وجود داشته باشد.

یکنای الهی در همه چیز و در همکان وجود دارد

از سوی دیگر در بینهایت روحانی حقیقت، جایی برای تناقض وجود دارد، یعنی یک شخص می‌تواند به عنوان خود کلیت در نظر گرفته شود. از این‌رو یک شخص را نه تنها می‌توان از لحاظ اهمیت برابر با دو نفر یا بیشتر در نظر گرفت، بلکه حتاً می‌توان او را با همگان برابر دانست. در بینهایت روحانی، تمامی مقایسه‌ها بی‌مورد است. بزرگ‌تر، کوچک‌تر یا سلسه مراتب خواسته‌ها، حقوق و امتیازات وجود ندارد و به دلیل درک درست از هستی یکتا که در همه چیز و همگان است، ارزشیابی به طور روشن و بی‌نقص انجام می‌گیرد. چون هر نفر در آفرینش نه تنها درون بینهایت روحانی قرار دارد، بلکه خود بی‌کران بخش‌ناپذیر روحانی است، بنابراین هر فرد از لحاظ اهمیت در درجه اول قرار دارد و هیچ کس در درجه‌ی دوم اهمیت نیست.

تمدن نوین

تشخیص بی‌کرانی روحانی حقیقت در زندگی اجتماعی، چالشی برای فردگرایی و هم‌چنین جمع‌گرایی خواهد شد. این سرآغاز روش جدیدی از اندیشیدن بر حسب کلیتی بخش‌ناپذیر است که تمامی ارزش‌های نسبی ناشی از مقایسه را به نفع شناخت ارزش ذاتی همه‌چیز، به دور می‌افکند. در تمدنی که بر پایه‌ی مفهوم واقعی از بی‌کرانی روحانی حقیقت بنا شده، مشکل اکثریت، اقلیت، رقابت و چشم و هم‌چشمی، مقایسه و سنجش‌های دشوار که بارها پناهگاه غرور و نفسی جدایی‌آفرین است، وجود نخواهد داشت. بنابراین زندگی، بینهایت ساده و کامل می‌گردد، زیرا تخیلات که شکاف‌ها، جدایی‌ها و پیچیدگی‌ها را می‌آفرینند، همگی از بین رفته‌اند.

جست و جو برای خدا

درجات ایمان به خدا

بیشتر اشخاص حتاً گمان هم نمی‌کنند که خدا وجود داشته باشد و طبیعتاً اشتیاق زیادی برای خدا ندارند. اما افراد دیگری هستند که از راه نفوذ سنت، تعلق به یک دین یا ادیان دیگر دارند و ایمان به وجود خدا را از محیطِ خود به دست می‌آورند. قدرت ایمان آنها تنها به اندازه‌ای است که آنها را به مراسم مذهبی تشریفات یا اعتقادات معینی مقید سازد و به ندرت دارای آن نیروی حیاتی است که برای به وجود آوردن یک دگرگونی اساسی در نگرش کلی شخص نسبت به زندگی لازم است. باینحال افراد دیگری نیز هستند که از ذهنی فلسفی برخوردار بوده و گرایش دارند که وجود خداوند را به خاطر اندیشه‌ها و تعمق‌های خود و یا به علت تایید دیگران باور کنند. برای آنان خداوند نهایتاً یک فرضیه یا اندیشه‌ای روشن‌فکرانه است. چنین ایمان سست و شکننده‌ای هرگز نمی‌تواند به خودی خود مشوق کافی برای جست و جوی جدی خداوند باشد. چنین افرادی از راه دانش شخصی، شناختی از خدا نداشته و برای آنها خداوند هدفی نیست که مستلزم کوشش یا میل شدیدی باشد.

رهرو واقعی جویای دانش مستقیم حقایق روحانی است

دانش حقایق روحانی بر اساس شایعات و دانش استنتاجی محض، یک رهرو واقعی را راضی نمی‌سازد. برای او حقایق روحانی موضوع تفکراتی بیهوده نبوده و چون قبول یا رد این حقایق برای زندگی درونی او از نتایج بسیار مهمی برخوردار است، طبیعتاً بر شناخت مستقیم آنها پافشاری می‌کند. این را می‌توان از روی زندگی یک حکیم بزرگ نشان داد. روزی او با دوستی که در راه الهی بسیار پیشرفته بود، در مورد موضوعات روحانی گفتگو می‌کرد. در حالی که آنها سرگرم گفتگو بودند جسدی که از جلو آنها حمل می‌شد توجه‌شان را جلب کرد. دوست او گفت: «این پایان بدن است اما پایان روح نیست» حکیم پرسید: «آیا شما روح را دیده‌اید؟» دوست جواب داد: «نه» اما چون حکیم بر دانش شخصی پافشاری می‌ورزید، شک و تردید او در مورد وجود روح هم‌چنان پا بر جا ماند.

رهرو دارای ذهنی باز است

گرچه رهرو نمی‌تواند با دانش غیر مستقیم یا گمانه‌زنی‌های محض راضی بماند اما ذهنش را نیز بر وجود احتمالی حقایق روحانی که خود تجربه نکرده، بسته نگاه نمی‌دارد. به بیان دیگر اواز محدودیت‌های تجربه‌های شخصی خود، آگاه است و از اینکه آنها را مقیاس همه‌ی احتمالات سازد، خودداری می‌کند. او نسبت به تمامی چیزهایی که فراسوی گستره‌ی تجربه‌های او هستند ذهنی باز دارد. اگرچه رهرو آنها را بر اساس شایعات نمی‌پذیرد اما در رد آنها نیز با شتاب‌زدگی عمل نمی‌کند. محدودیت تجربه بارها گرایش به محدود

نمودن دامنه‌ی تخیل دارد و بنابراین شخص به این باور می‌رسد که واقعیتی وجود ندارد، مگر آنچه که در دایره‌ی درک تجربه‌های گذشته‌ی او آمده‌اند اما معمولاً برخی رویدادها و اتفاقات در زندگی شخصی او باعث می‌شوند که حصار تعصبات خشک را شکسته و واقعاً ذهنی باز داشته باشد.

داستانی تشریح کننده

این مرحله‌ی تحول را می‌توان توسط داستانی از زندگی همان حکیم که اتفاقاً شاهزاده هم بود شرح داد. چند روز پس از واقعه‌ای که در بالا به آن اشاره شد، حکیم سوار بر اسب می‌رفت و تصادفاً با رهگذری روبرو شد که به سویش گام برمی‌داشت و چون حضورش راه را بر اسب بسته بود حکیم با تکبر به او دستور داد که از سر راهش کنار برود اما رهگذر از این کار سر باز زد. حکیم از اسب پیاده شد و این گفت و گو انجام گرفت؛ عابر پرسید: «تو کیستی؟» حکیم پاسخ داد: «من شاهزاده‌ام». رهگذر گفت: «من تو را به عنوان شاهزاده نمی‌شناسم.» و ادامه داد: «من تنها هنگامی تو را به عنوان شاهزاده می‌پذیرم که بدانم تو شاهزاده هستی و نه غیر از این.» این برخورد، حکیم را به این حقیقت آگاه ساخت که اگرچه او با تجربه‌ی شخصی به وجود خدا پی نبرده اما ممکن است خدا وجود داشته باشد، درست همان‌طوری که او به راستی یک شاهزاده بود اما رهگذر با تجربه‌ی شخصی از این موضوع خبر نداشت. اکنون که ذهنش به وجود احتمالی خدا باز شده بود، خود را موظف دانست که به طور جدی پاسخ آن پرسش را بیابد.

انسان معمولی نسبت به هستی خدا بیتفاوت است

خداآنده یا هستی دارد یا ندارد. اگر هستی دارد جست و جو برای او کاملاً قابل توجیه است و اگر هستی ندارد با این جست و جو چیزی از دست نمی‌رود. اما بشر معمولاً به جست و جوی واقعی برای خدا به عنوان اقدامی دلخواه و مسربت‌بخش نمی‌پردازد. او باید با سرخوردگی از همان چیزهای دنیوی که او را شیفته‌ی خود می‌سازند و نمی‌تواند ذهنش را از آنها دور نگاه دارد، به این جست و جو رانده شود. انسان معمولی کاملاً غرق فعالیت‌های خود در دنیای خاکی است. او بدون اینکه حتا تصور وجود حقیقت عمیق‌تری را داشته باشد، با تجربه‌های گوناگون ناشی از لذتها و غم‌های دنیا، زندگی را سپری می‌کند. او نهایت کوشش خود را به کار می‌گیرد تا از لذت احساس‌ها برخوردار شود و از انواع گوناگون رنج‌ها دوری کند.

موقعیت‌هایی که فکر انسان را برمی‌انگیزد

«خوردن، نوشیدن و خوش‌گذرانی» فلسفه‌ی اوست. اما انسان با وجود جست و جوی پایان‌ناپذیر خود برای لذتها، هرگز نمی‌تواند به طور کامل از رنج دوری کند. حتا هنگامی که موفق به داشتن لذت احساس‌ها می‌شود بارها از آنها سیر و دلزده می‌شود. او تجربیات مختلفی را روزانه پشت سر می‌گذارد و بارها موقعیت‌هایی پیش می‌آید که از خود می‌پرسد: «پایان همه‌ی اینها چیست؟» چنین اندیشه‌ای ممکن است برخاسته از برخی اتفاق‌های ناگوار باشد که شخص آمادگی ذهنی برای آنها نداشته، یا ممکن است ناکامی از برخی انتظاراتی باشد که از برآورده شدن آنها مطمئن بوده

و یا ممکن است نتیجه‌ی تغییر مهمی در وضعیتش باشد، به طوری که او مجبور به یک سازگاری اساسی نوین در زندگی و کار گذاشتن طرز فکر و رفتارهایی شود که به آنها خو گرفته است. عموماً چنین موقعیتی زایدده برا آورده نشدن میلی ژرف است، به طوری که اگر برا آورده شدن آن میل به بن بست برسد و امکان برا آورده شدن آن هرگز وجود نداشته باشد، روان انسان دچار چنان شوکی می‌شود که دیگر نمی‌تواند پذیرای آن نوع زندگی باشد که تا کنون بدون پرسش پذیرفته بود.

نامیدی مهار نشده مغرب، نامیدی الهی آفریننده است

در چنین شرایطی، شخص ممکن است به سوی نامیدی مطلق رانده شود و اگر نیروی عظیم ناشی از ناراحتی روانی، بدون کنترل و بدون جهت باقی بماند، ممکن است حتاً به اختلال ذهنی جدی و یا خودکشی بینجامد. چنین مصیبتي بر کسانی چیره می‌شود که در آنها نامیدی با بی‌فکری پیوند خورده است، زیرا آنها اجازه می‌دهند که امیال آنی به صورت آزاد و با نفوذ کامل وارد عمل شوند. نیروی مهار نشده‌ی نامیدی، تنها می‌تواند ویرانی به بار آورد. از سوی دیگر نامیدی یک شخص فهمیده، در شرایط مشابه، نتیجه‌های کاملاً متفاوتی در بر دارد، زیرا او نیروی آزاد شده را هوشمندانه مهار کرده و به سمت هدف مشخصی هدایت می‌کند. در این لحظه‌ی برخاسته از نامیدی الهی، انسان تصمیم مهمی برای یافتن و شناخت هدف زندگی می‌گیرد. بدین ترتیب جست و جوی واقعی برای ارزش‌های جاویدان پا به عرصه‌ی وجود می‌گذارد. از این پس، پرسش

جان سوزی که از ساکت شدن سر باز می‌زند این است: «ینها همه به چه می‌انجامند؟»

نامیدی الهی آغاز بیداری روحانی است

هنگامی که نیروی روانی انسان، بدین‌گونه متمرکز بر یافتن هدف زندگی باشد، او از نیروی نامیدی به طور خلاق استفاده می‌کند. انسان، دیگر نمی‌تواند راضی به چیزهای زودگذر این زندگی باشد، از این‌رو به ارزش‌های معمولی که تا کنون آنها را بی‌تردید پذیرفته بوده کاملاً شک می‌کند و تنها آرزویش این است که حقیقت الهی را به هر قیمتی که شده بباید و چیزی جز حقیقت الهی نمی‌تواند او را راضی نگاه دارد. **نامیدی الهی آغاز بیداری روحانی است**، زیرا موجب اشتیاق پیوند با خداوند می‌شود. در لحظه‌ی نامیدی الهی هنگامی که به نظر می‌رسد همه چیز در حال فروپاشی است، انسان برای روش ساختن مفهوم زندگی اش که در پشت پرده قرار گرفته، تصمیم می‌گیرد تا هر خطری را بپذیرد.

خدا یا هیچ

با توجه به اینکه تمام چیزهای تسلی‌بخشِ معمول، موجب سرخوردگی فرد شده‌اند، بالینحال «ندای درونی» او نمی‌تواند خود را به طور کامل با این دیدگاه که زندگی پوج و بی‌معنی است آشتب دهد. اگر او حقیقت نهفته‌ای که تا کنون نمی‌شناخته است را مسلم فرض نکند، ابداً چیزی وجود ندارد که به خاطر آن، زندگی ارزش زیستن داشته باشد. برای او فقط دو گزینه وجود دارد: یا یک حقیقت روحانی نهفته که پیامبران آن را به عنوان خدا شرح داده‌اند

وجود دارد، یا همه چیز پوج و بی معنی است. گزینش دوم به کلی از ذات بشر به دور است، بنابراین او باید گزینش اول را بیازماید. بدین گونه انسان هنگامی که در کارهای دنیوی درمانده می شود، به خدا روی می آورد.

ارزشیابی نوین تجربه‌ها در پرتو حقیقت فرضی انجام می‌گیرد

حال از آنجایی که دسترسی مستقیم به این حقیقت پنهان که آن را فرض نموده وجود ندارد، بنابراین او تجربه‌های معمولی خود را برای یافتن راههای احتمالی که به «آن فراسوی پرارزش» منتهی می‌شوند را مورد بررسی قرار می‌دهد و با هدف به دست آوردن اندکی نور در راه حقیقت به تجربه‌های معمولی خود باز می‌گردد. این شامل نگریستن به همه چیز از زاویه‌ی نوین است و مستلزم تفسیر مجدد هر تجربه است. اکنون او نه تنها تجربه دارد، بلکه می‌کوشد تا مفهوم و اهمیت روحانی آنها را درک نماید. او صرفا نگران آنچه که آن هست، نیست، بلکه علاقه به مفهوم تجربه در راه حرکت به سوی این هدف پنهان شده‌ی هستی دارد. تمام این ارزشیابی‌های مجدد و دقیق از تجارب باعث می‌شوند او به بینشی دست یابد که پیش از آغاز جست و جوی تازه‌اش، نمی‌توانسته داشته باشد.

بینش نوین یعنی آزمایش از راه ارزش‌های درک شده

ارزشیابی نوین یک تجربه، برابر با ذرهی جدیدی از دانش است و هر افزایش بر دانش روحانی، الزاماً باعث تغییر در نگرش کلی شخص به زندگی می‌شود. بنابراین جست و جوی عقلانی محض برای یافتن خدا یا حقیقت پنهان روحانی، بازتاب خود را در زندگی روزمره‌ی

انسان باقی می‌گذارد و زندگی او اکنون آزمایشی واقعی از راه ارزش‌های روحانی می‌شود که درک نموده است.

یافتن خدا رسیدن به خودی حقیقی است

هر چه شخص بیشتر این آزمایش هدفمند و هوشمندانه را در زندگی خود ادامه دهد، درک او نیز از مفهوم واقعی زندگی عمیق‌تر می‌شود، تا سرانجام پی ببرد در حالی که دستخوش یک دگرگونی کامل در هستی روانی خود شده، به درک واقعی از اهمیت حقیقی زندگی، آن طوری که هست نیز رسیده است. او با دیدی روشن و آرام از ذات و ارزش واقعی زندگی به این درک می‌رسد که، خدا بی که با نامیدی در جستجوی اش بوده، نه بیگانه است و نه وجود خارجی و پنهان دارد. او خود حقیقت الهی است و یک فرضیه نیست. او حقیقتی الهی است که با بینایی شفاف، دیده می‌شود؛ همان حقیقتی که خود، بخشی از آن است و تمام هستی او را در بر دارد و در حقیقت با او یکی است. بنابراین اگرچه فرد برای چیز سراسرنوینی جست و جوی اش را آغاز می‌کند اما در حقیقت به درک تازه‌ای از یک چیز دیرینه می‌رسد. سفر روحانی، رسیدن به مقصد نوینی نیست تا شخص آنچه را که نداشت، در آنجا به دست آورد یا چیزی بشود که نبوده است، بلکه دربرگیرنده‌ی فروپاشی نادانی او نسبت به خود و زندگی و رشد تدریجی ادراکی است که با بیداری روحانی آغاز می‌شود. یافتن خداوند، باز یافتن خودی حقیقی خود فرد است.

مراحل راه الهی

اسارت به ارزش آزادی می‌افزاید

همه‌ی افراد مجبور هستند تا حالت اسارت را تجربه کنند اما نباید این مرحله‌ی اسارت را حادثه‌ای بی‌معنی در سیر تکامل زندگی دانست. شخص برای پی بردن به ارزش آزادی، می‌باید اسارت و در قفس بودن را تجربه کند. اگر ماهی در درازای مدت زندگی‌اش حتا برای یک بار از آب بیرون نیاید، فرصتی برای پی بردن به ارزش آب به دست نمی‌آورد. او از زمان زایش تا لحظه‌ی مرگ فقط در آب زیسته و نمی‌تواند در واقع بفهمد که آب برای هستی او چه ارزشی دارد؛ اما حتا اگر برای یک لحظه از آب بیرون آورده شود، برای آب اشتیاق پیدا می‌کند و با این تجربه، شرایط لازم برای درک ارزش آب را به دست می‌آورد. به همین شیوه اگر زندگی بشر به طور دائم آزاد و از هر گونه اسارت به دور باشد؛ او به مفهوم واقعی آزادی پی نمی‌برد. تجربه‌ی اسارت روحانی و آگاهی از میل شدید برای رهایی از آن، هر دو به منزله‌ی آماده شدن برای بهرمندی کامل از آزادی می‌باشد که در راه است.

راه الهی با اشتیاق برای حقیقتی ژرف‌تر شروع می‌شود

همان طور هنگامی که ماهی از آب بیرون آورده شود، اشتیاق دارد به داخل آب برگردد، رهرویی که هدف را درک کرده است نیز اشتیاق دارد که با خداوند یکی شود. در واقع اشتیاق بازگشت به مبدأ در هر آفریده‌ای از همان زمانی که توسط پرده‌ی نادانی از آن جدا گشت وجود دارد؛ اما این آفریده، از آن اشتیاق ناآگاه است تا اینکه به عنوان رهرو وارد راه الهی شود. انسان تا اندازه‌ای می‌تواند به نادانی عادت کند درست مانند شخصی که در قطار است و به تاریکی تونلی که قطار برای مدتی در حال گذر از آن است عادت می‌کند. با اینحال حتا در آن هنگام نیز یک احساس ناراحتی معین و بیقراری مبهم و غیر قابل وصفی که ناشی از احساس گم کردن چیزی است وجود دارد. از همان ابتدا درک می‌شود که این چیز گمشده از اهمیت بسزایی برخوردار است. در مراحل نادانی شدید، بارها این گمشده به طور غیر عمدى با چیزهای رنگارنگ دنیا مادی شناسایی می‌شود. اما هنگامی که تجربه‌ی شخص از این دنیا به رشد کامل رسید، سرخوردگی‌های پیاپی در زندگی، او را در راه درست قرار می‌دهند تا آن گمشده را بیابد. از این لحظه به بعد او حقیقتی را جست و جو می‌کند که از شکل‌های در حال تغییر ژرف‌تر است. چنین لحظه‌ای را به شایستگی می‌توان اولین ورود رهرو به راه الهی دانست. از همان لحظه‌ی ورود، شور و شوق او برای یکی شدن با مبدائی که از آن جدا شده، بروز کرده و شدید می‌شود. همان‌طوری که شخص در داخل تونل پس از دیدن پرتو نور که از انتهای تونل می‌تابد، با شدت بیشتر مشتاق نور می‌شود، درست

همان طور نیز شخصی که نگاه آنی به هدف داشته، اشتیاق پیدا می‌کند که با سرعت هر چه بیشتر به سوی آن بستابد.

فرسایش پرده‌ی چند لایه‌ی نادانی

در راه الهی، شش ایستگاه وجود دارد. هفتمین ایستگاه، پایان راه یا هدف است. هر ایستگاه میانی به روش خود نوعی پیش‌بینی خیالی از هدف است. پرده‌ای که انسان را از خداوند جدا می‌سازد از تخیل مجازی تشکیل یافته و دارای لایه‌های بسیاری است. آگاهی انسان پیش از ورود به راه الهی در این پرده‌ی چند لایه که از تخیل‌های گوناگون تشکیل یافته پیچیده شده و در نتیجه نمی‌تواند حتا پذیرای این اندیشه باشد که چیزی جز فردیت مجازی محصور و محدود است. نفس - آگاهی از کارکرد تخیل مجازی چند لایه تبلور یافته است و اشتیاق آگاهانه برای یگانگی با خدا، اولین لرزه بر کل ساختار این نفس است که طی دوره‌ی کارکرد تخیل مجازی بنا شده است. پیمودن راه روحانی عبارت از خنثی‌سازی نتایج کارکرد تخیل مجازی یا به دور افکندن چندین لایه از پرده است که حس جدایی شکست‌ناپذیر و انزوای پایان ناپذیر را به وجود آورده است. تا کنون فرد به اندیشه‌ی هستی مجازی خود محکم چنگ می‌زد و آن را پشت دیوارهای محکم نادانی ضخیم محفوظ نگاه می‌داشت اما از این لحظه به بعد وارد نوعی ارتباط با حقیقت بزرگ‌تر می‌شود. هر چه فرد بیشتر با حقیقت الهی صمیمانه گفتگو کند حجاب نادانی نازکتر می‌شود. با فرسایش تدریجی حس جدایی و نفس‌گرایی، او احساس فزاینده‌ای از حل شدن در حقیقت بزرگ‌تر الهی را به دست می‌آورد.

معکوس کردن تدریجی کارکرد تخیل مجازی

افزایش حس جدایی، نتیجه‌ی پروازهای تخیل است. از این‌رو فرو ریختن حس جدایی خود-ساخته و دستیابی به وصل با حقیقت، از طریق معکوس نمودن کارکرد تخیل مجازی، تامین می‌گردد. تلاش برای رهایی کامل از تخیل را می‌توان با بیدار شدن از خواب ژرف مقایسه نمود. کل مراحل مختلف فرایند رهایی از تخیل مجازی را می‌توان با رویاها مقایسه نمود که بارها مانند پلی عمل می‌کنند که بین خواب ژرف و بیداری کامل وجود دارد. فرایند رهایی از کارکرد تخیل مجازی چند لایه، تدریجی و دارای هفت مرحله است. به دور افکنندن یک لایه از پرده‌ی تخیل، بی‌تردید پیشرفت به سوی نور و حقیقت الهی است اما این به معنی یکی شدن با حقیقت الهی نیست. معنی آن صرفاً ترک تخیل مجازی بیشتر و پذیرفتن یک تخیل مجازی کمتر است. درجه‌های گوناگونی از مجازی بودن تخیل وجود دارند که متناسب با حس جدایی برخاسته از نفس-آگاهی یا ذهن نفسانی است. هر مرحله از فرایند رهایی از چنگال تخیل مجازی، فرسایش قطعی نفس را در بردارد. اما تمامی مراحل میانی راه الهی، تا رسیدن به درک نهایی از هدف، دربرگیرنده‌ی ترک یک پرواز تخیل و گزینش مرحله‌ی دیگری از تخیل است. این پروازها به ایست تخیل نمی‌انجامند.

مراحل میانی راه الهی همگی شکل‌های تخیل هستند

این پروازهای تخیل هیچ تغییر واقعی در هستی خودی حقیقی آنچنان که هست به وجود نمی‌آورند. آنچه تغییر می‌کند، خودی

حقیقی نیست، بلکه درک از آنچه که هست، تغییر می‌یابد. فرض کنید شما در یک روایی روزانه یا خیال، فرو رفته و تصور می‌کنید که در کشور چین هستید، در حالی که بدن شما عacula در هند است. هنگامی که رویا پایان می‌یابد شما درک می‌کنید که بدن شما در واقع در چین نبوده، بلکه در هند است. از دیدگاه ذهنی، این مانند برگشتن از کشور چین به هند است. به روش مشابه، شناسایی نکردن تدریجی با بدن و شناسایی فزاینده با روح کل، قابل مقایسه با پیمودن راه الهی است. هرچند که در واقع تمامی مراحل گوناگون میانی راه، به طور یکسان آفریده‌های بازی تخیل هستند.

احساس دروغین از شناخت خداوند

بنابراین شش مرحله‌ی صعودی همگی در قلمرو تخیل قرار دارند اما در هر مرحله، فروریختن احساس جدایی و جذب در حقیقت بزرگ‌تر الهی، هردو چنان قوی و روشن هستند که بازها نوعی احساس دروغین از شناخت خداوند به شخص دست می‌دهد. درست مانند هنگامی که شخص در حال بالا رفتن از کوه، در بین راه به دره‌ای عمیق می‌رسد و چنان جذب منظره‌ی آن دره می‌شود که هدف واقعی را فراموش کرده و در آن لحظه گمان می‌کند که به هدف رسیده است. به همین ترتیب رهرو نیز مراحل میانی راه را با خود هدف اشتباه می‌گیرد. اما کسی که واقعاً مشتاق بالا رفتن از کوه است پس از مدتی تشخیص می‌دهد که باید از دره عبور کند. به روش مشابه، رهرو نیز دیر یا زود تشخیص می‌دهد که باید به فراسوی مراحل میانی راه برود. احساس دروغین از شناخت خداوند که در مراحل میانی راه پیش می‌آید، مانند شخصی است که در رویایی

خود می‌بیند که از خواب بیدار شده، در حالتی که در واقع هنوز در خواب است. او پس از بیدار شدن درک می‌کند که احساس اولیه‌ای که از بیدار شدن داشته، در واقع رویایی بیش نبوده است.

آسمان‌ها و حالت‌ها

هر مرحله‌ی معینی از پیشرفت، نمایان‌گر حالتی از آگاهی است و پیشرفت از یک حالت آگاهی به حالت دیگر، هم‌گام با گذر از آسمان‌های درونی صورت می‌گیرد. بنابراین قبل از رسیدن به آسمان هفتم که پایان سفر، و جایی است که شناخت از خداوند به دست می‌آید، شش آسمان میانی و حالت‌های آگاهی باید تجربه شوند. یک آسمان، قابل مقایسه با یک ایستگاه راه‌آهن است که قطار برای مدتی در آن توقف می‌کند و حالت‌های آگاهی، قابل مقایسه با گردش مسافر پس از پیاده شدن در ایستگاه است.

ماهیت ساما‌مادی *Samadhi*

پس از ورود به یک آسمان نوین آگاهی، معمولاً اندکی زمان لازم است تا شخص بتواند آزادانه در آن آسمان فعالیت کند. از آنجایی که یک تغییر اساسی در کل زندگی ذهنی فرد به وجود می‌آید، او نوعی فلچ ذهنی به نام ساما‌مادی یا استغراق را تجربه می‌کند. هنگامی که رهرو وارد یک آسمان نو می‌شود، قبل از آنکه بتواند حالتی که از مشخصه‌ی آن آسمان است را تجربه کند، جذب آن آسمان می‌گردد. درست همان‌طوری که یک زائر در اثر فشار مسافرت گاهی وقتها به خواب می‌رود، آگاهی نیز که در اثر تلاش به یک آسمان نو بالا رفته است، یک دوره‌ی کاهش فعالیت ذهنی که

قابل مقایسه با خواب است را سپری می‌کند. سامادی اساساً با خواب تفاوت دارد. زیرا در خواب، شخص کاملاً ناآگاه است اما در سامادی اگرچه از بدن و محیط خود آگاه نیست اما از مسرت، نور یا قدرت، آگاهی دارد. پس از یک دوره آرامش نسبی، ذهن فعالیت در آسمان نو را آغاز و حالتی از آگاهی را تجربه می‌کند که با حالت پیشین که پشت سر گذاشته شده است کاملاً تفاوت دارد.

هر مرحله از راه الهی از زندگی نفس می‌کاهد

هنگامی که رهرو وارد یک آسمان نو می‌شود، جذب آن شده و همراه با کم شدن فعالیت ذهنی، کاهش قابل توجهی در زندگی نفس را تجربه می‌کند. این کاهش زندگی نفس با فنای نهایی نفس که در آسمان هفتم رخ می‌دهد تفاوت دارد. اما مانند فنای نهایی که در آسمان هفتم انجام می‌گیرد مراحل مختلف کاهش نفس در شش آسمان میانی نیز به خاطر اهمیت نسبی که دارند، شایسته است که اشاره‌ی خاصی به آنها بشود. صوفیان، فنای نهایی نفس را به عنوان فنا فی الله وصف می‌کنند و چون سامادی‌های اولیه‌ی هر شش آسمان دوگانگی، مستلزم فنای جزیی نفس است، بنابراین آنها نیز نوعی فنا شناخته می‌شوند.

سه فنای اول

در سراسر تمامی این فناها که ترتیبی بالارونده دارند، پیشرفت به سوی فنا فی الله نهایی، پیوسته ادامه داشته و هر یک از فناها دارای مشخصه‌های خاصی است. هنگامی که رهرو به اولین آسمان می‌رسد، اولین فنا یا نابودی جزیی نفس را تجربه می‌کند. رهرو موقتاً فردیت محدود خود را گم کرده و مسرت را تجربه می‌کند.

خیلی از رهروان که بدین گونه جذب می‌شوند فکر می‌کنند که به خدا رسیده‌اند و از این‌رو در آسمان اول گرفتار می‌گردند. اما اگر رهرو خود را از گمراهی دور نگاه دارد یا با به این درک برسد که موفقیت به دست آمده مرحله‌ای انتقالی از سفر اوست، در راه الهی پیشرفت بیشتری نموده و به آسمان دوم می‌رسد. غوطه‌ور شدن در آسمان دوم، فنای باطلی نام دارد و رهرو اکنون جذب در مسrt و نور نامحدود شده است. برخی از رهروان که فکر می‌کنند به هدف دست یافته‌اند در آسمان دوم گرفتار و معطل می‌مانند. اما دیگران که خود را از گمراهی به دور نگاه می‌دارند، پیشرفت کرده و وارد آسمان سوم می‌شوند. جذب شدن در آسمان سوم، فنای ظاهرو نامیده می‌شود. در این مرحله رهرو برای چند روز، آگاهی از بدن و دنیا را از دست می‌دهد و قدرت بی‌کران را تجربه می‌کند؛ اما از آنجایی که او از دنیا آگاهی ندارد، از این‌رو فرصتی برای ابراز این قدرت نیز ندارد. این ویدها سامادی *videha Samadhi* یا حالت اغماء الهی نام دارد. آگاهی اکنون به کلی از تمامی دنیا کنار کشیده است.

خطرهای آسمان چهارم

رهرو اگر باز هم پیشرفت بیشتری نماید به آسمان چهارم می‌رسد. جذب شدن در آسمان چهارم فنای ملکوتی یا فنایی که به رهایی منتهی می‌شود نام دارد. رهرو حالت ویژه‌ای را در آسمان چهارم تجربه می‌کند، زیرا او اکنون نه تنها قدرت بی‌کران را احساس می‌کند، بلکه فرصت‌های زیادی برای ابراز آن قدرت‌ها را نیز دارد. افزون بر این، او نه تنها موقعیت مناسب برای استفاده از

قدرت‌هایش را دارد، بلکه تمایل قطعی برای ابراز آنها دارد. اگر او قربانی وسوسه شود و به ابراز آن قدرت‌ها ادامه دهد، گرفتار امکانات فریبندی آسمان چهارم می‌گردد. به این دلیل است که آسمان چهارم یکی از مشکل‌ترین و خطرناک‌ترین آسمان‌ها برای عبور است. رهرو هرگز از لحاظ روحانی در امان نیست و همیشه احتمال سقوط و بازگشت به عقب وجود دارد، مگر اینکه با موفقیت، آسمان چهارم را پشت سر بگذارد و وارد آسمان پنجم شود.

فنای آسمان‌های پنجم و ششم

جذب شدن در آسمان پنجم فنای جبروتی یا نابودی همه‌ی امیال نامیده می‌شود. در اینجا فعالیت پیاپی هوش پست‌تر بازمی‌ایستد. رهرو در این مرحله به طور معمول «اندیشه» نمی‌کند، باینحال به طور غیر مستقیم منشا افکار الهام‌بخش بسیاری است. او می‌بیند اما نه با چشمان فیزیکی. ذهن با ذهن گفت و گو می‌کند و نه نگرانی وجود دارد و نه تردید. او اکنون از لحاظ روحانی در امان است و امکان سقوط وجود ندارد، باینحال رهروان بسیاری که در این آسمان برتر هستند، مقاومت در برابر این توهمند که به شناخت خدا رسیده‌اند را دشوار می‌یابند. او در حین گمراهی فکر می‌کند و می‌گوید «من خدا هستم» و باور می‌کند که به پایان راه روحانی رسیده است. اما اگر به پیشرفت خود ادامه دهد به اشتباه خود پی می‌برد و به آسمان ششم می‌رسد. جذب در آسمان ششم فنای محبوبی یا فنای خودی در محبوب الهی نامیده می‌شود. رهرو اکنون خداوند را به طور مستقیم و روشن می‌بیند، درست همان طوری که

یک انسان معمولی چیزهای مختلف این دنیا را می‌بیند. این دیدن و بهره‌مندی دائم و از خداوند حتا برای یک لحظه متوقف نمی‌شود. باینحال رهرو هنوز با خدای لاپتناهی یکی نشده است.

فنا فی الله یا نیرواکالپا سامادی Nirvakalpa Samadhi حالت الوهیت آگاهانه است

رهرو اگر به آسمان هفتم بالا برود، آخرین جذب را تجربه می‌کند. این حالت، فنا فی الله یا نابودی نهایی خودی محدود در خداوند نامیده می‌شود. از طریق این جذب، رهرو هستی مجزای خود را از دست می‌دهد و جاودانه با خدا یکی می‌گردد. اکنون او با خدا یکی است و خود را چیزی بجز خدا تجربه نمی‌کند. این فنا فی الله در آسمان هفتم، پایان راه الهی و هدف تمامی جست و جوها و تلاش‌ها است. ساهاج سامادی Sahaj Samadhi یا بقا بالله و نیرواکالپا سامادی یا فنا فی الله از مشخصه‌ی الوهیت آگاهانه است. این تنها بیداری حقیقی می‌باشد. رهرو اکنون به فراسوی ساحل اقیانوس پنهانور تخیل رسیده و درک می‌کند که این آخرین حقیقت، تنها حقیقت است و تمامی مراحل دیگر راه الهی، سراسر خیال‌های واهی بوده‌اند. اکنون او به مقصد نهایی خود رسیده است.

رسیدن به دانش خودی حقیقی

پیشرفت به سوی دانش خودی حقیقی تدریجی و نامحسوس است

با فرارسیدن زمان مناسب، پیشرفت شخص به سوی دانش خودی حقیقی به همان اندازه طبیعی انجام می‌گیرد که بدن فیزیکی کودک رشد کرده و به شکل کامل درمی‌آید. رشد بدن فیزیکی تحت قوانین طبیعی انجام می‌گیرد، در حالی که پیشرفت رhero به سوی دانش خودی حقیقی، به علت کارکرد قوانین روحانی مربوط به تغییر شکل و آزادی آگاهی، انجام می‌گیرد. بدن فیزیکی نوزاد بسیار تدریجی و تقریباً به طور نامحسوس رشد می‌کند و این در مورد پیشرفت روحانی شخصی که پیشتر وارد راه الهی شده نیز حقیقت دارد. کودک نمی‌داند چگونه بدنش رشد می‌کند؛ به روش مشابه رhero نیز بارها از قانونی که توسط آن به سوی مقصد روحانی خود پیشرفت می‌کند، تقریباً بی‌خبر است. Rhero معمولاً از چگونگی واکنش خود به موقعیت‌های گوناگون زندگی آگاه است اما بهندرت از روش پیشرفت خود به سوی دانش خودی حقیقی آگاه می‌شود. Rhero بدون اینکه آگاهانه باخبر باشد از راه شادی و غم، خوشحالی و رنج، پیروزی و شکست و تلاش و استراحت‌های خود و در لحظاتی که ادرارکی روشن و اراده‌ای هماهنگ دارد و هم‌چنین لحظاتی که با

سردرگمی و کشمکش روبه رو است، راه درونی الهی را پیموده و رفته رفته به دانش خودی حقیقی می‌رسد. اینها آشکار شدن سانسکاراهای گوناگونی هستند که او از گذشته با خود آورده و مانند مسافری که راهش از میان جنگل انبوهی می‌گذرد، راه رهرو به سوی دانش خودی حقیقی نیز از میان پیچیدگی‌های سانسکاراهای می‌گذرد.

گستره‌ی آگاهی و کارکرد آن

آگاهی انسان را می‌توان به چراغ یا نور افکنی مقایسه نمود که هستی و ماهیت چیزها را آشکار می‌سازد. ناحیه‌ای که به وسیله‌ی چراغ روشن می‌شود، با واسطه‌ای که توسط آن کار می‌کند و روشنایی می‌دهد معین می‌شود. این به فردی شباهت دارد که در قایقی محدود شده و تنها می‌تواند بر روی سطح آب به هر کجا که بخواهد برود اما از دسترسی به جاهای دور دست در خشکی یا در هوا محروم است. کارکرد واقعی چراغ آگاهی به واسطه‌ی تاثیرات انباسته شده تعیین می‌شوند و عملکرد آنها به آبراههایی شباهت دارند که به وسیله‌ی خطوط طبیعی روی کوه ایجاد شده و مسیر جویبارهای جاری از کوهستان را مشخص می‌سازند.

انسان معمولی تنها از عالم خاکی آگاه است

در مورد انسان معمولی دایره‌ی زندگی و صحنه‌ی عمل، محدود به دنیای خاکی است، زیرا نور چراغ آگاهی درون او بر بدن فیزیکی می‌تابد و توسط آن کار می‌کند. فرد چون از طریق واسطه‌ی بدن خاکی محدود شده، تنها می‌تواند از همه‌ی چیزهای دنیای خاکی آگاه باشد اما توانایی برقراری تماس آگاهانه با واقعیت‌های لطیف یا

ذهنی را ندارد. بدین گونه عالم خاکی میدان فعالیت‌های انسان معمولی را تشکیل می‌دهد و تمام توجه، فعالیت‌ها و اندیشه‌های او گرایش به سوی چیزهای خاکی دارند که برای او قابل دسترس هستند. اما او پیوسته از عوالم لطیف و ذهنی ناآگاه است، زیرا چراغ آگاهی او نمی‌تواند توسط واسطه‌ی بدن لطیف یا ذهنی تمرکز یابد.

شناസایی با بدن خاکی

در این مرحله، روح از دنیای خاکی آگاهی دارد، اما از ذات حقیقی خود کاملاً ناآگاه است. او خود را با بدن خاکی که نور چراغ آگاهی بر آن می‌تابد شناಸایی کرده و طبیعتاً این پایه و اساس تمام فعالیت‌هایی می‌شود که در دسترس او قرار دارند. روح خود را مستقیماً، به واسطه‌ی خود نمی‌شناسد، بلکه به وسیله‌ی بدن فیزیکی می‌شناسد و چون تمام دانش‌هایی که می‌تواند توسط بدن فیزیکی به دست آورد اشاره به خود بدن فیزیکی به عنوان مرکز فعالیت‌ها دارند، بنابراین روح خود را به عنوان بدن فیزیکی می‌شناسد، در حالی که در واقع آن تنها، وسیله‌ای برای اوست. بدین گونه روح خود را مرد یا زن، پیر یا جوان تصور می‌کند و تغییرات و محدودیت‌های بدن را می‌پذیرد.

شناಸایی با بدن لطیف

پس از زندگی‌های متعدد در صحنه‌ای که توسط عالم خاکی تعیین می‌شود، تاثیرات متصل به عالم خاکی توسط تجربه‌های دراز مدت از تضادها، مانند شادکامی‌های بزرگ و رنج‌های شدید، تضعیف می‌گردد. تضعیف تاثیرات، آغاز بیداری روحانی است که به معنی کنارکشیدن تدریجی نور چراغ آگاهی از فریبها و جذابت‌های عالم خاکی است. هنگامی که این حادث شد، تاثیرات خاکی، لطیف

می‌شوند و به آسان شدن و انتقال بنياد کارکرد آگاهانه‌ی روح از بدن خاکی به بدن لطیف می‌انجامد. اکنون نور چراغ آگاهی بر بدن لطیف می‌تابد و توسط آن به عنوان واسطه‌ی خود، عمل کرده و دیگر توسط بدن خاکی کار نمی‌کند، بنابراین تمام عالم خاکی از آگاهی روح جدا می‌شود و او تنها از عالم لطیف آگاه است. اکنون عالم لطیف می‌پنداشد که اکنون مرکز تمامی فعالیت‌هایش شده و آن را نیز چنین می‌بیند. حتا هنگامی که روح بدین گونه، لطیف-آگاه می‌شود، چون نمی‌تواند خود را مستقیماً به واسطه‌ی خود بشناسد و تنها توسط بدن لطیف خود را می‌شناسد، بنابراین از ذات حقیقی خود بی‌خبر باقی می‌ماند. به هر حال تغییر صحنه‌ی فعالیت از عالم خاکی هستی به عالم لطیف هستی از اهمیت قابل توجهی برخوردار است تا حدی که در عالم لطیف، معیارهای جدیدی که به حقیقت الهی نزدیک‌تر هستند، جایگزین معیارهای معمولی دنیاگی خاکی می‌شوند و با طلوع نیروهای جدید و آزاد شدن انرژی روحانی، روش جدیدی از زندگی امکان پذیر می‌گردد. زندگی در عالم لطیف تنها مرحله‌ای گذرا در سفر روحانی است و از هدف، فرسنگ‌ها به دور است اما از میلیون‌ها روح خاکی - آگاه، تنها یک روح کمیاب توانایی لطیف-آگاه شدن را دارد.

شناسایی با بدن ذهنی

تأثیرات متصل به عالم لطیف به نوبه‌ی خود توسط نوعی توبه یا یوگا فرسوده می‌شوند. این موجب کمک و عقب نشینی بیشتر آگاهی و توجه آن به سوی درون شده و باعث می‌شود که نور چراغ

آگاهی بر بدن ذهنی بتابد و توسط آن شروع به فعالیت کند. قطع ارتباط آگاهانه با بدن‌های لطیف و خاکی، به معنای این است که عوالم خاکی و لطیف هستی، به طور کامل بیرون از گستره‌ی آگاهی قرار گرفته‌اند. روح اکنون از دنیای ذهنی آگاه است که امکانات ژرف‌تری برای فهم روحانی و درک روش‌تری از حقیقت نهایی را فراهم می‌آورد. در این صحنه‌ی جدید ناشی از عالم ذهنی، روح از الهام دائمی، بینش عمیق و ادراک قلبی پایدار برخوردار است و در تماس مستقیم با حقیقت روحانی قرار دارد. اگرچه او در تماس مستقیم با خداوند است اما چون نمی‌تواند خود را به طور مستقیم توسط خود بشناسد و فقط توسط ذهن انفرادی می‌شناسد، بنابراین خود را به عنوان خدا نمی‌بیند. او خود را به وسیله‌ی ذهن انفرادی می‌شناسد و چون ذهن انفرادی را اساس و مرکز تمامی فعالیت‌هایش می‌داند، بنابراین خود را ذهن/انفرادی می‌پنداشد. اگرچه روح اکنون نسبت به عوالم خاکی و لطیف، به خدا خیلی نزدیکتر است اما هنوز در عالم سایه محصور می‌باشد و به خاطر پرده‌ای که به وسیله‌ی تاثیرات متصل به عالم ذهنی به وجود آمده، نسبت به خدا احساس جدایی می‌کند. چراغ آگاهی اکنون از طریق محدودیت ذهن انفرادی کار می‌کند و از این‌رو دانش روح را به گونه‌ای که در حقیقت است آشکار نمی‌سازد. روح گرچه هنوز خود را به عنوان خدا نمی‌شناسد اما زندگی او در عالم ذهنی هستی، پیشرفت بسیار بزرگی به فراسوی مرحله‌ی عالم لطیف به شمار می‌آید. از میلیون‌ها روح لطیف-آگاه تنها یک روح کمیاب می‌تواند تماس آگاهانه با عالم ذهنی برقرار سازد.

نیاز به مرشد کامل

برای رهرو این امکان وجود دارد تا بدون کمک و با کوشش‌های خود به عالم ذهنی هستی بالا برود اما رها کردن بدن ذهنی به معنی تسلیم نمودن هستی انفرادی است و این آخرین و مهمترین گام را نمی‌توان برداشت مگر با کمک مرشد کامل که خود یک به خدا - رسیده است. از میلیون‌ها روح که از عالم ذهنی آگاه هستند، تنها یک روح کمیاب می‌تواند تمرکز چراغ آگاهی را از روی ذهن انفرادی بردارد. این کنار کشیدن آگاهی به معنای محو کامل آخرین نقوش تاثیراتی است که به زندگی ذهنی روح متصل می‌باشد. هنگامی که نور چراغ آگاهی، دیگر بر هیچ یک از سه بدن متمرکز نباشد، هدف که بازتاب ذات حقیقی روح است را برآورده می‌سازد.

دانش مستقیم از خودی حقیقی

روح اکنون بدون وابستگی به هیچ واسطه‌ای، دانش مستقیم از خودی حقیقی دارد؛ او خود را بدن محدود نمی‌پنداشد، بلکه به عنوان خدای بی‌کران می‌بیند و خود را تنها حقیقت الهی می‌شناسد. این نقطه‌ی چرخش بسیار بزرگ در زندگی روح، مشروط به قطع ارتباط کامل با هر سه بدن است. از آنجایی که آگاهی از عوالم مختلف هستی به طور مستقیم وابسته به بدن‌های مربوطه است، بنابراین روح اکنون از تمامی کائنات یا عوالم کاملاً بی‌خبر است. نور چراغ آگاهی دیگر متمرکز بر چیزی نآشنا یا بیرونی نبوده، بلکه بر خود روح می‌تابد. روح اکنون از خودی حقیقی به درستی آگاه شده و به دانش خودی حقیقی رسیده است.

دانش خودی مجازی جانشین موقتی برای دانش خودی حقیقی است

فرایند رسیدن به دانش خودی حقیقی در سراسر سه عالم هستی با به دست آوردن دانش خودی مجازی انجام می‌گیرد که به معنای شناسایی با بدن خاکی یا لطیف یا ذهنی، بر اساس هر مرحله از این فرایند است. این به خاطر هدف اولیه‌ی آفرینش است که می‌خواهد روح را از خودی حقیقی آگاه سازد. روح نمی‌تواند دانش خودی حقیقی داشته باشد مگر در پایان پیشرفت روحانی. تمام انواع دانش‌های میانی از خودی مجازی، جانشینی موقتی برای دانش واقعی از خودی حقیقی بوده و هستند. آنها اشتباهاتی ضروری در راه رسیدن به دانش خودی حقیقی می‌باشند. چون نور چراغ آگاهی در سراسر سفر، بر اشیا محیط می‌تابد و نه بر خود روح، بنابراین روح گرایش می‌یابد که شدیداً مجذوب این اشیا شود، به طوری که تقریباً از هستی و ذات خود کاملاً بی‌خبر باقی می‌ماند. این خطر خود - فراموشی محض و بی‌امان، توسط خود - تاییدی روح به وسیله‌ی بدن که تصادفاً به عنوان کانون تمرکز چراغ آگاهی نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد، خنثی می‌شود. بنابراین روح، خود را به عنوان بدن و روح‌های دیگر را نیز به عنوان بدن‌هایشان می‌شناسد و در نتیجه، عالم دوگانگی که در آن جنسیت، رقابت، ستیز، حسادت، ترس متقابل و جاهطلبی انحصاری ناشی از خود-محوری وجود دارد را می‌پروراند. دانش خودی حقیقی روح، توسط یک «نشانه» سرآغاز پریشانی، پیچیدگی و گرفتاری‌های وصفناشدنی است.

داستان کدو

این شکل از نادانی را می‌توان با داستان معرف کدو که در یکی از اشعار جامی به آن اشاره شده است، شرح داد. روزی مرد فراموشکاری بود که در فراموشکاری مانند نداشت. دوست او که فرد با هوش و قابل اعتمادی بود تصمیم گرفت که به او کمک کند تا خود را به یاد داشته باشد. آن دوست کدویی به گردن مرد فراموشکار آویخت و گفت «خوب گوش کن پیرمرد، روزی ممکن است خود را کاملاً گم کنی و ندانی کیستی. بنابراین این کدو را به عنوان نشانه به دور گردنت می‌بندم تا بامدادان، هنگامی که از خواب برمنی خیزی کدو را ببینی و بدانی که گم نشده‌ام». بدین ترتیب مرد فراموشکار بامدادان پس از بیدار شدن از خواب، کدو را می‌دید و به خود می‌گفت «من گم نشده‌ام». اما پس از مدتی که مرد فراموشکار به شناسایی خود به وسیله‌ی کدو عادت کرده بود، دوستش از شخص بیگانه‌ای تقاضا نمود تا نزد پیرمرد فراموشکار رفته و هنگامی که در خواب است کدو را از دور گردنش باز کرده و به دور گردن خود بیند. شخص بیگانه این کار را انجام داد و بامداد هنگامی که پیرمرد فراموشکار از خواب برخاست، کدو را به دور گردن خود ندید. بنابراین به خود گفت «من گم شده‌ام». اما هنگامی که او کدو را به دور گردن شخص بیگانه دید، به او گفت «تو من هستی، پس من کیستم؟»

تمثیلی روش

این داستان کدو تمثیلی است برای انواع گوناگون دانش خودی مجازی که ریشه در شناسایی به وسیله‌ی بدن دارد. شناخت خود به عنوان بدن، مانند شناختن خود به وسیله‌ی کدو است. اختلالی که در اثر شناسایی نکردن با بدن خاکی، لطیف یا ذهنی ایجاد می‌شود به سردرگمی مرد فراموشکار شباht دارد که کدو را دیگر به دور گردن خود نمی‌دید. سرآغاز انحلال حس دوگانگی، برابر است با شناسایی مرد فراموشکار با فرد بیگانه‌ای که کدوی او را بر گردن داشت. افزون بر این، اگر مرد فراموشکار در داستان یاد گرفته بود که خود را توسط خود و مستقل از هر گونه نشانه‌ی بیرونی بشناسد، آنگاه دانش از خودش، قابل مقایسه با دانش خودی حقیقی واقعی روح می‌بود که پس از قطع شناسایی با سه بدن، خود را چیزی بجز خدای بی‌کران نمی‌شناسد. رسیدن به دانش خودی حقیقی، همان هدف آفرینش است.

شناخت خداوند

شناخت خودی حقیقی، شناخت خداوند است

رسیدن به دانش خودی حقیقی واقعی، دستیابی به شناخت خداوند است. شناخت خداوند، حالت بی‌همتایی از آگاهی است که با سایر حالت‌های آگاهی تفاوت دارد، زیرا تمام حالت‌های دیگر آگاهی به وسیله‌ی ذهن انفرادی تجربه می‌شوند، اما حالت خدا - آگاهی، هرگز به ذهن انفرادی یا هیچ وسیله‌ی دیگر بستگی ندارد. فرد برای شناخت چیزی به غیر از خود، نیاز به وسیله دارد اما برای شناخت خود، نیاز به هیچ وسیله‌ای ندارد. وابستگی آگاهی به ذهن مجازی، در واقع به جای اینکه در راه رسیدن به شناخت خداوند کمک نماید، به طور قطع یک مانع است. ذهن انفرادی، جایگاه نفس یا آگاهی از جدایی‌ها است و فردیت محدود را می‌آفریند که همزمان از خیال واهی ناشی از دوگانگی، زمان و تغییرپذیری تغذیه کرده و آنها را نیز تغذیه می‌کند. از اینرو برای شناخت خودی حقیقی آن طور که هست، آگاهی می‌باید از محدودیت ذهن انفرادی کاملاً آزاد گردد. به بیان دیگر، ذهن انفرادی باید ناپدید گردد در حالی که آگاهی باید حفظ شود.

آگاهی با ذهن در هم پیچیده شده است

آگاهی روح در سراسر تاریخچه‌ی زندگی اش، همراه با ذهن انفرادی رشد می‌کند و تمام کارکردهای آگاهی بر اساس و زمینه‌ی ذهن انفرادی پیش می‌روند. از این رو آگاهی به طور محکم در ذهن انفرادی تنیده شده و نمی‌تواند از زمینه‌ای که در آن بافته شده رهایی یابد. در نتیجه اگر ذهن زیر فشار قرار گیرد، آگاهی ناپدید می‌گردد. بنابراین اگر در مراقبه برای متوقف ساختن ذهن، کوشش به عمل آید تمایل به بی‌هوش شدن وجود دارد و این در هم پیچیده شدن ذهن انفرادی و آگاهی را به خوبی نشان می‌دهد.

تشریح فرایند خواب

پدیده‌ی روزانه‌ی خوابیدن، با آرامشی که هنگام مراقبه تجربه می‌شود اساساً، تفاوتی ندارد اما در اصل کمی با هم متفاوت هستند. از آنجایی که ذهن انفرادی پیوسته با عالم دوگانگی روبرو است، بنابراین در کشمکش‌های بی‌پایان گرفتار گشته و هنگامی که از دست و پا زدن‌های بی‌امان خود خسته می‌شود، می‌خواهد هویتش را به صورت موجودی مجزا از دست داده و به لایتناهی بازگردد. سپس ذهن از جهانی که خود آفریده کنار کشیده و آرامش خواب‌آوری را تجربه می‌کند؛ این آرامش همواره توأم با ایست آگاهی است.

از سرگرفتن بیداری

بی‌حرکت بودن فعالیت ذهنی در خواب، مستلزم غوطه‌ور شدن کامل آگاهی است اما این ایست زندگی ذهن و کارکرد آگاهانه‌ی آن، تنها موقتی می‌باشد، زیرا تاثیراتی که در ذهن ذخیره شده‌اند آن

را تحریک و وادار به فعالیت‌های مجدد می‌نمایند. بعد از مدتی، محرک روانی ناشی از تاثیرات که به وسیله‌ی ذهن عمل می‌کند، موجب حرکت و جان گرفتن دوباره‌ی کارکرد آگاهانه‌ی آن می‌شود. بنابراین بر اساس قانون تناوب فعالیت و استراحت، زمان خواب پس از بیداری و زمان بیداری پس از خواب فرامی‌رسد. به هر حال مدامی که تاثیرات نهفته‌ی ذهن، کاملاً خنثی نشده‌اند، فنای نهایی ذهن انفرادی یا رهایی آگاهی امکان‌پذیر نیست. هنگام خواب، ذهن موقتاً هویت خود را فراموش می‌کند اما هستی انفرادی خود را نهایتاً از دست نمی‌دهد. هنگامی که شخص بیدار می‌شود، خود را پیرو محدودیت‌های قدیمی خود می‌یابد. هرچند که آگاهی دگربار جان می‌گیرد اما هنوز زیر نفوذ ذهن قرار دارد.

نفس مانع است

ذهن محدود، به زمینی شباهت دارد که نفس به طور محکم در آن ریشه دوانده و نفس از راه تخیلات بی‌شماری که توسط آنها گرفتار گردیده، نادانی را جاودانه می‌سازد. نفس از آشکارسازی دانش بی‌کران که پیشاپیش در روح نهفته است جلوگیری می‌کند؛ ذهن دشوارترین مانع دستیابی به خداوند است. یک شاعر ایرانی به درستی می‌گوید: «شکافتن پرده‌ی نادانی، بی‌نهایت دشوار می‌باشد زیرا سنگ بر روی آتش گذاشته شده است.» درست همان‌طوری که اگر روی آتش سنگ گذاشته شود، آتش نمی‌تواند زیاد زبانه بکشد، میل به شناخت ذات حقیقی خودِ شخص نیز تا زمانی که بار نفس بر روی آگاهی قرار دارد، نمی‌تواند به حقیقت الهی دست یابد. پیروزی در یافتن خودی حقیقی، با تداوم ذهن نفسانی که در سراسر

سفر روح پایداری می‌کند غیر ممکن است. در سن پیری، دندانی که درد می‌کند می‌تواند موجب ناراحتی زیاد شود. اگرچه دندان لق شده است اما به آسانی از ریشه در نمی‌آید. به روش مشابه، ریشه کن ساختن نفس که ممکن است از راه عشق یا توبه ضعیف شده باشد هنوز دشوار است. اگرچه نفس با پیشرفت روح در راه الهی ضعیف‌تر می‌شود اما درست تا آخرین لحظه پایداری می‌کند و تا آخرین منزلگاه یا ایستگاه که آسمان هفتم است باقی می‌ماند.

دشواری خلبه نمودن بر نفس

نفس کانون تمام فعالیت‌های بشر است. کوشش‌های نفس برای نابود ساختن خود را می‌توان با کوشش شخصی که می‌خواهد بر روی شانه‌های خود بایستد مقایسه نمود. درست همانطوری که چشم نمی‌تواند خود را ببیند، همان‌طور نیز نفس نمی‌تواند به هستی خود پایان بخشد. هر آنچه که نفس برای نابودی خود انجام می‌دهد، تنها منجر به افزایش هستی خود می‌شود. نفس توسط همان کوششی‌هایی که در راستای مخالفت با خود انجام می‌دهد، رشد می‌کند. بنابراین نمی‌تواند از طریق فعالیت بسیار سخت خود، کاملاً محو گردد، هرچند که می‌تواند موفق به تغییر ماهیت خود شود. ناپدید شدن نفس، مشروط به ذوب شدن ذهن محدود است که جایگاه نفس می‌باشد.

تشابه خواب و شناخت خدا

مساله‌ی شناخت خدا، مساله‌ی آزاد نمودن آگاهی از محدودیت‌های ذهن است. هنگامی که ذهن انفرادی حل شود، کل عالم که به ذهن

نسبت دارد، ناپدید و هیچ می‌شود و آگاهی دیگر به چیزی گره نخورده است. آگاهی اکنون نامحدود گشته و به وسیله‌ی هیچ چیز تیره و کدر نمی‌گردد، از این‌رو در راه روشن ساختن حالت حقیقت بی‌کران الهی برای مجاز، مفید واقع می‌شود. روح منفرد در حالی که غرق در مسرت ناشی از شناخت خداوند است از مناظر، صدایها یا اشیا در کائنات کاملاً بی‌خبر می‌باشد. از این جهت آن مانند خوابی عمیق است اما نکات اختلاف مهم بسیاری وجود دارد که شناخت خداوند را از خواب عمیق متمایز می‌سازند. هنگام خواب، چون تمام آگاهی به تعلیق در می‌آید، خیالی بودن کائنات نیز محو می‌گردد اما تجربه‌ی آگاهانه از خداوند وجود ندارد، چون این مستلزم انحلال نفس و چرخش کل توجه آگاهی به سوی حقیقت نهایی است. برخی مواقع که در تداوم خواب عمیق با فواصل کوتاه وقفه ایجاد می‌گردد، روح منفرد ممکن است بدون اینکه از چیز خاصی آگاه باشد، تجربه کند که آگاهی خود را نگاه داشته است. آگاهی وجود دارد؛ اما این آگاهی از کائنات نیست، بلکه آگاهی از هیچ‌چیز است. چنین تجربیاتی پیش‌بینی شناخت خداوند است که در آن آگاهی از تخیلی بودن کائنات به طور کامل آزاد شده و دانش بی‌کران که تا کنون توسط نفس پنهان شده بود را آشکار می‌سازد.

تفاوت بین خواب و شناخت خداوند

در خواب، ذهن انفرادی اگرچه همه چیز، حتاً خود را فراموش می‌کند اما هستی آن ادامه می‌باید و تاثیرات نهفته در ذهن، پرده‌ای بین آگاهی غوطه‌ور و حقیقت بی‌کران به وجود می‌آورند. بنابراین هنگام خواب، اگرچه آگاهی در لایک ذهن انفرادی فرو می‌رود اما هنوز

توانمند به فرار از آن لاک نشده است. از این رو اگرچه روح جدایی خود را از خدا فراموش می‌کند و در واقع با او یکی می‌شود اما از این وصل یا پیوند ناآگاه است. اما در حالت شناخت خداوند، ذهن صرفاً خود را فراموش نمی‌کند، بلکه در واقع هویت خود را (همراه با تمامی تاثیراتش) از دست می‌دهد. آگاهی که تا کنون به ذهن انفرادی وابسته بود، اکنون آزاد و محدودنشدنی گشته و در تماس مستقیم با حقیقت نهایی قرار دارد و با او یکی شده است. از آنجایی که اکنون حجابی بین آگاهی و حقیقت نهایی وجود ندارد؛ آگاهی با حقیقت مطلق درآمیخته می‌شود و به عنوان جنبه‌ای جدا ناشدنی تا ابد در آن سکنی می‌گزیند و حالت بی‌پایان دانش بی‌کران و مسرت نامحدود را انتشار می‌دهد.

شناخت خداوند امری شخصی است

آشکار شدن دانش بی‌کران و مسرت بی‌کران در آگاهی، دقیقاً محدود به روحی می‌شود که به شناخت خداوند رسیده است. حقیقت بی‌کران در یک روح به خدا-رسیده، دانشی روشن و آشکار از بی‌کرانی خود دارد اما روحی که به شناخت خداوند نرسیده و هنوز پیرو تخیلی بودن کائنات یا سه عالم است از چنین دانش روشن و آشکاری برخوردار نیست. بنابراین اگر شناخت خداوند یک دستیابی شخصی نبود، به محض اینکه یک روح به شناخت خداوند دست می‌یافتد، کل کائنات به پایان می‌رسید. اما چنین چیزی رخ نمی‌دهد، زیرا شناخت خداوند یک حالت شخصی از آگاهی است و به روحی تعلق دارد که به فراسوی قلمرو ذهن رفته است.

روح‌های دیگر اگرچه مقید هستند که روزی به شناخت خداوند برسند، اما همچنان در اسارت باقی می‌مانند تا روزی که تنها با آزاد ساختن آگاهی خود، از زیر بار نفس و محدودیت‌های ذهن انفرادی به آن دست یابند. بنابراین دستیابی به شناخت خداوند تنها برای روحی که از فرایند زمان بیرون آمده است مفهوم دقیقی دارد.

آنچه که در لایت‌ناهی نهفته بود آشکار می‌گردد

روح پس از دستیابی به شناخت خداوند، درمی‌یابد که همیشه حقیقت بی‌کرانی بوده که اکنون خود را آن می‌شناسد و این باور که خود را در سراسر دوره‌ی تکامل و پیشرفت روحانی محدود در نظر می‌گرفته در واقع یک خیال واهی بوده است. روح همچنین درمی‌یابد که دانش و مسرت نامحدود که اکنون از آن بهره‌مند است، از همان آغاز زمان در حقیقت نامحدود نهفته بوده و صرفا هنگام شناخت خداوند آشکار می‌گردد. از این‌رو شخص به خدا - رسیده در واقع چیزی متفاوت از آنچه که پیش از شناخت خداوند بوده است نمی‌شود. او آنچه بوده، باقی می‌ماند و تنها تفاوتی که شناخت خداوند در او به وجود آورده این است که پیشتر از ذات حقیقی خود ناآگاه بوده اما اکنون به آن پی‌برده است. او می‌داند که هرگز چیزی بجز آنچه که اکنون خود را آن می‌شناسد نبوده و هر آنچه که تجربه کرده و پشت سر گذاشته به طور محض، فرایند یافتن خودش بوده است.

دونوع مزیت

کل فرایند دستیابی به شناخت خداوند تنها یک بازی است که ابتداء و پایان آن یکی است. با این وجود، دستیابی به شناخت خداوند یک پیروزی مشخص برای روح به حساب می‌آید. دو نوع مزیت وجود دارد: یکی شامل به دست آوردن چیزی است که شخص قبل انداشته و دیگری شناخت کامل از آن چیزی می‌باشد که شخص در واقع هست. شناخت خداوند از نوع دوم است. اما اختلاف زیادی بین روحی که به شناخت خداوند رسیده و روحی که به شناخت خداوند نرسیده وجود دارد. اگرچه روحی که به شناخت خداوند رسیده است دارای چیز جدیدی نمی‌شود اما دانش آشکار او از آنچه که در حقیقت بوده، هست و خواهد بود باعث اهمیت زیادِ دستیابی به شناخت خدا می‌شود. روح به خدا نرسیده خود را محدود می‌یابد و به واسطه‌ی تضادهای خوشی و غم‌های گذرا همواره در رنج و نگرانی است، اما روحی که به خدا رسیده، به اوج رسیده و از تضادها بیرون آمده است و دانش و مسرت بی‌کران از خدا-آگاهی را تجربه می‌کند.

ارزش شناخت خداوند

روح با رسیدن به شناخت خداوند، آگاهی مجزای خود را از رها کرده و با دانش پایدار از یگانگی اش با حقیقت بی‌کران، به فراسوی دوگانگی می‌رود. زنجیرهای فردیت محدود، درهم شکسته شده؛ دنیای سایه‌ها به پایان رسیده؛ پرده‌ی نمایش بازی تخیل برای همیشه به پایین آمده، درد و اندوه و تب و تاب ناشی از تلاش‌های آگاهی محدود، جای خود را به آرامش و مسرت از حقیقت-آگاهی داده و بیقراری و هیجان شدید زندگی فانی در آرامش و سکون ابدیت خرق گشته است.

مرید واقعی

مرید بودن رابطه‌ای حیاتی است

هنگامی که یک رهرو داوطلبانه به یک مرشد حقیقی وابسته می‌شود، می‌توان گفت که او یک مرید شده است. اما اگر این صرفاً رابطه‌ای رسمی باشد، دیگر مرید بودن حقیقی به شمار نمی‌آید. رابطه‌ی بین مرید و مرشد کامل با روابط قانونی که از راه داد و ستد های کلامی و قراردادهای رسمی ایجاد حق و تعهد می‌نمایند کاملاً تفاوت دارد. مرید بودن یکی از ویژگی‌های اساسی و از مشخصه‌ی زندگی یک رهرو پیشرفته است و با اقدامی مصنوعی ایجاد نمی‌گردد. آن برخاسته از قوانین اصلی زندگی روحانی است. بنابراین اهمیت آن از روابط دنیوی که در اثر ارتباطهای اتفاقی یا قراردادهای موقتی که در زمینه‌ی زندگی اجتماعی ایجاد می‌شوند بسیار بیشتر است. بسیاری از این روابط دنیوی وارد ساختار روحانی زندگی رهرو نمی‌شوند اما به طور سطحی به شخصیت او متصل باقی می‌مانند. بنابراین اهمیت چندانی ندارد که چیزی را از یک مغازه‌دار یا از مغازه‌دار دیگر تهیه کنید به شرط آنکه بهای آن را بپردازید؛ به طور مشابه به شرط آنکه شما به مقصد برسید، اهمیتی ندارد که شما با

یک کشته‌ی یا کشته‌ی دیگری سفر کنید. بی‌شک حتاً این گونه داد و ستدّها نیز از درون توسط وابستگی‌های سانسکارایی و قوانین کارماهی تعیین شده و بنابراین به طور کامل خالی از اهمیت روحانی نیستند. اما این روابط در ذات، موقتی و سطحی بوده و هرگز با پیوند حیاتی مرید بودن که به زندگی رهرو جهت و معنا می‌بخشد قابل مقایسه نیستند.

عشقی که در مرید بیدار می‌شود بی‌مانند است

رابطه‌ی بین مرشد کامل و مرید، نتیجه‌ی اجتناب‌ناپذیر شرایط درونی زندگی مرید می‌باشد و اصولاً رابطه‌ای است بین عاشق و معشوق ربانی. از نقطه نظر روحانی این مهمترین رابطه‌ای است که شخص می‌تواند داشته باشد. عشقی که اساس مرید بودن را تشکیل می‌دهد در بین انواع مختلف عشق‌هایی که در روابط معمولی اجتماعی حکم‌فرما است، بی‌مانند است. عشق دنیوی رابطه‌ی متقابل بین دو مرکز خدا - ناآگاه است اما عشقی که در مرید بیدار می‌شود، عشق یک خدا - ناآگاه برای یک خدا-آگاه است. همگان خداوند هستند اما برخی از ربانیت خود ناآگاه، برخی تا حدودی از ربانیت خود آگاه هستند و تعداد اندکی به طور کامل خدا-آگاه هستند. آنهایی که از ربانیت خود آگاه نیستند، نمی‌توانند هیچ درکی از حالت خدایی داشته باشند؛ آنان فقط از حالت جسمانی آگاهی دارند. برای اینکه آنها حالت خدایی را حتماً به ارث ببرند، می‌باید به مرشد کامل عشق بورزند، او را بپرستند و توسط او که پیوسته در حالت الهی مستقر است، راهنمایی شوند.

برتری ادعای مرشد کامل

عشقی که مرید برای مرشد کامل دارد در واقع واکنشی است که از راه عشق بیشتری که مرشد کامل برای مرید دارد برانگیخته شده است. جایگاه این عشق را می‌باید بالاتر از تمامی عشق‌های دیگر در نظر گرفت. عشق مرید به مرشد کامل، به طور طبیعی به یک نیروی مرکزی در زندگی او تبدیل می‌گردد، زیرا مرید می‌داند که مرشد کامل تجسم و نماینده‌ی خدای لایتناهی است. بنابراین تمامی افکار و آرزوهایش پیرامون شخصیت مرشد کامل شکل می‌گیرند. بدین گونه مرشد کامل برتری بی‌چون و چرایی در میان مدعیان دیگری که مرید آنها را می‌شناسد به دست می‌آورد. مرشد کامل توسط این برتری، کانون تابش نیروی‌های روحانی می‌شود که تمامی تاریکی‌ها را برطرف کرده، گناهان دل را ریشه‌کن ساخته و مرید را وارد یک زندگی توأم با آزادی و حقیقت-آگاهی می‌سازد.

تمامی عشق‌ها به مرشد کامل متنه‌ی می‌شوند

شرط اساسی برای داوطلبی که می‌خواهد یک مرید واقعی شود، عشق بی‌چون و چرا برای مرشد کامل است. تمامی جویبارهای دیگر عشق، سرانجام به رودخانه‌ی بزرگ عشق به مرشد کامل، پیوسته و در آن حل می‌گردند. مجنون، عاشق لیلی بود. او با چنان شدتی به لیلی عشق می‌ورزید که در تمامی لحظات زندگی اش در فکر او بود. مجنون بدون اندیشیدن به لیلی نه می‌توانست چیزی بخورد، نه چیزی بنوشد و نه بخوابد؛ تنها چیزی که او می‌خواست، خشنودی لیلی بود. اگر او احساس می‌کرد که به نفع لیلی است که با شخص

دیگری ازدواج کند و اگر می‌دانست که بدین وسیله او را خوشحال می‌سازد، مجنون نیز خوشحال می‌شد و حتا حاضر بود به خاطر همسر لیلی بمیرد. از خودگذشتگی کامل و بی‌ریایی عشق مجنون، سرانجام او را به پیشگاه یک مرشد کامل رهنمون ساخت. چون او در هر ثانیه از زندگی به معشوقش می‌اندیشید و در فکر خودش نبود، این امر باعث شد تا عشق او از سطح جسمانی یا عقلانی بالاتر رفته و به یک عشق روحانی تبدیل شود. روحانی شدن عشق مجنون، منجر به رسیدن او به معشوق الهی گردید.

پاک شدن از راه عشق و تسلیم

مرشد کامل، معشوق الهی است و هنگامی که مرید، مرشد خود را می‌بیند، تنها کاری که باید انجام دهد عشق ورزیدن به اوست، زیرا اگر مرید با تمام وجود مرشد کامل را دوست داشته باشد پیوند نهایی او با خداوند تضمین شده است. لزومی ندارد که او در مورد کیفیت عشق خود نگران باشد. مرید می‌باید با وجود نقاط ضعفی که دارد تا زمانی که قلبش را پاک ننموده، بی‌درنگ عشق ورزد. مرشد کامل، خود سرچشمه‌ی پاکی است و دل سپردن به او سرآغاز پاک شدن دل است. هنگامی که مرید از صمیم دل مرشد کامل را بپرستد، خود را آماده‌ی دریافت عشق الهی می‌نماید که مرشد کامل بر او جاری می‌سازد؛ بدین ترتیب تمامی نقاط ضعفش در آتش عشق الهی که بدین گونه دریافت می‌کند، می‌سوزند. اگر مرید بخواهد از تمامی نقاط ضعفش رها گردد و به پاکدلی بی‌حد و فاسدنشدنی دست یابد، باید زندگی خود را بدون هیچ قید و شرطی

وقف مرشد کامل نماید. او می‌باید تمام نقاط ضعف و بدی‌ها و همچنین نقاط خوب و گناه‌هان خود را به مرشد کامل واگذار کند و در این کار «اما» و «اگر» نباید وجود داشته باشد. تسلیم او باید چنان کامل باشد که در ذهنش حتا جایی برای سایه‌ی هیچ آرزوی پنهان شده، وجود نداشته باشد.

از رش ایمان

خود-تسلیمی کامل و عشقی بی‌چون و چرا، زمانی امکان‌پذیر است که مرید ایمانی تزلزل ناپذیر به مرشد کامل به دست آورد. ایمان به مرشد کامل، بخش واجب مرید بودن حقیقی است. لحظه‌ای که انسان به شناخت خداوند رسید، دیگر مساله‌ی ایمان مطرح نیست، همان‌گونه که وقتی انسان خود را انسان می‌داند، دیگر مساله‌ی ایمان مطرح نمی‌باشد. اما تا زمان دست یافتن به این حالت از شناخت، ایمانی که مرید به مرشد کامل دارد قبل اطمینان‌ترین چراغ راه او بوده و قابل مقایسه به سکان کشتی است. درست نیست که ایمان را نابینایی توصیف کنیم، زیرا بیشتر به بینایی شباهت دارد تا یک ندادنی بی‌درمان، باینحال ایمان تا زمانی که مرید به شناخت خداوند دست نیافته، از تجربه‌ی مستقیم به دور است. بی‌علت نیست که تمامی ادیان را «ایمان» می‌نامند. یکی از اصول زندگی مرید، داشتن ایمان است. ایمان ممکن است به شکال‌های گوناگون خود را بروز دهد اما از نقطه نظر روانی، همه‌ی اینها یکی هستند و نمی‌توان بر آنها برچسب جداگانه‌ای زد. تنها تفاوتی که در ایمان وجود دارد، تفاوت در درجات آن است. ایمان ممکن است قوی و زنده یا ضعیف و سیست باشد. ایمان ضعیف و سیست، انسان را فقط

تا حد انجام مراسم و تشریفات جلو می‌برد اما یک ایمان قوی و زنده، مقید است تا مرید را به فراسوی آداب و رسوم ظاهری ادیان ببرد و به او کمک کند تا از پوسته‌ی رسوم دوری کرده و مغز زندگی حقیقی روحانی را به دست آورد. ایمان هنگامی به اوج طبیعی و هدف خود می‌رسد که تمرکز آن بر مرشد کامل مرید باشد.

داستان کالیان Kalyan

ایمان مرید می‌باید همیشه به طور محکم بر اساس تجربه‌اش از الوهیت مرشد کامل استوار باشد. مرید نباید چون کاه با کمترین نسیم به هرسویی به حرکت در آید، بلکه باید چون کوه در برابر شدیدترین طوفان‌ها ایستادگی کند. داستان کالیان، ایمان کامل و واقعی به مرشد کامل را روشن می‌سازد. کالیان از مریدان سوامی رامdas Swami Ramdas از مرشدان کامل دوره‌ی شیواجی Shivaji بود. یک مرشد کامل تمامی مریدان را به طور یکسان دوست دارد، اما برخی از آنها ممکن است برای او به طور خاصی عزیز باشند، مانند شخصی که تمامی اجزای بدنیش را دوست دارد اما چشمانش می‌توانند از انگشتانش برای او عزیزتر باشند. سوامی رامdas مریدان بسیاری داشت اما کالیان مرید مورد علاقه‌ی او بود. مریدان دیگر نمی‌توانستند به طور کامل درک کنند که چرا کالیان باید از دیگران برای مرشد گرامی‌تر باشد. روزی سوامی رامdas سرسپردگی مریدان خود را امتحان نمود. او از تمامی مریدانش خواست که نزد او بیایند و چنین وانمود کرد که بیمار و در بستر مرگ قرار دارد. او انبه‌ای را بر روی زانوی خود گذاشت و آن را به روشی باند پیچی کرد که به یک ورم بزرگ شباهت داشت. سوامی رامdas به ورم

زانویش اشاره کرد و به مریدان خود گفت این غده‌ای خطرناک است و امیدی برای زنده ماندن او وجود ندارد، جز اینکه یک نفر زهر را از زانویش مک بزنند. در ضمن، برای همه روشن نمود شخصی که زهر را مک بزند، بی‌درنگ جانش را از دست می‌دهد. سپس پرسید، آیا در میان مریدان کسی آماده است تا به قیمت جانش زهر را مک بزند؟ همه‌ی مریدان مردد بودند، بجز کالیان که بی‌درنگ برخاست و شروع به مکیدن ورم نمود. کالیان با تعجب به حای زهر، آب انبه در دهان خود یافت و سوامی رامداس ایمان تزلزل‌ناپذیر و عشق فداکارانه‌ی او را ستود. برای خشنودی معشوق، راضی به مرگ بودن، عشق حقیقی را می‌رساند. چنین ایمان مطلق و عشقی پابرجا توأم با وفاداری تمام که در کالیان وجود داشت، تنها توسط لطف و فیض مرشد کامل می‌تواند نصیب مرید گردد.

رسیدن به شناخت مرشد کامل از راه خدمت

وفداداری تمام به مرشد کامل موجب محدود شدن دایره‌ی زندگی مرید نمی‌گردد. خدمت به مرشد کامل، خدمت به خود، در هر خودی دیگر است. مرشد کامل در آگاهی جهانی سکنی گزیده و سلامت روحانی کائنات را می‌خواهد. از این‌رو خدمت به مرشد کامل، سهیم شدن در هدف اوست که خدمت به تمام هستی است. مرید هنگام شرکت در کار مرشد کامل، ممکن است با دنیا در تماس باشد و اگرچه بر اساس کاری که برایش در نظر گرفته شده در دنیا حرکت می‌کند اما از درون با مرشد کامل به عنوان هستی بی‌کران در تماس است. بنابراین با سهیم شدن در کار مرشد کامل، مرید به او نزدیک‌تر شده و بخش جدا نشدنی از آگاهی او می‌گردد.

خدمت به مرشد کامل سریعترین راه برای شناخت اوست.

سهیم شدن در کار مرشد کامل

خدمتی که مرید می‌تواند به مرشد کامل ارائه دهد نه تنها در پیوند با هدف جهانی بشریت است، بلکه یکی از قویترین وسیله‌ها برای نزدیک‌تر ساختن بیشتر مرید به هدف روحانی‌اش است. خدمتی که مرید ارائه می‌دهد هنگامی که خودجوش، از صمیم دل، بدون خودخواهی و بدون شرط باشد، نسبت به راههای دیگر برای او نفع روحانی بیشتری در بر دارد. خدمت به مرشد کامل حتاً هنگامی که در بر گیرنده‌ی تجربه‌ی ناخوشایندی باشد که بدن و اندیشه‌ی مرید را سخت می‌آزماید، برایش مسرت‌بخش است. خدمتی که در شرایط سخت و ناراحت کننده ارائه شود، به منزله‌ی آزمایش سرسپردگی مرید بوده و این خدمت هر چه در شرایط سخت‌تر انجام گیرد، مرید بیشتر آن را می‌پذیرد. او در حالی که داوطلبانه رنج بدنی و ذهنی را در خدمت بیریا به مرشد کامل می‌پذیرد، مسرت کامیابی روحانی را نیز تجربه می‌کند.

موارد تضاد و کشمکش

احساس وفاداری تمام و مطلق به مرشد کامل، با فهم درست از آنچه که مرشد کامل در حقیقت است و نماینده‌ی آن می‌باشد، امکان پذیر می‌گردد. اگر مرید درک ناکاملی از مقام و نقش مرشد کامل داشته باشد، احتمالاً تناقضی نادرست بین مرشد کامل و خودی حقیقی‌اش به وجود می‌آورد. در نتیجه‌ی این تناقض، ممکن است کشمکش تصنیعی و تخیلی بین ادعاهای مرشد کامل و

ادعاهای دیگران که به نظر بر حق هستند به ذهن مرید راه یابد. مرید باید از همان ابتدا درک کند که مرشد کامل فقط می‌خواهد مرید به شناخت خودی حقیقی برتر خود دست یابد. در واقع مرشد کامل، نمادی از خودی حقیقی برتر مرید است و او چیزی نیست بجز این خودی حقیقی برتر، که همان حقیقت یکتایی است که در همگان وجود دارد. بنابراین وفاداری به مرشد کامل، شکل دیگری از وفاداری به خودی حقیقی برتر شخص است. به هر حال منظور این نیست که صرف وفاداری رسمی به خودی حقیقی برتر می‌تواند به هر روشی جایگرین کافی برای وفاداری به مرشد کامل باشد. مرید تا زمانی که به شناخت خداوند دست نیافته است، نمی‌تواند درک روشنی از خودی حقیقی برتر خود داشته و بازها آنچه که برای او به عنوان وظیفه به وجود می‌آید در واقع نتیجه‌ی برانگیخته شدن برخی از سانسکاراهایی است که خود را بین خودی حقیقی و دایره‌ی آگاهی مرید قرار می‌دهند. بر عکس، مرشد کامل با خودی حقیقی برتر یکی است و نمی‌تواند در ارزشیابی درست، خطأ و اشتباه کند.

موارد کشمکش و تضاد

بنابراین مرید باید همیشه انگیزه‌های خود را به وسیله‌ی معیارها یا دستورات مرشد کامل بسنجد و در صورت هرگونه کشمکش و تضاد بین این دو، عقیده‌های خود را دوباره مورد بررسی قرار دهد تا نکاتی که ممکن است ناقص یا ناکامل باشند را بیابد. تقریباً همیشه اندکی تأمل کافی است تا مرید اندیشه‌ی خود را کامل کند و هماهنگی اساسی بین دستورات واقعی خودی حقیقی خود و خواسته‌های مرشد کامل را درک کند. باینحال اگر مرید در موقع

کمیابی نتواند این دو را با یکدیگر سازگاری دهد، می‌تواند مطمئن باشد که نه دستورات خودی حقیقی برتر خود را کاملاً فهمیده و نه به اهمیت مرشد کامل خود پی برده است. در چنین حالاتی، خود مرشد کامل از مرید می‌خواهد به هر قیمتی که شده از وجودن خود پیروی نماید. گاهی ممکن است مرشد کامل به منظور آماده ساختن مرید برای یک شیوه‌ی زندگی برتر دستوراتی بددهد؛ در این شرایط، مرید خود را با اختلاف ظاهری و موقعی بین میل‌های خود و دستورات مرشد کامل روبرو می‌بیند. اما معمولاً مرشد کامل دستوراتی نمی‌دهد که مرید از درون آمادگی و انتظار آنها را ندارد.

مفهوم واقعی مرید بودن

مرشد کامل، بی‌حد غیر شخصی است و تنها نگرانی او از میان برداشتن پرده‌هایی است که بین آگاهی مرید و خودی حقیقی اش وجود دارند. بنابراین هیچگاه کشمکش واقعی بین وفاداری مرید به مرشد کامل و وفاداری او با خودی حقیقی اش نمی‌تواند وجود داشته باشد. در واقع در پایان جست و جو و تکاپو، مرید در می‌یابد که مرشد کامل چیزی نیست جز خودی حقیقی برترش که در شکلی دیگر است. مرشد کامل بی‌حد غیر شخصی است و الوهیت بی‌کرانش چنان کامل است که هیچ آرزویی ندارد. او در رابطه با مرید تنها چیزی که می‌خواهد این است که در پرتو حقیقت الهی برتر، مرید خود را دوباره بسازد. مرید شدن، آغاز گام برداشتن در راه الهی است که به هدف روحانی می‌انجامد. این مفهوم حقیقی مرید بودن است.

روش‌های مرشدان کامل

مرشدان کامل برای کمک همیشه آماده‌اند

آگاهی مرشدان کامل به طور مطلق غیر شخصی و جهانی است، با اینحال به خاطر مقاصد روحانی، آنها می‌توانند دامنه‌ی فعالیت خود را محدود ساخته و همچنین اجازه دهند که شخصیت آشکار آنان کانون آرمان‌های مریدان خود شود. آنان از روابط شخصی به عنوان کانال‌های بسیار زیبایی برای کمک به مریدانی که با آنها رابطه پیدا کرده، استفاده می‌کنند. مرشدان کامل همیشه مراقب کسانی هستند که نیازمند کمک آنها بوده و شایسته‌ی آن هستند. از دید مرشدان کامل حتا کوچکترین پرتو اشتیاق روحانی پنهان نمی‌ماند. آنان از راه‌های گوناگون که همواره اثربخش است موجب پیشرفت و ترقی تمامی رهروان می‌شوند، هرچند که ممکن است روش آنها برای دیگران الزاماً کاملاً قابل فهم نباشد.

ماهیت کمک آنها

کمک مرشد کامل عبارت از این است که سفر روحانی رهرو را مطمئن و بی‌خطر و همچنین زمان لازم برای رسیدن به هدف که در غیر این صورت دراز می‌شد را کوتاه نماید. رهرو ممکن است با

تلاش مستقل خود پیشرفت فراوان نماید اما بدون کمک مرشد کامل، توانایی عبور از آسمان ششم را ندارد. کمک مرشد کامل، حتا در آسمان‌های میانی نیز بی‌نهایت ارزشمند است، زیرا مانع گرفتار شدن مرید در راه شده و او را از خطرها و دام‌هایی که در راه روحانی گستردۀ شده محافظت می‌کند. کبیر سه مرحله‌ی راه را با سه حالت از آتش چنین مقایسه می‌کند. همان طور که در ابتدا فقط دود است و آتش نیست، سپس دود است که روی آتش را پوشانیده و سرانجام آتش است و دود نیست؛ همان‌طور نیز ابتدای راه با نادانی ژرف پوشانیده شده، نیمه‌های راه درک مبهمی از هدف وجود دارد و سرانجام درک نهایی از حقیقت الهی به دست می‌آید که کمترین اثر و رد پایی از تخیل در آن نیست. چون راه الهی از میان تخیل‌های گوناگون بسیار زیاد می‌گذرد، مرید بدون راهنمایی مرشد کامل که تمامی منزلگاه‌های راه را می‌داند و می‌تواند او را از میان آنها عبور دهد، هرگز در امان نیست.

منزلگاه افسون

ذهن قبل از باز شدن چشم درون، هدف را به عنوان بی‌کران الهی درک می‌کند و این ادراک بر اساس تصویری نمادین از بی‌کران الهی است، مانند آسمان یا اقیانوس که اشاره به ایده‌ی پهناور بودن دارد. اگرچه چنین برداشتی از بی‌کران الهی کاملاً روشن و واضح است اما درک مستقیم از بی‌کران الهی باید جایگزین آن شود. با باز شدن چشم درونی روح، رهرو خودی حقیقی‌اش را مستقیماً می‌بیند. هنگامی که این حادث شد، ذهن از آنچه که می‌بیند بهت‌زده می‌شود و دیگر آن ادراکی را ندارد که پیش از باز شدن چشم درون داشت.

ذهن که از دیدن خودی حقیقی اش متحیر شده، توانایی درست اندیشیدن را از دست می‌دهد و دیدن خودی حقیقی را با دستیابی به شناخت خداوند اشتباه می‌گیرد. از این‌رو در حالی که هنوز شخص در حال پیمودن راه الهی است، یک خیال واهی از رسیدن به پایان راه الهی در او به وجود می‌آید. در اصطلاح صوفیان این قسمت بخصوص از راه الهی، منزلگاه افسون نامیده می‌شود. در این مراحل دشوار راه الهی، مرشد کامل می‌تواند با مداخله‌ی ماهرانه‌ی خود، رهرو را به جلو هل دهد تا به جای گرفتار شدن در میان راه الهی، گام‌هایش را استوار برداشته و پیشرفت نماید.

کمک مرشد کامل

در واقع این خطر وجود دارد که رهرو در هر یک از آسمان‌های درونی اسیر شود، زیرا هر یک از آنها به شیوه‌ی خود بسیار اغوا کننده و مانند تله یا دام در سر راه رهرو عمل می‌کند. مرشد کامل، رهرو را از کنار این آسمان‌ها یا از میان آنها، بدون درنگ غیر ضروری عبور می‌دهد. رهرو باید راه الهی را خود پیماید اما کمک مرشد کامل در بر گیرنده‌ی تایید و تثبیت الهامات و ادراکات قلبی است که رهرو پیشتر به آنها دست یافته و همچنین شتاب بخشیدن و هل دادن آگاهی او به منزلگاه بعدی است، اگرچه این دستیابی اجتناب‌ناپذیر است اما به خاطر ماهیتی که دارد، پیش‌بینی آن برای رهرو امکان‌پذیر نیست.

ایمان بی‌چون و چرای مرید

مرشد کامل از ما^{یا} استفاده می‌کند تا مرید را از ما^{یا} بیرون آورد.
از آنجایی که او خود، فراسوی خوب و بد است، ممکن است بارها
چیزهایی را لازم بداند که برای درک معقول مریدانش غیر قابل
قبول و حتا تکان دهنده باشد. بهترین کاری که مرید می‌تواند انجام
دهد این است که دستورات مرشد کامل را با توانایی داوری محدود
خود نستجیده، بلکه آنها را با ایمان تمام به اجرا در آورد. نمونه‌های
مشهور زیر نمایان‌گر این نکته است.

در قرآن داستانی درباره‌ی حضرت ابراهیم وجود دارد که از او
خواسته شد تا پسر عزیزش اسماعیل را در راه خدا قربانی کند.
هنگامی که ابراهیم با ایمان و اراده‌ای استوار، با کارد گلوی پرسش
را نشانه گرفته بود و می‌خواست او را بکشد، اسماعیل به طور
معجزه‌آسا با جایگزین شدن با یک بره نجات یافت.

شمس تبریز به مریدش مولانا رومی دستور داد تا به میخانه
برود و برای او شراب بیاورد. او برای خشنودی و به دست آوردن
لطف و نظر مرشد خود، از این فرمان، بدون ترس و تردید پیروی
کرد. در آن زمان مولانا به خاطر شهرتش به عنوان فقیه در جهان
اسلام، رهبرگروه بزرگی از علمای دینی بود و از آنجایی که شراب از
لحاظ مذهبی برای مسلمانان حرام است، به دوش کشیدن سبوی
شراب از میان کوچه و بازار، امتحان سرنوشت‌سازی برای مولانا به
شمار می‌آمد. با این وجود او به دستور مرشد خود عمل نمود.
یکی از مرشدان قوس‌علی شاه که در کلبه‌ای کنار رودخانه‌ی
گنگ زندگی می‌کرد، از او خواست تا از وسط رودخانه، ظرفی پر از

آب برای نوشیدن بیاورد. تقریباً نیمه شب بود و رودخانه‌ی گنگ به علت باران‌های موسمی طغیان عظیمی داشت. مرید ابتدا مردد بود اما چون به دانش بی‌کران مرشد کامل خود، ایمان داشت برای انجام کار غیر ممکن سرانجام از خود شهامت نشان داد. او به محض پا گذاشتن در آب‌های خشمگین رود گنگ، با تغییر شگفت‌انگیز منظره روبرو شد. رودخانه به جای طغیان و موج‌های خروشان، به چنان نهر کم عمقی درآمد که برای برداشتن آب، ظرف تقریباً به بستر رودخانه برخورد می‌کرد. مرید برای پیدا کردن وسط رودخانه تا ساحل روبرو، پیش رفته بود. در این شرایط، مرشد کامل در صحنه ظاهر شد و دلیل تأخیر او را پرسید. وقتی قوس‌علی شاه توضیح داد که وسط و عمق رودخانه را نمی‌یابد، مرشد به او اجازه داد تا ظرف را با دست پر کند و او خود در این کار او را یاری نمود. سپس مرشد به بهانه‌ای مرید را ترک کرد و از او خواست که پس از پر کردن ظرف، بی‌درنگ بازگردد. وقتی قوس‌علی شاه با ظرف پر از آب به کلبه بازگشت، با کمال تعجب از مریدان دیگر شنید که مرشد نه تنها هرگز کلبه را در نبود او حتا برای یک دقیقه ترک نکرده، بلکه در تمامی مدت درباره‌ی او با آنها مشغول گفت‌و‌گو بوده است.

مرشدان کامل معمولاً راه‌های معمول را به روش‌های ماورای طبیعی ترجیح می‌دهند

این داستان‌ها نشان می‌دهند که چگونه مرشدان کامل می‌توانند در موقع نادر از قدرت‌های ماورای طبیعی خود برای درهم شکستن نفس مریدان یا کمک به پیشرفت آنها در راه الهی استفاده نمایند.

قانوناً مرشدان کامل در استفاده از قدرت‌های الهی خود بسیار محتاط هستند و هرگز از این قدرت‌ها استفاده نمی‌کنند، مگر اینکه برای مقاصد روحانی مطلقاً ضروری باشند. آنان معمولاً از راه و روش‌های معمولی دنیوی به اهداف خود می‌رسند و هنگام کار، نه تنها درک عمیق، شوخ طبیعی شدید، شکیبایی بی‌پایان و درایتِ کامل نشان می‌دهند، بلکه برای کمک به مریدان‌شان، زحمت زیادی می‌کشند تا آنها بتوانند خود را با آنچه که لازمه‌ی نیازهای هر موقعیت است سازگاری دهند.

داستان بهلول

برخی از این نکات با داستان بهلول عارف بزرگ، به خوبی نشان داده می‌شود. بهلول می‌خواست به دلایل شخصی با برخی اشخاص برجسته‌ی ایرانی تماس پیدا کند و تنها راه این کار، رفتن به میهمانی شاهزاده بود که با حضور این اشخاص برجسته برگزار می‌شد. متاسفانه سر بهلول تاس بود و در آن ایام به اشخاص تاس اجازه حضور در میهمانی شاهزاده داده نمی‌شد. شاهزاده که همه‌ی موهایش را از دست داده بود با دیدن کسانی که مو نداشتند به یاد تاس بودن خود می‌افتاد و از لذت بردن او از میهمانی جلوگیری می‌کرد. از آنجایی که شاهزاده روی این نکته بسیار حساس بود به هیچ شخص تاسی اجازه داده نمی‌شد که به میهمانی راه یابد، بنابراین هنگامی که بهلول با سر تاس و لباس‌های کهنه و نخنما به میهمانی رفت، به بیرون رانده شد. میهمانی برای سه روز ادامه داشت. روز دوم بهلول با یک دست لباس عالی و کلاه گیسی که قرض کرده بود با تغییر چهره، بار دیگر به میهمانی رفت.

در طی میهمانی، هیچ شخصی بهلول را نشناخت و در آن لباس‌های زیبا، همه‌ی اشراف را تحت تاثیر قرار داد. رفتار او چنان دلنشیں بود که حتی شاهزاده نیز به او خوش‌آمد گرمی گفت و از او دعوت نمود تا در کنارش بنشیند. بهلول به محض نشستن، به شاهزاده چشمکی زد. شاهزاده معنی این چشمک را نفهمید اما به طور سربسته احساس کرد که چنین اشاره‌ای از جانب شخصیت بر جسته‌ای چون او می‌باید دارای مفهوم مهمی باشد. با این فکر که کار او نیاز به یک پاسخ فوری و مناسب دارد او نیز چشمک زد. آنها یکی در آن نزدیکی بودند این رد و بدل شدن چشمک را دیدند و احساس کردند که باید از آنها تقليد کنند. آنها نیز به یکدیگر چشمک زدند و بزودی چشمک زدن در میان جمعیت چنان گسترش یافت که میهمانان برای پنج دقیقه بجز چشمک زدن چیزی ندیدند. سپس بهلول فریاد زد: «ای مردان عاقل، بس است. چرا چشمک می‌زنید؟» و اشراف پاسخ دادند: «ما چشمک می‌زنیم زیرا شما مردان بزرگ چشمک می‌زنید؛ ما تنها از شما تقليد می‌کنیم.» سپس بهلول بی‌درنگ کلاه گیش را از سر برداشت و گفت: «ما هر دو تاس هستیم. از ما تقليد کنید.» بنابراین اشراف رفتند و در روز سوم همگی با سرهای تراشیده آمدند. سپس بهلول رو به شاهزاده کرد و گفت: «ما هر دو همیشه تاس هستیم؛ در حالی که اینها مجبورند هر روز سرهایشان را بتراشند، تا تاس باقی بمانند.» از این‌رو بهلول با رفتار ماهرانه و شوخ‌طبعی‌اش به اشخاصی که می‌خواست به آنها کمک کند دسترسی یافت.

سر و کار داشتن با نقاط ضعف مریدان

مرشد کامل، رنج بی‌نهایتی را برای تماس و جذب مرید به یک زندگی روحانی تحمل می‌کند. از آنجایی که پیشرفت مرید تنها هنگامی تامین می‌شود که عشق او به مرشد کامل، به تدریج سرد نشود، از این‌رو مرشد کامل تمامی توجه خود را معطوف از میان برداشتند تمام مواعنی می‌سازد که ممکن است بر سر راه وفاداری صمیمانه‌ی مرید وجود داشته باشد. اگر گاهی دیده می‌شود که مرشد کامل بنابر میل مرید رفتار می‌کند، تنها برای جلوگیری از مواعنی است که در راه مرید، مشکل جدی ایجاد می‌کنند. گاهی حتا ممکن است به نظر برسد که او نفس مرید را می‌پروراند اما همه‌ی اینها میدان دادن به نادانی مرید و مقدمه‌ای برای نابودی نهایی نفس اوست. این را می‌توان به قربانی کردن یک حیوان تشبيه نمود که از قبل، آن را خوب می‌پرورانند. چون مرشد کامل، خود فراسوی نیکی و پلیدی است، از این‌رو نقاط ضعف مریدان، او را نگران نمی‌سازد. او با شکیبایی شکستناپذیر و توانایی بی‌کران منتظر می‌ماند و آنها را تحمل می‌کند. او خوب می‌داند همین‌که مرید در راه الهی گام‌هایش استوار شد، این نقاط ضعف به سرعت از میان برداشته می‌شوند.

هنگامی که مرشد کامل، قانع گردید که مرید در راه الهی گام‌هایش استوار شده است، مشتاق آن می‌شود تا ذهن مرید را از تمام ناخالصی‌ها پاک نماید. او بارها این وظیفه را حتا با پذیرفتن این ریسک که بی‌رحم به نظر برسد انجام می‌دهد، درست مانند پزشکی که با تیغ جراحی مشغول عمل است و اعتراض‌های بیمار را نادیده می‌گیرد. اما سرانجام مرید درمی‌یابد که تمامی این اقدامات

در واقع به نفع او تمام شده‌اند. بدین ترتیب او هرگز از مرشد کامل دور نمی‌شود، بلکه طی فرایند پاک شدن که ممکن است آزار دهنده یا دردناک به نظر برسد، به مرشد کامل نزدیک‌تر می‌شود.

گمک با شیوه‌ی تمجید

به هر حال روش متداول مرشد کامل برای مرید به همان اندازه که شیرین و دلپذیر است، اثربخش نیز هست. هنگامی که مرید در راه روحانیت پیشرفت واقعی نشان می‌دهد، مرشد کامل بسیار خشنود می‌گردد. او با تمجید مرید، هنگامی که شایسته‌ی آن است، خصوصیات روحانی که مرید در حال درک آنها است را مورد تایید قرار داده و چنان اعتماد به نفسی در او برمی‌انگیزد که می‌تواند از عهده‌ی هر موقعیتی برآید. نمایان شدن احساسات پاک، نپذیرفتن نفس، فداکاری قهرمانانه، یا رویدادی که نمایان‌گر شکیبایی، عشق یا ایمانی فوق العاده باشد هر کدام برای خوشحال ساختن مرشد کامل و به دست آوردن تایید او کافی است. روش معمول مرشد کامل در راستای تشویق مرید برای داشتن صفات نیک، عبارت از قدردانی ساده و آشکار از دستیابی‌های اوست. مرید خیلی زود برای تاییدهای مرشد کامل ارزش قائل شده و بیشتر از هر چیز دیگر این امر برای او لذت‌بخش می‌شود. او آماده است تا در مقابل بزرگترین وسوسه‌ها ایستادگی کرده و سخت‌ترین آزمون‌ها و تجربه‌ها تلخی که پیشتر برایش غیر ممکن به نظر می‌رسید را تحمل کند. تنها اگر بداند که چنین تحمل و برداری، مرشد کامل را خشنود می‌سازد.

راه حل تمامی مسائل

چون مرشد کامل برای مرید نماد خودی حقیقی است که در همگان وجود دارد، بنابراین برای او مساله‌ی سازگاری واقعی با مرشد کامل به منزله‌ی درک الوهیت درونی خود و رسیدن به سازگاری واقعی با شکل‌های دیگر از خودی برتر است. مرید به خاطر وفاداری به مرشد کامل، درک آگاهانه از یگانگی بنيادین از تمامی مسائل، را اجرایی می‌سازد. از دیدگاه روانشناسی او در موقعیتی است که نمی‌کوشد با مسائل به صورت مجزا برخورد کند، بلکه تلاش می‌کند تا به عنوان جنبه‌های گوناگون از یک مساله به حل آنها بپردازد. بدین ترتیب او می‌تواند به یگانگی واقعی برسد که با سازش موقتی بین خواسته‌های متضاد تفاوت دارد. برای کمک به مرید برای رسیدن به این وظیفه دشوار، مرشد کامل باید مرکز آرمان‌گرایی روحانی مرید گردد، زیرا اگر مرید بخواهد موانع زیادی که بین او و هدف قرار دارند را درهم شکند، نیاز به تمرکز شدید انرژی روانی دارد.

ادعای بی چون و چرا مرشد کامل

برتری ادعای مرشد کامل را نمی‌توان زیر سوال برد یا حتا آن را محدود به احترام خودجوشی نمود که مرید خود را موظف می‌داند، جز مرشدش که او را پذیرفته است برای مرشدان کامل دیگر نیز قائل شود. همه‌ی مرشدان کامل در آگاهی یکی هستند و معنایی ندارد که بین آنها درجاتی قائل شویم. گرچه یک مرشد کامل عظیم‌تر از مرشد کامل دیگری نیست اما مرید به خاطر خودش، باید ادعای مرشد کامل خود را برتر از ادعای مرشدان کامل دیگر در نظر

گرفته تا به فراسوی قلمرو دوگانگی برود و یگانگی کل زندگی را درک کند. اگر یک ادعای بیچون و چرای برتر در میان ادعاهای فراوان و متصاد زندگی وجود نداشته باشد، انرژی روانی تلف می‌گردید. بنابراین تمرکز انحصاری بر یک مرشد کامل معمولاً برای گردآوری نیروی روانی پراکنده در مرید ضروری است. به علت شرایط خاص، در موارد بسیار کمیابی، خود مرشدان کامل ممکن است تصمیم بگیرند که کار روحانی در پیوند با یک مرید خاص را قسمت کنند. از این‌رو مواردی استثنایی وجود دارند که مریدهایی می‌باید خود را با دو مرشد کامل یا بیشتر وابسته سازند. این قانون نیست، بلکه یک استثنای است و هنگامی که بیش از یک مرشد کامل وجود داشته باشد، آنها تقسیم کار را با چنان دقتشی ترتیب می‌دهند که هیچ تضادی بین ادعاهایشان به وجود نیاید.

ماهیت نفس و پایان‌یابی آن

۱

نفس به عنوان مرکز تضاد و کشمکش

منشا نفس

آگاهی در مراحل مادون انسانی، تجربه‌هایی دارد. اما آن‌ها به طور روشن در رابطه با «من» که در مرکز آگاهی است قرار نمی‌گیرند. برای نمونه، سگی که خشمگین می‌شود دیگر به این احساس که «من خشمگینم» ادامه نمی‌دهد. حتا در مورد سگ نیز می‌بینیم که توسط برخی تجربه‌ها درس می‌گیرد و سپس تاثیر یک تجربه را مبنای تجربه‌ی دیگری قرار می‌دهد اما این کار، نتیجه‌ی تنش نیمه مکانیکی نقوش یا سانسکاراهای متصل به یکدیگر است و با ترکیب هوشمندانه‌ی تجربه‌ها که با رشد من - آگاهی امکان‌پذیر می‌گردد، تفاوت دارد. اولین گام در راستای تسلیم نمودن کارکرد سانسکاراهای مجزا از هم به یک قانون هوشمندانه، عبارت است از در رابطه قرار دادن تمامی آنها با مرکز آگاهی که به عنوان نفس آشکار محدود، پدیدار می‌گردند. ادغام و یکپارچه شدن نفس - آگاهی از آغاز آگاهی انسان، بسیار روشن و مشخص است.

فرایند تشکیل نفس

اگر آگاهی انسان در بر گیرنده‌ی اصل یکپارچگی نفس-محور که با تلاش برای سازماندهی و درک تجربه‌ها، خود را ابراز می‌دارد نبود، آنگاه چیزی جز مخزن و انباری برای نقوش تجمع یافته ناشی از تجربه‌های گوناگون نمی‌بود. فرایند درک تجربه اشاره به توانایی در متصل بهم نگاه داشتن اجزای مختلف تجربه‌ها به عنوان بخش‌هایی از یک یگانگی و همچنین توانایی در ارزشیابی آنها با روش قرار دادن آنها در رابطه‌ی متقابل دارد یکپارچگی تجربه‌های متضاد، شرط رهایی آگاهی از اسارتِ جذب و دفع‌های گوناگونی است که بدون توجه به ارزشیابی، گرایش به تسلط بر آگاهی دارد. کوشش‌های اولیه برای دستیابی به چنین یکپارچگی با تشکیل نفس به عنوان پایه و مرکز آن انجام می‌گیرد.

نفس برای برآوردن نیاز به وجود می‌آید

نفس به عنوان یک همراهِ آشکار و همیشگی، در تمامی رویدادهای زندگی ذهنی پدیدار می‌شود تا نیاز معینی را برآورده سازد. نقشی که نفس در زندگی انسان ایفا می‌کند را می‌توان با وزنه‌ی تعادل در ته کشتنی، مقایسه نمود. وزنه‌ی تعادل در کشتنی مانع نوسانات بیش از اندازه می‌شود که بدون آن، کشتنی احتمالاً بسیار سبک و بی‌ثبات شده و توسط بادهای سرکش در خطر واژگون شدن قرار می‌گیرد. بدین گونه اگر یک هسته‌ی موقت برای انباست تجربه‌های به دست آمده وجود نداشت و مایل‌های فعال ناشی از غرایز نسبتاً مستقل و مجازی برخاسته از حیوان - آگاهی را به یکدیگر نمی‌پیوست، انرژی روانی در پیچ و خم‌های بی‌شمار

تجربه‌های متضاد گرفتار می‌گشت و تمامی این انرژی پراکنده شده و به هدر می‌رفت. هدف از تشکیل نفس، ایجاد مقدار معینی ثبات برای فرایندهای آگاهی و همچنین تامین تعادل کارکرد آن است تا یک زندگی منظم و توأم با برنامه را امکان‌پذیر سازد.

شر ضروری

از این‌رو درست نیست که پیدایش نفس را بدون هدف بدانیم. گرچه پیدایش نفس سرانجام محو شدن آن را در پایان راه الهی به دنبال دارد اما موقتاً نیازی را برآورده می‌سازد که در سراسر سفر دراز روح، نمی‌توان از آن چشم‌پوشی نمود. نفس به معنای یک مانع همیشگی نیست، زیرا با تلاش روحانی می‌توان چهارچوب آن را شکست و به فراسوی آن رفت، باینحال مرحله‌ی پیدایش و تشکیل نفس را باید شر ضروری دانست که باید موقتاً به وجود آید.

یکپارچگی نفس، تمرکز یافته بر مبنای خیال است

بدین ترتیب نفس نمایان گر ضرورت معینی برای پیشرفت بیشتر آگاهی است و آن را برآورده می‌سازد. اما چون نفس به این اندیشه‌ی دروغین که بدن است پناه می‌برد، بنابراین منشا خیال‌های بسیاری می‌شود که تجربه را به فساد می‌کشاند. ماهیت نفس چنان است که با مقایسه‌ی خود با سایر شکل‌های زندگی، خود را از بقیه‌ی زندگی جدا/احساس می‌کند. بنابراین اگر چه از درون سعی دارد که تجربه‌ی فرد را کامل و یکی سازد اما در تلاش برای تامین و احساس موجودیت خود، به طور تصنیعی نیز ایجاد جدا/ایی بین زندگی درونی و زندگی بیرونی می‌نماید. این جدایی در تمامیت زندگی، ناچار

بر زندگی درونی فرد که نفس راهنمای آن است بازتاب می‌یابد.

نفس جایگاه تضاد و کشمکش می‌شود

نفس همیشه در تلاش است تا در تجربه، یگانگی و یکپارچگی برقرار سازد اما هرگز نمی‌تواند به این هدف دست یابد. بالینحال نفس نوعی توازن را برقرار می‌سازد اما این توازن فقط مشروط و موقتی است. ناکامل بودن دستیابی‌های نفس، از کشمکش‌های درونی آشکار است و تا زمانی که تجربه از دیدگاه نفس مورد توجه قرار می‌گیرد، کشمکش‌ها همیشه وجود خواهند داشت. ذهن انسان لحظه به لحظه از مجموعه‌ای از تضادهای گوناگون عبور می‌کند و چنین به نظر می‌رسد که امیال و گرایش‌های متضاد، ذهن اشخاص بزرگ و بلند پایه و هم‌چنین عوام را زیر فشار گذاشته است. گاه کشمکشی که ذهن با آن روبرو می‌شود به قدری شدید است که شخص تسلیم فشار روانی شده و ذهن دچار اختلالات جزیی یا کلی می‌گردد. در واقع تفاوت زیادی بین انسان معمولی و انسانی که به اصطلاح غیرعادی است وجود ندارد. هر دوی آنها با یک مساله روبرو هستند اما یکی کم و بیش می‌تواند مسائل خود را با موفقیت حل کند اما دیگری نمی‌تواند.

نفس تلاش می‌کند کشمکش‌ها را با ارزشیابی دروغین حل کند

نفس می‌کوشد کشمکش‌های درونی خود را از راه ارزشیابی‌های دروغین و گزینش‌های نادرست حل کند. از ویژگی‌های نفس این است که تمامی چیزهای نامهم را مهم و تمامی چیزهای مهم را نامهم انگارد. قدرت، شهرت، ثروت، توانایی و سایر دستاوردهای دنیوی در

واقع مهم نیستند اما نفس از این دارایی‌ها لذت برده و به عنوان «مال من» بر آنها چنگ می‌اندازد. از طرف دیگر، روحانیتِ حقیقی که برای روح بسیار مهم است، نفس آن را بی‌اهمیت می‌انگارد. برای نمونه، اگر فردی هنگام انجام کاری که از لحاظ روحانی مهم است ناراحتی بدنی یا فکری تجربه کند، نفس مداخله‌ی بی‌جا می‌کند و حتا به قیمت کنار گذاشتن کاری که از لحاظ روحانی واقعاً مهم است می‌خواهد راحتی بدنی و فکری که مهم نیستند را تامین کند. راحتی بدنی و فکری و همچنین دستیابی‌ها و کمال‌های دنیوی بارها ضروری است اما مهم نیستند. بین ضرورت و اهمیت، یک دنیا تفاوت وجود دارد. خیلی چیزها برای نفس ضروری به نظر می‌رسند اما آنها به خودی خود مهم نیستند. روحانیت که برای نفس، غیر ضروری انگاشته می‌شود در واقع برای روح بسیار مهم است. بدین ترتیب نفس نمایان‌گر اصل اساسی نادانی ژرف است که همواره با ترجیح دادن نامهم بر مهم نشان داده می‌شود.

کشمکش از راه ارزشیابی حقیقی حل می‌شود

ذهن بهندرت به طور همساز و هماهنگ کار می‌کند، زیرا بارها توسط نیروهایی که در بخش نیمه آگاه ذهن وجود دارند، رهبری و حکمرانی می‌شود. اندک هستند کسانی که این زحمت را بپذیرند تا بر این نیروهای نهفته که خط مشی زندگی ذهنی را تعیین می‌کند چیره شوند. از بین بردن کشمکش، فقط از راه کنترل آگاهانه‌ی نیروهای روانی که در بخش نیمه آگاه ذهن وجود دارند امکان پذیر است و تنها با به کار گرفتن دائمی ارزشیابی حقیقی در تمام مواردی که کشمکش‌ها به ذهن راه می‌یابند، این کنترل دائمی به دست می‌آید.

لزوم گزینش هوشمندانه

ذهن اگر بخواهد از کشمکش رهایی یابد، می‌باید همیشه گزینشی صحیح داشته و همواره آنچه که واقعاً مهم است را بر نامهم ترجیح دهد. گزینش باید در تمامی موارد کشمکش‌ها، خواه مهم یا نامهم، هوشمندانه و محکم انجام گیرد. گزینش باید هوشمندانه باشد، زیرا تنها با پی‌گیری ارزش‌های حقیقی و جاویدان، دستیابی به تعادلی که برای جریان زندگی خلاق و پویای ذهن زیان‌آور نباشد، امکان‌پذیر می‌گردد. گزینشی که هوشمندانه نیست، اگر جدی باشد، ممکن است موقتاً بر کشمکش چیره شود اما مسلمان در دراز مدت ناگزیر دامنه‌ی زندگی را محدود یا مانع تکمیل کل شخصیت می‌شود. به علاوه اگر کشمکش هوشمندانه حل نشود، مطمئناً به شکلی دیگر دوباره بروز می‌کند. از سوی دیگر راه حل هوشمندانه، مستلزم بیانش تشخیص ارزش‌های حقیقی است که باید از ارزش‌های دروغین تمیز داده شوند. مساله‌ی کشمکش بین آرزوها در واقع مساله‌ی ارزش‌های متضاد است و از این‌رو حل کشمکش ذهنی مستلزم کاوشی ژرف برای مفهوم حقیقی زندگی است. تنها از راه زیرکی و فهمیدگی، ذهن می‌تواند از کشمکش رهایی یابد.

وفاداری به گزینش درست

هنگامی که یکبار تشخیص داده شد که گزینش صحیح و درست چیست، قدم بعد، وفاداری محکم به آن است. گرچه ممکن است با گزینش یک روش خاص که از میان گزینه‌های دیگر برتری دارد تمایلات رقابت‌آمیز ذهن آرام شوند، اما امیال به ایجاد موافع در

موثر واقع شدن و عملی نمودن گزینش درست ادامه می‌دهند. گاهی در اثر شدت نیروهای روانی که به رقابت برخاسته‌اند خطر به بیراهه رفتنِ تصمیم وجود دارد. ذهن برای پرهیز از شکست باید با سرسرختی به ارزش درستی که درک نموده، محکم چنگ بزند و ففادار بماند. بنابراین حل کشمکش ذهنی نه تنها مستلزم درک ارزش‌های درست است، بلکه مستلزم سرسپردگی انحراف‌ناپذیری به این ارزش‌های نیز می‌باشد.

ارزشیابی حقیقی باید بر همهٔ موضوعات حاکم باشد

به هر حال، گزینش هوشمندانه و محکم می‌باید پیوسته در همهٔ موضوعات خواه کوچک یا بزرگ به کار گرفته شود، زیرا «نگرانی‌های» معمولی زندگی هرگز کم اهمیت‌تر از «مسائل» جدی نیستند که ذهن به هنگام بحران با آنها رو به رو می‌شود. تا زمانی که گزینش هوشمندانه و محکم فقط گاه و بیگاه به کار گرفته شود، ریشه‌های کشمکش ذهنی به طور کامل از میان برداشته نمی‌شوند. زندگی ارزش‌های حقیقی تنها هنگامی خودجوش است که ذهن عادت دائمی برای گزینش ارزش درست را پرورش داده باشد. سه چهارم زندگی ما را چیزهای معمولی تشکیل می‌دهند و هر چند کشمکش در مورد چیزهای معمولی ممکن است به رنج ذهنی دامن نزند اما در هر صورت نوعی احساس پریشانی از اینکه مشکلی وجود دارد را در ذهن باقی می‌گذارد. کشمکش‌هایی که بر محور چیزهای معمولی می‌چرخند بهندرت به سطح آگاهی آورده می‌شوند؛ در عوض انگار بر احساس کلی شخص نسبت به زندگی، از پشت پرده سایه می‌افکنند. چنین کشمکش‌هایی باید به سطح آگاهی آورده شوند

و پیش از حل آنها، می باید با بی ریاضی و یکدلی با آنها رو به رو شد.

تضاد و کشمکش‌های نهفته

به هر حال فرایند آوردن تضادها و کشمکش‌ها به سطح آگاهی در جایی که هرگز وجود ندارد را نباید تباہ کرد و به صورت فرایند تصور نمودن کشمکش در آورد نشانه‌ی قطعی از وجود تضاد و کشمکش نهفته‌ی واقعی، این است که کل احساس قلبی شخص در اندیشه و یا عملی که در آن لحظه چیره است قرار ندارد و احساسی مبهم از به تنگ آمدن یا محدود شدن اساسی دامنه‌ی زندگی حکم‌فرماس است. در چنین موقعیتی باید از طریق درون نگری ژرف، کوشید تا حالت ذهن را تحلیل نمود، زیرا چنین تحلیلی، کشمکش‌های نهفته در پیوند با یک موضع را روشن می‌سازد.

آرمان به عنوان نیروی انگیزه

تضادها و کشمکش‌ها هنگامی که بدین ترتیب روشن شوند می‌توان آنها را با روش گزینش هوشمندانه و محکم حل نمود. مهمترین شرط لازم برای راه حل قانع کننده‌ی مشکل تضاد، نیروی انگیزه یا الهام است که تنها در نتیجه‌ی اشتیاقی سوزان برای آرمانی فraigیر می‌تواند به وجود آید. تجزیه و تحلیل به خودی خود ممکن است در گزینش کمک نماید اما گزینش، یک مزیت عقلانی، خشک و بی‌فایده باقی می‌ماند، مگر آنکه به واسطه‌ی شوق به ایده‌آل یا مقاصدی که برای ژرف‌ترین لایه‌های شخصیت انسانی جذاب است، جان گیرد. هر چند علم روانشناسی مدرن در آشکار ساختن سرچشمه‌های تضاد و کشمکش پیشرفت شایانی نموده است

پالینحال باید روش‌هایی را برای بیدار ساختن نیروی الهام کشف کند یا به ذهن چیزی ارائه کند که زندگی را برای زیستن، ارزشمند سازد. در واقع این وظیفه‌ای خلاق است که رهایی بخشنان بشریت با آن روبه‌رو هستند.

فروپاشی مرکز نفس از راه ارزشیابی درست

برقراری آرمان حقیقی، آغاز ارزشیابی درست است. ارزشیابی درست به طور منظم نابودی ساختارهای نفس را در پی دارد که به واسطه‌ی ارزشیابی دروغین به زندگی خود ادامه می‌دهد. هر عملی که بیان‌گر ارزش‌های حقیقی زندگی باشد به فروپاشی نفس که نتیجه‌ی قرن‌ها اعمال ناشی از نادانی است کمک می‌کند. زندگی نمی‌تواند برای همیشه در قفسِ نفس، محبوس بماند. زمانی فرامی‌رسد که فرد باید بکوشد تا به سوی حقیقت الهی گام بردارد. با تکمیل تجربه‌ی سیر تکامل، این کشف مهم رخ می‌دهد که زندگی تا زمانی که محبور است بر محورِ نفس بچرخد، به طور کامل قابل درک و زیستن نیست. انسان توسط منطقِ تجربه‌ی خود، پیشرفت می‌کند تا مرکز حقیقی تجربه را بیابد و زندگی خود را در حقیقت الهی سازمان دهد. این موجب فراسایش تدریجی نفس و جایگزین شدن آن با حقیقت - آگاهی می‌گردد. فروپاشی نفس، درک حقیقت الهی را در پی دارد. برای یگانگی حقیقی و تکمیل زندگی، باید هسته‌ی دروغین سانسکاراهایی که درهم ادغام و یکی شده‌اند، تاپدید گردد.

ماهیت نفس و پایان یابی آن

۲

نفس به عنوان تایید جدایی

نفس جدایی را تایید می کند

نفس جدایی را تایید می کند و شکل های گوناگونی به خود می گیرد نفس ممکن است به شکل حافظه ای خود - آگاه و دائمی درآید و با به یاد آوردن اینکه «من این کار را انجام دادم و من آن کار را انجام دادم؛ من چنین احساس کردم و من چنان احساس کردم؛ من این طور فکر کردم و من آن طور فکر کردم.» خود را بیان کند. نفس همچنین ممکن است به شکل امیدهایی نفس - محور برای آینده درآید و با برنامه ریزی هایی مانند: «من این کار را انجام خواهم داد؛ من چنین احساس خواهم داد و من آن کار را انجام خواهم داد؛ من به این فکر خواهم خواهم کرد و من چنان احساس خواهم کرد؛ من به این فکر خواهم کرد و من به آن فکر خواهم کرد.» خود را بیان کند. یا دوباره در زمان حال، نفس خود را به شکل احساسی ژرف از اینکه فرد خاصی است، آشکار می سازد و تمایز و جدایی خود را از تمام مراکز آگاهی

دیگر، بیان می‌دارد. اگرچه نفس به طور موقت به عنوان مرکز آگاهی مفید واقع می‌شود اما به عنوان تایید جدایی، مانع اصلی رهایی روحانی و درک روحانی آگاهی است.

نفس از احساس‌های انحصاری تغذیه می‌کند

نفس جدایی خود را از روش خواسته‌ها، نفرت، خشم، ترس و حسادت تایید می‌کند. هنگامی که شخص هم‌نشینی دیگران را می‌خواهد، به دلیل این است که به شدت از جدا بودن از آنها آگاه شده و هستی مجزای خود را شدیداً احساس می‌کند. هنگامی که خواست بزرگ و کاهش‌ناپذیری وجود داشته باشد، احساس جدایی از سایرین بیشترین شدت را به خود می‌گیرد. در احساس نفرت و خشم نیز انگار آن شخص از وجود فرد به بیرون افکنده شده و نه تنها بیگانه، بلکه دشمن قطعی تداوم کامیابی نفس به نظر می‌رسد. ترس نیز نوع ظریفی از تایید جدایی است و در موقعیتی وجود دارد که آگاهی هنوز دستخوش دوگانگی است. ترس، نقش پرده‌ی ضخیمی را بین «من» و «تو» ایفا می‌کند و نه تنها بی‌اعتمادی ژرف نسبت به دیگری را می‌پروراند، بلکه ناگزیر موجب کاهش آگاهی و پس کشیدن آن شده، چنانکه وجود شخص دیگر را از دایره‌ی زندگی خود، بیرون نگاه می‌دارد. بنابراین نه تنها سایر روح‌ها را باید دوست داشت، بلکه خداوند را نیز می‌باید دوست داشت و از او نهراستید. ترس از خداوند یا آشکارسازی‌هایش، استحکام بخشیدن به دوگانگی و مهر ورزیدن به آنها، تضعیف دوگانگی است.

پیچیدگی‌های حسادت به نفس استحکام می‌بخشد

احساس جدایی، تلخ‌ترین بیان خود را در حسادت می‌یابد. روح انسان نیاز ژرف و ضروری برای مهورو رزی و شناسایی خود با سایر روح‌ها دارد. در جایی که خواسته‌ها، خشم، ترس و نفرت هست، این امر برآورده نمی‌شود. در حسادت افزون بر تحقق نیافت‌نیاز ژرف و ضروری برای شناسایی با افراد دیگر، این باور نیز وجود دارد که فرد دیگری خود را به طور موفقیت‌آمیز با شخصی که او خواهانش بوده، شناسایی کرده است. این حسادت، اعتراض دائمی و آشتی‌ناپذیری بر علیه هردو شخصی که ایجاد رابطه نموده‌اند برمی‌انگیزد، زیرا شخص حسود، واقعاً می‌خواسته آن رابطه را برای خود محفوظ نگاه دارد. تمامی احساس‌های انحصاری مانند خواسته‌ها، تنفس، ترس و یا حسادت به تنگ شدن دایره‌ی زندگی دامن می‌زنند و به محدود شدن آگاهی کمک کرده و مستقیماً در تایید جدایی و تثبیت نفس، نقش دارند.

کاهش نفس از راه عشق

هر گونه فکر، احساس یا عملی که از اندیشه‌ی هستی مجزا یا انحصاری سرچشمه بگیرد، به اسارت می‌انجامد. تمامی تجربه‌ها، کوچک یا بزرگ و تمامی آرزوها، خوب یا بد، باری از تاثیرات به وجود آورده و احساس «من» بودن را می‌پرورانند. یگانه تجربه‌ای که موجب کاهش نفس می‌گردد، تجربه عشق است و تنها آرزویی که درد جدایی را آرام می‌سازد اشتیاق برای یگانگی با محبوب الهی است. خواسته‌ها، نفرت، خشم، ترس و حسادت نگرش‌های جدایی‌افرینی هستند که بین شخص و بقیه‌ی زندگی فاصله ایجاد می‌کنند. تنها

عشق، نگرشی فرآگیر است که کمک می‌کند تا این فاصله‌ای تصنیعی و خود-ساخته از میان برداشته شود و تمایل دارد تا سد جدایی‌آفرین تخیلات پوچ را درهم شکند. عاشق نیز مشتاق است، اما او اشتیاق یگانگی با محظوظ الهی را دارد. در جست و جو و یا تجربه‌ی یگانگی با محظوظ الهی، مفهوم «من» بسیار ناتوان و نحیف می‌شود. در عشق، «من» به بقای خود نمی‌انشد و قابل تشبیه به پروانه است که از سوختن در آتش هیچ هراسی ندارد. نفس، جدایی از سایرین را تایید می‌کند در حالی که عشق، تایید یگانگی با سایرین است. بنابراین نفس تنها از راه عشقِ حقیقی منحل می‌شود.

نفس از امیال تشکیل یافته است

نفس توسط انواع و اقسام امیال به اجرا در می‌آید. برآورده نشدن امیال، شکست نفس است و موفقیت در رسیدن به امیال، موفقیت نفس به شمار می‌آید. نفس از راه امیالی که برآورده می‌شوند و همچنین آنهایی که برآورده نمی‌شوند، تشدید می‌شود. نفس می‌تواند حتا از راه آرام گرفتن نسبی شدت امیال، تغذیه کند و با این احساس که هیچ گونه آرزویی ندارد، میل جدایی‌آفرین خود را بیان نماید. با اینحال هنگامی که ایست واقعی تمامی امیال تحقق یابد، میل به بیان جدایی نیز به هر شکلی باز می‌ایستد. بنابراین آزادی و رهایی واقعی از تمامی امیال و آرزوها به مرگ نفس می‌انجامد. مجموعه‌ی نفس از یک سری امیال دسته‌بندی شده‌ی رنگارنگ تشکیل یافته و از میان برداشتن این دسته‌بندی‌ها به معنای فنای نفس است.

ریشه‌های نفس در ذهن نیمه آگاه قرار دارند

مساله‌ی پاک نمودن نفس از آگاهی، بسیار پیچیده است اما به دلیل اینکه تمامی ریشه‌های نفس به شکل امیال نهفته در بخش نیمه آگاه ذهن وجود دارند، از این‌رو این امیال نهفته، همیشه در دسترس آگاهی آشکار قرار ندارند. نفس مانند کوه یخی است که در پاره‌ی کوچکی از کل نفس است. نفس مانند کوه یخی است که در اقیانوس شناور است و حدود یک هفت‌م آن بالای سطح آب قرار دارد و برای تماش‌گر قابل دیدن است، اما قسمت بیشتر آن زیر آب پنهان شده و برای تماش‌گر قابل دیدن نیست. همین طور تنهای بخش کوچکی از کل نفس واقعی، آشکارا و به شکل «من» در آگاهی پدیدار می‌گردد و بخش عمده‌ی نفس واقعی در پناهگاه تاریک خانه و بیان نشده‌ی ذهن نیمه آگاه، مخفی باقی می‌ماند.

ساختار نفس ناهمگن است

نفس آشکار که آشکارسازی خود را در آگاهی می‌یابد، هرگز کلیتی هماهنگ نیست؛ آن می‌تواند به میدانی برای کشمکش‌های بی‌شمار بین تمایلات متضاد درآید، و چنین نیز می‌شود. با لینحال برای آشکار شدن همزمان تمایلات متضاد، گنجایش محدودی وجود دارد. اگر دو نفر بخواهند با هم بگو مگویی واضح و روشن داشته باشند باید دست کم با یکدیگر گفتگو کنند. اگر آنها با هم حرفی نداشته باشند، نمی‌توانند در زمینه‌ی مشترکی با یکدیگر مخالفت ورزند. به روش مشابه دو میل که می‌خواهند وارد کشاکشی آگاهانه شوند، باید دارای زمینه‌ی مشترک باشند. اگر آنها بسیار ناهم‌خوان و ناهمانگ باشند، حتاً به صورت تمایلات متضاد نیز نمی‌توانند وارد

میدان آگاهی شوند و باید در ذهن نیمه آگاه غوطه‌ور باقی بمانند تا اینکه هردوی آنها از طریق تنش‌های ناشی از فعالیت‌های گوناگون مربوط به ذهنِ آگاه، تغییر شکل یابند.

نفس آشکار و نفس پنهان

اگرچه تمامی نفس اساسا ساختاری ناهمگن دارد اما ناهمگن بودن نفسِ آشکارِ آگاهی، نسبت به نفس پنهانِ ذهن نیمه آگاه کمتر است. در مقایسه با تمايلات مجزای ذهن نیمه آگاه که می‌خواهند وارد آگاهی شوند، نفس آشکار آگاهی، به عنوان کلیتی نیرومند عمل می‌کند. از اینرو نفسِ سازمان یافته‌ی آگاهی آشکار، مانع سرکوب‌گر می‌شود که به طور نامحدود از دستیابی اجزای ترکیبی نفس پنهان به آگاهی جلوگیری می‌کند. تمامی مسائل نفسِ آشکار، تنها توسط اعمال هوشمندانه و آگاهانه حل می‌گردند. بنابراین فنازی کامل نفس تنها هنگامی میسر است که تمامی اجزای ترکیبی نفس از آتش سوزان آگاهی هوشمند گذر کنند.

تشدید کشمکش شرط هماهنگی پایدار است

عملکرد آگاهی هوشمند بر اجزای نفس آشکار مهم است اما این به خودی خود برای نتیجه‌های مطلوب کافی نیست. اجزای نفسِ پنهانِ ذهن نیمه آگاه می‌باید به روشی به سطح آگاهی آورده شده و جزء نفس آشکار گردند و سپس تسلیم کارکردِ آگاهی هوشمند شوند. برای این منظور نفس آشکار باید به گونه‌ای ضعیف شود که امکان آشکار شدن امیال و گرایش‌هایی که قبلاً نمی‌توانستند به میدان آگاهی راه یابند به وجود آید. آزاد شدن امیالی که از بروز آنها جلوگیری می‌شد، طبیعتا به سرگردانی و کشمکش اضافی در نفس

آشکار می‌انجامند. بنابراین درد از میان رفتن نفس، به جای اینکه به راحتی انجام گیرد بارها با تشدید کشمکش‌ها در میدان ذهن آگاه همراه است. بهر حال در پایان کشمکشی شدید و سازش ناپذیر، حالت توازن واقعی و هماهنگی پایدار، نهفته است که پس از آب شدن تمامی کوه یخ نفس به دست می‌آید.

نفس توسط تجربه‌های متضاد زنده است

بیرون آوردن ریشه‌های پنهان نفس از لایه‌های ژرف‌تر ذهن نیمه آگاه و قرار دادن آنها زیر نور آگاهی، بخش مهمی از فرایند نابودی نفس است. بخش مهم دیگر، در برگیرنده اداره‌ی هوشمندانه‌ی امیال بعد از ورود به میدان آگاهی است. فرایند اداره‌ی اجزای آگاهی آشکار، هرگز ساده و روشن نیست، زیرا نفس آشکار تمایل دارد که از راه هر یک از تجربه‌های متضاد، به هستی خود ادامه دهد. اگر آن به وسیله‌ی عملکرد شدید آگاهی هوشمند از یک قطب متضاد بیرون رانده شود، تمایل می‌یابد که به قطب متضاد برود و توسط آن به هستی خود ادامه دهد. نفس به وسیله‌ی تناوب مکرر بین تجربه‌ی متضادها، از حملات آگاهی هوشمند می‌گریزد و در پی جاودانه ساختن خود برمی‌آید.

نفس مانند ماری است که چند سر دارد

نفس مانند ماری است که چند سر دارد و خود را از راه‌های بی‌شمار بروز می‌دهد. نفس با هر نوع نادانی، خود را زنده نگاه می‌دارد. غرور، احساس مشخصی است که توسط آن نفس گرایی بروز می‌کند. فردی ممکن است به خاطر بی‌اهمیت‌ترین و احمقانه‌ترین

چیز مغرور شود. مواردی دیده شده که اشخاصی با وجود ایجاد ناراحتی بسیار برای خود، صرفا به خاطر ابراز جدایی از دیگران ناخن‌های دست خود را به طور غیر معمول بلند نگاه می‌دارند. نفس اگر بخواهد توسط دستیابی‌های خود زندگی کند، می‌باید به طور مسخره‌آمیزی خود را بزرگ نشان دهد. بیان مستقیم نفس از راه خودنمایی در جامعه بسیار معمول است اما اگر چنین بیان مستقیم خودنمایی به خاطر عرف جامعه ممنوع باشد، نفس گرایش می‌باید تا نتیجه‌ی مشابه را از راه تهمت به سایرین به دست آورد. ترسیم نمودن تصویری بد از دیگران با مقایسه‌ای تلویحی، تحلیل از خویشتن است که نفس با خرسندي آن را می‌پروراند اما به دلایل دیگر از آن پرهیز می‌نماید.

حیله‌های نفس

نفس توسط اصل خود-جاودان سازی فعال می‌گردد و گرایش دارد با هر روش ممکن رشد و زندگی کند. اگر نفس از یک جهت با محدودیت رویه رو شود از جهت دیگر در پی گسترش جبران کننده‌ای برمی‌آید؛ اگر سیلی از اندیشه‌ها و کردارهای روحانی بر آن چیره شود، تمایل می‌باید که حتا به این نیرو که در اصل برای برکناری نفس وارد صحنه شده محکم چنگ بزند. اگر شخص برای رهایی از زیر بار سنگین نفس بخواهد فروتنی را در خود بپروراند و در این امر نیز موفق شود، نفس می‌تواند با چابکی شگفتانگیزی خود را به صفت فروتنی منتقل سازد. نفس، خود را با گفتاری مانند «من روحانی هستم» تغذیه می‌کند، درست همان طوری که در مراحل اولیه همین کار را با گفتاری مانند «من به روحانیت علاقه‌مند نیستم»

انجام می‌داد، از این‌رو چیزی به وجود می‌آید که می‌توان آن را نفس روحانی نامید یا نفسی که جدایی خود را از راه دستیابی به چیزهایی که خوب و بسیار روحانی به نظر می‌رسند، احساس می‌کند. از دیدگاه روحانی حقیقی، این نوع نفس روحانی نیز به اندازه‌ی نفس اولیه‌ی خام که چنین ادعاهایی نداشت اسارت‌بخش است.

جنگ چریکی

در واقع در مراحل پیشرفته‌تر راه الهی، نفس برای حفظ بقای خود از روش‌های آشکار استفاده نمی‌کند، بلکه به آن چیزهایی پناه می‌برد که شخص برای کمرنگ ساختن نفس به دنبال آنهاست. این تدبیرهای نفس، بیشتر به جنگ چریکی شباht دارد و رویارویی با آن بسیار دشوار است. بیرون راندن نفس از آگاهی، الزاماً فرایند پیچیده‌ای است و با به کار گرفتن روشی یکسان و دائمی به دست نمی‌آید. از آنجایی که ماهیت نفس بسیار پیچیده است، رهایی از آن نیازمند تدبیری است که به همان اندازه پیچیده باشد. به دلیل اینکه نفس برای استحکام هستی خود و ایجاد گمراهی، تقریباً از امکانات بی‌شماری برخوردار است، رهرو درمی‌یابد که رویارویی با شکل‌های بی‌شمار و جدید نفس که ناگهان پدیدار می‌گردد غیر ممکن است؛ مرید برای آنکه بتواند به طور موفقیت‌آمیز حریف حیله‌های فربینده‌ی نفس شود، تنها امید او بهره‌مند شدن از لطف و نظر مرشد کامل است.

مرشد کامل آخرین چاره است

در بیشتر موارد، رهرو تنها هنگامی به سوی مرشد کامل روی می‌آورد که به بیهودگی تمامی کوشش‌های خود پی برده باشد. او با

تلاش خود نمی‌تواند به سوی هدفی که به سختی آن را می‌بیند و می‌جوید پیش برود. پایداری سرسرختناهی نفس، او را خشمگین می‌سازد و با درکی روشی از این درماندگی، به عنوان آخرین و تنها گزینش، خود را تسلیم مرشد کامل می‌سازد. تسلیم شدن رهرو، اشاره به این دارد که او آشکارا پذیرفته است که به سعی خود امیدی ندارد که از عهده‌ی مسائل نفس برآید و اتکای او تنها به مرشد کامل می‌باشد. به بیان دیگر، مانند این است که گفته شود «من توان پایان بخشیدن به زندگی ننگین این نفس نیستم؛ از این رو امیدم به شماست تا با دخالت خود، آن را به هلاکت رسانید.» البته این اقدام از تمامی اقدامات دیگر که رهرو می‌تواند برای تضعیف و کمرنگ ساختن نفس، و نابودی متعاقب آن انجام دهد، موثرتر است و هنگامی که با لطف و فیض مرشد کامل، نادانی که تشکیل دهنده‌ی نفس است از میان برداشته شود، خورشید حقیقت الهی یا هدف آفرینش طلوع می‌نماید.

ماهیت نفس و پایان یابی آن

۳

شکل‌های مختلف نفس و انحلال آنها

نفس از راه اندیشه‌ی «مال من» زنده است

نفس از راه دارایی‌های دنیوی مانند قدرت، شهرت، ثروت، توانایی‌ها، دستیابی‌ها و کمالات به وجود خود ادامه می‌دهد. نفس اندیشه‌ی «مال تو» را می‌آفریند و به رسمیت می‌شناسد تا به طور مشخص آنچه «مال من» است را احساس کند. اما با وجود تمام چیزهای دنیوی که به عنوان «مال من» ادعای آنها را دارد، نفس پیوسته احساس پوچی و ناکاملی می‌کند. برای جبران این بیقراری عمیق در وجود خود، نفس از طریق دارایی‌های بیشتر، در جستجوی مستحکم ساختن خود برمی‌آید. نفس، کل آرایش دارایی‌های گوناگونش را در مقایسه با سایرین قرار می‌دهد که ممکن است نسبت به چیزهایی که اصطلاحاً «مال من است» پست‌تر باشند و آنها را بارز و با اهمیت می‌سازد؛ نفس بارها از این دارایی‌ها، حتاً اگر به ضرر سایرین باشد، برای خودنمایی گستاخانه و غیر ضروری

استفاده می‌کند. نفس با وجود دارایی‌های دنیوی خود، ناراضی باقی می‌ماند، اما به جای پرورش ناوابستگی به آنها، در پی به دست آوردن کامیابی بیشتر از راه احساس مالکیت شدیدتری در تمایز با دیگران برمی‌آید. نفس به عنوان تایید جداگانه از راه اندیشه‌ی «مال من» زنده است.

أنواع نفس

نفس می‌خواهد خود را جدا از دیگران و بی‌مانند احساس کند و برای ابراز خود در نقش فردی که به طور قطعی بهتر یا پست‌تر از دیگران است پدیدار می‌گردد. تا زمانی که نفس وجود دارد پس زمینه‌ی دوگانگی مطلق نیز وجود دارد و تا زمانی که پس زمینه‌ی دوگانگی وجود دارد، عملکردهای ذهن که در برگیرنده‌ی مقایسه و رویارویی است نمی‌توانند به طور موثر برای همیشه خاموش گردند. بنابراین حتا وقتی به نظر می‌رسد که فرد احساس برابری با دیگری دارد، این احساس بر پایه‌ای محکم استوار نیست و نشان‌گر مرحله‌ی گذر بین دو نگرش نفس است و به معنای آزادی دائم از تمایز بین «من» و «تو» نیست.

اندیشه‌ی برابری

هنگامی که احساس دروغین برابری وجود دارد، می‌توان آن را با چنین فرمولی بیان نمود «من به هیچ وجه پست‌تر یا برتر از دیگری نیستم.» این احساس بی‌درنگ بیان منفی نفس به شمار می‌آید. تعادل بین «من» و «تو» پیوسته به واسطه‌ی عقده‌ی حقارت یا عقده‌ی برتری، بهم می‌خورد. اندیشه‌ی برابری برای برقراری این

تعادل از دست رفته به وجود می‌آید. با اینحال بیان منفی نفس که به شکل برابری ابراز می‌شود با احساس وحدت که از مشخصه‌ی زندگی آزاد روحانی است کاملاً تفاوت دارد. اگرچه حس برابری مبنای بسیاری از آرمانهای اجتماعی و سیاسی است اما شرایط واقعی یک زندگی غنی توأم با همکاری، تنها زمانی تحقق می‌باید که درک بگانگی از تمامی زندگی جایگزین اندیشه‌ی برابری گردد.

دو عقده‌ی روانی

احساس حقارت و برتری، واکنش‌هایی هستند که نسبت به یکدیگر انجام می‌گیرند و حس برابری که به طور تصنیعی ایجاد می‌شود را می‌توان واکنشی نسبت به هر دوی آنها دانست. در تمامی این سه حالت، نفس موفق به بیان جدایی خود می‌شود. در بیشتر موارد، عقده‌ی برتری و عقده‌ی حقارت از یکدیگر جدا و هردو توسط چیزهای مناسب و متنابوب در بی‌ابراز خود هستند، مانند هنگامی که شخص بر کسانی که آنها را پست‌تر در نظر می‌گیرد، تسلط می‌باید و تسلیم کسانی می‌شود که آنها را برتر از خود می‌داند. اما چنین ابراز احساسی که متناوب و از راه رفتار مغایرت‌آمیز صورت می‌گیرد به جای انحلال این عقده‌های متضاد، آنها را پر رنگ و تشدید می‌نماید.

عقده‌ی برتری

عقده‌ی برتری هنگامی برانگیخته می‌شود که شخص با کسی روبرو شود که به روشی در دارایی‌های دنیوی نسبت به او به طور چشمگیری پایین‌تر باشد. نفس با وجود دارایی‌های فراوان، دائمًا با

منظمه‌ی پوچی فطری خود روبه‌رو است. بنابراین با به نمایش درآوردن شکوه و یزرگی دارای‌هایش، به توهمندی‌بخش ناشی از آنها چنگ می‌زند. این رویارویی، محدود به مقایسه‌ی نظری نمی‌شود، بلکه بیشتر اوقات خود را در برخورد واقعی با دیگران نیز به نمایش در می‌آورد. بنابراین ستیزه‌جویی، پیامد طبیعی ناشی از نیاز به جبران ناکاملی و بینوایی زندگی نفس است.

عقده‌ی حقارت

عقده‌ی حقارت هنگامی برانگیخته می‌شود که شخص با کسی روبه‌رو شود که به روشی در دارایی‌های دنیوی به طور چشمگیر از او برتر باشد. اما ریشه‌ی تسلیم او به شخصی دیگر یا در ترس است یا در خودخواهی. بنابراین چنین تسلیمی هرگز نمی‌تواند از صمیم دل و خودجوش باشد، زیرا یک حسادت پنهان و حتا نفرت نسبت به شخص دیگر به خاطر داشتن چیزی که او خود آرزوی مالکیت آن را داشته، وجود دارد. همه‌ی تسلیم‌های اجباری و ظاهري، نتيجه‌ی عقده‌ی حقارت هستند و تنها می‌توانند نفس را در یکی از بدترین شکل‌هایش پررنگ سازند. نفس به جای اینکه احساس پوچی خود را به شرارت بنیادبنی نسبت دهد که ناشی از جستجوی کامیابی از راه دارایی‌ها است، آن را به کمبود ظاهري دارایی‌هایش که می‌تواند به عنوان «مال من» مدعی آن باشد نسبت می‌دهد. آگاه بودن نفس از فرودستی خود در دارایی‌ها، صرفاً محرك بیشتری می‌شود برای کوششی سرسختانه در جهت افروden بر آن دارایی‌ها، از راه‌هایی که در دسترس دارد. بنابراین در حالی که عقده‌ی حقارت، کمبودهای درونی و پنهان روح را جاودانه می‌سازد اما مانند عقده‌ی برتری، عاملی

برای خودخواهی و نابسامانی اجتماعی و انباشت نادانی می‌شود که از مشخصه‌ی نفس است.

تسلیم با عقده‌ی حقارت کاملاً تفاوت دارد

هنگامی که شخص در تماس با مرشد کامل قرار گیرد و تشخیص دهد که او به حالت کمال که در آن نفس وجود ندارد، دست یافته است؛ آن زمان خود را داوطلبانه تسلیم مرشد کامل می‌سازد، زیرا او درک می‌کند که نفس، منشا نادانی ابدی، بیقراری و کشاکش است و همچنان تشخیص می‌دهد که با تلاش خود قادر به نابودی آن نیست اما این تسلیم باید به دقت از عقده‌ی حقارت تمیز داده شود، زیرا با این آگاهی همراه است که مرشد کامل، مقصود و آرمان اوست و اصولاً با مرید یکی می‌باشد. چنان تسلیمی هرگز نمایان گر از دست دادن اطمینان به خود نیست، بلکه برعکس، ابراز اطمینان به پیروزی نهایی بر تمامی موانع، توسط مرشد کامل است. ارج نهادن بر الوهیت مرشد کامل، روشنی است که خودی حقیقی مرید، شان و بزرگی خود را ابراز می‌دارد.

دخالت مرشد کامل

مرشد کامل برای انحلال سریع این دو شکل اصلی نفس، ممکن است تعمداً این دو عقده را به طور متناوب برانگیزد. اگر مرید به نقطه‌ای رسیده باشد که دلسرب شده و می‌خواهد دست از جست و جو بردارد، مرشد کامل ممکن است در او اعتماد به نفس عمیقی ایجاد نماید. اگر مرید در معرض خودپسندی قرار گرفته باشد، مرشد کامل برای از بین بردن این مانع، موقعیت‌هایی را به وجود می‌آورد

که مرید مجبور به تشخیص ناتوانایی یا بیهودگی خود شود. بدین ترتیب مرشد کامل نفوذ خود را با مهارت روی مرید به کار می‌برد تا به مراحلی که نفس در حال ذوب شدن از آن عبور می‌کند، سرعت بخشد.

سازگاری با مرشد کامل مستلزم انحلال عقده‌ها از راه تنش متقابل

برای خنثی شدن عقده‌های حقارت و برتری توسط یکدیگر، آنها می‌باید در رابطه‌ای هوشمندانه نسبت به یکدیگر قرار گیرند. این مستلزم یک موقعیت روانی است که به هر دوی آنها موقتاً اجازه داده شود، بدون آنکه برای بروز یکی، نیاز به سرکوب دیگری باشد هم‌زمان نقش خود را ایفا کند. هنگامی که روح رابطه‌ای پویا و اساسی با مرشد کامل پیدا می‌کند، عقده‌های حقارت و برتری هر دو وارد صحنه شده و اصلاح آنها چنان هوشمندانه صورت می‌گیرد که به خنثی شدن آنها می‌انجامد. مرید احساس می‌کند که به خودی خود هیچ است اما به امید اینکه در مرشد کامل و توسط او همه چیز شود، جان می‌گیرد. بدین ترتیب با یک ضربه، هر دو عقده در تنشی متقابل قرار می‌گیرند و با کوششی که مرید در راستای سازگاری خود با مرشد کامل انجام می‌دهد، آن دو عقده به نابودی یکدیگر گرایش پیدا می‌کنند. با انحلال این دو عقده‌ی متضاد، موانع جدایی‌آفرین ناشی از نفس، در تمامی شکل‌هایش فرو می‌ریزند. با درهم شکستن موانع جدایی‌آفرین، عشق الهی بیدار می‌شود؛ با بیدار شدن عشق الهی، احساس جدایانه‌ی «من» در تمایز با «تو» در احساس یگانگی آنها حل می‌گردد.

تشبیه راننده

برای به حرکت در آوردن ماشین به سوی مقصد، وجود راننده ضروری است. اما این راننده ممکن است مستعد وابستگی شدید به چیزهایی باشد که در بین راه با آنها روبرو می‌شود. بنابراین او نه تنها ممکن است برای مدت نامعینی در مکان‌های بین راه توقف کند، بلکه ممکن است در بیراهه‌ها به دنبال چیزهایی که تنها جذابیتی گذرا دارند گم شود. در این وضعیت اگرچه ممکن است او در تمامی مدت ماشین را به حرکت در آورده باشد اما نه تنها به هدف نزدیکتر نشده، بلکه حتاً ممکن است از هدف نیز بیشتر دور شده باشد. بنابراین هنگامی که نفس، کنترل آگاهی انسان را در دست گیرد، چیزی شبیه این رخ می‌دهد. نفس را می‌توان به راننده‌ای تشبیه نمود که تا اندازه‌ی معینی کنترل ماشین را در دست دارد و تا حدود معینی نیز راننده‌ی ماهری است اما از مقصد نهایی کاملاً بی خبر می‌باشد.

برای رسیدن ماشین به مقصد نهایی، وجود راننده‌ای که صرفاً بتواند ماشین را به حرکت در آورد و آن را کنترل نماید کافی نیست. بنابراین ضروری است که راننده به اندازه‌ی کافی توانایی هدایت ماشین به سوی هدف را نیز داشته باشد. تا زمانی که حرکت آگاهی زیر حکفرمایی کامل و انحصاری نفس قرار دارد، پیشرفت روحانی شخص به خاطر گرایش طبیعی نفس برای تحکیم موانع جدای‌آفرین تصورات دروغین خود، در معرض خطر قرار می‌گیرد. بنابراین با وجود فعالیت‌های نفس - محور، آگاهی توسط دیوارهای خود - ساخته احاطه شده و در محدوده‌ی این زندان مایاگونه حرکت

می‌کند. اگر آگاهی بخواهد از محدودیت‌هایش رهایی یافته و در راستای برآورده ساختن هدف اصلی که به خاطر آن به وجود آمده موثر واقع شود، باید نیروی راهنمایی خود رانه از نفس، بلکه از اصول اخلاقی دیگر به دست آورد. به بیان دیگر، راننده‌ای که از مقصد نهایی بی‌خبر است، می‌باید با راننده‌ای تعویض شود که فریفته‌ی چیزهایی نشود که به طور اتفاقی در بین راه با آنها روبرو می‌شود و به جای تمرکز بر ایستگاه‌ها و جذابیت‌های جانبی، بتواند بر مقصد نهایی که بی‌دوگانگی است تمرکز نماید. انتقال کانون علاقه از چیزهای نامهم به ارزش‌هایی که حقیقتاً مهم هستند را می‌توان با انتقال قدرت از راننده‌ی نادان به راننده‌ای که هدف را می‌شناسد، مقایسه نمود. همزمان با انتقال تدریجی کانون علاقه، انحلال فراینده‌ی نفس و حرکت به سوی حقیقت الهی نیز جریان دارد.

قلاشن نفس برای یکپارچگی بر اساس اندیشه‌ی دروغین

اگر نفس تنها واسطه‌ای برای ادغام و یکپارچگی تجارت انسانی می‌بود، آنگاه شخص صرفاً با ادامه‌ی فعالیت بیشتر نفس، می‌توانست در حقیقت نهایی مستقر شود. اگرچه نفس، نقشِ معینی در پیشرفت آگاهی دارد، با اینحال نمایان‌گر اصل نادانی است که مانع پیشرفت بیشتر روحانی می‌باشد. نفس، در پی دستیابی به یکپارچگی است اما این کار را بر اساس اندیشه‌ی دروغین جداگیری انجام می‌دهد. از آنجایی که نفس برای ساخت بنای عظیم خود، تخیل را به عنوان شالوده انتخاب نموده، بنابراین چیزی بجز بنای یک تخیل بر تخیلی دیگر موفقیت دیگری به دست نمی‌آورد. عملکرد نفس به جای کمک در راه رسیدن به حقیقت الهی در واقع مانع آن می‌شود. اگر یگانگی

و یکپارچگی که نفس راهنمای آن است، بدون دخالت نادانی بنیادین ناشی از جدایی تداوم یابد؛ آن هنگام فرایند شناخت حقیقت الهی به ثمر می‌نشیند.

مرشد کامل هسته‌ی جدیدی برای یکپارچگی و یگانگی

تا زمانی که تجربه‌ی انسان در محدوده‌ی دوگانگی قرار دارد، یکپارچگی و یکی کردن تجربه‌ها، شرط اجتناب‌ناپذیر یک زندگی منطقی و پر معنی است. اما به دلیل پیوستگی اجتناب‌ناپذیر نفس با نیروهای نادانی، باید آن را به عنوان هسته‌ای برای یکپارچگی تجربه‌ها کنار گذاشت. آنگاه نیاز الزامی به یک مرکز جدید برای یکپارچگی و یگانگی به وجود می‌آید که از نادانی اساسی ناشی از جدایی پرهیز می‌نماید و به ترکیب و یکی شدن تمام ارزش‌هایی که خارج از دسترس مرکز نفس بوده‌اند آزادی عمل می‌بخشد. ایجاد چنین مرکز جدیدی توسط مرشد کامل امکان‌پذیر می‌گردد که بیان گر تمام چیزهایی است که ارزش حقیقی دارند و نماینده‌ی حقیقت مطلق است. انتقال علاقه از چیزهای بی‌اهمیت به ارزش‌های مهم از راه سرسپردگی و خود-تسليیمی به مرشد کامل آسان می‌شود، زیرا او هسته‌ی جدیدی برای یکپارچگی و یگانگی است.

یگانگی با مرشد کامل درک حقیقت الهی است

مرشد کامل اگر به درستی درک شود، تایید دائمی یگانگی تمام زندگی است، از این‌رو وفاداری به مرشد کامل به گسترش‌گی تدریجی از هسته‌ی نفس که تایید جدایی است، می‌نجامد. بعد از این مرحله‌ی سرنوشت‌ساز مهم در زندگی انسان، تمامی فعالیت‌های ذهنی

دیدگاه جدیدی به خود می‌گیرند و اهمیت آنها را نباید در پرتو هرگونه رابطه با مرکز نفس به عنوان «من» محدود، بلکه در پرتو رابطه با مرشد کامل به عنوان آشکارسازی حقیقت لایتناهی درک نمود. سپس شخص درمی‌یابد که نه تنها تمام اعمالی که از او سر می‌زند دیگر از «من» محدود آغاز نمی‌شوند، بلکه الهام‌بخش همگی آنها، حقیقتی است که توسط مرشد کامل کار می‌کند. او همچنین دیگر علاقه به رفاه خودی محدود نداشته، بلکه علاقه به مرشد کامل دارد که نماینده‌ی هستی جهانی بخش‌ناپذیر است. او تمام تجربه‌ها و امیالش را به مرشد کامل پیشکش می‌کند و خوبی‌ها و بدی‌ها را به «من» محدود نسبت نمی‌دهد و بدین ترتیب موجب ریشه‌کن شدن تمامی محتوای نفس می‌شود. این ورشکستگی فزاينده‌ی نفس، در فرایند یکپارچگی تجربه‌ها مداخله نمی‌کند، زیرا عملکرد آن اکنون بر محور مرکز جدیدی به عنوان مرشد کامل که نماینده‌ی حقیقت الهی است انجام می‌گیرد. هنگامی که مرکز نفس، کاملاً بی‌ارزش و خالی از هرگونه موجودیت و قدرتی شد، مرشد کامل به عنوان حقیقت الهی و به عنوان راهنمایی بی‌همتا و یک اصل روح‌بخش، به طور محکم در آگاهی برقرار می‌گردد. این به منزله‌ی دستیابی به یگانگی با مرشد کامل و شناخت حقیقت لایتناهی است.

مروری بر سیر تکامل

هنگامی که نفس، خود را به تدریج با شرایط روحانی زندگی، از راه پرورش منش‌های انسانی مانند از خود گذشتگی، عشق، تسلیم بی‌ریا و پیشکش خود به مرشد کامل به عنوان حقیقت الهی سازگار ساخت، شدیداً رنگ می‌بازد و کاهش می‌یابد. بدین ترتیب نفس

ایستادگی کمتری در مقابل شکوفایی روحانی از خود نشان می‌دهد و دستخوش یک دگرگونی می‌شود. این امر سرانجام چنان پیامد بزرگی در بر دارد که در پایان، نفس به عنوان تایید جدایی به طور کامل ناپدید و با حقیقت الهی که جدایی در آن نیست جایگزین می‌گردد. مراحل میانی کاهش نفس و نرم شدن طبیعت آن، به کوتاه کردن و هرس شاخه‌های یک درخت تنومند جنگلی شباهت دارد و در مرحله‌ی نهایی، از میان برداشتن نفس به مفهوم ریشه‌کن ساختن کامل این درخت است. هنگامی که نفس به طور کامل ناپدید شد، دانش خودی حقیقی طلوع می‌کند. بنابراین سفر دراز روح دربرگیرنده‌ی گسترش حیوان-آگاهی و دستیابی به خود-آگاهی آشکار به عنوان «من» محدود و سپس رفتن به فراسوی حالت «من» محدود از راه واسطه‌ی مرشد کامل است. در این مرحله روح وارد تجربه‌ی آگاهی برتر و خودی حقیقی، به عنوان «من هستم» به صورت جاویدان و بی‌کران می‌شود که در آن جدایی وجود ندارد و تمامی هستی را در برابر می‌گیرد.

جایگاه پدیده‌های ماورای طبیعی در زندگی روحانی

۱

ارزش تجربه‌های ماورای طبیعی

توانایی‌های ماورای طبیعی باعث نجات روحانی یا مانع آن می‌شوند رهایی روحانی آگاهی، شکوفایی بسیاری از نیروهای ماورای طبیعی نهفته در روح انسان را با خود به همراه داشته و دامنه و گستره‌ی آگاهی انسانی را افزایش می‌دهد. عوامل تازه‌ای بارها در کمک به رهایی روحانی آگاهی یا جلوگیری از آن نقش مهمی بازی می‌کنند. بنابراین رهرو نه تنها باید به ارزش تجربه‌های ماورای طبیعی مانند رویاهای غیر معمول و پرمعنی، مشاهدات، نگاه آنی به عالم لطیف و سیر در عالم نیمه لطیف پی ببرد، بلکه همچنین باید بیاموزد تا واقعیت‌های ماورای طبیعی را از توهمات و خیالات واهی تمیز دهد.

خوار شمردن تجربه‌های ماورای طبیعی زاییده‌ی نادانی است

اگرچه بزرگ‌نمایی اهمیت تجربه‌های ماورای طبیعی، امری مرسوم است اما تردید در اعتبار و خوار شمردن آنها نیز غیرعادی نیست، زیرا آنها را منتبه به انواع ناهنجاری‌ها و اختلالات ذهنی می‌دانند. نگرش خوار شمردن بی‌حد و حصر تجربه‌های ماورای طبیعی، البته در کسانی بیشتر مشخص است که حتا از الفبای دانش مستقیم واقعیت‌های نیروهای ماورای طبیعی بی‌خبرند. نفس اگر احساس کند و بپذیرد که ممکن است زمینه‌های گسترده و کشف نشده‌ای در کائنات وجود دارد که تنها در دسترس عده‌ی اندکی از انسان‌ها است آزده می‌شود. خوار شمردن ناشایست واقعیت‌های ماورای طبیعی که گهگاه انجام می‌گیرد، تقریبا همیشه نتیجه‌ی نادانی ژرف از معنی واقعی آنهاست. البته این نگرش خوار شمردن پدیده‌های ماورای طبیعی با نگرش محتاط و انتقادی تفاوت دارد. آنانی که روش محتاط و انتقادی دارند از فروتنی و ذهنی باز برخوردارند به طوری که هنگام رخدادن واقعیت‌های ماورای طبیعی، همواره آماده‌ی تصدیق و پذیرش آنها هستند.

برخی از رویاهای لحاظ روحانی مهم هستند

مرشد کامل معمولا از راههای عادی به مرید کمک می‌کند و ترجیح می‌دهد که او در پرده پیش ببرد اما اگر ضرورت ایجاب کند ممکن است از واسطه‌ی پدیده‌های ماورای طبیعی نیز برای کمک به مرید استفاده نماید. انواع بخصوصی از رویاهای از جمله واسطه‌های عادی هستند که برای اثر گذاشتن بر زندگی عمیق‌تر مرید استفاده می‌شوند. مرشدان کامل بارها تماس خود را با مرید،

نخست با ظاهر شدن در خواب آنها، برقرار می‌سازند. با اینحال چنین رویاهایی می‌باید به دقت از رویاهای معمولی تمیز داده شوند. در رویاهای معمولی، بدن لطیف فعال است و انجام وظیفه می‌کند؛ مانند دیدن، چشیدن، لمس کردن و شنیدن. اما روح با آگاهی تمام از بدن لطیف استفاده نمی‌کند و از آنجایی که رویاهای معمولی به طور نیمه‌آگاه دریافت می‌شوند، بنابراین در بیشتر موارد کاملاً ذهنی و مربوط به فعالیت‌های جسمانی و زندگی خاکی هستند و از سانسکاراهای در حال تشکیل و ذخیره شده در ذهن آفریده می‌شوند. اما در برخی موارد رویایی که از رویاهای معمول قابل تشخیص نیست ممکن است صرفاً زاییده خیال‌بافی نبوده، بلکه بازتاب تجربه‌ی عینی بدن لطیف در ذهن نیمه - آگاه باشد.

أنواع روياهای كمياب

بیشتر رویاهای صرفاً ذهنی و ناشی از تجربه‌ی نیمه‌آگاه بدن لطیف هستند. آنها به استثناء موقعیت‌هایی که برای تشکیل سانسکاراهای نو و مصرف سانسکاراهای قدیمی کاربرد دارند یا گهگاهی نیز عقده‌های پنهان و مشکلات شخصیتی که فرد با آنها رو به رو نشده را روشن می‌سازند از اهمیت ویژه‌ی روحانی برخوردار نیستند. چنین رویاهایی هرگز چیزهایی را در بر نمی‌گیرند که به روشی، بخشی از تجربه‌های گذشته‌ی شخص را تشکیل نداده باشند. آنها به چیزهای تازه‌ای میدان می‌دهند که تنها در رابطه با ترکیبی از اشیایی باشند که در گذشته‌ی شخص ظاهر شده‌اند. انواع رویاهای کمياب، درباره‌ی افراد و چیزهای ناشناخته‌ی اين زندگي هستند، در حالی که در زندگي های گذشته آشنا بوده‌اند؛ رویاهای کمياب ترى نيز

وجود دارند که درباره‌ی افراد و چیزهایی هستند که هرگز در این زندگی یا زندگی‌های گذشته پدیدار نشده‌اند اما در آینده و در زندگی کنونی پدیدار می‌شوند. بدین ترتیب رویاهای معمولی با رویاهایی که از اهمیت ماورای طبیعی برخوردارند، کاملاً تفاوت دارند.

آغاز تجربه‌های ماورای طبیعی

هنگامی که پدیده‌ی ماورای طبیعی بارها در رهرو شکوفا می‌شود، در برخی موقع او عالم لطیف را به صورت تجربه‌های دیدرای مهمی، چون نورها، رنگ‌ها، صداها، بوها یا تماس‌های درونی تجربه می‌کند. این تجربه‌ها ابتدا برای مدتی کوتاه دوام دارند و رهرو ممکن است آنها را نتیجه‌ی توهمات بداند. اما حتاً هنگامی که آنها را توهمات می‌پندارد، در می‌یابد که مقاومت در مقابل تاثیر هدایت‌گر آنها به خاطر قدرت ذاتیشان غیر ممکن است. با اینحال اگر رهرو بیاموزد که نگرش درست نسبت به تجربه‌های ماورای طبیعی را در خود پرورش دهد، یعنی پذیرفتن ارزش آنها آن‌چنان که هستند، سفر روحانی هموارتر می‌گردد. حفظ این نگرش متعادل، همان چیزی است که رهرو در مراحل اولیه آن را دشوار می‌یابد.

نگرش متعادل نسبت به تجربه‌های ماورای طبیعی بسیار کمیاب است
مبتدی تمايل دارد تا در مورد اهمیت نگاه‌های آنی که به عوالم درونی دارد، گزافه‌گویی کرده و میل مهار نشدنی برای تکرار این تجربه‌ها را در خود پرورش دهد یا سعی کند آنها را پدیده‌های غیر عادی دانسته و اهمیت آنها را کم ارزش در نظر بگیرد. از این دو گزینه، نگرش گزافه‌گویی در مورد اهمیت تجربه‌های ماورای طبیعی بیشتر متداول است، زیرا عوامل تازگی و کمیابی این تجربه‌ها موجب

می‌شوند که شخص اهمیت بیش از حدی برای آنها قائل شود.

میل به تجربه‌های ماورای طبیعی

در واقع نفسِ رhero گرایش دارد تا به این موضوع نو که برایش آشکار شده وابسته شود و در او این احساس ایجاد می‌شود که فردی کمیاب و از مزیت انحصاری برخوردار است. فرد هر چه بیشتر تجربه کند دامنه‌ی گسترده‌تری از تجربه را آرزو می‌کند. هم‌چنین در او این عادت به وجود می‌آید که در هر قدم از راه الهی وابسته به تحریکات نیروهای ماورای طبیعی شود. درست مانند کسانی که معتاد به مواد مخدر هستند و حتا برای انجام کارهایی که پیشتر بدون تکیه بر مواد محرک از عهده‌ی آنها بر می‌آمدند، اکنون محتاج این محرکات می‌باشند. مرشد کامل برای دور نگاه داشتن مرید از این دام، دقت لازم را به عمل می‌آورد تا این میل تازه‌ی مرید برای تجربه‌ی پدیده‌های ماورای طبیعی را برآورده نسازد. این تجربه‌ها با خواستن یا تقاضا نمودن ایجاد نمی‌شوند، بلکه تنها هنگامی به مرید پیشکش می‌شوند که برای مقاصد روحانی مطلقاً ضروری باشند.

سروکار داشتن با میل به تجربه‌ی ماورای طبیعی

اگر تشخیص داده شود که مرید اهمیت بیش از اندازه برای تجربه‌های ماورای طبیعی قائل شده یا میل مهار نشده‌ای در او به وجود آمده است، مرشد کامل می‌تواند با روش خود که تضعیف یا خنثی نمودن تجربه‌های ماورای طبیعی است، این موضع که مبنای جست و جویی دروغین شده‌اند را از میان بردارد. این مانند آرامش بخشیدن به بیمار از راه جراحی ریشه‌ی مسبب کسالت جسمانی

است. این کار، مرید را از ساخت زنجیره‌ای جدید اسارت و خود- محدودسازی محافظت می‌نماید. مرید نباید در هیچ شرایطی اجازه یابد تا در بند ارزش‌های دروغین و جست و جوی نادرست گرفتار گردد، زیرا آنها تنها منجر به بیراهه رفتن و تاخیر غیر ضروری در رسیدن به هدف حقیقی که ورود به زندگی روحانی واقعی است می‌شوند. آشناسازی مرید با واقعیت‌های ماورای طبیعی، الزاماً فرایندی بسیار تدریجی و دراز است و مرشد کامل هرگز آرزوی سرعت بخشیدن به آن را ندارد، زیرا بسیار اندک هستند کسانی که حقیقتاً دارای شرایط لازم برای تحمل گسترش دامنه‌ی تجربه‌ی خود در این بعد توین می‌باشند.

درستی تجربه‌های ماورای طبیعی

آشکار شدن واقعیت‌های ماورای طبیعی در مراحل اولیه بسیار متغیر است و گاهی مرید بر ادعای اعتبار آنها دچار تردید شده یا با احتیاط با آنها رفتار می‌کند تا امکان فریب خوردن خود را غیر محتمل بداند. اما تجربه‌های ماورای طبیعی با رهایی از اعتبارنامه‌ای درست برای ادعای اعتبار خود برخوردار هستند و حتاً اگر چنین اعتبارنامه‌ای آشکار و بدیهی نباشد، این تجربه‌ها به خاطر اهمیت غیرمعمول، سرور، آرامش و همچنین ارزش هدایت‌گر آنها، توجه و احترام فرد را به خود معطوف می‌دارند. اساساً به خاطر این ویژگی‌ها است که مرید می‌تواند تجربه‌های ماورای طبیعی راستین را از توهمنات و پندارهای بیهوده تمیز دهد.

تجربه‌های ماورای طبیعی باید از وهم و پندار بیهوده تمیز داده شوند

تهمنات، ادراکاتی نادرست هستند که عملاً شامل دیدن یا شنیدن چیزهایی است که در واقع وجود ندارند. اگرچه آنها در این راستا به طور روشن از تصور نمودن چیزها کاملاً تفاوت دارند اما با وجود شباهت آنها به ادراکات معمولی، از شک و تردید مبرا نیستند. پندارهای بیهوده دلفریب‌تر هستند، زیرا نه تنها شامل دیدن چیزهایی می‌شوند که در واقع وجود ندارند، بلکه فرد به وجود آنها یقین کامل نیز دارد؛ تهمنات و پندارهای بیهوده‌ی معمولی برای فردی که آنها را تجربه می‌کند، مسرت و آرامش شگفت‌انگیزی در پی ندارند. مسرت و آرامشی که همراه با تجربه‌های ماورای طبیعی است، معیار قابل اطمینانی برای تشخیص درستی آنهاست. تهمنات را می‌توان به کابوس‌هایی تشبيه نمود که در آگاهی بیدار رخ می‌دهند.

دریافت گنندگان کمک ماورای طبیعی می‌باید اعتماد به نفس در خود ایجاد کنند

حتا هنگامی که بتوان تجربه‌ی ماورای طبیعی را آشکارا از تخیل تمیز داد، چون از قدرت و تاثیر کمی برخوردار است، مورد شک و تردید شدید قرار می‌گیرد. این هنگامی رخ می‌دهد که شخص این تجربه‌ها را با کسانی در میان بگذارد که به خاطر ناتوانایی از درک چنین چیزهایی، پنداشت‌های متضادی بیان کرده و پایه‌های یقین او را متزلزل سازند. به این دلیل، در زمان‌های قدیم مرشدان کامل معمولاً از مریدان خود می‌خواستند که تجربه‌های ماورای طبیعی خود را کاملاً سری نگاه دارند. حتا یک تجربه‌ی عمیق ممکن است

به واسطه‌ی شک و انکار دیگران، تضعیف شود، مگر اینکه مرید یاد گرفته باشد بدون توجه به اینکه سایرین چه می‌اندیشند و چه می‌گویند، از تجربه‌ی درونی خود پیروی کند. اگر مرید بخواهد پیشرفت سریع داشته و از کمک‌های ماورای طبیعی بیشترین بهره را ببرد، باید اعتماد به نفس عمیق و تزلزل‌ناپذیری را به خود و مرشد کامل، در خود بپروراند. او نباید از دیگران انتظار راهنمایی داشته باشد، زیرا بسیار اندک هستند کسانی که مشکلات یا تجربه‌های او را درک می‌کنند. مرید در واقع باید آماده شود تا با این امکان که دوستان و بستگانش نتوانند او را کاملاً درک کنند روبرو شود، زیرا ممکن است آنها از عقاید و راه و روش او ناآگاه باشند.

تأثیر تردید بر نیروی تجربه ماورای طبیعی

اگر تجربه‌ی ماورای طبیعی، هنگامی که رخ می‌دهد، بتواند نیروی محرک جدیدی به کوشش روحانی ببخشد، آنگاه بارها مهم نیست که مرید در تحلیل بازنگرانه و اندیشه‌ی خود، آن را نوعی پندار بیهوده بداند. با اینحال برخی از تجربه‌های ماورای طبیعی، تماماً به مرید ارزانی می‌شوند تا سرچشمه‌ی جاودانه‌ی الهام و هدایت گردند. در رابطه با این گونه تجربه‌های خاص، لازم است که مرید در مورد درستی و اهمیت آنها تردیدی به خود راه ندهد. اما نگرش عمومی که پشتیبانی بی‌پایان تجربه‌های ماورای طبیعی را می‌خواهد، مطمئناً زیان‌آور بوده و مرشد کامل تنها هنگامی تایید حمایت‌آمیز خود را پیشکش می‌نماید که آن را امری ضروری بداند. افزون براین، مرشد کامل این کار را به روشی که خود برای آن موقعیت، بهترین می‌داند انجام می‌دهد. هرآنچه که مرشد کامل انجام می‌دهد از

بینش بی قید و شرط او ناشی می شود و هرگز به انتظاراتی که در مرید به وجود آمده، بستگی ندارد. اما هنگامی که از نظر روحانی لازم باشد، مرشد کامل با شیوه‌ی تایید مستقیم یا غیر مستقیم تجربه‌های معمولی مرید، اعتبار و اقتدار تجربه‌ی مأورای طبیعی را تایید و بر تاثیر آن می‌افزاید.

سفر در عالم نیمه لطیف

در سراسر مراحل پیشرفت تا ابتدای راه الهی، رهرو از لحاظ روحانی آمادگی پیدا می‌کند تا استفاده‌ی آزاد از نیروهای عالم درونی مربوط به بدن‌های نیمه لطیف را به عهده بگیرد. آنگاه او ممکن است عادت کند که در خواب یا در بیداری پس از بیرون آمدن از کالبد خاکی، در بدن نیمه لطیف به سفر در عالم نیمه لطیف بپردازد. سفرهایی که در عالم نیمه لطیف، ناآگاهانه صورت می‌گیرند از اهمیت بسیار کمتری برخوردارند تا آنهایی که با آگاهی کامل و به صورت تعمدی و ارادی انجام می‌گیرند. این به معنای استفاده‌ی آگاهانه از بدن نیمه لطیف است. جدا شدن آگاهانه‌ی بدن نیم لطیف از بدن خاکی که وسیله‌ای بیرونی می‌باشد از این ارزش برخوردار است که روح، خود را متمایز از بدن خاکی احساس کرده و کنترل کامل تری بر بدن خاکی به دست می‌آورد. آنگاه شخص می‌تواند بدن خاکی ظاهری را به طور ارادی مانند رادی بپوشد و یا آن را درآورد و به هنگام ضرورت از بدن نیمه لطیف برای تجربه‌ی عالم نیمه لطیف درونی یا سیر در آن عالم استفاده نماید.

دامنه‌ی گسترده‌تر برای پیشرفت

مناظر، بوها، مزه‌ها، تماس‌ها و صداها که با استفاده‌ی آگاهانه از بدن نیمه لطیف تجربه می‌شوند صریح و روشن هستند. آنها چون رویاهای معمولی مبهم یا ذهنی نبوده، بلکه مانند تجربه‌های دیگر آگاهی در حالت بیداری، عینی و اثربخش می‌باشند. بنابراین توانایی انجام سفرهای نیمه لطیف، موجب گسترش دامنه‌ی تجربه‌ی شخص می‌شوند و فرصت‌هایی را برای ارتقا پیشرفت روحانی او فراهم می‌آورند که با درون‌نگری آگاهی آغاز می‌شوند.

تجربه‌های ماورای طبیعی به نیروی الهام کمک می‌کنند اما جایگزین آن نیستند

مهران نیروهای ماورای طبیعی را هرگز نباید جانشینی برای کوشش درونی که مرید باید برای پیشرفت بیشتر انجام دهد در نظر گرفت. هنگامی که تجربه‌های ماورای طبیعی هدیه‌ی مرشدان کامل یا روح‌های پیشرفت‌هه باشد، موجب می‌شود تا از نیروی الهام که تا کنون پنهان بوده است پرده برداشته شود و برخی از مشکلات راه الهی از بین برونند و مرید را سرشار از اعتماد به نفس و شوق فراوانی نمایند که در هر مرحله از راه الهی، برای روبرو شدن با شرایط نو و تازه‌الزمائی است. با اینحال مرید زمانی پیشرفت واقعی پیدا می‌کند که به بهترین الہامات قلبی خود جامه عمل پوشانیده و تنها دریافت کننده‌ی انفعالی تجربه‌های ماورای طبیعی نباشد.

جایگاه پدیده‌های ماورای طبیعی در زندگی روحانی

۲

پدیده‌های ماورای طبیعی اساس زندگی روحانی است

انسان‌ها دائمًا در عوالم درونی با هم در ارتباطات هستند حتا آنها بیکاری که با ساختار و قوانین عوالم درونی هستی، آشنایی ابتدایی دارند نیز می‌دانند که انزوای کامل انسان‌ها توهمندی بیش نیست. تمامی افراد حتی اگر هیچ گونه تماسی در عالم خاکی با یکدیگر نداشته باشند، خواسته یا ناخواسته به واسطه‌ی همان هستی خود، پیوسته بر یکدیگر اثر گذاشته و مرزی برای گسترش نفوذ انسان وجود ندارد. قدرت نفوذ عالم لطیف، موانعی مانند مرز کشورها یا هرگونه محدودیتهای متداول دیگر را نمی‌شناسد. اندیشه‌های خوب و بد، شادی و اندوه، احساسات نجیب و وسیع، احساسات کم‌اهمیت و کوتاه نظرانه، آرزوهای بدون خودخواهی و

همچنین جاه طلبی‌های خودخواهانه، همگی حتاً اگر در کلام یا عمل ابراز نشوند تمایل دارند که گستردگی شده و بر سایرین تاثیر بگذارند. عالم زندگی ذهن به اندازه‌ی عالم حاکی یک سیستم واحد را تشکیل می‌دهد. عالم حاکی به عنوان وسیله‌ای برای زندگی روحانی، بدون تردید مهم است اما اگر تنها داد و ستدۀای ملموس عالم حاکی را در نظر بگیریم، هرگز نمی‌توان به طور کامل پیوندها و روابطی که بین افراد مختلف وجود دارد را ارزیابی نمود.

ارزش دارشان (زیارت) و ساهاواس (حضور صمیمانه)

زیارت مرشدان کامل و پیران، تنها با در نظر گرفتن شادمانی عوالم درونی که از زیارت به دست می‌آید، اهمیت کامل خود را برای رهرو آشکار می‌سازد. ریشه‌های قدیم اهمیت فراوانی برای زیارت مرشدان کامل و پیران قائل شده‌اند، زیرا آنها سرچشمه‌ی جریان دائمی عشق و نوری هستند که از آنها ساطع می‌شود. حتاً اگر مرید هیچ‌گونه دستور شفاهی از آنها دریافت نکند، تاثیر مقاومت‌ناپذیری بر احساس درونی او دارند. تاثیر زیارت، به قدرت پذیرش، و واکنش مرید بستگی دارد که توسط سانسکارها و روابط گذشته‌اش تعیین می‌گردد. مرید بارها از زیارت مرشد کامل، کاملاً خوشنود و چیز بیشتری انتظار ندارد. یافتن مسرت و رضایت از زیارت مرشد کامل، عمل بزرگی است زیرا نشان می‌دهد که مرید بی‌آرزو و دارای عشق است. این دو ویژگی از ضروریات زندگی روحانی هستند. مرید با زیارت محبوب الهی بی‌همتا، آرزویی جز زیارت دوباره‌ی او ندارد. اما انگیزه‌ی درونی روحانی‌اش او را وادار می‌سازد تا هر چه بیشتر خواهان همنشینی با مرشد کامل باشد. همنشینی فزاینده با مرشد

کامل بر تاثیر پاک کننده‌ی زیارت می‌افزاید و مرید را در عوالم درونی بیشتر و بیشتر به مرشد کامل نزدیک می‌گردازد.

پاهای مرشد کامل

مانند زیارت، سجده بر پاهای مرشد کامل نیز از ارزش ویژه‌ای برخوردار است. پها که از نظر فیزیکی در پایین‌ترین قسمت بدن هستند، از دیدگاه روحانی بالاترین مرتبه را دارند. پها از نظر فیزیکی از همه چیز، خوب و بد، رشت و زیبا، پاک و کثیف عبور می‌کنند، با اینحال مهم باقی می‌مانند. از لحاظ روحانی، پاهای مرشد کامل برتر از همه چیز در عالم است و اصولاً تمامی عالم در برابر پاهای مرشد کامل همچون خاک است. هنگامی که مردم به حضور مرشد کامل می‌رسند و پاهای او را با دستهای شان لمس می‌کنند، بار سانسکاراهای خود را به او و آن‌دار می‌کنند. همان طوری که روی پاهای یک شخص معمولی هنگام راه رفتن خاک جمع می‌شود، همان طور نیز مرشد کامل، سانسکاراهای عالم را جمع‌آوری می‌کند. یک سنت کهن وجود دارد که مرید پس از زیارت مرشد کامل و سجده بر پاهای او، آنها را با شیر و عسل می‌شوید و یک نارگیل به عنوان هدیه نزد پاهای مرشد قرار می‌دهد. عسل نمایان گر سانسکاراهای قرمز، شیر نمایان گر سانسکاراهای سفید و نارگیل نمایان گر ذهن است. آیینی که در برخی مناطق در رابطه با زیارت مرشد کامل به وجود آمده، در واقع نماد این است که مرید بار تمامی سانسکاراهای را بر پاهای مرشد کامل ریخته و ذهن را تسليم او می‌سازد. پذیرش این حالت درونی، حساس‌ترین و مهمترین قدمی است که مرید باید در راستای ورود به راه الهی بردارد.

تماس ذهنی

مرید، همین که مسرت ناشی از زیارت مرشد کامل را تجربه کرد، آن دیدار بر ذهنش نقش می‌بندد و حتا وقتی که قادر به برقراری تماس پیاپی شخصی نباشد، ذهن مرید برای درک اهمیت مرشد کامل دوباره و دوباره به سوی او باز می‌گردد. این فرایند برقراری تماس ذهنی با مرشد کامل، اساساً با زنده ساختن تخیلی رویدادهای گذشته تفاوت دارد. در خیال پردازی‌های عادی، به یاد آوردن وقایع گذشته، الزاماً هدف معینی را دنبال نمی‌کند، در حالیکه در برقراری تماس ذهنی، هدف معینی وجود دارد. تخیلات به دلیل قدرت هدایت‌گر هدف، دیگر تنها اندیشه‌هایی متغیر نیستند، بلکه از راه آسمان‌های درونی به مرشد کامل رسیده و با او ارتباط برقرار می‌سازند. برقراری چنین تماس‌های ذهنی با مرشد کامل بارها به اندازه‌ی زیارت جسمانی او موثر و ثمربخش است. تکرار درونی چنین تماس‌های ذهنی به ایجاد یک کانال بین مرشد کامل و مرید شیاهت دارد که بدین وسیله با وجود فاصله‌ی ظاهری بین آنها، مرید دریافت کننده‌ی لطف، عشق و نوری می‌شود که پیوسته از مرشد جاری است. بنابراین کمک مرشد کامل نه تنها به آنها بی می‌رسد که در حضور فیزیکی او هستند، بلکه دیگران که با او تماس ذهنی برقرار می‌سازند نیز کمک او را دریافت می‌دارند.

احتیاط خاص در برخی از شرایط

مرشد کامل با دقت به نیازهای شخصی مرید توجه دارد و اولین کاری که انجام می‌دهد، محافظت مرید از تاثیر چیزهایی است که توجه او را از راه الهی منحرف یا در پیشرفت او مداخله می‌کنند.

مرشد کامل بارها از مرید می‌خواهد تا نوعی انزوای موقت در پیش گیرد تا ذهن اش از تاثیراتی که ممکن است مانع پیشرفت روحانی او شوند، محافظت شود. مرتاض‌های قدیم بنابر دستورات مرشدان کامل خود، غذای شان را خود آماده می‌کردند و اجازه نمی‌دادند هنگام صرف غذا، کسی نزد آنها بماند. علت این کار، دوری جستن از تاثیرات پلیدی بود که از دید یا نگاه اشخاص بد ناشی می‌شد. همان طوری که یک پارچه تمیز به آسانی ممکن است آلوده به کثافت گردد، مرید نیز ممکن است تاثیرات شهوت دیگری را به خود گیرد. در مراحل اولیه، مرید باید از پیچیدگی‌هایی که ممکن است به واسطه‌ی ارتباط با افرادی که در راه الهی نیستند به وجود آید، خود را محافظت نماید. اما مرشد کامل دستورات خاص برای قطع یا دوری از برخی تماس‌ها و روابط را تنها زمانی که مربوط به مورد خاصی باشد صادر می‌کند. باینحال در بیشتر موارد تنها چیزی که لازم است، حضور همیشگی در پیشگاه مرشد کامل می‌باشد و نیازی به منزوی شدن مرید نیست. اگرچه ممکن است مرید در ظاهر با دنیا در تماس باشد اما به علت رابطه‌ی درونی که با مرشد کامل دارد از لحاظ ذهنی به دنیا وابستگی پیدا نمی‌کند.

تماس‌ها و روابط مفید

درست همان طوری که مرشد کامل ممکن است مرید نزدیک خود را از تماس و روابط ناپسند دور نگاه دارد، همان طور نیز اگر به نفع مرید باشد ممکن است در واقع مشوق و به وجود آورنده‌ی تماس‌های جدیدی باشد که می‌داند از نظر روحانی به سود مرید

است. مرشد کامل، درک کاملی از سانسکارها، گرهای کارما بی و پیچیدگی آنها دارد و می‌تواند آگاهانه به مردم کمک کند تا وارد روابطی شوند که منجر به واکنش و فعالیت‌های مهمی شود که پیشرفت آنها را با کمترین مقاومت و از کوتاه‌ترین راه ممکن میسر سازد. او با استفاده از دانش زندگی‌های گذشته و سانسکارها و پیوندی که مردم دارند به آنها کمک می‌نماید تا از انرژی روحانی شان به نحو مطلوب و با بهترین نتیجه‌ها استفاده کنند.

مرید به صورت یک واسطه

یگانگی و انسجام آسمان‌های درونی، این امکان را برای مرشد کامل فراهم می‌آورد تا حتا اگر مرید از هدف بزرگ مرشد کامل، آگاه نباشد از او به صورت واسطه‌ای برای کار خود استفاده کند. این امکان پذیر است، زیرا مرید به خاطر عشق، درک، فرمانبرداری و تسلیمی که به مرشد کامل دارد، رابطه‌ی تفاهمنامیزی با او ایجاد کرده و با او هماهنگ می‌شود. آنان که در ارتباط مستقیم با مرشد کامل هستند کمک مستقیم او را دریافت کرده و آنان که رابطه‌ای نزدیک با مرید او دارند کمک غیرمستقیم مرشد را دریافت می‌کنند.

مرشد کامل به عنوان ایستگاه فرستنده

شرکت در کار روحانی هرگز یک جانبه نیست؛ حتا مریدانی که فقط به مرشد کامل می‌اندیشنند یا بر او مراقبه می‌ورزند نیز از سعادت سهیم شدن در کار روحانی و جهانی مرشد که ممکن است در آن لحظه مشغول آن باشد، بهره‌مند می‌گردد. چون مرشد کامل با ابدیت یکی است، فراسوی زمان و تمامی محدودیت‌های ناشی از

آن است؛ همچنین از آنجایی که او علاقه به ارتقای روحانی بشریت دارد، بسیاری از محدودیتهای زمان را می‌پذیرد و همکاری داوطلبانه‌ی مریدان، به کار روحانی او کمک می‌کند. مرشد کامل از عشق مریدان خود تغذیه می‌کند و از نیروهای روحانی که منتشر می‌سازند برای کار جهانی خود استفاده می‌نماید. مرشد کامل به ایستگاه فرستنده‌ای شباهت دارد که آهنگی را دریافت می‌کند تا آن را به سراسر عالم پخش نماید. دوست داشتن مرشد کامل یعنی دوست داشتن همگان و این تنها به طور نمادین نیست، بلکه به راستی نیز چنین است؛ زیرا آنچه که مرشد در عالم لطیف دریافت می‌کند آن را روحانی نموده و پخش می‌نماید. بدین ترتیب او نه تنها روابط شخصی که مریدانش با او دارند را تحکیم می‌بخشد، بلکه سعادت سهیم شدن در کار الهی خود را نیز به آنها ارزانی می‌دارد.

چشم درونی

مرشد کامل از راههای بی‌شمار تلاش می‌کند مرید را جذب وجود خود ساخته تا او را از پیچ و خم‌های دنیا برهاند و خدا را آرزو نماید. اشتیاق برای خداوند از همان ابتدا در مرید وجود دارد اما مرشد کامل با باز نمودن چشم درون، این اشتیاق ابتدایی مرید را تشدید و روشن می‌نماید. زمانی که چشم درون باز شد، خداوند که هدف جست و جو و اشتیاق است، عالم‌دیده می‌شود. هنگامی که نگاه روح متوجه درون و بر حقیقتِ برتر تمرکز یافت، آرزوی پیوند با آن، بسیار شدیدتر از زمانی است که روح کورکرانه از راه اندیشه و خیال، خدا را می‌جوید. با فرارسیدن زمان مناسب، مرشد کامل می‌تواند در کمتر از یک ثانیه چشم درون را بگشاید.

نقطه‌ی ام *Om*

سرانجام مرید می‌باید به این شناخت برسد که خداوند، تنها حقیقت است و او در واقع با خداوند یکی است. از اینجا نتیجه می‌شود که مرید نباید غرق تماشای جهان پر نقش و نگار شود. در واقع تمامی عالم در خودی حقیقی قرار دارد و از نقطه‌ی بسیار کوچکی بنام «ام» که در خودی حقیقی است پدیدار می‌گردد. اما چون خودی حقیقی به گرداوری تجربه‌ها از راه یک واسطه یا واسطه‌ی دیگر عادت نموده، بنابراین علاوه‌ی دنیا را جدا از خود و رقیبی سرخست می‌داند. آنان که به خداوند رسیده‌اند، می‌بینند که عالم پیوسته از این «نقطه‌ی ام» که در همگان است پدیدار می‌گردد.

معکوس نمودن فرایند ادراک

فرایند ادراک به موازات فرایند آفرینش پیش می‌رود و معکوس نمودن فرایند ادراک، بدون محو شدن آگاهی، به معنای درک نهایی از هیچ بودن عالم به صورت یک وجود مجزا است. خودی حقیقی ابتدا توسط ذهن سپس توسط چشم لطیف و سرانجام توسط چشم خاکی اشیا را می‌بیند و بسیار گستردگر از تمامی چیزهایی است که توانایی گمان آن را دارد. اقیانوس عظیم و فضای پهناور آسمان در مقایسه با خودی حقیقی بسیار کوچک بوده و در واقع تمام چیزهایی که خودی حقیقی می‌تواند ببیند، محدودند اما خودی حقیقی، به خودی خود، نامحدود است. وقتی خودی حقیقی، آگاهی کامل را حفظ کند و هیچ چیز نبیند، از عالمی که خودش آفریده، گذر کرده و اولین گام را در راه شناخت خود به عنوان همه‌چیز، برداشته است.

تجليات (سی دیز Sidhis) یا نیروهای ماورای طبیعی

کل فرایند عقب نشینی آگاهی از عوالم و سپس آگاه شدن از خودی حقیقی، توام با کنترلی فزاینده بر تمامی وسیله‌های آگاهی انجام می‌گیرد. چنین کنترلی با جان گرفتن و فعل شدن مراکز کنترل به کارنرفته، امکان پذیر می‌گردد و پیامد عملکرد این مراکز جدید، دستیابی به برخی از نیروهای نهفته است. این نیروهای جدید، معمولاً تجلیات یا سی دیز نامیده می‌شوند و می‌توانند پیش از آنکه مرید از لحاظ روحانی کامل شود، به دست آیند. در واقع از راه دستیابی به چنین نیروهای ماورای طبیعی، خودخواهی می‌تواند رشد نماید. مرید نه تنها ممکن است با داشتن این نیروها، بسیار خشنود گردد، بلکه ممکن است در واقع از آنها برای مقاصد مادی که الزاماً خود را از قید آنها آزاد ننموده، استفاده نماید. بنابراین نیروی تجلیات به درستی به عنوان موانعی در راه دستیابی به شناخت خداوند در نظر گرفته می‌شوند. با لینحال پس از دستیابی به شناخت خداوند از اهمیت تمامی تجلیات کاسته می‌شود. میدان عملکرد تجلیات در هیچ‌چیز، که کائنات است قرار دارد و فردی که به شناخت خداوند دست می‌یابد جاودانه در برترین حقیقت مستقر است. اگرچه تمامی کائنات برای فرد به خدا-رسیده، برابر با صفر است اما ممکن است داوطلبانه مسئولیت روح‌هایی که در پیچ و خم‌های دنیا گرفتار شده‌اند را بپذیرد. در این صورت او می‌تواند آزادانه و به طور مشروع از تجلیات خود، به نفع روحانی دیگران استفاده نماید.

پیشبرد برنامه الهی

امکان ندارد که چیزی وجود داشته باشد که نتواند در کنترل مستقیم یا غیر مستقیم مرشدان کامل باشد که از معرفت الهی برخوردارند. پدیده‌های عظیم اجتماعی مانند جنگ‌ها، انقلاب‌ها، شیوع بیماری‌ها و همچنین پدیده‌های عالمی هستی، مانند زلزله‌ها، سیل‌ها و تغییرات دیگر نیز زیر کنترل و نظر مرشدان کامل قرار دارند که از راه آزاد شدن نیروهای عوالم برتر که مرشدان کامل آگاهانه در آنها مستقرند انجام می‌گیرند. مرشدان کامل همچنین می‌توانند از امکانات و نیروهای ماورای طبیعی در راستای تامین همکاری و هماهنگی در کارهای روحانی استفاده نمایند. آنها پیوسته کنفرانس‌ها و جلساتی برای تامین پیشرفت بشریت در عوالم برتر تشکیل می‌دهند. روح کل که در همگان وجود دارد، یکی بیش نیست و همیشه به صورت واحد عمل می‌کند. آنان که از این وحدت آگاه شده‌اند، شایستگی پذیرفتن مسئولیت‌های نامحدودی را دارند، زیرا آنان محدودیت‌های فرومایه‌ی ذهن انسانی را به دور افکنده و علاقه‌ی آنها به قدری غیر فردی و جهانی شده است که برای اجرا و پیشبرد برنامه‌ی الهی بروی زمین واسطه‌های مؤثری هستند.

جایگاه پدیده‌های ماورای طبیعی در زندگی روحانی

۳

پدیده‌های ماورای طبیعی و روحانیت

پدیده‌های ماورای طبیعی به عنوان یک علم

علم ماورای طبیعی، شاخه‌ای از دانش است که به بررسی جهان و شخصیت انسانی می‌پردازد. از این لحاظ بین این علم و علوم دیگر که به بررسی این موضوعات می‌پردازنند، در اصل تفاوتی وجود ندارد. تفاوت بین پدیده‌های ماورای طبیعی و علوم دیگر در این است که علوم دیگر به جنبه‌ها و نیروهایی می‌پردازنند که به طور مستقیم یا غیر مستقیم برای مشاهده و دستکاری قابل دسترس هستند، در حالی که پدیده‌های ماورای طبیعی مربوط به آن جنبه‌ها و نیروهایی نهفته‌ای می‌شوند که اساساً برای مشاهده‌ی معمولی و دستکاری قابل دسترس نیستند. گسترش دانش ماورای طبیعی مشروط به شکوفایی نیروهای نهفته در روح انسان است.

محدودیت‌های انتشار پدیده‌های ماورای طبیعی به عنوان یک علم

بسیاری از انجمن‌های پژوهش روانی در دوران مدرن، با همان دیدگاهی که شکل‌های دیگر دانش را تعریف می‌کند، به دانش ماورای طبیعی نیز می‌نگردند. زیرا در اصل به نظر نمی‌رسد که می‌باید دلیلی وجود داشته باشد تا دانش ماورای طبیعی نسبت به دانش‌های تئوریک دیگر، پرازش‌تر یا کم ارزش‌تر انگاشته شود. بارها دیده می‌شود که این انجمن‌ها به شکلی سازمان یافته و از راه همکاری در جست و جوی دانش ماورای طبیعی هستند. مرشدان کامل نیز گهگاه صلاح دانسته‌اند که دانش‌های تئوریک در مورد برخی از ویژگی‌های مهم عالم ماورای طبیعی، مانند ابدیت، واگشت روح، وجود بدنهای، آسمان‌های آگاهی و قوانین مربوط به سیر تکامل و عملکرد کارما را برای اکثر انسان‌ها آشکار سازند. چنین دانشی، زمینه‌ی درستی برای اشتیاق و کوشش روحانی ایجاد می‌نماید و دیدگاه انسان معمولی را تا حد امکان، در شرایط موجود به حقیقت نزدیکتر می‌سازد. با اینحال به استثنای چنین دانش عمومی درباره‌ی مبانی و اصول، مرشدان کامل همیشه ترجیح داده‌اند که کمترین اهمیتی برای پخش جزئیات واقعیت‌های ماورای طبیعی قائل شوند و حتا با زیرکی از ارائه‌ی اطلاعاتی که احتمالاً تاثیر اساسی بر نیروهای ماورای طبیعی به عنوان یک هنر دارد، خودداری نموده‌اند.

آنان که می‌دانند و آنان که نمی‌دانند

در علم ماورای طبیعی بیشتر از هر علم دیگر تفاوت روشن و مهمی بین آنان که می‌دانند و آنان که نمی‌دانند وجود دارد. در سایر علوم، دانش غیر مستقیم تا حدودی می‌تواند جایگزین دانش

مستقیم شود. در علم ماورای طبیعی، دانش غیر مستقیم هرگز نمی‌تواند از لحاظ اهمیت شبیه دانش مستقیم گردد. بنابراین اگرچه علم ماورای طبیعی، علم مهمی است اما پخش اطلاعاتِ صرفاً تئوریک در مورد واقعیت‌های ماورای طبیعی از اهمیت بسیار کمی برخوردار است. برای آنها یکی که واقعیت‌های ماورای طبیعی را خود تجربه نمی‌کنند، صرف آشنایی نظری با برخی از حقایق ماورای طبیعی، نمی‌تواند ارزش خاصی در برداشته باشد. برای آنان این حقایق، ناگزیر کم و بیش در همان دسته‌بندی قرار می‌گیرند که وصف سرزمین‌های نادیده و کارکرد تخیلات قرار دارند.

پدیده‌های ماورای طبیعی به عنوان یک هنر

می‌توان گفت که پدیده‌های ماورای طبیعی به عنوان یک علم، کم و بیش در همان موقعیت علم‌های دیگر است اما علم ماورای طبیعی به عنوان یک هنر، منحصر بفرد است. با اینحال حتی پخش اطلاعات صرفاً تئوریک در مورد حقایق ماورای طبیعی، گاهی با شیطنت‌هایی توأم است، زیرا امکان دارد که به یک کنجکاوی بیهوده دامن زده و میل به دست آوردن سلطه بر نیروهای ناشناخته برای مقاصد خودخواهانه را تحریک نماید. این نوع استفاده از نیروهای ماورای طبیعی، الزاماً نشانه‌ی روحانیت نیست. آن مانند سایر قدرت‌های مادی یا اختراعات علمی می‌تواند در راستای اهداف خوب یا بد مورد استفاده قرار گیرد. نیروهای ماورای طبیعی، آزادی عمل بسیار بزرگی برای کارهای مشارکتی در آسمانهای برتر آگاهی به وجود می‌آورند که لزوماً دلالت بر آمادگی روحانی برای به عهده گرفتن این مسئولیت خاص دارد.

سوء استفاده از نیروهای ماورای طبیعی یا تجلیات

شخص مبتدی ممکن است در جست و جوی نیروهای ماورای طبیعی باشد و حتا موفق شود تا حدودی نیز به آنها دست یابد اما اگر برای انجام موثر مسئولیت جدیدی که به طور تلویحی با فراگیری این نیروهای نوین به وجود می‌آید، آمادگی روحانی نداشته باشد، این دستیابی جدید می‌تواند به جای خیر برای او شر به بار آورد. حتا کوچکترین سوء استفاده از نیروهای ماورای طبیعی بازتاب شدیدی به همراه داشته و موجب اسارت روح می‌شوند. گاهی ممکن است این نیروها، پیشرفت رهرو را به تاخیر انداخته و حتا ممکن است منجر به شکست قابل توجهی گردند. صرف نظر از تباہی روحانی که مبتدی می‌تواند در اثر استفاده‌ی پیوسته از نیروهای ماورای طبیعی بر خود فراخواند، همچنانی می‌تواند الزاماً منشاً زیان ناشمردنی برای آنها بی‌شود که توانسته است این برتری سهمگین را در مورد آنها به کار گیرد.

علم ماورای طبیعی به عنوان یک هنر باید محدود به پیشبرد اهداف روحانی باشد

نیروهای ماورای طبیعی در دست مرشدان کامل که معرفت الهی دارند نه تنها بی‌خطرنده، بلکه توانایی بی‌حدی برای مهار شدن و به کار رفتن در راه خدمت به بشریت دارند. با این وجود حتا مرشدان کامل نیز به طور اندک و با درایت از آنها استفاده می‌کنند. پدیده‌ی ماورای طبیعی، در ذات به عنوان یک هنر، دارای محدودیت‌هایی است و نمی‌توان از آن به طور گسترده در جهت کمک به نیازهای مادی یا اهداف دنیوی بشر استفاده نمود. معرفی یک عامل نامعلوم و

غیر قابل محاسبه که ناشی از استفاده‌های آزاد از نیروهای ماورای طبیعی است، ناگزیر موجب پریشانی و اختلالات فراوان در پی‌گیری اهداف معمولی انسان‌ها می‌شود که می‌باید به علت اجرای عادلانه و بی‌وقفه‌ی قانون کارما، اجازه داد تا آنها در محدودیت‌ها، منابع و امکانات خود، باقی بمانند، از این‌رو استفاده از این نیروها باید اکیدا محدود به پیشیرد اهداف روحانی باشد.

طعمه‌ی مادی به خاطر اهداف روحانی

پیران روحانی، گهگاهی برخی از آرزوهای دنیوی مریدان خود را برآورده می‌سازند اما این نشانه‌ی علاقه‌ی آنها به امورات دنیوی نبوده، بلکه بیان گر علاقه‌ی آنها به نجات مریدان خود از بند امیال مادی است. برای آموزش حروف الفبا به بچه‌های کوچک، نمی‌توان با نوشتن آنها بر روی یک صفحه، انگیزه‌ای در بچه‌ها برای توجه به حروف ایجاد نمود. گاهی بزرگترها برای جلب علاقه‌ی کودکان، شیرینی‌هایی به آنها می‌دهند که مخصوصاً به شکل حروف الفبا درست شده‌اند، زیرا موجب می‌شود که بچه‌ها به آن حروف توجه کنند. بدین ترتیب بچه‌ها به دلیل اینکه آن حروف از شیرینی درست شده‌اند به آنها علاقه‌مند می‌شوند؛ این معمولاً سرآغاز علاقه‌ی آنها به حروف الفبا است و پس از اینکه توجه بچه‌ها به حروف جلب شد، می‌توان شیرینی‌ها را زود کنار گذاشت. مردم دنیوی نیز به این کودکان شباهت دارند. درست همانطوری که گاهی یک پدر ممکن است مقداری شوکولات به کودک خود بدهد تا او را تشویق به خوب بودن نماید، پیران روحانی نیز ممکن است به مریدان خود که ذهن دنیوی دارند چیزهای بی‌ضرر و معینی که

آنها آرزویش را دارند اهدا کنند تا سرانجام دست از آنها بشویند و به روحانیت واقعی علاقه‌مند شوند.

نباید با انگیزه مادی نزد پیر روحانی رفت

انسان‌های دنیوی چنان غرق امیال مادی هستند که چیزی علاقه‌ی آنها را به خود جلب نمی‌کند، مگر اینکه تاثیر مستقیمی در برآورده ساختن امیال آنها داشته باشد. با اینحال انسان‌های دنیوی به امید اینکه در مشکلات مادی به آنها کمک شود، ممکن است نزد پیران روحانی رفته و به آنها خدمت یا ادائی احترام نمایند. هنگامی که فردی به حضور یک پیر می‌رسد و ادائی احترام می‌نماید، حتاً اگر با انگیزه‌ی دیگری نزد پیر رفته باشد، آن پیر موظف می‌شود که به آن فرد کمک روحانی کند. بنابراین یک پیر با درک گسترده‌ای که از ذهن انسان دارد ممکن است تصمیم بگیرد که به آن فرد از لحاظ مادی کمک کند تا او را به سوی روحانیت واقعی جلب نماید. اهدای چنین طعمه‌ی مادی به خاطر مقاصد روحانی، یک استثنای بوده و قانون نیست. پیران روحانی بیشتر اوقات مردم را تشویق نمی‌کنند که با اهداف مادی نزد آنها بروند. از دیدگاه روحانی به مراتب بهتر است که فرد، پیران را صرفاً به خاطر اینکه دوست داشتنی هستند، دوست بدارد تا اینکه به دلیل اهداف خودخواهانه آنها را دوست داشته باشد. مردم می‌باید فقط به این دلیل نزد پیران بروند که خالصانه به روحانیت راستین علاقه‌مند هستند. تنها در این صورت انسان بیشترین نفع را از تماس با یک پیر به دست می‌آورد.

نیروهای ماورای طبیعی به منظور پاک نمودن انسان‌ها به کار گرفته می‌شوند

پدیده‌ی ماورای طبیعی به عنوان یک هنر فقط برای اینکه در خدمت مقاصد روحانی باشد قابل توجیه است؛ هرگونه انحراف نیروهای ماورای طبیعی از این هدف را می‌توان سوء استفاده از این نیروها دانست، زیرا آنها باید صرفا در راستای مقاصد دنیوی به کار گرفته شوند. کارکرد اصلی آنها، برآورده ساختن آرزوهای بشری نبوده، بلکه کمک به پاک شدن دل انسان‌ها است. پدیده‌ی ماورای طبیعی به عنوان یک هنر از جمله موثرترین و پرقدرت‌ترین عواملی است که می‌تواند به بشریت کمک نماید تا امیال و آرزوهای پست را ترک کرده و پاک شود.

حدود فعالیت خاص برای استفاده از نیروهای ماورای طبیعی

نیروی ماورای طبیعی به عنوان یک هنر، به ویژه در مورد کسانی ضرورت و مناسبت دارد که به واسطه‌ی سیر تکاملی‌شان در شرف شکوفایی نیروی روانی نهفته‌ی خود هستند و همچنین آنها بی که به طور چشمگیر، نیروی روانی خود را پیشتر پرورش داده‌اند اما چون آگاهی‌شان به سمت و سوی آسمان‌های برتر است، گاهی به طور کامل از عالم خاکی بی خبر هستند؛ با چنین افرادی می‌باید به زبانی که آنها می‌توانند درک کنند صحبت کرد. بنابراین در حالی که بسیاری از روح‌های پیشرفت‌هه برخی از نیروهای ماورای طبیعی را در خود پرورش داده‌اند، با لینحال بارها مانند انسان‌های معمولی نیاز به کمک روحانی دارند. از آنجایی که آنها بسیاری از نیروهای ماورای طبیعی را در دست دارند، بنابراین مرشدان کامل می‌توانند به آسانی

و به طور موثر، بدون در نظر گرفتن مسافت به آنها کمک کنند. هنگامی که بتوان کمک مرشد کامل را آگاهانه در آسمان‌های برتر آگاهی دریافت نمود، بسیار پرثمرتر از کمکی است که او صرفاً توسط واسطه‌ی خاکی می‌تواند ارائه دهد.

فروود

صرف نظر از مشکلاتی که در پیشرفت راه الهی وجود دارد، یکی از ویژگی‌های مریدان پیشرفت‌های این است که آنها چنان در شادمانی جایگاه خود مستقرند که میلی برای فرود و کار در عالم خاکی ندارند. این فرودِ مریدان پیشرفت‌های را نباید با فرود به آگاهی معمولی پس از تجربه‌ی آسمان هفتم که حالتِ خدا-رسیدگی مرشدان کامل است اشتباه نمود. سفر و بازگشت مرشد کامل و مقام‌هایی که به موجب آن در آسمان‌های مختلف پس از شناخت خداوند اختیار می‌کند، انگیزه‌ی بشر دوستانه دارد و نتیجه‌ی پرارابدا *Prarabda* است که مرشدان کامل با اختیار الهی که به آنها اعطا شده در راستای ارتقا روحانی بشریت از آنها استفاده می‌کنند. به عنوان مثال گفته شده است که پس از آگاهی از یگانگی با خداوند، حضرت محمد در آسمان هفتم، بودا در آسمان پنجم و معین‌الدین چیستی اهل اجرم در آسمان پنجم خود را مستقر ساختند، در حالی که همزمان از تمامی آسمان‌ها آگاهی داشتند.

وادر نمودن رهروان پیشرفت‌های به فرود، به دلیل سرعت بخشیدن به پیشرفت آنها در راه الهی است؛ این زمانی رخ می‌دهد که آنها خود را بین آسمان‌های آگاهی معلق می‌یابند. برای نمونه هنگامی که یک رهرو بین آسمان‌های سوم و چهارم معلق می‌ماند، مرشد

کامل معمولاً قبل از بالا بردن آگاهی او به آسمان چهارم او را به آسمان سوم پایین می‌آورد. این فرود رهروان از جایگاه برترشان، بارها به نفع کسانی تمام می‌شود که هنوز در دنیای نابسامان گرفتار بوده و حتا وارد راه الهی نشده‌اند. گاهی مرشد کامل ممکن است تصمیم بگیرد که کار روحانی معینی را توسط مرید پیشرفت‌های انجام دهد و بدین ترتیب ممکن است از او بخواهد که تلاش در راستای پیشرفت شخصیش را به خاطر سایرین به تعویق اندازد. چنین فرودی، سرانجام به آمادگی روحانی مرید می‌انجامد تا سریعتر و راحت‌تر از مرحله‌ی بعدی راه الهی گذر کند. با اینحال برای مرید دشوار است که از مزایای دستیابی و پیشرفت خود به خاطر سایرین چشم‌پوشی کند. این فرود، مخصوصاً برای شخصی که حالت افسون را به طور شدید تجربه می‌کند دشوار است. (در عرفان این مرحله را مقام حیرت می‌نامند) مرید در این حالت، دوری جستن از انواع مختلف شور و شعف‌ها را بسیار دشوار می‌یابد. اما گاهی لازم است که او در برابر فرو رفتن و جذب شدن در حالت حیرت، مقاومت نشان داده و به خاطر آنان که در دنیا هستند فرود آید. مرشد کامل به روش خود با یک مرید پیشرفت‌های رفتار می‌کند و می‌تواند او را راضی به هر حرکتی سازد؛ حتا اگر چنین کاری برای مرید تلخ باشد.

داستان گنج شکر

این نکته در داستان یکی از اولیای مشهور بنام گنج شکر (بابا فریدالدین) به خوبی نشان داده شده است. این ولی، پیش از آنکه به روشنایی آگاهی دست یابد، قادر به بستن چشمان متحیر و شفاف خود نبود و چون در مقام حیرت فرو رفته و به طور کامل افسون

شده بود، از این رو نمی‌توانست چیزی بخورد. مرشد کامل او، خواجهی اهل اجمیر می‌خواست که او را از این حالت حیرت، دور نگاه داشته و به پایین آورد. اما او فرمانبرداری از مرشد کامل خود را دشوار می‌یافتد. بنابراین مرشد کامل کلید را چرخاند و او را به روش زیر، راضی به فرود نمود. او از درون، پنج دزد را وادار ساخت تا به نزدیکی مکانِ این ولی بروند. آنها در پنج قدمی این ولی نشستند و شروع به تقسیم اموال دزدیده شده نمودند. دیری نپایید که بین آنها اختلاف افتاد و دعوا درگرفت؛ دو تن از دزدان سه تن دیگر را کشتنند. آن دو تن که در زد و خورد پیروز شده بودند، اموال غارت شده را بین خود تقسیم و فرار کردند. اما هنگام فرار، آنها می‌بایست از کنار مکانی که ولی نشسته بود گذر کنند.

همین‌که آنها به آن ولی نزدیک شدند، او آگاهی عادی خود را دوباره باز یافت. فاصله‌ی نزدیک این قاتلان، محرك خاکی و خشن مناسبی بود تا آن ولی را به آگاهی معمولی فرود آورد. اولین چیزی که او مشاهده نمود تعدادی گنجشک بود و اولین احساس او این بود که قدرت‌های روزافزون خود را بر آنها بیازماید. او گفت: «گنجشک‌ها بمیرید» و گنجشک‌ها افتادند و مردند. سپس گفت: «گنجشک‌ها برخیزید» و گنجشک‌ها جان گرفتند. آن دو دزد با دیدن این منظره شگفت‌زده شده و از ولی خواستند تا سه دزد دیگر را که هنگام خشم کشته بودند، زنده نماید. بنابر درخواست آنها، ولی به سه دزد مرده اشاره کرد و گفت: «برخیزید» اما آنها برنخاستند. او از فکر اینکه قدرت‌هایش را از دست داده است، دچار ترس و هراس شد و به خاطر استفاده‌ی بی‌اساس از قدرت‌هایش

توبه‌کنان و اشک ریزان به سوی مرشد خود روانه شد. هنگامی که او نزد مرشد کامل رفت، آن سه دزد را دید که در حال ماساژ دادن پاهای مرشد هستند. از آن پس، ولی بی تفاوت به آب و غذا به مکان اصلی خود بازگشت. او لاغر و نحیف شد و به مدت ده سال در همان نقطه باقی ماند تا اینکه مورچه‌های سفید شروع به خوردن بدن او نمودند. مردم نزد ولی می‌آمدند و مقادیر زیادی شکر نزدیک بدن او قرار می‌دادند تا مورچه‌ها بخورند. از آنجایی که بدن او همیشه با توده‌هایی از شکر احاطه شده بود، او به گنج شکر معروف شد. این داستان نشان می‌دهد که حتاً مریدهای بسیار پیشرفته نیز برای پیشرفت بیشتر در راه رسیدن به خدا، نیاز به کمک مرشد کامل دارند.

پدیده‌های ماورای طبیعی ارزش فطری ندارند

داستان گنج شکر نشان گر موقعیتی است که لزوم استفاده از روش‌ها و نیروهای مافوق طبیعی ضرورت دارد. اما باید به دقت توجه داشت که پدیده‌ی ماورای طبیعی صرف نظر از ارزش نسبی، به خودی خود هیچ گونه ارزش فطری ندارد. ارزشی که پدیده‌ها ظاهرا دارند، ماورای طبیعی و غیر ماورای طبیعی، یا کاملاً مجازی هستند یا نسبی. ارزش مجازی هنگامی به وجود می‌آید که چیزی اهمیت غیر واقعی پیدا کند، زیرا آن ارزش، امیال زودگذر و اهداف محدود که زاییده‌ی نادانی هستند را تحریک یا قول برآورده شدن آنها را می‌دهد. اگر آن چیز از چهارچوب امیال زودگذر و اهداف محدود بیرون آورده شود، بلافتاً تمامی ارزشی که پیشتر به نظر می‌رسید دارد را از دست می‌دهد؛ اما ارزش نسبی هنگامی به وجود می‌آید

که چیزی در راستای شناخت یا بیان حقیقت الهی اثر گذار باشد. اهمیت چنین چیزهایی در این است که آنها شرایط ضروری بازی زندگی الهی هستند، بنابراین اگرچه چنین ارزش‌هایی نسبی می‌باشند، اما حقیقی بوده و مجازی نیستند.

پدیده‌های ماورای طبیعی باید از روحانیت تمیز داده شوند

بیشتر مردم آگاهانه یا ناآگاهانه برای پدیده‌های ماورای طبیعی، اهمیت غیر ضروری قائل می‌شوند و آنها را با روحانی بودن اشتباه می‌گیرند. برای آنها معجزات و پدیده‌های روح، موضوعات واقعی بوده و علاقه‌ی آنها را به خود جلب می‌کند. بارها چنین فرض می‌شود که این نشانه‌ی علاقه به زندگی حقیقی روح است اما تمایز بسیار صریح و روشنی بین پدیده‌های ماورای طبیعی، عرفان، اعتقاد به احضار ارواح و روحانیت وجود دارد و درک ننمودن اهمیت کامل این تفاوت، تنها می‌تواند به آشфтگی دامن بزند.

تنها چیزی که اهمیت دارد

تمامی معجزات متعلق به جهان پدیداری است که جهان سایه‌ها است. آنها به عنوان پدیده‌ها، دستخوش تغییر می‌شوند و چیزی که تغییرپذیر است نمی‌تواند ارزش جاویدان داشته باشد. شناخت حقیقت ابدی به معنای ورود به هستی تغییرناپذیر الهی است که برترین حقیقت می‌باشد؛ هیچ گونه آشنایی با جهان ماورای طبیعی یا توانایی در دستکاری نیروهای آن، نمی‌تواند با شناخت حقیقت الهی برابر باشد. پدیده‌های ماورای طبیعی به اندازه‌ی پدیده‌های معمولی عالم خاکی در قلمرو تصورات دروغین قرار دارند. از دیدگاه روحانی،

تنها چیزی که اهمیت دارد شناخت زندگی الهی و ابراز آن در رویدادهای روزمره در راستای کمک به دیگران برای دستیابی به این شناخت است. برای درک ذات و اهمیت تمامی هستی و انتشار عطر این دستیابی درونی با ابراز آن در عالم شکل‌ها، حقیقت، عشق، پاکی و زیبایی در راستای راهنمایی و نفع دیگران، تنها بازی است که ارزش ذاتی و مطلق دارد. سایر رویدادها، وقایع و دستیابی‌ها به خودی خود نمی‌توانند ارزشی جاودانه داشته باشند.

أنواع مراقبة

١

ماهیت مراقبه و شرایط آن

مراقبه راهی است که فرد هنگام کنترل ذهن برای خود می‌سازد

مراقبه را می‌توان به راهی تشبیه نمود که فرد هنگام تلاش برای رفتن به فراسوی محدودیتهای ذهن برای خود می‌شکافد. شخصی که در پیچ و خم‌های جنگلی انبوه گرفتار شده، تلاش‌های او برای درهم شکستن مواعنی که او را احاطه کرده‌اند و رسیدن به فضای باز، آثار و نشانه‌هایی از سفرش بر جای می‌گذارند. با مطالعه‌ی این نشانه‌ها، تماشاگر می‌تواند راه‌هایی که فرد هنگام تلاش برای رسیدن به فضای باز به عمل آورده است را شرح دهد. حرکت‌هایی که شخص برای بیرون آمدن از جنگل انجام می‌دهد، اصولاً با حرکت قطار بر روی خط آهن که پیشاپیش در مسیر کارگذاشته شده تفاوت دارد. در مراقبه، شخص یک راه از پیش آماده شده را دنبال نمی‌کند؛ تقویش، پس از اینکه فرد از مسیر عبور کرد نمایان می‌شوند. به روش مشابه، شخصی که درمی‌یابد به سوی مراقبه‌ی ژرف کشیده

می‌شود، در واقع در جست وجوی راه حل مشکلات روحانی است که با آنها دست به گریبان است و صرفاً نمی‌کوشد که از یک خط حرکتِ خشک و انعطاف ناپذیر که پیشاپیش در ترکیب ذهنی او به وجود آمده پیروی کند.

خطوط کلی مراقبه را می‌توان پیش‌بینی نمود

همان طوری که فرد با روش آشنایی کامل با جزئیات تشکیل پوسته‌ی سخت زمین می‌تواند به طور کلی فوران آتشفسان را در یک منطقه نسبت به منطقه‌ی دیگری پیش‌بینی کند، آنانی که بینشی مستقیم از خطوط و ویژگی‌های خاص ذهن افراد دارند نیز می‌توانند به طور کلی آغاز و شکل‌گیری مراقبه را پیش‌بینی نمایند. هنگامی که نیروی‌های خروشان آتشفسان می‌کوشند که از دل زمین فوران کنند، ناگزیر مسیرهایی را انتخاب می‌کنند که کمترین مقاومت را از خود نشان داده و گذرگاه واقعی آنان تا حد زیادی بستگی به طبیعت محیطی دارد که با آن روبرو می‌شوند. تفاوت میان نیروهای آتشفسان و میل شدید روحانی در این است که اولی ناآگاهانه، در حالی که دومی آگاهانه می‌باشد. هوش، نقش مهمی در جریان مراقبه ایفا می‌کند و مرشد کامل با برخی پیشنهادات ساده در مورد کارهایی که مرید باید هنگام مراقبه انجام دهد یا انتظار آن را داشته باشد، این هوش را در مرید برمی‌افزوهد.

مراقبه‌ی هوشمندانه به وسیله‌ی علاقه تداوم می‌یابد

مراقبه به درستی درک نشده است و بارها به عنوان فرایندی مکانیکی در نظر گرفته می‌شود که ذهن را مجبور به تمرکز بر

اندیشه یا شی معینی می‌نماید. بیشتر افراد به طور طبیعی از مراقبه بیزارند، زیرا آنان در کوشش برای وادار کردن ذهن در راستای یک سمت و سوی مشخص یا تمرکز آن بر چیز خاصی، دچار مشکل می‌شوند. هرگونه رفتار صرفاً مکانیکی بر روی ذهن نه تنها خستگی‌آور است، بلکه سرآجام به شکست می‌انجامد.

اولین اصلی که رهروان می‌باید به خاطر بسپارند این است که در مراقبه، ذهن را تنها بر اساس قوانین ذاتی موجود در ساختار خود ذهن می‌توان مهار و راهنمایی نمود و این امر با به کار گرفتن نیروی مکانیکی یا نیمه مکانیکی امکان‌پذیر نیست.

بارها دیده شده، بسیاری از افرادی که به اصطلاح «مراقبه» نمی‌کنند به طور عمیق و شدید جذب اندیشه‌ای منظم و روشن درباره‌ی برخی مسائل کاربردی یا موضوعی نظری هستند. فرایند ذهنی آنان تا اندازه‌ی زیاد شبیه مراقبه است، زیرا ذهن جذب اندیشیدن شدید به موضوعی خاص، به استثنای سایر چیزهای نامربوط است. مراقبه در چنین فرایندهای ذهنی، بارها آسان و خودجوش است، زیرا ذهن متمرکز بر موضوعی می‌باشد که به آن علاقه دارد و آن را به طور فزاینده درک می‌کند. مصیبت روحانی در مورد رشته افکار عادی این است که آنها به سوی چیزهایی که در حقیقت مهم هستند راهنمایی نمی‌شوند. از سوی دیگر، موضوع مراقبه می‌باید همیشه با دقت انتخاب شود و از لحاظ روحانی مهم باشد. موضوع مراقبه باید شخص یا هدف الهی، موضوع مهم روحانی یا حقیقت باشد. از این‌رو برای موفقیت در مراقبه، ذهن نه تنها باید به موضوعات یا حقایق الهی علاقه‌مند شود، بلکه باید تلاش به درک

وفهم آنها نیز بنماید. چنین مراقبه‌ی هوشمندانه‌ای، فرایند طبیعی ذهن است و از آنجایی که از یکنواختی خشک و نظم مراقبه‌ی مکانیکی به دور می‌باشد، نه تنها خودجوش و الهامبخش می‌شود، بلکه آسان و موفقیت‌آمیز نیز می‌گردد.

مراقبه و تمرکز

مراقبه باید از تمرکز تمیز داده شود. مراقبه، مرحله‌ی نخست از فرایندی است که رفته رفته پرورش می‌یابد و به تمرکز می‌انجامد. در تمرکز، ذهن می‌خواهد با فرایند ثابت نگاه داشتن خود بر موضوع، با آن یکی گردد، در حالی که مراقبه عبارت از کامل‌اندیشدن پیرامون موضوعی خاص، به استثنای هر چیز دیگر است. در تمرکز، ذهن عملاً حرکتی ندارد اما در مراقبه ذهن از یک اندیشه‌ی مناسب به اندیشه‌ی دیگر حرکت می‌کند. در تمرکز، ذهن تنها به یک شکل معین یا یک فرمول مختصر و مفید می‌اندیشد بدون آنکه آن را با اندیشه‌های پیاپی تقویت نماید. در مراقبه، ذهن می‌کوشد تا با اندیشدن بر صفات گوناگون آن شکل یا نتایج گوناگون آن فرمول، موضوع را درک و جذب نماید. در تمرکز و هم‌چنین در مراقبه، ترکیبی آرام از عشق و اشتیاق برای هدف الهی یا اصل اخلاقی که ذهن به آن می‌اندیشد وجود دارد و هر دوی این فعالیت‌های روانی با فرایندهای صرفاً مکانیکی که از نظمی خشک و یکنواختی بی‌امان برخوردار است تفاوت دارند.

افرادی که ظرفیت تمرکز شدید را ندارند، می‌باید از مراقبه شروع کنند؛ اما برای آنها یی که توانایی تمرکز دارند، مراقبه ضروری نیست. کافی است که آنها صرفاً بر شکل «خدا - انسان» یا «انسان - خدا»

یا فرمول ساده‌ای مانند «من نه بدن خاکی نه بدن لطیف* و نه بدن ذهنی ام،[†] من روح کل هستم» تمرکز نمایند.

سکوت و خلوگزینی برای مراقبه مفید است

مراقبه به منظور خودنمایی در جامعه نیست، از این جهت که اساساً امری فردی و برای پیشرفت روحانی خود فرد است. انزوای کامل فرد از محیط‌های اجتماعی، تقریباً همیشه برای پی‌گیری مراقبه‌ای بی‌مزاحمت، مفید است. مرتاض‌های قدیم در جست و جوی خلوتِ کامل به کوهها و غارها پناه می‌بردند. آرامش زیاد و سکوت محض برای موفقیت در مراقبه لازم است اما لزومی ندارد که اشخاص برای جست و جوی این شرایط، به کوهها و غارها پناه ببرند. حتاً در شهرها نیز با اندکی دقت و زحمت می‌توان آرامش، سکوت و خلوتی را که برای آسان ساختن و پیشرفت در انواع مختلف مراقبه لازم است تأمین نمود.

اهمیت تاریکی

تاریکی یا بستن چشم‌ها برای انجام مراقبه، مطلقاً ضروری نیست. اگر رهرو، روبروی موضوع مراقبه باشد حتاً با چشمان باز هم می‌تواند در مراقبه به موفقیت دست یابد؛ با اینحال در پیشتر موارد، دوری از تمامی مناظر و صدای خاکی به مراقبه‌ی شدید می‌انجامد. برای تأمین سکوت بیرونی، باید مکان را به دقت برگزید اما برای حفاظت ذهن از مزاحمت مناظر، تنها کافی است که شخص

* بدن لطیف جایگاه امیال و نیروهای حیاتی (انرژی) است.

† بین ذهنی، جایگاه ذهن است

چشمان خود را بسته نگاه دارد. هنگامی که نور وجود دارد، بستن چشمان برای دور نمودن تمامی محرک‌های دیداری کافی نیست و به صلاح است که مراقبه در تاریکی محض آغاز شود. تاریکی معمولاً باعث پیشرفت بیشتر در مراقبه می‌شود.

حالت بدن برای مراقبه

در رابطه با حالت بدن، قوانین ثابتی وجود ندارند. هر حالتی که از لحاظ راحتی و بهداشت ایرادی نداشته باشد را می‌توان اختیار نمود، به شرط آنکه به هشیاری ذهن کمک کنند و منجر به خواب رفتن نشود. حالت بدن نباید به فشار و درد فیزیکی انجامد، زیرا در این صورت توجه را به سوی بدن منحرف می‌سازد. از این‌رو بدن باید به طور کامل راحت باشد، مانند اینکه شخص می‌خواهد به خواب برسد اما از حالت عادی که هنگام خواب اختیار می‌شود نیز باید دوری جست، زیرا باعث خواب رفتن می‌شود. هنگامی که بدن حالت مناسب و آسوده‌ای به خود گرفت، اگر سر به عنوان مرکز بدن در نظر گرفته شود، به انجام مراقبه کمک می‌نماید؛ با در نظر گرفتن سر به عنوان مرکز، راحت‌تر می‌توان بدن را فراموش کرد و توجه خود را بر موضوع مراقبه ثابت نگاه داشت.

اهمیت ثابت نگاه دائمی مکان، حالت بدن و ساعت مراقبه

پسندیده است که رهرو در هر یک از مراقبه‌ها، همان حالت بدن را حفظ نماید. رابطه‌های قبلی حالت بدنِ مرید با مراقبه‌هایش به او توانایی خاصی می‌بخشد تا مراقبه‌های مشابه را به آسانی انجام دهد. هنگامی که بدن در همان حالت برگزیده قرار می‌گیرد، پیوسته

زیر تاثیر اشارات ذهن نیمه آگاه قرار گرفته، همان‌طوری که پیشتر قرار داشت، که دیگر نباید برای آگاهی، ایجاد مزاحمت کند، بلکه می‌باید در خدمت مراقبه باشد. برگزیدن مکانی یکسان و ساعتی مشخص نیز تاثیر سودمندی دارد. از این‌رو مرید می‌باید در ثابت نگاه داشتن مکان، حالت بدن و ساعت یکسان، جدی باشد. گزینش مکان، همچنین مستلزم در نظر گرفتن ارتباط آن با پدیده‌ها و امکانات ماوراء طبیعی نیز می‌باشد. مراقبه در مکان‌های مقدس، جایی که مرشدان کامل در آنجا زندگی یا مراقبه نموده‌اند از اهمیت خاصی برخوردار است.

مکان، حالت بدن و ساعت مراقبه، همگی اهمیتِ نسبی خود را دارند که با خصوصیات و پیشینه‌ی فرد تغییر می‌کنند. بنابراین مرشد کامل بارها به هر یک از مریدان خود دستورات مختلفی می‌دهد که متناسب با وضعیت آنها است اما هنگامی که مراقبه در اثر تمرینات دائمی به صورت عادت درآمد، آنگاه پایبندی به مکان، حالتِ بدن یا ساعت معین را می‌توان کنار گذاشت و مرید در هر زمان و با شرایطی می‌تواند به مراقبه‌ی خود ادامه دهد. حتا هنگام راه رفتن نیز او ممکن است از درون، جذب مراقبه باشد.

مراقبه باید اقدامی مسرت بخش باشد

مراقبه نباید چون خوردن روغن کرچک با ناراحتی انجام گیرد. فرد می‌باید در مورد مراقبه جدی بوده اما افسرده یا اندوهگین نباشد. شوخ‌طبعی و خوش‌رویی نه تنها تداخلی در پیشرفت مراقبه ندارد، بلکه در واقع به آن نیز کمک می‌نماید. مراقبه نباید تبدیل به

کاری ناخوشایند و خستگی آور شود. مرید می باید شادمانی مراقبه‌ی موفقیت‌آمیز را بدون اینکه به آن معتقد گردد آزادانه بپنذیرد. مراقبه باید مانند رفتن به تفریح در آسمان‌های برتر آگاهی و مانند گردش در محیط‌های طبیعی جدید و زیبا، توام با اشتیاق، ماجرا، آرامش و نشاط باشد. برای دستیابی به مراقبه‌ای واقعاً موفقیت‌آمیز، باید تمامی افکار توام با افسرده‌گی ترس یا نگرانی را به طور کامل قطع نمود.

مراقبه‌ی دسته‌جمعی

اگر چه مراقبه در اصل، امری فردی است اما مراقبه‌های دسته جمعی، مزیت‌های خود را دارند. مریدهای مختلف در صورت همه‌هنگی با یکدیگر، اگر به طور دسته‌جمعی بر روی یک موضوع مراقبه کنند، افکارشان گرایش پیدا می‌کند تا یکدیگر را تقویت و نیرومند سازد. این خصوصاً هنگامی قابل توجه است که مریدان یک مرشد کامل به طور دسته‌جمعی به مراقبه بر روی مرشد خود می‌پردازنند. برای ثمربخش بودن مزیت کامل این نوع مراقبه‌ی دسته‌جمعی، هر یک از مریدان شرکت کننده می‌باید دلوپس مسیر مراقبه‌ی خود بوده و نگران این نباشد که دیگران در گروه چه می‌کنند. اگرچه مرید مراقبه‌ی خود را همراه با دیگران آغاز می‌کند اما باید خود را در موضوع مراقبه گم نماید. او می‌باید تمامی دنیا که شامل بدن خود نیز می‌شود را به طور کامل فراموش کند و منحصراً از موضوعی آگاه باشد که پیش از شروع مراقبه مورد توافق قرار گرفته بود. مراقبه دسته‌جمعی اگر هوشمندانه انجام پذیرد، می‌تواند

به مبتدی‌ها کمک بزرگی نماید. اما مریدان پیشروفته می‌توانند خود، مراقبه را ادامه دهند.

پیدایش اندیشه‌های مزاحم

در اندیشیدن معمولی، جریان پیوسته‌ی رشته‌ی افکار مرتبط، امری عادی است اما هنگامی که ذهن مراقبه‌ی منظمی را آغاز می‌نماید، ناگزیر زمینه برای واکنش افکار بی‌ربط و مخالف ایجاد شده و شروع به مزاحمت می‌کنند. این قانون ذهن است و مرید نباید از پدیدار شدن اندیشه‌های مخالف و ناسالم که پیشتر هرگز در آگاهی ظاهر نمی‌شدند، ناراحت شود. مراقبه، به معنای از آوردن محتويات ذهن نیمه آگاه به سطح آگاهی است. مانند ساحری که خیلی از چیزهای عجیب و غریب و غیر منظره را ایجاد و احضار می‌کند، جریان مراقبه نیز به پیدایش بسیاری از اندیشه‌های ناخواسته و ناپسند دامن می‌زند. مرید باید آمده و منتظر روبرو شدن با تمامی این اندیشه‌های مزاحم باشد و با اطمینان کامل که سرانجام بر تمامی این مزاحمت‌ها چیره می‌شود، شکریابی بی‌پایان پیشه کند.

روش رسیدگی به افکار مزاحم

در پیوند با موفقیت در مراقبه، آخرین شرطی که از لحظه اهمیت کمترین نیز نمی‌باشد، در پیش گرفتن روشی درست برای اداره‌ی اندیشه‌های مزاحم و نفوذ و قدرت ذهن است. تلاش برای آغاز جنگی مستقیم با اندیشه‌های مزاحم و سرکوب آنها، انرژی روانی را بیهوده هدر می‌دهد. هر کوششی در این راستا مستلزم توجه بیشتر به اندیشه‌های مزاحم است؛ به طوری که از همان توجه‌های که به

منظور سرکوب آنها ابراز می‌شود اندیشه‌های مزاحم پرورش می‌یابند و در نتیجه در آگاهی بیشتر قدرت می‌گیرند و تایید می‌شوند. بهتر است که به عوامل مزاحم توجه‌ای نشود و بدون قائل شدن کمترین اهمیت، هرچه زودتر به موضع مراقبه پرداخت. با تشخیص بی‌ربط و بی‌ارزش بودن اندیشه‌های مزاحم و تشخیص ارزش نسبی و اهمیت موضوع مراقبه، مرگ اندیشه‌های مزاحم از راه بی‌توجهی محفوظ، امکان پذیرگشته و بدین ترتیب ذهن، جاودانه در موضوع مراقبه مستقر می‌گردد.

أنواع مراقبه

۲

أنواع اصلی مراقبه و ارزش نسبی آنها

مراقبه را می‌توان به سه اصل دسته‌بندی کرد

مراقبه انواع گوناگون دارد و می‌توان آنها را بر اساس سه اصل مشخص، به راحتی از یکدیگر تمیز داد. آنها را همچنین می‌توان بر اساس کارکرد مراقبه در پیشرفت روحانی یا بر اساس نقش منش و شخصیت که به طور عمدۀ هنگام مراقبه وارد عمل می‌شود یا تجربه‌هایی که مراقبه سعی به درک آنها دارد، تقسیم بندی نمود. هر کدام از این سه اصل را می‌توان برای دسته‌بندی انواع گوناگون مراقبه برگزید. اصل آخر، سپس هنگام تشریح جزئیات انواع گوناگون مراقبه مورد استفاده قرار می‌گیرد، زیرا به منظور شماره‌گذاری مناسب‌ترین روش است. در این بخش، دو اصل اول مورد استفاده قرار می‌گیرند، چون از راههای گوناگون برای توضیح ارزش نسبی انواع گوناگون مراقبه سودمند هستند.

مراقبه وابسته‌ساز و مراقبه گسسته‌ساز

در رابطه با اصل اول، مراقبه باید در راستای وابسته ساختن آگاهی با حقیقت از لی و گسسته ساختن آگاهی از چیزهای غیر حقیقی و بی‌اهمیت عالم پدیداری باشد. بنابراین دو گونه مراقبه به وجود می‌آید. مراقبه‌ی وابسته‌ساز که اساساً فعالیت تصنیعی ذهن را در بر می‌گیرد و مراقبه‌ی گسسته‌ساز که اساساً دربرگیرندهٔ فعالیت تحلیلی ذهن است. مراقبه وابسته‌ساز را ممکن است به صورت فرمول زیر بیان نمود «من بی‌کرانم» و مراقبه گسسته‌ساز ممکن است به صورت این فرمول بیان شود «من امیال نیستم».

کارکردهایی که پذیرای مراقبه‌ی وابسته‌ساز و گسسته‌ساز هستند
 مرید از راه مراقبه‌ی وابسته‌ساز می‌کوشد به آرمان روحانی که در اندیشه‌ی خود بنا نموده، بپیوندد و از راه مراقبه‌ی گسسته‌ساز می‌کوشد که خود را از شرایط خسد-روحانی جدا سازد. مراقبه‌ی وابسته‌ساز، فرایند جذب شرایط لازم برای زندگی روحانی است و مراقبه گسسته‌ساز، دفع عواملی است که مانع زندگی روح می‌شوند.

مراقبه‌ی گسسته‌ساز راه را برای مراقبه‌ی وابسته‌ساز هموار می‌سازد
 مراقبه‌ی وابسته‌ساز به موضوعاتی مربوط می‌شود که گویی از سرزمین نور برگریده شده‌اند و مراقبه گسسته‌ساز به موضوعاتی مربوط می‌شود که اجزای سرزمین سایه‌ها هستند. عالم تخیلات مانند عالم سایه‌ها جذابت مدهوش کنندهٔ خود را دارد. اگر شخص بخواهد برای بیرون آمدن از عالم تخیلات و رسیدن به حقیقت الهی موفق شود، باید با تشخیص دائمی پوچی عالم تخیلات

در مقابل فریبندگی آن، ایستادگی نماید؛ به همان روشی که شخص باید از عالم سایه‌ها ناراضی شود تا بتواند به نور دست یابد. بنابراین مراقبه‌ی گسسته‌ساز، زمینه‌ی مراقبه‌ی وابسته‌ساز را فراهم آورده و مقدم و ارزشمند است اما هدف آن صرفا هموار نمودن راه مراقبه‌ی وابسته‌ساز می‌باشد.

مراقبه‌ی وابسته‌ساز پرثمرتر از مراقبه‌ی گسسته‌ساز است

مراقبه‌ی وابسته‌ساز و مراقبه‌ی گسسته‌ساز هر دو به طرقی ضروری هستند اما سرانجام دیده می‌شود که مراقبه‌ی وابسته‌ساز بسیار موثر و مهم‌تر از مراقبه‌ی گسسته‌ساز است. اگر شخص توسط سایه‌ها احاطه شده باشد، نارضایتی دائم در این مورد، زیاد اثربخش نخواهد بود. اگر شخص فقط از سایه‌ها دلگیر باشد، انتهایی برای نگرانی‌هایش وجود ندارد. اما اگر به جای شکوه و شکایت از سایه‌های فراغی، دست به کار مهم‌تری بزند، یعنی خود را زیر نور درخشان آفتاب قرار دهد، آنگاه درمی‌یابد که تمامی سایه‌ها ناپدید گشته‌اند. آنچه که واقعاً مهم است، یک نارضایتی بی‌هدف از محدودیت‌های موجود نیست، بلکه کوششی است هدایت‌گر به سوی آرمان روحانی ثابت و تا زمانی که روی شخص به سوی خورشید چرخیده و می‌کوشد به نور برسد، سایه‌هایی که او را احاطه کرده‌اند، نمی‌توانند مانع جدی در راه رهایی او باشند. به همین ترتیب تا زمانی که رهرو از صمیم دل و با وفاداری در پی یگانگی با آرمان روحانی خود است، نباید زیاد نگران شکست‌هایش باشد، زیرا هنگامی که سفر درونی او به پایان برسد، شکست‌هایش ناپدید و به هیچ تبدیل می‌شوند.

تشییه غذا

مراقبه‌ی وابسته‌ساز برای روح مانند جذب غذا برای بدن است. بدن کمبودهای خود را با جذب غذای مناسب می‌تواند جبران نماید. همین طور نیز ذهن با جذب حقایق روحانی از راه مراقبه، می‌تواند سلامت خود را تامین نماید. اگرچه انواع گوناگون مراقبه‌های وابسته‌ساز همگی به روش خود خوب هستند اما لازم است که تعادل بین آنها حفظ گردد. درست همان طور که حتا با دانستن ارزش غذایی عناصر مختلف و رژیم غذایی، تعادل بین آنها می‌باید حفظ گردد. رشد ناموزون ذهن به خاطر گسیختگی درونی که با خود به همراه دارد، مانع پیشرفت می‌شود اما ترکیب مناسب انواع گوناگون مراقبه، سرعت پیشرفت را آسان و تعادل و هماهنگی ذهن را تامین می‌کند. ترکیبات مناسب، آنهایی هستند که تعادل تدریجی را ترویج و به از بین بردن موانع خاصی که رهرو در آن لحظه با آنها رو به رو است مربوط شوند.

ادامه‌ی تشییه

مثال رژیم غذایی را حتا می‌توان به نوع دوم مراقبه که در برگیرنده‌ی پرهیز و دفع چیزهای غیر روحانی است گسترش داد. به همان اندازه که رژیم غذایی ناکامل، به سلامت جسمانی آسیب می‌رساند، انواع مراقبه‌های نادرست نیز می‌توانند ذهن را مختل سازند. همان طور که غذای نامناسب به جای تغذیه می‌تواند به سلامتی آسیب برساند، همان طور نیز مراقبه‌ی غربیزی بر موضوع امیال و آرزوها، به جای شکستن زنجیرهای اسارت ذهن، آنها را مستحکم تر می‌سازد. بنابراین همان طور که پرهیز از انواع غذاهای نامناسب مهم

است، دوری از انواع نادرست مراقبه نیز مهم می‌باشد. افزون بر این، به همان اندازه که لازمه‌ی تندرستی، دفع مداوم فضولات و سموم بدن است، لازمه‌ی سلامت معنوی نیز بیرون راندن اندیشه‌ها و احساس‌های ناپسند است.

اصل دوم سه نوع مراقبه را در بر می‌گیرد

تا به حال توضیحات ما، دو نوع مراقبه که از دیدگاه کارکرد مراقبه در پیشرفت روحانی نقش داشتند را مورد بررسی قرار داد و آنها را از یکدیگر تمایز ساخت. درک این موضوع نیز مهم است که چگونه انواع گوناگون مراقبه‌ها، با در نظر گرفتن ماهیت نفس‌الجزای شخصیت که اساساً هنگام مراقبه بازی می‌کنند، باعث تمایز فرایند مراقبه‌ها از یکدیگر می‌شوند. از این‌رو با به کار بردن اصل دوم، سه نوع مراقبه به دست می‌آید.

مراقبه‌ی تمیز دهنده، مراقبه‌ی دل و مراقبه‌ی عمل

در نوع اول مراقبه، عقل نقش اساسی ایفا می‌کند؛ این نوع مراقبه را می‌توان «مراقبه‌ی تمیز دهنده» نامید. در نوع دوم، دل نقش اساسی ایفا می‌کند؛ این نوع از مراقبه را می‌توان «مراقبه‌ی دل» نامید. در نوع سوم، ماهیت فعل انسان نقش اساسی ایفا می‌کند. این نوع از مراقبه را می‌توان «مراقبه‌ی عمل» نامید. مراقبه‌ی تمیز دهنده با تایید عقلانی «من این بدن نیستم، من بی‌کرانم» مشخص می‌شود. مراقبه‌ی دل با جریان آزاد عشق از سوی مرید به سوی محبوب ربانی ابراز می‌گردد. مراقبه‌ی عمل با وقف‌بی‌چون و چرای زندگی فرد در راه خدمت بدون خودخواهی به مرشد کامل یا

بشریت بیان می‌شود. از این سه گونه مراقبه، مراقبه‌ی دل بالاترین و مهمترین است اما دو نوع دیگر نیز ارزشمند هستند و نادیده گرفتن آنها می‌تواند به پیشرفت مرید آسیب وارد سازد.

أنواع گوناگون مراقبه معمولاً مکمل یکدیگرند

أنواع گوناگون مراقبه را نباید کاملاً از یکدیگر جدا دانست. آنها در ترکیبات گوناگونی می‌توانند ظاهر شوند. گاهی یک نوع مراقبه به نوع دیگری از مراقبه منجر می‌شود. بارها پیشرفت در یک نوع مراقبه متوقف می‌شود تا اینکه به همان اندازه در سایر انواع مراقبه‌ها پیشرفت به دست آید. تمامی انواع گوناگون مراقبه‌ها برای تامین پیشرفت روحانی مرید ارزشمند هستند، زیرا آنها بارها کمبود یکدیگر را جبران و مکمل یکدیگرند.

یک نوع مراقبه ممکن است در نوع دیگر مداخله کند

یک نوع مراقبه چنانچه در زمان نامساعد انجام گیرد می‌تواند به طور جدی مانع پیشرفت انواع دیگر مراقبه شود. انواع گوناگون مراقبه‌ی واقعی با جنبه‌هایی از زندگی مربوط می‌شوند که به طور یکسان حقیقت دارند؛ اما بنابر حالت روانی فرد، جذب یک حقیقت زندگی، بارها از جذب حقایق دیگر زندگی ضروری تر است. بنابراین مرشدان کامل هرگز یک نوع مراقبه را برای همگان تجویز نمی‌کنند، بلکه بر اساس نیازهای انفرادی مرید دستورات معینی صادر می‌کنند.

نیاز به دستورات خاص از سوی مرشد کامل

معمولًا مرید به خودی خود نمی‌تواند به درستی تعیین کند که در یک موقعیت خاص، چه نوع مراقبه لازم است. مرید ممکن است

منحصراً به يك نوع مراقبه چنان عادت نماید که از شیارهایی که در ذهن خود به وسیله‌ی پرداختن به آن ایجاد نموده، به دشواری بتواند بیرون آید. او نمی‌تواند به اهمیت انواع دیگر مراقبه پی ببرد و بنابراین جذب آنها نمی‌شود. البته مرید ممکن است به ضعفی که در يك خط خاص دارد، پی ببرد اما همان طور که خیلی از داروها برای مریض دلپذیر نیستند، همان طور نیز مراقبه‌هایی که برای يك موقعیت خاص لازم است، ممکن است مورد پسند واقع نشوند و مرید تمايلی به انجام آنها نداشته باشد. برای اين منظور کمک و راهنمای مرشد کامل، ضروری است. بینشی که مرشد کامل از نیازهای معنوی و عمیق‌تر مرید دارد بیشتر از بینشی است که مرید می‌تواند داشته باشد. دستورات ویژه از سوی مرشد کامل، اصلاح ضروری جنبه‌های نادیده گرفته شده‌ی شخصیت را فراهم می‌آورد.

ارزش واقعی مراقبه فقط در به کارگرفتن آن دیده می‌شود

اگرچه مرید ممکن است مراقبه‌ای که به آن نیاز دارد را با بیزاری آغاز نماید اما هنگامی که به ارزش و مقصود واقعی آن پی ببرد، به آن علاقه‌مند می‌شود. او تنها هنگامی می‌تواند به ارزش و مقصود واقعی يك نوع خاص مراقبه پی ببرد که آن را بیازماید. با بررسی‌های نظری محض در مورد روش يك مراقبه نمی‌توان به ارزش و امکانات آن پی برد. چنین گمانهزنی‌های نظری محض، ممکن است نتایج سطحی در بر داشته باشند اما نمی‌توانند به عمق ارزش واقعی مراقبه دست یابند. مانند بسیاری از چیزهای دیگر که از لحاظ معنوی مهم هستند، مراقبه نیز اهمیت کامل خود را زمانی بروز

می‌دهد که شخص وارد عمل شود؛ نه اینکه با روبه‌رو شدن با مراقبه از بیرون، کوشش به درک آن نماید.

اراده برای موفقیت در مراقبه لازم است

برای موفقیت در هر روشی از مراقبه، مرید می‌باید با اراده تصمیم بگیرد که تمامی امکانات آن را کاوش نماید. او نباید با قید و شرط‌های محدود کننده، مراقبه را آغاز نماید، بلکه باید آمادگی روبه‌رو شدن با حالت‌های غیرمنتظره‌ی آگاهی را داشته باشد. او بدون پافشاری بر انتظارات از پیش تعیین شده، باید آماده باشد تا به هر کجا که خط مراقبه او را راهنمایی می‌کند پیش رود. اساس مراقبه، یکدل و یک جهت بودن و بیرون راندن تمامی ملاحظات دیگر است، حتاً اگر این ملاحظات بسیار دلفریب باشند.

نظرارت مرشد کامل ضروری است

با اینحال اگر مرید سعادت راهنمایی و نظارت مرشد کامل را نداشته باشد و هر یک از مراقبه‌ها را با ابتکار خود انجام دهد، ممکن است آنقدر در آن فرو رود که تعادل خود را از دست بدهد و نتواند به خود آید. حتاً ممکن است اگر مطلقاً ضروری باشد نتواند تغییر روش دهد و به روش دیگری از مراقبه‌های مکمل بپردازد اما اگر مرید بنابر دستورات مرشد کامل خود، خط مراقبه را دنبال نماید، این خطر از بین می‌رود. هنگامی که مرید زیر نظارت و راهنمایی مرشد کامل باشد، او نه تنها می‌تواند در موقع مناسب از مرید بخواهد تا آن مراقبه را متوقف نماید، بلکه عملاً می‌تواند به او کمک کند تا از شیارهایی که در نتیجه‌ی مراقبه‌ی قبلی به وجود آمده‌اند بیرون آید.

داستانی روشنگر

در این راستا، داستانی درباره‌ی شخصی وجود دارد که بسیار باهوش بود و می‌خواست با تجربه‌ی شخصی بداند که فرد، در حال خفه شدن چه احساسی دارد. او صرفا با مجسم نمودن آن احساس، قانع نمی‌شد و می‌خواست خود، شخصاً تجربه کند. بنابراین از دوستی خواست تا در انجام این آزمایش به او کمک نماید؛ سپس به او گفت که خود را از طنابی حلق‌آویز خواهد کرد و هنگامی که احساس کرد خفگی‌اش به مرز خطر رسیده، با اشاره به او خواهد فهماند. افزون بر این، از دوستش خواست تا زمانی اشاره نکرده است، او را از طناب دار نجات ندهد. دوستش تمام این شرایط را پذیرفت و آن مرد با طناب خود را به دار آویخت اما پیش از آنکه بتواند با اشاره به دوستش بفهماند، در اثر خفگی بیهوش شد. دوستش که فرد خردمندی بود، هنگامی که دید خفگی به مرز خطر رسیده است از توافقی که با او نموده بود سرپیچی کرد و به موقع، زندگی او را نجات داد. آن مرد در اثر تدبیر و احتیاط خود نجات نیافت، بلکه در نتیجه‌ی تشخیص خردمندانه‌ی دوستش نجات پیدا کرد. به روش مشابه، مرید به جای پیروی از مقرراتی که خود وضع نموده، مطمئن‌ترین راه این است که به مرشد کامل اتکا نماید.

أنواع مراقبة

٣

دسته‌بندی عمومی أنواع مراقبه

مراقبه کوششی است برای درک تجربه

هدف فرایند مراقبه، درک و رفتن به فراسوی گستره‌ی گوناگون و وسیعی از تجربه‌ها است. هنگامی که مراقبه را بدین گونه تفسیر کنیم، بی‌درنگ درمی‌یابیم که ویژه‌ی اندکی از رهروان نیست، بلکه روندی است که هر آفریده‌ی زنده‌ای به گونه‌ای به آن اشتغال دارد.

مراقبه جهانی است

پلنگی که برهای را زیر نظر گرفته و قصد دریدن آن را دارد، بر روی بره «مراقبه» می‌ورزد. بره نیز به نوبه‌ی خود با مشاهده‌ی پلنگ بر آن «مراقبه» می‌ورزد. شخصی که در ایستگاه راه‌آهن منتظر قطار است، بر آن «مراقبه» می‌ورزد و راننده قطار که در ایستگاه بعدی تعویض می‌شود، بر آن ایستگاه «مراقبه» می‌ورزد. دانشمندی که بر روی مساله‌ی حل نشده‌ای کار می‌کند، بر آن مساله «مراقبه» می‌ورزد. بیماری که با دلواپسی در انتظار پزشک است، بر او

«مراقبه» می‌ورزد و پیشک که در انتظار پرداخته شدن حق ویزیت است، بر آن «مراقبه» می‌ورزد. زمانی که پلیس می‌خواهد دزدی را دستگیر کند، هر دوی آنها بر یکدیگر «مراقبه» می‌ورزند. شخصی که عاشق می‌شود، بر معشوق «مراقبه» می‌ورزد. فردی که با حسادت به رقیبیش می‌نگرد، بر رقیب خود «مراقبه» می‌ورزد. فردی که با از دست دادن دوستش، اندوهگین است بر دوستِ خود، «مراقبه» می‌ورزد. شخصی که قصد انتقام گرفتن از دشمن خود را دارد، بر دشمنش «مراقبه» می‌ورزد. شخصی که می‌خواهد با پوشیدن لباس مناسب خود را خوب و برازنه نشان دهد، بر خود به عنوان بدن «مراقبه» می‌ورزد و فردی که به دستیابی‌های عقلانی یا روانی خود می‌بالد، بر خود به عنوان «ذهن» «مراقبه» می‌ورزد.

مراقبه‌ای که از لحاظ روحانی مهم است از هدف‌ش آگاه می‌باشد

تمامی اینها تا اندازه‌ای شکل‌هایی از مراقبه هستند اما در سخنان روحانی اصطلاح «مراقبه» معمولاً منحصر به آن مراقبه‌هایی است که می‌توانند مساله‌ی درک تجربه را به شدت و به طور منظم حل کند. در نمونه‌های بالا، مراقبه نتیجه‌ی به کار گرفتن طبیعی ذهن بر موضوعاتی است که ذهن با آن رویه‌رو است. در این عملکرد ذهنی، شخص تقریباً از هدف نهایی و فرایند مراقبه، ناآگاه است. مراقبه در زمینه‌ی روحانی، دست‌کم در مراحل ابتدایی، تعمدی است و در طول مراقبه، شخص به ویژه از هدف نهایی بیشتر آگاهی می‌یابد. با اینحال انواع مراقبه‌هایی که از مشخصه‌ی مراقبه در زمینه‌ی روحانی هستند، در امتداد مراقبه‌هایی قرار دارند که در

سراسر عالم آگاهی موجود می‌باشند. انواع مراقبه‌های روحانی تنها زمانی به وجود می‌آیند که آن مراقبه‌هایی که بیشتر عمومی هستند، شخص را به بحران یا به «بنیست» خاصی برسانند. آن هنگام شخص مجبور می‌شود که موضوع مراقبه را در پرتو آرمان روحانی برگزیند و روش مراقبه‌ای که به آن عادت نموده را دوباره بازنگری کند.

مراقبه‌ی عمومی و مراقبه‌ی تخصصی

مراقبه‌های مهم روحانی بر دو گونه هستند: (۱) مراقبه‌ی عمومی که عبارت از جذب حقایق الهی است (۲) مراقبه‌ی تخصصی که در آن، ذهن تجربه‌ی معینی را برگزیده و خود را به آن منحصر می‌نماید. مراقبه‌ی عمومی تنها ادامه‌ی بیشتر فرایند اندیشه‌ی عادی ذهن است که به طور منظم و با شدت انجام می‌گیرد و با مراقبه‌های پیش-روحانی دنیوی در نکات زیر تفاوت دارد: ۱- فرایند اندیشه اکنون در راستای حقایقی که از اهمیت روحانی برخوردار است، راهنمایی می‌شود. ۲- ذهن اکنون بدون کنار گذاشتن قدرت تحلیل و اشتیاق ذاتی برای حقیقت الهی، از شرح حقایق الهی ارائه شده توسط کسانی که آنها را می‌دانند هوشمندانه استفاده می‌کند.

هدف مراقبه‌ی تخصصی بالاتر از درک عقلانی است

از سوی دیگر انواع مراقبه‌های تخصصی، تلویحاً مستلزم چیزی بیش از یک نگرش صرفاً خردمندانه به حقیقت الهی است. در انواع مراقبه‌های تخصصی مانند مراقبه‌ی عمومی، ذهن فرصت می‌یابد تا درک عقلانی از موضوع مراقبه داشته باشد. افزون بر این، مراقبه‌های تخصصی به پرورش انصباط ذهن کمک می‌نماید، توانایی‌هایی که تا

کنون پنهان بودند را آشکار و امکانات نهفته‌ی شخصیت و منش را شکوفا می‌سازند.

مشکل مراقبه‌ی تخصصی کاربردی است

مشکل انواع مراقبه‌های تخصصی در تئوری نیست، بلکه در به کار گرفتن آنهاست. انواع مراقبه‌های تخصصی برای چیرگی بر موانع خاصی که در راه رسیدن به آگاهی روحانی و شناخت خداوند وجود دارند مفید هستند و هدف آنها کنترل ذهن و رفتان به فراسوی آن است. انواع مراقبه‌های تخصصی بیشتر به کوشش‌های بسیار سخت یک زندانی شباht دارند که می‌خواهد دیوارهای زندان اسارت خود را درهم شکسته و بیرون آید. از این‌رو مراقبه‌ی تخصصی، یک فعالیت فکری بیهوده و نظریه‌پردازی در مورد استحکام قسمت‌های مختلف دیوارهای زندان و مشاهداتی که فرد پس از آزادی ممکن است داشته باشد، نیست.

هدف کاربردی می‌تواند بر حقیقت رسمی برتری یابد

در زندگی روحانی، حتاً اشتباهی که جدی گرفته شده، اگر با بی‌ریایی به آن عمل شود، ممکن است ارزشمندتر از یک ابراز وفاداری سست و شکننده به حقیقت نظری یا ظاهری باشد. در انواع مراقبه‌های تخصصی، هدف کاربردی گاهی باید حتاً به بهای کنار گذاشتن حقیقت نظری یا ظاهری، برتری یابد. بنابراین وقتی روی یک فرمول یا یک شکل خاص تمرکز می‌شود، نباید اجازه داد که فرمول یا شکل خاص دیگری به ذهن دسترسی یابد، هرچند که در ذات، اهمیت روحانی آن شکل یا فرمول مساوی یا بیشتر از فرمول دیگر باشد. اگر مرید روی یک مرشد کامل، مراقبه می‌ورزد، باید فکر مرشدان کامل دیگر

را از ذهن خود، بیرون نگاه دارد، هرچند که مرشدان کامل دیگر مانند مرشدی که مورد مراقبه‌ی مرید است، کامل باشند. از این‌رو اندیشیدن شدید بر دستیابی به هدف، می‌تواند به اندازه‌ی فرایند تهی ساختن ذهن مفید باشد.

کارکرد مراقبه‌ی عمومی

به طور کلی در هم آمیختن انواع مراقبه‌های تخصصی، حتاً اگر همه‌ی آنها از لحاظ نظری متوجهی جنبه‌های مختلف حقیقت الهی باشند، پسندیده نیست. وظیفه‌ی مراقبه‌ی عمومی، گردآوری جنبه‌های مختلف حقیقت الهی و گسترش دیدگاهی تمام و کامل از زندگی است. در این نوع مراقبه، اندیشه، آزاد و فراگیر است و هم‌چنین پذیرای تمامی جنبه‌های حقیقت الهی است. چنین مراقبه‌ی عمومی ارزش و توجیه خود را دارد. مراقبه‌ی عمومی پیش از و پس از انجام انواع مراقبه‌های تخصصی مفید است، اما نمی‌تواند جای مراقبه‌های تخصصی را بگیرد، زیرا هدف و کارکرد آنها متفاوت است.

مراقبه‌ی تخصصی به یک ورزش خاص شباهت دارد

انواع گوناگون مراقبه‌های تخصصی، به انواع مختلف ورزش‌های جسمانی شباهت دارند که در راستای اهداف معینی هستند. ورزش عضلات صرفا برای تقویت آنها است اما این بدان معنا نیست که عضلات تنها بخش مهم بدن را تشکیل می‌دهند. تمامی ورزش‌ها، هرچند که ممکن است نتوان همگی آنها را هم زمان انجام داد، برای تامین تندرستی عمومی بدن حائز اهمیت هستند.

مراقبه‌ی عمومی و مراقبه‌ی تخصصی با یکدیگر قابل تعویض نیستند

همان طور که کار کرد انواع گوناگون ورزش‌های تخصصی باید با یکدیگر مرتبط باشند و در پرتوی دانش ما از سلامت واقعی یا رشد متناسب بدن کنترل شوند. به روش مشابه، کار کرد انواع گوناگون مراقبه‌های تخصصی نیز باید به یکدیگر ربط داشته و به وسیله‌ی یک آرمان تمام و کامل از زندگی کنترل شوند. مرید این را با روش فرایند مراقبه‌ی عمومی یا اندیشه‌ی آزاد انجام می‌دهد که قانونی حز یافتن حقیقت الهی توأم با تمامی جنبه‌ها یش نمی‌شناسد. همان طور که انواع مراقبه‌های تخصصی نمی‌توانند جایگزین مراقبه‌ی عمومی شوند، همان طور نیز مراقبه‌ی عمومی نمی‌تواند جایگزین انواع مراقبه‌های تخصصی گردد. با اینحال آنها هر دو ضروری و ارزشمند هستند.

مراقبه‌های تخصصی گوناگون

به منظور شماره‌گذاری، مراقبه‌های تخصصی را می‌توان به راحتی بر اساس آن بخش از تجربه‌های دسته‌بندی نمود که ذهن تلاش به درک آنها دارد. انواع گوناگون تجربه‌ی بشر، سراسر به وسیله‌ی جنبه‌های دوگانه‌ی شخص و موضوع مشخص می‌شوند. برخی از مراقبه‌ها به موضوع تجربه مربوط می‌شوند، برخی از مراقبه‌ها به شخص تجربه کننده یا مراقبه‌گر و برخی از آنها به آن نوع فعالیت‌های ذهنی مربوط می‌شوند که مستلزم تاثیر متقابل بین موضوع تجربه و شخص است. بدین گونه سه گونه مراقبه تعریف می‌شود.

دو نوع مختلف از بقا بالله یا ساهاج سامادی *Sahaj Samadhi*

تمامی انواع مراقبه‌هایی که مرید ممکن است در پیش گیرد، سرانجام به هدف همه‌ی مراقبه‌ها که استقرار در بقا بالله، ساهاج سامادی یا مراقبه‌ی خودجوش است می‌انجامد و به روحی تعلق دارد که از لحاظ روحانی به کمال رسیده است. بقا بالله، ساهاج سامادی بر دو نوع است: (۱) حالت فنا به معنی جذب یا نیروان، Nirvana است (۲) حالت فنا فی الله به معنی ابراز الوهیت یا نیرواکالپا Nirvakalpa است.

جدول دسته‌بندی عمومی أنواع مراقبه

أنواع مختلف مراقبه قبل از اینکه شخص، رهرو شود			A
اندیشیدن فلسفی	۱	مراقبه‌ی عمومی یا جذب حقیقت الهی	
گوش فرادادن به سخنان مرشدان کامل	۲		I
مطالعه‌ی آثار مرشدان کامل	۳		
مراقبه مربوط به موضوع تجربه	۱	مراقبه‌ی اختصاصی که برخی تجربه‌های معین را برمی‌گزینند	أنواع مراقبه برای رهرو
مراقبه مربوط به شخص تجربه کننده (مراقبه‌گر)	۲		II
مراقبه مربوط به عملکرد ذهنی	۳		
فنا یا جذب الوهیت شدن (نیروان)	۱	بقا بالله (ساهاج سامادی) یا مراقبه‌ی به خدا-رسیده‌ها (سیده‌ها، Siddha)	C
حالت فنا فی الله یا ابراز الوهیت (نیروکالاپا)	۲		

جدول دسته‌بندی عمومی

دسته‌بندی عمومی أنواع مراقبه‌ها که در جدول فوق ارائه شده خلاصه‌ای از نتیجه‌های این فصل است. در میان أنواع گوناگون مراقبه‌هایی که در این جدول دسته‌بندی عمومی آورده شده، أنواع مراقبه‌هایی که قبل از رهرو شدن، به آنها توسل می‌شوند (A) پیشاپیش در ابتدای این فصل تشریح شده‌اند. أنواع گوناگون مراقبه‌ی عمومی (B-I) در فصل چهارم تشریح می‌شوند. أنواع

گوناگون مراقبه‌های اختصاصی (B-II) همراه با زیر مجموعه‌هایشان به صورت انفرادی در بخش‌های پنجم و ششم تشریح می‌گردند. بقا بالله یا ساهاج سامادی (C) و انواع گوناگون آن در فصل هفتم و هشتم شرح داده می‌شوند.

أنواع مراقبة

ج

جذب حقائق الـهـى

بخش الـفـ

روشـهـاـيـ مـراـقـبـهـيـ عـمـومـيـ

حدود مراقبـهـيـ فـلـسـفـيـ آـزـادـ

مراقبـهـيـ عـمـومـيـ نـشـانـگـرـ آـغاـزـ زـنـدـگـىـ روـحـانـىـ اـسـتـ وـ بـهـ پـيـشـرـفـتـ آـنـ نـيـزـ كـمـكـ مـىـ نـمـاـيـدـ.ـ اـيـنـ نـوـعـ مـراـقـبـهـ بـهـ طـورـ انـحـصـارـىـ بـرـخـىـ تـجـربـهـهـاـيـ خـاصـ وـ بـرـگـزـيدـهـ رـاـ دـرـ بـرـ نـمـىـ گـيـرـدـ،ـ بـلـكـهـ باـ وـسـعـتـ فـرـاـگـيـرـ خـودـ مـىـ خـواـهـدـ حـقـائـيقـ الـهـىـ زـنـدـگـىـ وـ كـائـنـاتـ رـاـ دـرـكـ وـ جـذـبـ نـمـاـيـدـ.ـ هـنـگـامـىـ كـهـ رـهـرـوـ بـهـ مـسـائـلـ كـلـىـ تـرـ مـرـبـوطـ بـهـ مـاهـيـتـ نـهـاـيـىـ زـنـدـگـىـ وـ كـائـنـاتـ عـلـاقـهـمـنـدـ شـدـهـ وـ شـرـوعـ بـهـ اـنـدـيـشـيـدـنـ درـ مـورـدـ آـنـهاـ مـىـ نـمـاـيـدـ،ـ مـىـ تـوـانـ گـفـتـ كـهـ اوـ چـنـيـنـ مـراـقـبـهـاـيـ رـاـ دـرـ خـودـ آـغاـزـ كـرـدـهـ استـ.ـ بـسـيـارـىـ اـزـ چـيـزـهـاـ كـهـ زـيـرـ عنـوانـ فـلـسـفـهـ قـرـارـ مـىـ گـيـرـنـدـ،ـ نـتـيـجـهـيـ كـوـشـشـىـ اـسـتـ كـهـ دـرـ رـاـسـتـاـيـ دـرـكـ عـقـلـانـىـ مـاهـيـتـ نـهـاـيـىـ زـنـدـگـىـ وـ كـائـنـاتـ اـنـجـامـ مـىـ گـيـرـدـ.ـ بـهـ عـلـتـ مـحـدـودـيـتـهـاـيـىـ كـهـ تـجـربـهـ بـهـ عنـوانـ

زیر بنای ساختار تفکر و تعمق دارد، در ک عقلانی محض از حقایق الهی، نحیف، ناکامل و متزلزل باقی می‌ماند. مراقبه‌ی فلسفی برخاسته از یک اندیشه‌ی آزاد و به اتکا خود، به نتیجه‌های قطعی منجر نمی‌شود. این نوع مراقبه هرچند که بارها به دیدگاه‌ها یا روش‌های متضاد می‌انجامد اما خالی از ارزش نیست و افزون بر این که رهرو را تا اندازه‌ای به قلمرو دانش رهنمون می‌سازد، همچنین به او انصباط عقلانی می‌بخشد تا بتواند حقایق الهی ارائه شده از جانب آنهایی که می‌دانند را پذیرفته و درک کند.

مطالعه‌ی حقایق آشکار شده

روش پرشرمرترِ مراقبه‌ی عمومی عبارت از مطالعه‌ی حقایق آشکار شده مربوط به زندگی و کائنات است. این نوع درک و جذب حقایق الهی می‌تواند با شنیدن یا خواندن شرح حقایق الهی که از وجود مرشدان کامل سرچشمه می‌گیرد آغاز شود. سخنان مرشدان کاملی که زنده هستند یا نوشتۀ‌های مرشدان کاملی که در دوران گذشته می‌زیستند، موضوع مناسبی برای مراقبه‌ی عمومی است. زیرا جذب حقایق الهی که توسط آنها آشکار شده رهرو را توانمند می‌سازد تا زندگی خود را همسو با اهداف خداوند در کائنات قرار دهد.

ارزش شنیدن

حقایق الهی هنگامی که توسط یک مرشد کامل زنده به مرید منتقل شود به آسانی جذب و درک می‌گردند. سخنان شخصی مرشد کامل، نیرو و تاثیری دارند که اطلاعاتی که مرید از منابع دیگر می‌تواند کسب کند، هرگز نمی‌توانند از چنین توانایی برخوردار

باشند. و از گان، به خاطر شخصیت و زندگی مرشد کامل، جان گرفته و پرقدرت می‌شوند. از این‌رو بسیاری از کتاب‌های مقدس بر لزوم شنیدن حقایق الهی که به طور مستقیم به وسیله‌ی مرشد کامل بیان می‌شوند تاکید دارند. اگر مرید سعادت برقراری تماس با مرشد کامل و گوش فرادادن به سخنان او را داشته باشد، چنین روش مراقبه‌ی عمومی که به شنیدن حقایق الهی مربوط می‌شود، بی‌تردید بهترین است.

مزیت مراقبه از راه مطالعه

برای مرید همیشه این امکان وجود ندارد تا با مرشد کاملی که زنده است تماس پیدا کرده و به سخنان او گوش فرادهد. در این صورت، مراقبه از راه مطالعه، مزیت‌های خود را دارد. مراقبه از راه مطالعه برای اکثریت رهروان، به سختی جایگزین مناسبی دارد، زیرا از راه شرح‌های نوشتاری شروع می‌شود که در هر موقع مناسب در دسترس قرار دارند. مراقبه‌ای که با مطالعه‌ی حقایق آشکار شده آغاز می‌شود، از این مزیت برخوردار است که به آسانی در دسترس بیشتر رهروان قرار دارد. مراقبه از راه مطالعه در قسمت (ب) تشریح و در قسمت (ج) ارائه می‌شود.

(ب) مطالعه به عنوان مراقبه

نقش‌های متداول در مطالعه به عنوان مراقبه

مراقبه از راه مطالعه ضعف‌های خود را دارد، زیرا اکثر سخنان روحانی نوشتاری درباره‌ی حقایق الهی، برای مطالعه عقلانی است و به منظور جذب از راه مراقبه نمی‌باشند. مشکلاتی که رهرو در این راستا تجربه می‌کند ۱- به علت این است که روش مراقبه، مناسب با موضوع اصلی نیست یا ۲- به خاطر نقص در روش است که مراقبه را مکانیکی و بی‌روح می‌سازد یا ۳- به خاطر سنگین بودن یا ابهامی است که در موضوع اصلی مراقبه وجود دارد.

مشکلات به وسیله‌ی مراقبه‌ی خاص از راه مطالعه از بین می‌روند

از تمامی عواملی که مراقبه را تباہ و ناموفق می‌سازند، در مراقبه‌ی خاصی که در این بخش توصیه می‌شود پرهیز شده است. در اینجا هدف نه تنها تشریح روش ادامه‌ی مراقبه از راه مطالعه است، بلکه ارائه‌ی سخنان حقیقت الهی در راستای برآورده ساختن شرایط لازم برای این نوع مراقبه است. مشکلات همیشگی که در مراقبه از راه مطالعه وجود دارند در این مراقبه‌ی خاص با روش‌های زیر از میان برداشته شده‌اند ۱- تضمین اینکه فرایند مراقبه و همچنین موضوع اصلی، مناسب با یکدیگر و شرایط مراقبه‌ی هوشمندانه باشند. ۲- با توضیح کامل مراحل مختلف مراقبه‌ای که با مطالعه آغاز می‌شود. ۳- فراهم نمودن شرح مختصری از حقایق الهی که به طور ویژه تهیه شده است تا موضوع اصلی مناسب و پارازشی برای مراقبه شوند.

سه مرحله‌ی مراقبه از راه مطالعه

مراقبه‌ای که با مطالعه‌ی حقایق الهی شروع می‌شود دارای سه مرحله است:

- ۱- در مرحله‌ی اول رهرو می‌باید سخنان روحانی را روزانه خوانده و همزمان به طور کامل به آن بیندیشد.
- ۲- در مرحله‌ی دوم عمل خواندن ضروری نیست اما موضوع اصلی سخنان در ذهن دوباره زنده شده و به طور مدام به آن اندیشه می‌شود.
- ۳- در مرحله سوم لزومی ندارد که سخنان پیوسته در ذهن به طور جداگانه و پیاپی زنده شوند، زیرا تمامی اندیشیدن‌های پراکنده در مورد موضوع اصلی پایان یافته‌اند. در این مرحله از مراقبه، ذهن دیگر به یک رشته از افکار اشتغال ندارد، بلکه از برداشتی روشن، خودگوش و درونی از حقیقت والا که در سخنان ابراز گردیده برخوردار است.

موضوع مراقبه توسط خواندن

چون مراقبه‌ی هوشمندانه دربرگیرنده‌ی اندیشیدن کامل به یک موضوع خاص است، از این‌رو چنین به نظر می‌رسد که بهترین کمک برای مراقبه، شرح روشن و مختصری از موضوع مراقبه است. شرح فشرده‌ی حقایق الهی زیر که در قسمت (ج) ارائه می‌شود دربرگیرنده‌ی کل داستان آفرینش و هم‌چنین شرح کامل مراحل راه الهی و شناخت خودی حقیقی است. رهرو می‌تواند هوشمندانه این شرح را خوانده و حقایق عالی نهفته در آن را جذب نماید.

این شکل خاص از مراقبه بسیار آسان و مفید است، زیرا خواندن موضوع مراقبه و اندیشیدن درباره‌ی آن باید هم‌زمان انجام شود؛ افزون بر این، با روشن و فشرده ساختن موضوع مراقبه، احتمال ایجاد افکار مزاحم و نامربوط از بین می‌رود. هنگام مراقبه بر یک کتاب یا مقاله‌ی طولانی، حتا اگر مطالب آن به حافظه سپرده شوند، دوری جستن از مزاحمت‌های اندیشه‌های نامربوط بسیار دشوار است. بنابراین انجام مراقبه‌ی خودجوش در مورد آن قابل اجرا نیست. امکان پیدایش اندیشه‌های نامربوط در مراقبه‌های دراز مدت بر روی اندیشه‌های خشک و تخیلی یا بر روی موضوع تجربه‌ی عینی بسیار زیاد است. اما اگر موضوع اصلی مراقبه دربرگیرنده‌ی شرحی فشرده درباره‌ی حقیقت فراسوی احساس‌ها باشد، احتمال بروز اندیشه‌های نامربوط وجود ندارد. اگر مرید بر روی شرح زیر درباره‌ی حقایق الهی به روشی که در بالا به تفصیل به آن اشاره شد مراقبه ورزد، مراقبه نه تنها خود جوش و آسان است، بلکه مفید و موفقیت‌آمیز نیز می‌شود؛ بدین گونه او گام بسیار مهمی به سوی درک نهایی از هدف زندگی برداشته است.

بخش(ج)

حقائق الہی (برای مراقبه از راه خواندن) سفر روح به سوی روح کل

روح و تخیلات آن

آتما یا روح در حقیقت با پاراماتما یا روح کل یکی است. روح کل، یکتا، بی کران و جاودان است. روح در واقع فراسوی عوالم خاکی، لطیف و ذهنی است اما چون خود را با بدن خاکی (Sharira) و بدن لطیف (Prana) که وسیله‌ای برای امیال و نیروهای زندگی است و بدن ذهنی (Manans) که جایگاه ذهن است یکی می‌داند، از این رو خود را محدود تجربه می‌کند. روح در حالت فراسو، یکی است یعنی بی شکل، جاویدان و بی کران؛ با اینحال خود را با عالم پدیداری شکل‌ها که بی‌شمار، محدود و انهدام‌پذیر هستند، شناسایی می‌کند. این مایا یا تخیل جهانی است.

حالت‌های عالم پدیداری

عالم پدیداری اشیای محدود، مطلقاً تخیلی و غیر حقیقی و دارای سه حالت است: (۱) خاکی (۲) لطیف (۳) ذهنی. اگرچه تمامی سه حالت‌های این عالم، غیر حقیقی است اما نشان‌گر درجه‌های گوناگونی از غیر حقیقی بودن، هستند. بنابراین عالم خاکی از

حقیقت (خدا) دورترین است، عالم لطیف به حقیقت نزدیکتر و عالم ذهنی به حقیقت الهی نزدیک‌ترین می‌باشد. وجود هر سه حالت وابسته به تخیل جهانی است که روح پیش از شناخت حقیقت الهی باید به فراسوی آن برود.

هدف آفرینش

تنهای هدف آفرینش این است که روح از حالت بی‌کران روح کل، آگاهانه بهره‌مند گردد. اگرچه روح، در روح کل وجود داشته و یگانگی ناگسستنی به آن دارد اما نمی‌تواند از این یگانگی مستقل از آفرینشی که در محدودیت‌های زمان است، آگاه باشد. از این‌رو، پیش از آنکه روح بتواند مقام و ماهیت حقیقی خود را به عنوان روح کل بی‌کران که یکی است و همتایی ندارد بشناسد، آگاهی روح باید تکامل یابد. تکامل آگاهی مستلزم دوگانگی بین شخص و موضوع، یعنی مرکز آگاهی و محیط، یعنی دنیای شکل‌ها است.

پیدایش تخیل جهانی

چگونه روح کل در خیال واهی گرفتار می‌شود؟ چگونه روح کل که بی‌شکل، بی‌کران و جاویدان است، خود را دارای شکل، محدود و فنا شدنی می‌یابد؟ روح کل برتر Purusha چگونه خود را جهان طبیعت Prakriti می‌پندارد؟ به بیان دیگر علت تخیل جهانی که روح کل خود را در آن می‌یابد، چیست؟

روح برای شناخت حالت حقیقی روح کل که یکتا، بخش‌ناپذیر، حقیقی و بی‌کران است، به آگاهی نیاز داشت. روح به آگاهی رسید اما این آگاهی از خداوند نبود، بلکه از عالم بود، از روح کل نبود، بلکه

از سایه‌ی آن بود، از یکی نبود، بلکه از بی‌شماری بود، از نامحدود نبود، بلکه از محدود بود، از ابدی نبود، بلکه از فانی بود. بنابراین روح به جای شناخت روح کل، گرفتار تخیل جهانی می‌شود و اگرچه در واقع نامحدود است اما خود را محدود تجربه می‌کند. به بیان دیگر وقتی روح آگاهی پیدا می‌کند از ذات حقیقی خود آگاه نمی‌شود، بلکه از جهان پدیداری آگاه می‌شود که سایه‌ی خودش است.

سیر تکامل آگاهی و درجات آگاهی

روح برای آگاه شدن از جهان پدیداری باید شکلی را (به عنوان وسیله) برای تجربه‌ی عالم اختیار کند. درجه و نوع آگاهی به وسیله‌ی ماهیت آن شکل که به عنوان وسیله برگزیده تعیین می‌گردد. روح ابتدا با اختیار کردن بدن خاکی از عالم خاکی آگاه می‌شود. آن آگاهی که روح در ابتدا از عالم خاکی دارد، از نوع بسیار جزیی و ابتدایی است، بنابراین به همان نسبت، روح ناکامل‌ترین شکل (مثلاً سنگ) که به وسیله‌ی آن سیر تکامل آغاز می‌گردد را اختیار می‌کند. نیروی محرکه‌ی سیر تکامل آگاهی از نیرویی تشکیل یافته است که آگاهی با نگاه داشتن نقوشی (سانسکارها) که از امیال یا شرایط گوناگون بر جای مانده به دست می‌آورد. سانسکارهایی که در شکل خاصی کشت شده‌اند، باید توسط یک شکل برتر به عمل درآمده و تحقق یابند تا به همان نسبت، آگاهی پیشرفته‌تری از عالم خاکی به دست آید. بنابراین روح باید شکل‌های برتر و برتری (مانند فلز، گیاه، کرم، ماهی، پرنده و حیوان) را به خود گیرد تا سرانجام شکل انسانی اختیار کند که در آن، آگاهی از عالم خاکی (در تمام جوانب از جمله دانایی، احساس و اراده) به پیشرفت کامل برسد.

نیروی محرك سير تکامل

شیوه‌ای که سانسکاراها منجر به سیر تکامل آگاهی و شکل‌های مربوط به آن می‌شوند، وجه تشابه مفیدی با تجربه‌ی عادی دارد. اگر شخصی آرزوی ایفا نقش یک پادشاه در صحنه نمایش را داشته باشد، تنها هنگامی می‌تواند به این آرزو دست یابد که لباس پاشاهی بر تن کرده و وارد صحنه شود. این موضوع در مورد امیال و آرزوها نیز حقیقت دارد که تنها هنگامی ابراز و جامه عمل می‌پوشند که تغییر واقعی در کل موقعیت و در واسطه‌ای که می‌توان توسط آن، موقعیت را به اندازه‌ی کافی تجربه نمود، به وجود آید. این تمثیل، کمک به درک نیروی محركه‌ی سیر تکامل می‌کند که مکانیکی نیست، بلکه هدفمند است.

شناسایی با شکل

سانسکاراها نه تنها مسئول سیر تکامل شکل (بدن) و درجه‌ی آگاهی پیوسته به آن هستند، بلکه موجب گره خوردن آگاهی به عالم پدیداری نیز می‌شوند. آنها رهایی آگاهی (یعنی کنار کشیدن آگاهی از عالم مجاز و توجه آن به سوی خود روح) را در مرحله‌ی مادون انسان، غیر ممکن و در سطح انسانی دشوار می‌سازند. از آنجایی که آگاهی به سانسکاراها پیشین گره می‌خورد و تجربه‌ی عالم پدیداری مشروط به استفاده از یک شکل (بدن) مناسب به عنوان واسطه است، بنابراین روح در هر مرحله‌ی سیر تکامل، خود را بآن شکل (مثلًا سنگ، فلز، گیاه، حیوان و غیره) شناسایی می‌کند. بدین گونه روح که در واقع بی‌کران و بی‌شکل است خود را محدود تجربه

کرده و بنابر درجه‌ی پیشرفت آگاهی، خود را سنگ، فلز، گیاه، کرم، ماهی، پرنده یا حیوان می‌پندارد. سرانجام مادامی که روح، عالم خاکی را توسط شکل انسانی تجربه می‌کند؛ فکر می‌کند که یک انسان است.

واگشت روح و قانون کارما

روح در شکل انسانی به پیشرفت کامل آگاهی مجازی دست می‌یابد، بنابراین ضرورتی برای تکامل بیشتر شکل خاکی (بدن) وجود ندارد. بدین ترتیب، سیر تکاملی شکل‌ها با دستیابی به شکل انسانی به پایان می‌رسد و برای تجربه‌ی سانسکاراها^۱ که در شکل انسانی پرورش یافته‌اند، روح باید دوباره و دوباره در شکل‌های انسانی واگشت نماید. شکل‌های بی‌شمار انسانی که روح باید اختیار کند، به وسیله‌ی قانون کارما^۲ یا ماهیت سانسکاراها^۳ پیشین خود (خواه پرهیزکاری یا گناه، خوشحالی یا بدبوختی باشد) تعیین می‌گردد. در سراسر این زندگی‌ها، روح که جاویدان است خود را با بدن خاکی که فانی است شناسایی می‌کند.

بدن‌های لطیف و ذهنی

با پیشرفت کامل آگاهی مجازی در شکل انسانی، روح همزمان بدن‌های لطیف و ذهنی را نیز پرورش می‌دهد اما تا زمانی که آگاهی روح فقط به عالم خاکی محدود است، نمی‌تواند آگاهانه از این بدن‌ها در حالت بیداری استفاده نماید. روح از این بدن‌ها و عوالم مربوط به آنها فقط هنگامی آگاه می‌شود که توجه آگاهی کامل او به سوی درون یعنی به سوی خودش بچرخد. درست مانند زمانی که روح به وسیله‌ی بدن خاکی از عالم خاکی آگاه می‌شود و خود را با

بدن خاکی شناسایی می‌کند، به همین ترتیب نیز هنگامی که روح به وسیله‌ی بدن لطیف از عالم لطیف آگاه می‌شود، خود را با بدن لطیف شناسایی می‌کند و هنگامی که روح به وسیله‌ی بدن ذهنی از عالم ذهنی آگاه می‌شود، خود را با بدن ذهنی شناسایی می‌کند.

راه الهی

سفری که روح به سوی سر منزل مقصود انجام می‌دهد، عبارت از آزاد ساختن خود از تخیلی است که خود را با بدن‌های خاکی، لطیف و ذهنی یکسان می‌داند. وقتی توجه روح به سوی دانش خودی حقیقی و شناخت خودی حقیقی چرخید، رفته رفته سانسکاراها‌یی که آگاهی را به سوی عالم پدیداری متمایل می‌سازند، سست شده و از بین می‌روند. محو شدن سانسکاراها، هم‌گام با شکافته شدن پرده‌ی ناشی از تخیل کائناتی صورت می‌گیرد و روح نه تنها شروع به گام نهادن به فراسوی حالت‌های گوناگون عالم پدیداری می‌کند، بلکه هم‌چنین خود را به همان اندازه از بدن‌هاییش متفاوت می‌داند. آغاز راه الهی، زمانی است که روح تلاش به یافتن خود نماید و تمام آگاهی خود را به سوی حقیقت (خداآوند) متمایل سازد.

در منزلگاه یا ایستگاه اول، روح از بدن خاکی خود و عالم خاکی کاملاً ناآگاه است و عالم لطیف را به وسیله‌ی بدن لطیف‌اش که خود را با آن یکی می‌داند تجربه می‌کند. در منزلگاه دوم، روح از بدن‌های خاکی و لطیف و عوالم خاکی و لطیف خود کاملاً ناآگاه بوده و عالم ذهنی را به وسیله‌ی بدن ذهنی‌اش که اکنون خود را با آن یکی

می‌داند تجربه می‌کند. در این منزلگاه می‌توان گفت روح روبه‌روی خدا یا روح کل قرار گرفته است و آن را بی‌کران تشخیص می‌دهد. باینحال اگرچه روح، بی‌کرانی روح کل را تشخیص می‌دهد و به آن عینیت می‌بخشد اما چون خود را با ذهن یا بدن ذهنی شناسایی می‌کند، بنابراین خود را محدود می‌بیند.

بدینسان ما با این تنافق روبه‌رو هستیم، روح که در حقیقت نامحدود الهی است، حالت نامحدود خود را می‌بیند اما هنوز خود را محدود در نظر می‌گیرد، زیرا اگرچه حالت نامحدود خود را مشاهده می‌کند اما خود را ذهن می‌پنداشد. روح خود را ذهن تصور می‌کند و ذهن را روح کل می‌پنداشد. افزون بر این، او نه تنها اشتیاق یکی شدن با روح کل را دارد که قابل دیدن است، بلکه به شدت برای برآورده شدن این اشتیاق می‌کوشد.

هدف

در منزلگاه سوم تمام آگاهی روح، باز هم بیشتر به درون (یعنی به سوی خود) جذب شده و از شناسایی خود حتا با بدن ذهنی دست می‌کشد. بدین ترتیب در منزلگاه سوم و نهایی (که هدف است) روح از شناسایی خود با هر یک از سه بدن که برای پیشرفت کامل آگاهی مجبور به پرورش آنها شده بود، دست می‌کشد. اکنون او نه تنها خود را بی‌شکل و فراسوی تمامی عوالم و بدن‌ها می‌داند، بلکه هم‌چنین با آگاهی کامل، یگانگی خود را با روح کل که یکتا، بخش‌ناپذیر، حقیقی و بی‌کران است، درک می‌کند. با این درک از حقیقت الهی، روح از مسرت، آرامش، نیرو و دانش بی‌کران که از خصوصیات روح کل است بهره‌مند می‌گردد.

خلاصه

در ابتداء، روح چون آگاهی تکامل یافته نداشت، از یکی بودن خود با روح کل ناآگاه بود و بنابراین اگرچه پاره‌ی بخش‌ناشدنی روح کل بود اما نمی‌توانست این یگانگی را درک کند یا آرامش، مسرت، قدرت و دانش بی‌کران را تجربه نماید. حتاً پس از سیر تکامل آگاهی، روح توانمند به درک حالت روح کل نمی‌شود (اگرچه همیشه در روح کل قرار داشته و با او یکی است) زیرا به علت متصل بودن و پیوند سانسکاراها به سیر تکامل آگاهی، آگاهی او به عالم پدیداری محدود می‌شود. حتاً در راه الهی نیز، روح از خودش آگاه نیست، بلکه فقط از عوالم خاکی، لطیف و ذهنی که سایه‌های تخیل خودش هستند، آگاه است. به هر حال در پایان راه الهی؛ روح، خود را از تمامی سانسکاراها و امیالی که به عوالم خاکی، لطیف و ذهنی گره خورده‌اند آزاد ساخته و امکان رهاسازی خود از خیال واهی محدود بودن ناشی از شناسایی با بدن‌های خاکی، لطیف و ذهنی برایش به وجود می‌آید. در این منزلگاه، روح کاملاً به فراسوی عالم پدیداری رفته و به خود - آگاهی حقیقی و شناخت خودی حقیقی دست می‌یابد. برای رسیدن به این هدف، روح باید آگاهی به تکامل رسیده خود را حفظ نماید و در عین حال بداند که از بدن خاکی، بدن لطیف (که واسطه‌ای برای امیال و نیروهای زندگی است) و بدن ذهنی (که جایگاه ذهن است) تفاوت دارد و هم‌چنین بداند که فراسوی عوالم خاکی، لطیف و ذهنی است. روح باید خود را رفته از خیال واهی محدود بودن، به روش‌های زیر آزاد سازد:

- ۱- نجات خود از بند سانسکاراها، ۲- بداند که از بدن‌های خود

يعنى خاکى، لطيف و ذهنی متفاوت است. بدین ترتیب روح، نفس غير حقيقی (يعنى این خیال که «من بدن خاکی ام، من بدن لطیف ام، يا من بدن ذهنی ام») را فنا ساخته و در حالی که خود را بدین روش آزاد می‌سازد، آگاهی کامل خود که اکنون منجر به دانش خودی حقيقی و درک حقیقت الہی شده است را نگاه می‌دارد. آزاد شدن از کائنات، يا سه عالم تخیلی و درک یگانگی با روح کل، همراه با آگاهی یا هشیاری کامل حقيقی، هدف سفر دراز روح است.

أنواع مراقبة

٥

مراقبة های تخصصی که شخصی هستند

أنواع مراقبة های تخصصی

در فصل سوم دیدیم که مراقبه‌های تخصصی بر سه نوع هستند:

- ۱- مراقبه‌ای که به موضوع تجربه مربوط است ۲- مراقبه‌ای که به شخص مراقبه‌گر مربوط است و ۳- مراقبه‌ای که به عملکرد ذهن مربوط می‌شود. این سه نوع مراقبه بارها درهم باخته شده‌اند، زیرا موضوع تجربه، شخص مراقبه‌گر و عملکردهای گوناگون ذهن که نتیجه‌ی رابطه‌ی متقابل بین آنها است، به نحو جدا ناشدنی درهم باخته شده‌اند؛ از این‌رو این سه نوع مراقبه دقیقاً معین یا منحصر بفرد نبوده، بلکه بارها همپوشی دارند. بنابراین مراقبه‌ای که به موضوع تجربه مربوط می‌شود، می‌تواند به شخص مراقبه‌گر و به عملکردهای گوناگون ذهن که در مراقبه دخالت دارند نیز مربوط شود. مراقبه‌ای که با شخص مراقبه‌گر سر و کار دارد، بارها می‌تواند با عملکردهای گوناگون ذهن و موضوعاتی که عملکردهای ذهن به سوی آنها راهنمایی می‌شوند، ارتباط داشته باشد و مراقبه‌ای که به عملکردهای گوناگون ذهن مربوط می‌شود، بارها می‌تواند به

مراقبه‌گر و هم‌چنین به موضوعات تجربه سر و کار داشته باشد. باینحال هر یک از انواع مراقبه‌ها به علت برخی عوامل بارها ممکن است از سایر مراقبه‌ها متمایز باشد. بدین ترتیب سه نوع مراقبه‌ی اول به طور عمده به موضوعات تجربه، نوع دوم به شخص مراقبه‌کر و نوع سوم به عملکردهای گوناگون ذهن مربوط می‌شوند.

جدول دسته‌بندی و شماره‌گذاری

هر یک از این سه نوع مراقبه می‌تواند بر اساس محتوای مراقبه و روش انجام آن، به زیر مجموعه‌های مراقبه‌ی خاص بی‌شماری دسته‌بندی شود. از میان انواع فراوان مراقبه‌های تخصصی، تنها مراقبه‌های نمونه و مهمنیاز به نام بردن دارند. جدول شماره‌گذاری صفحه‌ی ۳۷۶، دوازده نوع مراقبه‌ی تخصصی را نشان می‌دهد.

مراقبه‌های شخصی و غیر شخصی

باید توجه داشت که از این ۱۲ نوع مراقبه‌ی تخصصی که در جدول شماره‌گذاری ذکر گردیده، چهار مراقبه‌ی اول و انواع مراقبه‌های شخصی و هشت نوع مراقبه‌ی باقی مانده از جمله مراقبه‌های غیر شخصی هستند. مراقبه، هنگامی شخصی است که به یک شخص مربوط می‌شود و هنگامی غیر شخصی است که (الف) به جنبه‌های شخصیت و صفات انسانی مربوط شود یا (ب) به چیزی مربوط شود که بر اساس درک عمومی، خارج از دایره‌ی شخصیت و منش انسانی قرار دارد. انواع مراقبه‌های تخصصی که شخصی هستند در این فصل جداگانه تشریح می‌شوند و انواع مراقبه‌های تخصصی غیر شخصی، در فصل ششم جداگانه تشریح خواهند شد.

جدول شماره گذاری و دسته‌بندی انواع مراقبه‌های شخصی

انواع مراقبه‌های شخصی	مراقبه بر صفات الهی مرشد کامل	۱	مراقبه مربوط به موضوعات تجربه	A
	تمرکز بر شکل مرشد کامل	۲		
	مراقبه‌ی دل	۳		
	مراقبه‌ی عمل	۴		
انواع مراقبه‌های غیر شخصی	مراقبه بر شکل‌های بی‌شمار از هستی آشکار شده	۵	مراقبه مربوط به شخص مراقبه‌گر	B
	مراقبه بر بدن‌های خود شخص	۶		
	مراقبه بر جنبه‌ی بی‌شکل و بی‌کران خداوند	۷		
	جست و جو برای عامل عمل	۸		
انواع مراقبه‌های غیر شخصی	خود را به عنوان شاهد در نظر گرفتن	۹	مراقبه مربوط به فعالیت‌های ذهنی	C
	نوشتن اندیشه‌ها	۱۰		
	مراقبت از عملکردهای ذهن	۱۱		
	تهی نمودن ذهن	۱۲		

مزیت‌های ویژه‌ی مراقبه‌ی شخصی

مراقبه‌ی شخصی از یک برتری روش نسبت به مراقبه‌ی غیر شخصی برخوردار است. برای مبتدها، مراقبه‌ی شخصی آسان و لذت‌بخش، در حالی که مراقبه غیر شخصی معمولاً خشک و دشوار

است، مگر اینکه شخص استعداد خاصی برای آن داشته باشد. افزون بر این، انواع مراقبه‌های غیر شخصی اساساً موجب انضباط ذهن یا عقل می‌شوند. اما انواع مراقبه‌های شخصی نه تنها به ذهن انضباط می‌بخشند، بلکه دل را نیز به کار می‌گیرند. در کمال روحانی، ذهن و دل باید به رشد کامل برسند و متعادل شوند. بنابراین مراقبه‌های شخصی که به تکامل و متعادل ساختن ذهن و دل کمک می‌کنند از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند. در واقع مراقبه‌ی غیر شخصی هنگامی موثر و مفید است که رهرو از راه انواع مراقبه‌های شخصی به اندازه‌ی لازم آمادگی پیدا کرده باشد.

هدف مراقبه‌ی شخصی، افرادی است که به کمال روحانی رسیده‌اند در مراقبه‌ی شخصی، توجه فرد به سوی افرادی است که به کمال روحانی رسیده‌اند. درست همان گونه که اگر یک فرد زیر تاثیر شخصیت ناپلئون قرار بگیرد و پیوسته به او بیندیشد تمایل می‌یابد که به او شباهت پیدا کند، به روش مشابه مریدی که یک شخص کامل روحانی را می‌ستاید و پیوسته به او می‌اندیشد گرایش به کامل شدن پیدا می‌کند. برای انجام مراقبه‌ی شخصی، موضوع مناسب، مرشد کامل زنده یا اواتار، یا مرشدان کامل و اواتارهای گذشته است. از این‌رو بسیار مهم است که موضوع مراقبه از لحاظ روحانی کامل باشد. شخص برگزیده‌ای که بر او مراقبه می‌شود، اگر از لحاظ روحانی کامل نباشد به احتمال زیاد نقاط ضعف اخلاقی‌اش به ذهن رهرو که بر او مراقبه می‌ورزد، نفوذ می‌کند. اما شخص برگزیده‌ای که قرار است بر او مراقبه شود، اگر از لحاظ روحانی کامل باشد، رهرو راه امن و مطمئنی را برگزیده است.

مراقبه بر صفت‌های الهی مرشد کامل

بارها، مراقبه‌ی شخصی، با احساس نیک شمردن و ستودن صفت‌های الهی است که مرید به طور خودجوش در مرشد کامل می‌بیند آغاز می‌شود. با اجازه دادن به ذهن برای اندیشدن دائم به صفت‌های الهی آشکار در زندگی مرشد کامل، مرید آن صفت‌ها را جذب وجود خود^{*} می‌نماید. مرشد کامل نهایتاً، فراسوی تمامی صفات خوب و بد بوده و مقید به آنها نیست. صفت‌هایی که او هنگام سروکار داشتن با دنیای اطراف آشکار می‌سازد، همگی جنبه‌های گوناگون الوهیت در عمل هستند؛ بروز الوهیت توسط صفت‌های گوناگون، وسیله‌ی کمک به آنها می‌شود که با قدردانی، پذیرای آنها هستند. ارج نهادن بر الوهیتی که در مرشد کامل به چشم می‌خورند، به انواع گوناگون مراقبه‌هایی می‌انجامد که مرید توسط آنها پیوسته با شور و شوق به مرشد کامل به عنوان تجسم صفت‌هایی مانند عشق جهانی یا وارستگی کامل، بینفسی یا ثبات، دانش بی‌کران یا خدمت توام با بینفسی، می‌اندیشد. گاهی ذهن ممکن است به این صفت‌ها به طور جداگانه یا ترکیبی از آنها که نمایان گر وابسته بودنشان به یکدیگر است اشتغال ورزد. این نوع مراقبه هنگامی که خودجوش انجام گیرد، بسیار پرارزش است؛ چنین مراقبه‌ای به درک عمیق‌تر مرشد کامل می‌انجامد و مرید را رفته رفته شبیه مرشد کامل می‌سازد. بدین ترتیب به او کمک می‌شود تا آمده‌ی درک حقیقت الهی گردد.

* مراقبه‌ی شماره (۱) از جدول شماره گناری و دسته‌بندی (ص ۳۷۶)

تمرکز بر شکل مرشد کامل

توجه دائم به صفت‌های مرشد کامل، بیشتر اوقات تمرکز بر شکل مرشد کامل^{*} را آسان می‌سازد. در این نوع مراقبه، مرید از کمال روحانی مرشد کامل آگاه است و بدون/ینکه کمال روحانی او را به صورت صفت‌های جداگانه تجزیه و تحلیل کند به طور خودجوش توجه خود را بر شکل مرشد کامل معطوف می‌دارد. اگرچه این صفت‌ها و منش‌ها به طور جداگانه در ذهن، جان نمی‌گیرند، با اینحال آنچه که مرید از آنها درک می‌کند (با مراقبه‌ی مقدماتی مربوط به صفت‌های گوناگون مرشد کامل) زمینه‌ی ناآشکار تمرکزی یکدل و یکجهته را فراهم می‌سازد و به ارزش و اثرگذاری آن نیز می‌افزاید. در این نوع مراقبه، مرشد کامل با آرمان یا هدف روحانی، کاملاً یکی است.

مراقبه‌ی دل

شناسایی مرشد کامل با آرمان روحانی، موانعی که ممکن است بین مرید و مرشد کامل وجود داشته باشند را از میان برمی‌دارد و به آزاد شدن عشق مهارنشدنی به مرشد کامل و به مراقبه‌ی دل^{*} می‌انجامد که در برگیرنده‌ی اندیشیدن دائم به مرشد کامل توأم با جریان پیوسته‌ی عشق بی‌حد است. این عشق، جدایی خیالی که ظاهرا مرید را از مرشد کامل جدا می‌سازد از بین می‌برد و حالتی خودجوش دارد که واقعاً در سایر مراقبه‌ها یافت نمی‌شود. در مراحل نهایی مراقبه‌ی دل با شادی بی‌حد و خودفراموشی مطلق توأم است.

* مراقبه‌ی شماره (۲) از جدول شماره گذاری و دسته‌بندی (ص ۳۷۶)

* مراقبه‌ی شماره (۳) از جدول شماره گذاری و دسته‌بندی (ص ۳۷۶)

روش‌های مراقبه‌ی عمل

عشق به مرشد کامل به شناسایی فزاینده با مرشد کامل می‌انجامد به طوری که آرزوی مرید، زندگی برای خودی محدودش نیست، بلکه زیستن در مرشد کامل و برای اوست. این به مراقبه‌ی عمل^۴ می‌انجامد. روش‌های نخستین مراقبه‌ی عمل، معمولاً به شکل‌های زیر انجام می‌گیرد: (الف) مرید در ذهن اش آنچه که در درونش است را به مرشد کامل پیشکش می‌کند و بدین ترتیب تمامی چیزهای خوب یا بد درونش را ترک می‌گوید. این باعث رهایی او از عناصر خوب و بد نفس شده و نه تنها او را یاری می‌کند تا به فراسوی این تضادها برود، بلکه همچنین به او کمک می‌کند تا یگانگی حقیقی و جاویدان با مرشد کامل را بیابد. (ب) مرید خود را داوطلب خدمت به مرشد کامل یا اهداف او می‌نماید. کار برای مرشد کامل با روحیه‌ی خدمت بدون خودخواهی به خوبی مراقبه است. (ج) مرید اجازه نمی‌دهد که ذهن نفسانی از اعمال او، خواه کوچک یا بزرگ، خوب یا بد تغذیه نماید. او نمی‌اندیشد که «من این کار را انجام می‌دهم»، بلکه بر عکس به طور منظم این اندیشه را در خود می‌پوراند که در واقع مرشد کامل توسط او تمامی کارها را انجام می‌دهد. برای نمونه هنگامی که نگاه می‌کند، فکر می‌کند «مرشد است که دارد نگاه می‌کند» هنگامی که چیزی می‌خورد فکر می‌کند «مرشد است که غذا می‌خورد»، هنگامی که می‌خوابد فکر می‌کند «مرشد است که می‌خوابد»، هنگامی که رانندگی می‌کند فکر

^۴ مراقبه‌ی شماره (۴) از جدول شماره گذاری و دسته‌بندی (ص ۳۷۶)

می‌کند «مرشد است که رانندگی می‌کند»، حتا هنگامی که کار نادرست و زشتی انجام می‌دهد فکر می‌کند: «مرشد است که این کار را انجام می‌دهد». بدین ترتیب او واسطه‌ی یا وسیله‌ی بودن برای اعمال خود را کاملاً کنار می‌گذارد و هرآنچه که توسط او انجام می‌گیرد را به طور مستقیم به مرشد کامل ربط می‌دهد. این لزوماً به طور خودکار مستلزم تعیین هر عمل و کردار در پرتو آرمان روحانی است که در مرشد کامل دیده می‌شود.

چهار نوع مراقبه‌ی شخصی نمایان گر چهار مرحله‌ی صعודי است

چهار گونه مراقبه‌ی شخصی بر مرشد کامل، نمایان گر چهار مرحله‌ی صعودی اصلی است: ۱- درک آرمان روحانی در مرشد کامل، ۲- تمرکز بر مرشد کامل به عنوان تجسم آرمان روحانی، ۳- عشق ورزیدن به مرشد کامل به عنوان آشکارسازی آرمان روحانی، ۴- ابراز آرمان روحانی در زندگی خود شخص که در مرشد کامل دیده می‌شود. مراقبه‌ی شخصی بر مرشد کامل در انواع گوناگونش، سرانجام به آزاد شدن زندگی خلاق ناشی از کامیابی روحانی کمک می‌کند. مراقبه بر مرشد کامل، مراقبه بر آرمان زنده است و مراقبه بر ادراک ساده‌ای از کمال نیست. این مراقبه به نیروی پویایی می‌انجامد که مرید را توانمند می‌سازد تا سرانجام فاصله بین تئوری و عمل را از میان بردارد و آرمان روحانی را با فعالیت‌های زندگی روزمره پیوند بزند. زیستن چنین زندگی که از آرمان روحانی الهم گرفته و روشن شده است، همان گونه که در مرشد کامل تجسم یافته، نقطه‌ی اوج تمامی انواع مراقبه‌های شخصی است.

أنواع مراقبة

٦

مراقبه‌های تخصصی که غیرشخصی هستند

تمایز بین مراقبه‌ی شخصی و غیرشخصی

فصل پنجم به تشریح مراقبه‌های شخصی که تخصصی هستند اختصاص داده شده بود. این فصل به مراقبه‌های تخصصی که غیرشخصی هستند اختصاص دارد. همان‌طور که به یاد می‌آورید مراقبه‌ی شخصی، مراقبه‌ای است که بر روی یک شخص انجام می‌گیرد، و غیرشخصی است اگر (الف) مربوط به تمامی جنبه‌های شخصیت یا صفت‌ها شوند یا (ب) اگر مربوط به چیزی شود که بنابر درک عمومی، بیرون از محدوده‌ی شخصیت و منش انسانی قرار می‌گیرد. در جدول شماره‌گذاری و دسته‌بندی که در فصل پنجم ارائه شد، چهار مراقبه‌ی نخست، شخصی است و بقیه غیرشخصی هستند. مانند مراقبه‌های شخصی، مراقبه‌های غیرشخصی نیز مستلزم توضیحاتی جداگانه می‌باشند.

مراقبه در رابطه با شکل‌های بی‌شمار آفرینش

توجه انسان گرایش دارد که بدون اتکا به روح که آن را آشکار می‌سازد، به شدت شیفته‌ی بدن‌های خود یا سایر شکل‌های دیگر شود. این به تخیلات، گرفتاری‌ها و سایر پیچیدگی‌ها دامن می‌زنند. بنابراین نیاز به نوعی مراقبه به وجود می‌آید تا مرید را توانمند سازد که در رابطه با مقام واقعی و مفهوم شکل‌های بی‌شمار، دیدگاه مناسبی در خود پرورش دهد و نگرشی درست نسبت به آنها داشته باشد*. در این نوع مراقبه، مرید پیوسته عادت می‌کند که تمامی شکل‌ها را به طور یکسان، آشکارسازی‌های همان هستی یکتایی همه جا گستردۀ، در نظر بگیرد و آن شکل‌ها را به خودی خود هیچ بداند. این نوع مراقبه به رهایی از بند گرفتاری‌های جهان آفرینش و گسترش بالاترین نوع عشق جهانی که تمامی بشریت و موجودات زنده را به عنوان اعضای یک کلیت بخش ناپذیر می‌انگارد کمک می‌کند.

مراقبه در رابطه با بدن‌های خود فرد

اما آن نوع مراقبه که به شکل‌های بی‌شمار آفرینش مربوط می‌شود، ناکامل باقی می‌ماند، مگر اینکه توسط نوع دیگری از مراقبه که به بدن خودِ فرد مربوط می‌شود تکمیل شود†. بدن شخص یعنی خاکی، لطیف و ذهنی، مانند بدن‌های دیگران شکلی از هستی یکتایی همه جا گستردۀ است اما آگاهی به خاطر وابستگی بسیار ژرف به بدن‌هایش، خود را با آنها شناسایی می‌کند و بر آنها تمرکز

* مراقبه‌ی شماره (۵) از جدول شماره گذاری و دسته‌بندی (ص ۳۷۶)

† مراقبه‌ی شماره (۶) از جدول شماره گذاری و دسته‌بندی (ص ۳۷۶)

می‌یابد. اندیشیدن دائم در مورد ناوایستگی به بدن خود فرد، کمک به رهایی آگاهی و طلوع دانش خودی حقیقی می‌نماید. این نوع مراقبه برای مرید بسیار مفید است. بدین ترتیب، بدن‌های خاکی، لطیف و ذهنی به عنوان پوشش‌هایی که شخص می‌تواند آنها را بر تن نماید و یا از تن درآورد در نظر گرفته می‌شوند.

مراقبه بر جنبه‌ی بی‌شکل و بی‌کران خداوند

مراقبه‌ای که به شکل‌های بی‌شمار هستی آشکار مربوط می‌شود و مراقبه‌ای که به بدن‌های خود شخص مربوط می‌شود هردو زمینه‌ساز آن نوع از مراقبه‌ی غیر شخصی هستند* که در آن (الف) تلاش می‌شود که توجه آگاهی از روی تمامی شکل‌های بی‌شمار هستی آشکار و همچنین از تمامی بدن‌های خود شخص برداشته شود (ب) همچنین کوشش می‌شود که آگاهی، بر جنبه‌ی بی‌شکل و بی‌کران خداوند تمرکز یابد. در مراحل اولیه این نوع مراقبه‌ی غیر شخصی، باید از نماد بی‌کران استفاده شود. در واقع برای شروع، به جای استفاده از یک برداشت تخیلی از بی‌کران، سودمندتر است که از تصاویری استفاده شود که اشاره به بی‌کرانی داشته و به طور نمادین آن را ابراز دارد. ذهن را می‌توان بر تصویری از آسمان، خلاء پهناور یا اقیانوس وسیعی متمرکز نمود. اما هنگامی که یکبار تصویر خاصی برگزیده شد، مرید باید در طول مدت مراقبه آن را رها نکند و اجازه ندهد که تصویر دیگری جایگزین آن شود. در میان این نمادهای بی‌کران، تصور نمودن خلاء نامحدود دشوار است

* مراقبه‌ی شماره (۷) از جدول شماره گذاری و دسته‌بندی (ص ۳۷۶)

اما در واقع اگر بتوان آن را با موفقیت در ذهن تصور نمود، بهترین نماد است. حت هنگامی که از خلاء نامحدود برای معنی بخشیدن به بی کران استفاده می شود، لزومی ندارد که مرید در این نوع مراقبه به خلاء مطلق ذهنی دسترسی یابد. لازمه‌ی چنین خلائی، پایان یابی تمامی فعالیت‌های ذهنی و نداشتن هیچ گونه اندیشه است؛ ذهن در این شکل از مراقبه می کوشد تا جنبه‌ی بی‌شکل و بی کران خداوند را به وسیله‌ی یک نماد پراهمیت درک کند.

تصور نمودن بی کران در درون

نوع مهمی از این مراقبه‌ی غیرشخصی وجود دارد که در آن، بی کرانی را که شخص به عنوان گستردگی یک چیز نامحدود تصور می کند، بیرون از رهرو نیست و از لحاظ ذهنی وجود خارجی ندارد. برای رهرو مفیدتر است که بی کران را در درون خود تصور نماید. پس از تصور نمودن بی کران در درون، رهرو می باید یکی بودن خود را با بی کران با تکرار ذهنی «من چون آسمان در درون نامحدودم» یا «من چون اقیانوس در درون نامحدودم» و یا «من چون خلاء در درون نامحدودم» را به طور محکم به خود تلقین نماید. حتا ممکن است مفیدتر باشد که از فرمول ساده‌ی «من در درون نامحدودم» استفاده شود و هنگامی که این فرمول در ذهن تکرار می شود، توسط تصویری که برگزیده شده به مفهوم بی کران پی ببرد و آن را درک کند. لزومی ندارد که این فرمول در کلام، بسیار زیاد تکرار شود، بلکه کافی است به جان کلام که در فرمول نهفته است توجه شود. مراقبه‌ی «من نامحدودم» ممکن است منجر به جذب رهرو در

جنبه‌ی بی‌شکل و بی‌کران خداوند شود. برخی از رهروان چنان جذب مراقبه می‌شوند که حتا اگر گروهی پشه از جلوی آنها بگذرد، صدای این پشه‌ها به گوش آنها نمی‌رسد. برخی از رهروان ممکن است بیقرار شوند و به آسانی تمرکزشان را از دست بدهند. آنها نباید نگران نبود موفقیت در مراقبه باشند، بلکه باید با پایداری، به تلاش خود ادامه دهند، خواه حالت جذب را تجربه کنند، یا نکنند. یک وضعیتِ راحت بدن برای جذب شدن مفید است اما جذب نهایی بدون کمک مرشد کامل امکان‌پذیر نیست.

جست و جو برای واسطه‌ی عمل

انواع مراقبه‌هایی که تا کنون تشریح گردید به طور عمدۀ بیشتر به موضوعات غیرشخصی تجربه مربوط می‌شند اما برخی از انواع مراقبه‌های غیرشخصی به شخص مراقبه‌گر مربوط می‌شوند. یکی از این مراقبه‌های مهم در برگیرنده‌ی پی‌گیری این پرسش دائمی که «کیست که تمامی این کارها را انجام می‌دهد؟»* مرید با اندیشه‌هایی مانند «من می‌خواهم»، «من راه می‌روم»، «من غذا می‌خورم»، «من صحبت می‌کنم»، «من می‌بینم، می‌شنوم، لمس می‌کنم، می‌چشم و می‌بویم» «من می‌اندیشم، احساس می‌کنم و آرزو دارم» و غیره خود را رو به رو می‌بیند. حال پرسشِ حقیقت‌یاب که به این نوع مراقبه مربوط می‌شود این است که «/ین من کیست؟» روح هیچ یک از این چیزها را تجربه نمی‌کند، روح نه می‌خوابد، نه راه می‌رود، نه غذا می‌خورد، نه صحبت می‌کند، نه

* مراقبه‌ی شماره (۱) از جدول شماره گناری و دسته‌بندی (ص ۳۷۶)

می‌بیند، نه می‌شنود، نه لمس می‌کند، نه می‌باید، نه اندیشه می‌کند، نه احساس می‌کند و نه آرزویی دارد. پس واسطه‌ی آنها کیست؟ سوچشممه‌ی تمامی این فعالیت‌ها را باید یافت، و اسرار تمام هستی باید توضیح داده شود.

نیرویی وجود دارد که تمام این کارها را انجام می‌دهد و شخص باید بداند که خودش با این نیرو تفاوت دارد و باید بتواند بدون وابستگی آن را مورد استفاده قرار دهد. رهرو می‌اندیشد که راه می‌رود اما در واقع بدن او است که راه می‌رود. رهرو می‌اندیشد که می‌بیند، می‌شنود، اندیشه می‌کند، احساس می‌کند یا آرزوهایی دارد اما در واقع ذهن اوست که تمامی این کارها را توسط واسطه‌ای مناسب انجام می‌دهد. رهرو به عنوان روح، همه جا هست و در واقع کاری انجام نمی‌دهد. اما این اندیشه که او به عنوان روح در همه‌جا هست و در واقع کاری انجام نمی‌دهد کافی نیست. رهرو باید این را بداند.

خود را شاهد در نظر گرفتن

دانش روح را همچنین می‌توان با آن روش از مراقبه به آن دست یافت که توسط آن رهرو تلاش می‌کند خود را تنها به عنوان شاهد تمامی رویدادهای دنیوی و ذهنی درک کند*. فرد پس از بیدار شدن از یک رویا، درک می‌کند که او عامل واقعی کارهایی که در عالم رویا انجام شده نبوده، بلکه تنها شاهد آنها بوده است. اگر رهرو با پیداری، خود را شاهد تمامی رویدادهای دنیوی و ذهنی که در عالم

* مراقبه‌ی شماره (۹) از جدول شماره گذاری و دسته‌بندی (ص ۳۷۶)

خواب و بیداری تجربه می‌کند در نظر بگیرد، بزودی توانایی ناوابستگی مطلق را به دست می‌آورد و در نتیجه از تمامی نگرانی‌ها و رنج‌هایی که به رویدادهای دنیوی گره خورده‌اند رهایی می‌یابد. منظور از این نوع مراقبه، بیرون آوردن رهرو از اسارت زمان و درمان فوری او از تب و تاب متصل به ابرازهای گوناگون انرژی محدود است. روح به عنوان شاهد، از تمامی رویدادهای زمان آزاد است و نتیجه‌ی کارها او را اسیر نمی‌سازد. همه‌ی اینها باید تجربه شوند، نه اینکه صرفاً به آنها بیندیشیم.

اهمیت متوقف ساختن ذهن

به هر حال انواع مراقبه‌هایی که به شخص مراقبه‌گر مربوط می‌شوند، دچار این نقص هستند که شخص مراقبه‌گر واقعی، هرگز نمی‌تواند به مفهوم عادی، موضوع اندیشه یا مراقبه قرار بگیرد. از این‌رو این نوع مراقبه‌ها در نهایت می‌توانند رهرو را بسیار نزدیک به دانش خودی حقیقی سازند. این دانش هنگامی با شکوه کامل طلوع می‌کند که آگاهی مجازی به طور تمام و کامل به فراسوی قلمرو ذهن گذر کرده باشد. بنابراین برخی از انواع مراقبه‌های غیرشخصی تخصصی، مربوط به عملکرد ذهن می‌شوند و هدف نهایی آنها متوقف ساختن ذهن است.

نوشتن اندیشه‌ها

به دست آوردن کنترل بر اندیشه‌ها یعنی آگاه شدن کامل از آنچه که آنها هستند؛ اندیشه‌ها پیش از آنکه کنترل شوند باید مورد توجه قرار بگیرند. هنگام توجه به درون و تعمق معمولی، امکان

اینکه مبتدی به تمامی اندیشه‌های سایه-گونه که از ذهن او می‌گذرند توجه کافی اختصاص دهد بسیار کم است. بنابراین برای رهرو مفید است که گهگاه تمامی اندیشه‌هایی^{*} که به ذهن او می‌آیند را یادداشت کند و در فرصت مناسب آنها را با دقت مورد بررسی قرار دهد. این فرایند با نوشتن مقاله‌های از پیش طراحی شده تفاوت دارد؛ باید به اندیشه‌ها اجازه داد تا آزادانه در هر جهتی برخیزند، به طوری که حتا عناصری که بر روی آنها سرپوش نهاده شدند، بتوانند از ذهن نیمه آگاه برخیرند و به ذهن آگاه راه یابند.

نظرات بر عملکردهای ذهن

در مرحله‌ی پیشرفت‌تر، هنگامی که اندیشه‌ها در آگاهی پدیدار می‌گردند، آگاهی شدیدی از فرایند ذهنی به دست می‌آید؛ از این‌رو نوشتن اندیشه‌ها ضرورت ندارد. مشاهده‌ی عملکردهای ذهنی[†] باید همراه با ارزشیابی تحلیلی اندیشه‌ها باشد. اندیشه‌ها را تنها با پی بردن به ارزش یا بی‌ارزشی آنها می‌توان کنترل نمود. هنگامی که اندیشه‌های گوناگون به ذهن یورش می‌آورند اگر آنها به طور تحلیلی ارزشیابی شوند و شخص با تحریکات درونی ناشی از سانسکارها روبه‌رو شود و به ارزش حقیقی آن پی ببرد، آنگاه ذهن از تمامی وسوسه‌ها و اجبارهای مربوط به آنها رهایی می‌یابد.

* مراقبه‌ی شماره (۱۰) از جدول شماره گذاری و دسته‌بندی (ص ۳۷۶)

† مراقبه‌ی شماره (۱۱) از جدول شماره گذاری و دسته‌بندی (ص ۳۷۶)

تهی نمودن ذهن

بدین گونه راه برای مراقبه‌ای که تلاش به تهی نمودن* ذهن از تمامی اندیشه‌ها دارد آماده می‌شود؛ این یکی از دشوارترین کارهایی است که می‌توان به آن دست یافت. در خواب، اگرچه ذهن از هر گونه اندیشه‌ای تهی است اما آگاهی نیز به حالت تعلیق درآمده است. هنگام بیداری اگر در ذهن اندیشه‌ی تهی شدن از هر گونه فکری پدید آید، ذهن به آن اندیشه، فکر می‌کند و از تهی بودن فرسنگ‌ها فاصله دارد. اما روش دشوار تهی نمودن ذهن با تناوب بین دو شکل ناسازگار مراقبه امکان‌پذیر می‌گردد، به طوری که ذهن بین تمرکز و تمرکز نکردن گرفتار گردد.

تناوب بین تمرکز و تمرکز نکردن

بنابراین مرید می‌تواند به مدت پنج دقیقه بر مرشد کامل تمرکز نماید و سپس همین که ذهن می‌خواهد بر شکل مرشد کامل مستقر شود، پنج دقیقه بعد را به مراقبه‌ی غیرشخصی اختصاص دهد و بیندیشید که «من نامحدودم.» تفاوت بین این دو نوع مراقبه را می‌توان با باز نگاهداشتن چشم‌ها در سراسر مدت مراقبه بر شکل مرشد کامل و بستن آنها در سراسر مدت مراقبه‌ی غیرشخصی، مشخص نمود. چنین تناوبی به تهی شدن ذهن کمک می‌کند. اما برای موفقیت، باید هر دو شکل مراقبه با جدیت دنبال شوند. اگرچه بعد از پنج دقیقه، نوع دوم مراقبه می‌باید انجام شود اما هنگام مراقبه‌ی اول، نباید به تغییر رویه اندیشید. اگر تمرکز وجود داشته

* مراقبه‌ی شماره (۱۲) از جدول شماره گذاری و دسته‌بندی (ص ۳۷۶)

باشد، حواس پرتی وجود نخواهد داشت. اما هنگامی که تغییر رویه انجام گرفت، هیچ اندیشه‌ای از نوع اول مراقبه نباید در ذهن وجود داشته باشد. تمرکز نکردن باید به اندازه‌ی تمرکز قبلی کامل باشد. هنگامی که تناوب سریع بین تمرکز و تمرکز نکردن انجام می‌گیرد، مانند این است که عملکردهای ذهنی، به وسیله اره‌ای که رو به جلو و عقب حرکت می‌کند، قطع می‌گردند. محو تمامی انواع عملکردهای ذهنی، بدون اینکه ذهن اجازه یابد به حالت تعلیق در آید، به ایست کامل ذهن کمک می‌کنند.

حقیقت در ذهن آرام منعکس می‌شود

تمام اندیشه‌هایی که در ذهن مرید پدیدار می‌گردند، گونه‌هایی از اختلال هستند که از نیروی سانسکاراهای انباشته شده سرچشممه می‌گیرند. تحریکات ذهنی تنها هنگامی از بین می‌روند که رهرو بتواند ذهن خود را چنان کنترل کند که با نیروی اراده بتواند از پیدایش تمامی اندیشه‌ها در ذهن خود جلوگیری نماید. تنها در سکوت کامل درونی می‌توان حقیقت الهی را یافت. هنگامی که سطح دریاچه آرام است، ستاره‌ها را منعکس می‌سازد و هنگامی که ذهن آرام است ماهیت روح را آن چنان که هست بازتاب می‌دهد.

أنواع مراقبة

٦

بقبالله (ساهاج ساماڈی)

بقبالله به خودی خود پا بر جاست

أنواع گوناگون مراقبه‌هایی که پیش از گام نهادن آگاهانه به راه حقیقت انجام می‌گیرند و همچنین انواع گوناگون مراقبه‌های عمومی و تخصصی که پس از رهرو شدن دنبال می‌شوند، همگی مقدمه‌ای برای دستیابی به برترین حالت بقبالله (ساهاج ساماڈی Sahaj Samadhi) یا مراقبه‌ی خودجوش است. در این حالت رهرو با درک هدف نهایی زندگی، جاودانه در آن مستقر می‌گردد. حالت بقبالله یک شخص به خدا-رسیده (سی‌دا Siddha) در امتداد انواع مراقبه‌های پیشین است و اوج اعلای آنهاست اما از نوعی دیگر و متعلق به مرحله‌ای کاملاً متفاوت است.

مراقبه‌های انسان دنیوی پیش از روحانی شدن

خودجوشی و بی‌تلاش بودن بقبالله، را می‌باید به دقت از احساس دروغین خودجوش بودن ناشی از مراقبه‌های عادی انسان دنیوی که

هنوز وارد راه الهی نشده است، تمیز داد. ذهن انسان دنیوی شیفته‌ی چیزهایی است که موضوع احساس‌ها هستند و برای مراقبه ورزیدن بر آنها نیازی به تلاش ندارد. ذهن او به خاطر علاقه‌ی طبیعی که به آنها دارد، بدون هیچ تلاش تعمدی، به چیزهای دنیوی می‌پردازد. احساس تلاش هنگامی به وجود می‌آید که بخواهیم ذهن را از پرداختن به چیزهای گوناگون دنیوی بازداریم اما پرداختن ذهن به آنها نیازی به تلاش ندارد. بنابراین احساس خودجوشی مراقبه‌های دنیوی، وجه تشابه اندکی با برترين حالت یا بقابالله دارد که متعلق به شخص به خدا-رسیده است. این وجه تشابه بین مرحله‌ی نخست و مرحله‌ی نهایی، صرفا ظاهری است، زیرا بقابالله با برخورداری از اهمیت باشکوه روحانی، از مراقبه‌های دنیوی کاملاً مجزا است.

تجزیلی بودن خودجوشی مراقبه‌های پیش از روحانی شدن ناشی از علاقه‌های سانسکارایی است

تجربه‌ی حس خودجوشی مراقبه‌های پیش از روحانی شدن در رابطه با اشیا و اهداف دنیوی به علت علاقه‌هایی است که از سانسکاراها بر می‌خیزند. مراقبه‌های انسان دنیوی نتیجه‌ی کارکرد نیروی سانسکاراهای از پیش انباشته شده هستند و نه تنها توانایی ابراز آزادی حقیقی را ندارند، بلکه در واقع نشانه‌ی اسارت روحانی می‌باشند. شخص، پیش از گام نهادن به راه روحانی، در مورد هدف که آزادی بی‌کران است در یک نادانی بی‌درمان فرو رفته و اگرچه از رضایت و شادمانی فرسنگ‌ها به دور است اما خود را چنان عمیقاً با علاقه‌های سانسکارایی شناسایی می‌کند که با پیش بردن آنها،

احساس خرسندي مي نماید. باينحال لذت ناشی از تلاش‌هايش مشروط و زودگذر هستند و تجربه‌اي که از خودجوشی آنها دارد تخيلي بيش نیست؛ از اين‌رو در تمامی فعالیت‌ها، ذهن فرد زير تاثير محدودیت‌ها کار می‌کند.

آزادی حقیقی و خودجوشی، تنها در بقبالله وجود دارد

ذهن تنها هنگامی می‌تواند آزادی واقعی و فعالیتی خودجوش به دست آورد که از گره‌ها و علاقه‌های سانسکارایی کاملاً آزاد باشد؛ این تنها هنگامی امکان‌پذیر است که ذهن در حالت بقا بـالله که از مشخصه‌ی افراد به خدا-رسیده است، حل شود. از اين‌رو بسیار مهم است که توجه داشته باشیم، اگرچه وجه تشابه ظاهری بين بقبالله متعلق به افراد به خدا-رسیده و مراقبه انسان دنيوی پيش از روحاني شدن، وجود دارد اما اين وجه تشابه در واقع تفاوت‌های مهم بين خودجوشی مجازی و خودجوشی حقیقی، اسارت و آزادی، لذت زودگذر و خوشحالی پايدار را پنهان می‌سازد. در مراقبه‌های انسان دنيوی، حرکت ذهن زير جبریتی است که به طور ناگاهه انجام می‌گيرد اما در بقبالله، فعالیت ذهن آگاهانه و بدون قيد و شرط می‌باشد.

مراقبه، بخشی از تلاش رهرو برای آزادی است

انواع گوناگون مراقبه‌ها که از مشخصه‌ی زندگی روحاني رهرو هستند، جايگاهشان بين مراقبه‌های انسان دنيوی پيش از روحاني شدن و بقبالله است که مرحله‌ی نهايی و به خدا-رسیده‌ها اختصاص دارد. اين مراقبه‌ها همچنین به عنوان حلقه‌ی پيوند بين مراقبه‌ی انسان معمولي و يك فرد به خدا - رسیده عمل می‌کنند. هنگامی

که انسان در اثر سرخوردگی و شکست و رنج، از خرسندي اوليه‌اش به علاقه‌های سانسکارايی به طور ژرف دلزده شد و يا پايه‌های آن در نتيجه‌ی جرقه‌ی ادراك روحاني به لزه درآمد، از اسارت و نادرست بودن ادراك خود، آگاه می‌گردد. سپس تمام مراقبه‌هايی که رhero به آنها متوصل می‌شود، بخشی از تلاش‌های او برای رهایی از بند آرزوهای فريبنده‌ای به شمار می‌آيند که انسان‌های دنيوي، اسيير آن شده‌اند.

مراقبه مستلزم تلاش است

تمامی مراقبه‌های رhero به هر شکلی که انجام گيرند، از اين جهت که به عنوان پيکار با تمایلات غريزي یا اميدال نهفته‌ی دیگر در ذهن تجربه می‌شوند، تعمدی هستند. Rhero مراقبه‌های گوناگون را به عنوان وسیله‌هایی برای رسیدن به هدف به کار می‌گيرد، زира از ديدگاه او آنها راه‌هایی به سوی حقیقت الهی هستند. آنها نتيجه‌ی کارکرد انگیزه‌ی آنی معینی نبوده، بلکه بخشی‌هایی از يك تلاش تعمدی و هوشمندانه را تشکيل می‌دهند. اگرچه اين مراقبه‌ها در آغاز ممکن است تعمدی انجام گيرند اما ذهن رفته به آنها عادت می‌کند. ذهن همچنان به جنبه‌های گوناگون حقیقت الهی که مراقبه‌های گوناگون تلاش به درک و بهره‌مند شدن از آنها را دارند علاقه داشته و اين به خودجوش بودن مراقبه می‌افزايد. در مراقبه‌های شخصی که مستلزم آزادی عمل و ابراز عشق می‌باشد، بيشتر مشخص است. اما دستیابی به خودجوشی مطلق و آزادی حقيقي امكان‌پذير نیست، مگر اينکه هدف مراقبه به دست آمده باشد. تا آن زمان عموماً آميزهای از احساس خودجوشی و احساس

تعمدی وجود دارد. گام برداشتن به سوی آزادی روحانی، با نوعی تلاش همراه است که با درجه‌های گوناگون تداوم می‌یابد تا اینکه فرد سر انجام بر ادراکات غیر حقیقی چیره شود. اگرچه میزان تلاش ممکن است از لحاظ شدت تغییر کند اما تا زمانی که تلاش در آرامش ناشی از دستیابی نهایی حل نشود، هرگز به طور کامل از بین نمی‌رود.

پیشرفت به سوی بقا بالله

در بقا بالله تلاش وجود ندارد، زیرا نه موانعی وجود دارند که بر آن چیره شد و نه اهدافی وجود دارند که به آنها دست یافت. در این حالت، خودجوشی نامحدود از آزادی بی قید و شرط، آرامش دائمی و مسرت ناشی از تجربه‌ی شناخت حقیقت الهی وجود دارد. پیشرفت به سوی بقا بالله در برابر گیرنده‌ی دگرگونی از حالت تسليم بی‌چون و چرا در برابر نیروی حرکت و جنبش سانسکاراهای رسانیدن به حالت ستیزی بسیار سخت با محدودیت‌های ناشی از سانسکاراهای تعیین نشده باشد، بلکه با ادراکی روشن از حقیقت جاودان فعال باشد.

ذهن انفرادی تنها در بقا بالله جذب می‌شود

بقا بالله شخص به خدا - رسیده با مراقبه‌ی رهرو، نه تنها در آزادی و خودجوشی آگاهی تفاوت دارد، بلکه در پیوند با نکات بسیار مهم دیگر نیز متفاوت است. هدف از انواع گوناگون مراقبه‌ها که رهرو ممکن است به طور مستقیم یا غیرمستقیم به آنها اشتغال داشته باشد، جذبِ کامل ذهن در حقیقت بی‌کران است اما مراقبه‌ها تنها تا

حدودی موفق به جذب ذهن می‌شوند و در نابود ساختن ذهن انفرادی ناتوان هستند. این جذب شدن‌ها، نشان‌گر درجه‌های گوناگونی از نزدیک شدن به هدف روحانی است و شناخت نهایی از هدف به شمار نمی‌آیند. از سوی دیگر در بقا^{الله} شناخت از هدف روحانی به دست می‌آید، زیرا ذهنِ محدود، به طور کامل فنا شده است و جذبِ کامل در حقیقتِ بی‌کران به دست می‌آید.

شادمانی و اوج گرفتن موقعت در مراقبه

مراقبه‌ی مرید در پروازهای بالاتر، به همراه خود بارها نوعی احساس گسترده‌گی، آزادی و همچنین شادمانی، نور یا درک از آسمان‌های برتر را برای او به ارمغان می‌آورد اما هیچ یک از اینها پایدار نبوده، زیرا در بیشتر موارد هنگامی که مرید از حالت برتر مراقبه فرود می‌آید، دوباره همان است که پیشتر بوده یعنی همان فرد معمولی که در زنجیرهای ناگسستنی ناشی از محدودیت‌های سانسکارایی اسیر است.

داستان یک مرتاض

ناکامل بودن انواع سامادی *Samadhi* که رهرو تجربه می‌کند را می‌توان با داستان یک مرتاض از اهالی گوالیور Gwalior نشان داد. این مرتاض بسیار حریص بود اما از راه یوگا هنر فرو رفتن در حالت جذبه یا سامادی را فraigرفته و استاد شده بود. روزی او در مقابل قصر پادشاه نشست و قبل از رفتن به حالت سامادی پیش خود فکر کرد «من باید هزار روپیه از پادشاه بگیرم.» سپس به حالت سامادی فرو رفت و به مدت هفت روز در آن حالت باقی ماند. در طول این مدت،

او نه چیزی خورد و نه چیزی نوشید، بلکه در یک جا نشست و کاملاً جذب حالت مراقبه‌ی خلسه شد. مردم فکر کردند که او یک پیر روحانی است. هنگامی که پادشاه در مورد او شنید، او نیز به منظور زیارت، نزد مرتاض رفت. پادشاه به مرتاض نزدیک شد و به طور اتفاقی شانه‌ی او را لمس نمود. این تماس کافی بود که مرتاض را از حالت سامادی به پایین آورد؛ به محض اینکه مرتاض از مراقبه‌ی خلسه بیرون آمد از پادشاه درخواست هزار روپیه نمود.

تجزیه و تحلیل مراقبه‌ی خلسه

همان‌طور که یک زندانی با نگریستن به بیرون از پنجره‌ی زندان و تماشای آسمان پهناور ممکن است خود را در خیال آن فضای نامحدود گم کند، به روش مشابه یک رهرو نیز ممکن است با فرو رفتن به حالت مراقبه‌ی خلسه، تمامی محدودیت‌های خود را در حالی که غرق در نور و سرور است به طور موقت فراموش کند. شخص زندانی هنگام نگریستن به آسمان اگرچه ممکن است زندان را فراموش کند اما از آن رهایی نیافته است. به روش مشابه رهروی که جذب مراقبه‌ی خلسه شده است، اگرچه زنجیرهایی که او را اسیر عالم مجاز ساخته‌اند فراموش کرده اما در واقع هنوز زنجیرهای اسارت را از هم نگسته است. درست همان‌طوری که زندانی به محض نگریستن به محیط اطرافش، دگر بار از اسارت خود آگاه می‌شود، رهرو نیز با بازیافتن آگاهی معمولی، از معایب خود آگاه می‌گردد. شکل‌های اوج گرفتن مراقبه‌ی خلسه می‌توانند نیروهای ماورای طبیعی یا تجلیات فزاینده‌ای را در اختیار رهرو قرار دهند اما

نمی‌توانند حالت پایان‌نایذیر دانش و مسرت ناشی از حالت **بقبا** الله که پیوسته در دسترس شخص به خدا - رسیده قرار دارد و با درهم شکستن زنجیرهای **ما** با به رهایی نهایی دست یافته است را برای رhero به ارمغان آورند.

چیزهای خارق العاده مراقبه‌ی خلسه را می‌پرورانند

تفاوت مهم دیگر این است که چیزهای خارق العاده که از جذابیت‌های مقاومت نایذیری و دلفریبی بخوردارند در مراقبه‌ی خلسه معمولاً رhero را یاری می‌نمایند. رنگ‌ها، بوها و صدای‌های عالم لطیف در فریفتن و دور نمودن ذهن از چیزهای دنیوی که ممکن است به آنها دلبسته شده باشد، نقش مهمی دارند. بنابراین مراقبه‌ی خلسه بر خود استوار نبوده، بلکه وابسته به موضوعی است که ذهن، خود را متوجه آن ساخته است.

بقبا الله بر خود استوار است

بقبا

 الله شخص به خدا - رسیده بر خود استوار است و هرگز به موضوع‌های ذهن بستگی ندارد. مراقبه‌ی خلسه بیشتر به بہت زدگی ناشی از نشئگی مواد مخدر شباهت دارد. نشئگی مواد مخدر تا زمانی که تاثیر مواد ادامه دارد، پایدار است. به روش مشابه تا زمانی که ذهن زیر تاثیر موضوعی باشد که مراقبه‌ی خلسه را می‌پروراند، حالت خلسه نیز تداوم می‌یابد.

بقبا

 الله از حکم‌فرمایی هرگونه موضوعی آزاد و حالت بیداری کامل است که در آن جذر و مد، کاهش و افزایش وجود ندارد، بلکه ادراکی ثابت و حقیقی وجود دارد.

اشخاص مستقر در بقا^{الله} موضوعات مناسبی برای مراقبه هستند

انواع گوناگون مراقبه‌های عمومی و تخصصی که رهرو به آنها متول می‌شود، در حد خود مفید و ارزشمند هستند و نباید تصور شود که ارزش آنها برای همگان، یکسان و ضروری است. آنها از جمله راه و روش‌هایی هستند که رهرو را به سوی مقصد ربانی اش رهنمون می‌سازند. برای شمار اندکی که از لحاظ روحانی پیشرفت‌های هستند، بسیاری از مراقبه‌های معمولی ضروری نیستند. برای آنها کافی است که در تماس مستقیم با مرشدِ به خدا - رسیده قرار دارند، معمولاً خیلی از مراقبه‌های تخصصی ضرورت پیدا نمی‌کنند. زیرا برای آنها کافی است که در پرتو راهنمایی مرشد کامل باشند و به او عشق و رزند. اما شمار کمیابی که به شناخت خودی حقیقی دست یافته و همیشه در حالت بقا^{الله} به سر می‌برند، نه تنها نیاز به هیچ گونه مراقبه ندارند، بلکه خود برای مرید، موضوع مراقبه می‌شوند و می‌توانند به آنها مراقبه می‌ورزند بیشترین کمک را بنمایند.

أنواع مراقبة

۸

صعود به بقابالله و ماهیت آن

بقابالله اوچ اعلای انواع قبلی مراقبه‌ها است

ذهن اگر با موضوع مراقبه درست هماهنگ شده باشد، غرق حقیقت الهی می‌شود و بقابالله یا حالت مسرت خودجوش و بی‌وقفه‌ی ناشی از دانش خودی حقیقی را تجربه می‌کند، یعنی حالتی که در آن رهرو فردیت محدود خود را از دست می‌دهد تا از یکی بودن خود با خداوند که در همه چیز است، پی ببرد. بقابالله، اوچ اعلای مراقبه‌های فردی و غیر فردی است که پیشتر انجام می‌گرفت و محصول آنها نیست.

بقابالله پس از یگانگی با بی‌نهایت الهی تجربه می‌شود

با وجود تفاوت‌های بین تمامی شکل‌های مراقبه و همچنین سایر تلاش‌های روحانی که رهرو در پیش می‌گیرد، تنها یک هدف وجود دارد و آن سرعت بخشیدن به تحقق اشتیاق او برای پیوند به بی‌نهایت الهی است. هنگامی که این یگانگی به دست آمد، رهرو یک فرد به خدا - رسیده می‌شود. صوفیان یکی شدن با بی‌نهایت که

شخص به خدا - رسیده به دست می‌آورد را «وصل» می‌نامند. این حالتِ یگانگی با خداوند را عیسی مسیح با بیان: «من و پدرم یکی هستیم» تشریح کرد. افراد بسیاری درباره‌ی بالاترین حالت آگاهی نوشته‌اند اما این حالت اصولاً وصفناشدنی است و در کلام نمی‌گنجد؛ بنابراین نمی‌توان آن را به طور مناسب شرح داد. اما اگرچه فرد هرگز نمی‌تواند این حالت را برای فردی دیگر شرح دهد اما همگان می‌توانند آن را برای خود تجربه کنند. این بالاترین حالت که متعلق به یک شخص خدا-رسیده است، بقا^{الله} نام دارد.

زندگی بدن یا ماده

ساکن شدن در بقا^{الله} تجربه‌ی حالت خدا^ی است. روح در این حالت، خود را خدا می‌داند، زیرا تمامی عوامل محدود کننده که تا کنون به دانش غیر حقیقی از خودش می‌انجامید را به دور افکنده است. حالت خدا^ی یک شخص به خدا-رسیده در مقایسه‌ی آشکار با حالت مادی یک انسان دنیوی کاملاً مشخص است. انسان دنیوی خود را بدن می‌پنداشد و در حالتی قرار دارد که زیر حکمفرمایی بدن و خواسته‌ای آن قرار دارد. آگاهی او بر بدن متمرکز است. علاقه‌ی او خوردن، نوشیدن، خوابیدن و برآوردن سایر آرزوهای بدنی است. او برای بدن زندگی می‌کند و کامیابی را می‌جوید. آگاهی او توانایی گسترش یافتن به فراسوی بدن را ندارد؛ او بر حسب بدن می‌اندیشد و نمی‌تواند به چیزی که بدن یا شکل ندارد بیندیشد. کل عالم هستی او شکل‌ها را در بر می‌گیرنده و صحنه‌ی نمایشی که در آن زندگی و حرکت می‌کند از فضا تشکیل یافته است.

زندگی انرژی

نخستین قدم به سوی حالت خدایی، بقاب‌الله هنگامی برداشته می‌شود که روح به فراسوی حالت بدنی گذر کند. به دور افکنندن حالت بدنی، به معنی ورود به آن عالم هستی است که از انرژی تشکیل یافته است. آن هنگام، روح در حالتی به سر می‌برد که شکل‌ها یا بدن‌ها دیگر بر او تسلط نداشته و به عالم انرژی، بالا رفته است. شکل یا بدن، انرژی انجام‌داد یافته است و پیشرفت از دنیاً شکل‌ها به عالم انرژی به معنای پیشرفت بیشتر به سوی حالت پاک‌ترو و نخستین هستی است. حالت انرژی از خیلی محدودیت‌ها که در جهان شکل‌ها یافت می‌شود آزاد است. در این حالت، آگاهی به انرژی گره خورده و پیوسته در انرژی و توسط آن ارتعاش دارد. خوردن و نوشیدن که از خصوصیات حالت بدنی است در حالت انرژی برابر با جذب و هضم انرژی است. در این سطح، روح کنترل کامل بر انرژی به دست آورده و با استفاده از انرژی می‌خواهد به کامیابی برسد. اما حرکت‌های او هنوز در قلمرو محدودیت روحانی قرار دارند. او می‌تواند بسیاری از چیزهایی که در حالت بدنی در دسترس نیستند را ببیند، بشنود و استشمam کند. او توانایی انجام کارهای بسیاری را دارد (برای نمونه، ایجاد نور در تاریکی یا زیستن برای هزاران سال با جذب انرژی) که از دید آنانی که در حالت بدنی یا مادی به سر می‌برند، معجزه انگاشته می‌شود. باینحال تمامی عالم هستی او از انرژی تشکیل یافته و زیر حکم‌فرمایی انرژی قرار دارد. هر آنچه که می‌تواند به آن بیندیشند یا انجام دهد بر حسب انرژی است و به وسیله‌ی انرژی به دست می‌آید. حالت انرژی، حالت روح‌هایی است

که از لحاظ روحانی پیشرفت‌هه هستند اما از حالت کمال که از راه بقا‌بای‌الله متعلق یک شخص به خدا-رسیده خود را آشکار می‌سازد، فرستنگ‌ها فاصله دارد.

زندگی ذهن

دومین قدم مهم به سوی بقا‌بای‌الله هنگامی برداشته می‌شود که روح به فراسوی عالم انرژی گذر کند و وارد قلمرو ذهن شود. کل انرژی در نهایت، ابراز ذهن است؛ از این‌رو گذر از حالت انرژی به حالت ذهنی به معنای پیشرفت بیشتر به سوی حالت خداابی است. در حالت ذهنی، آگاهی به طور مستقیم به ذهن گره خورده است و در کنترل کامل ذهن قرار دارد اما هرگز اسیر حکم‌فرمایی بدن (ماده) یا انرژی نیست. پیران که در حالت ذهنی به سر می‌برند، می‌توانند افکار سایرین را خوانده و بر آنها تاثیر بگذارند. به هر حال چنین حالتی که در کنترل کامل ذهن است هنوز در قلمرو دوگانگی و تخیل قرار دارد و برای دستیابی به وحدت با بی‌کرانِ الهی می‌باید به فراسوی ذهن گذر نمود.

ذهن پرده‌ی یا پوشش حقیقت الهی است

کل پیشرفت از همان ابتدا، به معنای کاستن از کارکرد ذهن و رفتنِ تدریجی به فراسوی آن است. ذهن حتا در حالت بدنی و حالت انرژی نیز به فعالیت اشتغال دارد اما در حالت مادی، بر حسب بدن می‌اندیشد، در حالت انرژی بر حسب انرژی می‌اندیشد و هنگامی که در حالت ذهنی است بر حسب خودش می‌اندیشد. اما حتا هنگامی که ذهن بر حسب خودش می‌اندیشد نیز نمی‌تواند به دانش و درک از

بی کران الهی دست یابد، زیرا تبدیل به پرده یا پوشش خود شده و مابین اندیشه و حقیقت الهی قرار می‌گیرد. ذهن اگرچه از زندگی مادی یا زندگی انرژی آزاد است اما هنوز توسط آگاهی که میل به جدایی دارد، محدود می‌شود. ذهن را می‌توان به آینه‌ای پوشیده از غبار شبیه نمود. بنابراین پیش از تجربه‌ی حالت خدایی، ذهن باید کاملا در بی‌کران الهی حل شود. شکل یا بدن، انرژی جامد شده است، انرژی بیان ذهن، ذهن آینه‌ی پوشانیده شده‌ی ابدیت، و ابدیت حقیقت الهی است که نقاب ذهن را به دور افکنده است.

رفتن به فراسوی ذهن مستلزم اشتیاق و شکیبایی است

به دور افکندن ذهنِ محدود کار آسانی نیست. مشکل اساسی این است که ذهن باید توسط خودِ ذهن، نابود گردد. اشتیاق شدید و شکیبایی بی‌حد برای یگانگی به حقیقت بی‌کران در فرایند رفتن به فراسوی ذهن، امری ضروری است. مرشد کاملی به مرید خود گفت برای دستیابی به برترین حالت باید درحالی که دست و پایش به الواری بسته شده به درون دریا افکنده شود و با لینحال اجازه ندهد که لباسش تر* شود. مرید مفهوم درونی این دستور مرشد را درک نکرد. سپس او سرگردان ماند تا سرانجام با پیر دیگری روبرو گردید و معنا و مفهوم فرمایش مرشد کامل را از او جویا شد. آن پیر توضیح داد که برای دستیابی به خدا، او باید چنان اشتیاق شدیدی برای یگانگی داشته باشد که انگار بدون آن حتا یک لحظه هم نتواند زنده باشد و با لینحال باید چنان شکیبایی خستگی‌ناپذیری پیشه

بعد می‌گویی که دامن تر مکن هشیار باش

* در میان قعر دریا تخت بندم کرده‌ای

کند که بتواند میلیون‌ها سال منتظر بماند. در صورت نبود اشتیاق شدید برای یگانگی با خداوند، ذهن به کار سانسکارایی و معمولی خود باز می‌گردد و در صورت نبود شکیبایی بی‌حد، همان اشتیاقی که ذهن پذیرای آن بود، به کار ذهن محدود تداوم می‌بخشد. تنها در صورت وجود تعادل بین اشتیاق بی‌نهایت و شکیبایی بی‌نهایت، مرید می‌تواند امید به شکافتن پرده‌ی ذهن محدود داشته باشد؛ ترکیب این دو احساس متضاد فقط با طریق لطف و نظر مرشد کامل میسر است.

دانش خودی حقیقی ناشی از بقا‌بالله با ادراک قلبی بی‌تلash، تداوم می‌یابد

ساکن شدن در بقا‌بالله یعنی سکنی گزیدن در حقیقت - آگاهی. کسی که ذهن‌اش کار می‌کند توانایی درک این حالت را ندارد. حالت خدایی، فراسوی اندیشه است و زمانی طلوع می‌کند که ذهن محدود در پیوند نهایی با بی‌کران‌الهی محو شده باشد. روح اکنون خود را توسط خود می‌شناسد و نه از راه ذهن. انسان دنیوی می‌داند که سگ نیست، بلکه انسان است. به روش مشابه در بقا‌بالله، روح فقط می‌داند که خداوند است و چیز محدودی نیست. لزومی ندارد که انسان دنیوی پیش خود تکرار کند که سگ نیست، بلکه انسان است، زیرا او بدون اینکه مجبور به تلاش خاصی باشد می‌داند که یک انسان است. به روش مشابه، روح در بقا‌بالله به هیچ گونه القای مصنوعی از حالت خدا - آگاهی که با تلقین‌های پیاپی و خودکار ایجاد می‌شود، نیاز ندارد. او توسط ادراک قلبی بی‌تلash، می‌داند که خداوند است.

زندگی در ابدیت

کسی که حالت بقای الله را به دست آورده در دانش الهی روح مستقر است، این دانش الهی موقعیت نیست، بلکه جاویدان است. رهرو در حالت نادانی، خود را به عنوان مرد یا زن و عامل اعمال محدود می‌نگرد که پذیرای دردها و خوشی‌ها است. در حالت دانش الهی، او خود را به عنوان روح کل می‌شناسد که هرگز توسط چنین چیزهایی محدود نشده است و بر او نیز اثر نمی‌گذارد. همین که رهرو ماهیت الهی خود را شناخت، این دانش الهی برای همیشه باقی می‌ماند و دیگر هرگز گرفتار نادانی نمی‌شود. این حالت خدا-آگاهی، بی‌کران است و از ویژگی‌ها آن ادراک، پاکی، عشق و مسرت بی‌حد است. ورود به حالت بقای الله رسیدن به زندگی بی‌بایان در ابدیت است.

دو حالت از بقا بالله

بقای الله دو حالت دارد: ۱- فنا یا جذب در الوهیت، نیروانا. ۲- حالت فی الله که بی‌درنگ و پس از فنا به دست می‌آید و نیرواکالپا، یا ابراز الوهیت نیز نام دارد. هنگامی که آگاهی به طور کامل از بدن‌ها و عالم آفرینش کنار کشید، به فنا یا حالت فراسو می‌انجامد. اما وقتی آگاهی مجبور می‌شود دوباره توسط بدن‌ها و بدون وابستگی یا شناسایی با آنها وارد عمل شود، به بقای الله، از حالت فنا فی الله (من خدا هستم) یا حالت قطب یا مرشد کامل منتهی می‌شود. آگاهی در این حالت، اگرچه به بدن‌ها یش به عنوان وسیله‌هایی گره خورده است اما از راه شناسایی نکردن، به آنها وابسته نیست و

بنابراین از درون به آنها وابستگی ندارد. شکافتن پرده‌ی ذهن و رفتن به فراسوی آن، به منزله‌ی دست کشیدنِ کامل آگاهی از عالم و جذب کامل آن در خداوند است. در این حالت، عالم صفر می‌گردد؛ این فنا است. اکثر افرادی که به فنا می‌رسند دوباره به آگاهی از کائنات (سه عالم) باز نمی‌گردند. اما آن تعداد اندکی که به سطح آگاهی از کائنات پایین می‌آیند، آن را چیزی بجز خدا تجربه نمی‌کنند و پیوسته در بقای الله، از حالت فنا فی الله (من خدا هستم) باقی می‌مانند. حالت فنا فی الله به معنی زندگی است که در آن فعالیت‌های ذهنی از تصورات مجازی پایان یافته و تمامی نوسانات ذهن محدود با شناخت حقیقت تغییرناپذیر الهی آرام گرفته است.

حالت مرشدان کامل و اوآثارها

بقا بالله، از حالت فنا فی الله به روح‌هایی تعلق دارد که از آسمان هفتم به پایین فرود می‌آیند. این حالت به سدگوروها یا مرشدان کامل و اوآثارها تعلق دارد. توازن و تعادل این حالت حتا هنگام واکنش‌های شدید به موقعیت‌های تغییرپذیر زندگی نیز از بین نمی‌رود. کسی که در این حالت است، خدا را همه‌جا و در همه چیز می‌بیند و بجز خدا چیزی نمی‌بیند. از این‌رو هنگام سرو کار داشتن با چیزهای دنیوی هرگز از حالت خدایی او کاسته نمی‌شود. او هنگام کشیدن زه کمان در میدان جنگ، استفاده از شمشیر در صحنه‌ی نبرد یا هنگام پرواز با هواپیما و صحبت با مردم، یا اشتغال به سایر کارهایی که مستلزم توجه خاص است، پیوسته در مسرتی آگاهانه از حقیقت تغییرناپذیر قرار دارد.

حالت رهایی روحانی، فنا و فنا فی الله

حالت فنا و فنا فی الله، که بی درنگ یکی پس از دیگری حادث می شود، مانند حالت رهایی روحانی، نمایان گر غرق شدن روح در خداوند است و نتیجه‌ی آن مسرت جاویدان و دانش بی کران از برترین آگاهی است. با این تفاوت که رهایی روحانی پس از اینکه روح بدن خود را ترک کرد تجربه می شود، اما حالات فنا و فنا فی الله هر دو، پیش از ترک بدن‌ها تجربه می شوند. با اینحال اگرچه حالات فنا و فنا فی الله از نقطه نظر حفظ بدن‌ها به یکدیگر شباهت دارند و در ذات یکی هستند اما تفاوت اند کی بین آنها وجود دارد.

تفاوت بین فنا و فنا فی الله

با بیرون آمدن روح از لام نفس و ورود به زندگی بی کران خداوندی، فردیت نامحدود، جایگزین فردیت محدود او می شود. روح می داند که خدا- آگاه است و فردیت خود را حفظ می کند. نکته مهم این است که فردیت به طور کامل خاموش و محو نمی گردد، بلکه روحانی شده، نگه داشته شده و تداوم می یابد. با اینحال اگرچه فردیت نامحدود روح با پیوند به نامحدود الهی از جهتی حفظ می گردد اما می تواند با تجربه‌ی الوهیت کامل، به طور جاودان، ساکن باقی بماند. هیچ کس از حالت جذبه‌الهی یا فنا به آگاهی دنیوی باز نمی گردد. اما در موارد بسیار اندک، روحی که زندگی بی کران خداوندی را به دست آورده از راه آزاد شدن الوهیت پویا، فردیت نامحدود خود را برقرار و برپا می سازد. این به معنی بقا‌الله از حالت فنا فی الله است.

پویایی پیشرفت روحانی

سرسپرده ساختن بدن برای زندگی برتر

پیشرفت روحانی هنگامی آغاز می‌شود که یک تغییر اساسی در نگرش انسان دنیوی به وجود آید. انسان دنیوی بیشتر برای بدن زنده است و حتا اگر اهدافی را دنبال می‌کند که ظاهرا به طور مستقیم مربوط به بدن نمی‌شوند اما در تحلیل نهایی می‌بینیم که نیروی انگیزه‌ی نهایی، ریشه در امیالی دارند که به بدن مربوط می‌شوند. برای نمونه، او برای خوردن زندگی می‌کند؛ نه اینکه می‌خورد تا زنده باشد. اما چون او به طور روشن به هدفی که فراسوی بدن است پی نبرده، از این‌رو بدن و آسایش آن، مرکز تمامی اهدافی می‌شود که او دنبال می‌کند. اما وقتی به ارزشی پی برد که در آن روح حکم‌فرما است، بی‌درنگ از ارزش بدن کاسته شده و به پس‌زمینه رانده می‌شود. اکنون برای او، نگهداری و حفظ بدن صرفا وسیله‌ای برای رسیدن به درک هدفی برتر می‌شود. بدن او که پیشتر مانعی برای یک زندگی روحانی واقعی بود، اکنون وسیله‌ای برای آزاد ساختن زندگی برتر می‌گردد. در این مرحله انسان بدون هیچ احساس خاصی از خود - شناسایی با بدنش، به نیازهای آن

می‌پردازد؛ درست مانند راننده‌ی قطار که آن را با ذغال سنگ و آب پر می‌کند تا به حرکتش ادامه دهد.

جست و جو برای هدف

پیشرفت روحانی از آغاز، مشروط به دستیابی به هدفی است که انسان به خاطر آن زندگی می‌کند؛ هدفی که به خاطر آن نآگاهانه، عشق یا نفرت می‌ورزد یا خوشی و رنج‌های گوناگون را تحمل می‌کند. اگرچه ممکن است او به واسطه‌ی کششِ این سرنوشت الهی درک ناشدنی و جذاب به حرکت در آید اما ممکن است برای بالا رفتن به نوک قله‌ی شناخت حقیقت الهی زمان بسیاری به طول انجامد، و سراسر این راه الهی همواره از دامها و پرتگاه‌های لغزنده تشکیل یافته است. آنهایی که می‌خواهند به قله‌ی این کوه برسند باید به بالاتر و بالاتر گام بردارند و حتا اگر شخص موفق به پیمودن ارتفاعات بالاتر شده باشد، کوچکترین اشتباه از سوی او می‌تواند موجب سقوط او به همان نقطه‌ی آغازین گردد. از این‌رو رهرو هرگز در امان نیست، مگر آن که از سعادت کمک و راهنمایی مرشد کامل بهره‌مند شود که از پیچ و خم‌های راه حقیقت آگاه است و می‌تواند او را از سقوط احتمالی حفظ نماید و بدون پس رفت‌های غیر ضروری، او را به سمت هدف که شناخت خداوند است رهنمون سازد.

موقع پیشرفت

مریدی که مصمم است به هدف برسد، با خود تمامی سانسکاراهایی که از گذشته گردآوری نموده را به دوش می‌کشد اما آنها در اثر آتش شوق روحانی به طور موقت، معلق و بی‌اثر باقی

می‌مانند. با اینحال هنگامی که پیوسته از تلاش روحانی کاسته شود، سانسکاراهایی که تا کنون معلق مانده و وارد عمل نشده‌اند، نیرویی تازه و آرایش جدیدی به خود گرفته و موانع دشواری بر سر راه پیشرفت روحانی رهروایجاد می‌کنند.

تمثیل رودخانه

این موضوع را می‌توان با تمثیل رودخانه، روشن نمود. جریان قوی رودخانه، مقادیر زیادی گل و لای از سرمنشا و کناره‌ها با خود به همراه می‌برد. گل و لای معلق در آب هرچند که ممکن است از سرعت آب رودخانه بگاهند اما مانع جریان آن نمی‌شوند. در جلگه‌ها، بخصوص نزدیک دهانه‌ی رودخانه که از سرعت آب کاسته می‌شود، این توده‌های گل و لای در بستر رودخانه نشست می‌کند و جزیره‌ها یا دلتاهای بسیار بزرگی را تشکیل می‌دهند که نه تنها مانع جریان آب می‌شوند، بلکه بارها جریان رودخانه را منحرف و حتا به شاخه‌های کوچکتری تقسیم کرده و به طور کلی موجب تضعیف نیروی بزرگ رودخانه می‌شوند. همچنین هنگامی که رودخانه طغیان می‌کند و سیل جاری می‌شود، تمامی موانع از جمله درختان، بوته‌ها و زباله‌ها را در مسیر خود شسته و به همراه می‌برد اما هنگامی که آنها تا اندازه‌ی معینی انباشته شوند، می‌توانند موانع جدی در مسیر جریان آب به وجود آورند. به روش مشابه راه پیشرفت روحانی نیز معمولاً توسط موانع خود - ساخته مسدود شده و تنها با کمک مرشد کامل از میان برداشته می‌شوند.

نفس‌گرایی باید محو شود

کمک مرشد کامل زمانی بیشترین تاثیر خود را بر جای می‌گذارد که مرید، زندگی نفس را به خاطر زندگی نامحدودی که مرشد کامل نمایان گر آن است تسلیم نماید. در حالی که خود - تسلیمی کامل، بسیار دشوار است اما ضروری ترین شرط پیشرفت روحانی، به حداقل رساندن نفس‌گرایی است. هدف از پیشرفت روحانی انجام «کارهای» زیاد نیست، بلکه کیفیت زندگی است که از هر نوع نفس- آگاهی رها باشد. اگر مرید کارهای بسیار بزرگی انجام داده و ادعای آنها را داشته باشد، نفس او خود را به این موقیت‌ها پیوند می‌زند و مانع سختی در راه زندگی نامحدود ایجاد می‌کند. بنابراین مراسم و تشریفات مذهبی، خیرات، کارهای خوب، ترک ظاهری دنیا و توبه، چنانچه ریشه در نفس- آگاهی داشته باشند، انجام آنها بیهوده است.

تنگنا

بنابراین بسیار ضروری است که مرید خود را از این اندیشه که «من این کار را انجام می‌دهم و من آن کار را انجام می‌دهم» دور نگاه دارد. مقصود این نیست که مرید به خاطر ترس از ایجاد چنین نفسی دست از فعالیت بشوید. او حتا ممکن است برای فرسوده ساختن نفس که خود پیشاپیش پرورده مجبور شود دست به عمل بزند. بنابراین او در یک تنگنا گرفتار می‌گردد که اگر حرکتی نکند، کاری برای درهم شکستن زندان زندگی نفس انجام نداده است و اگر راه فعالیت و عمل را در پیش گیرد، با این احتمال روبه رو می‌شود که نفس او به کردارهای جدید انتقال یابد.

گام برداشتن در راه الهی مانند راه رفتن بر روی لبه‌ی شمشیر است

اگر مرید بخواهد در راه روحانی پیشرفت نماید، باید از این دو حد نهایی پرهیز کرده و در همین حال یک زندگی توأم با فعالیت خلاق را در پیش گیرد. گام برداشتن در راه الهی چون سوار شدن بر اسب زین شده نیست، بلکه مانند راه رفتن بر روی لبه‌ی تیز شمشیر است. سوارکار همین‌که بر پشت اسب نشست، عملاً با آسودگی خاطر، کم و بیش به راحتی نشسته و برای حرکت به تلاش یا دقت اندکی نیاز دارد اما گام برداشتن در راه الهی مستلزم نهایتِ توجه و دقت است، زیرا در راه الهی جایی برای بازایستادن یا گسترش زندگی نفس وجود ندارد. کسی که وارد راه الهی می‌شود، نه می‌تواند همانجا که هست باشد و نه اینکه تعادل خود را از دست بدهد. او به فردی شباهت دارد که می‌خواهد روی لبه‌ی تیز شمشیر راه ببرود.

ساخت نفس جدیدی که سرسپرده‌ی مرشد کامل است

برای دوری از بی‌فعالیتی از یک سو و غرور ناشی از فعالیت از سوی دیگر، لازم است که مرید به روش زیر، نفس موقت و فعالی را بنا نماید که به طور کامل، سرسپرده‌ی مرشد کامل باشد. مرید پیش از آغاز هر کاری، فکر می‌کند که او نیست که آن کار را انجام می‌دهد، بلکه مرشد کامل است که توسط او آن کار را انجام می‌دهد، سپس مرید پس از انجام کار، بی‌درنگ از ادعای نتیجه یا لذت آن، پرهیز می‌کند و با پیشکش کار به مرشد کامل، از سانسکاراهای تاثیرات آن آزاد می‌گردد. هنگامی که مرید ذهن خود را با چنین قصدی تربیت نمود، موفق به آفریدن نفس جدیدی می‌شود که

هر چند موقتی و فعال است اما بیش از حد می‌تواند سرمنشا اطمینان، احساس، اشتیاق و «درخششی» باشد که یک عمل درست می‌باید ابراز دارد. این نفس جدید از لحاظ روحانی بی‌ضرر است، زیرا زندگی و هستی‌اش را از مرشد کامل که نمایان‌گر بی‌کران‌الهی است به دست می‌آورد و سپس در موقع مناسب می‌توان آن را مانند لباسی به دور افکند. بنابراین دو نوع نفس وجود دارد: یکی که تنها می‌تواند به محدودیت‌های روح بیفزاید و دیگری که به رهایی آن یاری رساند. دگرگونی از راه نفس محدود انسان‌دنیوی و رسیدن به بی‌نفسی زندگی بی‌کران‌الهی، در گرو ساخت یک نفس موقت است که با وفاداری بی‌ریا به مرشد کامل امکان پذیر می‌شود. ساخت نفس جدیدی که به طور کامل، سرسپرده‌ی مرشد کامل باشد، برای پویایی پیشرفت روحانی ضروری است.

تحول ناگهانی به یک زندگی بی‌نفسی، غیر ممکن است

از آنجایی که مرید عادت نموده از راه نفس محدود، شور و شوق زندگی را به دست آورد، از این‌رو دگرگونی ناگهانی از زندگی مبتنی بر نفس‌گرایی به یک زندگی مبتنی بر بی‌نفسی، غیرممکن و بی‌انگیزه است. اگر قرار باشد که مرید ناگهان از هر نوع نفس-آگاهی بپرهیزد، آنگاه مجبور می‌شود بدون هیچ لذتی از ابراز خود، به یک حالت منفی غیر فعال برگردد، یا اینکه می‌باید از راه فعالیتی که مانند ماشین بی‌جان و صرفاً خودکار است خود را ابراز نماید، به طوری که نتواند هیچ گونه احساس رضایت خاطری در زندگی داشته باشد. مشکل واقعی این است که مرید باید زندگی نفس محدود را رها کرده و بدون فرو رفتن به حالت اغما یا کما، وارد بی‌کرانی زندگی بدون

نفس شود، یعنی جایی که تمامی زندگی در آن فروکش کرده است. یک چنین حالت کما، ممکن است شخص را به طور وقت از محدودیت زندگی نفس آزاد سازد اما نمی‌تواند مرید را وارد بی‌کرانی فعالیت توام با بی‌نفسی نماید

پیشرفت روحانی تدریجی است

به این دلیل است که در بیشتر موارد، پیشرفت روحانی باید بسیار تدریجی و بارها چندین زندگی به درازا می‌کشد. اگر به نظر می‌رسد شخصی گام‌های بزرگی در راه پیشرفت روحانی برداشته، به دلیل این است که او فقط پیشرفته را که در زندگی‌های پیشین به دست آورده است را به طور فشرده مرور می‌کند و ادامه می‌دهد یا اینکه دخالت خاصی از سوی مرشد کامل انجام گرفته است. در موارد معمولی، پیشرفت مرید باید تدریجی باشد. فاصله‌ی بین زندگی محدود نفس و نامحدودی زندگی بدون نفس، می‌باید به وسیله‌ی مراحل تدریجی دگرگونی نفس پیموده شود، به طوری که نفس‌گرایی جای خود را به فروتنی و آرزوهای روزافزون خود را به قناعتی بدهد که پیوسته رو به رشد است. بدین ترتیب، عشق بدون خودخواهی جایگزین خود خواهی می‌شود.

نفسی که پیرو مرشد کامل است از کمک حتمی او برهمند می‌شود
هنگامی که نفس بهطور کامل پیرو مرشد کامل باشد، وجودش نه تنها ضروری و از لحاظ روحانی بی‌ضرر است، بلکه به طور مستقیم کمک به پیشرفت روحانی مرید می‌نماید. زیرا او را از راه خدمت بدون خودخواهی و عشق، به مرشد کامل نزدیک و نزدیک‌تر

می‌سازد. تماس دائم درونی با مرشد کامل که بدين روش ایجاد می‌شود، مرید را به طور خاص شایسته‌ی کمکی می‌نماید که تنها مرشد کامل می‌تواند ارائه دهد. مریدی که دست از زندگی نفسِ مجزا و مهارنشده می‌شوید تا یک زندگی توام با تسليم خود-خواسته به مرشد کامل را در پیش گیرد، توسط این نفس جدید و فرمابنده‌دار به عنوان وسیله‌ای در دستان مرشد کامل عمل می‌کند؛ در واقع این مرشد کامل است که توسط او کار می‌کند. درست همان‌طوری که یک وسیله در اثر استفاده، احتمال دارد که بد کار کند، مرید نیز احتمال دارد هنگامی که به کار گرفته می‌شود از تنظیم خارج گردد. از این‌رو این وسیله باید گهگاهی بازدید، تمیز یا تعمیر اساسی و تنظیم شود. به روش مشابه، مریدی که هنگام کار، دچار انحراف و گرفتاری‌های نو و تازه شده و پناهگاه‌هایی برای نفس انفرادی ایجاد کرده است نیز باید اصلاح شود تا بتواند به پیشرفت خود ادامه دهد.

لزوم تماس مکرر با مرشد کامل

مریدی که در خدمت مرشد کامل قرار گرفته به جارویی شباهت دارد که مرشد کامل توسط آن، دنیا را از ناخالصی‌ها پاک می‌سازد. جارو، ناگزیر کثافت دنیا را به خود می‌گیرد و اگر دوباره و دوباره تمیز نشده و حالت جدیدی به آن داده نشود به مرور زمان از کارآیی آن کاسته می‌شود. هرگاه مرید نزد مرشد کامل می‌رود، مشکلات روحانی جدیدی را نیز با خود به همراه دارد. او ممکن است اسیر گرفتاری‌های نو در پیوند با افتخار، ثروت یا میل به سایر چیزهای دنیوی که انسان را می‌فریبد، شده باشد. اگر او به دنبال این چیزها برود، شاید آنها را به دست آورد اما ممکن است از هدف که به دست

آوردن تجربه‌ی خدا بودن است و دل خود را در گرو آن نهادن بسیار دور گردد. تنها با دخالت فعال مرشد کامل، رفع چنین اختلال‌های روحانی امکان‌پذیر می‌گردد. این وظیفه‌ی درمان اختلال روحانی، به عمل جراحی توسط یک پزشک شباخت دارد که بی‌درنگ آنچه که موجب تخلیه‌ی انرژی حیاتی یک انسان می‌شود را از میان بر می‌دارد. اگر شخص دچار ناراحتی یا بیماری بدنی شود، می‌باید به پزشک یا جراح مراجعه کند و اگر مشکلات روحانی در او ایجاد شوند، می‌باید نزد مرشد کامل برود. تماس مکرر با مرشد کامل در سراسرِ فرایند پیشرفت روحانی مطلقاً ضروری است.

هر بار که نفس زنده می‌شود نیاز به یک تسليیم جدید دارد

مرشد کامل با روش‌های شکستناپذیر خود که با روش‌های دنیوی قابل قیاس نیست به مرید یاری می‌رساند. اگر مرید بخواهد این کمک را دریافت کند، باید در تسليیم خود به خواست الهی مرشد کامل، تلاش واقعی از خود نشان دهد. مرید، نفسِ شخصی‌اش که در نخستین تسليیم به مرشد کامل، ترک کرده بود ممکن است با سیمایی جدید دوباره پدیدار گردد. این نفسِ شخصی، حتا درون نفس مصنوعی که باید به طور کامل سرسپردهی مرشد کامل باشد نیز دوباره به صورت جدیدی پدیدار می‌گردد و در کارکرد درست آن ایجاد اختلال می‌کند. از این‌رو با دوباره زنده شدن نفسِ انفرادی محدود، مرید باید با تسليیم مجدد و تازه به مرشد کامل آن را خنثی سازد. این زنجیره‌ی دوباره زنده شدن‌های پیاپی نفسِ شخصی، باید با یک سری از تسليیم‌های نو به مرشد کامل، همراه باشد.

تسلیم نهایی، تسلیم حس جدایی است

پیشرفت از یک تسلیم به تسلیمی بزرگ‌تر، به معنای پیشرفت از یک پیروزی کوچک به پیروزی بزرگ‌تر است. شکل‌های کامل‌تر تسلیم، نمایان‌گر حالت‌های برتر آگاهی هستند، زیرا هماهنگی بیشتری بین مرید و مرشد کامل را تامین می‌کنند. بنابراین زندگی بی‌کران مرشد کامل می‌تواند به میزان بسیار زیاد توسط مرید جریان یابد. پیشرفت روحانی، زنجیره‌ای از تسلیم‌های پیاپی است تا هدف که تسلیم نهایی زندگی نفسِ مجزا می‌باشد، به طور کامل به دست آید. تسلیم نهایی، تنها تسلیم کامل است و روی دیگر یگانگی نهایی است؛ در این حالت، مرید با مرشد کامل یکی می‌گردد. بنابراین از جهتی، کامل‌ترین تسلیم به مرشد کامل، برابر است با دست‌یابی به حقیقت الهی که هدف نهایی تمامی پیشرفت‌های روحانی است.

جنبه‌های ژرف‌تر ساده‌انا Sadhana

یا راه دستیابی روحانی

گذار از مراسم مذهبی به جنبه‌های ژرف‌تر ساده‌انا

برای بیشتر افراد، ساده‌نانای روحانی (راه دستیابی روحانی) به معنای انجام مراسم و تشریفات ظاهری است که در مذهب آنها تعیین شده است. در مراحل نخست، انجام چنین مراسم ظاهری به عنوان عاملی که به پاک شدن خودی محدود و انضباط فکر کمک می‌کند ارزشمند است اما رهرو سرانجام می‌باید به فراسوی این مرحله از پیروی ظاهری رفته و وارد جنبه‌های ژرف‌تر ساده‌نانای روحانی گردد. هنگامی که چنین شد، جنبه‌ی ظاهری مذهب در پس زمینه قرار می‌گیرد و رهرو به اصولی که در مذاهب بزرگ آشکار شده است علاقه‌مند می‌گردد. راه دستیابی روحانی حقیقی در برابر گیرنده‌ی یک زندگی است که بر اساس درک روحانی بنا شده است و در دسترس کسی قرار می‌گیرد که به واقعیت‌های روحانی به راستی علاقه‌ی فراوان دارد.

گوناگونی ساده‌هانها

ساده‌هانا را نباید به کار گرفتن قوانین سخت و انعطاف‌ناپذیر در نظر گرفت. لزومی ندارد که در زندگی، یک شکل بودن و همسانی اکید و بی‌امان وجود داشته باشد و ضرورتی نیز برای آن وجود ندارد. در زمینه‌ی روحانی دامنه‌ی وسیعی برای انواع ساده‌هانها وجود دارد. ساده‌هانایی که برای یک رهرو بخصوص مفید است، ناگزیر به سانسکارها و خلق و خوی او وابسته است. بدین ترتیب اگرچه هدف روحانی برای همگان یکی است اما ساده‌هانای یک رهرو بخصوص، ممکن است ویژه‌ی خود او باشد. اما از آنجایی که هدف برای همگان یکی می‌باشد، بنابراین اختلاف‌هایی که در رابطه با ساده‌هانا وجود دارند از اهمیت حیاتی برخوردار نیستند، بلکه جنبه‌ی ژرف‌تر ساده‌هانا، با وجود همه‌ی تفاوت‌هایشان، برای تمامی رهروان حائز اهمیت است.

ساده‌هانا در زمینه‌ی روحانی با ساده‌هانا در زمینه‌ی مادی تفاوت دارد

ساده‌هانا در زمینه‌ی روحانی الزاماً به طور اساسی با ساده‌هانا در زمینه‌ی مادی تفاوت دارد، زیرا که از لحاظ فطری، هدف متفاوت است. هدفی که در زمینه‌ی مادی دنبال می‌شود محسولی است که آغاز و پایان آن در زمان است. هدفی که در زمینه‌ی روحانی دنبال می‌شود کمال است که فراسوی محدودیت‌های زمان می‌باشد. بنابراین در زمینه‌ی مادی، ساده‌هانا متوجه دستاوردي است که در آینده به دست می‌آید، در حالی که ساده‌هانا در زمینه‌ی روحانی متوجه شناخت آن چیزی است که همیشه بوده، خواهد بود و اکنون هست.

هدف ساده‌های روحانی

هدف روحانی زندگی را باید در خود زندگی جست و جو نمود و نه بیرون از آن، بنابراین ساده‌های در زمینه‌ی روحانی باید آنچنان باشد که زندگی شخص را به آرمان روحانی نزدیک‌تر سازد. ساده‌های در زمینه‌ی روحانی مقصودش دستیابی به هدفی محدود نیست که چند روزی برقرار باشد و سپس به طور ننگین ناپدید گردد. هدف آن، ایجاد تحولی اساسی در کیفیت زندگی است به طوری که همواره بیان حقیقت الهی در زمان حال جاویدان باشد. ساده‌های هنگامی از لحاظ روحانی ثمربخش است که زندگی شخص را با هدف الهی هماهنگ سازد و این به معنای توانمند ساختن همگان به بهره‌مندی از حالت خدا بی به طور آگاهانه است. ساده‌های باید به طور کامل در راستای این هدف به کار گرفته شود.

ساده‌های در هدف خود غرق می‌شود

در زمینه‌ی روحانی، هر بخشی از ساده‌های می‌باید هدفش رسیدن به شناخت هدف روحانی باشد، یعنی دستیابی به خدا-گونه بودن در تمامی جنبه‌های زندگی، بنابراین جنبه‌های مختلف ساده‌های روحانی از یک دیدگاه، نمایان گر درجه‌های گوناگون از پیشرفت به سوی کمال روحانی است. ساده‌های تا حدی کامل است که بتواند آرمان روحانی را ابراز نماید، یعنی تا اندازه‌ای که به یک زندگی کامل شباهت داشته باشد. بنابراین هر چه بیشتر بین ساده‌های و آرمان روحانی تفاوت وجود داشته باشد، کمتر کامل است و هر چه بین ساده‌های و آرمان روحانی تفاوت کمتر باشد، بیشتر کامل است.

هنگامی که ساده‌هان، کامل یا درست باشد در هدف غرق می‌گردد. این به مفهوم یک زندگی کامل روحانی است که در آن جدایی بین وسیله و هدف، در تمامیت آسیب‌ناپذیر هستی بخش ناشدنی غرق شده است.

ساده‌هان در هدف خود مشارکت جزیی دارد

رابطه‌ی بین ساده‌هانای روحانی و هدف که از راه آن به دست می‌آید را می‌توان با رابطه‌ای که در زمینه‌ی مادی بین آنها وجود دارد مقایسه نمود. عموماً در زمینه‌ی مادی، هدف کم و بیش بیرون از ساده‌هانایی که توسط آن تامین می‌گردد، قرار گرفته و تمایز آشکاری بین ماهیت ساده‌هان و هدف که توسط آن به دست می‌آید وجود دارد. برای نمونه، کشیدن ماشه‌ی تفنگ می‌تواند وسیله‌ای برای کشنیدن یک فرد باشد، در حالی که کشنیدن یک انسان اساساً در نوع، با کشیدن ماشه تفاوت دارد. اما در زمینه‌ی روحانی، ساده‌هان و هدفی که توسط آن به دست می‌آید، نمی‌توانند از یکدیگر جدا باشند و در ماهیت آنها تمایز آشکاری وجود ندارد. در زمینه‌ی روحانی نمی‌توان بین ساده‌هان و هدف که توسط آن دنبال می‌شود، شکاف دائمی ایجاد نمود. این باعث به وجود آمدن این تناقض اساسی می‌شود که در زمینه‌ی روحانی، انجام ساده‌هان به خودی خود، برابر با مشارکت جزیی در رسیدن به هدف است. بنابراین روشن می‌شود که چرا بسیاری از ساده‌هان‌های روحانی را باید جدی گرفت، انگار که به خودی خود، هدف هستند.

ساده‌هانای راه دانش، عمل و عشق

ساده‌هانای روحانی در جنبه‌های ژرف‌تر، دربرگیرندهی گام برداشتن ۱- در راه دانش الهی (Dnyan Marga) ۲- راه عمل (Karma Marga)، ۳- راه عشق الهی یا پرستش (Bhakti Marga) است. ساده‌هانای دانش الهی، خود را به روش‌های زیر ابراز می‌دارد: (الف) به کار گرفتن ناوابتگی یا چشم‌پوشی که نتیجه‌ی درک واقعی است (ب) انجام انواع گوناگون مراقبه و (ج) استفاده‌ی دائمی از تشخیص و ادراک قلبی. هر یک از این روش‌ها که توسط آن، دانش روحانی جست و جو یا ابراز می‌شود مستلزم توضیحات تشریحی است.

ناوابستگی یا چشم‌پوشی

روح منفرد، مجدوب دنیای شکل‌ها است و خود را به عنوان پاره‌ی بخش ناشدنی از وجود خداوند نمی‌شناسد. این نادانی، اسارت روح را پایه‌گذاری می‌کند؛ ساده‌هانای روحانی باید در راستای تامین آزادی از این اسارت باشد. بنابراین ترک بیرونی دنیا بارها از جمله ساده‌هاناهایی به شمار می‌آید که به رهایی روحانی می‌انجامد. اگرچه این ترک بیرونی، ارزش خود را دارد اما مطلقاً ضروری نیست. آنچه که لازم است ترک درونی خواستن چیزهای دنیوی است. هنگامی که امیال ترک و کنار گذاشته شوند، اگر روح از لحظه بیرونی چیزهای دنیوی را ترک کرده یا ترک نکرده باشد، از اهمیت کمی برخوردار است، زیرا روح از درون، خود را از بند دنیای تخیلی شکل‌ها آزاد و خود را برای حالت رهایی روحانی آماده ساخته است. ناوابتگی یا چشم‌پوشی، بخش مهمی از ساده‌هانای دانش الهی است.

مراقبه

مراقبه، وسیله‌ی دیگری است که رهرو توسط آن دانش روحانی را جست و جو می‌کند. مراقبه را نباید کاری عجیب و غریب دانست که ویژه‌ی غارنشینان است. هر فردی، خود را مشغول مراقبه بر یک چیز یا چیز دیگری می‌بیند. تفاوت بین چنین مراقبه‌ی طبیعی و مراقبه‌ای که رهرو انجام می‌دهد، این است که دومی اندیشیدن اصولی و سازمان یافته درباره‌ی چیزهایی است که اهمیت روحانی دارند. مراقبه به عنوان ساده‌های می‌تواند شخصی یا غیرشخصی باشد. مراقبه هنگامی شخصی است که در رابطه با روحی باشد که از لحاظ روحانی کامل است. یک موضوع مناسب برای مراقبه‌ی شخصی (که بر اساس با گرایشات رهرو است) را می‌توان از میان اواتارها یا مرشدان کامل دوران گذشته یا مرشدان کاملی که اکنون زنده هستند برگزید. از راه چنین مراقبه‌ی شخصی، رهرو تمامی صفات الهی یا دانش روحانی مرشد کامل را به خود جذب می‌کند. از آنجایی که لازمه‌ی چنین مراقبه‌ای، عشق و خود - تسلیمی است بنابراین مراقبه‌ی شخصی، لطف و نظر مرشد کامل را برای مرید به ارمغان می‌آورد و تنها این لطف و نظر می‌تواند شناخت نهایی را به رهرو پیشکش کند. از این رو ساده‌های مراقبه‌ی شخصی، نه تنها رهرو را شبیه و مانند مرشد کامل می‌نماید، بلکه راه او را نیز برای یگانگی با مرشد کامل در حقیقت الهی، هموار می‌سازد.

مراقبه‌ی غیرشخصی به جنبه‌ی بی‌شکل و بی‌کران خداوند مربوط می‌شود. این ممکن است فرد را به سوی شناخت جنبه‌ی غیرشخصی خداوند رهنمون نماید اما به طور کلی این مراقبه‌ای

بی‌ثمر است، مگر اینکه رهرو با دنبال نمودن مراقبه‌ی شخصی و پرهیزکاری، به درستی آمادگی پیدا کرده باشد. در شناخت نهایی بی‌کرانگی الهی، نه محدودیت شخصیت وجود دارد و نه تمایز بین تضادهای خوب و بد. برای رسیدن به این شناخت، شخص باید از شخصی به غیرشخصی و از خوبی به خدا بودن که فراسوی تضادهای خوب و بد است گذر کند. شرط دیگر برای دستیابی به حقیقت الهی از راه مراقبه‌ی غیرشخصی این است که رهرو باید توانمند به بازیستادن کامل ذهن خود باشد. این تنها هنگامی امکان‌پذیر است که همه‌ی سانسکاراها «تأثیرات» گوناگون در ذهن نابود شوند. چون پاک شدن نهایی سانسکاراها فقط توسط لطف و نظر مرشد کامل امکان‌پذیر است، بنابراین وجود مرشد کامل حتاً برای موفقیت در راه مراقبه‌ی غیرشخصی نیز ضروری است.

استفاده از تشخیص و ادراک قلبی

ساده‌های دانش الهی، ناکامل باقی می‌ماند، مگر اینکه مرید تشخیص دائمی به کار ببرد و برترین ادراک‌های قلبی خود را آشکار سازد. شناخت خداوند از آن مریدی می‌شود که تشخیص و هم‌چنین ادراک قلبی خود را در رابطه با ارزش‌های جاویدان مورد استفاده قرار می‌دهد. دانش بی‌کران در همگان نهفته است اما می‌باید آشکار گردد. راه افزایش دانش الهی، به عمل درآوردن آن ذره از دانش روحانی است که شخص ممکن است داشته باشد. آموزش‌هایی که توسط مرشدان کامل در اختیار بشریت قرار گرفته و فهم ارزش‌های ذاتی که مرید به همراه خود می‌آورد، نور کافی برگام

بعدی که مرید باید بر دارد می‌تاباند. کار دشوار، عمل نمودن به دانشی است که مرید دارد. یکی از بهترین روش‌ها برای افزایش دانش الهی روحانی فرد، به کار گرفتن دانشی است که خود فرد دارد. اگر ساده‌های دانش الهی بخواهد پر ثمر باشد، باید در هر قدم با تاکید کافی بر عمل به اجرا درآید. زندگی روزمره باید با به کار بردن قدرت تشخیص، رهبری شود و برترین ادراک‌های قلبی الهام بخش آن باشد.

اهمیت عمل

کارمایوگا یا راه عمل، به معنای عمل نمودن به بهترین ادراک‌های قلبی، بدون ترس و تردید است. در ساده‌های آنچه که به حساب می‌آید، صرفاً نظری نیست، بلکه عملی است. عمل و کردار درست، بسیار مهم‌تر از نظریه پردازی درست است. عملی که بر اساس دانش واقعی باشد، مطمئناً پرثمرتر است، با اینحال حتاً اگر اشتباه و خطأ نیز در عمل رخ دهد، ممکن است با خود درس‌های پرارزشی به همراه داشته باشد. تفکر و تعمق نظری هرچند هم که بی‌نقص باشد از لحاظ روحانی بی‌ثمر است. بنابراین فردی که سواد زیادی ندارد اما بی‌ریا نام خدا را بر زبان جاری می‌سازد و وظایف محقر خود را از صمیم دل انجام می‌دهد، می‌تواند در واقع به خدا بسیار نزدیک‌تر باشد تا شخصی که تمام علوم ماورای طبیعی عالم را می‌داند اما اجازه نمی‌دهد که هیچ یک از نظریه‌هایش، زندگی روزمره او را دگرگون سازد.

داستان یک خر

در زمینه‌ی ساده‌های تفاوت میان اهمیت نسبی نظریه‌پردازی و عمل را می‌توان توسط داستان معروف یک خر بیان نمود. روزی خری که برای مدت زیادی در جاده راه رفته و بسیار خسته و گرسنه بود از دور دو توode‌ی علف را دید که یکی در سمت راست و دیگری در سمت چپ جاده، به فاصله‌ی معینی قرار داشتند. خر در آن لحظه فکر کرد، پیش از آنکه بتواند هوشمندانه تصمیم بگیرد که به سوی کدام یک از این دو توode‌ی علف حرکت کند، بسیار مهم است که به طور روشن، یقین کامل داشته باشد که کدامین توode بهتر است. حال اگر تصمیمش بدون تفکر همه جانبه و انتخابش بدون دلیل کافی باشد، عمل او بر مبنای هوس آنی و غیرهوشمندانه بوده است. از این‌رو ابتدا فاصله‌ی بین آن نقطه از جاده و دو توode‌ی علف را به ترتیب در نظر گرفت. متأسفانه پس از بررسی استادانه به این نتیجه رسید که فاصله‌ی هر دو توode‌ی علف به طور مساوی از جاده دور است. سپس پیش خود فکر کرد که آیا ممکن است ملاحظات دیگری وجود داشته باشند که بر اساس آنها بتواند گزینش «درست» داشته باشد و اندازه‌های نسبی آن دو توode‌ی علف را حدس بزند؟ حتا در این دومین تلاش که می‌خواست پیش از حرکت به سوی یکی از توode‌های علف از لحاظ تئوری، مطمئن باشد نیز ناکام ماند، چون به این نتیجه رسید که مقدار علف‌ها، یکسان هستند. بنابراین با سرسختی و شکنیابی که یک خر دارد، نکات دیگری مانند کیفیت علف‌ها را مورد سنجش قرار داد اما سرنوشت چنین بود که در تمامی نکات قابل مقایسه که می‌توانست

به آنها بیندیشد هر دو توده‌ی علف به طور مساوی دلخواه او بودند. سرانجام چنین شد که چون خر نتوانست عامل تعیین کننده‌ای بیابد تا گرینش برتر او را از لحاظ تئوری درست نشان دهد. از این رو تصمیم گرفت که به سوی هیچ یک از دو توده‌ی علف حرکت نکند، و بر عکس گرسنه و خسته، بدون اینکه از رسیدن به توده‌های علف وضعیت او اندکی بهتر شده باشد، به راهش ادامه دهد. اگر خر بدون پافشاری بر داشتن یقین نظری ناشی از تصمیمی خردمندانه به سوی یکی از دو توده‌ی علف رفته بود، امکان داشت که آن توده‌ی علف به خوبی دیگری نباشد اما با وجود هر اشتباهی که ممکن بود در داوری هوشمندانه‌اش رخ دهد، عملاً در وضعیت بسیار بهتری قرار می‌گرفت. برای آغاز سفر زندگی روحانی، داشتن نقشه‌ی کامل راه، امری ضروری نیست. بر عکس پافشاری بر داشتن چنین دانش کاملی، ممکن است به جای کمک، در واقع موانعی بر سر راه روحانی ایجاد نماید. اسرار ژرفتر زندگی روحانی، فقط برای آن عده‌ای آشکار می‌گردد که خود را به خطر انداخته، دل به دریا بزنند و آزمایشات جسواره‌ای با آن انجام دهند. این راه برای فرد تنبلی که در هر قدم، تضمین می‌خواهد در نظر گفته نشده است. فردی که از ساحل اقیانوس در مورد اقیانوس به تفکر و تعمق می‌پردازد، تنها به سطح آن پی می‌برد اما فردی که می‌خواهد به ژرفای اقیانوس پی ببرد، باید آماده فرو رفتن و غرق شدن در اقیانوس باشد.

خدمت بدون خودخواهی یا بدون انتظار

تحقیق ساده‌های کارمایوگا، ایجاب می‌کند که عمل باید از درک حقیقت الهی سرچشم می‌بگیرد. عملی که بر اساس آگاهی روحانی

است موجب اسارت نمی‌گردد، زیرا که در نفس ریشه ندوانیده و بدون خودخواهی است. خودخواهی نمایان‌گر نادانی است در حالی که نداشتن خود خواهی یا از خودگذشتگی، بازتاب حقیقت الهی می‌باشد. توجیه واقعی زندگی خدمت بدون خودخواهی را می‌باید در ارزش فطری یک چنین زندگی پیدا نمود و نه در نتیجه‌ها و پیامدهای پنهانی که از آن به دست می‌آید. تناقض عمل بدون خودخواهی در این است که دستاورد آن برای رهرو، در واقع بسیار بیشتر از آن است که هرگز بتواند در دایره‌ی خودخواهی ناشی از نادانی به آن دست یابد. خودخواهی که بر محور تصور دروغین شخصیت مجزا و محدود می‌چرخد و به محدود شدن زندگی دامن می‌زند. در حالی که عمل بدون خودخواهی یا بدون انتظار به فروپاشی تخیلِ جدایی‌آفرین سرعت می‌بخشید و دروازه‌ای را به سوی زندگی نامحدود می‌گشاید که در آن درک واقعی از بی‌نفسی کل به دست می‌آید. آنچه که شخص دارد، ممکن است روزی از دست بدهد و آنچه که آرزو می‌کند ممکن است هرگز به آن نرسد اما اگر چیزی را که با نیتِ پیشکش به خداوند ببخشد، آن چیز پیشاپیش به او باز گردانده شده است. چنین است ساده‌هایی کارمایوگا.

عشق

حتا مهمتر از ساده‌های دانش یا عمل، عشق است. عشق، خود بهانه‌ی بودنِ خود است. آن به خودی خود، کامل است و نیازی ندارد که چیزی آن را تکمیل نماید. بزرگترین پیران روحانی از عشقی که به خداوند داشته‌اند، راضی و خرسند بوده و در آرزوی چیز دیگری

نیستند. اگر عشق بر اساس هرگونه انتظار یا چشم‌داشتی باشد عشق نیست. در شدتِ عشق الهی، عاشق با معشوق الهی یکی می‌گردد. ساده‌هایی بالاتر از عشق وجود ندارد، قانونی بالاتر از عشق وجود ندارد و هدفی وجود ندارد که فراسوی عشق باشد، زیرا عشق در حالتِ الهی خود، نامحدود است. خداوند و عشق یکسان هستند و کسی که عشق الهی دارد، پیشاپیش خداوند را دارد.

از تلاش به بی‌تلاشی

عشق را می‌توان به طور مساوی بخشی از ساده‌های و بخشی از هدف دانست. اما ارزش فطری عشق به اندازه‌ای روشن است که اگر به عنوان ساده‌های برای چیزی دیگر در نظر گرفته شود، چنین امری بارها اشتباه به شمار می‌آید. در هیچ ساده‌هایی غرق شدن در خداوند به آسانی و کاملی عشق نیست. هنگامی که عشق حاکم باشد، راه به سوی حقیقت الهی آسان و مسرت‌بخش می‌شود. قانوناً، ساده‌های مستلزم کوشش و حتا در بعضی مواقع کوشش بسیار سختی است، مانند هنگامی که رهرو برای دستیابی به ناوابستگی در برابر وسوسه‌ها، سخت می‌کوشد. اما در عشق، احساس تلاش وجود ندارد، زیرا که خودجوش است. خودجوشی، ذات روحانیتِ واقعی است. برترین حالت آگاهی که در آن، ذهن به طور کامل در حقیقت الهی غرق است ساهاجاواستا Sahajawastha یا حالت خودجوشی نامحدود نام دارد که در آن پیوسته دانش خود حقیقی وجود دارد. یکی از تناظرها در رابطه با ساده‌های روحانی این است که هدفِ همه‌ی تلاش‌های رهرو در راستای رسیدن به حالت بی‌تلاشی است.

داستان آهوى ختن

داستان زیبایی آهوى خُتن نشان دهندهٔ ماهیت تمامی ساده‌هانه‌ای روحانی است. روزی آهويی مشغول بازيگوشی و جست و خیز بر روی تپه‌ها و صخره‌ها بود. ناگهان بوی عطر بسیار خوشی به مشامش رسید. بویی که نظیر آن را هرگز استشمام نکرده بود. این عطر اعماق روح او را چنان تکان شدیدی داد که تصمیم به یافتن منشا آن گرفت. اشتیاق او به حدی بود که با وجود سرمای شدید و گرمای طاقت فرسا، روز و شب به جست و جوی بسیار سخت خود برای یافتن سرمنشا آن عطر فرج‌بخش ادامه داد. او نه ترسی داشت و نه تردیدی، بلکه بی‌واهمه به جست و جو و سرگشتنی خود ادامه داد، تا سرانجام روزی ناگهان با لغزیدن پایش، از روی صخره‌ای سقوط کرد که به جراحت مرگباری انجامید. در واپسین لحظات که آخرین نفس‌هایش را می‌کشید، آهو دریافت که سرمنشا عطری که دل او را ربوده و الهام‌بخش همه‌ی این جست و جوها شده بود از ناف خود او منتشر می‌شده است. این لحظه‌ی آخر عمر آهو، شادترین لحظه‌ی زندگی او بود و آرامشی بیان ناشدنی بر چهره‌اش نقش بسته بود.

هدف ساده‌هانا دستیابی به دانش خودی حقیقی است

تمام ساده‌هانای روحانی رهرو به تلاش‌های آن آهوى ختن شباهت دارد. لازمه‌ی به ثمر نشستنِ نهایی ساده‌هانا، پایان‌یابی زندگی نفس‌ی رهرو است. آن لحظه، این شناخت به دست می‌آید که از جهتی او خود، موضوع تمامی جست و جوها و کوشش‌های خود

بوده و همه‌ی رنج‌هایی که کشیده، خوشی‌هایی که داشته، خطراتی که به جان خریده و ماجراهایی که دستخوش آنها بوده و همچنین تمامی فداکاری‌ها و تلاش‌های سخت او، همگی به منظور دستیابی به دانش خودی حقیقی بوده است. با طلوع این دانش، رهرو فردیت محدود خود را گم می‌کند و درمی‌یابد که او در واقع با خداوند که همه چیز‌الهی است، یکی است.

اواقار Avatar

هر موجود زنده‌ای آگاهانه یا ناآگاهانه در تکاپو و جست و جوی یک چیز است. این جست و جو در شکل‌های کمتر تکامل یافته‌ی زندگی و انسان‌هایی که پیشرفت کمتری دارند ناآگاهانه و در انسان‌های پیشرفته، آگاهانه انجام می‌گیرد. نامهای بسیاری بر موضوع جست و جو گذاشته شده است، مانند خوشحالی، آرامش، آزادی، حقیقت، عشق، تکامل، وصل، درک از خودی حقیقی، شناخت خداوند یا فنافی الله. اساساً این جست و جو به روشی خاص برای دستیابی به همه‌ی اینها است. همه‌ی افراد، لحظاتی توام با خوشحالی، نگاه آنی به حقیقت و تجربه‌های گذرا از وصل با خداوند داشته‌اند، اما آنچه همگان می‌خواهند این است که این تجربه‌ها را ابدی سازند. آنان می‌خواهند در میان تغییر و تحول دائمی، حقیقت پایدار را برقرار سازند. این یک میل فطری است که اساساً بر پایه‌ی تاریک یا روشن حافظه‌ی فرد بنیان گذاشته شده و برخاسته از کم یا زیاد بودن سیر تکاملی او از یگانگی ذاتی‌اش با خداوند است. بنابراین هر چیز زنده‌ای آشکارسازی ناکامل خداوند است که تنها به واسطه‌ی نبود دانش از ماهیت حقیقی خود، مشروط و مقید گردیده

است. تمامی سیر تکامل در واقع تکاملی است از الوهیت ناآگاه به الوهیت آگاه که در آن خداوند که خود اساساً ابدی و تغییرناپذیر است شکل‌های گوناگون بی‌شماری را اختیار می‌کند و از بی‌نهایت تجربه‌های گوناگون بهره‌مند می‌گردد و به فراسوی بی‌نهایت محدودیتهای خود-ساخته‌ی گوناگون می‌رود. سیر تکامل از دیدگاه آفریدگار یک بازی الهی است که در آن خداوندِ مشروط‌ناشدنی، بی‌کرانی دانش، قدرت و مسرتِ مطلق خود را در میان همه‌ی شرایط می‌آزماید. اما سیر تکامل از دیدگاه مخلوق که دانش محدود، قدرت محدود و ظرفیت محدودی برای بهره‌مند شدن از مسرت دارد، حماسه‌ای است از تناوب‌های استراحت و کشمکش، خوشی و اندوه، عشق و نفرت تا سرانجام خداوند در انسان کامل، تضادهای دوگانه را توازن بخشد و به فراسوی دوگانگی برود. آنگاه خالق و مخلوق خود را یکی تشخیص می‌دهند و تغییرناپذیری در میان تغییرپذیری مستقر می‌گردد و تجربه‌ی جاودانگی در میان زمان به دست می‌آید. بنابراین خداوند خود را به عنوان خدا می‌شناسد که در ذات تغییرناپذیر، در آشکارسازی بی‌کران است و همواره مسرت والای شناخت خودی حقیقی را پیوسته با آگاهی نوین از خود و توسط خود، تجربه می‌کند. این شناختِ نهایی باید در میان زندگی رخ دهد و رخ خواهد داد، زیرا تنها در جریان زندگی می‌توان محدودیتها را تجربه کرد و به فراسوی آنها رفت و از پیامد آن که رهایی از محدودیتها است، بهره‌مند گشت. این رهایی از محدودیتها به سه شکل صورت می‌گردد:

بیشتر روح‌های به خدا - رسیده بی‌درنگ و برای ابد بدن خود را

رها می‌کند و جاودانه در جنبه‌ی نآشکار خداوند غرق می‌گردند و تنها از سرور یگانگی، آگاهی دارند. برای آنان آفرینش دیگر وجود ندارد و چرخه‌ی دائمی تولد و مرگ آنان به پایان رسیده است. به این حالت، مُكتی *Mukti* یا رهایی روحانی گفته می‌شود. برخی از روح‌های به خدا-رسیده جسم خود را تا مدتی حفظ می‌کنند اما چون آگاهی آنها به طور کامل در جنبه‌ی نآشکار خداوند غرق گشته، از این‌رو نه از جسم خود و نه از آفرینش، آگاهی دارند. آنان پیوسته مسرت بی‌کران، نیروی بی‌کران و دانش بی‌کران خداوند را تجربه می‌کنند اما نمی‌توانند از آنها آگاهانه در آفرینش یا در راستای کمک به دیگران برای دستیابی به رهایی روحانی استفاده کنند. با لینحال حضور آنان بروی زمین مانند کانونی برای تمرکز و تابش نیروی بی‌کران، دانش بی‌کران و سرور بی‌کران خداوند است و کسانی که به آنها دسترسی پیدا کرده، به آنها خدمت نموده و آنها را می‌پرستند، به واسطه‌ی تماس خود با آنها، سود روحانی می‌برند. چنین روح‌هایی، مجنوب نامیده می‌شوند و این نوع خاص از رهایی، ویده مُكتی *Videh-mukti* یا رهایی همراه با بدن خوانده می‌شود.

تعداد اندکی از روح‌های به خدا-رسیده بدن خود را حفظ کرده و در عین حال، آگاهی آنها از خود، به عنوان خدا شامل هردو جنبه‌ی نآشکار و آشکار خداوند است. آنان خود را به عنوان ذات تغییرناپذیر الهی و همچنین به عنوان آشکارسازی بی‌کران شکل‌های گوناگون می‌شناسند. آنان خود را به عنوان خدای مجزا از آفرینش، خدای آفریدگار، خدای پروردگار و خدایی که نابود کننده‌ی تمامی

آفرینش است و همچنین به عنوان خدایی که همه‌ی محدودیت‌های آفرینش را پذیرفته و به فراسوی آنها رفته است تجربه می‌کنند. آمان پیوسته آرامش مطلق، دانش بی‌کران، نیرو و سرور خداوند را تجربه می‌کنند و به نحو کامل از این بازی الهی آفرینش لذت می‌برند. آنان خود را به عنوان خدایی که در همه چیز است می‌دانند و از این‌رو توانایی دارند از لحاظ روحانی به همه چیز کمک کرده و همچنین می‌توانند روح‌های دیگر را به عنوان *مکتا* (*Mukta*) (مجذوب) و یا سدگورو (مرشد کامل) به درک از خودی حقیقی یا شناخت خداوند برسانند، همچنان که خود هستند و نامیده می‌شوند.

پیوسته پنجاه و شش روح به خدا - رسیده در دنیا وجود دارند. آنان همیشه در آگاهی یکی هستند اما در عمل و وظیفه همواره با یکدیگر تفاوت دارند. آنان معمولاً جدا از عموم مردم، بدون اینکه شناخته شوند کار و زندگی می‌کنند. اما پنج تن که از جهتی به عنوان هیئت مدیره عمل می‌کنند، همواره آشکارا کار می‌کنند. آنها در اجتماع از شهرت و اهمیت خاصی برخوردار بوده و به عنوان سدگورو یا مرشدان کامل شناخته می‌شوند. در دوران‌های اواتاری، اواتار به عنوان والاترین مرشد کامل، مقام خود را به عنوان رئیس این گروه و سلسله مراتب روحانی به عهده می‌گیرد.

دوران‌های اواتاری مانند بهار آفرینش هستند که به همراه خود آزاد شدن نوین از انرژی، بیداری نوین از آگاهی و تجربه‌ی نوین از زندگی را نه تنها برای تعداد اندکی، بلکه برای همگان به ارمغان می‌آورند. کیفیت انرژی و آگاهی که توسط تعداد اندکی از روح‌های پیشرفت‌هه مورد استفاده قرار می‌گرفت و از آن بهره‌مند می‌شدند

اکنون در دسترس کل بشریت قرار می‌گیرد. زندگی به طور کلی شتاب می‌گیرد، به سطح بالاتری از آگاهی دست می‌یابد و با سرعت و شتابی نوین از انرژی هماهنگ می‌گردد. دگرگونی که از احساس به منطق صورت گرفت یک چنین مرحله‌ای بود و دگرگونی از منطق به ادراک قلبی مرحله‌ی بعد است.

ورود این امواج خلاق به واسطه‌ی یک شخصیت الهی انجام می‌گیرد که به مفهوم خاص اوatar است و تحسم خداوند می‌باشد. اوatar نخستین روح منفردی بود که از فرایندِ سیر تکامل به عنوان مرشد کامل (سدگورو) پدیدار گردید. او تنها اوatarی است که همیشه ظهور نموده و همیشه ظهور می‌نماید. خداوند ابتدا به واسطه‌ی او سفر از الوهیت ناآگاه به الوهیت آگاه را کامل نمود، او نخست ناآگاهانه انسان گردید تا آگاهانه خدا شود. خداوند توسط او آگاهانه به صورت ادواری برای رهایی انسان‌ها، بدن انسانی می‌گیرد.

اوatar در شکل‌های گوناگون با نام‌های گوناگون در زمان‌های گوناگون و در نقاط گوناگون دنیا پدیدار می‌گردد. از آنجایی که آشکارسازی او همیشه همزمان با تولد روحانی بشریت است. بنابراین زمانی که درست پیش از آشکارسازی اوست، بشریت همواره از دردِ زایشی که در راه است رنج می‌برد. به نظر می‌رسد انسان‌ها، بیشتر از گذشته اسیر امیال، بیشتر از همیشه زیر فرمان حرص، گرفتار ترس و در آتش خشم فرو رفته‌اند. قدرتمندان بر ضعفا حکم‌فرما شده، ژروتمندان بر فقرا ستم روا داشته و توده‌ی بسیار بزرگی از مردم در راستای منافع تعداد اندکی که در جایگاه قدرت هستند مورد

بهره برداری قرار می‌گیرند. فردی که نمی‌تواند هیچ آرامش و آسایشی بیابد، برای فراموشی خود به هیجانات روی می‌آورد. بی‌اخلاقی روزافرون می‌شود. جرم و جنایت رواج پیدا می‌کند. مذهب به مسخره گرفته می‌شود و فساد در سراسر نظام اجتماعی گسترش می‌یابد. دشمنی‌های طبقاتی و میهنهای بیدار می‌شوند و پرورش می‌یابند. جنگ‌ها برپا می‌شوند. بشریت نامیدتر می‌شود و به نظر می‌رسد که هیچ امکانی برای فروکش کردن این موج ویران‌گر وجود نداشته باشد.

در این هنگام اوتار آشکار می‌گردد و چون آشکارسازی کامل خداوند در شکل انسانی است، برای افراد بشر هم‌چون معیاری می‌شود تا خود را توسط آن بسنجند که چیستند و چه می‌توانند بشوند. او با به عمل در آوردن معیار ارزش‌های انسانی بر حسب یک زندگی الهی انسانی، آن ارزش‌ها را راستین و حقیقی می‌سازد. او به همه چیز علاوه‌مند است، اما به هیچ چیز وابسته نیست.

کوچکترین رویداد ناگوار ممکن است احساس همدردی او را برانگیزد، درحالی که بزرگترین فجایع او را ناراحت نمی‌سازد. او فراسوی تناوب‌های درد و لذت، آرزو و کامیابی، آسایش و کشمکش و مرگ و زندگی است. برای او تمامی اینها به طور مساوی تخیلاتی بیش نیستند که به فراسوی آنها رفته، اما آمده است تا سایرین که در بند تخیلات اسیر هستند را رها سازد. او از هر پیشامدی به عنوان وسیله استفاده می‌کند تا سایرین را به سوی شناخت خداوند رهنمون سازد. او می‌داند که هستی انسانها پس از مرگ پایان نمی‌یابد و از این‌رو نگران مرگ نیست. او می‌داند که پس از

ویرانی، مطمئنا سازندگی انجام می‌گیرد و مسرت و آرامش از درون رنج زاییده می‌شوند و آزادی از اسارت اعمال از درون کشمکش به دست می‌آید. تنها نگرانی او در مورد نگران بودن است.

در کسانی که با او تماس پیدا می‌کنند، عشقی را بیدار می‌سازد که منجر به سوخته شدن تمامی خواسته‌های خودخواهانی آنها در آتش اشتیاق خدمت به او می‌شود. آنان که زندگی خود را وقف او می‌کنند رفته در آگاهی با او یکی می‌شوند، به بیان دیگر، انسانیت آنها اندک اندک جذب الوهیت او شده و آزاد می‌گردند. آنهایی که به او بسیار نزدیک هستند به عنوان حلقه‌ی او شناخته می‌شوند. هر مرشد کامل حلقه‌ای متشكل از ۱۲ مرید صمیمی دارد که در زمان شناخت خداوند، با خود مرشد کامل یکی می‌شوند اما از نظر وظیفه و اختیار با او تفاوت دارند. در دوران‌های اواتاری، اواتار حلقه‌ای متشكل از ۱۲۰ مرید دارد که همگی به شناخت خداوند دست می‌یابند و برای رهایی دیگران کار می‌کنند. کار آنان فقط برای انسان‌های همزمان خودشان نیست، بلکه برای آیندگان نیز هست. شکوفایی زندگی و آگاهی که در کل دوره‌ی اواتاری انجام می‌گیرد، نقشه‌ی آن پیش از جسم گرفتن اواتار، در عالم آفرینش کشیده شده است و در طی زندگی اواتار بر روی زمین در دنیای شکل‌پذیر مادی، تایید و تثبیت می‌گردد. اواتار، بشریت همزمان خود را به درک ماهیت روحانی حقیقی‌شان بیدار می‌سازد و کسانی که آمادگی دارند را به رهایی روحانی می‌رساند و در زمان ظهور خود، به زندگی روح سرعت می‌بخشد. آنچه برای آیندگان بر جای

می‌ماند، نیروی محرکی است که از سرمشق زندگی الهی انسانی او برخاسته، نجابت و اصالتِ زندگی است که به طور اعلا زیسته، عشقی است که به امیال آلوده نگردیده، نیرویی است که جز در راه خدمت به دیگران به کار نگرفته، آرامشی است که به علت بلند پروازی‌ها، پریشان نشده و دانشی است که با تخیل، تیره و کدر نگردیده است. او امکان یک زندگی الهی برای تمامی بشریت که یک زندگی بهشتی بر روی زمین است را به اثبات می‌رساند. آنان که شهامت و درستی لازم را دارند هرگاه که اراده کنند می‌توانند از آن پیروی نمایند. آنانی که از لحاظ روحانی بیدار هستند مدتی است که آگاه‌اند، دنیا در حال حاضر دورانی را سپری می‌کند که همیشه مقدم بر ظهور اوتار بوده است. حتاً مردان و زنانی که بیدار نشده‌اند نیز هم اکنون در حال باخبر شدن از این واقعیت هستند؛ آنان از درونِ تاریکی خود، روشنایی را می‌جویند، در اندوه خود مشتاق آرامش و در میان ستیزی که در آن فرو رفته‌اند، در حال دعا برای صلح و رهایی هستند. در حال حاضر آنها باید شکیبا باشند. موج ویرانی باید به اوج اعلا رسیده و دامنه‌ی آن افزایش یابد. اما هنگامی که انسان از صمیم دل خواستار چیزی ماندگارتر از ثروت و چیزی حقیقی‌تر از قدرت مادی شد، این موج فروکش کرده و به دنبال آن صلح، شادی و روشنایی می‌آید. شکستن سکوت من یعنی نشانه‌ی ظهور همگانیم، خیلی دور نیست. من بزرگترین گنجی که انسان می‌تواند داشته باشد را برای او به ارمغان می‌آورم، یعنی گنجی که همه‌ی گنج‌های دیگر را در بردارد و تا ابد پا بر جاست و هنگامی که بین دیگران تقسیم شود، افزایش می‌یابد. آماده‌ی دریافت آن باشید.

رج شدید ناشی از نظم نوین جهانی

توفان جهانی

توفان جهانی که به شدت در حال شکل‌گرفتن است اکنون بزرگترین طغیان را به خود گرفته و هنگامی که به اوج اعلا برسد فاجعه‌ی جهانی به بار خواهد آورد. در کشمکش برای رفاه مادی، همه‌ی شکایات ابعاد بسیار بزرگی به خود می‌گیرند و اختلافات گوناگونِ منافع انسان‌ها به قدری پررنگ می‌شوند که به تضادهای مشخصی دامن زده و به آنها سرعت می‌بخشند. بشریت در حل مسائل فردی و اجتماعی ناتوان مانده و گواه این شکست، بسیار روشن است. ناتوانی انسان‌ها در رسیدگی به مسائل خود به طور سازنده و خلاق، نمایان گر یک کاستی غمانگیز در ادراک درست از ماهیت اصلی انسان و هدف واقعی زندگی است.

کشمکش بین نیروهای روشنایی و تاریکی

دنیا شاهد کشمکش شدیدی بین نیروهای روشنایی و تاریکی است. از یک سو افراد خودخواهی وجود دارند که کورکورانه از راه شهرت برای قدرت، حرصِ مهارنشدنی و نفرتِ بی‌امان در پی

خوشحالی خود هستند و به خاطر نادانی از هدف زندگی به فرومایه‌ترین سطح فرهنگ پایین می‌آیند و خودی برترشان را در شکل‌های متلاشی‌شدنی که از گذشته‌ی منسوخ تداوم یافته است به خاک سپرده‌اند. آنان به خاطر دلبستگی به علائق مادی و ادراک محدود، سرنوشت الهی خود را فراموشی کرده‌اند. آنان راه خود را گم کرده‌اند و دل‌هایشان در اثر ویرانی‌های ناشی از کینه و نفرت، پاره پاره شده است. اما از سوی دیگر افرادی هستند که خودی برترشان را با تحمل درد و محرومیت‌ها و اعمال نجیبانه‌ی شجاعت و فداکاری آشکار می‌سازند. جنگ کنونی به انسان می‌آموزد که دلیر باشد، توانایی تحمل درد و رنج داشته و فهم و فداکاری پیشه کند.

نیاز به درمان خودخواهی

بیماری خودخواهی در انسان، نیاز به درمانی دارد که افزون بر این که کاربرد جهانی دارد از ماهیت قوی نیز برخوردار باشد. ریشه‌ی خودخواهی به قدری ژرف است که تنها با یک حمله‌ی همه‌ی جانبه ریشه‌کن می‌شود. آرامش و خوشحالی حقیقی با از میان برداشته شدن خودخواهی، خود به خود، طلوع می‌کند. از این‌رو آرامش و خوشحالی که از عشق بدون خودخواهی سرچشمه می‌گیرد، ابدی است. حتا بدترین گناهکاران چنانچه شهامت و صداقت پذیرفتن تغییر اساسی و کاملی در دیدگاههای خود را داشته باشند، می‌توانند به پیران بزرگی تبدیل شوند.

انسان از خواستن حرص و نفرت خسته می‌شود

هرج و مرج و خرابی کنونی، سرانجام همه‌ی عالم را فرا خواهد گرفت اما به دنبال آن دوران بسیار دراز می‌آید که جنگی وجود خواهد داشت. با اینحال زجر و بدختی زودگذر زمان ما به خاطر دوران طولانی خوشحالی که به دنبال آن می‌آید، ارزش تحمل آن را دارد. این هرج و مرج کنونی به چه چیز می‌انجامد؟ چگونه پایان می‌یابد؟ این نابسامانی تنها از یک راه می‌تواند پایان یابد، هنگامی که آدمی از همه چیز خسته شود. انسان‌ها از خواستن خسته خواهند شد و از روی نفرت جنگیدن نیز خسته خواهند شد و حرص و نفرت چنان اوج می‌گیرد که همگان از آنها بیزار شوند. راه برون رفت از این بن‌بست، با نداشتن خودخواهی به دست می‌آید و تنها گزینشی که می‌تواند راهگشای باشد مهربوزی و توقف نفرت؛ بخشش و توقف خواستن؛ خدمت نمودن و توقف حکم فرمایی است.

رنج موجب درک می‌شود

رنج زیاد، درک عظیمی را در انسان بیدار می‌سازد. هدف از رنج بسیار زیاد، هنگامی تحقق می‌یابد و اهمیت خود را نمایان می‌سازد که باعث بیداری بشریت از پا افتداده شود و در او اشتیاق واقعی برای دستیابی به درک حقیقی ایجاد نماید. رنج بی‌سابقه، منجر به رشد بی‌سابقه‌ی روحانی می‌شود و به ساخت یک زندگانی بر پایه‌ی تزلزل ناپذیر حقیقت الهی کمک می‌کند. اینک وقت آن است که زجر جهانی موجب سرعت بخشیدن به بشریت در راه رسیدن به نقطه‌ی چرخش تاریخ روحانی‌اش شود. حال وقت آن است که این زجر جهانی زمان

ما، ناگزیر واسطه‌ای برای درک واقعی روابط انسان‌ها گردد. حال وقت آن است که بشریت به علت‌های واقعی این فاجعه‌ای که او را ناگهان مورد یورش قرار داده با صداقت رو برو شود. حال وقت آن است که خواستار تجربه‌ی جدیدی از حقیقت الهی باشیم. دانستن این واقعیت که هستی، حقیقت دارد و جاویدان است به مفهوم ارث بردن مسرتِ محوناشدنی است. وقت آن است که انسان‌ها از راه یگانگی با خودی حقیقی‌شان به این شناخت دست یابند.

اثبات حقیقتِ یگانگی الهی

انسان از راه یگانگی با خودی برتر، به درک خودی بی‌کران در همه‌ی خودهای محدود دست می‌یابد. او با به دور افکندن و رفتن به فراسوی محدودیت‌های زندگی نفسانی به آزادی می‌رسد. روح منفرد باید با آگاهی کامل، یگانگی اش را با روح کل جهانی درک کند. انسان‌ها در پرتو این حقیقت کهن، جهت جدیدی به زندگی داده و نگرش خود را نسبت به همسایگان‌شان در زندگی روزمره دگربار تعديل می‌کنند. درک ارزش روحانی یگانگی الهی، به معنی ترویج وحدت و همکاری واقعی است. آنگاه احساس برادری نتیجه‌ی خودجوشِ درک حقیقی می‌شود. زندگی جدیدی که بر اساس درک روحانی بنا می‌شود، اثبات حقیقت الهی است. آن چیزی نیست که به یک جامعه‌ی آرمانی تعلق داشته باشد، بلکه کاملاً کاربردی است. اکنون که بشریت در میان ستیزه‌های خونین گرفتار شده و با درد و زجر شدید، ناپایداری و پوچی کامل زندگی مبتنی بر ادراک‌های مادی محض را تجربه می‌کند، وقت آن رسیده که با اشتیاق شدیدی

که برای خوشحالی راستین دارد، سرچشمه‌ی حقیقی آن را بجوید.

عشق الهی را توسط خدا - انسان به اوث ببرید

زمان فرارسیده است تا انسان‌ها با اشتیاق شدید خواستار تماس با تجسم حقیقت الهی به شکل خدا - انسان باشند تا بتوانند توسط او الهام بگیرند و به درک روحانی ارتقا یابند. آنان راهنمایی که از اختیار الهی سرچشمه می‌گیرد را می‌پذیرند. تنها جاری شدن عشق الهی می‌تواند باعث بیداری روحانی گردد. در این دوره‌ی بحرانی از رنج جهانی، انسان‌ها آماده می‌شوند تا روی خود را به سوی خودی حقیقی چرخانده و خواست خداوند را محقق سازند. عشق الهی، بزرگترین معجزه یعنی آوردن خداوند در قلب انسان‌ها و ساکن ساختن آنها در خوشحالی دائمی و حقیقی را انجام خواهد داد. عشق الهی عظیم‌ترین نیاز و اشتیاق انسان را برآورده می‌سازد. عشق الهی، انسان را بدون خودخواهی می‌سازد و در رابطه‌ی متقابل با دیگران او را یاری می‌دهد و حل نهایی تمامی مسائل را در پی دارد. احساس برادری نوین بر روی کره‌ی زمین، واقعیتی دست‌یافتنی می‌شود و کشورها با احساس برادری برخاسته از عشق و حقیقت الهی با یکدیگر متحده می‌گردند.

وجود من به خاطر این عشق و حقیقت الهی است. به بشریت در حال رنج می‌گوییم: «امیدوار باشید. من آمده‌ام که شما را در تسليیم نمودن خود در راه هدف خداوند و پذیرفتن لطف و عشق و حقیقت او، یاری نمایم. من آمده‌ام به شما کمک کنم که گویی سعادت یگانه پیروزی نهایی، یعنی پیروزی بر خود را بربااید.»

انسان – خدا

۱

رهروان و افراد به خدا-رسیده

لذتِ مستی الهی

حتا رهروان پیشرفته نیز پیش از دستیابی به شناخت خداوند، حالاتی از آگاهی را تجربه می‌کنند که از جهاتی شبیه حالت شناخت خداوند است. برای نمونه، مستان و پیران آسمان‌های برتر، به طور کامل بی‌آرزو و غرق در لذتِ مستی الهی هستند. از آنجایی که تنها علاقه‌ی آنها خداوند است، از این‌رو خوشحالی بی‌مانندی که از مشخصه‌ی حالت خداوندی است نصیب آنان می‌شود. آنها معشوقی ندارند بجز خداوند و هیچ اشتیاقی ندارند بجز خداوند. برای آنان خداوند، افزون بر این که تنها معشوق الهی است، تنها حقیقتی است که به حساب می‌آید. آنها به غیر از خداوند به چیزی وابسته نیستند و زیر تاثیر خوشی و دردهایی که افراد دنیوی دستخوش آن هستند قرار نمی‌گیرند. آنها خوشحال هستند، زیرا همیشه روبه‌روی معشوق الهی که همان اقیانوس خوشحالی است قرار دارند.

قدرت‌ها یا تجلیات رهروان پیشرفت

رهروان پیشرفت نه تنها در برخی از مزایای حالت الهی سهیم هستند، بلکه قدرت ماورای طبیعی بزرگ یا تجلیات (سیدیز *Siddhis*) را نیز به کار می‌گیرند. این رهروان بر اساس اینکه نیروهای خود را در چه راههایی به کار می‌گیرند به انواع گوناگون تقسیم می‌شوند. برای نمونه حتا در آسمان اول نیز رهرو شروع به دیدن نورها و رنگ‌های مختلف می‌نماید، بوی عطرها را استشمام می‌کند و موسیقی عالم لطیف را می‌شنود. آنان که پیشرفت بیشتر می‌کنند، می‌توانند اشیا را از هر فاصله‌ای ببینند و صداها را نیز از هر فاصله‌ای بشنوند. برخی از رهروان، کل عالم خاکی را به صورت سراب می‌بینند. بعضی از رهروان پیشرفت می‌توانند بی‌درنگ پس از مرگ، بدن جدیدی اختیار کنند. برخی از کارگزاران مرشدان کامل، چنان تسلطی بر عالم خاکی دارند که با اراده‌ی خود می‌توانند بدن‌های خود را عوض کنند. در سنت صوفیان، آنها را آبدال می‌نامند. تمامی این دستیابی رهروان، مربوط به عالم پدیداری می‌شود. دامنه‌ی نیروهای آنها، خود در قلمرو تخیل است و معجزاتی که انجام می‌دهند، الزاماً نشان‌گر نزدیکی آنها به حالت خدایی نیست.

حالات گوناگون رهروان

از نقطه نظر آگاهی نیز، رهروان بنابر راهی که در آن پیشرفت کرده و بر اساس نزدیکی آنها به حالت خدایی به انواع گوناگونی تعلق دارند. برخی از آنها با بیدار شدن نیروهای فوق العاده‌ی خود، مست شده و دچار وسوسه برای استفاده از آنها می‌شوند که موجب

ایست دراز مدت در پیشرفت آنها به سوی خداوند می‌شود. آنان در آگاهی آسمان‌های میانی به دام افتاده و برخی از آنان متغیر و سردرگم شده و حتا گمراه می‌شوند. برخی به حالت کُما فرو رفته و برخی دیگر سعی می‌کنند تا با تکرار یک عمل فیزیکی یا تکرار جمله‌ای، با دشواری به سطح آگاهی خاکی فرود آیند. برخی در حالت مستی الهی خود، چنان به زندگی عالم خاکی بی‌تفاوت می‌شوند که ظاهر و رفتار آنان به افراد دیوانه شباهت پیدا می‌کند، در حالی که برخی از رهروان دیگر در میان انجام وظایف دنیوی در راه الهی گام بر می‌دارند.

حالت آنماتا *Unmatta*

برخی از رهروان پیشرفتی به خاطر حالتِ برتر آگاهی، ستودنی هستند اما آنان هرگز در زیبایی روحانی و کمالِ حالتِ آگاهی درونی یا قدرت، قابل قیاس با افراد به خدا - رسیده نیستند. همه‌ی رهروان تا آسمان ششم در بندِ آگاهی محدود بوده و همگی در قلمرو دوگانگی و تخیل قرار دارند. رهروان اساساً خوشحال هستند و این به خاطر تماس و ارتباط آنان با خداوند است. برای برخی لذت مصاحب درونی با معشوق الهی چنان عظیم است که در رفتار، نامتعادل می‌گردند. در نتیجه، آنان در حالت مستی الهی مهارنشدنی، ممکن است به مردم دشنام داده، سنگ پرتاب کنند و مانند اشباح، رفتارشان ترسناک باشد. حالت آنان را معمولاً به عنوان آنماتا توصیف می‌کنند. آنها به خاطر شدت وجود مهارنشدنی که از تماس درونی با معشوق الهی دارند، نسبت به ارزش‌ها و معیارهای دنیوی

مطلقابی توجه‌اند. به علت بی‌ترسی که توسط ناوابستگی کامل در آنها ایجاد می‌شود، رفتار آنان معمولاً به شکلی است که بارها با رفتار غیر متعارف و تمرداً میز به آسانی اشتباه گرفته می‌شود.

توازن کامل تنها در آسمان هفتم

تنها هنگامی که روح در آسمان هفتم به شناخت خداوند دست یافت، می‌تواند به طور کامل وجود و شادمانی خود را مهار کند. شادمانی بی‌کران که تا ابد به او تعلق دارد هرگز شخص را نامتعادل نمی‌سازد، زیرا او اکنون برای همیشه در توازن و ثبات ناشی از بی‌دوگانگی مستقر گشته و زیاده روی ناشی از یک عشق نو و لذت آن، دیگر در او وجود ندارد. از آنجایی که او به طور جدا ناشدنی با خداوند یکی شده است، از این‌رو آشفتگی‌های گاه و بی‌گاه به خاطر مسرت فزاینده‌ی ناشی از نزدیکی بیشتر با خداوند نیز پایان می‌یابد. اکنون او در معشوق الهی که اقیانوس بی‌کران خوشحالی است غرق گشته و در آن گم می‌شود.

خوشحالی فرد به خدا - رسیده بر خودی حقیقی استوار است

خوشحالی فرد به خدا - رسیده بی قید و شرط و بر خودی حقیقی استوار است. بنابراین جاودانه یکسان و بدون کاهش یا افزایش است. چنین فردی به تمامیت و قطعیتی بی‌حد و مرز و آرامشی شکستن‌پذیر دست یافته است. شادمانی پیران، ناشی از نزدیکی فزاینده و صمیمیت بسیار زیاد آنها با معشوق الهی است، اگرچه خداوند هنوز همان یکتای مجرایی که وجود خارجی دارد، باقی می‌ماند اما شادمانی فرد به خدا - رسیده، جنبه‌ی جدا‌بی‌ناپذیر حالت

خدایی است که در آن دوگانگی وجود ندارد. شادمانی پیران ناشی از خداوند است، در حالی که خوشحالی فرد به خدا-رسیده بر خود استوار می‌باشد. شادمانی پیران ناشی از وفور روزافزون فیض الهی است اما شادمانی یک فرد به خدا - رسیده، صرفاً هست.

تفاوت‌ها در رابطه با عالم

فرد با شناخت خداوند، به قدرت، دانش و مسرت بی‌کران می‌رسد. این ویژگی‌های ذاتی که ناشی از شناخت درونی است با وجود تفاوت‌های ثانوی و جزیی که دارند همواره یکسان است و به تمایز بین انواع افراد به خدا - رسیده معینی می‌انجامند. این تفاوت‌های بین افراد به خدا - رسیده، صرفاً بیرونی و متناسب با رابطه‌ی آنان با عالم است و هیچ تفاوت و تمایزی در مرتبه و مقام روحانی به خدا - رسیدگان که همگی، کامل و با تمام هستی یکی هستند، ایجاد نمی‌کند.

برخی از به خدا-رسیدگان بدن خود را رها می‌کنند

بهر حال از دیدگاه آفرینش تفاوت‌های بین افراد به خدا - رسیده نه تنها روشن و آشکار است، بلکه شایان توجه نیز می‌باشد. برخی از روح‌ها پس از دستیابی به شناخت خداوند، تمامی بدن‌های خود را رها کرده و تا ابد غرق در حالت خدا - آگاهی می‌گردند. برای آنان خداوند تنها حقیقت است و همه‌ی عالم یک صفر می‌باشد. آنان به قدری با جنبه‌ی غیر فردی حقیقت الهی یکی شده‌اند که دیگر هیچ ارتباط مستقیمی با دنیای شکل‌ها ندارند.

مجذوب‌ها

برخی از روح‌های به خدا - رسیده بدن‌های خاکی، لطیف و ذهنی خود را نگاه می‌دارند اما به خاطر جذب در حالت خدا - آگاهی از وجود بدن‌های خود، کاملاً بی‌خبر هستند. انسان‌های دیگر در آفرینش ممکن است بدن‌های آنها را ببینند و به آنها مانند افراد دیگر بنگرند اما بدن‌های آنها تنها از نقطه نظر تماشاگر وجود دارد. چنین روح‌های به خدا - رسیده‌ای در واژگان صوفیان مجذوب نامیده می‌شوند. **مجذوب‌ها** از بدن‌های خود آگاهانه استفاده نمی‌کنند، زیرا آگاهی آنها به طور تمام و کمال متوجه خداوند است و متوجه بدن‌ها یا عالم نیست.

برای آنان بدن‌هایشان و همچنین عالم شکل‌ها وجود ندارند، بنابراین موضوع استفاده از بدن‌هایشان در رابطه با عالم شکل‌ها مطرح نیست. با اینحال بدن‌های آنان الزاماً کانون‌هایی می‌شود برای درخشش و جریان مدام و غیر عمدهٔ مسرت، دانش و عشق بی‌کرانی که آنها از آن بهره‌مند هستند. افرادی که به این بدن‌ها احترام می‌گذارند، نفع روحانی بسیار بزرگی در اثر این درخشش خودجوش الهی، نصیب‌شان می‌گردد.

برخی از روح‌های به خدا - رسیده به آفرینش بی‌علاقه هستند

برخی از روح‌های به خدا - رسیده افزون بر آگاهی از خداوند، از وجود روح‌های دیگری که در بند هستند نیز آگاهند. آنان می‌دانند که همه‌ی این روح‌ها، شکل‌های پاراماتما یا خداوند هستند که مقدر شده روزی به رهایی روحانی و شناخت خداوند دست یابند. آنان چون در این دانش مستقرند به سرنوشت موقتی و تغییرپذیر

روح‌هایی که در بند مایا گرفتارند بی تفاوت هستند. این روح‌های به خدا - رسیده می‌دانند همان طوری که خود به شناخت خداوند دست یافته‌اند، دیگر نیز روزی به شناخت خداوند می‌رسند. آنان عجله‌ای ندارند که فرایند رسیدن به شناخت خداوند را در روح‌هایی که در بند هستند سرعت بخشیده و علاقه‌ی فعالی به روند زمان آفرینش از خود نشان نمی‌دهند.

سدگورو (انسان - خدا) Sadguru

برخی از روح‌های به خدا - رسیده، افزون بر خدا - آگاهی، از آفرینش و بدن‌های خود نیز آگاه هستند. آنها به روح‌های منفردی که در اسارت هستند علاقه‌ی فعال دارند و از بدن‌های خود برای کار در آفرینش آگاهانه استفاده می‌کنند تا به روح‌های دیگر در راستای پیشرفت به سوی خداوند کمک رسانند.

چنین روح‌های به خدا - رسیده‌ای، سالک الہی، سدگورو یا انسان - خدا نامیده می‌شوند. سالک الہی یا سدگورو خود را مرکز همه‌ی عالم می‌بیند و همگان نسبت به او مسافتی یکسان دارند، خواه از مقامی بالا، پایین و یا خوب و بد باشند. صوفیان این مرکز عالم را قطب می‌نامند. قطب، همه‌ی کائنات (سه عالم) را توسط کارگزاران خود کنترل می‌نماید.

اوatar (خدا - انسان)

نخستین سدگورو که ابتدا از فرایند تکامل پدیدار گردید و به روح‌های دیگری که در بند هستند یاری رسانده و می‌رساند، اوatar نامیده می‌شود. با اینحال تفاوت دیگری نیز بین سدگورو و اوatar

وجود دارد. وقتی انسان، خدا می‌شود و از آفرینش نیز آگاه است، سدگورو (انسان-خدا یا مرشد کامل) نام دارد اما هنگامی که خدا، انسان می‌شود اوatar (خدا - انسان یا مسیحا) نامیده می‌شود. اوatar از دیدگاه ویژگی‌های اساسی آگاهی و ماهیت کار در آفرینش، مانند هر سدگوروی (خدا - انسان) دیگر است. اوatar و مرشد کامل هیچ کدام ذهن محدود ندارند، زیرا پس از غرق شدن در بی کران الهی، ذهن جهانی می‌شوند. سالک الهی، سدگورو یا انسان-خدا و همچنین اوatar هرچند که ممکن است به انواع و اقسام کارها گوناگون در رابطه با آفرینش اشتغال داشته باشند اما خدا-آگاهی خود را حتیا برای یک لحظه هم از دست نمی‌دهند. هردوی آنها، هنگامی که می‌خواهند به روح‌های دیگر کمک کنند، توسط ذهن جهانی که به خودشان تعلق دارد کار می‌کنند.

انسان - خدا

۲

حالت انسان - خدا

شناخت خداوند، با دانش عقلانی از خدا تفاوت دارد

از بین موضوعات مطالعاتی بشر، خداوند بهترین است. اما صرف مطالعه‌ی علمی در مورد خداوند رهرو را به هدف زندگی انسانی زیاد نزدیک نمی‌سازد؛ بالینحال همواره بهتر است که در مورد خدا مطالعه کنیم تا از وجود او کاملاً بی‌خبر باشیم. بنابراین فردی که از راه عقل، خدا را می‌جوید از فردی که صرفاً شکاک یا منکر وجود خدا است، بی‌نهایت بهتر است. خدا را احساس کردن قطعاً بهتر از مطالعه در مورد خدا از راه عقل است. بالینحال حتاً خدا را احساس کردن نیز نسبت به تجربه‌ی خدا، از اهمیت کمتری برخوردار است زیرا حتاً تجربه‌ی خدا نیز ذات حقیقی الوهیت را برای او روشن نمی‌سازد، چون خدا به عنوان موضوع تجربه، از مرید متمایز و بیرون از او باقی می‌ماند. ذات حقیقی خداوند تنها زمانی برای مرید شناخته می‌شود که با گم نمودن خود در هستی خداوند، به یگانگی

با او دست یابد. بنابراین مطالعه در مورد خداوند بهتر از بی خبر بودن در مورد است؛ خداوند را احساس نمودن بهتر از مطالعه در مورد است؛ خداوند را تجربه نمودن بهتر از احساس نمودن است و خداوند شدن بهتر از تجربه ای است.

والآخرین یقین

حال شناخت خداوند، از شک و تردیدهایی که ذهن افراد در بند را تیره و کدر می‌سازد در امان است. آنهایی که در بند مایا هستند، همواره در مورد اینکه از «کجا آمده» و «به کجا می‌روند» در شک و تردید به سر می‌برند. از سوی دیگر افراد به خدا - رسیده در قلب آفرینش جای دارند یعنی جایی که سرچشم و پایان آن برای آنها شناخته شده است. یک شخص به خدا - رسیده می‌داند که خداوند می‌باشد، با همان یقینی که انسان معمولی می‌داند، انسان است و سگ نیست. برای او دیگر مساله‌ی شک، باور، گمانه‌زنی یا گمراهی مطرح نمی‌باشد. این یقینی ولا و تزلزل ناپذیر است که نیاز به تاییدات بیرونی ندارد و زیر تاثیر انکار و مخالفت‌های دیگران قرار نمی‌گیرد، چون بر اساس دانش دائمی از خودی حقیقی بنیان گذاشته شده است؛ هیچ کس و هیچ چیز نمی‌تواند یقین روحانی او را زیر سوال ببرد. او نمی‌تواند خود را چیزی جز خدا بداند، درست همان طوری که انسان معمولی نمی‌تواند خود را چیزی بجز انسان بداند. یک انسان، خود را آنچه که در حقیقت نیست می‌پنداشد در حالی که فرد به خدا - رسیده، خود را آنچنان که در حقیقت هست می‌شناسد.

شکوه شناخت خداوند

شناخت خداوند، هدف نهایی کل آفرینش است. تمام لذت‌های خاکی هرقدر هم که عظیم باشند، چیزی بجز سایه‌ی زودگذر سرور جاویدان ناشی از شناخت خداوند نیستند. کل دانش دنیوی هرقدر هم که فraigیر باشد، تنها بازتابی تحریف شده از حقیقت مطلق شناخت خداوند است. تمام قدرت‌های انسانی هر اندازه که با ابهت باشند، تنها پاره‌ای از نیروی بی‌کران شناخت خداوند هستند. هر آنچه که نجیب، زیبا و دوست داشتنی و هر آنچه که باشکوه خوب و الهام بخش در دنیا است، جزء بی‌نهایت کوچکی از شکوه محو ناشدنی و بیان نشدنی شناخت خداوند است.

بهای شناخت خداوند

سرور جاویدان، حقیقت مطلق الهی، قدرت بی‌کران و شکوه محو ناشدنی از شناخت خداوند، رایگان به دست نمی‌آید. روح منفرد باید تمامی دردها، رنج‌ها و کوشش‌های ناشی از سیر تکامل و واگشت‌ها را پشت سر بگذارد تا این گنج الهی که در قلب آفرینش جای دارد را به ارت ببرد؛ بهایی که او می‌باید برای تصاحب این گنج الهی پرداخت کند، هستی خود به عنوان نفس مُجزا است. برای ورود به حالت نامحدود الوهیت، فردیت باید به طور کامل ناپدید گردد. در انسان معمولی دنیوی، فردیت محدود که به اسم و شکل محدودی شناخته می‌شود، پرده‌ای از نادانی روی خداوند درون می‌کشد و بر آن چیرگی می‌یابد. برای ناپدید شدن این نادانی، فردیت محدود باید، وجود محدود خود را تسلیم نماید. هنگامی که فرد بدون بر

جای گذاشتن هیچ اثری از خودی محدودش از صحنه زندگی خارج شد، آنچه باقی می‌ماند خداوند است. تسلیم نمودن هستی محدود، تسلیم نمودن توهمندی از داشتن یک هستی مجزا با ریشه‌ای بسیار محکم است. این تسلیم نمودن یک چیز حقیقی نیست، بلکه تسلیم نمودن مجاز و به ارت بردن حقیقت الهی است.

دو جنبه‌ی انسان - خدا

هنگامی که شخص از آسمان‌های درونی می‌گذرد و به سوی شناخت خداوند پیش می‌رود به ترتیب از عوالم خاکی، لطیف و ذهنی و همچنین از بدن‌های خاکی، لطیف و ذهنی خود، ناآگاه است. اما پس از یگانگی، برخی از روح‌ها بدون اینکه به هیچ وجه خدا - آگاهی خود را به خطر انداختند، فرود می‌آیند و از کل آفرینش و همچنین بدن‌های خاکی، لطیف و ذهنی خود آگاه می‌شوند. آنان به عنوان مرشدان کامل شناخته می‌شوند. خدا تنها به عنوان خدا، آگاهانه انسان نیست و انسان تنها به صورت انسان، آگاهانه خدا نیست؛ انسان - خدا، آگاهانه خدا و همچنین انسان است

انسان - خدا در جهان آفرینش گرفتار نیست

انسان - خدا با آگاه شدن از آفرینش، کمترین کاهشی در مقام روحانی اش به وجود نمی‌آید. آنچه از لحاظ روحانی مصیبت‌آمیز است، صرف آگاهی از آفرینش نیست، بلکه این واقعیت است که آگاهی به علت سانسکارها، در آفرینش گرفتار می‌گردد. در نتیجه آگاهی با نادانی پوشانیده می‌شود و مانع شناخت الوهیت درون می‌گردد؛ به همین روش آنچه که از لحاظ روحانی مصیبت‌آمیز

است، صرف آگاهی از بدن‌ها نیست، بلکه شناسایی خود، با آنها است که به سبب سانسکاراها صورت می‌گیرد. اینها مانع شناخت روح بی‌کرانِ الهی می‌گرددند که حقیقتِ نهایی و پایه و اساس تمامی آفرینش است. تنها در بی‌کرانگیِ الهی می‌توان به درک نهایی از تمام آفرینش دست یافت. روح در اسارت، با زنجیر سانسکاراها به دنیای شکل‌ها گره خورده است و این سانسکاراها باعث خیال واهی در روح می‌شوند، به طوری که خود را توسط بدن‌ها شناسایی می‌کند. ناهمانگی در آگاهی و انحرافاتی که در ابراز اراده‌ی روح به وجود می‌آید، صرفاً به علت آگاهی از بدن‌ها نیست، بلکه ناشی از شناسایی سانسکارایی با بدن‌های خود است. چون انسان- خدا از همه‌ی سانسکاراها آزاد است، پیوسته از اینکه متمایز از بدن‌هایش می‌باشد، آگاه بوده و از آنها با هماهنگی، صرفاً به عنوان وسیله‌هایی برای ابراز اراده‌ی الهی که در بر گیرنده‌ی پاکی و نیکی تمام است، استفاده می‌کند. بدن‌ها برای انسان - خدا مانند موی مصنوعی برای شخص بی‌مو است. هنگامی که یک شخص بی‌مو می‌خواهد بامدادان به محل کارش برود، موی مصنوعی بر سر می‌گذارد و شامگاهان هنگام استراحت آن را از سر بر می‌دارد. همین طور هنگامی که انسان- خدا در پیوند با کار خود نیاز به بدن‌هایش داشته باشد از آنها استفاده می‌کند. اما هنگامی که به آنها نیازی نداشته باشد در قید و بند آنها نیست و می‌داند که آنها به طور مطلق متمایز از وجود حقيقی او به عنوان خداوند هستند.

سایه‌ی متغیر خداوند تأثیری بر خدا - آگاهی ندارد

انسان - خدا، خود را بی‌کران و فراسوی تمامی شکل‌ها می‌داند، از این‌رو می‌تواند با ناوایستگی کامل بدون اینکه در آفرینش گرفتار گردد، از آفرینش آگاه باشد. مجازی بودن عالم پدیداری، یعنی نداشتن درک از آن است، یعنی عالم پدیداری، به صورت بیان تخیلِ روح بی‌کران، درک نشود. نادانی عبارت از این است که قالب یا شکل، بدون هیچ پیوندی با روح بی‌کران که آن را ابراز می‌دارد، به خودی خود کامل پنداشته شود. انسان - خدا، درک نهایی از حقیقت الهی دارد؛ او از ذات حقیقی خداوند و از ذات واقعی آفرینش آگاه است، اما اسیر هیچ گونه آگاهی از دوگانگی نمی‌شود، زیرا برای او آفرینش وجود ندارد، مگر به عنوان سایه‌ی تغییرپذیر خداوند که تنها هستی‌ابدی و حقیقی است و در قلب آفرینش جای دارد. از این‌رو انسان - خدا می‌تواند بدون هیچ کاهشی در خدا - آگاهی خود، از آفرینش نیز آگاه باشد و در دنیای شکل‌ها در راستای پیشبرد هدف اصلی آفرینش که به وجود آوردن دانش کامل از خودی حقیقی در روح‌های منفرد یا رساندن آنها به شناخت خداوند است کار کند.

انسان - خدا توسط ذهن جهانی کار می‌کند

انسان - خدا هنگامی که از جنبه‌ی غیر فردی خداوند به عالم شکل‌ها فرود می‌آید، ذهن جهانی اختیار کرده و توسط این ذهن جهانی می‌داند، احساس می‌کند و کار می‌کند. برای او دیگر زندگی محدود ناشی از ذهن محدود وجود ندارد؛ برای او دیگر درد و لذت عالم دوگانگی وجود ندارد؛ برای او دیگر پوچی و بیهودگی نفسِ

محزا وجود ندارد. او آگاهانه با تمامی زندگی یکی است. او توسط ذهن جهانی نه تنها خوشحالی همه‌ی ذهن‌ها را تجربه می‌کند، بلکه رنج‌های آنان را نیز تجربه می‌کند. از آنجایی که به دلیل نادانی، رنج بیشتر ذهن‌ها زیادتر از خوشحالی آنها است، بنابراین رنجی که انسان-خدا به خاطر وضعیت دیگران تحمل می‌کند، بی‌نهایت بزرگ‌تر از آن خوشحالی است که تجربه می‌کند. رنج انسان-خدا عظیم است، اما مسرت بی‌کران حالت خدایی که پیوسته و به طور خودجوش از آن بهره‌مند است او را در تمامی رنج‌هایی که به سویش می‌آیند یاری داده و اجازه نمی‌دهد که زیر تاثیر آنها قرار بگیرد.*

انسان-خدا پس از انجام ماموریت ذهن جهانی را رها می‌کند

روح منفرد، به سرور بی‌کران حالت خدایی دسترسی ندارد. او به علت نادانی، خود را با ذهن محدود شناسایی می‌کند و شدیداً زیر تاثیر رنج و خوشحالی ناشی از سانسکاراهای خود قرار دارد و حرکت می‌کند. انسان-خدا، حتی خود را با ذهن جهانی نیز نمی‌شناسد که هنگام فرود در دنیا اختیار می‌کند. او ذهن جهانی را بدون اینکه خود را با آن شناسایی کند فقط به خاطر ماموریت در دنیا اختیار کرده و مورد استفاده قرار می‌دهد، بنابراین تحت تاثیر رنج یا خوشحالی که توسط ذهن جهانی به او می‌رسد قرار نمی‌گیرد. او

* خیلی از جملات در این مبحث در مورد خدا - انسان یا همان پیامبر خداوند که توسط پنج مرشد کامل یکبار در هر چرخه‌ی بین ۷۰۰ تا ۱۴۰۰ سال به عالم پایین فراخوانده می‌شود نیز صدق می‌کند. برای جزئیات بیشتر رجوع شود به کتاب خدا سخن می‌گوییا، اثر مهربابا.

پس از انجام کار خود، ذهن جهانی را رها می‌کند اما حتا هنگامی که توسط ذهن جهانی اش در دنیا کار می‌کند نیز خود را ذهن جهانی نمی‌داند، بلکه تنها خداوند جاویدان می‌شناسد.

انسان-خدا زیر تاثیر رنج واقع نمی‌شود

یگانگی که انسان-خدا با خداوند دارد کامل است. حتا هنگامی که به قلمرو دوگانگی فرود می‌آید، برای یک ثانیه هم از خداوند جدا نیست. او در حالت معمولی به عنوان انسان، باید در سطح همگان باشد و مانند دیگران غذا بخورد، آب بیاشامد و رنج بکشد اما از آنجایی که الوهیت خود را حتا در میان انجام همه‌ی این کارها حفظ می‌نماید، از این رو پیوسته آرامش، مسرت و قدرت را تجربه می‌کند. برای مثال مسیح بر صلیب رنج کشید اما زیر تاثیر آن قرار نگرفت، زیرا با دانش دائمی از الوهیتِ آگاهانه‌ی خود، همزمان می‌دانست که همه چیز در عالم دوگانگی تخیل است و مسرت ناشی از یگانگی با خداوند او را یاری نمود.

به صلیب کشیده شدن

انسان-خدا، به عنوان خداوند، تمامی روح‌ها را چون خود می‌نگرد. او خود را در همه چیز می‌بیند و ذهن جهانی اش تمامی ذهن‌ها را در گستره‌ی خود در بر می‌گیرد. انسان-خدا، خود را با تمامی روح‌های در بند مایا یکی می‌داند. اگرچه او خود را با خداوند یکی می‌داند و از این رو جاودانه آزاد است، با این وجود، او خود را با روح‌های دیگری که در بند هستند نیز یکی می‌داند و بنابراین نیابت‌ها در بند است. اگرچه او دائمًا مسرت جاودانه‌ی شناخت خدا را تجربه

می‌کند، اما رنج ناشی از اسارت سایر روح‌ها که شکل‌های خود او هستند را نیز نیابتا تجربه می‌کند. این است معنی به صلیب کشیده شدن مسیح، انسان - خدا همچنان که در گذشته‌ی دور رخ داده، پیوسته به صلیب کشیده می‌شود و پیوسته تولد می‌یابد. او به شناخت کامل از مقصود آفرینش دست یافته و با ماندن در دنیا، چیزی برای خود به دست نمی‌آورد. او بدن‌های خود را حفظ کرده و آنها را در راه رهایی روح‌های دیگر در اسارت و یاری نمودن به آنها در راستای دستیابی به آگاهی - خدایی، مورد استفاده قرار می‌دهد.

یگانگی در میان دوگانگی

انسان-خدا حتا هنگام کار در عالم دوگانگی، هرگز در اسارت دوگانگی قرار نمی‌گیرد و با استقرار در حالت خدا - آگاهی، دوگانگی «من» و «تو» در عشق الهی عالم‌گیر حل گردیده است. حالت کمال که انسان-خدا در آن سکنی گزیده، فراسوی تمامی شکل‌های دوگانگی و تضاد است. آن حالت آزادی نامحدود و کمال بی‌زواں، شیرینی ابدی و شادمانی پایدار، الوهیت پاک و خلاقیتِ مسدودنشدنی است. انسان-خدا به طور جداشدنی برای همیشه با خداوند یکی است و در میان دوگانگی، در حالت یگانگی سکنی دارد. او نه تنها خود را با همگان یکی می‌داند، بلکه خود را تنها یکی می‌داند. او آگاهانه از حالتی که چیزی بجز خدا نمی‌توان دید، به حالتی که خدا را در همه چیز می‌توان دید فرود می‌آید. بنابراین داد و ستد‌هایش در عالم دوگانگی نه تنها او را اسیر نمی‌سازند، بلکه شکوهِ پاکِ حقیقتِ یکتا، که خداوند است را بازتاب می‌دهد و به آزاد ساختن دیگران از حالت اسارت ناشی از تخیلات واهی، کمک می‌کند.

انسان – خدا

۳

کار انسان – خدا

داد و ستد آزاد و رهایی بخش

شناخت خداوند، پایان بی پایان آفرینش، کمال بی زمان و به ثمر نشستن کارمای هوشمندانه و رهایی بخش است. روح‌هایی که به خدا نرسیده‌اند، هنوز در قلمرو دوگانگی قرار دارند و داد و ستدۀای مقابله‌دار زمینه‌های گوناگون از روابط‌شان، زنجیرهایی از بدھی و بستانکاری کارمایی به وجود می‌آورد که نمی‌توانند از آنها بگریزند. انسان – خدا در آگاهی از یگانگی سکنی گزیده و هر آنچه که انجام می‌دهد نه تنها او را در بند قرار نمی‌دهد، بلکه به رهایی سایرین که هنوز در نادانی به سر می‌برند نیز کمک می‌کند. از دید انسان – خدا، هیچ کس بیرون از او قرار ندارد. او خود را در همگان می‌بیند و چون تمام کارهایی که انجام می‌دهد با آگاهی از نبود دوگانگی سرچشمه می‌گیرند، از این‌رو می‌تواند آزادانه بدون اینکه موجب اسارت خود یا دیگران شود داد و ستد نماید.

تماس با انسان- خدا برای همه مفید است

اگر شخص با جان و دل، لطف و رحمتِ انسان - خدا را بپذیرد، پیوندی ایجاد می‌کند که تا زمان دستیابی به هدف که آزادی و شناخت خداوند است، با او باقی خواهد ماند. اگر شخص، به انسان - خدا خدمت کرده و زندگی و دارایی خود را در راستای خدمت به او پیشکش کند، موجب پیوندی می‌شود که دروازه‌ی لطف و کمک انسان - خدا را بر خود می‌گشاید و بر پیشرفت روحانی‌اش می‌افزاید. در واقع حتاً مخالفت با کار انسان - خدا، بارها آغاز یک پیشرفت را رقم می‌زند و شخص را اندک اندک به سوی خداوند رهنمون می‌سازد. زیرا روح هنگام مخالفت با کار انسان - خدا، در حال برقراری پیوند و تماس با اوست. بنابراین هر کس که داوطلبانه یا غیر داوطلبانه در مدار فعالیت‌های او قرار بگیرد، به روشنی، یک هل روحانی دریافت می‌کند.

انسان- خدا و رهبران مذهبی

کار انسان - خدا در عالم اساساً با چیزهایی که رهبران مذهبی به آن دل بسته‌اند تفاوت دارد. بارها رهبران مذاهی مرسوم، برای ظواهر، مراسم مذهبی و پیروی از عقاید، اهمیت زیادی قائل‌اند و از آنجایی که خود آنها از خودخواهی، تنگنظری و نادانی آزاد نشده‌اند، بنابراین درماندگان و اشخاص زود باور را با ترس از جهنم و یا امید به بهشت روبرو می‌سازند و مورد بهره برداری قرار می‌دهند. از سوی دیگر چون انسان - خدا برای همیشه وارد زندگی جاویدان توان با پاکی، عشق، جهانی بودن، و ادراک شده است.

بنابراین او تنها به چیزهایی علاقه دارد که واقعاً اهمیت دارند و در نهایت موجب شکوفایی درونی جان یا روح در کسانی می‌شود که از کمک او بپردازند می‌گردند. آنها یکی که خود در نادانی هستند ممکن است در اثر گمراهی یا خودخواهی تعمدی بخواهند از کلمات انسان - خدا استفاده نمایند و یا ممکن است بخواهند از بسیاری از کارهای مربوط به زندگی ظاهری انسان - خدا، تقلید کنند اما آنها به علت طبیعتِ محدودیت‌های روحانی نمی‌توانند در دارا بودن از فهم کامل، تجربه‌ی مسرت بی‌کران یا ابراز قدرت نامحدود، از انسان - خدا تقلید نمایند. این صفات انسان - خدا بر اساس دستیابی به یگانگی با خداوند است که از آن اوست.

گمراهی و ریا

آنها یکی که در نادانی به سر می‌برند، صفات بنیادین انسان - خدا را ندارند و اگر بخواهند با ریاکاری یا گمراهی وانمود کنند که انسان - خدا هستند، گمراهی و تظاهر آنها، همواره افشا می‌گردد. اگر شخص در اثر گمراهی متعهد به یک روش زندگی شود، موقعیت تاسف‌انگیزی را برای خود به وجود می‌آورد. زیرا او خود را آنچه که نیست باور کرده و فکر می‌کند که می‌داند در حالی که در واقع نمی‌داند. اما چون هرآنچه که فکر می‌کند یا انجام می‌دهد با بی‌ریایی همراه است، نباید او را سرزنش نمود؛ اگرچه تا حدودی می‌تواند منشا خطر برای دیگران بشود. اما فردِ ریاکار می‌داند که نمی‌داند و به دلایل خودخواهانه، خود را آن چیزی وانمود می‌کند که نیست و با این کار برای خود قید و بند کارما بی خطرناکی به

وجود می‌آورد. اگرچه او منشا خطر قابل ملاحظه‌ای برای درماندگان و افراد زودباور است، اما نمی‌تواند تا ابد به فریب‌کاری تعمدی خود ادامه دهد، زیرا به مرور زمان با ادعایی که توانایی اثبات آن را ندارد، خود به خود رسوا می‌گردد.

انسان - خدا می‌تواند نقش رهرو را ایفا کند

انسان - خدا در اجرای کار جهانی اش بی‌نهایت سازش‌پذیر است. او وابسته به یک روش برای کمک به دیگران نیست و از قوانین یا ساختاری پیروی نمی‌کند، بلکه او خود قانون است. او می‌تواند بدون گرفتار شدن در قید و بند، از عهده‌ی هر موقعیتی برآید و نقش لازم را ایفا نماید. روزی مریدی از مرشد خود پرسید که علت روزه گرفتنش چیست؟ مرشد پاسخ داد: «من برای دستیابی به کمال روزه نمی‌گیرم، زیرا من هم اکنون به کمال رسیده و رهرو نیستم، اما به خاطر کمک به دیگران، روزه می‌گیرم.» یک رهرو روحانی نمی‌تواند مانند فردی که به کمال رسیده رفتار کند، زیرا فردِ کامل غیر قابل تقلید است اما یک فرد کامل برای رهبری یا پیشبرد دیگران می‌تواند مانند یک رهرو رفتار کند. کسی که در بالاترین آزمون دانشگاه قبول شده، به آسانی می‌تواند حروف الفبا را به خردسالان آموزش دهد، اما کودکان نمی‌توانند آنچه که او انجام می‌دهد را انجام دهند. انسان - خدا اگرچه به یگانگی کامل با خداوند رسیده، اما برای نشان دادن راه به سوی الوهیت، ممکن است نقش مریدِ خدا را بازی کند. او پس از رسیدن به خدا، برای اینکه دیگران نیز بتوانند راه را بشناسند، نقش یک *باکتا* *Bhakta* را بازی می‌کند. او محدود به

نقش خاصی نیست و می‌تواند شیوه‌ی کمک خود را نسبت به نیاز آنهایی که رهنمون او را می‌جویند، سازش دهد. هر آنچه که او انجام می‌دهد برای نهایتِ خوبی دیگران است. برای او چیزی که ارزش به دست آوردن را داشته باشد وجود ندارد، زیرا او همه چیز شده است.

انسان - خدا از مایا برای تابودی مایا استفاده می‌کند

انسان - خدا نه تنها در رساندن کمک روحانی به دیگران محدود به روشنی خاصی نیست، بلکه محدود به آن چه که معیار خوبی مرسوم است نیز نمی‌شود. او فراسوی تمایزِ خوب و شر است و هر آنچه که انجام می‌دهد برای نهایتِ خوبی دیگران می‌باشد، هرچند که از دید مردم دنیا ممکن است بی‌قانونی جلوه کند. او از روش‌های مختلف برای افراد مختلف استفاده می‌کند. در این میان، او نفع یا انگیزه‌ی شخصی ندارد و انگیزه‌ی او همواره از رحمی سرچشمه می‌گیرد که خیر واقعی دیگران را در بر دارد. بنابراین در هر کاری که انجام می‌دهد آزاد باقی می‌ماند؛ او از مایا استفاده می‌کند تا مریدان خود را از درون مایا به بیرون آورد و از کارها و راههای بی‌شمار در راه وظیفه‌ی روحانی خود استفاده می‌نماید. روش او با افراد گوناگون متفاوت بوده و برای یک فرد بخصوص نیز برای همیشه یکسان نیست. گاهی ممکن است دست به کاری بزند که چون برخلاف انتظارات معمول سایرین است، آنها را تکان دهد اما این کار همیشه در راستای هدف روحانی است. مداخله‌ی یک رویایی کوتاه و تکان دهنده می‌تواند بارها در بیدار نمودن یک فرد از خواب دراز مدت و زیبا موثر باشد. شوک‌هایی که انسان - خدا به طور

تعتمدی و با تشخیص و مدیریت خود ایجاد می‌کند، درست مانند یک رویای تکان دهنده، ممکن است در زمان خود ناخوشایند باشد اما سرانجام مفید واقع می‌شود.

نجات فردی که در حال غرق شدن است

انسان - خدا ممکن است نسبت به برخی افراد، تندی بیش از حد نشان دهد اما ناظرانی که از موقعیت درونی بی‌خبر هستند، نمی‌توانند به درستی دلیل خشونت ظاهری او را درک کنند. در واقع شرایط روحانی وضعیت بارها ایجاب می‌کند که در راستای مصلحت کسانی که ظاهرا به آنها خشن است، سختگیری به خرج دهد. یک تمثیل خوب و روشن‌گر برای چنین عمل به ظاهر ظالمانه‌ای در مورد شناگر ماهری است که می‌خواهد غریقی را نجات دهد. کاملاً روشن است که فرد در حال غرق شدن تمایل دارد که به هر چیز که دم دست او می‌آید چنگ بزند. این حالتِ نامیدی آنچنان او را بی‌فکر می‌سازد که نمی‌تواند درک کند که از روی بی‌فکری گرفتن شخصی که برای نجات او آمده، نه تنها به نجات او نمی‌انجامد، بلکه بارها وسیله‌ی غرق شدن فردی می‌گردد که به نجات او شتابته است. در واقع شخصی زبردست در هنر نجات غریق، بیشتر اوقات بر سر فرد در حال غرق شدن می‌کوبد و او را بی‌هوش می‌سازد و به واسطه‌ی این ظلم ظاهری، خطری که غریق احتمالاً برای خود به وجود می‌آورد را به کمترین حد می‌رساند. او با این روش، موفقیت خود را تضمین می‌نماید. به روش مشابه سختگیری ظاهری انسان - خدا نیز به خاطر نهایتِ مصلحت روحانی دیگران است.

کوتاه کردن مراحل آگاهی غیرحقیقی

روحی که در اسارت قرار دارد، درگیر جهان است و جهان چیزی بجز تصور و خیال نیست. از آنجایی که تصور و خیال را پایانی نیست، بنابراین ممکن است او تا ابد در پیج و خم‌های آگاهی غیر حقیقی سرگردان باقی بماند. انسان - خدا می‌تواند با آشکار ساختن حقیقت الهی، او را یاری کند تا مراحل گوناگون آگاهی غیرحقیقی را کوتاه نماید. هنگامی که ذهن، حقیقت الهی را درک نمی‌کند، به تصور نمودن انواع گونگون چیزها می‌پردازد. برای نمونه، روح می‌تواند تصور کند که فقیر یا پادشاه، مرد یا زن و غیره است.

بذر شناخت خداوند

روح، بدین گونه به گرددآوری تجربه‌ی تضادها ادامه می‌دهد. جایی که دوگانگی هست تمايل به برقراری تعادل از راه تضاد وجود دارد. برای نمونه اگر فردی تجربه‌ی کشنیدن را داشته، باید آن را با تجربه‌ی کشنیده شدن خنثی کند و اگر روح تجربه‌ی پادشاهی را داشته، باید این تجربه را با تجربه‌ی گدایی خنثی سازد. بنابراین روح ممکن است بدون اینکه بتواند به آگاهی غیرحقیقی پایان بخشد، تا ابد از یک تضاد به تضاد دیگر برود. انسان - خدا می‌تواند با بخشیدن ادراک حقیقی، به او کمک کند که به حقیقت الهی برسد و کارکرده تخیل او که ممکن بود تا به ابد ادامه یابد را کوتاه نماید. انسان - خدا با کاشت بذر شناخت خداوند در روحی که در اسارت است به او یاری می‌کند، اما شناخت خداوند همیشه مستلزم زمان است زیرا هر فرایند رشد و پیشرفت در جهان نیاز به زمان دارد.

کمک انسان- خدا

کمک انسان - خدا بسیار موثرتر از کمکی است که یک رهرو پیشرفتی می‌تواند ارائه نماید. هنگامی که یک رهرو پیشرفتی به فردی کمک می‌کند، تنها می‌تواند آن شخص را تا نقطه‌ای که خود به آن دست یافته، بالا ببرد. با این وجود، حتاً یک چنین کمک محدودی هم به طور تدریجی اثربخش است. بنابراین شخصی که از راه چنین کمکی بالا برده می‌شود، باید برای مدتی دراز در آسمان اول بماند، سپس در آسمان دوم، و غیره. هنگامی که انسان - خدا می‌خواهد از فردی دستگیری کند، می‌تواند با لطف خود، رهرو را در یک ثانیه حتاً به آسمان هفتم برساند، اگرچه در آن یک ثانیه، فرد می‌باید از تمامی آسمان‌های میانی گذر کند.

شباهت درخت بنیان Banyan

انسان - خدا با بالا بردن فرد به آسمان هفتم او را همسان خود می‌سازد و شخصی که به بالاترین مقام روحانی دست می‌یابد خود یک انسان - خدا می‌شود. این انتقال دانش روحانی از انسان - خدا به مرید خود، مانند روشن نمودن یک چراغ توسط چراغ دیگری است. چراغی که روشن شده می‌تواند به همان اندازه‌ی چراغ اصلی به دیگران نور بدهد و از لحاظ اهمیت، تفاوتی بین آنها نیست. انسان - خدا به درخت بنیان شباهت دارد. درخت بنیان رشد کرده، تنومند و عظیم می‌گردد و به پناهگاه و سایبانی برای مسافران تبدیل می‌شود که آنها را از نور آفتاب و باد و باران محافظت می‌نماید. پس از رشد کامل، ریشه‌ها که از شاخه‌هایش می‌رویند به سمت زمین پایین

آمده، در خاک فرو می‌روند و در زمان خود، درخت دیگری را به وجود می‌آورند؛ آن نیز به درخت تنومند و بزرگی تبدیل شده و پناهگاه و سایبانی برای مسافران می‌شود که آنها را از نور آفتاب و باد و باران محافظت می‌نماید. این درخت نیز با همان قدرت پنهان خود، می‌تواند درخت مشابه دیگری را به وجود آورد. این تمثیل برای انسان - خدا نیز حقیقت دارد که الوهیت نهفته‌ی درون دیگران را بیدار می‌سازد. تداوم جانشینی مرشدان کامل روی زمین نیکی الهی جاودان برای بشریت است تا در تلاش برای گذر از تاریکی آنها را باری و پیشرفت دهد.

خداآوند و خدمت‌گذار

می‌توان گفت که انسان - خدا همزمان هم خداوند و هم خدمت‌گذار است. او به عنوان فردی که باران رحمت روحانی خود را با وفور بی‌کران بر همگان می‌بارد، خدای عالم است و به عنوان فردی که به طور دائم بار همگان را به دوش می‌کشد و در راستای گذر از مشکلات روحانی بی‌شمار به آنها کمک می‌کند، خدمت‌گذار عالم است. درست همان طوری که او همزمان خداوند و خدمت‌گذار در یکتایی است، همچنین عاشقی اعلا و معشوق‌الهی بی‌همتا نیز می‌باشد. عشقی که اهدا یا دریافت می‌کند، به رهایی روح از نادانی می‌انجامد. در اهدای عشق، او آن را به خود، در شکل های دیگر پیشکش می‌کند. در دریافت عشق، او چیزی را دریافت می‌کند که توسط لطف خودش بیدار شده است، یعنی لطفی که بی‌وقفه و بدون تمایز به سوی همگان جاری است. لطف انسان - خدا شبیه باران به طور یکسان بر تمامی زمین‌ها می‌بارد، خواه خشک یا حاصل خیز؛ اما تنها در زمین‌هایی که با تلاش، شکیبایی و کار سخت حاصل خیز شده‌اند به ثمر می‌رسد.

حلقه

ورود به حلقه‌ی مرشد کامل

پس از چندین زندگی توام با جست و جو، پالایش و پاکسازی نفس، خدمت و فدایکاری، روح سعادت تماس با یک مرشد به خدا - رسیده را می‌یابد. مرید پس از چندین زندگی توام با پیوندی نزدیک و عشق و خدمت به مرشد کامل وارد حلقه‌ی او می‌شود. آنهایی که به حلقه‌ی مرشد کامل راه می‌یابند، روح‌هایی هستند که به واسطه‌ی کوشش خود، حق شناخت خداوند را به دست آورده‌اند. هنگامی که لحظه‌ی دقیق شناخت خداوند فرابرسد، مریدان آن را توسط لطف و نظر مرشد کامل به دست می‌آورند.

کارکرد تاثیرات دوگانگی

سانسکاراهای دوگانگی، محرك تمامی اعمال در عالم دوگانگی هستند. آگاهی از دوگانگی دلالت بر کارکرد تاثیرات دوگانگی دارد. هدف این تاثیرات دوگانگی، ابتدا سیر تکامل و محدود کردن آگاهی و سپس رهایی آن در راستای کمک به رسیدن به دانش یا شناخت خودی حقیقی است. روح نمی‌تواند آگاهی از یگانگی خود را به دست

آورد، مگر اینکه تجربه‌های عالم دوگانگی که مستلزم و در برگیرنده‌ی تاثیرات دوگانگی مربوطه است را پشت سر گذاشته باشد.

سانسکاراهای پرارابدا Prarabdha

روح از آغاز تا پایان، پیرو نیروی محرک تاثیراتی است که سرنوشت روح را پایه‌گذاری می‌کند. این تاثیرات سانسکاراهای پرارابدا نام دارند. این سانسکاراهای پرارابدا همواره به تجربه‌های متضاد یعنی سانسکاراهای حرص و متضاد آن، سانسکاراهای شهوت و متضاد آن، سانسکاراهای خشم و متضاد آن و سانسکاراهای گفتار بد، پندار بد و کردار بد و متضاد آنها مربوط می‌شوند.

ناپدید شدن سانسکاراها

روح از مرحله‌ی اتم تا مرحله‌ی شناخت خداوند در بند تاثیرات ناشی از دوگانگی قرار دارد و هرآنچه که برای او رخ می‌دهد توسط این تاثیرات تعیین می‌شوند. هنگامی که روح به شناخت خداوند دست می‌یابد تمامی سانسکاراهای او ناپدید می‌گردند.

اگر روح جذب تجربه‌ی الوهیت باقی بماند و به آگاهی عادی عالم دوگانگی برنگردد، آنگاه تا ابد فراسوی تمامی انواع سانسکاراها قرار دارد. او نه سانسکارایی دارد و نمی‌تواند داشته باشد.

سانسکاراهای بوجایوگای ذهن جهانی

اگر روح به خدا - رسیده‌ای به آگاهی عادی عالم دوگانگی بازگردد، ذهن جهانی به دست می‌آورد. در این ذهن جهانی که به او پیشکش شده، او سانسکاراهای فراوان و رهایی‌بخشی به نام سانسکاراهای بوجایوگا نیز به خود می‌گیرد. در حالت فراسوی ذهن،

مرشد کامل تا ابد از تمامی سانسکاراهای آزاد است، او حتا هنگامی که از آفرینش آگاه است و در آن کار می‌کند به واسطهی سانسکاراهای یوگایوگا که بدون هیچ اتصالی بر روی ذهن جهانی اش قرار دارند آزاد باقی می‌ماند. سانسکاراهای یوگایوگا صرفاً به عنوان روش‌هایی برای کار جهانی او کاربرد دارند و آگاهی او را به زنجیر اسرار نمی‌کشند.

کارکرد سانسکاراهای یوگایوگا

سانسکاراهای یوگایوگا به طور خودکار عمل می‌کنند. تمامی تماس‌ها و پیوندهای خاصی که انسان - خدا در کارهای خود به آنها واکنش نشان می‌دهد، نهایتاً بر پایهی سانسکاراهای یوگایوگا بنیان گذاشته شده‌اند. سانسکاراهای یوگایوگا پرده‌بُر روی ذهن جهانی نمی‌کشند؛ ابرهایی از نادانی تشکیل نمی‌دهند، آنها تنها چهارچوبی ضروری برای انتشار کار معینی هستند. خواستِ جهانی خداوند در ابراز خود توسط این سانسکاراهای یوگایوگا مشخص می‌شود. هر عملی که در عالم زمان و فضا انجام می‌گیرد، می‌باید در پیوند با یک موقعیت روشی و معین یا مجموعه‌ای از رویدادها باشد. همواره باید دلیل وجود داشته باشد که چرا به یک موقعیت واکنش نشان داده می‌شود و به موقعیت دیگر واکنش نشان داده نمی‌شود، یا اینکه چرا یک واکنش به صورت معینی است و به صورت دیگری نیست. دلیل محدودیت اعمال روحی که از لحاظ روحانی در بند گرفتار شده، سانسکاراهای پراپردا است که اسارت‌بخش هستند. علتِ محدودیت اعمال روحی که از لحاظ روحانی آزاد گشته است، سانسکاراهای یوگایوگا است که اسارت‌بخش نیستند.

کار مرشد کامل پیرو قوانین آفرینش

اگر انسان - خدا هنگام فرود به سطح آگاهی معمولی، سانسکاراهای یوگایوگا اختیار نمی‌کرد، نمی‌توانست هیچ کار روشن و مشخصی را انجام دهد. سانسکاراهای یوگایوگا به انسان-خدا کمک می‌کنند تا خواست الهی توسط او مشخص و به آن جامه‌ی عمل پوشانیده شود و ماموریتش تحقق یابد. مرشد کامل همیشه هست و می‌داند که در هستی، آگاهی، دانش، مسرت، عشق و نیرو بی‌کران می‌باشد و در حالتِ فراسوی ذهن، همیشه بی‌کران باقی می‌ماند. اما کارهایی که در عالم آفرینش انجام می‌دهد پیرو قوانین آفرینش است و از جهتی محدود می‌باشد. چون کار او در راستای آشکار ساختن الوهیت نهفته‌ی بی‌کران در همگان است و از آنجایی که رسیدن به بی‌کرانی و الوهیت تنها هدف کل آفرینش می‌باشد، بنابراین کار او بی‌نهایت مهم است؛ اما هنگامی که کار او با معیار نتیجه‌ها سنجیده شود، مانند هر کار ممکن دیگر در دنیا دستخوش محدودیت می‌شود.

گستره‌ی کار مرشد به واسطه‌ی سانسکاراهای یوگایوگا تعیین می‌شود
 حتا هنگامی که کار انسان-خدا به واسطه‌ی بزرگی نتیجه‌هایش سنجیده شود، نتیجه‌هایی که توسط انسان معمولی به دست می‌آید در مقایسه با دستاوردهایی او بسیار جزیی هستند. حتا بزرگترین روح‌ها که از لحاظ روحانی در بند هستند، فرسنگ‌ها از دستاوردهای انسان - خدا فاصله دارند. نیروی لایتناهی خداوند در پشتِ کار انسان - خدا قرار دارد، اما انسان دنیوی با نیروی محدودی

که توسط ذهن نفسانی در دسترس او است کار می‌کند. اما حتاً گاهی انسان - خدا نیز پس از انجام یک وظیفه‌ی محدود، به تجسم خاکی خود پایان می‌بخشد. این به دلیل محدود بودن نیروی او نیست، بلکه به این دلیل است که کاری که توسط سانسکاراهای یوگایوگایی او تعیین شده‌اند، تا همان اندازه بوده است و نه بیشتر. او هرگز به آن کار وابستگی ندارد. با پایان پایی کاری که سانسکاراهای یوگایوگا به او واگذار کرده‌اند، آماده است تا دوباره جذب جنبه‌ی غیر فردی لایتناهی شود. او حتا یک دقیقه هم بیشتر از آنچه که سانسکاراهای یوگایوگایی او مقرر داشته‌اند در دنیای غیرحقیقی و دوگانگی باقی نمی‌ماند.

اوatar و حلقه‌ی او

اوatar نیز مانند مرشدان کامل، حلقه‌ی خود را دارد. هنگامی که اوatar بدن خاکی می‌گیرد، ماموریت کاملاً روشنی در پیش رو دارد که بنابر برنامه انجام می‌گیرد و به جلو می‌رود و برنامه‌ی او همواره با جریان زمان سازگاری داده می‌شود. تجسم اوatar، فرایندی است بی‌همتا؛ او پیش از اختیار نمودن بدن خاکی و فرود به عالم دوگانگی، به خود و اعضای حلقه‌اش سانسکاراهای خاصی بنام سانسکاراهای ویدنیانی *Vidnyani* می‌دهد. حلقه‌ی اوatar همیشه از یکصد و بیست عضو تشکیل شده است که همگی هنگام تجسم اوatar، جسم می‌گیرند. اختیار نمودن سانسکاراهای ویدنیانی پیش از تجسم در بدن فیزیکی، شبیه به کشیدن پرده‌ای بر روی خود و حلقه‌اش است. اوatar پس از تجسم خاکی، تا زمان مناسبی که خود

تعیین کرده است در پس این پرده‌ی سانسکاراهای ویدنیانی باقی می‌ماند و با فرارسیدن زمان مقرر، الوهیت اصلی خود را تجربه می‌کند و توسط سانسکاراهای ویدنیانی که اکنون به سانسکاراهای یوگایوگای ذهن جهانی تغییر ماهیت یافته‌اند، شروع به کار می‌کند.

ماهیت سانسکاراهای ویدنیانی

سانسکاراهای ویدنیانی با تمام نتیجه‌های که در بر دارند، اگرچه شبیه سانسکاراهای معمولی دوگانگی هستند اما اساساً ماهیتشان متفاوت است. سانسکاراهای ویدنیانی، فعالیت‌ها و تجربه‌هایی را به وجود می‌آورند که با تجربه‌ها و فعالیت‌های سانسکاراهای معمولی، شباخت دارند. فعالیت‌ها و تجربه‌های ناشی از سانسکاراهای معمولی، تمایل به محکم ساختن چنگال دوگانگی تخیلی دارند؛ در حالی که فعالیت‌ها و تجربه‌هایی که به وسیله‌ی سانسکاراهای ویدنیانی به وجود می‌آیند، به طور منظم در راستای سست نمودن چنگال دوگانگی کار می‌کنند. منطق کارکرد سانسکاراهای ویدنیانی، الزاماً به شناخت یکی بودن هستی می‌انجامد و به همین دلیل، آنها به آستانه یگانگی معروف هستند.

زمان معین و ثابت برای شناخت خداوند

اعضای حلقه تا زمان دستیابی به شناخت خداوند که توسط اوatar تعیین می‌گردد در پرده‌ی سانسکاراهای ویدنیانی باقی می‌مانند. پس از دستیابی به شناخت خداوند توسط اوatar، سانسکاراهای ویدنیانی که با خود آورده بودند، دیگر پرده‌ی سانسکارا به شمار نمی‌آیند، بلکه به سانسکاراهای یوگایوگا تبدیل

می‌شوند که صرفاً وسیله‌ای برای اجرای برنامه‌ی الهی بر روی زمین هستند.

تفاوت بین سانسکاراهای ویدنیانی و سانسکاراهای یوگایوگا

یک فرق اساسی بین سانسکاراهای ویدنیانی و سانسکاراهای یوگایوگا وجود دارد. اگرچه سانسکاراهای ویدنیانی و سانسکاراهای یوگایوگا وجود یگانگی کار می‌کنند، اما تا زمان شناخت خدا، موجب شناخت یگانگی کار می‌کنند، اما تا زمان شناخت خدا، موجب تجربه‌ی محدودیت می‌شوند. سانسکاراهای یوگایوگا که پس از شناخت خدا به دست می‌آیند، هرگز تداخلی در تجربه‌ی لایتناهی که بالاتر از دوگانگی است، ندارند؛ هرچند که آنها خود، وسیله‌هایی برای تعیین واکنش و فعالیت‌ها در عالم دوگانگی هستند. کارکرد سانسکاراهای ویدنیانی، به خود شخص در راه رسیدن به شناخت خداوند کمک می‌کند، در حالی که کارکرد سانسکاراهای یوگایوگا به آنها بی‌که هنوز در بند هستند، در فرایند رسیدن به شناخت خداوند کمک می‌کند.

حالت فراسو

در حالت فراسو، زمان، فضا و تمام عالم پدیداری وجود ندارد. تنها در عالم پدیداری یا دوگانگی است که فضا، زمان و یا عملکرد قانون علت و معلول وجود دارد. هنگامی که مرشد کامل در قلمرو دوگانگی برای بالا بردن آگاهی بشریت کار می‌کند، کار او پیرو قوانین زمان، فضا و رابطه‌ی بین علت و معلول است. از دیدگاه کار ظاهری، گاهی چنین به نظر می‌رسد که او محدود است، در حالی که به راستی همیشه یگانگی و بی‌کرانی حالت فراسو را تجربه می‌کند. اگرچه او خود

فراسوی زمان است اما هنگامی که برای آنها بی که در دوگانگی هستند کار می‌کند، زمان به حساب می‌آید.

کار مخصوص برای حلقه

کار جهانی مرشد کامل برای بشریت به طور کلی توسط بدن‌های برت، پیوسته ادامه دارد. هنگامی که او برای اعضای حلقه‌اش کار می‌کند، کار او از عامل زمان که خود با دقت فراوان تعیین کرده، پیروی می‌کند، زیرا این کار باید با دخالت معین و دقیق در کارکرد ماشین‌وار و اتوماتیک‌وار سانسکاراهای آنها انجام گیرد. او در زمانهای معین برای مریدان حلقه‌اش کار می‌کند. بنابراین کسانی که از دستورات مرشد کامل فرمابنده‌داری می‌کنند؛ پیرو آن زمانی هستند که او تعیین کرده است و در نتیجه از کار مخصوص مرشد کامل بهره‌مند می‌گردند. از دیدگاه وظیفه‌ی خاصی که مرشد کامل برای خود تعیین می‌کند، عامل زمان از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است. کار ویژه‌ای که مرشد کامل در پیوند با اعضای حلقه‌اش به عهده می‌گیرد، نه تنها خود اعضا آن را لمس کرده و بر آنها اثر می‌گذارد، بلکه بر همه‌ی کسانی که از نزدیک با اعضای حلقه رابطه دارند نیز اثربخش است.

مرشد کامل محدود به حلقه نیست

مهمترین ویژگی خاص حلقه‌ی مرشد کامل این است که توسط آن، وظیفه‌ی روحانی خود را نسبت به بشریت تنظیم می‌کند. این ویژگی خاص، نتیجه‌ی روابط و پیوندهای نزدیکی است که برای چندین زندگی وجود داشته‌اند. هر مرشد کاملی چنین حلقه‌ای از

مریدان خیلی نزدیک را دارد اما این هرگز محدودیتی در آگاهی درونی او به وجود نمی‌آورد. مرشد کامل در حالت خدایی، خود را مرکز عالم و همچنین مرکز همه چیز می‌داند و حلقه‌ای وجود ندارد که هستی او را در حلقه آورده. در بی‌کرانی نبود دوگانگی (یگانگی)، هرگز تمایزی وجود ندارد. حلقه فقط در رابطه با وظیفه و کاری که مرشد کامل در عالم پذیداری به عهده گرفته است وجود دارد. از این دیدگاه، حلقه به همان اندازه واقعیت دارد که کوههای هیمالیا واقعی هستند.

واگشت روح و کارما

۱

اهمیت مرگ

شناسایی روح و بدن

انسان دنیوی زندگی را به طور کامل با آشکارسازی بدن خاکی و فعالیتهای آن شناسایی می‌کند. بنابراین برای او آغاز و پایان هستی بدن، آغاز و پایان روح منفرد نیز هست. تمام تجربه‌های او به نظر می‌رسد که گواهی بر گذرا بودن بدن خاکی دارند و بارها شاهد از هم پاشیدگی بدن‌های خاکی بوده است که زمانی از زندگی، انرژی و تازگی بر خوردار بودند. بنابراین ناچار به طور طبیعی باور می‌کند که زندگی با هستی بدن، یکی است.

مرگ به عنوان زمینه‌ی زندگی

چون انسان دنیوی مرگ را پایان زندگی می‌پنداشد، بنابراین اهمیت فراوانی برای آن قائل است. اندک هستند کسانی که برای دراز مدت به مرگ بیندیشند اما با وجود این واقعیت که بیشتر مردم به طور کامل در اهداف دنیوی غوطه‌ورند، با اینحال آنها هنگام

روبه رو شدن با حادثه‌ی مرگ، متأثر و شگفت‌زده می‌شوند.

اهمیتی که به مرگ داده می‌شود

صرف نظر از زمینه‌ی کلی که مرگ برای صحنه‌ی زندگی فراهم می‌آورد، در میان رویدادهای رنگارنگ زندگی نیز از اهمیت بسیار زیاد و چشمگیری برخوردار است. مرگ از جمله رویدادهایی است که بیشترین ترس و سوگواری را به دنبال دارد و مردم هنگام کینه‌توزی و خشم سعی می‌کنند آن را به عنوان آخرین مجازات یا بدترین انتقام بر یکدیگر وارد ساخته یا اینکه به عنوان مطمئن‌ترین راه برای از میان برداشتن پرخاشگری، تجاوز و یا مداخله‌ی دیگران به آن تکیه کنند. مردم هم‌چنین از مرگ به نشانه‌ی بالاترین فدایکاری استقبال می‌کنند و گهگاه هم به امید دروغین پایان‌بخشیدن به تمامی مشکلات و نگرانی‌های دنیوی که توانایی روبه رو شدن یا حل آنها را ندارند، آن را می‌جوینند. بنابراین، مرگ در ذهن بیشتر مردم از اهمیت بسیار زیاد و قابل توجه‌ای برخوردار است.

پایداری زندگی

اهمیت بسیار زیادی که به مرگ داده می‌شود، نتیجه‌ی وابستگی انسان به شکل‌های خاصی است اما مرگ، مقدار زیادی از گزندگی و اهمیت خود را حتا برای انسان دنیوی نیز از دست می‌دهد به شرط آنکه او دید گستردۀ تری از زندگی اختیار کند. با وجود تاپایدار و زودگذر بودن شکل‌ها، پیوستگی ناشکسته‌شدنی هستی توسط آنها در جریان است به طوری که شکل‌های کهنه به دور افکنده شده و شکل‌های نوینی برای سکنی و ابراز آفریده می‌شوند.

تکرار حادثه‌ی مرگ با رویداد زایش، برابری می‌یابد. نسل‌های نو، جای نسل‌های قدیمی را می‌گیرند؛ زندگی در شکل‌های نو دوباره زاده، می‌شود و پیوسته به تازه شدن و شادابی روزافزون خود ادامه می‌دهد؛ جویارهای زندگی با سرچشمۀ دیرینه‌ی خود، همواره توسط شکل‌هایی که مانند امواج اقیانوس بر می‌خیزند و فروکش می‌کنند، به پیشرفت خود ادامه می‌دهند.

اندوه مرگ به علم وابستگی است

بنابراین حتا در محدوده‌ی تجربه‌های یک شخص دنیوی نیز چیزهای بسیاری وجود دارند که می‌توانند به اندیشه‌ی اندوهناک مرگ به عنوان زیانی جبران ناپذیر آرامش بخشند. یک نگرش خردمندانه از مرگ، تنها هنگامی امکان پذیر است که زندگی به طور بی‌طرفانه و بدون هیچ گونه وابستگی به شکل‌های خاصی در نظر گرفته شود؛ اما شخص دنیوی به دلیل گرفتاری با شکل‌های خاص، انجام آن را مشکل می‌یابد. برای او یک شکل، به خوبی شکل دیگری نیست. برای او شکلی که او خود را توسط آن می‌شناسد، به مراتب مهمترین شکل است. برای او نگهداری و پیشرفت جریان زندگی اهمیت ندارد. آنچه که انسان دنیوی آرزو دارد، تداوم شکل خود و شکل‌های خاص دیگری است که با آنها دلبسته است. دل و عقل او نمی‌توانند با یکدیگر آشتی کنند و با ناپدید شدن شکل‌هایی که برای او گرامی بودند، دستخوش غم و اندوهی بی‌پایان می‌گردد. در حالی که ممکن است هستی به طور کلی در جایی دیگر، شکل‌های نوینی را جایگزین شکل‌های از دست رفته نموده باشد.

اندوه مرگ نوعی خودخواهی است

با تحلیل دقیق‌تر ثابت می‌شود که اندوه مرگ ریشه در خودخواهی دارد. شخصی که محبوب خود را از دست می‌دهد ممکن است از لحاظ عقلانی بداند که به طور کلی، هستی در جایی دیگر این کمبود را جبران نموده، اما تنها احساس او این است: «نتیجه‌ی آن برای من چیست؟» هنگامی که فرد از دیدگاه شخصی خود، به مرگ می‌نگرد، مرگ علت یک اندوه همیشگی می‌شود. اما به طور کلی مرگ از دیدگاه هستی، رویدادی کم اهمیت است.

مشکلات عقل غیرشخصی و بی‌طرف

پنداشت و تامل غیرشخصی و بی‌طرفانه در راه مستحکم ساختن ذهن در مقابل اندوه شخصی، بسیار مفید است. اما آنها زمانی که به بررسی برخی نتیجه‌های مرگ در چهارچوب تجربه‌ی معمولی خود بر می‌آیند به خودی خود نمی‌توانند در حل مشکلات گستره‌تر چاره‌ساز باشند که حتا باعث سردرگمی عقل بی‌طرفانه‌ی انسان می‌شود. اگر مرگ، نابودی نهایی هستی فرد پنداشته شود، آنگاه به نظر می‌رسد که زیان غیرقابل جبرانی به دنیا رسیده است. هر فردی ممکن است در موقعیتی باشد که بتواند چیز بسیار بی‌نظیری به جهان ارائه کند که فرد دیگری نتواند آن را جایگزین سازد. افزون بر این، در برخی از موارد دوره‌ی زندگی خاکی بسیار زودتر از آنکه شخص بتواند به کمال دست یابد، کوتاه می‌شود. از این‌رو به نظر می‌رسد که تمامی تلاش‌های او در راستای یک آرمان و تمامی اشتیاق و کوشش‌های او در راه کارهای بزرگ، خوب و زیبا و

هم‌چنین تمامی آرزوهای او برای چیزهای جاویدان و الهی که در نیستی بزرگی که توسط مرگ ایجاد شده است، پایان می‌یابند.

تضاد بین عقل ناخالص و ادراک قلبی ژرف‌تر

نتیجه‌های فرض نمودن مرگ به عنوان پایان هستی فرد، متضاد انتظارات ریشه کن نشدنی است که بر پایه‌ی تفسیر ادارک قلبی قرار دارد. معمولاً تضادی بین ادعاهای ادراک قلبی و نتیجه‌گیری‌های عقل ناخالص که مرگ را پایان هستی فرد می‌داند، وجود دارد. چنین تضادی معمولاً آغاز اندیشه‌ی پاک است که بی‌درنگ و به طور جدی این باور پذیرفته شده‌ی معمول که مرگ پایان واقعی هستی فرد است را زیر سوال می‌برد. مرگ به عنوان انهدام زندگی، هرگز مورد قبول آرمان‌های معنوی انسان واقع نمی‌شود. بنابراین ایمان به ابدیت روح منفرد، حتا با نبود دانش مستقیم از عالم فراسوی حواس که به تداوم و وجود زندگی پس از مرگ سرو کار دارد، بارها بدون هیچ مقاومتی از سوی ذهن پذیرفته می‌شود. اندک هستند آنها ای که با تجربه‌ی شخصی، دانش از ابدیت روح دارند. دانش مستقیم از عالم فراسوی حواس در مورد زندگی پس از مرگ، برای اکثریت وسیع مردم غیرقابل دسترس است. برای آنان، ابدیت بجز یک اعتقاد خوشایند و پذیرفتند، چیزی بیش نیست اما برای آنها ای که با علاقه‌ی علمی، روش‌هایی را برای ارتباط با «دنیای دیگر» به وجود آورده‌اند، یا کسانی که به علت وضعیت خاص خود باعث شده که بتوانند شخصاً پدیدار شدن روح‌هایی که جسم را ترک کرده یا مداخله‌ی روح‌های سرگردان را تجربه کنند و هم‌چنین آنها ای که به

خاطر پیشرفت روحانی برخی از توانایی‌های ادراک نهفته‌ی آنها از وسیله‌های درونی آگاهی‌شان به طور خودکار شکوفا شده است ابدیت بخشی از تجربه‌ی شخصی می‌شود.

بنیاد اساسی ابدیت

ابدیت روحی که فردیت یافته، با این واقعیت که روح فردیت یافته با بدن فیزیکی یکسان نیست امکان‌پذیر می‌گردد. روح فردیت یافته هنگام مرگ، حتاً پس از به دور افکندن بدن خاکی خود، با تمامی سانسکاراهایش در عوالم درونی توسط واسطه‌ی بدن‌های ذهنی و لطیف به هستی خود ادامه می‌دهد. بنابراین زندگی توسط واسطه‌ی بدن خاکی تنها بخش یا پاره‌ای از زندگی پیوسته‌ی روح فردیت یافته است، بخش‌های دیگر زندگی روح، خود را در عوالم دیگر ابراز می‌دارند.

سه عالم

طبعیت بسیار عظیم‌تر از آن است که انسان بتواند از راه حواس معمولی بدن فیزیکی، آن را درک کند. جنبه‌های نهفته‌ی طبیعت، شامل حالت لطیفتر ماده و نیروها می‌شود. هیچ فاصله‌ای نیست که جنبه‌های لطیفتر طبیعت را از جنبه‌ی خاکی آن جدا سازد؛ آنها همگی درهم نفوذ کرده و هم‌زیستی دارند. هرچند که جنبه‌های لطیفتر طبیعت برای انسان معمولی قابل درک نیست اما با جنبه‌ی خاکی که برایش قابل درک است پیوستگی دارند. آنها دور از دسترس نیستند اما آگاهی انسان که به واسطه‌ی حس‌های فیزیکی کار می‌کند، چون با آن جنبه‌های لطیفتر طبیعت سازگاری ندارد

نمی‌تواند به آنها دسترسی یابد. انسان معمولی از آسمان‌های درونی ناآگاه است، درست همان‌طوری که شخص ناشنوا از صداها ناآگاه است و نمی‌تواند آگاهانه با آنها سر و کار داشته باشد. بنابراین برای او علاوه‌آنها «عوالم» دیگری هستند. بخش لطیفتر و نهفته‌ی طبیعت دارای دو بخش مهم است؛ لطیف و ذهنی که به بدن‌های لطیف و ذهنی انسان مربوط می‌شوند. تمامی طبیعت را بدین روش می‌توان به راحتی به سه بخش تقسیم نمود: ۱- عالم خاکی یا خشن، ۲- عالم لطیف ۳- عالم ذهنی. هنگامی که روح فردیت یافته در یک بدن خاکی جسم می‌گیرد، او خود را در عالم خاکی یا خشن ابراز می‌دارد. هنگامی که روح پوسته‌ی بیرونی یا بدن فیزیکی را به دور می‌افکند، همچنان به ابراز زندگی‌اش در عالم لطیف توسط بدن لطیف و در عالم ذهنی توسط بدن ذهنی ادامه می‌دهد.

تأثیرات مرگ نابهنهگام

معمولًا زندگی در بدن فیزیکی تنها هنگامی پایان می‌یابد که تمامی سانسکاراهای آزاد شده برای ابراز در آن تجسم خاکی، به طور کامل مصرف شده باشند. در برخی موارد استثنایی، روح می‌باید بدن فیزیکی خود را قبل از مصرف کامل این سانسکاراهای تسلیم نماید. برای نمونه، انسانی که خودکشی می‌کند به طور مصنوعی از طول عمر خود می‌کاهد و بدین ترتیب از مصرف شدن سانسکاراهایی که برای به ثمر رسیدن در آن زندگی آزاد شده بودند جلوگیری می‌کند. هنگامی که در اثر مرگ نابهنهگام، از ابراز سانسکاراهای آزاد شده، برای به ثمر رسیدن جلوگیری شود، آنگاه روح

بی جسمِ خاکی، حتا پس از به دور افکنندن بدن فیزیکی، همچنان پیرو نیروی پیشبرنده این سانسکاراهای باقی می‌ماند. نیروی حرکتی این سانسکاراهای که از خرج شدن آنها جلوگیری شده است حتا در زندگی پس از مرگ هم نگهداشته می‌شوند و در نتیجه روحی که بدن را ترک کرده، بی حد آرزوی چیزهای عالم خاکی را دارد.

اندیشه‌های دائم ذهنی

در چنین مواردی روح بی جسم خاکی کشش مقاومت‌ناپذیری به سوی عالم خاکی احساس و با چنان شدتی چیزهای خاکی را آرزو می‌کند که می‌خواهد به واسطه‌ی بدن روح‌هایی که هنوز تجسم خاکی دارند، امیال خود را برآورده سازد و لذت ببرد. بدین گونه، روح ممکن است چنان میل به نوشیدن شراب داشته باشد که برای لذت بردن از آرزوی خود به روش‌های غیر طبیعی روی آورد. او در کمین فرصت مناسبی می‌نشیند و هنگامی که شخصی را در عالم خاکی در حال نوشیدن شراب می‌یابد، آرزوی خود را توسط تسخیر بدن فیزیکی آن شخص برآورده می‌سازد. به روش مشابه اگر بخواهد ابراز خشنونتِ خشم خشن و زمحت را تجربه کند، توسط شخصی که در عالم خاکی خشمگین است این کار را انجام می‌دهد. چنین روح‌هایی به طور دائم در انتظار دیدار و تصرفِ ذهنی انسان‌هایی هستند که سانسکاراهای مشابه خود دارند و می‌کوشند تماس خود را با عالم خاکی تا زمانی که امکان‌پذیر است توسط آنها نگه دارند. در زندگی پس از مرگ، هر نوع گرفتاری تاخیر برانگیز با عالم خاکی، مانع سختی در روند طبیعی پیشرفت زندگی روح ایجاد می‌کند. آنهای که

مشروط به چنین وضع پر مخاطره‌ای می‌شوند را باید خصوصاً بد اقبال دانست، زیرا با خواستنِ لذتِ غیرطبیعی امیالِ خشن و پست، توسط آنهایی که هنوز تجسم خاکی دارند، رنج و عذاب غیرضروری بسیار زیادی بر خود و دیگران فرامی‌خوانند. در مقایسه با این روح‌های بد اقبال، زندگی پس از مرگ برای روح‌های دیگر راحت‌تر است.

مرگ آغاز فاصله‌ی زمانی بین دو زندگی

در موارد معمولی، مرگ هنگامی رخ می‌دهد که تمامی سانسکاراهایی که جویای به ثمر رسیدن هستند به طور کامل خرج شوند. هنگامی که روح بدن فیزیکی خود را رها می‌کند تمامی روابط و پیوندش با عالم خاکی به طور کامل قطع می‌شود اما ذهن و نفس، همراه با تمامی تاثیرات انباشته شده‌ی خود در سراسر دوره‌ی زندگی دنیوی نگه داشته می‌شوند. برخلاف موارد استثنایی در مورد روح‌هایی که ذهن را تسخیر می‌کنند، روح‌های معمولی تلاش می‌کنند که خود را با قطع رابطه با عالم خاکی آشتبانی دهند و با محدودیت‌های ناشی از شرایط تغییریافته، سازش می‌یابند و در حالت ذهنی فرو می‌روند؛ این حالت مرحله‌ی جدیدی را رقم می‌زند که در آن همه‌ی تجربه‌های دوره‌ی زندگی خاکی، با دوباره زنده ساختن سانسکاراهای مربوطه، از لحاظ ذهنی بازنگری می‌شوند. از این‌رو، مرگ آغاز دوره‌ی استراحت نسبی است و به معنای دست کشیدن موقت از قلمرو فعالیت‌های خاکی است. این سرآغاز یک فاصله‌ی زمانی بین تجسم خاکی پیشین و تجسم بعدی را رقم می‌زند.

واگشت روح و کارما

۳

بهشت و جهنم

ذهنی بودن زندگی پس از مرگ

پس از مرگ، دیگر آگاهی از عالم خاکی وجود ندارد، زیرا این آگاهی به طور مستقیم به کالبد فیزیکی وابسته است. اما هر چند آگاهی عالم خاکی از دست می‌رود، اما تاثیرات تجربه‌های عالم خاکی در بدن ذهنی محفوظ می‌مانند و به ابراز خود توسط عالم نیمه - لطیف ادامه می‌دهند. در مدت فاصله‌ی زمانی بین مرگ و تجسم خاکی بعد، توجه آگاهی روح به سوی این تاثیرات کشیده می‌شود و منجر به جان گرفتن آنها و دوباره زنده شدن تجربه‌های مربوطه می‌گرددند. انسان معمولی پس از مرگ از آن محیط لطیف، آگاه نمی‌شود، زیرا در یک حالت کاملاً ذهنی درونی فرو رفته است و توسط تاثیراتی که دوباره زنده شده‌اند به زندگی می‌پردازد.

بهشت و جهنم حالات‌های ذهن

در زندگی پس از مرگ، تجربه‌های درد و لذت نسبت به آنچه که در زندگی خاکی بودند، بسیار شدت می‌یابند. این حالات‌های ذهنی ناشی از درد و لذت شدت یافته، بهشت و جهنم نام دارند. بهشت و جهنم حالات‌هایی از ذهن هستند و نباید آنها را به عنوان مکان‌هایی در نظر گرفت؛ اگرچه آنها از لحاظ ذهنی اهمیت به سزاًی برای روح منفرد دارند اما هردوی آنها مجازی هستند و درون یک مجاز بزرگتر که عالم پدیداری است جای دارند.

امیال و تجربه‌ها پس از رها کردن جسم شدت می‌گیرند

در حالت جهنم و هم‌چنین در حالت بهشت، میال‌ها بسیار شدیدتر می‌شوند، زیرا دیگر نیازی به واسطه‌ی خاکی برای ابراز خود ندارند. مانند امیال، تجربه‌ها که در پیوند با برآورده شدن یا برآورده نشدن آنها به دست می‌آیند نیز شدت بسیار زیادی به خود می‌گیرند. در دوره‌ی زندگی خاکی، امیال با درد و لذتی که به همراه می‌آورند توسط واسطه‌ی بدن خاکی تجربه می‌شوند. البته روح منفرد در واقع هم‌زمان از بدن‌های برتر خود نیز استفاده می‌کند، اما چون در دوره‌ی زندگی زمینی، آگاهی‌اش درگیر و گرفتار بدن خاکی است، بنابراین جریان آگاهی باید از یک لایه‌ی پرده‌ی اضافی گذر کند که به کاهش نیرو، شادابی و شدت آن می‌انجامد. این را می‌توان به عبور پرتو نور از یک شیشه ضخیم تشبیه کرد که در طرف دیگر از شدت آن کاسته شده و کم نور می‌شود. در مدت سکنی داشتن در کالبد خاکی، شدت امیال و تجربه‌ها کاهش می‌یابند اما با ترک آن، شدت امیال دستخوش افزایش نسبی می‌شوند.

برآورده شدن میال‌ها و آرزوها از راه اندیشه

برآورده شدن امیال در حالت بهشت، بر خلاف عالم خاکی، واپسیه به داشتن موضوع آرزو نیست، بلکه برآورده شدن امیال صرفاً از راه اندیشیدن به موضوع میل یا آرزو، انجام می‌گیرد. برای نمونه، اگر فردی بخواهد به موسیقی دلنووازی گوش دهد، این لذت را صرفاً از راه اندیشیدن به آن تجربه می‌کند. تصور ایده‌ی موسیقی دلنوواز در این حالت، جانشین ارتعاشات صدای فیزیکی در عالم خاکی می‌گردد. لذتی که او از اندیشیدن به موسیقی به دست می‌آورد، خیلی شدیدتر از لذتی است که در دوره‌ی زندگی خاکی از شنیدن واقعی صدای‌های فیزیکی به دست می‌آورد. در حالت بهشت، هیچ موانعی مابین امیال، و برآورده شدن آنها وجود ندارد و لذت خود-کامیابی از راه اندیشه و یا احساس، همیشه در دسترس است.

بهشت بر روی زمین

در واقع حتا در دایره‌ی خاکی وجود نیز، برخی افراد این استعداد را در خود پرورش می‌دهند که لذات خود را مستقل از تملک اشیا خاکی برآورده سازند. برای نمونه، بتھوون به طور کامل ناشنوا بود، باینحال با به کارگرفتن قدرت تخیلِ محض، می‌توانست از ساخت قطعات موسیقی خود، شدیداً لذت ببرد. از جهتی می‌توان گفت که حتا بر روی زمین نیز او به صورت تمثیلی، در حالت بهشت بوده است. به روش مشابه شخصی که بر معشوق الهی خود عاشقانه مراقبه می‌ورزد، صرفا با اندیشیدن به معشوق الهی بدون نیاز به حضور فیزیکی او، خوشحال می‌شود. پس از مرگ، در حالت بهشت

لذت چنین کامیابی تخيلى، بى نهایت بزرگ تر است، زира آگاهی زیر باز بیرونی ترین پرده‌ی سانسکارها که بدن خاکی است قرار ندارد.

امیال خشن و پست‌تر به حالت جهنم کمک می‌کنند

برخی از امیال رابطه‌ی مستقیم با به تملک درآوردن و جذب و هضم چیزهای مادی توسط بدن خاکی دارند. امیال خشن و پست‌تر مانند شهوت، پرخوری و یا میل به شراب‌خواری از این نوع هستند. این امیال دقیقاً مربوط به عالم خاکی یا زمینی هستند، زира آنها انحصار‌گرا و مستلزم عامل چنگ انداختن بر یک شی فیزیکی هستند. در چنین میال‌ها یا خواسته‌هایی، نه تنها فزونی و سنگینی احساس ناشی از تماس با اشیا وجود دارد، بلکه فزونی احساس‌هایی که واکنش‌های خود بدن است را نیز در بر دارد. این میال‌های خشن و پست‌تر، به حالت جهنم کمک می‌کنند

تفاوت بین میل‌های خشن‌تر و لطیف‌تر

در تضاد با میل‌های لطیف‌تر، میال‌های خشن‌تر، با استقلال کامل از هر نوع مفهوم عقلانی یا ارزش اخلاقی، اهمیت بی نهایت بیشتری برای احساس‌های و یا محض قائل هستند. در میال‌های لطیف‌تر، مانند میل به موسیقی، البته عامل خواستن تماس احساسی با صدای فیزیکی وجود دارد اما اهمیت این صدایها، بیشتر به خاطر خود صدا نیست، بلکه در توانایی شان برای ابراز زیبایی است. به روش مشابه، گرچه میل به شنیدن سخنان روحانی برای ذهن، گیرایی دارد اما آن بیشتر به خاطر احساس یا تاثیر فیزیکی صدا نیست، بلکه به خاطر مفهوم عقلانی و جاذبه‌ی هیجانی است که صدا انتقال می‌دهد.

احساس‌های بدنی در امیال پستتر

بنابراین در میال‌های لطیفتر، احساس‌های بدنی واقعی نقش پایین‌تری را نسبت به جنبه‌های ناشی شده از آنها که بر اساس احساس‌ها است بازی می‌کنند. در امیال خشن‌تر، عنصر یا عامل اصلی توسط احساس‌های واقعی که مربوط به شیوه فیزیکی است و هم‌چنین احساس‌هایی که با واکنش بدنی در راستای به تملک آنها برانگیخته می‌شوند فراهم می‌شود. احساس‌ها در پیوند با اندام بدن فیزیکی، بزرگترین نقش را در تجربه‌های مربوط به امیال خشن‌تر و پست‌تر بازی می‌کنند. روح فردیت یافته، توسط آنها موجودیت خود را به عنوان بدن خاکی، بسیار موثرتر و روشن‌تر احساس می‌کند، تا توسط تجربه‌های مربوط به امیال لطیفتر.

برآورده نشدن امیال پست‌تر به خاطر دسترسی نداشتن به شی خاکی

تقریباً تمام اهمیت تجربه‌ها که از برآورده شدن یا برآورده نشدن امیال پست‌تر به دست می‌آیند، توسط خود احساس‌های بدنی ایجاد می‌شوند دارند. بنابراین امیال پست‌تر به ندرت می‌توانند تجربه‌ی کامل‌کامیابی که توسط امیال لطیفتر به دست می‌آیند را صرفاً از راه اندیشه و یا تصور ایجاد نمایند. از ویژگی امیال پست‌تر، پافشاری بر تملک و جذب و هضم خودِ شی خاکی است. هر نوع تصور خیالی از شی خاکی صرفاً خواست آنی برای به دست آوردن شی خاکی را پر رنگ می‌سازد. از آنجایی که شی خاکی در پیوند با میل‌های پست‌تر و خشن‌تر در عالم لطیف در دسترس نیست، این میل‌ها اساساً نتیجه‌ی تجربه‌ی تشید شده‌ی ناشی از رنج برآورده نشدن خواسته‌ها هستند.

رنج جهنم و لذت بهشت

درست همان طور که در عالم خاکی، حضور امیال پست‌تر منجر به افزونی رنج نسبت به لذت می‌شود، همان‌طور نیز در زندگی پس از مرگ، تجربه‌ها در پیوند با این میل‌ها و آرزوها دوباره زنده می‌شوند و به افزونی رنج نسبت به لذت می‌انجامند و به حالت جهنم دامن می‌زنند. به طور مشابه در زندگی پس از مرگ، تجربه‌های مربوط به امیال لطیف که دوباره زنده می‌شوند منجر به افزونی لذت نسبت به رنج می‌شوند و بدین گونه به حالت بهشت دامن می‌زنند.

زمان در عالم لطیف

اما جهنم و بهشت هر دو، حالت‌هایی از اسارت و پیرو محدودیت تضاد‌های لذت و درد هستند. هر دو حالت‌هایی هستند که مدت آنها به وسیله‌ی ماهیت، مقدار و شدت تاثیرات انباشته شده، تعیین می‌شود. زمان در عالم لطیف به دلیل تشدید ذهنی حالت‌های آگاهی، با زمان در عالم خاکی یکسان نیست. هرچند که زمان در عالم لطیف با زمان در عالم خاکی قابل مقایسه نیست اما زمان، اکیدا توسط تاثیرات انباشته شده در عالم خاکی تعیین می‌گردد. واقعیت مهم این است که حالت‌های بهشت و جهنم هرگز پایدار نیستند و پس از ایفا کردن نقش خود در زندگی روح، هردو پایان می‌یابند.

دوباره جان گرفتن تاثیرات

میل‌های پست‌تر و خشن‌تر هوس‌رانی، از جمله شهوت و برآیندهای احساسی آنها، مانند نفرت و خشم، همگی به زندگی توأم با توهمندی و رنج که در حالت جهنم رایج است، دامن می‌زنند. میل‌های

لطیف‌تر مانند آرزوهای آرمان‌گرایانه، علاقه به علم، ارج نهادن به زیبایی‌ها و هنر، خیرخواهی نسبت به همسایگان و دیگران و نتایج احساسی آنها، چون عشقی شخصی یا احساس برادری، به زندگی توانم با درک روحانی و لذت که در حالت بهشت رایج است دامن می‌زنند. این حالت‌ها برای بیشتر افراد در برگیرنده‌ی دوباره زیستن تجربه‌های دوره‌ی زندگی خاکی است که توسط دوباره جان گرفتن و زنده شدن تاثیراتی که از آنها بر جای مانده است انجام می‌گیرد. ماهیت و طول مدت آنها بستگی به ماهیت و طول مدت تجربه‌هایی دارد که فرد در بدن خاکی‌اش پشت سر گذاشته است.

پایان بهشت و جهنم

درست همان طوری که صفحه‌ی موسیقی پس از اینکه سوزن گرامافون تک تک شیارهای آن را در نوردید، به کنار گذاشته می‌شود، همان طور نیز پس از اینکه آگاهی از نقش‌های ذهنی بر جای مانده از دوره‌ی زندگی خاکی گذر نمود، حالت‌های بهشت و جهنم پایان می‌یابند. درست همان طور آهنگی که از یک صفحه‌ی موسیقی بیرون می‌آید، دقیقاً همان آهنگ اصلی است که بر روی آن ضبط شده است، به همین ترتیب کیفیت تجربه‌هایی که تشديد می‌شوند و در کانون توجه قرار می‌گیرند و روح آنها را پشت سر می‌گذارد نیز دقیقاً توسط همان گونه زندگی که فرد در بدن خاکی بر روی زمین داشته است تعیین می‌گردد. از این دیدگاه، بهشت و جهنم سایه‌هایی هستند که زندگی خاکی انسانی افکنده است.

بررسی بازنگرانه و تجربه‌های خاکی

اگر هدف از بهشت و جهنم صرفاً دوباره زنده ساختن زندگی خاکی گذشته، از لحاظ ذهنی باشد، آنگاه نقش بیهوده‌ای در زندگی روح منفرد بازی می‌کنند. این به معنی تکرار آشکار آن چیزهایی است که پیشاپیش رخ داده است. آگاهی در این حالت‌های پس از مرگ، در موقعیتی قرار می‌گیرد که با آسودگی خاطر بررسی موثری از کارنامه‌ی زندگی زمینی که دوباره جان گرفته است را به عمل آورد. از طریق تشدید تجربه‌ها، او ماهیت آنها را با امکانات و نتیجه‌های بهتری می‌تواند بررسی کند. آگاهی بیشتر افراد روی کره‌ی زمین به طور عمده بروون‌گرا و آینده‌نگر است و زیر فشار سانسکاراهای مصرف نشده قرار دارد. آگاهی، بیشتر علاقه به امکان برآورده شدن سانسکاراهای در زمان حال یا زمان آینده دارد. در زندگی پس از مرگ، آگاهی بیشتر افراد اساساً به صورت ذهنی و بازنگرانه است. درست مانند هنگامی که فرد، به یادآوری خاطراتش می‌پردازد، آگاهی نیز در نبود سانسکاراهای پیشبرنده، اساساً مشغول بازبینی و ارزیابی اهمیت گذشته است.

تشبیه سینما

جوش و خوشی که برخاسته از واکنش‌های فوری به موقعیت‌های متغیر زندگی زمینی است، در زندگی پس از مرگ جای خود را به حالت آسودگی خاطر بیشتری می‌دهد که از هر گونه ضرورتی که نیاز به حرکت فوری داشته باشد آزاد است. همه‌ی تجربه‌های دوره‌ی زندگی خاکی اکنون برای اندیشیدن به صورتی

روشن‌تر از آنکه از راه حافظه در زندگی خاکی امکان‌پذیر باشد در دسترس قرار می‌گیرند. همه‌ی تصاویر دوره‌ی زندگی زمینی بر روی فیلم سینمایی ذهن ثبت شده‌اند و اینک زمان آن فرا رسیده که زندگی خاکی اصلی با زیر ذره بین قرار گرفتن و نمایش دادن کارنامه‌ای که به صورت فیلم در آمد، بر روی پرده‌ی آگاهی که حالت ذهنی به خود گرفته است مورد بررسی قرار گیرد.

جذب و تحلیل تجربه‌های خاکی

بدین گونه حالت بهشت و حالت جهنم وسیله‌هایی برای جذب تجربه‌های اندوخته شده در مرحله‌ی خاکی هستند، به طوری که روح فردیت‌یافته بتواند تجسم بعدی خود را در بدن خاکی با تمامی مزایای تجربه‌های درک شده، آغاز نماید. درس‌هایی که روح با اندیشیدن و ارزشیابی موقعیت‌ها فرامی‌گیرد، با نیروی تشدید رنج‌ها و خوشحالی‌ها، بر روی بدن ذهنی تثبیت می‌شوند. آنها در تجسم خاکی بعد، بدون اینکه مستلزم زنده ساختن رویدادهای پر از جزئیات زندگی پیشین باشند، بخشی از کل ساختار درک درونی آگاهی فعال می‌شوند. حقایقی که توسط ذهن در زندگی پس از مرگ جذب می‌شوند، در تجسم خاکی بعدی، بخشی از دانش درون‌زادی او می‌گردند. ادرارک قلبی ایجاد شده، به معنای درک یکپارچه و فشرده شده‌ای است که توسط تجربه‌های گوناگون بسیار در زندگی‌های پیشین گردآوری و خالص شده‌اند.

کمک بهشت و جهنم در آزاد ساختن دانش ذاتی

روح‌های گوناگون، دوره‌ی زندگی زمینی خود را با درجه‌های گوناگونی از دانش ذاتی، شروع می‌کنند که به عنوان سرمایه‌ی اولیه برای به دست آوردن تجربه‌ها و ماجراها از آنها استفاده می‌کنند. این ادراک قلبی ممکن است به نظر برسد که محصول تجربه‌ها گذشته بوده و بدین‌گونه به مجموعه‌ی ساختار روان انسان بیفزاید اما در حقیقت این بیشتر شکوفایی چیزی است که پیشاپیش در روح منفرد نهفته بوده است. از این دیدگاه ژرف‌تر، تجربه‌ها زندگی خاکی و هم‌چنین فرایند تعمق و ادغام‌سازی که در زندگی پس از مرگ به آن مشروط می‌گردد، صرفاً به رهایی و به سطح آمدن تدریجی دانش ذاتی کمک می‌کند که پیشاپیش از همان آغاز آفرینش در روح منفرد نهفته بوده است. همان طور که در زندگی خاکی و تجربه‌هایش حقیقت دارد، حالات بهشت و جهنم در زندگی پس از مرگ نیز بخش‌های مکمل و رویدادهایی در سفر روح فردیت‌یافته هستند که هدف‌شان نهایتاً رسیدن به سرچشمه‌ی تمام چیزها است.

واگشت روح و کارما

۳

وجود زندگی‌های گذشته و خاطرات آنها

رویدادهای تولد و مرگ

آنهايي که دسترسی فوري به حقايقِ فراسوی عالمِ حواسِ زندگی روح و واگشتِ آن دارند، با درک روشن خود می‌دانند آنچه که به اصطلاح تولد ناميده می‌شود، صرفاً تجسم خاکی روح فرديت‌ياfته در کره خاکي است. پيوستگي دائمي زندگي روحی که واگشت می‌کند از طریق تولد و مرگ به طور موقت قطع می‌شود و دوباره جريان می‌يابد. اين دو رويداد به دروازه‌هایي شباht دارند که جريان زندگی توسط آنها از يك نوع هستي به نوع ديگري از هستي پيشرفت می‌کند و هر دو به طور يكسان برای زندگي بزرگ‌تر روح ضروري هستند. فاصله‌ي زمانی بين مرگ و تولد همان قدر ضرورت دارد که فاصله‌ي زمانی بين تولد و مرگ ضرورت دارد.

درخواست‌های ادراک قلبی

آنها بی که مرگ را پایان هستی فرد و آنها بی که تولد بدن را آغاز هستی فرد می‌دانند، با کشمکش بین فرضیات نادرست خود و درخواست‌های تفسیر ادراک قلبی روبه‌رو می‌شوند. به نظر می‌رسد که از دیدگاه عدالت فردی، توزیع نامساوی خوب و بد در رابطه با خوشحالی یا رفاه مادی، منطق و توجیه کل برنامه‌ی کائنات را شدیدا زیر سؤال می‌برد. کسی که ترجیح می‌دهد مقصود زندگی را تحقق هدف‌الله‌ی جاودانه در نظر بگیرد، زمانی که می‌بیند پرهیزکاران گاهی به شدت در رنج هستند، و گناهکاران از امکانات لذت‌های گوناکون برخوردارند، اشکال‌های حل ناشدنی برایش ایجاد می‌گردد.

گرایش به پدیدرفتن توضیحات ژرف‌تر

تا زمانی که توضیح ژرف‌تری ارائه نگردد، ذهن انسان همچنان با معماهای دردناک و سرگشتگی‌هایی روبه‌رو می‌شود که گرایش به هولناک ساختن دورنمای زندگی دارند و یک بدینی توأم با سنگدلی را پرورش می‌دهند که از بسیاری جهات حتا بدتر از ژرف‌ترین اندوهی است که توسط مرگ، ممکن است برای یک فرد ایجاد شود. اما با وجود همه‌ی مخالفت‌ها، ذهن انسان گرایش‌ذاتی به تلاش در برقراری ایمانی استوار نسبت به عقلانی بودن فطری و ارزش زندگی در خود دارد و به استثنای موقوعی که مقاومت‌های مصنوعی به وجود می‌آیند، توضیح‌هایی که بر اساس قوانین ژرف‌تر روح است را قابل قبول می‌یابد.

تاثیر یک مغز نو

تعداد آنهایی که دسترسی مستقیم به واقعیت واگشت روح دارند، حتاً کمتر از آنهایی است که دسترسی مستقیم به واقعیت ابدیت روح دارند. خاطرات زندگی‌های گذشته، در بدن ذهنی روح منفرد انباسته و نگاهداری می‌شوند اما به علت پرده‌ای که بر آنها کشیده می‌شود در دسترس آگاهی افراد معمولی قرار نمی‌گیرند. هنگامی که روح منفرد کالبد جسمانی خود را عوض می‌کند، یک مغز نو اختیار می‌کند و کارکرد آگاهی معمولی او مانند زمانی که بیدار است در پیوند نزدیک با پردازش‌های این مغز قرار می‌گیرد. در شرایط عادی تنها خاطره‌های زندگی کنونی می‌توانند در آگاهی پدیدار گرددند، زیرا مغز نواز آزاد شدن خاطرات تجربه‌هایی که توسط واسطه‌ی مغزهای دیگر در زندگی‌های گذشته گردآوری شده بودند جلوگیری می‌کند.

خاطرات زندگی‌های گذشته

در موارد استثنایی باوجود مقاومتی که مغز از خود نشان می‌دهد برخی از خاطرات زندگی‌های گذشته به صورت رویاهایی به زندگی کنونی نشست پیدا می‌کنند که بر حسب زندگی کنونی غیر قابل توضیح است. شخص ممکن است افرادی را در خواب ببیند که در زندگی کنونی اش هرگز آنها را ندیده است. بارها افرادی که در خواب او پدیدار می‌شوند افرادی هستند که در زندگی‌های گذشته آنها را دیده است. البته چنین رویاهایی هنگامی که از نوع معمولی

باشند، نمی‌توانند به عنوان خاطرات زندگی‌های گذشته انگاشته شوند، بلکه آنها صرفا نشان‌گر این هستند که قدرت تخیل که در عالم رویا فعال بوده، زیر تاثیر موضوعاتی از زندگی‌های گذشته قرار داشته است. خاطرات واقعی زندگی‌های گذشته مانند خاطرات زندگی کنونی روشن، یکنواخت و مطمئن هستند. هنگامی که فرد خودش خاطرات زندگی‌های گذشته را تجربه کند، دیگر در مورد اینکه او همراه با دیگران در زندگی‌های گذشته وجود داشته است، تردیدی به خود راه نمی‌دهد. همان‌طوری که شخص نمی‌تواند نسبت به زندگی گذشته‌ی خود در این تجسم خاکی تردید داشته باشد، همان‌طور نیز نمی‌تواند به زندگی خود در تجسم‌های خاکی گذشته تردیدی داشته باشد.

آزاد شدن خاطرات زندگی‌های گذشته

در مقایسه با اکثر مردم که آن‌چنان به طور کامل اسیر دایرهٔ یا علم خاکی وجود شده‌اند که حتا نمی‌توانند به حقایق فراسوی عالم حواس شک نمایند، تعداد اندکی می‌توانند زندگی‌های گذشته‌ی خود را به خاطر آورند و تا زمانی که آگاهی گرفتار کالبد خاکی و پردازش‌های مغزی آن است، آزاد شدن چنین خاطراتی به شدت مشروط به محدودیت‌های مغز است. وقتی آگاهی از محدودیت‌هایی که از سوی مغز تحمیل می‌شوند نجات یابد، آنگاه می‌تواند خاطرات زندگی‌های گذشته که همگی در بدن ذهنی انباسته شده‌اند را باز یابد و دوباره برقرار سازد. این مستلزم درجه‌ی زیادی از ناوابستگی و ادراک است که تنها اشخاص پیشرفته‌ی روحانی می‌توانند داشته باشند.

خاطرات زندگی‌های گذشته می‌توانند با روشنی و یقین کامل حتاً به یاد آنها ی بیاید که مشغول گذر از آسمان‌های درونی هستند و در عین حال هنوز از لحاظ روانی کامل نشده‌اند.

نبود خاطرات زندگی‌های گذشته تأثیری بر پیشرفت ندارد

خاطرات زندگی‌های گذشته بجز در موارد غیرعادی و بسیار نادر به یاد شخص نمی‌آیند، مگر تا زمانی که از لحاظ روانی پیشرفت کافی داشته باشد. چنین شرطی که توسط قوانین زندگی مقرر شده است، تکامل روانی روح منفرد را بدون اختلال تامین می‌کند. در نگاه اول ممکن است چنین به نظر برسد که نبود خاطرات زندگی‌های گذشته یک زیان کلی است اما چنین نیست. برای بیشتر اهداف، دانستن زندگی گذشته برای راهنمایی مسیر پیش روی‌دهی تکامل روانی، ابداً ضروری نیست. سیر تکامل روانی در برگیرنده‌ی راهنمایی زندگی در پرتو بالاترین ارزش‌های درک شده از راه ادراک قلبی است. در بسیاری از موارد، حتاً خاطرات زندگی کنونی نیز از سازگاری‌های معینی که در شرایط روانی موقعیت‌های متغیر زندگی ضرورت پیدا می‌کنند جلوگیری می‌کنند. در مورد آنها ی که اسیر چرخ تولد و مرگ هستند، می‌توان گفت که مساله‌ی راهایی، از جهتی مساله‌ی رها شدن از گذشته است که بی‌امان و به صورت پایان‌ناپذیر، زندگی کنونی را شکل می‌دهد.

در امان بودن از پیچیدگی‌ها

فردى که از لحاظ روانی پیشرفته نیست، اگر زیر بار خاطرات آگاهانه‌ی زندگی‌های بی‌شمار گذشته قرار بگیرد، زندگی برایش

بی‌نهایت پیچیده‌تر می‌شود، زیرا از راه صحنه‌های گوناگونی که اشخاص در پرتو خاطراتش در مقابل او پدیدار می‌شوند، گیج و بهت‌زده می‌شود. اما به علت در امان بودن از دوباره زنده شدن خاطرات زندگی‌های گذشته، او با این آشتفتگی ذهنی روبه‌رو نمی‌شود. از آنجایی که شخص در شرایط و صحنه‌های مشخص با افراد و اشیا روبه‌رو می‌شود، تعیین اعمال و واکنش‌ها در پرتو آنچه که از زندگی کنونی می‌داند برایش آسان است. البته منظور این نیست که اعمال و واکنش‌های او به طور کامل توسط آنچه که از زندگی کنونی می‌داند تعیین می‌گردد. هرآنچه که در زندگی‌های گذشته رخ داده است نیز سهم ناگاهانه اما موثر خود را در تعیین اعمال و واکنش‌های او دارد. اما با وجود تاثیر واقعی زندگی‌های گذشته، حقیقت این است که چون او از دوباره زنده شدن آگاهانه‌ی خاطرات زندگی‌های گذشته در امان است، بنابراین آگاهانه‌ی او دستخوش آشتفتگی نمی‌شود، در حالی که اگر قرار بود خاطرات آگاهانه‌ی زندگی‌های گذشته‌اش در میان داده‌هایی باشند که می‌باشد در راستای تعیین اعمال و واکنش‌های خود در نظر بگیرد، آنگاه مشروط به این آشتفتگی می‌شد.

شرط امنیت در آزاد شدن خاطرات

تنها هنگامی می‌توان با دوباره زنده شدن خاطرات زندگی‌های گذشته، بدون آشتفتگی ذهنی یا از دست دادن تعادل روبه‌رو شد که شخص بی‌آرزو و تمامی احساس‌های «مال من» و «مال تو» را از دست داده باشد. افرادی که او روزی متعلق به خود می‌پنداشت، ممکن است در زندگی کنونی متعلق به شخص دیگری ببیند و اگر

قرار باشد وابستگی‌ها و ادعاهای فرضی او تداوم یابند، موجب پیچیدگی‌ها، بدبختی‌ها و آشتفتگی‌های ذهنی برای خود و دیگران می‌شود. اگر رهرو بخواهد از لحاظ روحانی آمادگی تحمل تاثیر و نفوذ مزاحمت‌آمیز خاطرات زندگی‌های گذشته را به دست آورد، ذهن او می‌باید از هر گونه انحصارگرایی پاک باشد.

آمادگی روحانی

هنگامی که انسان از لحاظ روحانی آمادگی پیدا کرده باشد، سراسر بی‌آرزو و لبریز از عشق غیرشخصی است و تمامی گرفتاری‌های نفسی شخصی، از ذهنیش محو گردیده‌اند. او می‌تواند دوستان و دشمنان قدیمی خود را با ملایمت یکسان بنگرد. او چنان به فراسوی محدودیت‌های خود گذر کرده و بالا رفته است که نسبت به ارتباطها و نبود ارتباط‌های زندگی‌های گذشته‌ی خود، دیدی یکسان دارد. او از فک طرح هر گونه دعوی و دعوی متقابل از جانب خود نسبت به دیگران یا دیگران بر علیه خود آزاد است، زیرا او به حقیقتِ ژرف‌تر یگانگی تمام هستی و مجازی بودن رویدادهای دنیوی دست یافته است.

استفاده‌ی هوشمندانه از خاطرات زنده شده

تنها زمانی که شخص بدین گونه از لحاظ روحانی آمادگی پیدا کرد، می‌تواند زیر تاثیر خاطرات زنده شده‌ی زندگی‌های گذشته قرار نگیرد. تنها آن هنگام برای او ارزش دارد که به آنها دسترسی یابد، زیرا می‌تواند قضاوتی آرام و خطاناپذیر و عشق‌پاکِ فاسد نشدنی داشته باشد تا او را توانا سازد از دانشی که توسط خاطرات دوباره

جان‌گرفته‌های زندگی‌های گذشته، گردآوری نموده استفاده‌ی درست و هوشمندانه ببرد. این دانش، اطلاعات بسیار زیادی درباره‌ی تجسم‌های خاکی او و سایرین که در زندگی‌های گذشته با او در ارتباط بوده‌اند در دسترسش قرار می‌دهد. این دانش از راه توازن‌های کارما بی آگاهانه، نه تنها به او توانایی پیشرفت در راه الهی می‌بخشد، بلکه می‌تواند در پرتو دانایی از زندگی‌های گذشته‌ی افرادی که در راه الهی هستند، آنان را نیز یاری و راهنمایی کند.

امتیازات بازیافتن خاطرات

بازیافتن خاطرات تجسم‌های خاکی گذشته به طور طبیعی، سرعت تکامل روحانی را افزایش می‌دهد. رهایی از بند گرفتاری‌های دنیوی با دانش آگاهانه از تاریخچه‌ی رشد چنین گرفتاری‌هایی آسان می‌شود. سیر تکامل که اساساً از گذشته‌ی محدود کننده ناآگاه بود، اکنون آگاه است. موانع و امکاناتی که گذشته‌ی ایجاد نموده بود، اکنون در دسترس آگاهی قرار گرفته است و می‌توان به طور هوشمندانه و دقیق آنها را مدیریت نمود. ادرار قلبی که توانایی ابراز خود را نداشت، اکنون با داده‌هایی که توجیه عقلانی دارند تکمیل می‌شود. بنابراین احتمال خطا در اعمال کمتر می‌شود و نتیجه‌های دلخواه پر قدرتی به دست می‌آیند.

میانبر به وسیله‌ی دانش از زندگی‌های گذشته

مرشدانی که دانش الهی دارند، چون از لحاظ روحانی کامل شده‌اند به تجسم‌های خاکی گذشته، علاقه‌ی خاصی ندارند، زیرا در ردیف حقایق بی‌اهمیت زندگی دنیوی به شمار می‌آیند. اگر آنها از

دانش خود در مورد زندگی‌های گذشته یک فرد استفاده کنند، تنها برای یاری نمودن او به سوی حقیقت جاویدان است. دانش از گذشته‌ی مریدان، مرشدان کامل را در موقعیت خاصی قرار می‌دهد تا به مریدان، دقیقاً همان راهنمایی‌هایی که لازم است را بنمایند. جزئیات راه الهی بارها به ترتیب زیر معین می‌شوند: ۱- رویدادهای گذشته، ۲- روشی که مرید در زندگی‌های گذشته، بالاترین حقیقت را جست و جو نموده است و ۳- موانع و امکاناتی که با کردارهای گذشته، برای خود ایجاد کرده است.

همه‌ی این عواملی که از آگاهی مرید پنهان هستند، برای آگاهی روش‌نی مرشد کامل که از دانش الهی خود برای شتاب دادن به پیشرفت روحانی جوینده‌ی حقیقت، استفاده می‌کند، آشکار است. مرشد کامل، مرید را از همان نقطه‌ای راهنمایی و دستگیری می‌کند که مرید به واسطه‌ی آزمایش‌ها و جست و جوهایش در چندین زندگی، خود را در آن موقعیت قرار داده است. در موضوعات روحانی همچنان که در موضوعات مادی حقیقت دارد، هر قدر که دانش بی‌خطا و بیشتر باشد به معنی صرفه‌جویی در انرژی و زمان است.

واگشت روح و کارما

۴

شرایط خاص یک تجسم خاکی

جنسیت نوع خاصی از دوگانگی

آغاز و سرمنشا روح فردیت یافته ریشه در بی کرانی، بی شکلی، بی جنسیتی و بخش ناپذیری هستی خداوند دارد که فراسوی تمامی شکل‌های دوگانگی‌ها یا سیر تکامل است. با پیدایش روح فردیت یافته، دوگانگی و سیر تکامل نیز آغاز می‌گردد اما شکل خاص دوگانگی که دربرگیرنده‌ی تمایز و جاذبه بر اساس جنسیت است، در صحنه‌های بعدی از سیر تکامل، حضور خود را نمایان می‌سازد؛ با پدید آمدن موضوع و هدف، دوگانگی نیز به وجود می‌آید؛ یعنی یک کانون آگاهی (هرچند تیره) و محیط آن. اما جنسیت نوع خاصی از جاذبه‌ی بدنی است که بین بدن‌ها تمایز قائل می‌شود. این یک نوع گرفتاری روانی با بدن‌ها، و ابراز خاصی از زندگی و انرژی است.

جنسیت در جمادات و گیاهان

در قلمرو جمادات، جنسیت وجود ندارد. در قلمرو گیاهان و درختان، تمایز بدنی ناشی از جنسیت با کارکردهای زیست شناختی خاصی وجود دارند. گیاهان و درختان به جنسیت - آگاهی دامن نمی‌زنند، زیرا رشد آگاهی در گیاهان و درختان ابتدایی است و بنابراین ابرازهای آن، زیر نفوذ تمایزهای بدنی قرار نمی‌گیرند. تماس بین گیاهان و درختان نر و ماده (به خاطر ثابت بودن در خاک) مستقیم نیست، بلکه تنها به طور غیرمستقیم و توسط عوامل میانجی مانند باد، زنبور و غیره، انجام می‌گیرد. بنابراین اگرچه از نقطه نظر سیر تکامل شکل‌ها می‌توان گفت که تمایز جنسیتی حتا در سطح گیاهان و درختان نیز شروع به پدیدار شدن می‌کند اما از دیدگاه آگاهی خودشان، می‌توان گفت که جنسیتی ندارند، زیرا آگاهی که از دوگانگی دارند به هیچ وجه رنگ شهوت به خود نگرفته است.

جنسیت در پرندگان و حیوانات

جایگاه گیاهان و درختان در سیر تکامل جنسیت-دوگانگی، بین جماداتِ بی‌جنسیت و پرندگان و حیوانات که به طور کامل دارای جنسیت هستند، قرار دارد. درست پیش از آنکه روح در شکل انسانی تجسم نماید، در آخرین شکل‌های حیوانی، به آگاهی مجازی و انرژی تمام دست می‌یابد. سپس او بدن حیوانی را رها می‌کند تا بدن انسانی بگیرد. و اگشت روح فردیت یافته توسط شکل‌های انسانی پس از تجسم‌های پیاپی در شکل‌های مادون انسانی انجام می‌گیرد.

جنسیت، روان را تغییر می‌دهد

جنسیت در حیوانات نه تنها خود را از راه فعالیتها و تمایزهای جسمی ابراز می‌دارد، بلکه عاملی است با ریشه‌ای عمیق که بر آگاهی اثر می‌گذارد. از آنجایی که انسان، بدن‌ها و آگاهی خود را از حیوانات بسیار تکامل یافته مانند میمون‌ها به ارث می‌برد، بنابراین خود را پیرو جنسیت-دوگانگی می‌یابد. در انسان‌ها جنسیت به قدرتی کاملاً رشد نموده است که دیگر مساله‌ی صرفاً بدنی نیست. آن به طور اساسی، روان را تغییر می‌دهد و می‌خواهد از راه شکل مرد یا زن و بر اساس آنها خود را ابراز نماید.

تجسم‌های خاکی مرد و زن

پس از دستیابی به شکل انسانی، معمولاً برگشت به شکل‌های حیوانی رخ نمی‌دهد؛ برگشت به عقب در شکل‌های مادون انسانی یک مورد کمیاب، خاص و استثنایی است. روح همین که به مقام انسانی دست یافت، روش معمول، پشت سر گذاشتن واگشتهای بی‌شمار در شکل انسانی است. شکل انسان بر اساس سانسکارها و شرایط روحانی روح، ممکن است گاهی مرد و گاهی زن باشد.

امتیازات ویژه‌ی شکل‌های مرد و زن

شکل زن دارای امتیاز ویژه‌ای است که حتاً مرشدان کامل و اوّلتارها نیز باید به واسطه‌ی شکل زن تولد یابند. شکل مرد از این امتیاز ویژه برخوردار است که بیشتر مرشدان کامل، به شکل مرد ظاهر می‌شوند. زنان می‌توانند مرشدان کامل یا پیران روحانی بشوند. اما اوّلتار همیشه به شکل مرد آشکار می‌گردند.

امکانات و اشکالات تجسم‌های خاکی توسط سانسکاراهای انباشته شده تعیین می‌گردد

کمک‌هایی که یک تجسم خاکی می‌کند و ایرادهای کلی که دارد همیشه توسط سانسکاراهای خاصی که روح منفرد در گذشته اندوخته است تعیین می‌گردد. نیازهایی که در راستای پیشرفت بیشتر آگاهی روح منفرد دخالت دارند به ماهیت سانسکاراهای انباشته شده‌ی آنها وابسته است. در واقع این سانسکاراهای انباشته شده هستند که تعیین می‌کنند روح، تجسم خاکی خود را روی زمین در شرق یا غرب، به شکل مرد یا زن، در یک دوره‌ی هستی یا دوره‌ی دیگری اختیار کند. امکاناتی که یک تجسم خاکی خاص ارائه می‌کند، نه تنها مشروط به این است که تجسم خاکی به شکل مرد یا زن باشد، بلکه هم‌چنین مشروط به این است که آیا تجسم خاکی در یک دوره‌ی هستی، یا دوره‌ی دیگر انجام می‌گیرد و آیا با رویه‌ی زندگی خاکی در نیم‌کره‌ی شرقی یا نیم‌کره‌ی غربی هم‌خوانی دارد یا نه؟

شرق و غرب

تقریباً امروزه به طور کلی، شرق بیشتر در خطوط روحانی پیشرفت نموده است تا در راه مادی، و در نتیجه ذهن یک شرقی اشتیاق خودجوشی برای خداوند دارد. غرب به طور کلی در خطوط مادی پیشرفت نموده است تا راه روحانی و در نتیجه ذهن یک فرد غربی گرایش خودجوشی به سوی چیزهای عقلانی و هنری دارد. روح با تجسم خاکی در شرق، نسبت به یک تجسم خاکی در غرب،

معمولًا گرایش بیشتری به زندگی روحانی دارد و با تجسم خاکی در غرب، نسبت به یک تجسم خاکی در شرق، معمولًا گرایش بیشتری به یک زندگی مادی پیدا می‌کند. اما روح پیش از رهایی از زنجیرهای ناشی از زندگی جدایی‌آفرین، باید جنبه‌های مادی و همچنین روحانی زندگی را تجربه کند. بنابراین همان روح باید هم در شرق و هم در غرب تجسم خاکی داشته باشد.

تغییر محیط

اگر روح پس از تجسم‌های خاکی پیاپی در شرق، در غرب جسم بگیرد، تاثیرات زندگی‌هایی که در شرق داشته است را با خود به همراه دارد؛ اگرچه او در غرب زندگی می‌کند اما اساساً زندگی را در پیش می‌گیرد که از سبک زندگی شرقی پیروی می‌کند. اگر روح تجسم‌های خاکی پیاپی در غرب داشته و سپس در شرق جسم بگیرد، تاثیرات زندگی‌هایی که در غرب داشته است را به همراه دارد و اگرچه در شرق زندگی می‌کند اما زندگی که در پیش می‌گیرد از سبک زندگی غربی پیروی می‌کند. بنابراین گاهی یک روح اروپایی داریم که در شکل یک هندو است و یا یک روح هندو داریم که در شکل یک اروپایی است. باید به خاطر داشت که این تمایز فقط بستگی به سانسکارها و تجسم‌های خاکی گذشته دارد و روح به عنوان روح، کاملاً فراسوی چنین تمایزاتی است.

دوره‌های هستی

امکاناتی که به وسیله‌ی تجسم‌های خاکی مرد و زن به ترتیب ارائه می‌شوند، به آسانی تغییرپذیر هستند. آنها بر اساس دوره‌های

هستی و اینکه تجسم خاکی در شرق یا غرب باشد تغییر می‌کنند. در برخی از دوره‌ها مردان فعال‌تر، پر انرژی‌تر و مادی‌تر از زنان هستند، در حالی که در دوره‌های دیگر، برعکس آن حقیقت پیدا می‌کند. در گذشته، زنان شرقی شجاع و اندیشمند بودند و از هیچ فداکاری برای خوشحالی و رفاه همسران خود کوتاهی نمی‌کردند و فروتنی روحانی آنان موجب می‌شد که همسرشان را به عنوان خداوند بنگرند. اکنون در نیم‌کره‌ی شرقی یک مرد عادی گرایش روحانی زیادتری نسبت به یک زن عادی دارد، درست همان طور که در غرب یک زن عادی امروزی گرایش‌های بیشتر روحانی نسبت به یک مرد عادی دارد. مردی که در شرق زندگی می‌کند با مردی که در غرب زندگی می‌کند تفاوت دارد، و زنی که در شرق زندگی می‌کند با زنی که در غرب زندگی می‌کند تفاوت دارد.

شوخی اینجا است که هنگام مقایسه‌ی افراد با جنسیت‌های متضاد، درمی‌یابیم که همان روح، درجه‌های گوناگون از برتری، فروdestی یا تساوی را در پیوند با موضوعات مادی یا روحانی از خود نشان می‌دهد و این بستگی به دوره‌ی هستی یا زندگی، جنسیتِ بدن و سرزمینی دارد که در آن تجسم خاکی می‌گیرد.

واگشت روح و کارما

۵

نیاز به تجسم‌های خاکی به شکل مرد و زن

امکانات شکل‌های مرد و زن

اگرچه امکاناتی که توسط هر جنسیت ارائه می‌شود، بر اساس دوره و مکانی که تجسم خاکی در آن صورت می‌گیرد تغییر می‌کند، با این وجود، هر جنسیتی امکانات ویژه‌ای برای گسترش دامنه‌ی تجربه‌ها در راستای خطوط خاصی ارائه می‌نماید. درس‌هایی که به آسانی در تجسم خاکی به شکل مرد فراگرفته می‌شوند، ممکن است به آسانی از طریق تجسم خاکی به شکل زن در دسترس نباشند و درس‌هایی که به آسانی در تجسم به شکل زن فراگرفته می‌شوند، ممکن است به آسانی در تجسم به شکل مرد در دسترس نباشند. به طور کلی مرد‌ها در مشخصه‌های ذهن و اراده، برتری دارند. آنها توانایی قضاوت درست دارند و در هدف پا برجا هستند. زنان به طور کلی در مشخصه‌های دل برتری دارند. آنها توانا به داشتن عشقی شدید هستند که می‌توانند هر نوع فداکاری را برای عزیزان خود بپذیرند.

زنان به خاطر ظرفیتی که برای عشق دارند، نام آنها همواره در رابطه با نیایش‌ها تقدم دارد، مانند هنگامی که باکتاس‌ها برای رادا-کریشنا یا سیتا-رام سرود می‌خوانند. زنان در مشخصه‌های دل، معمولاً بر مردان برتی دارند و مردان در مشخصه‌های ذهن و اراده، معمولاً بر زنان برتی دارند. نکته‌ی جالب این است که درست همان روح در مشخصه‌های دل و یا مشخصه‌های ذهن و اراده، بر اساس اینکه شکل زن یا مرد تجسم خاکی بگیرد، برتی می‌یابد. رشد متناوب صفت‌های روحانی خاص، به واسطه‌ی تناوب بین شکل‌های مرد و زن ادامه می‌یابد تا هنگامی که رشد آن، همه جانبه گردد.

تجسم‌های خاکی به شکل‌های مرد و زن به طور مساوی لازم هستند

چون تجسم‌های خاکی به شکل‌های مرد و زن به طور مساوی برای دانش خودی حقیقی لازم است، بنابراین درست نیست که یکی را مهم‌تر از دیگری بدانیم. اگرچه تفاوت‌هایی بین ماهیت امکاناتی که این شکل‌ها ارائه می‌دهند، وجود دارند، اما هردو ضروری هستند. روح برای کامل شدن تجربه‌ها، که شرط دستیابی به درکی است که او به خودی خود، فراسوی همه‌ی شکل‌های دوگانگی است، از جمله دوگانگی پراهمیتی که بر اساس جنسیت بنیان گذاشته شده است، باید تمامی تجسم‌های خاکی در شکل‌های زن و مرد را پشت سر بگذارد.

تجسم به شکل‌های مرد و زن مکمل یکدیگرند

روح پیش از آزاد شدن از کمند سانسکاراها، باید تعداد بی‌شماری از شکل‌های مرد و زن را اختیار کند. اگر تجسم‌های

خاکی روح، صرفاً به شکل مرد یا شکل زن انجام می‌گرفت، آنگاه تجربه‌ی او یک جانبه و ناکامل باقی می‌ماند. تنها از راه درک می‌توان بر دوگانگی تجربه چیره شد و درک ناشی از تجربه تا زمانی که تنها در محدوده‌ی یکی از دو قطب متضاد حرکت کند، ناکامل است. دستیابی به یگانگی موضوع و هدف تا زمانی که تمامی جوانب یا عواملی که در هدف وجود دارند مورد تجربه‌ی خود شخص قرار نگیرند، امکان پذیر نیست؛ این امر خصوصاً شامل جنسیت-دوگانگی می‌شود.

تقسیم‌بندی روان

روان روح، تجربه‌های گردآوری شده‌ی تجسم‌های خاکی در شکل‌های مرد و زن را در خود نگاه می‌دارد. چون روح خود را با بدن شناسایی می‌کند، بنابراین آن گرایشات روانی که با جنسیت بدن هماهنگ می‌شوند را واسطه‌ی مناسبی برای ابراز خود می‌یابد. اما گرایشات روانی که از مشخصه‌های جنس مخالف هستند، به دلیل ناهمانگی با جنسیت بدن و مسدود بودن وسیله‌ی ابراز، معمولاً در بخش ناآگاه روان فرون�장انده شده و پنهان هستند. هنگامی که روح، جسم زن به خود می‌گیرد، انگار گرایش‌های مردانه به حالت تعليق درمی‌آيند و تنها گرایش‌های زنانه برای ابراز آزاد هستند. به روش مشابه، هنگامی که روح، جسم مرد به خود می‌گيرد گرایش‌های زنانه به حالت تعليق درمی‌آيند و تنها گرایش‌های مردانه برای ابراز آزاد می‌گرددند.

پیدايش گرفتاري جنسیتی

شناسایی با بدن شامل شناسایی با جنسیت بدن است. این حاکی از آزادی عمل تنها برای آن بخش محدود روان است که با جنسیت

بدن هم خوانی دارد. چون بخش دیگر روان در بخش ناآگاه ذهن فرو رفته و پنهان است، بنابراین به احساس ناتمام بودن در بخش آگاه ذهن دامن می‌زند و همچنین توسط وابستگی به جنس مخالف، به برقراری احساس تمامیت و کامل بودن برمی‌آید. بخش ناآگاه و پنهان روان که با بدنه مخوانی ندارد، با گرفتاری عاطفی با جنس مخالف، می‌خواهد توسط شخص دیگری خود را به روشی ابراز نماید. از این دیدگاه می‌توان گفت که جاذبه‌ی جنسیتی، نتیجه‌ی کوششی است که ذهن در راستای یکی شدن با بخش ناآگاه خود انجام می‌دهد.

جبرانی که به شکست خود می‌انجامد

جنسیت، آشکارسازی کوششی است که ذهن آگاه از روی نادانی برای جبران تقسیم‌بندی روان که نتیجه‌ی شناسایی با جنسیت بدن است انجام می‌دهد. اما این کوشش برای جبران تقسیم‌بندی روان، ناگزیر امری بیهوده است، زیرا نه تنها بر اساس شناسایی با بدن است، بلکه در واقع با متضاد دانستن جنس مخالف و گرفتاری عاطفی با آن از راه وابستگی و انحصارگری، تقسیم‌بندی روان را بارز و پر رنگ می‌سازد.

درگ از راه ناوابستگی

هنگامی که روح تلاش می‌کند از راه ناوابستگی به جنس مخالف، بر جنسیت - دوگانگی چیره شود، راه درگ تجربه‌ی مربوط به جنس مخالف را از درون هموار می‌سازد. آن هنگام مرد سعی نمی‌کند که زن را از دید یک مرد بنگرد، بلکه از راه نیروی تخیل نسبت به آنچه خود آن زن با تجربه‌ی شخصی احساس می‌کند،

تماس برقرار می‌سازد. به همین روش، زن سعی نمی‌کند که مرد را از دید یک زن بنگرد، بلکه از راه نیروی تخیل نسبت به آنچه که خود مرد در تجربه‌ی شخصی احساس می‌کند، تماس برقرار می‌سازد. اگرچه ممکن است این امر بسیار تناقص‌آمیز به نظر برسد، اما شکلِ جنس مخالف، مانع درک واقعی از تجربه‌ی مربوط به جنس مخالف می‌شود. ناوایستگی به شکل جنس مخالف، درک واقعی از تجربه‌ی مربوط به جنس مخالف را آسان می‌سازد، زیرا مانعی که تخیل زیر نفوذِ جنسیت ایجاد کرده است را از میان بر می‌دارد.

رهایی از تخیل زیر نفوذِ جنسیت

انسانی که در حال رفتن به فراسوی جنسیت-دوگانگی است و تلاش به درک تجربه‌ی مربوط به جنس مخالف دارد، گاهی آن ویژگی‌های روانی را عملاً از خود نشان می‌دهد که معمولاً مربوط به جنس مخالف است. بدین‌گونه برخی از رهروان مرد، در یک مرحله یا مرحله‌ی دیگر عملای لباس‌های زنانه می‌پوشند، مانند آنان صحبت و احساس می‌کنند و عادت‌ها و ویژگی‌های روانی یک زن را به خود می‌گیرند. اما این تنها مرحله‌ای گذرا است و هنگامی که درک درونی از تجربه‌های مربوطه کامل گردید، آنها دیگر خود را نه تنها مرد و نه تنها زن، بلکه فراسوی تمایزهای جنسیتی تجربه می‌کنند. تجربه‌های مربوط به شکل‌های مرد و زن برای رهرویی که به فراسوی تمایزهای جنسیتی رفته است نه تنها در دسترسش قرار دارند، بلکه قابل فهم نیز می‌شوند. او زیر تاثیر هیچ یک از آنها قرار نمی‌گیرد زیرا که از راه درک، خود را از گرفتارهای ذهنی محدود کننده که از ویژگی تخیل زیر نفوذِ جنسیت است، آزاد گردانیده است.

آشتبین ذهن آگاه و ناآگاه

تمامیتی که ذهن جویای آن است از طریق وابستگی به شکل‌های دیگر و الحال آنها به دست نمی‌آید، بلکه می‌باید با پس‌گرفتنِ وحدت گمشده‌ی ذهن، آن را از درون به دست آورد. آشتبین ذهن آگاه و ناآگاه به واسطه‌ی جاذبه‌ی جنسی یا از طریق شکل‌های دیگر انحصارگرا‌یی امکان پذیر نبوده، بلکه از طریق شناسایی نکردن با بدن و جنسیت آن میسر است. شناسایی نکردن با بدن باعث از میان برداشته شدن مانعی می‌شود که از ادغام و یکپارچگی کل تجارب اندوخته شده در روان یا ذهن روح جلوگیری می‌کند. تمامیت درون را می‌باید با چیره شدن بر جنسیت-دوگانگی که شناسایی با بدن را پرنگ می‌سازد به دست آورد.

عشق الهی

رهایی از وابستگی به جنس مخالف، یعنی رهایی از حکمرانی جنسیت بدن که روح در آن، تجسم خاکی به خود داده و بدان وسیله موجب نابودی اکثر سانسکاراهایی می‌شود که روح را وادر به شناسایی خود با بدن می‌نماید. رفتن به فراسوی جنسیت-دوگانگی به خودی خود منجر به چیرگی بر کل دوگانگی نمی‌شود اما مطمئنا در راستای رفتن به طور کامل به فراسوی دوگانگی بسیار اثربخش است. از طرف دیگر، اگرچه کاملا درست است که مسائله‌ی جنسیت-دوگانگی بخشی از خود مسائله‌ی دوگانگی است اما راه حل کامل آن هنگامی به دست می‌آید که کل مسائله‌ی گسترده‌تر تضاد، از راه عشق الهی که در آن نه «من» و نه «تو» نه «زن» و نه «مرد» وجود

دارد، حل شود. هدفِ روح از تجسم‌های خاکی به شکل‌های مرد و زن، در امتداد هدف سیر تکامل قرار دارد و آن توانمند ساختن انسان برای رسیدن به هستی یکپارچه و بخش ناشدنی خود است.

واگشت روح و کارما

ع

عملکرد کارما از راه زندگی‌های پیاپی

واگشت‌ها به وسیله‌ی قانون کارما مقرر می‌شوند

در تجسم‌های خاکی و پیاپی روح منفرد نه تنها رشته‌ای از پیوستگی و هویت وجود دارد (که در حافظه‌ی شخص خود را نشان می‌دهد و در مورد روح‌های پیشفرته دوباره زنده می‌شود،) بلکه حکم‌فرمایی بی‌وقفه‌ی قانون علت و معلول از راه پایداری و عملکرد کارما نیز وجود دارد. تجسم‌های خاکی و پیاپی همراه با تمامی ویژگی‌های خاص خود به دقت و به طور پایدار به وسیله‌ی قانون عقلانی و منطقی تعیین می‌گردد تا روح منفرد بتواند به آینده‌ی خود از راه اعمال زیرکانه و هوشمندانه شکل دهد. اعمال زندگی‌های گذشته شرایط و موقعیت‌های این زندگی را تعیین می‌کنند و اعمال این زندگی در تعیین شرایط و موقعیت‌های آینده سهم دارند. تجسم‌های خاکی و پیاپی روح منفرد، تنها در پرتو عملکرد قانون کارما تمامی اهمیت خود را عرضه می‌کند.

پایداری کارما توسط بدن ذهنی

تجسم‌های متناوب در عالم خاکی تنها در ظاهر گستته به نظر می‌آیند. کارما به عنوان پیوندی ربط دهنده و عاملی تعیین کننده توسط بدن ذهنی پایداری می‌کند و عامل دائمی و ثابتی در درازای تمامی زندگی‌های روح باقی می‌ماند. تا زمانی که بدن خاکی و عالم خاکی، تنها حقایق هستی انجاشته شوند، قانون کارما و روش عملکرد آن نمی‌تواند به طور کامل قابل فهم باشد. اراده‌ی کارما بی به وسیله‌ی وجود بدن‌ها و عوالم لطیف و ذهنی امکان‌پذیر می‌گردد.

بدن‌های ذهنی و لطیف

مکانی که شخص می‌تواند آگاهی خاکی داشته باشد عالم خاکی است. آسمان‌هایی که در آنها شخص می‌تواند آگاهی از امیال داشته باشد، عالم لطیف و آسمان‌هایی که در آنها روح می‌تواند آگاهی ذهنی داشته باشد، عالم ذهنی است. سرمنشا میل در ذهن یافت می‌شود که در آسمان ذهنی قرار دارد. در اینجا دانه‌ی یک میل به ذهن پیوند می‌خورد و به شکل پیچیده‌ای وجود دارد و قابل تشبیه به درختی است که در دانه‌ای نهفته است. بدن ذهنی که جایگاه ذهن است معمولاً کاران شریر Karan Sharir یا بدن سببی نامیده می‌شود، زیرا که دانه‌ها یا علت‌های تمامی امیال را درون خود ذخیره می‌کند. ذهن تمامی تاثیرات و خصوصیات را به صورت نهفته در خود نگاه می‌دارد. «من» محدود یا نفس از این سانسکاراها تشکیل یافته است. اما ابراز ملموس سانسکاراها در آگاهی که به صورت فرایندهای گوناگون ذهنی ابراز می‌گردند، در بدن لطیف رخ می‌هد.

تشکیل و ادامه‌ی ذهن نفسانی

روح که در حقیقت یکی است و تمایزی در آن وجود ندارد به واسطه‌ی محدودیت‌های بدن ذهنی که جایگاه ذهن نفسانی است، در ظاهر فردیت پیدا می‌کند. ذهن نفسانی به وسیله‌ی تاثیرات انباشته شده‌ی تجربه‌ها و اعمال گذشته شکل می‌گیرد و این ذهن نفسانی، هسته‌ی اصلی وجود افرادی را تشکیل می‌دهد که واگشت می‌کند. ذهن نفسانی به عنوان مخزن تاثیرات نهفته، حالت بدن ذهنی است. ذهن نفسانی که روح یا جان می‌شود و تاثیرات به حرکت در آمده و آشکار شده را تجربه می‌نماید، حالت بدن لطیف است. ذهن نفسانی در نتیجه‌ی فرود به عالم خاکی برای انجام اعمالی خلاق، حالت بدن خاکی است. بدین گونه ذهن نفسانی مستقر در بدن ذهنی، مانند یک فرد، موجودیتی است که داری تمامی مراحل هستی پیوسته است.

تاثیرات در ذهن نفسانی وضعیت تجسم خاکی را تعیین می‌کنند

ذهن نفسانی مستقر در بدن ذهنی، بر اساس تاثیراتی که در آن ذخیره شده است بدن‌هایی که سرسپرده و فرو دست خود هستند را اختیار می‌کند. این تاثیرات تعیین می‌کنند که شخص در جوانی جان بسیار دارد یا در پیری، آیا سلامتی را تجربه می‌کند یا بیماری و یا هردوی آنها را، آیا زشت است یا زیبا، آیا از ناتوانی‌های بدنی مانند نابینایی رنج می‌برد یا از کارایی کلی بدن بهره‌مند است، آیا با هوش است یا کند ذهن، آیا پاکدل است یا ناپاک، آیا اراده‌ی قوی دارد یا ضعیف و آیا غرق مادیات می‌شود یا نور درونی جان را می‌جوید.

بازی دوگانگی

ذهن نفسانی به نوبه‌ی خود توسط تاثیرات کارماهی اندوخته شده (که نه تنها اعمال فیزیکی و فرمایه، بلکه اندیشه‌ها و احساسات را نیز در بر دارد) اصلاح می‌شود و تغییر می‌کند و بدین ترتیب شرایط هر تجسم خاکی با ساختار و نیازهای ذهن نفسانی سازگاری می‌یابد. بنابراین اگر شخصی برخی گرایشات یا استعدادهای خاصی را در یک زندگی پرورش داده باشد، آنها را در تجسم‌های خاکی بعدی به همراه می‌آورد و چیزهایی که در یک تجسم خاکی ناتمام مانده‌اند را می‌تواند در تجسم‌های خاکی بعدی تکمیل نماید. با پایداری تاثیرات، پیوندهای کارماهی که در یک تجسم خاکی، نقش گرفته‌اند ادامه داشته و در تجسم‌های خاکی بعد پرورش می‌یابند. بنابراین آنها بی که از راه داد و ستد های خوب یا بد با یکدیگر رابطه‌ی نزدیک پیدا می‌کنند، گرایش به تماس‌های پیاپی دارند تا بازی دوگانگی را به حد زیاد ادامه دهند و تجربه‌های متضاد بی‌شماری را گردآوری کنند تا روح بتواند به واسطه‌ی کامل بودن آن تجربه‌ها، آماده‌ی ترک ذهن نفسانی و درون‌نگر شود و خود را به عنوان روح کل بشناسد.

دعاوی و دعواهی متقابل که با داد و ستد ایجاد می‌شود

داد و ستد هایی که بین برخی اشخاص وجود دارد، اگر باعث نقش گرفتنِ روابط کارماهی و سانسکارایی بین آنها شود و دعواهی و هم‌چنین دعواهی متقابل ایجاد نماید، آن افراد مجبور می‌شوند تا دوباره با هم تماس پیدا کنند و معاملات جدیدی را به منظور مواجه شدن به این دعواهی و دعواهی متقابل در پیش‌گیرند. آنچه که شخص

با انگیزه‌ی خودخواهانه می‌بخشد او را با همان روش اسیر می‌سازد که فرد از روی احساس جدایی، دریافت می‌کند. این معاملات و داد و ستد ها که بدین گونه اسارت‌آور هستند، لزومی ندارد که صرفاً در سطح مادی به شکل تبادل کالا، پول و یا انجام کارهای فیزیکی باشند، بلکه می‌توانند تبادل نظرها یا احساسات را نیز در بر گیرند.

کارمای مداخله

اگر شخص به پیری که در آسمان‌های بالاتر است ادای احترام نماید، ادعایی بر علیه او به وجود می‌آورد که حتاً اگر آن پیر در حال گذر از آسمان‌ها و گام برداشتن در راه الهی باشد، باید بازایستد و از شخصی که ادای احترام نموده است دستگیری کند و او را به آن مرحله در راه الهی برساند که خود رسیده است. ادای احترام به پیر به کارمای مداخله می‌انجامد. اگرچه مورد احترام واقع شدن چیز خوبی است، اما پیر با دریافت احترام، ممکن است مجبور به ایستادن در راه الهی شود و به شخصی که نزد او آمده و ادای احترام کرده است، کمک نماید.

پاسخ‌دهی روح‌ها

پاسخ‌دهی سریع و پایدار روح‌ها از توسط این قانون بیان می‌شود که نفرت، نفرت می‌آورد، شهوت، شهوت می‌آورد و عشق، عشق می‌آورد. این قانون نه تنها در یک زندگی، بلکه در سراسر چندین زندگی دایر است. شخص ناخواسته و ناگزیر احساس ترس یا نفرت نسبت به کسی دارد که در زندگی‌های گذشته دشمن او بوده است در حالی که در این زندگی ممکن است دلیل آشکاری برای چنین

نگرشی وجود نداشته باشد. به همین روش، شخص بدون هیچ دلیل آشکاری در زندگی کنونی تصمیم می‌گیرد تا به یکی از دوستان زندگی‌های گذشته خود کمک و محبت نماید. در بیشتر موارد ممکن است شخص از علت این نگرش توضیح‌ناپذیر خود، آگاه نباشد اما این بدین معنا نیست که علتی وجود ندارد. خیلی از چیزهایی که به ظاهر غیر قابل توضیح هستند هنگامی که در پرتو پیوندهای کارمایی ناشی از زندگی‌های گذشته که افراد با خود به همراه می‌آورند مورد بررسی قرار گیرند، روشن و قابل درک می‌گردند.

قانون کارما قانون کنش و واکنش‌ها است

قانون کارما، از راه توازن و سازگاری‌های متقابل که بیوسته در حال تغییر و دگرگونی هستند خود را نشان می‌دهد و ناگزیر در جایی که چندین نفر در پی ابراز خود در یک دنیای مشترک هستند، تداوم می‌یابد و این پیامد پاسخگویی ذهن‌های نفسانی را نشان می‌دهد. خصوصیاتی که دو روح رابطه‌ی خود را توسط آن با یکدیگر آغاز می‌کنند، گرایش به تداوم دارد، مگر اینکه روح به وسیله‌ی کارمایی هوشمند، آن خصوصیات را تغییر داده و آنها را به کیفیت بالاتری ارتقا دهد.

آزادی کارما

معمولًا کارمای انباشته شده، ایستایی یا اینرسی خود را دارد. به بیان دیگر در ماهیت نیروی حرکت آنها تغییر ایجاد نمی‌شود مگر اینکه دلیل خاصی برای آن وجود داشته باشد. پیش از آنکه کارما به

وجود آید، فرد از نوعی آزادی برخوردار است که نوع و چگونگی آن را تعیین کند اما پس از مشخص شدن کارما، عاملی می‌گردد که نمی‌توان آن را نادیده گرفت و باید توسط نتایجه‌هایی که به بار می‌آورد آن را مصرف یا خرج نمود و یا اینکه از راه کارماهی نو و مناسب آن را بی‌اثر ساخت.

سرنوشت

لذت و رنجی که در زندگی بر روی زمین تجربه می‌شود، موفقیت و شکستی که پیامد آن است، موانعی که سر راه آن چیده شده و دوست و دشمنی‌هایی که در آن ظاهر می‌گردد، همگی به واسطه‌ی کارماهی زندگی‌های گذشته تعیین می‌گردند. این اراده‌ی کارماهی به طور متداول به عنوان سرنوشت تعریف شده است. اما سرنوشت، مبادی و اصول بیگانه یا خرد کننده‌ای نیست. سرنوشت آفریده‌ی خود انسان است که او را از زندگی‌های گذشته دنبال می‌کند و درست همان‌طوری که به واسطه‌ی کارماهی گذشته شکل گرفته است می‌تواند توسط کارما در زندگی کنونی اصلاح شود، شکل نوینی به خود می‌گیرد و حتا خنثی گردد.

کارماهی خلاق فقط در بدن خاکی امکان‌پذیر است

در حالی که ماهیت کارما در زندگی خاکی به وسیله‌ی تاثیرات ذخیره می‌شود در ذهن نفسانی تعیین می‌گردد، اما تاثیرات نیز به نوبه‌ی خود توسط ماهیت کارما در زندگی خاکی تعیین می‌شوند. تاثیرات ذهن نفسانی و ماهیت کارما، لازم و ملزم یکدیگرند. کارما بر روی کره خاکی در شکل دادن و شکل‌های نوین دادن به تاثیرات

نهفته در ذهن نفسانی و همچنین به حرکت در آوردن تاثیراتی که سرنوشت فرد را تعیین می‌کنند، نقش مهمی ایفا می‌کند. در دایره‌ی هستی خاکی، کارماهای اثربخش و خلاق می‌تواند خود را توسط واسطه‌ی بدن خاکی ابراز نماید.

چیرگی بر سرنوشت

درک درست و استفاده‌ی مناسب از قانون کارما انسان را از توسط اعمال زیرکانه و هوشمند، توانمند می‌سازد تا بر سرنوشت خود چیرگی یابد. هر فردی توسط اعمال انباشته شده‌ی خود، آن چیزی شده است که اکنون هست و توسط اعمال خود، می‌تواند بر اساس گرایش‌ها و خصوصیات قلبی‌اش، شکل یا قالب نوینی برای خود بسازد و یا این که سرانجام خود را از زیر سلطه‌ی اراده‌ی کارماهی که در سراسر مرگ و زندگی بر او حکم‌فرمایی دارد، آزاد سازد.

کارماهی رهایی‌بخش

عموماً کارما بر دو نوع است، آنکه اسارت‌آور است و آنکه به رهایی روحانی و رسیدن به شناخت خداوند کمک می‌کند. کارما، خوب یا بد تا زمانی که از ذهن نفسانی سرچشمه می‌گیرد و آن را تغذیه می‌کند اسارت‌آور است اما هنگامی که کارما از درک درست و فهمیدگی سرچشمه بگیرد، نیرویی برای رهایی می‌گردد. درک درست در این رابطه به بهترین روش از جانب مرشدان کامل پیشکش می‌گردد که از ماهیت حقیقی و سرنوشت روح، همراه با پیچیدگی‌هایی که قوانین کارماهی ایجاد می‌کنند آگاه هستند.

کارما با تشخیص بین خوب و بد آغاز می‌شود

کارمایی که به راستی به حساب می‌آید هنگامی ایجاد می‌شود که شخص در ک تشخیص بین خوب و بد را به دست آورده باشد. در کودکی و طی هفت سال اول، تاثیراتی که برای ابراز، آزاد می‌شوند بسیار کمنگ هستند. این تاثیرات همچنین از دنیابی آگاهی دارند که به همان نسبت در مقابل تشخیص‌ها و تمایزات در دنیا کمتر پاسخ‌گو است؛ بنابراین اعمال کودکان زیر هفت سال هیچ گونه نقش قوی یا اثربخشی بر ذهن نفسانی بر جای نمی‌گذارند و نقش مهمی نیز در شکل دادن به آینده‌ی آنها ایفا نمی‌کنند. کارمایی واقعی و اثربخش که ذهن نفسانی و آینده‌ی آن را شکل می‌دهد پس از رشد و نمو احساس مسئولیت در روح منفرد، آغاز می‌گردد. این احساس مسئولیت، وابسته به در ک تشخیص بین خوب و بد است که معمولاً هنگامی طلوع می‌کند که روح چند سال اولیه‌ی کودکی را سپری کرده باشد.

مقایسه با قانون علت و معلول

قانون کارما در دنیای ارزش‌ها، همتای قانون علت و معلول است که در دنیای خاکی دایر است. اگر در دنیای خاکی، قانون علت و معلول وجود نداشت، هرج و مرج به وجود می‌آمد و مردم نمی‌توانستند بدانند که چه چیز می‌باید از چه چیز دیگری، پیروی کنند. به همین روش اگر قانون کارما در عالم ارزش‌ها وجود نداشت، منجر به یک نامعلومی مطلق از نتیجه‌های می‌شد و مردم

نمی توانستند بدانند که آیا باید از اعمالشان، انتظار نتیجه های خوب یا بد داشته باشند. در عالم رویدادهای فیزیکی، قانونی بنام قانون بقای انرژی وجود دارد که بر اساس آن، انرژی هرگز از بین نمی رود. در دنیای ارزش ها قانونی وجود دارد که همین که کارما به وجود آمد، بدون منتهی شدن به یک نتیجه هی طبیعی، به طور اسرارآمیز و برق آسا محو نمی شود، بلکه پایداری می کند تا به ثمر برسد یا به وسیله هی کارما مخالف خنثی گردد؛ کارهای خوب، نتیجه های خوب و کارهای بد، نتیجه های بد در بر دارند.

قانون کارما نظم اخلاقی کائنات را حفظ می کند

نظم اخلاقی در کائنات توسط رابطه هی منظم بین علت و معلول در دنیای ارزش ها حفظ می گردد. اگر قانون کارما در برگیرنده تخفیف، لغو شدن و استثنای می شد و اگر در قلمرو ارزش ها دقیقا به کار گرفته نمی شد، هیچ نظم اخلاقی در کائنات وجود نداشت و زندگی انسانی از دیدگاه دستیابی به ارزش ها، نالمن و به خطر می افتاد. در کائنات یا جهانی که نظم اخلاقی وجود نداشته نباشد، کوشش آدمی پیوسته پر از شک و ابهام می گردد. اگر رابطه هی مطمئنی بین وسیله و هدف وجود نداشت و اگر می شد که قانون کارما را کنار گذاشت، آن هنگام کسی به طور جدی به دنبال ارزش ها نمی رفت. انعطاف ناپذیری قانون کارما، شرطی برای اعمال پر معنی انسان است، زیرا اگر قانون کارما بدون هیچ ترسی نادیده یا به مسخره گرفته می شد، انجام چنین اعمال پر معنی، مطلقا امکان پذیر نبود.

کارما و مسئولیت

آسیب‌ناپذیر بودن قانون کارما مانند قوانین دیگر طبیعت است. اما سختگیری عملکرد قوانین کارما باید برای روح، به عنوان یک قدرت کوردل و ستم‌گر بیرونی به حساب نمی‌آید، بلکه به عنوان چیزی در نظر گرفته می‌شود که در عقلانیت طرح نقشه‌ی زندگی دست دارد. اراده‌ی کارما باید، شرط مسئولیت حقیقی است. بدین معنا که انسان آنچه را کشت، در موی کند؛ چیزهایی که انسان از راه تجربه به دست می‌آورد، بدون استثنای اعمال او ارتباط دارند.

قانون کارما ابراز عدالت است

اگر شخص در حق کسی بدی کرده باشد، باید مجازات آن را پذیرفته و شری که به سوی خود او بازگشت داده می‌شود را پذیرا باشد. اگر در حق کسی خوبی کرده باشد، باید پاداش متقابل آن را دریافت کرده و از نیکی که به سوی او برگشت داده می‌شود بهره‌مند گردد. آنچه که او برای دیگری انجام می‌دهد به راستی برای خود انجام داده است، هرچند که ممکن است مدت زمانی به طول انجامد تا او درک نند که دقیقاً این چنین می‌باشد. می‌توان گفت که قانون کارما ابراز عدالت یا بازتاب یگانگی هستی در عالم دوگانگی است.

واگشت روح و کارما

۷

سرنوشت روح انفرادی که واگشت می‌کند

بدهی‌ها و بستانکارهای کارمایی

تعداد تجسم‌های خاکی زنجیره‌ای که روح ناچار باید توسط اراده‌ی کارمایی اختیار کند را پایانی نیست. مرید از راه زندگی‌های بی‌شمار، با افراد بی‌شماری در ارتباط بوده و انواع گوناگون معاملات و داد و ستد را با آنها داشته است. او در کمnd شبکه‌ای گوناگون از انواع بدھی‌هایی که باید بپردازد و بستانکاری‌هایی که باید دریافت کند گرفتار گشته است. بر اساس قانون کارما، او نمی‌تواند از دریافت طلب سر باز زند و نمی‌تواند از زیر بار بدھی شانه خالی کند، زیرا که هر دوی آنها پیامد کارماهایی هستند که به واسطه‌ی امیال برانگیخته شده‌اند. او به تجسم‌های خاکی خود ادامه می‌دهد تا بدھی‌های خود را بپردازد و طلبهای خود را دریافت کند اما حتا هنگامی که قصدش تسويه حساب کامل است، بيشتر اوقات توانایی انجام آن را ندارد.

مشکل تسویه‌ی کامل بدهی‌ها و طلب‌ها

هنگامی که شخص تجسم خاکی دارد، ممکن است تمام افرادی که با آنها بدهی و بستانکاری کارمایی دارد، تجسم خاکی نداشته باشند، یا به خاطر محدودیت‌هایی که ظرفیت‌ها و شرایط برای او ایجاد کرده‌اند، توانایی برآوردن تمامی شرایط پیچیده‌ی موقعیت را نداشته باشد. بنابراین هنگامی که می‌کوشد حساب‌های خود را با اشخاصی که در گذشته با آنها ارتباط داشته به طور کامل تسویه کند، همان کوشش او در رابطه با آنها، ناخواسته ادعای و ادعاهای متقابل جدیدی را به وجود می‌آورد. حتاً با اشخاص جدید نیز او ناخواسته انواع گوناگون بستانکاری‌ها و بدهی‌هایی را در اندازه‌های گوناگون به وجود می‌آورد و گرفتار آنها می‌گردد. انسان به افزایش بستانکاری‌ها و بدهی‌های خود ادامه می‌دهد تا آنکه که دیگر از چنگ گرفتاری‌های پیچیده‌ی کارمایی خود که تا ابد رو به افزایش هستند نمی‌تواند رهایی یابد.

مرشد کامل می‌تواند در تسویه‌ی بدهی‌ها و بستانکاری‌ها کمک کند
 اگر برای بیرون آمدن از گرفتاری‌های کارمایی به واسطه‌ی مرشد کامل، مقرراتی وجود نداشت، آنگاه چرخ بافندگی بدهی‌ها و بستانکاری‌های کارمایی به چرخش خود تا ابد ادامه می‌داد. مرشد کامل نه تنها می‌تواند مرید را وارد هنر والای کارمایی رهایی‌بخش نماید، بلکه می‌تواند به طور مستقیم وسیله‌ای برای رهایی او از گرفتاری کارمایی شود. مرشد کامل به یگانگی با خداوند دست یافته

است و هستی کائناتی او همه‌ی افراد را در بر می‌گیرد. چون او با تمام هستی یکی است، می‌تواند در مقام نمایندگی، برای مرید واسطه‌ای شود برای تسویه‌ی کامل تمامی بستانکاری‌ها و بدھی‌ها یی که مرید در زندگی‌های گذشته در اثر روابط با افراد بی‌شمار به وجود آورده است. اگر شخص بخواهد به کسی دلبسته باشد، بهتر است که به خداوند یا مرشد کامل دلبسته شود، زیرا این رابطه سرانجام به رهایی از تمامی روابط کارماهی کمک می‌نماید.

رابطه بین مرشد کامل و مرید در چندین زندگی ادامه می‌یابد

هنگامی که کارماهی خوب زندگی‌های گذشته، سعادت داشتن یک مرشد کامل را برای مرید تامین نمود، بهترین کاری که مرید می‌تواند انجام دهد این است که خود را تسلیم مرشد کامل نماید و به او خدمت کند. مرید از راه تسلیم، بار کارماهی خود را بر دوش مرشد می‌گذارد و او باید راه و روش‌هایی را برای آزاد ساختن او از آن کارماه‌ها تدبیر کند. مرید از راه خدمت به مرشد کامل، سعادت پاک شدن از گرفتاری‌های کارماهی خود را به دست می‌آورد. رابطه‌ی بین مرشد کامل و مرید معمولاً از یک زندگی به زندگی بعد، برای چندین واگشت ادامه می‌یابد. آنهایی که در زندگی‌های گذشته به مرشد ارتباط داشته‌اند، بدون آگاهی از این کشش با جاذبه‌ای ناخود آگاه به سوی او کشیده می‌شوند. برای این سرسپردگی که مرید به مرشد خود احساس می‌کند و ظاهرا قابل توضیح نیست؛ معمولاً یک تاریخچه‌ی طولانی وجود دارد. مرید بیشتر اوقات از جایی که در زندگی گذشته توقف کرده شروع به پیشرفت می‌نماید.

به دست آوردن لطف و نظر مرشد کامل

هنگامی که مرید توجه و لطف مرشد کامل را به سوی خود جلب می کند، مطمئنا بی دلیل نیست. گاهی چنین به نظر می رسد که مرشد کامل بدون اینکه ظاهرا از سوی مرید کوشش یا فدایاری به عمل آمده باشد به آن مرید، روحانیت را پیشکش می کند. اما در چنین مواردی، مرید همیشه حق داشتن این لطف و مرحمت را به وسیله‌ی روابط و کوشش‌های زندگی‌های گذشته‌اش پیشاپیش به دست آورده است. احساس عشق و ایمانی که مرید در زندگی‌های گذشته به مرشد کامل داشته، رابطه‌ی عمیقی بین او و مرشد کامل ایجاد نموده است به طوری که بیداری ناشی از اشتیاق روحانی، متقابلا با لطف و کمک مرشد کامل که به سوی مرید جریان می‌یابد تکمیل می‌گردد. شخص از راه کارمای رهایی‌بخش زندگی‌های گذشته‌اش، لطف مرشد کامل را به سوی خود جلب می کند، در حالی که توسط کارمای اسارت‌بخش، به لذت و رنج و خوبی و بدی در زندگی‌اش دامن می‌زند.

پیشرفت روحانی مستلزم کوشش فعال است

به طور کلی شخصی که وارد راه الهی می شود رفته رفته پیشرفت می کند تا به هدف دست یابد. اما این شامل حال آن آنهایی نمی شود که به طور مشخص وارد راه الهی نشده‌اند و یا از راهنمایی یک مرشد کامل محروم هستند. بیشتر افراد با انباست توده‌هایی از سانسکارهای اسارت‌بخش، با تلاش‌های بی‌نظم در طی چندین زندگی متعدد، احتمالا بیشتر از هدف دور می‌شوند. اما

نمی‌توان گفت چون پیشرفت روحانی بدون کوشش فعال به دست می‌آید، امری خودکار و اتوماتیکوار است.

خطر پس‌رفت

دیر یا زود منطقی تجربه که به واسطه‌ی چندین زندگی گردآوری شده است همگان را به حرکت در می‌آورد تا وارد راه الهی شوند و بالاترین هدف را بجوینند. همین‌که رهرو وارد راه الهی شد، معمولاً به طور پیوسته و یکنواخت پیشرفت می‌کند و هم‌چنان که در راه الهی به جلو گام بر می‌دارد، بیشتر اوقات توانایی‌های نهفته‌ی معینی در او پرورش می‌یابند که نه تنها او را توانمند می‌سازند که عوالم درونی لطیف و ذهنی را آگاهانه تجربه کند، بلکه هم‌چنین می‌تواند نیروها و قدرت‌هایی که در عوالم بالاتر در دسترس هستند را نیز دستکاری کند. اما عبور از چند آسمان اولیه، الزاماً تضمین کننده‌ی پیشرفت یکنواخت و مطمئنی نیست. دام‌های بسیاری در راه الهی گسترده شده‌اند و اگر رهرو از رهنوون‌های مطمئن مرشد کامل بی‌بهره باشد، خطر پس‌رفت برای او وجود دارد.

یوگا – براشتا Yoga- bhrashta

از همان آسمان‌های اولیه و پایین‌تر، رهرو ممکن است یک چنین پس‌رفتی داشته باشد و به جای پیشروی به سوی خداوند ممکن است دچار عقب‌گرد شدیدی شود. چنین مورد استثنایی مربوط به رهرو آسمان چهارم است. او توسط کارمای نادرست، ممکن است چنان موجبات سقوط خود را فراهم آورد که دوران‌ها زمان لازم باشد تا به همان نقطه‌ی پیشرفت قبلی‌اش بازگردد.

رهرویی که چنین سقوطی می‌کند یوگا-براشتا نام دارد. حتاً مرتاضان هم پیرو قانون تسلیم‌نپذیر کارما هستند که تخفیف، استثنای و برتری نمی‌شناسد. تنها زمانی سفر روحانی رهرو، بی‌خطر و یکنواخت است که از سعادت راهنمایی و دست‌گیری یک مرشد کامل بهره‌مند باشد و تنها در این صورت است که امکان سقوط و عقب‌گرد وجود ندارد. مرشد کامل برای گرفتار نشدن ممید در کارماهی منفی که در غیر این صورت گرفتار آن می‌شد، از او دست‌گیری می‌کند.

پیش از آنکه رهرو به هدف نهایی دست یابد، گام برداشتن در راه الهی در درازای چندین تجسم خاکی ادامه می‌یابد. رهرو باید قرن‌ها با فدارکاری و از خودگذشتکی دائمی، خدمت، پاکسازی نفس، رنج و جست و جوی شدید، چندین زندگی را سپری کند تا از لحاظ روحانی برای رسیدن درک نهایی از خداوند آماده شود. درک نهایی از خداوند که هدف روح انفرادی است که واگشت می‌کند، دستیابی نیست که تنها در یک زندگی به دست آید؛ آن همیشه اوج اعلای کوشش دائمی، در درازای زندگی‌های بسیار زیاد است. کارماهای غیر هوشمندانه در سراسر زندگی‌های زیاد، باعث به زنجیر کشیده شدن و اسارت روح منفرد می‌شوند که باید در درازای چندین زندگی با ایجاد کارماهی هوشمندانه‌ی پایدار و رهایی‌بخش، خنثی شوند.

میل‌ها و آرزوها، نیروی مسبب واگشت روح هستند

نیرویی که روح منفرد را اسیر چرخ زندگی و مرگ می‌کند، ناشی از تشنگی او برای هستی مجزا است که شرط انباشته شدن

انبوهی از میل‌ها و آرزوهای مربوط به اشیا و تجربه‌های عالم دوگانگی است. ذهن نفسانی به علت برآورده شدن امیال، به خود تجسم خاکی می‌دهد. هنگامی که شکل‌های گوناکون امیال، همگی ریشه‌کن شوند، تاثیراتی که ذهن نفسانی را به وجود می‌آورند و به آن جان می‌بخشند نیز از بین می‌روند. با تاپدید شدن این تاثیرات، خود ذهن نفسانی نیز به دور افکنده می‌شود و در نتیجه تنها درک یا شناخت از روح کل یا خداوند تغییرناپذیر جاویدان یکتا که تنها حقیقت است باقی می‌ماند. شناخت خداوند، پایان واگشت‌های ذهن نفسانی را در پی دارد، زیرا این به معنای پایان یابی ذهن نفسانی است. تا زمانی که ذهن نفسانی به گونه‌ای وجود داشته باشد، میل و آرزوی بسیار شدید و اجتنابناپذیری برای تجسم‌های خاکی وجود دارد. با بازایستادن ذهن نفسانی، تجسم‌های خاکی نیز با به دست آمدن درک نهایی از خودی حقیقی بازمی‌ایستند.

سرنوشت واگشت‌ها

زندگی روحی که واگشت می‌کند، ماجراهای، پیشامدها و مراحل زیادی را در پیش رو دارد. چرخ زندگی پیوسته می‌چرخد و فرد را یا به اوج می‌برد یا از آنجا به پایین می‌کشد و بدین‌سان به پخته شدن تجربه‌های او کمک می‌کند. هدف‌هایی که در یک زندگی به دست نیامده‌اند، در زندگی بعد پی گیری می‌شوند. کارهای ناتمام به پایان می‌رسند، کوشش‌های ناکامل، کامل می‌شوند، کارهای غلط، درست و تصحیح می‌شوند. حساب بدھی‌ها و بستانکارهای بین افراد با پرداخت بدھی‌های کارماهی و دریافت طلب‌های کارماهی، تسویه و توازن و تعدیل نوینی به خود می‌گیرند. سرانجام با پخته شدن

تجربه‌ها و باحل شدن ذهن نفسانی، روح وارد یکتا یگانگی هستی‌الهی می‌شود. در این هستی یا زندگی‌الهی نه اسارت از بدھکاری و نه اسارت از بستانکاری‌ها وجود دارد، زیرا روح کاملاً به فراسوی آگاهی از جدایی یا دوگانگی گام نهاده است.

تمثیل یک نمایش نامه

نمایشنامه‌ی زندگی به‌هم پیوسته‌ی روح منفرد، از پرده‌های زیادی تشکیل یافته است. از دیدگاه زندگی دنیوی روح، می‌توان گفت که پس از پایان هر پرده‌ی نمایش، پرده در آن صحنه‌ی زندگی به پایین آورده می‌شود. اما چنانچه هر یک از این پرده‌های نمایش، به خودی خود، کامل انگاشته شوند، معنی واقعی خود را نشان نخواهند داد. از این‌رو باید آن را با مفهوم گسترده‌ترش، به عنوان پیوندی بین پرده‌هایی که پیشاپیش اجرا شده‌اند و پرده‌هایی که هنوز باید به اجرا در آیند در نظر گرفت. معنا و مفهوم هر یک از پرده‌ها، بخشی از موضوع کلی نمایشنامه است که در آن بافته شده است. بنابراین پایان یک پرده، به معنی پایان نمایشنامه‌ای که ادامه می‌باید نیست. بازیگران از روی صحنه‌ی نمایش در زمین ناپدید می‌شوند تا دگر بار در زمینه‌ها و توانمندی‌های نو، دوباره پدیدار گردند.

بازی غایب موشک

بازیگران در نقش‌های مربوطه‌ی خود چنان فرو رفته‌اند که آن را آغاز و پایان زندگی می‌انگارند. آنها در بخش عمده‌ی زندگی پیوسته‌ی خود (که در برگیرنده‌ی دست به گریبانی با تجسم‌های خاکی بی‌شمار است) از این حقیقت که با دقت از آن محافظت

می‌شود ناآگاهاند که نویسنده‌ی الهی نمایشنامه در شاهکار و اثر تخیلی‌اش، خودش همه‌ی بازیگران می‌شود و بازی غایب موشک را می‌پروراند تا به طور کامل و آگاهانه گنجینه‌ی الوهیت خلاق خود را به دست آورد. بی‌کران الهی باید خیال واهی محدود بودن را تجربه کند تا خودی حقیقی‌اش را به عنوان بی‌کران الهی بشناسد و نویسنده‌ی الهی باید همه‌ی مراحل بازیگری را پشت سر بگذارد تا خود را به عنوان نویسنده‌ی بزرگترین داستان پلیسی بشناسد که در درازای دوران آفرینش تکمیل می‌گردد.

ما باید برای خدا زندگی کنیم و برای خدا بمیریم

این جنگ یک شر ضروری است و در برنامه‌ی خداوند است تا بشریت را بیدار به ارزش‌های والاتر نماید. اگر بشریت نتواند از درس‌هایی که جنگ می‌دهد بهره‌مند گردد، بنابراین بیهوده رنج برده است. این جنگ یاد می‌دهد که حتا یک فرد معمولی به خاطر هدفی که بدون خودخواهی است، می‌تواند به بالاترین سطح فدایکاری دست یابد و همچنین یاد می‌دهد که همه‌ی چیزهای دنیوی از جمله ثروت، دارایی، قدرت، شهرت، خانواده و حتا خود راه و روش زندگی، زودگذر و خالی از ارزش‌های دائمی است. جنگ به خاطر درس‌هایی که به همراه دارد، انسان را به سوی خداوند که تنها حقیقت است جذب می‌کند و این درس‌ها انسان را وارد زندگی نوینی می‌کند که از ارزش‌های حقیقی و جاویدان الهام می‌گیرد. مردم به خاطر میهن یا ایدئولوژی سیاسی خود، فدایکاری‌های بی‌حدی می‌نمایند و رنج‌های وصفناشدنی را تحمل می‌کنند. بنابراین آنها تووایی دارند که به همان اندازه به خاطر خدا یا حقیقت، فدایکاری و شکیبا و بردبار باشند. همه‌ی مذاهب به طور واضح و روشن از

انسان‌ها خواسته‌اند تا در حقیقت الهی زندگی کنند؛ به راه اندادختن جنگ به اسم مذهب حماقت محض است. اینک وقت آن است که انسان‌ها دیدگاه نوینی از این حقیقت داشته باشند، که هستی یکی است و خداوند تنها چیزی است که حقیقی است و اهمیت دارد. زیستن برای خداوند و هم‌چنین مردن برای او ارزشمند است. همه‌ی چیزهای دیگر، تلاش و دست و پازدن‌هایی پوج و بیهوده برای ارزش‌های مجازی است.

فعالیت برای آزادی روحانی بشریت

فریاد برای آزادی

در سراسر دنیا، روح انسان‌ها فریاد آزادی سرداده‌اند. عشق به آزادی و جست و جوی آزادی از ویژگی اصلی بشریت است. در تمامی نژادها و دوران‌ها و تمامی مناطق و کشورها، شعار بشریتی که کورکورانه دست و پا می‌زند، همیشه آزادی بوده است. باینحال بسیار اندک هستند اشخاصی که به طور واقعی نتیجه‌های کامل آزادی حقیقی و بی‌قید و شرط را درک می‌کنند. اما افراد بسیاری هستند که با درک اندکی که از شرایط واقعی آزادی دارند، در تلاش رسیدن به آن نوع زندگی هستند که به آنها حسِ آزادی نسبی می‌دهد. بنابراین افراد گوناگون، بر اساس چیزهای گوناگون که برایش ارزش قائل‌اند، مشتاق انواع گوناگون آزادی هستند.

أنواع آزادی

فرد، آزادی برای زیستنِ آن نوع زندگی که آرزویش را دارد، در تمامی جنبه‌های زندگی پی می‌گیرد. این خواست ضروری برای آزادی، معمولاً با چنگ زدن به برخی شرایط بیرونی آن نوع زندگی که مردم می‌خواهند در پیش گیرند خود را ابراز می‌دارد. بنابراین آنها بی

که هستی خود را با کشور خود شناسایی می‌کنند، آزادی ملی یا آزادی سیاسی را می‌جویند. آنها یکی که با مقاصد اقتصادی به حرکت در می‌آیند، جویای آزادی اقتصادی هستند. آنها یکی که آرزوهای مذهبی الهام‌بخش آنها است، جویای آزادی مذهبی هستند. آنها یکی که مشتاق طرز تفکر فرهنگی یا اجتماعی هستند، جویای آزادی جنبش‌ها هستند و آزادی ابراز آرمان‌هایی را می‌جویند که برای آنها گرامی است و می‌خواهند آنها را گسترش دهند؛ اما اندک هستند کسانی که درک می‌کنند تنها آزادی اصلی که مهر تایید ارزش حقیقی را بر هر یک از این گونه آزادی‌های نسبی می‌زنند، آزادی روحانی است. حتاً اگر همه‌ی شرایط بیرونی زندگی آزاد به طور کامل برآورده و تضمین شده باشد، اگر روح انسان نتواند آزادی روحانی را درک کند، هنوز در اسارت اسفناکی باقی مانده است.

حدود آزادی

انواع گوناگون آزادی که به شرایط بیرونی وابسته است، باید به خاطر ماهیت‌شان دارای محدودیت‌های معینی باشند، زیرا آن آزادی که فرد یا جامعه یا یک کشور می‌جوید، باید با آزادی مشابه برای افراد، جوامع یا کشورهای دیگر همسان باشد. آزادی ملی، اقتصادی، مذهبی و فرهنگی، خود را در دوگانگی هستی و توسط آن ابراز می‌دارد. این نوع آزادی، به واسطه‌ی دوگانگی زنده است و توسط دوگانگی تداوم می‌یابد. بنابراین، نسبی و محدود است و نمی‌تواند نامحدود باشد. این نوع آزادی که با درجه‌های گوناگون وجود دارد، حتاً اگر با تلاش پایدار هم به دست آید، نمی‌تواند یک دستیابی ابدی باشد، زیرا شرایط بیرونی که پیشتر تامین شده بود، همواره

محفوظ و پابرجا نیست و به مرور زمان از بین می‌رود.

تنها آزادی روحانی می‌تواند نامحدود باشد

تنها آزادی روحانی، مطلق و نامحدود است. هنگامی که این آزادی با کوشش پایدار به دست آمد تا ابد پابرجاست. اگرچه آزادی روحانی خود را در دوگانگی هستی و توسط آن ابراز می‌دارد اما بر پایه‌ی درک یگانگی کل هستی آسیبناپذیر، بنیان گذاشته شده است. یک شرط مهم آزادی روحانی، آزادی از همه‌ی خواستن‌ها است. این خواستن است که از راه وابستگی به شرایطی که آن خواسته را برآورده می‌سازد، زندگی را به زنجیر می‌کشد؛ اگر خواستن وجود نداشت وابستگی یا محدودیتی هم وجود نداشت. روح با خواستن اسیر می‌شود. روح منفرد با درهم شکستن قفل و زنجیر خواستن، خود را از اسارت بدن‌ها، ذهن و نفس رها می‌سازد. تنها آزادی روحانی، درک نهایی از یگانگی کل هستی را با خود به ارمغان می‌آورد و به همه‌ی تردیدها و نگرانی‌ها پایان می‌بخشد.

اهمیت آزادی روحانی

تنها در آزادی روحانی است که فرد می‌تواند خوشحالی پایدار و دانشی آسیبناپذیر از خودی حقیقی داشته باشد. تنها در آزادی روحانی است که یقینی والا از حقیقت الهی به وجود می‌آید. تنها در آزادی روحانی است که پایان نهایی اندوه و محدودیت وجود دارد. تنها در آزادی روحانی است که شخص می‌تواند برای همگان زندگی کرده و در عین حال در میان همه‌ی فعالیت‌ها وابسته نباشد. هر نوع آزادی کمتر، قابل مقایسه با خانه‌ای است که بر روی شن بنا شده و

هر نوع دستاورده کمتری، توام با ترس ناشی از پوسيده شدن است. بنابراین هیچ ارunganی بزرگتر از ارungan آزادی روحانی نیست و هیچ وظیفه‌ای مهمتر از کمک به دیگران برای دسترسی به آزادی روحانی نیست. آنهایی که به اهمیت والای آزادی روحانی پی برده‌اند، نه تنها خود باید برای آن تلاش کنند، بلکه در وظیفه‌ای که خداوند برای کمک به دیگران در راستای به دست آوردن آن به دیگران به آنان پیشکش کرده است نیز شرکت جویند.

خدمت واقعی

آنهایی که روحیه‌ی خدمت بدون خودخواهی الهام‌بخش آنهاست در ارائه‌ی هر گونه کمک ممکن به بشریت، از راه فراهم نمودن نیازهای زندگی مانند لباس، مسکن، غذا، دارو، تحصیل و سایر ضروریات زندگی، سریع عمل کنند و به دنبال این وظیفه، آنها نه تنها آماده‌ی مبارزه برای دفاع از حق ضعفا در مقابل متجاوز و سرکوب‌گر هستند، بلکه آماده‌اند تا زندگی خود را برای سایرین نیز فدا کنند. تمامی این خدمات‌ها، بسیار خوب و بزرگ هستند اما از دیدگاه نهایی، کمکی که به تامین آزادی روحانی بشریت می‌انجامد از سایر کمک‌ها برتر است و اهمیت شکستناپذیری دارد.

روش کمک به دیگران برای دستیابی به آزادی روحانی

روش کمک به دیگران برای دستیابی به آزادی روحانی از روش ارائه‌ی انواع کمک‌های دیگر متفاوت است. برای گرسنگان شما می‌توانید غذا فراهم کنید و آنها فقط آن را می‌خورند. برای برهنگان کافی است که لباس فراهم کنید و آنها آن را می‌پوشند.

برای برای بی خانمان‌ها کافی است که مسکن فراهم کنید و آنها در آن سکنی می‌گرینند. اما برای آنها بی که در رنج اسارت روحانی به سر می‌برند نسخه‌ای از پیش پیچیده شده‌ای که بی‌درنگ به آنها ئرامش بخشد وجود ندارد. آزادی روحانی باید توسط خود شخص و برای خودش از راه پیکاری شکست‌ناپذیر و هوشیارانه در برابر نفس فرومایه و امیال پست به دست آید. آنها بی که می‌خواهند سربازان راه حقیقت الهی باشند، نه تنها باید به همگان کمک کنند تا این امر خطیر و پر هیجان دستیابی به پیروزی بر خود را آغاز کنند، بلکه باید در هر قدم که به سوی این هدف برمی‌دارند نیز به آنها کمک نمایند. راه دیگری برای سهیم شدن در بار سنگینی که بر دوش آنها است وجود ندارد.

دعوت

من اطمینان کامل دارم که شما مریدان من، در به دوش کشیدن این بار سنگین سهیم می‌شوید. بسیاری از شما سال‌هاست به خاطر عشق و ایمانی که به من دارید، از دستوراتم فرمانبرداری کرده و آنها را به اجرا در آوردید. شما، من و مقصود روحانی ام را در آشوب و غوغاهها و سختی و راحتی‌ها رها نکردید. اینک زمان آن فرارسیده است تا تمامی خدمت خود را در راه ماموریتم که کمک به انسانیت برای گام برداشتن در راه الهی و رسیدن به خداوند است ارائه نمایید. حقیقت جاویدان که خداوند، تنها حقیقت است باید به طور روشن درک، و بی قید و شرط و آشکارا پذیرفته شود و به طور روشن در گفتار و کردار بیان شود. با طلوع درک کامل از حقیقت الهی، انسان به آزادی روحانی دست خواهد یافت. بنابراین از هیچ گونه

فداکاری که به آزاد شدن انسان از اسارت روحانی می‌انجامد و به او کمک می‌کند تا گنجینه‌ی حقیقت الهی را به ارث بیرد، نباید کوتاهی نمود، زیرا تنها حقیقت الهی می‌تواند صلح و آرامش پایدار برای همگان به ارمغان آورد و تنها آن می‌تواند حسن نوع دوستی جهانی شکست‌ناپذیری را تداوم بخشد که با پایه‌های آن با عشق بی‌قید و شرط به همگان و برای همگان به عنوان بیان‌های همان حقیقت، مستحکم شده‌اند. در این ماموریت که هدفش به ارمغان آوردن آزادی روحانی برای بشریت است و با خواست خداوند و نقشه‌ی الهی که از پیش مقدار گردیده است شما پیروان من باید حتا اگر به قیمت جان‌تان تمام شود در این راستا به من کمک کنید. شما در انجام وظیفه به دیگران برای یافتن خداوند باید هر گونه رنج و فداکاری را با آغوش باز پذیرید.

وظیفه‌ی کارکنان روحانی

مشعل‌دار حقیقت برای انسانیت باشید

من بسیار خوشحالم که در پاسخ به دعوتم، شما گرد هم آمدید تا پیامم را دریافت کنید. در راه الهی مهم‌ترین شرطِ مرید بودن آمادگی برای کار در راستای هدف روحانی است که نزدیک ساختن بیشتر و بیشتر بشریت به شناخت خداوند است. من خوشحالم که بگوییم به خاطر عشق و ایمانی که به من دارید، خود را صمیمانه داوطلب نمودید تا در کار جهانی ام که روحانی نمودن دنیا است سهیم شوید. من اطمینان کامل دارم که شما نه تنها حقیقتی که به ارمغان می‌آورم را به ارث می‌برید، بلکه دلیرانه و مشتاقانه مشعل حقیقت را نیز برای بشریتی که در لفاف نادانی ژرف پوشیده شده است در دست می‌گیرید.

ماهیت کار روحانی

کار روحانی به خاطر اهمیت بسیار زیادی که برای رفاه حقیقی و نهایی بشریت دارد، درخواستی است الزامی و طبیعی از همه‌ی کسانی که به بشریت مهر می‌ورزند. کل دنیا به طور محکم بر اساس اندیشه‌ی غیرحقیقی جدایی بنا شده است و چون در زنجیر اسارت

ناشی از خیال دوگانگی گرفتار است، بنابراین پیرو تمامی پیچیدگی‌های دوگانگی است. کارکنان روحانی باید دنیا را به حقیقت یکی بودن کل هستی مقاعده سازند تا آن را از درد و رنج دوگانگی فرضی رهایی بخشنند.

منشا بی‌شمار بودن

علت اصلی خیال واهی بی‌شمار بودن در این است که روح به دلیل نادانی، خود را با بدنهای ذهنی نفسانی شناسایی می‌کند. بدنهای خاکی و لطیف و همچنین ذهنی نفسانی بدنهای ذهنی، واسطه‌هایی برای تجربه‌ی حالت‌های گوناگون عالم دوگانگی هستند. اما آنها نمی‌توانند واسطه‌هایی برای شناخت ماهیت حقیقی روح باشند که بالاتر از همه‌ی آنهاست. هنگامی که روح منفرد خود را به وسیله‌ی بدنهای ذهنی نفسانی می‌شناسد در نادانی ناشی از خیال واهی بی‌شمار بودن گرفتار می‌گردد. روح با تمامی بدنهای ذهنی نفسانی، در حقیقت یک هستی‌بخش ناپذیر است اما با درآمیختن با این بدنهای ذهنی نفسانی که تنها وسیله‌های آن هستند روح خود را محدود در نظر گرفته و به جای اینکه خود را تنها یک حقیقت بی‌همتا بداند، خود را تنها یکی، در میان بی‌شمار بودن آفرینش می‌بینند.

حالت‌های آگاهی

هر روحی به طور ابدی و آسیب‌ناپذیر با روح کل جهانی و بخش ناپذیر یکتا که تنها حقیقت است یکی است. با اینحال شناسایی مجازی با بدنهای ذهنی نفسانی، به خیال واهی بی‌شمار بودن و تمایز در درون ذات کل می‌انجامد. بدنهای ذهنی نفسانی تنها واسطه‌ها یا وسیله‌های آگاهی هستند و روح با تجربه‌ی آسمان‌های گوناگون

آفرینش توسط واسطه‌ها یا وسیله‌های گوناگون خود، از حالت‌های گوناگون آگاهی می‌گذرد.

شناخت خداوند

اکثر روح‌ها از ذات حقیقی خود به عنوان خداوند که یگانگی و حقیقت تمامی روح‌ها است نا‌آگاه‌اند. در آنها شناخت خداوند تنها به طور نهفته وجود دارد، زیرا این شناخت هنوز در آنها آگاهانه تجربه نشده است. آنهایی که پرده‌ی دوگانگی را به دور افکنده‌اند، روح را توسط خودش، مستقل از هر واسطه یا وسیله‌ای تجربه می‌کنند. در این تجربه، روح آگاهانه خود را با خداوند که یگانگی و حقیقت تمامی روح‌ها است، یکی می‌شناسد. زندگی با حقیقت یگانگی همگان، منجر به آزادی از همه‌ی محدودیت‌ها و رنج‌ها می‌انجامد. این، خود-تاییدی بی‌کران الهی است که به عنوان بی‌کران، خود را بیان می‌کند. در این حالت آزادی و کمال روحانی، زندگی نفس محدود سرانجام کاملاً تسلیم می‌شود تا آزاد شدن زندگی الهی را در حقیقت الهی تجربه کند، آنگاه خداوند به عنوان تنها حقیقتی که زیستن برای آن ارزشمند است، شناخته می‌شود و اثبات می‌گردد.

اهمیت زمان

رسیدن به شناخت خداوند، یعنی سکنی گزیدن در جاودانگی که تجربه‌ای بی‌زمان است. اما کار روحانی باید برای روح‌های گرفتار در پیچ و خم‌های آفرینش که مقید به زمان است، انجام گیرد. کارکنان روحانی نباید عامل زمان را در آفرینش نادیده بگیرند. نادیده گرفتن زمان به معنای نادیده انگاشتن همان کار روحانی است. بنابراین

الزامی است که با تدبیر از جریان زمان در آفرینش باخبر باشیم و به طور کامل اهمیت والای لحظه‌ای که در آینده‌ی نزدیک، گواه بر اعطای جهانی حقیقت داشت روحانی است را درک کنیم.

هشدار به کارکنان روحانی

وظیفه‌ی کارکنان روحانی، کمک به من در پیشکش حقیقت الهی به بشریت در حال رنج است. شما نه تنها باید بشریت را آماده‌ی پذیرش این حقیقت الهی نمایید، بلکه باید آنها را در حقیقت الهی نیز مستقر سازید. به خاطر سپردن این نکته بسیار مهم است که شما تنها هنگامی می‌توانید در دستیابی به آزادی روحانی و بیرون آمدن از خیالی بودن دوگانگی به دیگران کمک نمایید که هنگام کار برای دیگران که تمایل به جداسازی دارند، در حالی که وجود ندارد، و به کارکنان روحانی نیز هیچ فرستی نمی‌دهند، آرمان یگانگی را از دست ندهید.

موانع کار روحانی

مردم اگر بخواهند زندگی در جاودانگی که من آورده‌ام را به ارت ببرند، ذهن آنها باید به طور کامل از هر نوع خودخواهی و محدودیت پاک شده باشد. مسلماً متلاعند نمودن مردم برای ترک خودخواهی‌ها و محدودیت‌ها هرگز کار آسانی نیست. تقسیم‌بندی مردم به ثروتمندان و فقرا، محرومین و ناز پروردها، حاکمان و رعیت‌ها، رهبران و توده‌ها، ستمگرها و ستمدیده‌ها، طبقات پایین و طبقات بالا، برنده‌ها و بازنشده‌ها، امری تصادفی نیست. این تفاوت‌ها به وسیله‌ی آنها بی به وجود آمده و تداوم می‌یابد که به واسطه‌ی

نادانی روحانی خود، به این تفاوت‌ها دلبسته و چنان غرق اندیشه‌ها و احساسات منحرف خود شده‌اند که حتاً از بیراهه رفتن خود نیز باخبر نیستند. آنها عادت کرده‌اند که زندگی را با این دید که به بخش‌های گوناگون غیرقابل تعرضی تقسیم شده بنگرنند و نمی‌خواهند از نگرش جدایی‌آفرین خود دست بردارند. هنگامی که شما کار روحانی خود را آغاز می‌کنید وارد زمینه‌هایی از جدایی‌ها می‌شوید که مردم، بسیار محکم به آنها چنگ زده‌اند و پراهمیت می‌دانند و آگاهانه یا ناآگاهانه در راستای جاودانه ساختن آنها می‌کوشند.

آنها را به سوی حقیقت الهی جذب نمایید

صرف محکوم کردن این تقسیم‌بندی‌ها، شما را توانمند به از بین بردن آنها نمی‌کند. این تقسیم‌بندی‌ها با اندیشه و احساس جدایی‌آفرینی پرورش یافته‌اند که تنها با تاثیر عشق و ادراک جایگزین می‌شوند. شما می‌باید مردم را به سوی حقیقت الهی جذب نمایید و نمی‌توانید آنها را به زور و اجبار وارد راه روحانی سازید. داشتن احساس دوستی کامل و خیرخواهی خالص در قلب شما، به تنها یعنی در این مورد کافی نیست. اگر می‌خواهید در کارتان موفق شوید، باید این یقین و ایمان را در آنها به وجود آورید که شما به آنها کمک می‌کنید تا خود را از بندهای رنج آزاد ساخته و به درک بالاترین آگاهی که وارث بر حق آن هستند دست یابند. راه دیگری برای کمک به آنها برای رسیدن به آزادی و درک روحانی وجود ندارد.

هشدار به کارکنان روحانی

برای ارائه‌ی کمک روحانی، شما باید درک روش‌نی از چهار نکته‌ی زیر داشته باشید.

۱- فرود ظاهری به سطح پایین‌تر:

برای کمک به دیگران، ممکن است بارها لازم باشد که شما ظاهراً به سطح آنهایی که می‌خواهید به آنها کمک کنید، فرود آیید. هدف شما بالا بردن مردم به سطح بالاتر آگاهی است، اما اگر بر حسب چیزهایی که برای آنها قابل درک است صحبت نکنید ممکن است آنها از صحبت شما سودی نبرند. آنچه که از راه اندیشه و احساس به آنها انتقال می‌دهید، نباید بالاتر از فهم آنها باشد و چنانچه آن را با گنجایش و تجربه‌ی آنها اسزگاری ندهید، مطمئناً چیزی دستگیر آنها نخواهد شد. باینحال به همان اندازه مهم است که به خاطر داشته باشید که هنگام انجام این کار نباید واقعاً سطح بالاتر ادراک خود را از دست بدهید. شما باید رویکرد خود را با دسترسی تدریجی آنها به ادراکی ژرف و ژرف‌تر تغییر داده و فرود ظاهری شما به سطح پایین‌تر آگاهی، فقط موقتی باشد.

۲- درک روحانی پیشرفت همه جانبه را تضمین می‌کند:

شما نباید زندگی را به بخش‌های گوناگون تقسیم کرده و به هر بخش به طور جداگانه و انحصاری بپردازید. اندیشه‌ی جداگانه آفرین، بارها مانع بینش و درک کامل است. بنابراین اگر زندگی را به سیاست، آموزش و پرورش، اخلاقیات، پیشرفت مادی، علم، هنر، مذهب، عرفان و فرهنگ، مرزبندی کنید و تنها به طور انحصاری به یکی از این جنبه‌ها بیندیشید، راه کارهایی که برای مسائل زندگی می‌یابید،

قانع کننده و نهایی نخواهند بود. اما اگر شما موفق به بیدار نمودن فهم و الهام روحانی در آنها گردید، ناگزیر پیشرفت در همه‌ی بخش‌های زندگی را به طور خودکار در پی خواهد داشت. هدف شما به عنوان کارکنان روحانی باید فراهم نمودن راهکاری کامل و واقعی برای تمامی مسائل فردی و اجتماعی زندگی باشد.

۳- پیشرفت روحانی دربرگیرنده‌ی رشد خودجوش درک درونی است: شما به عنوان کارکنان روحانی می‌باید همچنین به خاطر داشته باشید که دانش روحانی که آرزوی انتقال آن را به دیگران دارید پیشاپیش در درون آنها نهفته است و شما تنها باید وسیله‌ای برای آشکار شدن آن دانش روحانی باشید. پیشرفت روحانی، فرایند آندوختن از بیرون نیست، بلکه فرایند آشکار شدن از درون است. وجود مرشد کامل برای کسی که می‌خواهد به دانش خودی حقیقی برسد، مطلقاً ضروری است. اما اهمیت راستین کمکی که مرشد کامل ارائه می‌دهد، دربرگیرنده‌ی این واقعیت است که دیگران را توانا می‌سازد تا به طور کامل به توانمندی‌های نهفته‌ی خود دست یابند.

۴- برخی پرسش‌ها از پاسخ‌ها مهمترند: شما به عنوان کارکنان روحانی باید کار واقعی که مرشدان کامل می‌خواهند توسط شما انجام دهند را نادیده بگیرید. هنگامی که به طور کامل درک شود که دانش روحانی در همگان نهفته است، شما دیگر دلواپس آماده کردن پاسخ و راهکارهای از پیش آماده شده برای دیگران نخواهید بود. در بسیاری از موارد کافی است که شما مساله‌ی جدیدی برای دیگران طرح کنید یا ماهیت مساله‌ای که با آن روبرو هستند را روشن سازید. اگر شما از آنها پرسشی کنید که در

یک موقعیت عملی، آنها از خود نمی‌پرسیدند، شما به وظیفه‌ی خود عمل کرده‌اید. در برخی موارد اگر موفق شوید که آنها را در یک دیدگاه پرسش‌گر و جستجوگر قرار دهید، به طوری که آنها خود شروع به درک و حل مسائل‌شان از راه‌های خلاق و پربارتر نمایند؛ به وظیفه خود عمل کرده‌اید. پیشنهادِ دیدگاهی ژرف‌تر یا ارائه‌ی یک خط فکر کاربردی و ثمربخش، می‌تواند مهمتر باشد تا بخواهید نتایج داوری خود را به آنها تحمیل کنید. کمکی که شما می‌توانید در طرح پرسش از خودشان ارائه دهید، نباید صرفاً جنبه‌ی تئوری داشته و نه به طور غیر ضروری پیچیده باشد. این پرسش‌ها خود، پاسخ خود را می‌دهند، به شرط آنکه ساده، اساسی و بنیادین باشند. سپس مردم خود، راه‌کار خود را خواهند یافت. شما با این کار، خدمت لازم و پر ارزشی را برای آنها انجام داده‌اید، زیرا بدون دخالت پرتبه‌دار شما، آنها موفق به حل مسائل گوناگون‌شان از دیدگاه روحانی نمی‌شوند.

چیره شدن بر موانع

بارها دیده شده که کارکنان روحانی، لزوماً باید با موانع بسیاری روبرو گردند، اما مقصود از موانع، چیره شدن بر آنها است. حتاً اگر برخی از آنها برطرف‌نشدنی به نظر برسند، شما باید در کمک به دیگران صرف نظر از نتیجه‌ها و پیامدهای آنها، منتهای کوشش خود را به عمل آورید. موانع و چیرگی بر آنها، موقفيت‌ها و شکست‌ها، همگی مجازی و در قلمروی کران‌یگانگی قرار دارند. هنگامی که شما از صمیم دل به وظیفه‌ی خود عمل می‌کنید، آن وظیفه پیشاپیش انجام شده است. شما در آرزوی خود در راستای کمک به هدفِ من که

بیدار نمودن بشریت به یگانگی حقیقت و نهایت ارزشمندی خداوند است و اینکه تنها خداوند وجود دارد، یکدل و یک جهت هستید. از این‌رو، فرصت‌های فراوانی برای انجام کار روحانی خواهد یافت و دامنه‌ی گسترده‌ای برای کار در این زمینه وجود دارد.

نتیجه‌های کار روحانی

شما باید کار خود را بدون هیچ نگرانی از نتیجه‌ها، صرف نظر از شکست یا موفقیت انجام دهید. اما می‌توانید اطمینان داشته باشید که نتیجه کاری که با چنین درک و روحیه‌ای انجام می‌شود موفقیت‌آمیز است. بشریت از راه فعالیت‌های خستگی‌ناپذیر کارکنان روحانی، وارد زندگی نوینی می‌شود که توأم با آرامشی جاویدان، هماهنگی پویا، ایمانی استوار، شادمانی محوناًشدنی، شیرینی ابدی، پاکی فاسدناشدنی، عشقی خلاق و ادراکی بی‌کران است.

شرایط لازم یک رهرو

۱

وارد شدن به حقایق زندگی درونی

ارزش و محدودیت‌های پیروی از مراسم ظاهری

اگرچه دستیابی به شناخت خداوند مقصود نهایی همه‌ی افراد است اما بسیار اندک هستند افرادی که برای تحقق زودتر این تقدیر پرشکوه، آمادگی لازم داشته باشند. ذهن انسان دنیوی به وسیله‌ی لایه‌ی ضخیمی از سانسکاراهای انباشته شده، تیره و کدر گردیده است. بنابراین پیش از آنکه رهرو حتا بتواند وارد راه الهی شود این لایه‌ها می‌باید به طور چشمگیری نازک شوند. روش معمول برای از هم پاشیدگی تدریجی بار سانسکاراهای پیروی بسیار دقیق از دستورات و مراسم و تشریفات ظاهری مذاهب است. این مرحله‌ی پیروی از مراسم ظاهری و انجام احکام مذهبی یا سنت‌ها را شریعت کارما کاندا (Karma - Kanda) می‌نامند که شامل اعمالی از قبیل ستایش، دعاهای روزانه، زیارت مکان‌های مقدس، انجام وظایف بر طبق کتاب‌های مذهبی و پیروی از قوانین معتبری است که از دستورات اخلاقی مورد قبول عرف اخلاقی زمان خود برخاسته است.

این مرحله از پیروی مراسم ظاهري به عنوان یک انضباط روحاني مفید است اما هرگز از اثرات پلید، به دور نیست، زیرا نه تنها تمايل دارد که انسان را خشک و سخت و ماشیني سازد، بلکه بارها نوعی خودخواهی ضعيفی را نيز در شخص می پورواند. باينحال بيشتر افراد، به اين دليل وابسته به پیروی از مراسم ظاهري هستند که آن را آسان‌ترین راه برای آرام نمودن وجودان ناآرام خود می دانند.

وارد شدن به حقايق زندگى درونى

يك روح بارها چندين زندگى را پشت سر می گذارد تا درس‌های مربوط به پیروی از مراسم ظاهري را گرداوری کند اما هميشه زمانی فراماري سد که روح از پیروی مراسم ظاهري خسته می شود و به حقايق زندگى درونى بيشتر علاقه‌مند می شود. هنگامی که انسان دنيوي اين نوع جست و جوى برتر را دنبال می کند، می توان گفت که او يك رهرو شده است. درست شبيه يك حشره که با دگردسي از مرحله‌ی بعدی هستي راه می يابد، روح نيز به فراسوی پیروی از مراسم ظاهري (شريعت يا Kanda Karma) می رود و وارد طريقت (يا Marga Marga) راه رهایي روحاني می شود. در مرحله‌ی بالاتر، روح ديگر از پیروی مراسم ظاهري با قوانين خاص خشنود نیست، بلکه می خواهد شرایط لازمی را به دست آورد که زندگى درونى او را از نظر روحاني زيبا سازد.

محدودیت‌های رسوم و سنت‌ها

از ديدگاه حقايق زندگى درونى، آن زندگى که از آداب و رسوم ظاهري پیروی می کند ممکن است بارها از لحاظ روحاني خشک و

بی‌روح باشد و زندگی که راهش را از پیروی از آداب و رسوم خشک جدا می‌سازد، ممکن است بارها از نظر روانی پرثمر باشد. در پی گیری رسوم و سنت‌های تاسیس شده، شخص تقریباً همیشه مستعد لغزش و ورود به یک زندگی از ارزش‌های مجازی است تا سرانجام وارد زندگی شود که بر اساس ارزش‌های حقیقی و دائمی بنیان گذاشته شده است. آنچه که از لحاظ عرف و سنت‌ها مورد قبول است، الزاماً از لحاظ روانی درست نیست. بر عکس، بسیاری از رسوم و سنت‌ها در برگیرنده و بیان ارزش‌های خیالی هستند، زیرا آنها ساخته و پرداخته‌ی کارکرد ذهن انسان معمولی است که از لحاظ روانی نادان است. ارزش‌های مجازی اساساً عرفی و سنتی هستند، به دلیل اینکه در بستر ذهنیتی بسیار عادی رشد می‌کنند. البته این بدان معنا نیست که رسوم و سنت‌ها الزاماً در برگیرنده‌ی ارزش‌های مجازی هستند.

آزادی از رسوم و سنت‌ها می‌باید بر اساس اندیشه‌ی تحلیل‌گر باشد

مردم گاهی به چیزهای غیر مرسوم، صرفاً به دلیل اینکه غیر معمول هستند دل می‌بندند. ماهیت غیرمعمول کارهایی که در پی می‌گیرند و علاقه‌هایشان، آنها را توانمند می‌سازد تا جدایی و تفاوت‌های خود را از دیگران احساس نمایند و از آن لذت ببرند. چیزهای غیر مرسوم، هم‌چنین بارها به خاطر تازگی و تضادی که با چیزهای مرسوم و عرفی دارند، ایجاد علاقه می‌نمایند. ارزش مجازی چیزهای عادی پس از مدتی از راه آشنایی، خسته کننده می‌شوند و ذهن به جای اینکه کوشش کند ارزش‌های حقیقی و جاودان را بباید، گرایش پیدا می‌کند که مجازی بودن ارزش آنها را به آن چیزهایی

منتقل کند که عادی نیستند. رفتن به فراسوی مرحله‌ی پیروی از رسوم ظاهری به مفهوم یک تغییر بی‌خردانه و مکانیکی از چیزهای مرسوم به چیزهای غیر مرسوم نیست. چنین تغییری، اساساً جنبه‌ی واکنش دارد و هرگز به دستیابی آزادی و حقیقت کمک نمی‌کند. آزادی از رسوم و سنت‌ها که در زندگی رهرو ظاهر می‌گرددند به علت یک واکنش بدون تجزیه و تحلیل نیست، بلکه برخاسته از اندیشه‌ای تحلیل‌گر است. آنان که می‌خواهند به فراسوی مرحله‌ی پیروی از رسوم ظاهری بروند و وارد زندگی برتر حقایق درونی بشوند، می‌باید توانایی تشخیص بین ارزش‌های حقیقی و غیرحقیقی را صرف نظر از اینکه بنابر رسوم و سنت‌ها هستند یا نیستند، در خود پرورش دهد.

تشخیص بین حقیقی و غیرحقیقی

پیشرفت از شریعت به طریقت را نباید صرفاً به عنوان ترک پیروی از رسوم ظاهری تفسیر نمود. آن به معنی تغییر از رسوم و سنت‌گرایی به بی‌قاعدگی یا از حالت معمول به غیرمعمول نیست، بلکه تغییری است از یک زندگی بدون تحلیل و پذیرفتن سنت‌های برقرار شده و رسیدن به روشی از هستی است که بر اساس درک خردمندانه از تفاوت‌های بین مهم و نامهم بنیان گذاشته شده است. این یک تغییر از حالت نادانی مطلق به حالت فهمیدگی منتقدانه می‌باشد. در مرحله‌ی پیروی محض از رسوم ظاهری، نادانی روحانی شخص بارها به قدری کامل است که حتاً درک نمی‌کند که نادان است. اما شخص با آغاز فرایند بیداری روحانی و ورود به راه الهی با این درک که نیاز به نور حقیقی دارد، شروع به گام برداشتن در راه می‌کند. در مراحل اولیه، کوشش برای به دست آوردن این نور،

شکل تشخیص عقلانی بین پایدار و گذرا، واقعی و غیر واقعی، مهم و نامهم، به خود می‌گیرد.

ورشکستگی اعتقادات خشک

با اینحال برای یک رهرو روحانی، صرفِ تشخیص عقلانی بین حقیقی و غیرحقیقی کافی نیست. اگرچه تشخیص عقلانی، بی‌تردید اساس آمادگی‌های بیشتر است اما هنگامی به ثمر می‌رسد که فهم ارزش‌های تازه شناخته شده، در رابطه با زندگی روزمره قرار گیرند. از نظر روحانی آنچه اهمیت دارد تئوری نیست، بلکه عمل است. آرمان‌ها، اعتقادات، اصول و نظریه‌هایی که شخص به طور عقلانی دارد، لایه‌ای سطحی از شخصیت انسانی او را تشکیل می‌دهند. بیشتر موقع شخص به چیزی اعتقاد دارد اما کاملاً مخالف آن عمل می‌کند. ورشکستگی عقاید خشک، حتاً بیشتر قابل ترحم است، زیرا شخصی که از آنها تغذیه می‌کند بارها از این توهمندی رنج می‌برد که از لحاظ روحانی پیشرفت‌های است، در حالی که به راستی حتاً زندگی روحانی را شروع نکرده است.

آیین‌ها و احکام دینی

گاهی یک دیدگاه غلط که با تب و تاب پذیرفته شده است، می‌تواند به طور غیرمستقیم تجربه‌ای را به وجود آورد که منجر به گشوده شدن دروازه‌های زندگی روحانی گردد. حتاً در مرحله‌ی شریعت، بارها وفاداری به مذاهب سرمنشا الهام بسیاری از اعمال شریف و بدون خودخواهی است؛ این آیین‌ها و احکام دینی گرچه کورکورانه پذیرفته شده‌اند، اما توأم با شور و اشتیاقی هستند که تامین کننده‌ی عاملی پویا برای آن ایدئولوژی هستند که شخص در

آن لحظه پذیرفته است. آیین‌ها و احکام دینی در مقایسه با اصول و دیدگاه‌های خشک، از این برتری مشخص بر خوردار هستند که نه تنها به وسیله‌ی خرد، بلکه به وسیله‌ی دل هم پذیرفته شده‌اند. آیین‌ها و احکام دینی بیشتر بر بخش گسترده‌تر شخصیت اثربخش هستند و آن را در بر می‌گیرد.

دلیل پیامد پلید آیین‌ها و احکام دینی

با اینحال آیین‌ها و احکام دینی به طور کلی همان قدر که منشا خوبی هستند، منشا پلیدی نیز می‌باشند، زیرا به خاطر تباهی یا تعلیق اندیشه‌ی تحلیل‌گر، دیده‌دادیت‌گر در آنها تیره و تار می‌شود. اگرچه وفاداری به آیین‌ها و احکام دینی در بعضی مواقع برای فرد یا جامعه‌ای که به آن تعلق دارد، سودمند است اما در بیشتر اوقات به آسیب و زیان دامن می‌زند. اگرچه اندیشه و دل هر دو، در پایبندی به آیین‌ها و احکام دینی دخالت دارند اما کار کرد هردوی آنها با اشکال جدی تعلیق اندیشه همراه است. بدین ترتیب، آیین‌ها و احکام دینی در راستای خوبی محض کمک نمی‌کنند.

نیاز به عمل در آوردن تئوری

هنگامی که شخص آیین‌ها و احکام دینی را که بدون تجزیه و تحلیل پذیرفته بوده است، ترک کند و به جای آن، دیدگاه‌ها و اصولی را بپذیرد که به آنها اندیشیده است، آنگاه تا حدی که ذهن او اکنون شروع به اندیشیدن و بررسی خردمندانه‌ی عقاید خود می‌کند، پیشرفت معینی داشته است. با اینحال بیشتر مواقع، عقاید جدید خالی از شور و شوقی هستند که از مشخصه‌ی پایبندی به

آیین‌ها و احکام دینی است. اگر این عقاید از نیروی انگیزه برخوردار نباشند، تنها به جنبه‌ی سطحی زندگی تعلق دارند و ارزش آن را می‌توان به لباسی تشبیه نمود که فرد بر تن دارد. گرچه ذهن از حکمفرمایی احساس‌های خام رهایی یافته است اما این رهایی در بارها به قیمت فدا کردن همکاری دل به دست می‌آید. اگر نیجه‌های اندیشه‌ی تحلیل‌گر بخواهد از لحاظ روحانی پرثمر باشد، باید دگر بار به دل یورش ببرده و آن را طوری دوباره تسخیر کند که از کارکرد و همکاری آن بار دیگر بهره‌مند گردد. یعنی اندیشه‌هایی که پس از بررسی خردمندانه پذیرفته می‌شوند، باید دوباره در یک زندگی فعال، آزاد گرددند تا سودمندی کامل خود را ارائه دهند. این باورها در جریان زندگی روزمره، دستخوش دگردیسی سالمی می‌شوند و با درستی بیشتر، در همان تار و پود زندگی بافته می‌شوند.

اندیشه‌ی تحلیل‌گر و خلاق به تعادل بین ذهن و دل کمک می‌کند

پشت سر گذاشتن پیروی از رسوم ظاهری (شریعت) و رسیدن به زندگی حقایق درونی (طریقت) در برگیرنده‌ی دو مرحله است: (الف) آزاد ساختن ذهن از اینرسی یا ایستایی پذیرفتن بدون تحلیل که بر اساس تقلید کورکورانه بنا شده و تحریک آن در راستای رسیدن به تحلیلی عقلانی است (ب) آوردن نتیجه‌های اندیشه‌ی تحلیل‌گر و قدرت تشخیص به درون زندگی روزمره است. اندیشیدن برای اینکه از لحاظ روحانی ثمربخش باشد، نه تنها باید تحلیل‌گر، بلکه باید خلاق نیز باشد. اندیشه‌ی تحلیل‌گر و خلاق به آمادگی روحانی می‌انجامد و از راه پرورش خصوصیاتی انجام می‌گیرد که به کمال و تعادل ذهن و دل و آزاد شدن زندگی ربانی کمک می‌کند.

شرایط لازم یک رهرو

۲

بخی از صفت‌های الهی

صفت‌های لازم برای زندگی روحانی لازم و ملزموم یکدیگرند

اگر زندگی درونی فرد بخواهد هماهنگ و روشن باشد، باید بسیاری از صفت‌های الهی را هنگام انجام وظایف در زندگی روزمره از خود نشان دهد. هر صفتی ممکن است به تنها‌یی زیاد مهم جلوه نکند اما درست نیست که آن را از رابطه‌ی ضروری که با صفت‌های مهم دیگر دارد، جدا در نظر بگیریم. در زندگی روحانی تمامی این صفت‌ها یکدیگر را حمایت و تکمیل می‌کنند و رابطه‌ی بین آنها به قدری حیاتی است که نمی‌توان از یک صفت به طور کامل چشم‌پوشی نمود، بدون اینکه صدمه‌ای به صفت‌های اساسی دیگر وارد نشود. بنابراین با در نظر گرفتن کار کرد واقعی آنها، چنین نتیجه می‌شود که هر یک از این صفت‌های الهی برای یک زندگی کامل، مطلقاً ضروری است.

شکیبایی و پایداری

هر انسانی وارث بر حق حقیقت الهی است اما کسی آن را به ارث می‌برد که از لحاظ روحانی آمادگی داشته با و لازمه‌ی این آمادگی روحانی، کوشش، شکیبایی و پایداری در سراسر چندین زندگی پیاپی است. بنابراین یکی از شرایط اولیه‌ی رهرو باید درآمیختن اشتیاق شکست‌ناپذیر و شکیبایی تسلیم‌ناشدنی باشد. همین‌که فرد مصمم به شناخت حقیقت الهی می‌شود، درمی‌یابد که مشکلات فراوانی در سر راهش وجود دارند و بسیار اندک هستند کسانی که تا به آخر شهامت نشان می‌دهند و پایداری می‌کنند. دست کشیدن از تلاش هنگام رودررویی با موانع، بسیار آسان است؛ این را می‌توان توسط داستانی درباره‌ی فردی از اهالی پونه نشان داد. روزی این شخص با مطالعه‌ی یک کتاب روحانی چنان دگرگون گردید که بر آن شد همه چیز را ترک کند، بنابراین از شهر خارج شد و به جنگلی در آن نزدیکی رفت و با تسبیحی که در دست زیر درختی نشست و به تکرار نام خدا پرداخت. او با وجود نارحتی بسیار، این کار را در تمامی مدت روز انجام داد. با فرار سیدن غروب، صدای حیوانات طنین افکنندن و از همه‌ی جهات به گوش می‌رسید. اگرچه این صدایها در تاریکی شب بیشتر و بیشتر می‌شدند اما او بر تصمیم خود پافشاری می‌نمود. ناگهان در تاریکی شب، خرس بزرگی را دید که به سویش می‌آید؛ او با دیدن این منظره فرار را برقرار ترجیح داد و برای نجات زندگی‌اش، چندین کیلومتر را با سرعت هرچه تمامتر دوید. سرانجام او نزدیک معازه‌ای در شهر پونه بیهوش شد و بر زمین افتاد. پس از به هوش آمدن، ماجرا را برای اطرافیان خود شرح داد که باعث

شگفتی آنها شد؛ پس از این تجربه حال و هوای او نیز برای ترک دنیا پایان یافت.

پذيرفتن دنيا به همين صورت كه هست

لازمه‌ی سعی و کوشش روحانی نه تنها تحمل و شهامت بدنی است، بلکه در بر گيرنده‌ی شهامت اخلاقی شکستناپذير و تحملی پايدار نيز می‌باشد. دنيا گرفتار مایا است و به ارزش‌های غيرحقیقی معتماد شده است. بنابراین راه‌های دنيا در جهت مخالف ارزش‌های است که رهرو برای خود منظور داشته است. اگر از دنيا بگريزد به خود کمک نکرده و باید دوباره به دنيا باز گردد تا خصوصیتی را در خود پرورش دهد تا او را توانمند به روبه‌رو شدن و پذيرفتن دنيا به همين صورت که هست سازد. راه الهی بيشتر از ميان دنيا می‌گذرد و فرد با وجود دوست نداشتن راه و روش‌های دنيا، باید به آن خدمت کند. اگر رهرو بخواهد دنيا بیایی را که درک نمی‌کند و حتا وجودش را نمی‌تواند تاب بیاورد، دوست داشته باشد و به آن خدمت کند، باید تحمل و شکیبایی بی‌حدی را در خود پرورش دهد.

شكيبائي

مرید، هنگام پيشرفت در راه الهی و در اثر تماس با مرشد كامل، درک روزافرون و ژرفتری را از عشق حقیقی به دست می‌آورد. اين عشق، او را به طور دردناکی حساس به آن تاثیراتی از دنیا بیرون می‌سازد که نه تنها طعم شيرین عشق را نچشیده، بلکه او را در تماس با تحقيري سرد، سندگلی توام با بدبيسي، بي‌عاطفگي دلخراش و نفرتی پایان‌ناپذير قرار می‌دهد. تمام اين برخوردها، برباری او را

به منتهای درجه می‌آزمایند. حتی یک انسان دنیوی نیز در دنیایی که گهگاه آن را بی‌تفاوت یا دشمن می‌یابد، رنج می‌برد اما چون پوستش کلفت شده است، بنابراین شدت رنج و عذابش نیز کمتر است. او از طبیعت انسان انتظار چیز بهتری ندارد و فکر می‌کند که آنها اجتناب‌ناپذیر و درمان‌ناپذیرند. مریدی که عشق ژرف‌تر را چشیده است، امکانات نهفته در هر روح را می‌داند و رنج او شدید است، زیرا او فاصله‌ی بین آنچه که هست و آنچه که می‌توانست باشد را احساس می‌کند و آرزو می‌کند که دنیا تنها می‌توانست حتاً به اندازه‌ی اندک و ضعیفی برای عشقی که او شروع به درک آن نموده است و گرامی می‌دارد، ارزش قائل شود.

شهامت اخلاقی و اطمینان

اگر مرید بتواند بدون اینکه راه‌های دنیا را زیر سوال ببرد خود را با آنها آشتبانی بدهد و آنها را بپذیرد، تحمل آسان می‌شود. اما چون مرید، برترین عشق را دیده است، بنابراین وظیفه‌ی الزامی اوست که به آن وفادار بماند، حتاً اگر تمامی دنیا با او مخالفت ورزند. وفاداری به حقایق برتر که پیامد درک اوست، نیاز به شهامت اخلاقی پایدار و آمادگی روبرو شدن با انتقادها، تحقیرها و حتا تنفر از سوی آنهاست دارد که هنوز قلب خود را به سوی حقیقت نگشوده‌اند. اگرچه مرید در این کشمکش نابرابر، کمک دائمی مرشد کامل و رهروان دیگر را دریافت می‌کند اما باید بدون تکیه‌ی دائم به کمک بیرونی، توانایی یک تنۀ جنگی‌دن در راه رسیدن به حقیقت را در خود پرورش دهد. این نهایت شهامت اخلاقی، تنها با نهایت اطمینان به خود و مرشد کامل امکان‌پذیر است. عشق ورزیدن به دنیا و خدمت به آن، با روش‌های

مرشدان کامل، کار انسان‌های ضعیف و بزدل نیست.

رهایی از نگرانی

شهامت اخلاقی و اطمینان به خود باید توام با رهایی از دلهره و نگرانی باشد. در ذهن، چیزهای اندکی هستند که بتوانند به اندازه‌ی نگرانی، انرژی انسان را به هدر دهند. یکی از مشکل‌ترین کارها این است که درباره‌ی هیچ چیز نگران نباشیم. نگرانی هنگامی تجربه می‌شود که کارها بنابر انتظار پیش نرونده و در رابطه با رویدادهای گذشته، آرزوی اینکه آنها طوری دیگر می‌بودند، صرفاً اتلاف وقت و امری بیهوده است. گذشته‌ی تغییرناپذیر همان است که بوده و هیچ مقدار نگرانی نمی‌تواند آن را به چیز دیگری تغییر دهد. اما ذهن نفسانی محدود، خود را با گذشته‌ی خود شناسایی می‌کند و در نتیجه گرفتار آن می‌شود و درد شدید امیال برآورده نشده را تازه نگاه می‌دارد. بنابراین نگرانی در هستی ذهن انسان رشد می‌کند تا سرانجام ذهن نفسانی را زیر بار سنگین گذشته قرار دهد. نگرانی در رابطه با آینده نیز تجربه می‌شود، مانند وقتی که به نظر می‌رسد آینده به طریقی خوشایند نیست. در این مورد، نگرانی می‌خواهد وجود خود را به عنوان بخش ضروری از کوششی در جهت آماده‌گی برای کنار آمدن با موقعیت‌های پیش‌بینی شده، توجیه کند. اما صرف نگران بودن، کمکی به اوضاع نمی‌کند. افزون بر این، بسیاری از چیزهایی که پیش‌بینی می‌شوند هرگز رخ نمی‌دهند و اگر هم رخ دهند در واقع بیشتر از آنچه که انتظار می‌رفت مورد قبول واقع می‌شوند. نگرانی، محصول تخیلات پر التهاب است که تحت محرک امیال کار می‌کند. چنین زندگی توام با رنج، بیشتر ساخته و پرداخته‌ی

خود انسان‌ها است. نگرانی هرگز به کسی خیری نرسانده و از به هدر دادن انرژی روانی محض بسیار بدتر است، زیرا به مقدار چشمگیری از شادی و پریار بودن زندگی می‌کاهد.

خوش‌رویی، اشتیاق و تعادل

در میان منش‌های بسیار زیادی که مرید لازم است در خود پرورش دهد، تعداد خیلی کمی هستند که از اهمیت خوش‌رویی، اشتیاق و تعادل برخوردارند و تا زمانی که مرید موفق به ریشه‌کن ساختن نگرانی از زندگی خود نشود، پرورش آنها غیر ممکن است. هنگامی که ذهن، عمناک، افسرده یا آشفته باشد، اعمالش هم سرد رگم و اسارت‌بار خواهند بود. از اینرو نیاز بسیار شدیدی به وجود می‌آید که مرید، خوش‌رویی، اشتیاق و تعادل را در همه‌ی شرایط حفظ نماید. همه اینها غیرممکن است، مگر اینکه مرید موفق به ریشه‌کن ساختن نگرانی از زندگی خود شود. نگرانی، پیامد ضروری ناشی از وابستگی به گذشته یا آینده‌ی مورد نظر است و همیشه به یک شکل یا شکل دیگری پایداری می‌کند، مگر اینکه ذهن به طور کامل وابستگی خود را نسبت به همه چیز از دست بدهد.

کنترل و ناوابستگی، شرایط یکدل و یک جهت بودن است

هنگامی می‌توان بر مشکلات راه الهی چیره شد که رهرو یکدل و یک جهت باشد. اگر انرژی روانی او در راستای اهداف دنیوی به هدر روند، پیشرفت او بسیار تدریجی می‌شود. یکدل و یک جهت بودن حاکی از ناوابستگی به همه‌ی فریب‌های دنیای پدیداری است. ذهن باید از تمامی وسوسه‌ها روی برگرداند و کنترلِ کامل بر

احساس‌ها را برقرار سازد. بنابراین در جست و جوی درک واقعی، کنترل و ناوابستگی، هر دو برای دستیابی به یکدل و یک جهت بودن، امری ضروری است.

اوزش دریافت کمک مرشد کامل

بزرگ‌ترین شرط پیشرفت مطمئن و یکنواخت در راه الهی، داشتن سعادت‌رهنمون مرشد کامل است. مرشد کامل، درست همان راهنمایی و کمکی را به مرید می‌دهد که بر اساس نیاز فوری اوست. تنها چیزی که مرشد کامل از مرید انتظار دارد این است که بیشترین تلاش خود را برای پیشرفت روحانی بنماید. او انتظار یک دگرگونی آنی در آگاهی مرید را ندارد، مگر اینکه زمینه‌ی آن از پیش آماده شده باشد. عامل زمان، همان طوری که در کار و کوشش‌های دنیوی اثربخش است، در پیشرفت روحانی نیز عامل مهمی به شمار می‌آید. مرشد کامل پس از اینکه هُلِ روحانی به مرید داد، صبر می‌کند تا مرید آن کمک را به طور کامل جذب نماید. حجم زیاد کمک روحانی، خصوصاً اگر بی‌موقع و بی‌جا انجام گیرد، به واکنش ناسالمی می‌انجامد. بنابراین مرشد کامل، آن لحظه‌ای که دخالت او بهترین نتیجه را در بر دارد به دقت برمی‌گیزند و سپس بی‌نهایت شکیباً یی پیشه می‌کند تا مرید حقیقتاً نیاز به کمک بیشتری پیدا کند.

شایط لازم یک رهرو

۳

آمادگی برای خدمت

آمادگی برای خدمت بر اساس استعداد و توانایی

رهرو باید همواره آمده‌ی خدمت به بشریت باشد. لازم نیست که او کاری انجام دهد که توانایی آن را ندارد، بلکه باید آن قسمت از کار را برگزیند که مناسب با قابلیت، توانایی و استعدادهای فردی اوست. اما هر خدمتی که بتواند مناسب با ظرفیتش انجام دهد را باید حتا در سخت‌ترین شرایط انجام دهد.

«من» محدود نباید ادعایی داشته باشد

مرید باید آزمون‌های بسیار سخت الهی را پشت سر بگذارد اما اراده‌ی او برای خدمت در هر زمان که لازم باشد، باید استوار باقی بماند. با اینحال او به هیچ وجه به ایده‌ی خدمت، از این جهت که بزرگترین نتیجه‌ها تنها توسط او تأمین می‌شوند، وابسته نیست. اگر خدمتی باید انجام گیرد، او با هر مقدار فداکاری آن را انجام می‌دهد، اما هرگز به این اندیشه‌ی غلط که «افتخار انجام کار تنها باید به من

نسبت داده شود» وابسته نیست. اگر امتیاز ارائه‌ی خدمت نصیب فرد دیگری شود، او احساس حسادت نمی‌کند و اگر او صرفا در پی فرست طلبی برای ارائه‌ی خدمت باشد، آن نوعی خودخواهی است. در زندگی روحانی آن خدمتی به حساب می‌آید که خالی از هرگونه اندیشه‌ی خودی محدود باشد. شخص نباید نیاز به داشتن چیزی را در خود احساس کند یا اینکه توانایی اهدای چیزی به دیگران را دارد. تمامی شکل‌های خودی محدود باید به طور کامل از صحنه‌های زندگی به بیرون افکنده شوند. خدمت باید هنگام لزوم، از آزادی خودجوش سرچشمه بگیرد و توأم با روحیه‌ی همکاری باشد که در آن اثری از پایداری و تداوم ادعاهای «من» محدود موجود نباشد.

آزادی از تضادهای بزرگ و کوچک

اگر رهرو به تمامی کارها و نتیجه‌های آن به طور کامل وابسته نباشد، آن هنگام از تضاد تباہی‌آفرین کارهای کوچک و بزرگ آزاد می‌شود. افراد دنیوی، هستی‌محزاری خود را به وسیله‌ی موفقیت‌هایشان احساس می‌کنند، بنابراین طبیعتاً تمایل دارند که موفقیت‌های خود را بر حسب کمیت‌های محسوس بسنجند. آنها به کارهای بزرگ چنگ می‌زنند و از انجام کارهای کوچک سر باز می‌زنند. از دیدگاه روحانی، کارهای به اصطلاح کوچک بارا به همان اندازه‌ی کارهای به اصطلاح بزرگ اهمیت دارند. برای مرید، دیگر انگیزه‌ای وجود ندارد که به خاطر یکی از گزینه‌ها، از گزینه‌های دیگری روی برگرداند. بنابراین با همان اشتیاقی که به کارهای بزرگ می‌پردازد، کارهای کوچک را نیز به انجام می‌رساند.

عرف و قراردادها دائمه‌ی خدمت را محدود می‌سازند

در زندگی روحانی حتا کارهای کوچک نیز به اندازه‌ی کارهای بزرگ اهمیت دارند اما عرف و قراردادهای دنیوی معمولاً در تشخیص این حقیقت ساده ناتوان است. در پیروی از اندیشه‌هایی که از لحاظ عرفی و قراردادی پذیرفته شده‌اند، دائمه‌ی امکان خدمت به همنوع به طور مصنوعی به کارهایی که عرف مرسوم آن را مهم می‌داند محدود می‌شود. بنابراین خیلی چیزها که برای زندگی اهمیت حیاتی دارند فراموش می‌شوند و در نتیجه فقر روحانی در زندگی به وجود می‌آید.

ارزش‌های پذیرفته شده زمینه‌های خدمت را تعیین می‌کنند

بنابراین در جامعه‌ای که صرفاً برداشت‌های مادی بر آن حاکم است، خدمت بر حسب فراهم نمودن غذا و لباس یا امکانات فیزیکی دیگر زندگی تفسیر می‌شود. در جامعه‌ای که علاقه‌مند به ارزش‌های فرهنگ روشنفکری است، خدمت بر حسب گسترش دانش و یادگیری در شکل‌های گوناگون تفسیر می‌شود. در جامعه‌ای که سلیقه‌ی زیبا شناسی در آن رشد نموده، خدمت بر حسب ایجاد تشكیلات، تهیه و پختن آثار هنری تفسیر می‌شود. در جامعه‌ای که علاقه‌مند به ارزش‌های وصفناپذیر دل است، خدمت بر حسب ایجاد راههایی تفسیر می‌شود که فرهنگ و بیان دل را آسان می‌سازد. در جامعه‌ای که از اهمیت والای روح آگاهی دارد، خدمت بر حسب بیان و ارائه‌ی درک روحانی تفسیر می‌شود. از این انواع گوناگون خدمت، خدمتی که به درک روحانی مربوط می‌شود والاترین نوع خدمت

است، زیرا در ک روحانی در برگیرنده‌ی بینشی درست نسبت به تمامی مسائل و مشکلات انسانی است و به راه حل تمامی آنها کمک می‌کند.

دونوع خدمت

اگر در ک روحانی نباشد، آرزوی خدمت به دیگران به واسطه‌ی ادراک‌های محدود، مهار می‌شود. خدمت بر دونوع است: آنها عبارتند از افزودن چیزهایی به زندگی دیگران که واقعاً ارزشمند هستند، یا از میان برداشتن نقص‌هایی از زندگی دیگران که مانع دسترسی آنها به چیزهای پرارزش می‌شوند. اگر اندیشه‌ی ما نسبت به چیزهای با ارزش محدود باشد، دامنه‌ی امکان خدمت نیز به همان اندازه محدود می‌گردد.

چیزهای کوچکی که اهمیت دارند

دامنه‌ی خدمت، تنها محدود به کارهای بسیار بزرگ مانند کمک‌های مالی بزرگ به موسسات عمومی نمی‌شود. آنائی که عشق خود را در کارهای کوچک بیان می‌کنند نیز خدمت می‌کنند. کلامی که به قلبِ نالمیدی شهامت می‌بخشد یا لبخندی که برای فرد افسرده‌ای امید و شادی به ارمغان می‌آورد، به همان اندازه که فدایکاری‌های دشوار یا از خود گذشتگی‌های قهرمانانه خدمت به حساب می‌آیند، می‌توانند مدعی خدمت باشند. نگاهی که تلخی‌ها را از دل فردی می‌زداید و آن را با عشقی تازه به طبیعت و می‌دارد، هرچند که ممکن است با نیت خدمت انجام نگرفته باشد اما آن نیز نوعی خدمت به شمار می‌آید. اگر تک تک این کارها به تنها‌ی در نظر گرفته شوند، کوچک به نظر می‌رسند اما زندگی از چیزهای بسیار کوچک تشکیل یافته است. اگر این کارهای کوچک نادیده گرفته شوند، زندگی نه تنها زیبا نیست، بلکه غیرروحانی می‌شود.

عامل خطا در ارزشیابی دنیوی

درست همان طوری که شخص دنیوی گرایش دارد که کمک‌های مثبت را بر حسب مقدار آن ارزشیابی کند، همانطور نیز در ارزشیابی موانع، نقص‌ها و بدبهختی‌ها مرتکب اشتباه مشابه‌ای می‌شود. بدین گونه برای بیشتر افراد، بدبهختی یک فرد باید چنان تناسب بزرگی به خود گیرد، تا چشمگیر باشد. این از مشخصه‌ی انسان دنیوی است که بیشتر به آن چیزهای اهمیت می‌دهد که از راههای بیرونی و لمس شدنی شکل می‌گیرند تا چیزهایی که از عوامل ساکت زندگی درونی هستند. برای نمونه، یک جنگ ویران‌گر برای او نسبت به یک زندگی آکنده از نفرت، مصیبتی بزرگ‌تر است. هرچند که از دیدگاه روحانی محض، پلیدی زندگی آکنده از نفرت، دست‌کمی از جنگی ویران‌گر ندارد. جنگ به خاطر نمونه‌های دیدنی از ظلم و ستم، اهمیت زیادی به خود می‌گیرد، در حالی که نفرت حتاً اگر جامه‌ی عمل نیز به خود نپوشد، به همان اندازه زشت است. به روش مشابه، بیماری‌های واگیر، آسیب‌ها و رنج‌هایی که در بستر مرگ تجربه می‌شوند، نسبت به رنج و عذاب‌هایی که دل را از دست آرووهای برآورده نشده به تنگ می‌آورند، توجه افراد دنیوی را بیشتر به خود جلب می‌کنند.

دامنه‌ی خدمت، کل زندگی را در بر می‌گیرد

برای رهرویی که بدون آرزوی شهرت یا کسب اعتبار، مشتاق خدمت است، هر چیزی که مانع آزاد شدن یا به بیراهه رفتن یک زندگی کامل شود، صرف نظر از اینکه آن چیز از دیدگاه دنیا کوچک یا بزرگ باشد برای او قابل توجه است. همان‌طور که پیدایش و فروپاشی

امپراتوری‌ها جایگاه خود را در جریان زندگی جهانی دارند، همان طور نیز لحظات زودگذر غم و اندوه جایگاه خود را دارند. بنابراین اهمیت یکی را نباید بر حسب دیگری سنجید و ادعاهای یکی را نباید به خاطر ادعاهای دیگری نادیده گرفت. رهرو باید زندگی را به عنوان یک تمامیت کامل ببیند، بدون اینکه اجازه دهد یک بخش به قیمت بخش‌های دیگر توجه او را منحصراً به خود جلب نماید.

خدمتی که از عشق سرچشمه گرفته تضمین کننده‌ی هماهنگی است

حتا هنگامی که رهرو خدمت بدون خودخواهی انجام می‌دهد باید به پیوسته مراقب ذهن خود باشد. رهرو باید فروتن، درستکار و بی‌ریا باشد. خدمتی که انجام می‌دهد نباید صرفاً جنبه‌ی نمایش داشته، بلکه باید برخاسته از عشق حقیقی باشد. اگر عشق، الهام‌بخش رهرو باشد، او را توانمند می‌سازد تا هماهنگی کامل با همکاران دیگر خود را بدون احساس حسادت به دست آورد. اگر هماهنگی کامل بین مریدان وجود نداشته نباشد، خدمتی که ارائه می‌شود از هدف روحانی فرسنگ‌ها به دور است. افزون بر این، اگر مرید خدمت دنیوی را بدون عشق انجام دهد، او از روی وظیفه عمل نموده است. مانند زمانی که کارگران با گرفتن دستمزد در موسسات دنیوی کار می‌کنند. در موسسات دنیوی مردم برای دستمزد کار می‌کنند و در بهترین حالت، از روی یک احساس وظیفه‌ی سرد و بی‌روح، تصمیم می‌گیرند که کار خود را خوب انجام دهند. از این‌رو کار آنها نمی‌تواند از زیبایی درونی برخوردار باشد که به طور خودجوش و از روی عشق انجام می‌گیرد.

اهمیت تماس با مرشد کامل

رهرو اگر سعادت تماس با مرشد کامل داشته باشد، بهتر می‌تواند درس‌های خدمت حقیقی را جذب نماید. مرشد کامل، نه با گفتار بلکه با سرمشق قرار گرفتن، می‌آموزد. هنگامی که مرشد کامل در مقام خود که خدمت به بشریت است، دیده شود آنگاه مرید به خاطر عشقی که به مرشد کامل دارد، فوراً می‌تواند آن روحیه را به دست آورد. تماس با مرشد کامل همچنین در جذب روحیه‌ی همکاری مفید است، زیرا رهروان به خاطر عشق مشترکی که به مرشد دارند، می‌توانند به راحتی این روحیه را در خود پرورش دهند. آنها خدمت می‌کنند زیرا مرشد می‌خواهد؛ آنها کار مرشد را انجام می‌دهند و برای کار خود و به دلخواه خود کار نمی‌کنند، بلکه به خاطر مرشد که کار را به آنها واگذار نموده، کار می‌کنند. بنابراین آنها از اندیشه‌ی ادعایی فردی، حق و امتیازها آزاد بوده و چون تنها مشتاق انجام کار مرشد کامل هستند، آماده‌اند تا نهایت کوشش خود را در راه خدمت به هدف او به کار گیرند و به همان اندازه نیز آماده‌گی دارند تا کار را به مرید دیگری که بهتر می‌تواند از عهده‌ی انجام آن برآید، محول نمایند.

خدمت بدون هیاهوی

در این نوع همکاری، مریدان از جهتی به یکدیگر کمک می‌کنند، زیرا آنها کار مرشد کامل را به عنوان کار خود پذیرفته و با کمک به یکدیگر در انجام کار مرشد به همان اندازه که به یکدیگر خدمت می‌کنند به مرشد نیز خدمت کرده‌اند. ریاست، هنگام خدمت مطرح نیست، زیرا مرید همواره آگاه است که کار مرشد کامل را به عنوان کار خود انجام می‌دهد؛ افزون بر این، او می‌داند که به عنوان مرید،

آنها همگی با هم برابرند؛ بدین ترتیب پرورش عادت خدمت با روحیه‌ی فروتنی مغض، آسان می‌شود. اگر خدمت، او را مغرور سازد، بهتر است که دست از خدمت بشوید. از کارهایی که آموختن آن مشکل است، خدمت بدون تحکم، بدون هیاهوی و در نظر نگرفتن بزرگی و کوچکی کار است. در عالم روحانیت فروتنی بسیار مفید واقع می‌شود.

نمونه‌ی کامل خدمت

مرشد کامل هنگامی که به دیگران خدمت می‌کند به خاطر این نیست که به کار وابسته است، بلکه به خاطر کمک و سرمشق قرارگرفتن در راه خدمت بدون خودخواهی برای مریدان خود است. او هنگام خدمت به دیگران، خود را در دیگران می‌بیند و تجربه‌ی او خدمت به خویشن است. مرشد کامل با احساس مسرت‌بخش و کاهش‌ناپذیر یگانگی، هم‌زمان خود را خدا و خدمت‌گذار همگان می‌داند. بنابراین سرمشقی زنده از اوج کمال خدمت است که در آن، نه برای کسی که خدمت‌گذار است و نه برای دریافت‌کننده‌ی خدمت، هیچ نشانی از اسارت وجود ندارد. اگر مرید، روش مرشد کامل را سرمشق خود قرار دهد، بسیار سریع نمونه‌ی کمال خدمت راستین را درک می‌کند. با اینحال آمادگی روحانی مرید را نمی‌توان هرگز کامل در نظر گرفت، مگر اینکه هنر خدمت‌گذاری را یاد گرفته باشد، به طوری که خدمت نه تنها خسته کننده نباشد، بلکه شادی آفرین باشد؛ اسارت به بار نیاورد، آزادی بخش باشد، موجب ادعا و ادعای متقابل نشود و از داد و ستدی خود جوش و آزادی سرچشمه بگیرد که زیر بار خواسته‌های شخصی قرار نگیرد و با حس کامیابی، همواره به طور تازه تداوم یابد.

شرایط لازم یک رهرو

۴

ایمان

ایمان و انواع آن

ایمان یکی از مهمترین شرایط لازم مرید است. ایمان بر سه نوع است: (۱) ایمان به خود (۲) ایمان به مرشد کامل (۳) ایمان به زندگی. ایمان به زندگی به قدری ضروری است که اگر تا اندازه‌ای وجود نداشته نباشد، زندگی غیرممکن می‌گردد. امکان همکاری و زندگی اجتماعی به خاطر ایمان است؛ ایمان به یکدیگر، تبادل مهر و محبت و شرکت آزادانه در کار و نتیجه‌های آن را آسان می‌سازد. هنگامی که زندگی زیر بار سنگین ترسی بی‌مورد از یکدیگر قرار گیرد، تنگ و محدود می‌شود.

ایمان و همتای آن

کودکان به پدر و مادر خود ایمان طبیعی دارند و به طور فطری برای کمک و محافظت به آنها پناه می‌برند. این خصوصیت اعتماد به دیگران تا مدتی در زندگی پایداری می‌کند تا سرانجام، فرد توسط دیگران که به خاطر نفع شخصی، او را با گستاخی فریب داده و مورد

بهره برداری قرار می‌دهند، سخت تکان بخورد. بنابراین اگرچه ایمان برای انسان امری طبیعی است اما در جامعه‌ای که مردمانش قابل اطمینان، درست‌کردار و شایسته‌ی ایمان، باشند رشد می‌کند و شکوفا می‌شود و در محیط خصوصت‌آمیز، تضعیف می‌گردد. ایمان به یکدیگر هنگامی کامل و یکنواخت است که همتای خود را در صفت‌هایی بیابد که موجب جلب ایمان و تثبیت آن شود. شایستگی برای ایمانی که دیگران به ما دارند و ایمانی که ما به دیگران داریم، دو پرهیزکاری مکمل یکدیگر هستند و شرط جریان آزاد و رشد زندگی فردی و جمعی است.

اهمیت ایمان به خود

ایمان کامل و مطلق به یکدیگر، متعلق به دنیای آرمان‌هاست. ایمان در عمل، تنها در موارد خاصی وجود دارد و اگرچه همه در آرزوی آن هستند اما امکان‌پذیر نیست، مگر اینکه دنیا از مردمی پر شده باشد که شایسته‌ی چنین ایمان بی‌حدی باشند. این شرط مستلزم رشد کامل صفت‌هایی چون، قابل اطمینان بودن، وفاداری و همیشه مفیدبودن است. اما این صفت‌ها که ایمان متقابل را می‌پرورانند، رشد نمی‌کنند مگر اینکه شخص ایمان عالی به خود داشته باشد. اگر شخص به خود ایمان نداشته باشد، نمی‌تواند صفت‌هایی که موجب جلب ایمان دیگران می‌شود را در خود بپروراند. اساس ساختار بزرگ یک شخصیت قابل اعتماد، وفاداری و پایبندی به چیزی است که شخص آن را در شرایط سخت و گوناکون، بهترین می‌داند.

پایه‌های محکم اعتماد به خود

ایمان تزلزل ناپذیر به خود، به اندازه‌ی ایمان مطلق به دیگران، کمیاب است. بسیار کم هستند کسانی که ایمان به خود را به درجه‌ای پرورش داده باشند که تضمین کننده‌ی کنترلی سازنده و اثربخش باشد. در بیشتر افراد، ایمان به خود همیشه به واسطه تجربه‌های دائمی شخص از شکست‌ها و نقطه ضعف‌هایش که خود را سرکش نشان می‌دهند به چالش کشیده می‌شود و متزلزل می‌گردد. اعتماد به خود که بدین‌گونه در معرض خطر دائمی خرد شدن قرار دارد، تنها هنگامی می‌تواند به طور محکم ثابت باشد که انسان در مقابله‌ش نمونه‌ی زنده‌ای از کمال که به آن ایمان دارد، وجود داشته باشد.

ایمان به مرشد کامل

ایمان به مرشد کامل بسیار ضروری است، زیرا با وجود شکست‌ها و سرخوردگی‌ها، نقص‌ها و مشکلات، محدودیت‌ها و کاستی‌ها، ایمان به خود و هم‌چنین ایمان به زندگی را می‌پروراند و حفظ می‌کند. زندگی آن طوری که انسان در خود و دیگران می‌بیند، ممکن است محدود، فاسد و درهم پیچیده باشد اما زندگی آن طوری که در مرشد کامل می‌بیند پاک، خالص و نامحدود است. انسان در مرشد کامل، تحقق آرمان خود را می‌بیند. مرشد کامل چیزی است که مرید در ژرفای درون می‌خواهد که آن باشد. او در مرشد کامل بازتاب بهترین‌های وجود خود را می‌بیند که می‌باید برآورده شوند و مطمئناً روزی آن را به دست خواهد آورد. بنابراین ایمان به مرشد کامل، نیروی محرك اصلی برای شناخت الوهیتی است که در انسان نهفته است.

ایمان و استدلال تحلیلی

ایمان واقعی، بر پایه‌ی تجربه‌های ژرف روح و آزادسازی درست ادراک قلبی خالص بنیان گذاشته شده و نباید آن را متضاد استدلال تحلیلی در نظر گرفت، بلکه می‌باید آن را یک راهنمای پایدار برای استدلال تحلیلی دانست. هنگامی که استدلال تحلیلی به وسیله‌ی ایمانی ژرف و زنده بر اساس ادراک قلبی خالص به اجرا درآید، کارکرد آن به جای اینکه خشک، بی‌اثر و بی‌معنی باشد، خلاق، پرثمر و پر معنی می‌شود. از سوی دیگر بسیاری از زود باوری‌های ساده‌لوحانه، تنها با کار آزاد و دلیرانه استدلال تحلیلی از بین می‌روند. بهر حال این واقعیتی است که استدلال تحلیلی فقط بر آن نوع ایمان اثرگذار است که بر پایه‌ی ادراک قلبی خالص بنا نشده باشد. ایمان حقیقی که بر پایه‌ی ادراک قلبی خالص بنا شده است، یک الزام می‌باشد که نهایتاً نمی‌توان آن را به سطح نتیجه‌گیری‌های عقل تحلیل‌گر پایین آورد. آن نتیجه‌ی عقل محدود نیست بلکه بنیادی‌تر و بزرگتر از آن است که بتوان آن را به وسیله‌ی بندبازی‌های عقلانی ساكت نمود. باینحال مقصود این نیست که ایمان باید از این جهت که عقل تحلیل‌گر اجازه‌ی بررسی آن را ندارد، در هر مرحله کوردل باشد. ایمان حقیقی نوعی بینایی است و کوردلی نیست و لزومی ندارد که از کارکرد آزاد استدلال تحلیل‌گر هر اسید.

زود باوری و تردید

حق امتحان مرشد کامل از راه استدلال تحلیل‌گر همیشه به مریدان واگذار شده است اما پس از امتحان و رضایت از کمال مرشد کامل، اگر مرید در ایمان خود دودلی و تردید نشان دهد، نتیجه‌ی

کاستی رقت انگیزی در صداقت روش و راستی هدف اوست. به همان اندازه که مدعیان دانش الهی را بدون آنکه مورد تحلیل قرار گرفته و سزاوار آن باشند، خیلی زود باور می‌کنند، به همان اندازه نیز دوبلی و تردید بی‌مورد به ایمانی که بر اساس تجربه‌ی شخصی است، وجود دارد. همان‌طوری که زود باوری‌های بدون تحلیل، نهایتاً نتیجه‌ی عملکرد ناآگانه‌ی بسیاری از خواسته‌های دنیوی است، همان‌طور نیز دوبلی و تردید بی‌مورد در ایمان، نتیجه‌ی عملکرد ناخودآگاه خواسته‌ها است که به ستیز با آشکار شدن ایمان موجه بر می‌خیزند. در مورد اول، خواسته‌ها به یک باور بی‌مورد می‌انجامند و در مورد دوم، خواسته‌ها به شک بی‌مورد دامن می‌زنند.

دوبلی و تردید در ایمان به خاطر امیال ناآگاهانه است

امیال گرایش دارند تا کارکرد استدلال تحلیل‌گر را منحرف سازند. ایمانی استوار که ریشه درادران قلبی خالص دارد، تنها در ذهنی پا می‌گیرد که از فشار خواسته‌های گوناگون آزاد باشد. بدین ترتیب ایمان حقیقی مساله‌ی رشد تدریجی است و مناسب با موفقیتی که مرید در آزادسازی آگاهی خود از بند آرزوها و خواسته‌های گوناگون به دست می‌آورد رشد می‌کند.

باورها و عقاید

ایمان باید به دقت از باور عقلانی محض یا «عقیده» تمیز داده شود. وقتی شخصی نسبت به شخص دیگری عقیده‌ی خوبی دارد، گفته می‌شود که او به شخص مورد نظر، نوعی ایمان دارد. این نوع عقیده نمی‌تواند از نیروی روحانی که ناشی از ایمان زنده به مرشد

کامل است برخوردار باشد. باورها و عقیده‌ها، لایه‌ی سطحی روان شخص را تشکیل می‌دهند و رابطه‌ی کاملی با نیروهای ژرف‌تر روان ندارند. آنها بدون هیچ تغییر اساسی در هسته‌ی شخصیت که تعیین کننده‌ی نگرش شخص به زندگی است در بخشی از ذهن باقی می‌مانند. مردم این باورها را مانند لباس می‌پوشند و در موقع اضطراری تمایل دارند که آن را در راه رسیدن به مقاصدشان عوض کنند. در چنین مواردی، باورها، ناآگاهانه به واسطه‌ی اهدافی دیگر تعیین می‌شوند؛ اما اهداف، به واسطه‌ی باورها، آگاهانه تعیین نمی‌شوند.

ایمان زنده به طور خلاق پویا است

از سوی دیگر ایمان زنده، رابطه‌ی بسیار حیاتی و کاملی با تمامی نیروها و اهداف ژرف‌تر روان دارد. چنین ایمانی به طور مصنوعی پذیرفته نشده و مانند باورهای عقلانی در محیط آگاهی، معلق نمی‌باشند. بر عکس، ایمان زنده عامل پرقدرتی است که کل روان را از نو می‌سازد و به طور خلاق، پویا می‌باشد. هیچ فکری نیست که با ایمان جان نگیرد، احساسی نیست که با آن روشن نشود و هدفی نیست که با آن از نو شکل نگیرد. برای مرید، چنین ایمان زنده‌ای منشا عالی الهام و اعتمادی استوار به خود است که اصولاً با روحیه‌ی اثکای فعال به مرشد کامل، خود را بیان می‌کند و صرف داشتن «عقیده» در مورد مرشد کامل، مطرح نیست. ایمان زنده، سند رسمی نیست که مرید به مرشد کامل بدهد، بلکه نگرشی است فعال از اعتماد به مرشد کامل که نه تنها از راه انتظار دریافتِ کمک مطلق توأم با اصمینان از سوی مرشد کامل خود را بیان می‌کند، بلکه به وسیله‌ی روحیه‌ی خود-تسلیمی و فدایکاری نیز خود را ابراز می‌دارد.

ایمان زنده بر اساس تجربه بنا شده است

چنین ایمان پرثمر و زنده‌ای به مرشد کامل، همواره زاییده‌ی تجربه‌ی ژرفی است که مرشد کامل به مریدی می‌بخشد که شایسته‌ی آن است. آن اساساً از باورهایی که مردم با یک پندیرفتنه‌ی بدون تحلیل یا اندیشه‌ی سطحی به دست می‌آورند تفاوت دارد. به طور کلی اهمیت روحانی باورهای عقلانی محض، بسیار کم است. بنابراین برای مرشد کامل، مطلقاً مهم نیست که مرید به او یا یک شخص دیگر اعتقاد داشته باشد و اهمیت نمی‌دهد که مرید در هر لحظه به او اعتقاد دارد یا ندارد. اگر در موارد پر سعادتی مرشد کامل با مداخله‌ی مهرآمیز خود ایمان مرید را (که از اعتقاد محض باید تمیز داده شود) به خود جلب می‌کند، به دلیل این است که می‌داند مرید به واسطه‌ی آن کمک می‌شود.

آزمودن مرید

درست همان‌طوری که مرید توانایی مرشد کامل را در امر هدایت خود امتحان می‌کند، مرشد کامل نیز به نوبه‌ی خود، درست بودن هدفِ مرید را در بوته‌ی آزمایش قرار می‌دهد. برای مرشد کامل مهم نیست که مرید به او شک و یا ایمان دارد، بلکه آنچه که او امتحان می‌کند این است که آیا مرید در جست و جوی روحانی خود بی‌ریا و یکدل است؟ مرشد کامل هرگز علاوه‌ای به ارائه‌ی مدرک برای اثبات الوهیت خود ندارد، مگر اینکه احساس کند چنین اثباتی برای پیشرفت روحانی مریدی که خود را تسليم او نموده، سراسر مفید و ضروری است.

مايا

۱

ارزش‌های مجازی

اهمیت درک مجاز‌های ناشی از مايا

همه می‌خواهند حقیقت الهی را بشناسند و به درک آن برسند، اما حقیقت الهی را به عنوان حقیقت الهی نمی‌توان تشخیص داد، مگر اینکه نادانی به عنوان نادانی شناخته و درک شود. از این‌رو درک مايا یا اصل نادانی، از اهمیت به سزاوی برخوردار است. درباره‌ی مايا مردم بسیار خوانده و شنیده‌اند اما تعداد اندکی آن را واقعاً درک می‌کنند. درک سطحی از مايا کافی نیست، بلکه لازم است که مايا، آن طوری که واقعاً هست، درک شود. درک مايا یا اصل نادانی یعنی شناخت نیمی از واقعیت سه عالم است. اگر روح بخواهد در حالت دانش خودی حقیقی مستقر شود، باید نادانی آن در تمامی شکل‌هایش از میان برداشته شود. بنابراین الزاماً خسروی است که انسان بداند مجاز چیست، بداند که آن مجاز است، و با شناخت آن به عنوان مجاز از بند آن رهایی یابد.

ذات و جوهر مجاز

ذات اصلی مجاز چیست؟ اگر حقیقی به عنوان حقیقی و مجاز به عنوان مجاز شناخته شود، مجاز وجود ندارد، بلکه نوعی دانش وجود دارد. مجاز در برابر گیرنده‌ی حقیقی را مجاز دانستن و مجاز را حقیقی دانستن است، یعنی چیزی را غیر از آنچه که در حقیقت هست، بر شماریم. مجاز خطایی است که در تشخیص ماهیت چیزها رخ می‌دهد.

دونوع دانش

به طور کلی دو نوع دانش وجود دارد: ۱- داوری‌های عقلانی درباره‌ی حقایق هستی، ۲- دواری در ارزشیابی‌ها که حاکی از درک ارزش یا اهمیت چیزهاست. اهمیت داوری‌های عقلانی محضور یا باورها، در این است که به گونه‌ای با ارزش‌ها مرتبط باشند. اگر باورها از ارزش‌ها جدا باشند، اهمیت آنها به خودی خود بسیار ناچیز است. برای نمونه، هیچ کس علاقه به شمردن تعداد برگ‌های درخت خاصی از خود نشان نمی‌دهد، هرچند که از دیدگاه تئوریک چنین اطلاعاتی نوعی از دانش به حساب می‌آید اما چنین دانش یا اطلاعاتی مهم به شمار نمی‌آید، زیرا ارتباط حیاتی با ارزش‌های دیگر ندارد. دانش عقلانی، مهم می‌گردد: ۱- هنگامی که به انسان، کنترل بر روش‌هایی را بدهد که منجر به شناخت برخی ارزش‌ها شده و او را توانمند به شناخت آنها سازد، ۲- هنگامی که خود به عنوان عامل مهمی وارد ارزشیابی شود و ارزش‌های پذیرفته شده را اصلاح کند یا از راه‌های دیگر بر آنها اثرگذار باشد.

سه اشتباه در ارزشیابی

همان طوری که دو نوع دانش وجود دارد، دو نوع مجاز نیز وجود دارد: ۱- اشتباه در پذیرفتن چیزهایی به عنوان واقعیت که واقعیت ندارند، ۲- اشتباه در ارزشیابی. اشتباه در ارزشیابی به سه روش امکان‌پذیر است: (الف) مهم ندانستن چیزی که مهم نیست، (ب) مهم ندانستن چیزی که مهم است و (ج) اهمیت دادن به چیزی که اهمیت واقعی در آن نیست. تمامی این مجازها ساخته و پرداخته‌ی مایا است.

بهای اشتباهات در ارزشیابی

اگرچه از دیدگاه روحانی، مایا تمامی مجازها را دربرمی‌گیرد اما برخی از این مجازها به حساب می‌آیند و برخی دیگر زیاد به حساب نمی‌آیند. اگر فردی تخت پادشاهی را مهم‌تر از آنچه که هست در نظر بگیرد، این مجاز است اما این مجاز اهمیت زیادی ندارد. از طرف دیگر اگر فرد، تخت پادشاهی را هدف نهایی زندگی در نظر بگیرد، این یک مجاز است که به طور اساسی مسیر و اهمیت زندگی او را تغییر می‌دهد و بر آن اثر می‌گذارد. به طور کلی اشتباه در ارزشیابی‌ها بیشتر در گمراه کردن، منحرف کردن و محدود کردن زندگی اثرگذار است تا در داوری‌های عقلانی محض که درباره‌ی برخی واقعیت‌های عینی انجام می‌گیرد.

ارزش‌های مجازی به خاطر تاثیر خواسته‌های درونی

اشتباه در ارزشیابی، به علت تاثیر آرزوهای درونی یا خواسته‌ها است. ارزش‌های حقیقی، ارزش‌هایی هستند که از آن ذات خود چیزها دارند، آنها ذاتی هستند و چون ذاتی هستند، مطلق وابدی

هستند، از این رو پیرو تغییر از یک زمان به زمان دیگر و از یک فرد به فرد دیگر نیستند؛ اما ارزش‌های مجازی چون برخاسته از آرزوها و خواسته‌ها می‌باشند، بنابراین وابسته به عوامل درونی‌اند و چون وابسته به عوامل درونی هستند، از این رو نسبی، ناپایدار و پیرو دگرگونی از یک زمان به زمان دیگر و از یک فرد به فرد دیگر می‌باشند.

چند نمونه

برای نمونه، شخص بسیار تشنه‌ای در کویر فکر می‌کند که چیزی پر ارزش‌تر از آب وجود ندارد اما شخصی که به مقادیر زیادی آب دسترسی دارد و زیاد هم تشنه نیست، برای آب به همان اندازه اهمیت قائل نمی‌شود. به روش مشابه، شخص گرسنه غذا را مهم می‌داند اما شخصی که سیر است حتاً به غذا هم نمی‌اندیشد، مگر اینکه دوباره گرسنه شود. این دربرگیرنده‌ی شهوت‌ها، آرزوها و خواسته‌های دیگر نیز می‌شود، زیرا آنها ارزش‌های نسبی و خیالی برای اشیایی مطرح می‌کنند که شهوت‌ها و آرزوها را برآورده می‌سازند.

ارزش‌های مجازی مشتق و نسبی هستند

بر اساس فوریت و شدت میل به اشیای – حسی، ارزش آنها نیز بزرگ و کوچک می‌شود. اگر این شهوت‌ها و آرزوها افزایش یابند، اشیا مربوطه نیز اهمیت بیشتری به خود می‌گیرند و اگر از شدت یا فوریت آنها کاسته شود، اشیا نیز مقدار زیادی از اهمیت خود را از دست می‌دهند. اگر شهوت‌ها و آرزوها به نوبت آشکار شوند، آنگاه شهوت‌ها و آرزوهای نهفته، ارزش احتمالی خود را نگاه می‌دارند و سپس با آشکار شدن، اشیا مربوطه ارزش واقعی پیدا می‌کنند.

تمامی اینها ارزش‌هایی مجازی هستند، زیرا در ذات خود اشیا قرار دارند. هنگامی که در پرتو دانش حقیقی، تمامی شهوت‌ها و آرزوها به طور کامل از میان بروند، اشیایی که در اثر این شهوت‌ها و آرزوها اهمیت موقتی به خود گرفته بودند، تمامی اهمیت خود را از دست می‌دهند.

پوچ بودن اشیا حسی

همان‌طور سکه‌ای که از گردش خارج شده، اگرچه از نوعی هستی برخوردار است اما بی‌ازش در نظر گرفته می‌شود، به روش مشابه نیز با پی‌بردن به موضوع شهوت‌ها و آرزوها، آنها بی‌ازش به نظر می‌رسند هرچند که از نوعی هویت برخوردار باشند. آنها وجود دارند و می‌توان آنها را دید و شناخت اما دیگر مفهوم پیشین خود را ندارند. آنها قول دروغین کامیابی به تخیلی می‌دهند که توسط شهوت‌ها و آرزوها به انحراف کشیده شده است اما هنگامی که از دیدگاه ادراکی آرام و یکنواخت، موضوع شهوت‌ها و آرزوها جدا از روح در نظر گرفته شوند، بی‌اهمیت می‌گردند.

مهم دانستن چیزی که مهم نیست

با درگذشت عزیزی، اندوه و تنها‌یی به وجود می‌آید اما این احساس نبود شخص، ریشه در وابستگی به بدن، مستقل از روح دارد. این بدن بوده که از بین رفته، نه روح. روح نمرده است. روح در حالت ذاتی حقیقی خود، همه جا هست؛ اما با وابستگی به بدن، بدن را مهم برمی‌شمارد. همه‌ی آرزوها، میل‌ها، احساس‌ها و اندیشه‌ها بر بدن متمرکز شده و هنگامی که از راه مرگ، بدن از بین می‌روند

خلائی به وجود می‌آید که خود را با دلتنگی برای فردی که جان سپرده، ابراز می‌دارد. اگر چنین اهمیت مجازی به بدن داده نمی‌شد، آنگاه به خاطر از دست دادن فردی که از دنیا رفته است، اندوهی وجود نداشت. احساس تنها یک خاطره‌فراموش نشدنی عزیز از دست رفته، آرزوی حضور او، اشک داغ‌دیدگی، عزای دوری، همه‌ی اینها به خاطر ارزشیابی‌های غیرحقیقی و مجازی است و این کار مایا است. هنگامی که نامهم، مهم در نظر گرفته شود، ما شاهد یکی از اصل‌های آشکارسازی مایا هستیم. از دیدگاه روحانی، این گونه‌ای نادانی است.

نامهم پنداشتن چیزی که مهم است

از طرف دیگر، کار مایا همچنین خود را به وسیله‌ی چیز مهم را نامهم نشان دادن، ابراز می‌دارد. از دیدگاه روحانی تنها چیزی که اهمیت دارد خداوند است. اما تعداد اندکی واقع‌باشندگان به خاطر خودش علاقه دارند. اگر اشخاص دنیوی همواره روی به خدا می‌آورند، بیشتر به خاطر مقاصد خودخواهانه و دنیوی است. آنها با مداخله‌ی خدای خیالی خود، خواهان برآورده شدن امیال، امیدها و حتی کینه‌توزی‌های خود هستند. آنها خدا را به عنوان حقیقت الهی نمی‌جوینند. آنها مشتاق همه چیز هستند به استثنای تنها حقیقت الهی که او را مهم نمی‌دانند. این از دست دادن بینش نیز، ناشی از کار مایا است. مردم از راه همه چیز به دنبال خوشحالی خود هستند بجز خداوند که تنها سرچشمه‌ی تمام ناشدنی خوشحالی پایدار است.

اهمیت نادرست قائل شدن

کار ما یا همچنین با وادار ساختن ذهن به مهم دانستن چیزی که با اهمیت واقعی خود، تفاوت دارد، خود را بیان می‌کند. این هنگامی رخ می‌دهد که مراسم، تشریفات و پیروی از احکام ظاهری مذهبی به خودی خود، به عنوان هدف انگاشته شوند. آنها به عنوان روش یا وسیله‌های زندگی، واسطه‌هایی ارزشمند هستند اما همین‌که به خودی خود مدعی شوند، اهمیتی که به آنها داده می‌شود با اهمیتی که به آنها تعلق دارد، تفاوت پیدا می‌کند. هنگامی که آنها به خودی خود مهم در نظر گرفته شوند، به جای بیان زندگی، آن را بند اسارت درمی‌آورند. هنگامی که اجازه داده شود غیرضروری بر ضروری حکم‌فرمایی کند، آنگاه اصل سوم ندادانی در پیوند با ارزشیابی به وجود می‌آید. این نیز دوباره کار ما یا است.

مایا

۲

باورهای مجازی

ارزش‌ها و باورهای مجازی چنگال‌های مایا هستند

قفل و زنجیری که روح را در اسارت روحانی نگاه می‌دارد به طور عمدۀ از ارزش‌های اشتباه یا مجازی در رابطه با ارزش‌سیاست، تشکیل یافته است. برخی مجازها که ماهیت‌شان باورهای اشتباه است نیز نقش مهمی در نگاه داشتن روح در اسارت روحانی بازی می‌کنند. باورهای مجازی، ارزش‌های مجازی را به اجرا درمی‌آورند و آنها نیز به نوبه‌ی خود از ارزش‌های مجازی که روح در آنها گرفتار گردیده، نیرو می‌گیرند. تمام باورهای مجازی مانند ارزش‌های مجازی، آفریده‌های مایا و از جمله چنگال‌هایی هستند که مایا برای نگاه داشتن روح در نادانی از آنها استفاده می‌کند.

عقل بازیچه‌ی دست مایا است

مایا با تصرف جایگاه دانش که عقل انسان است، مقاومت‌ناپذیر می‌شود. چیره شدن بر مایا دشوار است زیرا با کنترل عقل و هوش، ایجاد موانع کرده و باورهای مجازی و خیال‌های واهمی را می‌پروراند.

مایا با کوشش‌های پایدار در پروراندن و توجیه باورهای خطا و اشتباہ، مانع رسیدن به شناخت حقیقت الهی می‌شود. کارکرد عقل آزاد، راه حقیقت الهی را هموار می‌سازد، اما عقلی که بازیچه‌ی دست مایا است، موانعی را در راه درک حقیقی ایجاد می‌کند.

باورهای مجازی خود-آشکار به نظر می‌رسند

باورهای مجازی که آفریده‌ی مایا هستند به اندازه‌ای محکم و ریشه‌دار هستند که خود - آشکار به نظر می‌رسند. آنها لباس حقیقت واقعی را بر تن می‌کنند و بی‌چون و چرا پذیرفته می‌شوند. برای نمونه، شخص باور می‌کند که بدن خاکی است و معمولاً هرگز به ذهن او نمی‌رسد که ممکن است چیزی بجز بدن خود باشد. شناسایی او با بدن خاکی به طور غریبی و بدون نیاز به اثبات، پذیرفته می‌شود و چون مستقل از اثبات عقلانی است، شخص با توان هرچه بیشتر به این باور چنگ می‌زند.

شناسایی با بدن خاکی

زندگی انسان بر محور بدن خاکی و خواسته‌های آن متمرکز شده است. کنار گذاشتن این باور که او بدن خاکی است، مستلزم ترک تمامی آرزوهای مربوط به بدن خاکی و ارزش‌های مجازی است که به مفهوم ضمنی ایجاد می‌کند. این باور که او بدن خاکی است، منجر به آرزوها و وابستگی‌های خاکی می‌شود اما این باور که او چیزی بجز بدن خاکی خود است، درستیز با خواسته‌ها و وابستگی‌های پذیرفته شده‌ی او بر می‌خیزد و بدین ترتیب، این باور که او بدن خاکی است امری طبیعی می‌شود. اگرچه داشتن چنین

باوری آسان است، اما به سختی می‌توان آن را ریشه کن نمود. از سوی دیگر این باور که او چیزی بجز بدن خاکی است، مستلزم دلیل قانع کننده‌ای لست و با وجود اینکه داشتن چنین باوری دشوار است اما به آسانی می‌توان در برابر آن ایستادگی کرد. به حال هنگامی که ذهن انسان از زیر بار میال‌ها، آرزوها و وابستگی‌های بدنی، سبک می‌گردد، این باور که او بدن خاکی است، غیرحقیقی می‌شود و این باور که او چیزی بجز بدن خاکی است، حقیقی انگاشته می‌شود.

شناسایی با بدن لطیف

حتا هنگامی که شخص موفق می‌شود این باور مجازی که او بدن خاکی است را به دور افکند؛ دستخوش باور مجازی دیگری می‌شود که بدن لطیف است. آن هنگام زندگی او بر محور بدن لطیف و آرزوهای آن متمرکز می‌گردد. کنار گذاشتن این باور مجازی که او بدن لطیف است، مستلزم ترک تمامی آرزوهای مربوط به بدن لطیف و ارزش‌های مجازی است که به مفهوم ضمنی ایجاد می‌نمایند. از این‌رو، این باور که او بدن لطیف است، اکنون برایش امری طبیعی و این باور که او چیزی بجز بدن لطیف است، مستلزم دلیل قانع کننده‌ای می‌شود. اما هنگامی که ذهن از زیر بار تمامی آرزوها و وابستگی‌های مربوط به بدن لطیف سبک شد، آنگاه به همان سادگی که شخص اعتقاد به بدن خاکی بودن را از دست داده بود، اکنون نیز اعتقاد به اینکه بدن لطیف است را دست می‌دهد.

شناسایی با ذهن نفسانی

با اینحال این پایان باورهای مجازی نیست، زیرا حتا هنگامی که شخص این باور مجازی که بدن لطیف است را رها می‌کند، یک خیال واهی دیگر را گرامی می‌دارد که ذهنِ نفسانی یا بدنِ ذهنی است. انسان، باورهای مجازی را به دلیل اینکه برای او لذت‌بخش هستند، گرامی می‌دارد. او در سراسر زندگی دراز مدت خود به عنوان روح منفرد، با اشتیاق به اندیشه‌ی مجازی هستی مجازی خود چنگ می‌زند و تمامی اندیشه‌ها و احساس‌ها و فعالیت‌ها یش، پیوسته یک چیز را فرض و اثبات می‌کنند و آن هم وجود «من» مجزا است. تسلیم این باور مجازی که او ذهن نفسانی است، به معنی تسلیم تمامی چیزهایی است که به نظر می‌رسد هستی او را تشکیل داده‌اند.

به دور افکنندن آخرین مجاز

تسلیم نمودن این باور مجازی که شخص بدن خاکی یا بدن لطیف است، مستلزم تسلیم نمودن آرزوها و وابستگی‌های گوناگون است. این به منزله‌ی ترک باورهایی می‌باشد که شخص برای مدت‌های دراز به آنها چنگ زده است. با تسلیم نمودن باور مجازی که او بدن ذهنی است، لازم می‌شود که او هستی همان چیزی که خود را آن تصور می‌نموده است تسلیم نماید. بنابراین دشوارترین کار، به دور افکنندن این آخرین بقایای مجاز است. اما این آخرین مجاز نیز بادوام‌تر از مجازهای پیشین نیست که یقین‌هایی چالش‌ناپذیری به نظر می‌رسیدند. این نیز پایانی دارد و هنگامی به دور افکنده می‌شود که روح، میل و آرزو به هستی مجازی خود را ترک کند.

روح فراسوی اندیشه و کردار است

هنگامی که روح، خود را متفاوت از بدن‌های خاکی، لطیف و هم‌چنین ذهنی دانست، خود را بی‌کران می‌یابد. او به عنوان روح کل، کاری انجام نمی‌دهد، بلکه صرفاً هست. هنگامی که ذهن به روح اضافه شود، به نظر می‌رسد که می‌اندیشد. هنگامی که همراه با ذهن، بدن لطیف نیز به روح اضافه گردد، به نظر می‌رسد که میل و آرزو دارد. هنگامی که به همه‌ی اینها بدن خاکی نیز اضافه شود، چنین به نظر می‌رسد که روح به فعالیت مشغول است. این باور که روح کاری انجام می‌دهد، باوری مجازی است. برای نمونه فرد فکر می‌کند که او روی صندلی نشسته اما در واقع بدن اوست که روی صندلی نشسته است. این باور که روح بر روی صندلی نشسته، به خاطر شناسایی روح به واسطه‌ی بدن خاکی است. به روش مشابه شخص باور دارد که او می‌اندیشد اما در واقع ذهن است که می‌اندیشد. این باور که روح می‌اندیشد به دلیل شناسایی روح، به واسطه‌ی ذهن است. این ذهن است که می‌اندیشد و بدن است که می‌نشیند. روح، نه درگیر اندیشه یا هیچ کردار بدنی دیگر است.

این باور که روح عامل کردارها است غیر حقیقی است

البته این صرفاً ذهن نیست که می‌اندیشد، یا صرفاً بدن نیست که کارهای بدنی انجام می‌دهد، زیرا ذهنِ محس و بدنِ محس وجود ندارند. آنها به عنوان خیال‌های روح وجود دارند و هنگامی که روح خود را به طور مجازی با آنها شناسایی می‌کند، اندیشیدن یا کردار رخ می‌دهد. روح، ذهن و بدن، هردو عامل کردار یا «من» محدود را

پنیان‌گذاری می‌کنند. اما ذات حقیقی روح، نه مسئول اندیشیدن و نه انجام کارها است. این خیال واهی که روح، ذهن یا بدن است و خیالی که روح عامل اندیشیدن یا کردار است، آفریده‌ی مایا یا اصل نادانی است.

این باور که روح دستخوش تجربه‌های متنضاد است غیر حقیقی است

به همین شیوه، این باور که روح لذت‌ها و رنج‌های زندگی را تجربه می‌کند یا اینکه تجربه‌های متنضاد را پشت سر می‌گذارد نیز غیر حقیقی است. روح، فراسوی تجربه‌های متنضاد است اما خود را چنین نمی‌شناسد و به خاطر شناسایی با ذهن و بدن، تجربه‌هایی را اختیار می‌کند که از مشخصه‌ی تضادها هستند. روح که با ذهن و بدن درآمیخته شده است، لذت‌ها و رنج‌ها را دریافت می‌کند. بنابراین همه‌ی لذت‌ها و رنج‌هایی که انسان دستخوش آنها می‌شود، ریشه در نادانی دارند. هنگامی که شخص فکر می‌کند که بدیخت‌ترین فرد دنیا است خیالی را می‌پذیرد که در اثر نادانی یا مایا به وجود آمده است. در واقع او بدیخت نیست اما تصور می‌کند که بدیخت است، زیرا خود را با ذهن و بدن‌ها مشخص می‌سازد. البته ذهن یا بدن‌ها به خودی خود هرگز نمی‌توانند تجربه‌ی تضادها را داشته باشند. روح، ذهن و بدن‌ها، همراه باهم دستخوش تجربه‌های دوگانه می‌شوند؛ اما روح در ذات حقیقی خود، فراسوی تجربه‌های متنضاد است.

ماهیت دمیده شدن روح در ذهن و بدن‌ها

بنابراین، ذهن و بدن‌ها هستند که عامل کردارند و دستخوش تجربه‌های دوگانه می‌شوند. با اینحال آنها به خودی خود، این نقش دوگانه را به عهده نمی‌گیرند، بلکه تنها با همراهی روح، این امر

میسر است. ذهن و بدن‌ها هستند که «روح در آنها دمیده می‌شود» و عامل کردار یا دستخوش تجربه‌ها می‌شوند. فرایند «دمیده شدن» روح بر اساس نادانی است، زیرا روح در ذات واقعی خود، بی‌قید و شرط، تغییرناپذیر و نامحدود است. روح به واسطه‌ی نادانی یا کارکرد مایا، به ظاهر مقید، تغییرپذیر و محدود می‌شود.

مایا

۳

رفتن به فراسوی مجازهای مایا

تشخیص مجاز

شخصی که زیر حکمفرمایی مایا است، مجازهای بیشماری را در حالت گیجی و بہت ناشی از نادانی می‌پذیرد اما مجازها از همان آغاز، نارسایی‌ها و ورشکستگی‌هایی را از درون به دوش می‌کشند و دیر یا زود به عنوان مجاز شناخته می‌شوند. اینک این پرسش پیش می‌آید که «چگونه می‌توانیم مجازها را به عنوان مجاز تشخیص دهیم؟» برای رهایی از مجاز، هیچ راهی نیست جز اینکه آن را به عنوان مجاز بشناسیم اما این دانش یعنی شناخت مجاز به عنوان مجاز اگر از همان ابتدا به روشه در مجاز نهفته نبود، هرگز نمی‌توانست به دست آید.

در مجاز توردید و ترس وجود دارد

پذیرفتن مجاز همیشه سازشی ناسالم است. روح حتا در ژرفای نادانی، مجاز را به نوعی زیر سئوال می‌برد. این به چالش کشیدن مجاز، گرچه در مراحل اولیه ضعیف و مبهم است اما سرآغاز جست

و جو برای حقیقت الهی است که سرانجام همه‌ی مجازها و نادانی‌ها را نابود می‌سازد. پذیرفتن مجاز با بیقراری فزاینده‌ای، یعنی تردید ژرف و ترس مبهم، همراه است. مانند هنگامی که شخص باور می‌کند که خود و دیگران با بدن یکی هستند اما نمی‌تواند به طور کامل خود را با این باور آشتبای دهد. پذیرفتن این باور مجازی، ترس از مرگ و ترس از دست دادن دیگران را با خود به همراه دارد. شخصی که خوشحالی خود را بر اساس تصرف شکل‌ها و قالب‌ها پایه‌گذاری می‌کند، با قلبش می‌داند که بر روی شن‌های روان بنا می‌سازد و از روی قلب می‌داند که مطمئناً راه خوشحالی پایدار این نیست و تکیه‌گاهی که او به شدت به آن وابسته است هر لحظه می‌تواند فرو پاشد. از این‌رو او عمیقاً به بنیان باورهای مجازی خود تردید دارد.

مجاز، خود را رسوا می‌سازد

انسان از بیقراری ناشی از ناالمنی خود است، باخبر است و می‌داند که در جایی، مشکل وجود دارد و بر امیدهای مجازی تکیه کرده است. مجاز به طور خیانت‌آمیزی غیرقابل اعتماد است و انسان نمی‌تواند برای همیشه آن را پذیرد. درست مانند اینکه شخص مار سمی بر گردن خود بیاویزد یا بر بلندای کوه آتش‌فشان که موقتاً فعال نیست، بخوابد. اگرچه مجاز، مهر ناکامل بودن، ناکامی، مشروط و موقتی بودن را بر خود دارد. اما خود را چیز دیگری نشان می‌دهد. مجاز خود را از دیدگاه افراد چنان نشان می‌دهد که چیزی بزرگ‌تر و حقیقی‌تر از آن است که به نظر می‌رسد. مجاز خود را رسوا می‌سازد و با این کار، انسان را به سوی شناخت حقیقت الهی رهنمون می‌نماید.

دو نوع مجاز

مجاز بر دو نوع است: ۱- آنهایی که ناشی از اندیشه‌ی نامنظم و نامرتب هستند، ۲- آنهایی که ناشی از اندیشه‌ی ناپاک می‌باشند. مجاز‌های ناشی از اندیشه‌ی نامنظم، کمتر زیان‌آور هستند تا آنهایی که زاییده‌ی اندیشه‌ی ناپاک می‌باشند. خطاهایی که صرفاً ماهیت عقلانی دارند، به دلیل اشتباه در استفاده از عقل به وجود می‌آیند اما مجاز‌هایی که از دیدگاه روحانی به حساب می‌آیند، برخاسته از ناپاکی عقل هستند که از راه عملکرد میل‌ها و آرزوهای بی‌خردانه و بی‌منطق ایجاد می‌شوند.

شناخت عیب و نقص‌های کارکردی و ساختاری

تفاوت بین این دو نوع مجاز را می‌توان با یک تمثیل فیزیولوژیکی نشان داد. برخی از عیب‌های اعضای حیاتی بدن کارکردی و دیگری ساختاری هستند. بیماری‌هایی که به روش کاریک عضو حیاتی مربوط می‌شوند، نتیجه‌ی بی‌نظمی در کارکرد آن عضو حیاتی است. در چنین مواردی، مشکل جدی در ساختار عضو حیاتی وجود ندارد، بلکه آن عضو صرفاً نامنظم یا تنبل شده است و به اندکی تحریک یا تصحیح نیاز دارد تا بتواند به طور منظم کار کند. در عیب‌های ساختاری، بیماری ناشی از تغییر شکل در ساختار آن عضو است. در این موارد، عیبی که در عضو حیاتی به وجود آمده، بسیار شدیدتر است و به خاطر عامل ملموسی که وارد ساختار آن شده، آسیب دیده است یا کارایی خود را از دست می‌دهد. این عیب‌ها هردو برطرف شدنی هستند اما از بین بردن عیب‌های مربوط به کارکرد عضو، بسیار ساده‌تر از بین بردن عیب‌های ساختاری است.

اهمیت پاک نمودن عقل

مجازهایی که از بی‌نظمی در به کارگرفتن عقل بر می‌خیزند، به عیب‌های مربوط به کارکرد عضو شbahت دارند و مجازهای ناشی از ناپاکی عقل، شبیه عیب‌های ساختاری هستند. همان‌طور که عیب‌های مربوط به کارکرد، آسان‌تر از عیب‌های ساختاری بر طرف می‌شوند، همان‌طور نیز مجازهای ناشی از بی‌نظمی در به کارگرفتن عقل، آسان‌تر از مجازهای ناشی از ناپاکی عقل بر طرف می‌شوند. برای از بین بردن عیب‌های مربوط به کارکرد یک عضو حیاتی، تنها کار لازم، تقویت و نیرومند ساختن آن عضو است. اما اگر یک عیب ساختاری وجود داشته باشد، بیشتر اوقات نیاز به عمل جراحی دارد. به روش مشابه اگر مجازها برخاسته از اشتباه در به کاربردن عقل باشند، تنها کار لازم، دقت بیشتر در به کاربردن عقل است. اما اگر مجازها نتیجه‌ی ناپاکی عقل باشند، پاک‌سازی عقل ضرورت می‌یابد. این مستلزم فرایند دردناک‌ریشه‌کن ساختن امیال و وابستگی‌هایی است که مسئول ناپاکی عقل می‌شوند.

دز مايا

مجازهای ناشی از اندیشه‌ی ناپاک، از اشتباهات اولیه در ارزشیابی سرچشم می‌گیرند. آنها به عنوان محصولات فرعی از فعالیت‌های روانی که در برگیرنده‌ی دنبال نمودن برخی ارزش‌های پذیرفته شده است، به وجود می‌آیند و به عنوان بخشی از توجیه‌ها و بهانه‌تراسی‌ها برای ارزش‌های پذیرفته شده و با حمایت ظاهری ارزش‌های پذیرفته شده، بر ذهن انسان چیرگی می‌یابند. اگر مجازهای ناشی از اندیشه‌ی ناپاک بر ارزش‌های انسانی یا برآورده

شدن آنها اثر گذار نباشند، بی‌درنگ بی‌اهمیت و حکمفرمایی خود را بر ذهن از دست می‌دهند. باورهای مجازی، هستی و زندگی خود را از آرزوهایی که ریشه‌ی ژرف دارند به دست می‌آورند و با میل و آرزوهای مجازی پرورش می‌یابند. اگر خطأ و اشتباه در باورهای مجازی صرفاً عقلانی باشد، تصحیح آن آسان است. اما باورهای مجازی که از خواستن‌های مجازی پرورش می‌یابند، دژهای مایا را تشکیل می‌دهند. آنها پیچیده‌تر از خطای عقلانی هستند و صرفاً با نخواستن که ماهیتی کاملاً عقلانی دارد، کاهش نمی‌یابند.

روشنی ادراک نتیجه‌ی پاکی درون است

از بین بردن آرزوها و وابستگی‌هایی که اندیشه را ناپاک می‌سازند، صرفاً به وسیله‌ی عقل محض امکان‌پذیر نیست و مستلزم کوشش درست و کردار درست است. حقایق روحانی با تفکر و تعمق نظری آشکار نمی‌شوند، بلکه تنها با انجام کارهای درست، به دست می‌آیند. درستکاری شرط اولیه‌ی از بین بردن مجازهای روحانی است. ادراک حقایق روحانی نه تنها مستلزم اندیشیدن فعال و پر شور است، بلکه مستلزم فکر روشن نیز می‌باشد و روشنی واقعی اندیشه، برخاسته از ذهن پاک و آرام است.

شناخت حقیقت الهی به عنوان خدا، پس از رفتن به فراسوی مجازها
 تا زمانی که آخرین اثراها و نقش‌های مجاز که آفریده‌ی مایا است پاک نشوند، خدا به عنوان یکتا حقیقت الهی، شناخته نمی‌شود. تنها با عبور کامل از مایا، این دانش والا که خدا، تنها حقیقت الهی است، به دست می‌آید. تنها خداوند حقیقت دارد. هر آنچه که خدا نیست،

هر آنچه که ناپایدار و محدود است و هر آنچه که در دایره‌ی دوگانگی و به ظاهر هستی دارد، مجاز است. خداوند یک حقیقت بی‌کران است؛ تمام مرزبندی‌هایی که در درون این حقیقت الهی تصور شده، به طور مجازی تصور شده است و در حقیقت، وجود ندارد.

خداوند بخش ناشدنی است

هنگامی که خداوند، بخش‌شدنی به نظر می‌آید، به خاطر ^{ما} یا است. دنیای رنگارنگ و جوراً جور بیشماری، تاثیری در تقسیم‌بندی خداوند به بخش‌های گوناگون ندارد. اگرچه ذهن‌های نفسانی مختلف، بدن‌های مختلف، شکل‌های گوناگون وجود دارند اما تنها یک روح وجود دارد. هنگامی که روح کل، ذهن‌های نفسانی و بدن‌های گوناگون به خود می‌گیرد، موجودات فردیت یافته‌ی گوناگون به وجود می‌آیند، اما این در درون خود روح کل، به بی‌شماری می‌انجامد. روح کل همواره بخش‌ناپذیر است و باقی می‌ماند. روح کل ^{یگانه} بخش ناشدنی، اساس ذهن‌های نفسانی گوناگون است که به طور گوناگون می‌اندیشند، حرکت می‌کنند و از انواع تجربه‌های بی‌شمار و دوگانه گذر می‌کنند؛ اما روح کل ^{یگانه} بخش ناشدنی، همواره فراسوی اندیشه و کردار و فراسوی تمامی تجربه‌های دوگانگی باقی می‌ماند.

تفاوت در اندیشه درون روح کل ایجاد تقسیم‌بندی نمی‌کند
عقاید مختلف یا روش‌های مختلف اندیشیدن در درون روح کل بخش ناشدنی، به بی‌شماری نمی‌انجامد، به این دلیل ساده که در

روح کل، روش‌های گوناگون اندیشیدن و باورها وجود ندارند. تمامی فعالیت‌های فکری و پیامدهای آن، در ذهن نفسانی که محدود است برمی‌خیزند. روح نمی‌اندیشد، تنها ذهن نفسانی است که می‌اندیشد. اندیشیدن و دانشی که توسط آن به دست می‌آید، هردو در حالت ناکامل و ناتمام دانش برمی‌خیزند که به ذهن‌های نفسانی محدود تعلق دارند. در خود روح، نه اندیشیدن است و نه دانشی که ناشی از اندیشیدن باشد.

روح کل، اندیشه‌ی بی‌کران و هوش بی‌کران است

روح کل، اندیشه‌ی بی‌کران و هوش بی‌کران است اما هیچ تقسیم‌بندی بین اندیشگر، اندیشیدن و پی‌آمدهای اندیشه وجود ندارد و دوگانگی بین موضوع و هدف نیز در میان نیست. تنها ذهن نفسانی که در پس‌زمینه آن، روح کل قرار دارد می‌تواند اندیشگر شود. روح کل که اندیشه‌ی بی‌کران و هوش بی‌کران است، نه می‌اندیشدو نه فعالیت عقلانی دارد. عقل و اندیشه‌ی محدودش، همراه با ذهن نفسانی محدود پا به عرصه‌ی وجود می‌گذارند. در تمامیت و کاملیت هوش بی‌کران که روح کل است، نیازی به عقل یا فعالیت‌های آن نیست.

خدا تنها حقیقت است

روح منفرد با پاک نمودن دل و به دور افکندن آخرین نقوش و ردپای مجازها که آفریده‌ی مایا است، نه تنها حقیقت خود را متمایز از بدن‌های خاکی، لطیف یا ذهنی می‌داند، بلکه خود را خدا که تنها حقیقت است می‌شناسد. او می‌داند که بدن ذهنی، بدن لطیف و

بدن خاکی، همگی به طور یکسان آفریده‌های تصورات خودش بوده‌اند و در واقع هرگز وجود نداشتند، بلکه توسط نادائی، خود را به عنوان بدن ذهنی، بدن لطیف یا بدن خاکی در ک می‌کرده است و انگار که خودش بوده است که به شکل‌های بدن ذهنی، بدن لطیف یا بدن خاکی در آمده بوده و سپس خود را با این تخیلات خود-ساخته، شناسایی می‌کرده است.

مايا

۴

خداوند و مايا

خداوند فراسوی دوگانگی

خداوند بی کران است، زیرا بالاتر از تضادهای دوگانگی محدود کننده است. چون او بالاتر از جنبه های محدود خوب و بد، کوچک و بزرگ، درست و نادرست، پرهیز کاری و پلیدی، خوشحالی و بد بختی است، بنابراین بی کران می باشد؛ اما اگر خداوند به جای بد، خوب بود و یا به جای خوب، بد بود، اگر به جای کوچک، بزرگ بود و یا به جای بزرگ، کوچک بود و اگر به جای درست، نادرست بود و یا به جای نادرست، درست بود، یا اگر به جای پرهیز کاری، پلید بود و به جای پلیدی پرهیز کار بود و همچنین اگر به جای خوشحال، غمگین بود یا به جای غمگین، خوشحال می بود، آنگاه نامحدود نبوده، بلکه محدود می بود. از آنجایی که خداوند فراسوی دوگانگی است، بنابراین بی کران است.

محدود نمی‌تواند بخش دوم نامحدود باشد

هر آنچه که نامحدود است باید فراسوی دوگانگی باشد. نامحدود نمی‌تواند بخشی از دوگانگی را تشکیل دهد. هر آنچه که واقعاً نامحدود است نمی‌تواند بخش دوگانه‌ی محدود باشد. اگر چنین در انگاشته شود که نامحدود در کنار محدود هستی دارد، آن دیگر نمی‌تواند نامحدود باشد، زیرا آنگاه نامحدود، بخش دوم دوگانگی می‌شود. خداوند که نامحدود است نمی‌تواند در عالم دوگانگی فرود آید. بنابراین هستی ظاهری دوگانگی به عنوان خداوند نامحدود و عالم محدود، تخیلی است. تنها خداوند حقیقت دارد؛ او بی‌کران و یکتایی بی‌همتا است. هستی محدود، تنها ظاهری است، آن مجازی است و حقیقت ندارد.

عالم چیزهای محدود آفریده‌ی مایا است

عالم مجازی چیزهای محدود، چگونه بوجود می‌آید؟ چرا وجود دارد؟ آن به وسیله‌ی مایا یا اصل نادانی آفریده شده است. مایا تخیل نیست، بلکه آفریننده‌ی تخیل است. مایا مجاز نیست، بلکه آن چیزی است که برداشت مجازی را به وجود می‌آورد. مایا غیرحقیقی نیست، بلکه چیزی است که حقیقی را غیر حقیقی و غیر حقیقی را حقیقی پدیدار می‌سازد. مایا دوگانگی نیست، بلکه چیزی است که موجب دوگانگی می‌شود.

آفریده‌های مایا محدود هستند

برای توضیح عقلانی، مایا را باید نامحدود انگاشت. مایا به خودی خود محدود نیست، بلکه توهمند مجازی یا دروغین بودن را می‌آفریند. همه‌ی خیالات واهی که به واسطه‌ی مایا آفریده می‌شوند، محدود و

تمامی کائنات دوگانگی که به خاطر مايا پدیدار می‌شوند نیز محدود هستند. کائنات ممکن است به نظر برسد که از چیزهای بی‌شماری تشکیل یافته است اما این امر، کائنات را نامحدود نمی‌سازد. تعداد ستاره‌گان ممکن است بی‌شمار باشد اما کل مجموعه‌ی ستارگان محدود است. فضا و زمان ممکن است بی‌حد تقسیم شدنی باشند، باینحال هر دو محدود هستند. هر چیزی که محدود و دارای حدود است به عالم خیالات واهی تعلق دارد اما اصلی که به خیالات واهی چیزهای محدود دامن می‌زند را نباید از جهتی تخیل دانست.

مايا به وسیله‌ی فضا محدود نمی‌شود

مايا را نمی‌توان محدود دانست. چیزی محدود است که از لحاظ زمان محدود باشد. مايا در فضا وجود ندارد و توسط فضا نمی‌تواند محدود شود. مايا نمی‌تواند در فضا دارای حدود باشد، زیرا خود فضا، آفرینده‌ی مايا است. فضا با تمامی چیزهایی که در آن جای دارد، تخیل است و وابسته به مايا می‌باشد. باينحال مايا هرگز به فضا وابسته نیست

مايا محدود به زمان نیست

مايا هم‌چنین نمی‌تواند به علت هرگونه محدودیت زمان، محدود باشد. اگرچه مايا در حالت آگاهی برتر، به پایان می‌رسد اما نمی‌توان آن را علت محدود بودنش دانست. مايا نمی‌تواند در زمان دارای آغاز و پایان باشد، زیرا خود زمان، ساخته‌ی مايا است. هر دیدگاهی که مايا را رویدادی به حساب آورد که در یک زمان حادث می‌شود و پس از مدتی از بین می‌رود، مايا را در زمان گنجانده و زمان را در

ما یا جای نداده است. زمان در ما یا است، ما یا در زمان نیست. زمان و تمامی رویدادها در زمان، ساخته و پرداخته‌ی ما یا است. زمان به علت ما یا به وجود می‌آید و با از بین رفتن ما یا، از بین می‌رود. خداوند، حقیقتی بی‌زمان است و شناخت خداوند و از بین رفتن ما یا، بازی بی‌زمان می‌باشد. ما یا هرگز توسط زمان محدود نمی‌شود.

ما یا بی‌کران است

ما یا را هم‌چنین با هیچ دلیل دیگری نمی‌توان محدود در نظر گرفت، زیرا اگر محدود بود، آنگاه تخیل می‌بود و تخیل هیچ نیرویی برای آفریدن تخیل‌های دیگر ندارد. برای توضیح عقلانی، بهتر است ما یا را نامحدود و حقیقی در نظر بگیریم، درست به همان گونه که معمولاً خداوند حقیقی و نامحدود در نظر گرفته می‌شود.

نهایتاً ما یا نمی‌تواند حقیقی باشد

در میان توضیح‌های عقلانی، این توضیح که ما یا مانند خداوند حقیقی و بی‌کران است، بیشتر قابل قبول عقل انسان است. با اینحال نهایتاً ما یا نمی‌تواند حقیقی باشد. هر جا که دوگانگی است، محدودیت در هر یک از قطب‌های متضادِ مجازی نیز وجود دارد و یک تضاد، تضاد دیگر را محدود می‌سازد. دو بی‌کران حقیقی، نمی‌توانند وجود داشته باشند. دو چیز بسیار بزرگ می‌توانند وجود داشته باشد اما دو نهاد بی‌کران نمی‌توانند وجود داشته باشد. اگر دوگانگی خدا و ما یا وجود داشته باشد و هستی هر دو نیز هم‌پایه‌ی یکدیگر باشند، آنگاه حقیقت بی‌کران خداوند، بخش دوم دوگانگی به شمار می‌آید. از این‌رو این توضیح عقلانی که ما یا حقیقت دارد، اگرچه باور کردنش ترین توضیح است اما مورد تایید داشش نهایی قرار نمی‌گیرد.

مشکلات عقلاني در درك مايا

اگر مايا را تخيل و نهايـتاً حقيقـى بـرشـمارـيم، اـيجـاد مشـكلـات مـىـ كـندـ. بنـابـراـينـ تمامـ كـوشـشـهـايـ عـقـلـ مـحـدـودـ بـرـايـ درـكـ ماـيـاـ بهـ بنـبـسـتـ منـتهـىـ مـىـ گـرـددـ. اـزـ يـكـ سـوـ اـگـرـ ماـيـاـ رـاـ مـحـدـودـ درـ نـظـرـ بـگـيرـيمـ، تـخـيلـ مـىـ شـودـ وـ نـمـىـ توـانـدـ مـسـئـولـ عـالـمـ خـيـاليـ چـيزـهـايـ مـحـدـودـ باـشـدـ. بنـابـراـينـ ماـيـاـ رـاـ مـىـ بـاـيـدـ هـمـ حـقـيقـىـ وـ هـمـ نـامـحـدـودـ بـرـشـمـرـدـ. اـزـ سـوـيـ دـيـگـرـ اـگـرـ ماـيـاـ رـاـ نـهـايـتاـ حـقـيقـىـ بـداـنيـمـ، خـودـ بـخـشـيـ دـوـ گـانـگـيـ يـكـ حـقـيقـتـ بـيـ كـرـانـ دـيـگـرـ، يـعـنىـ خـداـونـدـ مـىـ گـرـددـ. بنـابـراـينـ اـزـ اـيـنـ دـيـدـگـاهـ، دـرـ وـاقـعـ بـهـ نـظـرـ مـىـ رـسـدـ كـهـ ماـيـاـ مـحـدـودـ مـىـ شـودـ وـ بـدـينـ تـرـتـيـبـ غـيرـحـقـيقـىـ اـسـتـ. بنـابـراـينـ ماـيـاـ نـهـايـتاـ نـمـىـ توـانـدـ حـقـيقـىـ باـشـدـ، هـرـچـندـ بـرـايـ اـيـنـكـهـ آـنـ رـاـ مـسـئـولـ عـالـمـ خـيـاليـ چـيزـهـايـ مـحـدـودـ درـ نـظـرـ بـگـيرـيمـ، مـىـ بـاـيـدـ آـنـ رـاـ حـقـيقـىـ دـائـنـستـ.

ماـيـاـ سـاـيـهـيـ خـداـونـدـ اـسـتـ

عقل محدود، به هر روشی که بخواهد مايا را بفهمد از فهم حقيقی آن ناتوان میماند. درك مايا از راه عقل محدود، امكان پذير نیست و مانند خداوند درك ناشدنی است. خداوند درك ناشدنی و سنجش ناپذير است؛ همین طور نيز مايا درك ناشدنی و سنجش ناپذير است. به اين دليل است که گفته شده: «ماـيـاـ سـاـيـهـيـ خـداـونـدـ اـسـتـ.» هـرـ جـاـ کـهـ اـنـسـانـ باـشـدـ، سـاـيـهـيـ اوـ نـيـزـ هـستـ. اـزـ اـيـنـ روـ هـرـ جـاـ کـهـ خـداـونـدـ هـستـ اـيـنـ ماـيـاـيـ مـرـمـوزـ نـيـزـ وـجـودـ دـارـدـ.

معمای مایا پس از شناخت خداوند حل می‌شود

اگرچه برای عقل محدود، خداوند و مایا معنایی است که زیر حکمفرمایی دوگانگی کار می‌کند اما ماهیت حقیقی آنها را می‌توان به طور کامل با دانش نهایی ناشی از شناخت خداوند درک نمود. معنای هستی مایا هرگز قابل درک نیست، مگر پس از درک نهایی که منجر به این شناخت می‌شود که مایا در حقیقت وجود ندارد.

مایا در دو حالت وجود ندارد

در دو حالت مایا وجود ندارد. مایا در حالت ناآگاهی اصلی حقیقت الهی و همچنین در حالت آگاهی خودی حقیقی یا آگاهی برتر حالت خداوند، وجود ندارد. مایا تنها هنگامی که خداوند از عالم پدیداری دوگانگی آگاه است وجود دارد، یعنی هنگامی که از عالم خاکی، عالم لطیف یا عالم ذهنی آگاه باشد. هنگامی که آگاهی از خودی حقیقی وجود نداشته باشد و تنها آگاهی از خیر که تصور شده است وجود داشته باشد و هنگامی که آگاهی با بیچارگی زیر حکمفرمایی تقسیم بندی‌های مجازی دوگانگی قرار گرفته باشد، مایا هست.

مایا تنها در خیال هستی دارد

هستی مایا تنها ناشی از دیدگاه محدود است. مایا تنها در خیالات واهمی به عنوان آفرینندهی حقیقی و بی‌کران چیزهای غیر حقیقی و محدود، هستی دارد. از دیدگاه آخرین و تنها حقیقت ناشی از شناخت خداوند، هیچ چیز هستی ندارد، جز خداوند بی‌کران و جاویدان. در این حالت، جز خداوند، چیزهای محدود که تخیلی بیش نیستند محو گشته و به همراه آن مایا، آفرینندهی تخیل نیز محو می‌گردد.

دانش فاشی از شناخت خداوند

روح، دانش خودی حقیقی را با نگاه به درون و گذر از مایا به دست می‌آورد. در این دانش خودی حقیقی، روح نه تنها می‌داند که ذهن‌های نفسانی مختلف و بدن‌ها هرگز وجود نداشته‌اند، بلکه همچنین می‌داند که کل کائنات (سه عالم) و خود مایا به عنوان یک اصل مجزا نیز هرگز وجود نداشته است. هر حقیقتی که مایا داشته، اکنون در هستی بخش ناپذیر روح کل یکتا، حل گردیده است. روح کل، به شناخت از آنچه که همیشه بوده است دست می‌یابد یعنی به شناخت همیشگی از خودی حقیقی، دانش بی‌کران، مسرت بی‌کران، نیروی بی‌کران، هستی بی‌کران جاویدان و آزادی دائمی از دوگانگی. اما این برترین شکل دانش خودی حقیقی در دسترس عقل نیست و درک ناشدنی است، مگر برای آنها یی که به برترین درک نهایی رسیده باشند.

شرایط خوشحالی

۱

از میان برداشتن رنج از راه ناوابستگی

شادمانی هدف همه‌ی انسان‌ها است

تمام آفریده‌ی عالم در جست و جوی شادمانی هستند و انسان نیز از این قاعده مستثنی نیست. ظاهرا انسان به چیزهای گوناگون دل می‌بندد اما هر آنچه که آرزو می‌کند یا به عهده می‌گیرد به خاطر شادمانی است. اگر اشتیاق به قدرت دارد به این دلیل است که می‌خواهد با استفاده از آن برای خود شادی بیافریند. اگر سخت برای ثروت می‌کوشد، برای این است که می‌پندرد می‌تواند توسط آن شرایط شادمانی خود را تامین نماید و اگر در پی دانش، سلامتی، زیبایی، علم، هنر یا ادبیات می‌رود به این دلیل است که احساس می‌کند یافتن شادی، مستقیماً وابسته به این چیزها است. اگر برای موفقیت دنیوی و مقام می‌کوشد برای این است که امید دارد شادی خود را توسط آنها به دست آورد. انسان توسط تمام تلاش‌ها و فعالیت‌هایش، خواستار مسرت و شادمانی است. خوشحالی انگیزه‌ی قدرت نهایی است که او را در تمامی اعمالش پیش می‌برد.

درهم بافته شدن لذت و درد

همه خواهان شادمانی هستند، باينحال بيشتر افراد، کم و بيش در رنج فرو رفته‌اند. اگرچه در برخی مواقع سهم کوچکی از شادمانی در زندگی نصيب آنها می‌شود اما آن، نه مطلق و نه پایدار است. زندگی انسان هرگز رشتۀ‌ای از لذت‌های محض نیست و بین دو قطب متضاد لذت و درد که مانند ابرهای تیره و رنگین کمان‌های درخشان درهم پیچیده شده‌اند در نوسان است. همان‌طور که رنگین کمان با زیبایی و شکوه در آسمان می‌درخشد و لحظه‌ای بعد محو می‌گردد، به روش مشابه لحظه‌های خوشحالی که گهگاهی در زندگی شخص ظاهر می‌گردند دیری نمی‌پاید که رنگ می‌بازند. این لحظه‌های شادی اگر اثری هم از خود بر جای بگذارند، صرفا خاطره‌ای است که تنها درد از دست دادن شادی‌ها را تشديد می‌کند. چنین خاطره‌ای میراث تغييرناپذير بيشتر لذت‌هاست.

درخت آرزوها دونوع ثمر می‌دهد

انسان خواهان درد و رنج نیست، اما رنج، نتيجه‌ی اجتناب‌ناپذير همان روشي است که توسط آن شادمانی را جست و جو می‌کند. او از راه برآورده شدن آرزوهاي می‌خواهد به شادمانی برسد اما برآورده شدن آرزوها هرگز امر مطمئني نیست، چون انسان در پی برآوردن آنها، در واقع خود را الزما آماده‌ی رنج ناشی از برآورده نشدن آرزوها نيز می‌سازد. درخت آرزوها دونوع ثمر می‌دهد، يكى شيرين که لذت است و ديگري تلخ که رنج می‌باشد. اگر به درخت اجازه رشد داده شود، ديگر نمی‌توان کاري کرد که محصول آن فقط يك نوع ميوه باشد. شخصی که خواستار يك نوع ميوه است، باید

خود را آماده‌ی دریافت نوع دیگر نیز بنماید. انسان با هیجان به دنبال شادی می‌رود و هنگامی که آن را به دست می‌آورد با علاوه‌ی زیاد به آن چنگ می‌زند. او سخت تلاش می‌کند تا از رنجی که در آستانه‌ی رخ دادن است دوری نماید و با خشم، آن درد را تحمل می‌کند. خشم و علاوه‌ی او زیاد کارساز واقع نمی‌شوند، زیرا لذت، ناگزیر روزی کم رنگ و محو می‌گردد؛ نالمیدی و خشم او نیز کارساز واقع نمی‌شوند، زیرا از رنجی که آرزوهاش به بار می‌آورند، نمی‌تواند بگریزد.

تغییر حالت

انسان با برانگیخته شدن آرزوهای گوناگونش، با امیدواری فروکش ناشدنی در پی لذت‌های دنیوی است اما اشتیاق او برای لذات یکسان باقی نمی‌ماند، زیرا حتا هنگامی که جام لذت را در دست می‌گیرد، بارها مجبور می‌شود جرعه‌ای از ناکامی را نیز سر بکشد. شور و شوق او برای لذت‌ها با رنجی که بارها به دنبال آنها می‌آید فروکش می‌کند و انسان دستخوش حالت‌ها و انگیزه‌های ناگهانی می‌شود. او گاهی بسیار خوشحال و سرحال و گاهی بسیار غمگین و افسرده است. بنابراین حال و هوای او بر اساس برآورده شدن یا برآورده نشدن میل‌ها و آرزوهاش تغییر می‌کند. برآورده شدن برخی میل‌ها به شادمانی زودگذر می‌انجامد اما این شادی، پا بر جا نبوده و خیلی زود به واکنشی که نتیجه‌ی آن افسردگی است منجر می‌گردد. حال و هوای انسان، او را دستخوش فراز و نشیب‌های احساسی و تغییرات دائمی می‌سازد.

میل‌ها موجب رنج می‌شوند

برآورده شدن میل‌ها، منجر به پایان‌یابی آنها نمی‌شود؛ آنها برای مدتی پنهان می‌مانند تا دوباره پس از مدتی با شدت بیشتر سر برآورند. شخص گرسنه برای برآوردن میل خود، غذا می‌خورد اما بزودی دوباره احساس گرسنگی می‌کند و اگر بسیار زیاد غذا بخورد، هنگام برآورده نمودن میل خود، دچار درد و ناراحتی می‌شود. همه‌ی میال‌های دنیوی این چنین هستند. آنها فقط می‌توانند نوعی شادمانی ایجاد کنند که ناپایدار و زودگذر است. شادمانی حتا در همان لحظه‌ی برآورده شدن، پیشاپیش شروع به رنگ باختن و ناپدید شدن می‌کند. از این‌رو میال‌های دنیوی هرگز نمی‌توانند به یک خوشحالی پایدار بینجامند، بلکه بر عکس همواره انواع گوناگون رنج‌ها را به دنبال دارند. هنگامی که فرد آکده از میال‌های دنیوی باشد، انبوهی از رنج در انتظار اوست. امیال ناگزیر به رنج‌های فراوانی دامن می‌زنند و این یک قانون است.

کاهش میال‌ها از راه رنج بردن

اگر شخص، رنجی را که میال‌ها در پی دارند تجربه یا تصور کند، آنها کاهش می‌یابند. گاهی رنج شدید باعث ناوابتگی انسان به زندگی دنیوی می‌شود اما بارها این ناوابتگی توسط سیل نوینی از میال‌ها، دوباره از جای برکنده می‌شود. افراد بسیاری به دلیل تاثیر زحر شدید که نتیجه‌ی میال‌ها است، به طور موقت علاقه‌ی خود را به چیزهای دنیوی از دست می‌دهند اما ناوابتگی باید دائمی باشد تا بتواند راه آزادی از بند و اسارت میل‌ها را هموار سازد. درجه‌های گوناگونی از ناوابتگی وجود دارند اما همه‌ی آنها دائمی نیستند.

ناوابستگی موقتی

گاهی انسان با یک تجربه‌ی شدید غیرمعمولی مانند دیدن تشییع جنازه یا به خاک سپردن و سوزاندن یک جسد، به شدت دگرگون می‌گردد. چنین تجربه‌هایی موجب تحریک اندیشه می‌شوند و به یک رشته افکار طولانی، پیرامون بیهودگی و پوچی زندگی دنیوی دامن می‌زنند. شخص زیر فشار چنین تجربه‌هایی، درک می‌کند که او نیز روزی باید جان بسپارد و همه‌ی چیزهای دنیوی که برایش بسیار عزیز بودند را ترک کند. اما این اندیشه‌ها و ناوابتگی ناشی از آنها، زودگذر هستند و سریع به دست فراموشی سپرده می‌شوند و شخص، وابستگی‌های خود به دنیا و اشیای اغواگر آن را دگربار از سر می‌گیرد. این حال و هوای موقتی و زودگذر ناشی از ناوابستگی، اسماشان وایراگیا Smashan-Vairagya نام دارد، زیرا این احساس معمولاً برخاسته از محیط قبرستان‌ها است و تنها تا زمانی که فرد پیش روی جسد است ادامه دارد. این حال و هوای ناوابتگی، به همان اندازه که موقتی است، ناگهانی نیز می‌باشد. این احساس، تا زمانی که ادامه داشته باشد، قوی و اثربخش به نظر می‌رسد و تنها با پایداری تجربه، پرورانده می‌شود اما با محو تجربه، حال و هوای ناوابتگی نیز بدون اینکه تاثیر جدی در نگرش کلی فرد نسبت به زندگی داشته باشد به سرعت از بین می‌رود.

یک داستان تشریح‌کننده

این حال و هوای زودگذر را می‌توان توسط داستان فردی که روزی نمایشنامه‌ی روحانی گوپی چاندا را دیده بود، تشریح کرد. این

نمایشنامه آنچنان به طور ژرف در او تاثیر گذاشت که با نادیده انگاشتن همهٔ مسئولیت‌ها نسبت به خانواده‌اش، به گروهی از درویشان دوره‌گرد وابسته به فرقه‌ی گوپی چاندا پیوست. با پیشنهاد اعضای گروه، او راه و روش پیشین زندگی خود را کنار گذاشت؛ لباس درویشی به تن کرد، سرش را تراشید و زیر درختی نشست. ابتدا او در مراقبه‌ای ژرف فرو رفت اما رفته رفته که گرمای آفتاب شدت گرفت، اشتیاق آن فرد برای مراقبه رو به سردی رفت. پس از مدتی، او شروع به احساس گرسنگی و تشنجی کرد و بی‌تاب و بیچاره شده بود. هنگامی که افراد خانواده‌اش متوجهی نبودن او شدند، نگران گردیدند و پس از مدتی جست و جو، او را در آن تنگنای رقت‌بار یافتند. او خسته و به طور آشکار ناراضی بود؛ زن با دیدن همسرش در آن حال و وضعیت با عصبانیت به سوی او روانه شد و شروع به سرزنش او نمود. بدین ترتیب حال و هوای ناوابتگی آن مرد به دنیا از بین رفت و چون از وضع زندگی نوین به کلی خسته شده بود، آمدن زنش را ارمنان الهی برشمرد و برای ساكت نمودن همسرش، به سرعت لباس‌های عادی‌اش را پوشید و با افتادگی همراه او راهی خانه شد.

ناوابستگی شدید

گاهی حالت ناوابتگی به دنیا، دوام بیشتری دارد و نه تنها برای مدت چشمگیری ادامه می‌یابد، بلکه به طور جدی نگرش کلی زندگی فرد را نیز تغییر می‌دهد. به این حالت تیورا - وایراگیا Tivra-Vairagya یا ناوابتگی شدید گفته می‌شود. این ناوابتگی

شدید معمولاً برخاسته از یک بیچارگی بزرگی مانند از دست دادن عزیزی یا مال یا شهرت است. فرد زیر تاثیر این موج ناوابستگی، همه‌ی چیزهای دنیوی را ترک می‌کند. این نوع ناوابستگی ارزش روحانی خود را دارد اما ممکن است به مرور زمان از بین برود یا با یورش سیل پیاپی آرزوهای دنیوی درهم شکسته شود. انزجاری که شخص در چنین موقعی نسبت به دنیا احساس می‌کند، به خاطر تاثیرات نیرومند بر جای مانده از آن بیچارگی است اما این حالت با دوام نیست، زیرا زاییده‌ی درک و فهم نمی‌باشد و تنها واکنشی شدید نسبت به زندگی است.

ناوابستگی کامل

ناوابستگی که واقعاً پایدار است به خاطر درک ناشی از زجر و علت‌های آن است و به طور محکم بر اساس این درک بنا شده است که همه‌ی چیزهای این دنیا، آنی، زودگذر و دل بستن به آنها ناگزیر و نهایتاً منشاً درد و رنج می‌شود. انسان به دنبال چیزهای دنیوی است، زیرا موجبات شادی او را فراهم می‌سازند؛ او سعی می‌کند از چیزهایی که برایش ایجاد درد می‌کنند فرار کند اما نمی‌داند که نمی‌تواند یکی را بدون دیگری داشته باشد. تا زمانی که وابستگی به اشیا لذت‌بخش دنیوی وجود داشته باشد، فرد باید همیشه رنج نداشتن آنها را نیز بپذیرد و سپس درد از دست دادن آنها را پس از به دست آوردن‌شان، بجان بخرد. ناوابستگی دائم به دنیا که آزادی از اسارت همه‌ی میال‌ها و وابستگی‌ها را به همراه دارد، پارنا وایراگیا- Purna-Vairagya یا ناوابستگی کامل نام دارد. ناوابستگی کامل یکی از شرایط اصلی شادمانی پایدار و حقیقی است، زیرا کسی که ناوابستگی کامل

به دست می آورد، دیگر رنج ناشی از اسارت بی پایانی که میل‌ها و آرزوها به وجود می آورند را برای خود ایجاد نمی کند.

تضادها

بی آرزویی، انسان را مانند کوه استوار می سازد. او نه زیر تاثیر لذت و نه زیر تاثیر غم قرار می گیرد و نه با یورش تضادها از پای در می آید. کسی که زیر تاثیر چیزهای خوشایند قرار گیرد، ناچار زیر تاثیر چیزهای ناخوشایند نیز قرار می گیرد. اگر فردی به واسطه‌ی نشانه‌ای که نیکبختی در نظر گرفته می شود در کارهایش دلگرم شود، آنگاه ناچار توسط نشانه‌ای که شوم برشمرده می شود دلسرب می گردد. تا زمانی که او از نیکبختی نیرو می گیرد نمی تواند در مقابل پی آمدهای شومبختی در امان باشد. تنها راهی که می توان توسط آن در مقابل نیکبختی‌ها و شومبختی‌ها ایستادگی کرد و از پای در نیامد، بی تفاوتی به هر دوی آنها است.

تمجید و سرزنش

اصلی که در بالا آمده است در خصوص تضادهای تمجید و سرزنش نیز حقیقت دارد. اگر فرد با دریافت تمجید، خشنود شود، ناگزیر هنگام دریافت سرزنش ناراحت می شود. تا زمانی که شخص با دریافت تمجید، از درون دلشاد می گردد، نمی تواند خود را زیر رگبار سرزنش‌ها استوار و محکم نگاه دارد. تنها راه برای اینکه فرد در برابر سرزنش‌ها از پای در نیاید این است که وابسته به تمجید نباشد. تنها آن زمان شخص می تواند زیر تاثیر تضادهای تمجید و سرزنش قرار نگیرد و متانت و آرامی خود را از دست ندهد. متانت و ثباتی که زیر

تأثیر هیچ تضادی بهم نمی‌خورد تنها از راه ناوابستگی کامل به دنیا امکان‌پذیر است که خود شرط اصلی شادمانی پایدار و حقیقی است. کسی که ناوابستگی کامل به دست می‌آورد، دستخوش تجربه‌ی تضادها نمی‌شود و چون از بندگی امیال آزاد است، دیگر وسیله‌ی رنج خود را فراهم نمی‌سازد.

رنج جسمی و ذهنی

انسان دستخوش رنج‌های بسیاری از جمله بدنی و ذهنی می‌شود و از این دو رنج، رنج ذهنی شدیدتر است. آنهایی که دید محدودی دارند فکر می‌کنند که رنج، تنها بدنی است. برداشت آنها از رنج، نوعی بیماری یا شکنجه‌ی جسمانی می‌باشد، درحالی که رنج ذهنی بدتر از رنج بدنی است. رنج جسمی گاهی هم‌چون موهبتی است که مقصودش دور نمودن توجه فرد از رنج ذهنی و آرام ساختن آن است.

شادی پایدار از راه بی‌آرزوی

این درست نیست که رنج بدنی محض را خیلی مهم بدانیم، زیرا می‌توان توسط به کار گرفتن نیروی اراده و استقامت، آن را تحمل نمود. رنجی که واقعاً به حساب می‌آید، رنج ذهنی است، چون حتاً مرتاض‌ها که می‌توانند رنج‌های بدنی بزرگی را تحمل کنند، رهایی از رنج ذهنی که ریشه در برآورده نشدن امیال دارد را دشوار می‌یابند. اگر انسان هیچ نخواهد، در هیچ شرایط نامساعدی غمگین نمی‌شود، حتاً اگر در دهان شیر باشد. حالت بی‌آرزویی کامل در همگان نهفته است و هنگامی که فرد از راه ناوابستگی کامل

به مرحله‌ای برسد که هیچ نخواهد، به سرچشمه‌ی جاویدان درونی شادمانی همیشگی و کاهش‌ناپذیر دست می‌یابد که بر پایه‌ی چیزهای دنیوی بنا نشده است، بلکه از راه دانش خودی حقیقی و شناخت خداوند پرورانده می‌شود.

شرایط خوشحالی

۲

رضایت، عشق و شناخت خداوند

رضایت، آزار خود - ساخته را برمی‌چیند

بیشتر رنج انسان، خود- ساخته است و از آرزوهای افسارگسیخته و خواسته‌های غیرممکن سرچشمه می‌گیرند. همه‌ی اینها برای خود - شکوفایی حقیقی، غیرضروری هستند. اگر انسان راضی و بی‌آرزو شود، از رنج خود- ساخته آزاد می‌گردد. آن هنگام تصورات او پیوسته با بیقراری ناشی از پیگری چیزهای بی‌همیت آزار نمی‌بینند و در آرامشی شکستن‌پذیر سکنی می‌گزینند. هنگامی که انسان راضی باشد، نیازی به راه حل برای مسائل ندارد، زیرا مسائلی که اشخاص دنیوی با آنها روبرو می‌شوند برای او وجود ندارد. او دارای هیچ مشکلی نیست، بنابراین لزومی ندارد که نگران راه کار آنها باشد. برای او پیچیدگی‌های زندگی وجود ندارد، زیرا زندگی او در حالت بی‌آرزویی، به طور مطلق ساده است.

رنج ناشی از ترک و چشمپوشی

هنگامی که شخص درک کند، میل‌ها و آرزوها صرفاً قفسی برای روح هستند، آن زمان تصمیم به ترک آنها می‌گیرد اما این کار حتاً اگر داوطلبانه صورت گیرد، فرایندی رنج‌آور است. رنجی که از پالایش و پاکسازی ذهن از آرزوهای بی‌شمارش برمی‌خیزد، حتاً زمانی که روح ممکن است آمادگی ترک خواسته‌ها را داشته باشد پابرجاست، چون این تصمیم روح، در مخالف با گرایش‌های ذهنی نفسانی است که می‌خواهد توسط آرزوهای همیشگی‌اش پایداری کند. از آنجایی که ترک امیال از زندگی ذهن نفسانی می‌کاهد، بنابراین فرایندی است که همواره رنج شدیدی را به دنبال دارد. اما چنین رنجی برای روح سودمند است، چون روح را از بند اسارت، رهایی می‌بخشد.

سباهات

تمامی رنج‌ها بد نیستند. هنگامی که رنج منجر به خوشحالی جاویدان ناشی از بی‌آرزویی شود، باید آن را خیر و مصلحت دانست. درست همان‌طوری که بیمار برای رهایی از درد خطرناک و مزمنی باید رنج ناشی از تیغ جراحی را تحمل کند، روح نیز باید برای رهایی از رنج تکرار شدنی و بی‌انتهایی که آرزوها ایجاد می‌کند، پذیرای رنج ناشی از ترک آنها باشد. رنجی که روح در ترک میل‌ها تجربه می‌کند، ممکن است خیلی شدید باشد اما به خاطراحساس آزادی بیشتری که با محو تدریجی آرزوها از ذهن به دست می‌آید، قابل تحمل می‌شود. اگر ورمی شکافته شود و چرک آن خارج گردد، درد

زیادی ایجاد می‌کند اما آرامش زیادی نیز می‌بخشد. همین‌طور رنج ناشی از ترک خواسته‌ها، همراه با آسودگی جبران کننده‌ای است که پی‌آمد ورود تدریجی به یک زندگی نامحدود آزاد و خوشحال است.

رسیدن به یگانگی از راه رنج

به دست آوردن یک زندگی ساده‌ی همراه با آزادی و خوشحالی یکی از دشوارترین کارهاست. انسان زندگی‌اش را با پرورش میل‌های تخیلی و مصنوعی، پیچیده نموده است و بازگشت به سادگی، برابر با ترک آرزوهاست. میل‌ها، پاره‌ی جدنشدنی از خودی محدود انسان شده‌اند و در نتیجه او تمایلی به رها نمودن آنها ندارد، مگر اینکه از راه رنج‌های شدید این درس بر ذهن نقش بندند که خواسته‌ها زاییده‌ی نادانی هستند. هنگامی که شخص به واسطه‌ی آرزوها خود، با رنج بزرگی رویه‌رو می‌شود به ماهیت واقعی آنها پی‌می‌برد و زمانی که چنین رنجی پیش می‌آید، باید پذیرای آن باشد. رنج همچنین ممکن است برای از بین بردن رنج‌های بیشتر به وجود آید. یک خار را با خار دیگر می‌توان بیرون آورد و یک رنج را با رنج دیگر می‌توان برطرف ساخت. هنگامی که هدف از رنج بردن، پاک نمودن آرزوها روح باشد، آنگاه رنج باید به سراغ شخص بباید و این امر به همان اندازه ضرورت دارد که یک بیمار به دارو نیاز دارد.

رنج اصلی نتیجه‌ی نارضایتی است

با اینحال، نود و نه درصد از رنج‌های انسان، غیرضروری‌اند. مردم از راه نادانی بی‌امان، بر خود و همنوعان خود رنج تحمیل می‌کنند و سپس می‌پرسند چرا ما باید رنج ببریم؟ معمولاً رنج به طور نمادین با صحنه‌های جنگ، خانه‌های ویران، دست و پاهای شکسته و

خون‌آلود، زجر شکنجه و مرگ نشان داده می‌شود. اما جنگ، رنج خاصی را در بر نمی‌گیرد. در واقع مردم همیشه در رنج هستند. آنها رنج می‌برند زیرا ناراضی‌اند، یعنی بیشتر و بیشتر می‌خواهند. جنگ بیشتر برآیند رنج جهانی ناشی از ناراضایتی است و نه در برگیرنده‌ی نمادهای رنج. انسان به واسطه‌ی حرص، خودبینی و ستمکاری، رنج وصفناپذیری را برای خود و دیگران ایجاد می‌کند.

پی‌گیری خودخواهانه‌ی خوشحالی، انسان را سنگدل می‌سازد

انسان تنها با ایجاد رنج برای خود راضی نیست، بلکه با بی‌رحمی نیز مشتاق ایجاد رنج برای همنوعان خود است. انسان حتاً به قیمت خوشحالی دیگران در پی خوشحالی خود است که به ستمکاری و جنگ‌های بی‌پایان می‌انجامد. تا زمانی که انسان تنها به خوشحالی خود می‌اندیشد، آن را نمی‌یابد. انسان با پیگیری خوشحالی فردی خود، به پرنگ‌تر و سنگین‌تر شدنِ خودی محدودش دامن می‌زند. هنگامی که انسان صرفاً خودخواه باشد، آنگاه در جست و جویی غیرحقیقی برای خوشحالی مجزا و انحصاری، می‌تواند نسبت به دیگران کاملاً سنگدل و بی‌رحم گردد، اما این کار با زهرآلود کردن سرچشم‌های زندگی، به خود شخص واکنش نشان می‌دهد. زندگی خالی از عشق، بسیار تلخ است و تنها زندگی توام با عشق ارزش زیستن دارد.

خوشحالی از راه عشقی که خود - فراموش است

اگر شخص بی‌آرزو باشد نه تنها رنج‌های فراوانی که برای دیگران ایجاد کرده است را از میان برمی‌دارد، بلکه بسیاری از رنج‌های خود - ساخته‌ی خود را نیز از بین می‌برد. اگرچه نتیجه‌ی بی‌آرزویی

محض، خوشحالی مطلق نیست، اما انسان را از رنج خود - ساخته محافظت می‌نماید و کمک بسیار زیادی در راه رسیدن به خوشحالی حقیقی می‌کند. خوشحالی حقیقی هنگامی آغاز می‌شود که شخص هنر سازگاری درست و مناسب با دیگران را بیاموزد؛ سازگاری درست مستلزم خود-فراموشی و عشق است. از این‌رو اهمیت روحانی تبدیل زندگی خودی محدود به زندگی برخاسته از عشق، طلوع می‌کند.

عشق بدون خودخواهی کمیاب است

عشق پاک کمیاب است، زیرا عشق در بیشتر موارد با انگیزه‌های خودخواهانه که توسط عملکرد سانسکاراهای انباشته شده‌ی بد، مخفیانه وارد آگاهی می‌شوند فاسد می‌گردد. پاک‌سازی آگاهی از نادانی که ریشه‌ی ژرف دارد و خود را از راه «من» و «مال من» ابراز می‌دارد، بسیار دشوار است. برای نمونه حتا هنگامی که شخص می‌گوید که محبوبش را می‌خواهد، معمولاً مقصود او این است که می‌خواهد محبوبش با او باشد. احساس «من» و «مال من» حتا در بیان عشق هم به روشنی دیده می‌شود. اگر شخصی فرزند خود را با لباس کهنه و پاره ببیند، می‌کوشد تا لباس خوب برایش فراهم کند و می‌خواهد او را خوشحال ببیند. در چنین شرایطی، او احساس خود نسبت به فرزندش را عشق پاک می‌داند اما با چنین واکنش سریعی که به وضع نابسامان فرزند خود نشان می‌دهد، نقش اندیشه‌ی «مال من» به هیچ‌وجه کم رنگ و بی‌اهمیت نیست. زیرا اگر او تصادفاً فرزند شخص بیگانه‌ای را در خیابان می‌دید که لباس پاره بر تن دارد، واکنش او واکنشی که به وضعیت فرزند خود نشان می‌داد، نمی‌بود. این نشان می‌دهد که اگرچه ممکن است

او از این امر به طور کامل آگاه نباشد اما طرز رفتار او نسبت به فرزندش در واقع بیشتر خودخواهانه بوده است. احساس «مال من» در پس زمینه‌ی ذهن او وجود دارد و تنها با کاوش تحلیلی به سطح آگاهی آورده می‌شود. اگر واکنش او به فرزند شخص بیگانه‌ای، مانند واکنش او به فرزند خودش باشد، تنها آن موقع می‌توان گفت که او عشق پاک و بدون خودخواهی دارد.

عشق پاک هم آسان و هم دشوار است

عشق پاک چیزی نیست که بتوان بر شخصی تحمیل نمود یا به زور از دیگری ریود. آن می‌باید از درون با آزادی بی‌قيد و شرط به طور خودجوش آشکار گردد. آنچه که می‌تواند با تصمیم دلاورانه انجام گیرد، از میان برداشتن عواملی است که مانع آشکار شدن عشق پاک می‌شود. دستیابی به حالت بدون خودخواهی هم دشوار و هم آسان است. این امر برای آنهایی که هنوز تصمیم نگرفته‌اند تا به بیرون از خودی محدود گام بردارند، دشوار و برای کسانی که چنین تصمیمی گرفته‌اند آسان است. در نبود تصمیمی محکم، وابستگی‌های متصل به خودی محدود، از چنان استحکامی برخوردارند که نمی‌توان آنها را در هم شکست اما اگر شخص بهر قیمتی تصمیم به کنار گذاشتن خودخواهی بگیرد، به آسانی می‌تواند وارد قلمرو عشق پاک گردد.

نیاز به تصمیم دلاورانه

خودی محدود، مانند تن پوشی ظاهری برای روح است. همان‌طور که شخص می‌تواند با اراده‌ی خود، لباسش را از تن در آورد، همان‌طور نیز با برداشتن گامی جسورانه و سرنوشت‌ساز

می‌تواند تصمیم قطعی بگیرد تا خودی محدود را به دور افکند و برای همیشه از شر آن رهایی یابد. کاری که در غیر این صورت مشکل می‌نمود در اثر تصمیمی جسوارانه و تسلیم نشدنی آسان می‌گردد. چنین تصمیمی تنها زمانی در ذهن پا می‌گیرد که شخص اشتیاق شدیدی برای عشق پاک داشته باشد. همان‌طور که شخص گرسنه مشتاق غذا است، همان‌طور نیز مریدی که می‌خواهد عشق پاک را تجربه کند باید اشتیاق شدیدی برای آن عشق داشته باشد.

عشق حقیقی تنها به وسیله‌ی مرشد کامل بیدار می‌شود

مرید با پرورش چنین اشتیاق شدیدی برای عشق پاک، می‌توان گفت که آماده‌ی مداخله‌ی مرشد کامل شده است که با رهنمون درست و کمک ضروری، مرید را یاری و وارد عشق الهی می‌نماید. تنها مرشد کامل می‌تواند با ارمغان عشق الهی، عشق را در مرید بیدار سازد؛ راه دیگری وجود ندارد. آنانی که خواهان فنا شدن در عشق هستند، باید بر آن باشند تا به درون شعله‌های خاموش نشدنی عشق گام نهند. عشق، پراهمیت‌ترین چیز در زندگی است. عشق در انسان بیدار نمی‌شود، مگر به واسطه‌ی تماس با تجسم عشق الهی. صرفِ اندیشیدن نظری درباره‌ی عشق، تنها منجر به بافتن تئوری درباره‌ی عشق می‌شود، درحالی که دل، هم‌چنان خالی باقی می‌ماند. «عشق، ایجاد عشق می‌نماید» و نمی‌توان آن را با روش‌های مکانیکی بیدار نمود.

عشق به شناخت خداوند می‌انجامد

هنگامی که عشق حقیقی در انسان بیدار شود او را به سوی شناخت خداوند رهنمون و میدان نامحدودی از خوشحالی جاویدان

و محوناشدنی برایش آشکار می‌سازد. خوشحالی ناشی از شناخت خداوند، هدف تمامی آفرینش است. برای یک شخص امکان ندارد که بدون داشتن تجربه‌ی واقعی از الوهیت، کوچکترین تصوری از آن خوشحالی وصفناپذیر داشته باشد. تصوری که انسان دنیوی از رنج یا خوشحالی دارد، بسیار محدود است. خوشحالی حقیقی که با شناخت خداوند طلوع می‌کند، ارزش تحمل همه‌ی رنج‌های فکری و بدنی در کائنات را دارد؛ سپس انگار که همه‌ی رنج‌ها هرگز وجود نداشته‌اند.

خوشحالی ناشی از شناخت خداوند فامحدود و پا بر جا است

حتا آنانی که به شناخت خداوند نرسیده‌اند، می‌توانند با روش یوگا، فکر خود را چنان کنترل کنند که حتا اگر زیر خاک رفته یا در روغن داغ انداخته شوند، هیچ چیز در آنها ایجاد درد و رنج نکند. اگرچه مرتاض‌های پیشرفت‌ه می‌توانند هر رنجی را دلیرانه بپذیرند و خنثی سازند اما خوشحالی ناشی از شناخت خداوند را تجربه نمی‌کنند. هنگامی که فرد، خدا می‌شود تمامی چیزهای دیگر صفر می‌گردند. بنابراین خوشحالی ناشی از شناخت خداوند دچار کاهش نمی‌شود. خوشحالی ناشی از شناخت خداوند بر خود استوار است و همیشه تازه، محوناشدنی، بی حد و وصفناپذیر است؛ به خاطر این خوشحالی، کائنات پدیدار گشته است.

خداؤند به عنوان عشق بی‌کران

ذات خداوند عشق است

آنانی که می‌کوشند خداوند را تنها از راه عقل درک کنند به مفهومی خشک و بی‌روح که فرسنگ‌ها از ماهیت و ذات خداوند به دور است، دست می‌یابند. این حقیقت دارد که خداوند دانش بی‌کران، هستی بی‌کران، نیروی بی‌کران و مسرت بی‌کران است اما ذات خداوند را نمی‌توان فهمید، مگر اینکه او به عنوان عشق بی‌کران درک شود. در حالت فراسو که تمامی سه عالم از آن سرچشمه می‌گیرند و سرانجام در آن حل می‌شوند، خداوند به طور جاودان عشق بی‌کران است. اگر عشق خداوند در چهارچوبِ محدودِ شکل‌ها دیده شود (که در دورانِ موقتی پدیدار شدنِ سه عالم تخیلی ناشی از دوگانگی به وجود می‌آیند) آنگاه به نظر می‌رسد که بی‌کرانی آن آسیب دیده است.

مسیر آشکار شدن عشق

هنگامی که عشق خداوند، خود را در شکل‌های آشکار سه عالم یا به واسطه‌ی آنها تجربه می‌کند، مراحل زیر را احساس می‌کند:

- ۱- خود را به شدت محدود تجربه می‌کند، ۲- خود را کمتر و

کمتر محدود و بیشتر مانند عشق بی کران تجربه می کند و ۳- خود را آنچه که در حقیقت هست، یعنی نامحدود در ذات و هستی تجربه می کند. تجربه‌ی محدودیت در عشق، ناشی از نادانی است که مسبب آن سانسکارها (فرآورده‌ی فرعی سیر تکامل آگاهی) هستند؛ از مشخصه‌ی فرایند بی کران شدن عشق، به دور افکنند این سانسکارهای محدود کننده است.

عشق و شهوت

پس از پشت سر گذاشتن مراحل تقریباً ناآگاهِ جهانِ جامدات، عشق از خودش به صورت شهوت آگاه می گردد. پدیدار شدن ابتدایی آن در آگاهی انسانی نیز به صورت شهوت انجام می گیرد. شهوت محدودترین شکل عشق در آگاهی انسانی است؛ با وجود رابطه‌ی روشنی که شهوت با افراد دیگر دارد، از خودخواهی محض غیرقابل تشخیص است. زیرا هر آنچه که شهوت به آن چنگ می‌زند و مشتاق آن است به خاطر خودیِ مجزای محدود و ناشی از آن دیدگاه است. با اینحال شهوت نوعی عشق است، زیرا در آن نوعی ارج نهادن به دیگران وجود دارد، هر چند که چنین ارج نهادنی، توسط لایه‌های ضخیم نادانی از خودی حقیقی، به طور کامل فاسد شده است.

عشق در عالم خاکی

هنگامی که آگاهی انسان به طور کامل در دوگانگی عالم خاکی گرفتار می‌شود، عشق نمی‌تواند خود را چیزی جز نوعی شهوت بروز دهد. برای نمونه، شخص ادویه‌ی کاری را دوست دارد، زیرا برای حسِ چشایی او خوشایند است و چون اندیشه و احساس برتری

وجود ندارد، بنابراین نوعی شهوت به حساب می‌آید و صرفاً میل به داشتن حس چشایی در نظر گرفته می‌شود. ذهن هم‌چنین میل به داشتن حواس پنجگانه‌ی بدن از جمله بینایی، بویایی، صدا و لامسه دارد و توسط هیجاناتی که از این احساس‌ها به دست می‌آورد زندگی نفس محدود و خام خود را می‌پروراند. شهوت از هر نوعی که باشد گرفتاری با شکل‌های خاکی است و مستقل از جان یا روح است که پشت آنها قرار دارد. شهوت ابراز وابستگی محض به موضوعات حواس پنجگانه است و از آنجایی که در تمامی انواع شهوت‌ها، دل به حرکت در نمی‌آید و از ابراز آن جلوگیری می‌شود، بنابراین خلا ابدی در دل به وجود می‌آید و در حالت رنج و ناخشنودی بی‌پایان باقی می‌ماند.

شهوت، نهایتِ محدودیت است

هنگامی که عشق، خود را به صورت ناپاک یا صد در صد شهوت ابراز کند در نهایتِ محدودیت است، زیرا با بیچارگی در دام میال‌های بی‌پایانی گرفتار است. هنگامی که دل در چنگ شهوت گرفتار باشد، روح هم‌چنان در حالت توهمن، گیجی یا بهت‌زدگی باقی می‌ماند. از آنجایی که دل دستخوش نادانی محدود کننده است، بنابراین کارکرد آن به شدت کاهش می‌یابد و منحرف می‌گردد. دل از ابراز و تحقق توانایی‌های برتر خود محروم می‌شود و این ناکامی و سرکوبِ زندگی روح، حالتِ اسارت مطلق را به دنبال دارد.

شهوت، به طور غیر مستقیم، خود-بیان‌گریِ بی‌کران‌الهی است

شهوت محدودترین نوع عشق است که پیرو و بندۀ نادانی است. بر چسب روشِ نارسایی که همواره بر شهوت زده شده، به خودی خود نشانه‌ی این است که شهوت ابراز ناتمام و ناکامل چیزی

ژرف‌تر است که گستردہ و نامحدود است. از راه رنج‌های گوناگون بی‌پایان در ارتباط با شهوت‌ناپاک و تجربه‌های دائمی از ناکامی‌هایی که شهوت به دنبال دارد، روح اعتراض آشتنی‌ناپذیر خود را در برابر سطحی بودن مطلق یک زندگی برخاسته از شهوت نامحدود، پیوسته ابراز می‌دارد. بنابراین ندای خاموش‌نشدنی عشق بی‌کران خداوند از این راه، به طور غیرمستقیم ادعاهای بی‌چون و چراً حقیقت ابراز نشده و کامل خود را به اثبات می‌رساند.

سه حالت عاشق

حتا در پست‌ترین زندگی شهوانی در عالم خاکی، خداوند خود را به عنوان یک عاشق تجربه می‌کند. در این حالت، عاشق از ذات حقیقی خود یا معشوق کاملا ناآگاه است و عاشق در درازای فرایندی متوقف‌نشدنی به وسیله‌ی پرده‌ی تاریک دوگانگی غیرقابل درکی از معشوق، جدا شده است. با اینحال این سرآغاز فرایندی طولانی است که توسط آن عاشق، پرده‌ی احاطه کننده‌ی نادانی را می‌شکافد و حقیقت را به عنوان عشقی بی‌کران و آزاد به ارت می‌برد. اما عاشق برای ورود به عشق بی‌کران می‌باید از دو ایستگاه دیگر که از مشخصه‌های عالم لطیف و ذهنی هستند گذر کند.

عشق در عالم لطیف

عاشق در عالم لطیف هنوز از شهوت آزاد نیست اما شهوتی که او تجربه می‌کند به غلظت و پرنگی شهوت در عالم خاکی نیست. شدت شهوت در عالم لطیف تقریبا به نصف شهوت در عالم خاکی کاهش یافته است. افزون بر این، ابراز خاکی شهوت در عالم لطیف به صورتی که در عالم خاکی است، وجود ندارد. عاشق در عالم

خاکی به طور ناگیستنی گرفتار چیزهای خاکی است و از این رو شهوت او به صورت خاکی ابراز می‌شود. اما عاشق چون در عالم لطیف از وابستگی‌ها به اشیا خاکی رهایی یافته است بنابراین شهوت او به صورت خاکی ابراز نمی‌شود. شهوت او به صورت لطیف بیان می‌شود و نمی‌تواند به صورت خاکی ابراز گردد. افزون بر این، چون در عالم لطیف تقریباً نیمی از شهوت اصلی عالم خاکی یا خشن پاک و پالایش شده است، بنابراین عاشق در عالم لطیف عشق را به صورت شهوت غلیظ و پرنگ تجربه نمی‌کند، بلکه آن را به صورت برتر و به عنوان اشتیاق یگانگی با معشوق الهی تجربه می‌کند.

عشق به صورت اشتیاق

بدین گونه عشق در عالم خاکی به صورت شهوت و در عالم لطیف به صورت اشتیاق خود را ابراز می‌دارد. شهوت، میل به احساس‌ها می‌باشد و از این رو انگیزه‌ای کاملاً خودخواهانه دارد. شهوت نسبت به رفاه معشوق مطلقاً بی‌توجه است. در اشتیاق، خودخواهی کمتر است و اگرچه احساس انحصارگری هنوز به شیوه‌ای وجود دارد اما معشوق الهی به خاطر خودش حائز ارزش و اهمیت می‌گردد. در اشتیاق، محدودیت عشق، کمتر از شهوت است. در اشتیاق، پرده‌ی دوگانگی شفاف‌تر شده است و موانع کمتری در راه ایجاد می‌کند، زیرا اکنون عاشق با به دست آوردن حضور معشوق الهی، آگاهانه می‌کوشد تا بر دوگانگی بین عاشق و معشوق الهی چیره شود. در شهوت، تاکید صرفاً بر خودی محدود است و وجود معشوق الهی به طور کامل تکمیل کننده‌ی نیازهای مادی عاشق می‌باشد. در اشتیاق، اهمیت به طور مساوی میان عاشق و معشوق الهی

توزیع شده و عاشق درک می‌کند، همان طوری که معشوق الهی به خاطر او وجود دارد، او نیز به خاطر معشوق الهی وجود دارد.

عشق در عالم ذهنی

عاشق در عالم ذهنی ابراز عشق را حتا به صورت بالاتر و آزادتری تجربه می‌کند. در این حالت اگرچه شهوت به طور کامل از بین نرفته است اما قسمت بیشتر آن پاک و پالایش شده و تنها یک چهارم از شهوت اصلی عالم خاکی باقی مانده که بدون ابراز، به طور نهفته باقی می‌ماند. در عالم ذهنی، شهوت حتا ابراز لطیف هم ندارد. عاشق در عالم ذهنی به چیزهای لطیف وابستگی ندارد و از اشتیاقی انحصارگرا که برای معشوق الهی وجود دارد و از مشخصه‌ی عاشق در عالم لطیف است، آزاد می‌باشد.

عشق به صورت تسلیم

در عالم ذهنی، عشق خود را به صورت تسلیم کامل به خواست معشوق الهی ابراز می‌دارد و تمامی آرزوهای خودخواهانه که دربرگیرنده‌ی اشتیاق به حضور معشوق الهی است از بین می‌روند. اکنون اهمیت، صرفا بر ارزش معشوق الهی و خواست او تمرکز دارد. خودخواهی به طور کامل از میان برداشته شده است و عشق پاک با فراوانی هر چه بیشتر آزاد می‌شود. اما عشق حتا در عالم ذهنی هم، بی‌کران نیست؛ زیرا هنوز پرده‌ی نازک دوگانگی که عاشق را از معشوق الهی جدا می‌سازد، وجود دارد. در این حالت گرچه عشق در چنگال خودخواهی اسیر نیست اما هنوز به بی‌کرانی دست نیافته است، زیرا توسط ذهن محدود تجربه می‌شود، درست به همان گونه که عشق در عوالم پست‌تر توسط بدن‌های پست‌تر تجربه می‌شد.

عشق‌الهی بی‌کران است

با رفتن به فراسوی ذهنِ منفرد، عشق آگاهانه در هستی و بیان،
بی‌کران می‌شود. چنین عشقی به درستی الهی نامیده می‌شود، زیرا
از مشخصه‌ی حالت الهی است که در آن تمامی دوگانگی سرانجام از
پای در آمده است. در عشق الهی، شهوت به طور کامل از بین رفته
است و حتا به طور نهفته نیز وجود ندارد. عشق‌الهی در ذات و ابراز،
نامحدود است، زیرا به وسیله‌ی روح و توسط خود روح تجربه می‌شود.
در عالم خاکی، لطیف و ذهنی، عاشق از جدایی خود از معشوق الهی
آگاه است اما با رفتن به فراسوی تمامی این عوالم، عاشق از یگانگی
خود با معشوق الهی آگاه می‌گردد. عاشق خود را در وجود معشوق
گم می‌کند و در می‌یابد که با معشوق الهی یکی است. عشق‌الهی از
بندگی خواسته‌ها و آرزوها یا خودی محدود کننده کاملاً آزاد است.
در این حالتِ لایتناهی، عاشق نه تنها هستی مجزا از معشوق‌الهی
ندارد، بلکه او خود معشوق‌الهی است.

داستان عاشقانه‌ی عشق‌الهی

بدین گونه خداوند به صورت عشق بی‌کران، ابتدا خود را در
شکل‌های گوناگون آفرینش محدود می‌سازد و سپس نامحدود بودن
خود را از راه مراحل گوناگون آفرینش باز می‌یابد. در تمامی مراحلی
که خداوند خود را به صورت یک عاشق محدود تجربه می‌کند، نهایتاً
منجر به تجربه‌ی خود به صورت معشوق یکتا می‌شود. سیر روح، یک
داستان پر هیجان عاشقانه‌ی الهی است که در آن عاشق ابتدا از چیزی،
بجز پوچی، محرومیت، ناکامی بیهودگی و زنجیرهای اسارتِ آزار دهنده
آگاه نیست؛ سپس رفته رفته و به طور فرزاینده، ابراز کامل‌تر و آزادتری

از عشق به دست می آورد تا اینکه سرانجام در معشوق الهی محو و حل
گردد و به یگانگی بین عاشق و معشوق الهی دست یابد و این حقیقت
جاویدان والا که خداوند عشق بی کران است را درک کند.

دوازده راه برای شناخت من

- ۱ - **اشتیاق** : اگر اشتیاق و تشنگی شما برای یگانگی با من به همان اندازه باشد که شخص پس از سپری کردن روزهای پیاپی زیر آفتاب سوزان صحرای آفریقا اشتیاق به جرعهای آب دارد، آنگاه به شناخت من می‌رسید.
- ۲ - **آرامش ذهن**: اگر شما آرامش یک دریاچه‌ی یخزده را داشته باشید، آنگاه شما نیز به شناخت من می‌رسید.
- ۳ - **فروتنی**: اگر شما فروتنی و خاکساری خاک را داشته باشید که می‌توان آن را به هر صورتی شکل داد، آنگاه مرا می‌شناسید.
- ۴ - **نامیدی**: اگر شما همان نامیدی را تجربه کنید که موجب می‌شود شخص دست به خود کشی بزند و احساس کنید که بدون دیدن من نمی‌توانید زندگی کنید، آنگاه مرا می‌بینید.
- ۵ - **ایمان**: اگر شما همان ایمان کاملی را داشته باشید که کالیان به مرشد کامل خود داشت، چنان که روز را شب می‌دید (زیرا مرشدش چنین گفته بود) آنگاه مرا می‌شناسید.
- ۶ - **وفداری**: اگر وفاداری شما مانند نَفَس باشد که تا واپسین لحظات زندگی، شما را همراهی می‌کند، بدون اینکه همیشه آن را احساس کنید، آنگاه مرا می‌شناسید.

۷ - کنترل از راه عشق: هنگامی که عشق شما نسبت به من، منجر به بیرون راندن شهوت برای چیزهای مربوط به حس‌ها از درون شما شود، آنگاه به من می‌رسید.

۸ - خدمت بدون خودخواهی: اگر کیفیت خدمت شما خالی از خودخواهی و مانند خورشید باشد که هرگز زیر تاثیر پی‌آمدها قرار نمی‌گیرد و به عالم خدمت می‌کند و بر فراز آفرینش می‌تابد یعنی بر سبزهزارها، مزارع، پرندگان، حیوانات، جنگل‌ها و تمامی انسان‌ها از جمله گناهکاران، قدیسان، ثروتمندان و فقرا، بدون کوچکترین اندیشه از اینکه آنها درباره‌اش چه می‌اندیشند، آنگاه مرا به دست می‌آورید.

۹ - ترک: اگر شما به خاطر من همه‌ی چیزهای مادی، ذهنی و روحانی را ترک گویید، آنگاه من از آن شما هستم.

۱۰ - فرمانبرداری: اگر فرمانبرداری شما خودجوش، طبیعی و کامل باشد، هم‌چنان که نور برای چشمان و بوییدن برای بینی امری طبیعی است، آنگاه مرا به دست می‌آورید.

۱۱ - تسلیم: اگر تسلیم شما مانند شخصی باشد که از بیماری بی‌خوابی رنج می‌برد و بدون ترسِ گم شدن، خود را ناگهان به خواب می‌سپارد آنگاه من از آن شما هستم.

۱۲ - عشق: اگر شما آن عشقی را به من داشته باشید که سنت فرانسیس به عیسی داشت، آنگاه نه تنها به من می‌رسید، بلکه مرا خشنود می‌سازید.